



انتشارات دانشگاه تهران

۱۴۳۹

چاپ دوم

یادداشت‌های گاتاها

نگارش
پورداود

به کوشش
دکتر بهرام فره‌وشی
استاد دانشگاه تهران





انشارات دانشگاه تهران

مجموعه
کتابخانه

یادداشت‌های گائوها

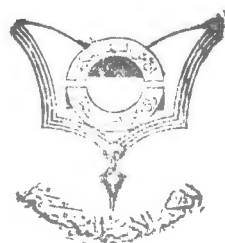
نگارش

پوردادود



۲۵/۸۷ کت
۱۱/۱

یادداشت‌های گائوها





آثار دانشگاه تهران

شماره ۱۴۳۹

شماره مسلسل ۲۰۴۶

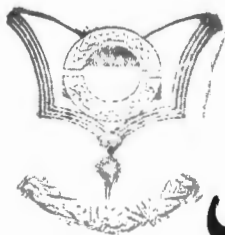
گنجینه آثار استاد پور داود

زیر نظر دکتر بهرام فره‌وشی

شماره ۱

چاپ دوم

تهران ۲۵۳۶ شاهنشاهی



یادداشت‌های گاتاها

اسکن شد

نگارش
پورداود

به کوشش
دکتر بهرام فره‌وشی
استاد دانشگاه تهران

چاپ نخستین ۱۳۳۶
از انتشارات انجمن ایران‌شناسی

ناشر

مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران

چاپ و صحافی این کتاب در بهمن ماه ۲۰۳۶ شاهنشاهی
در چاپخانه مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران به پایان رسید
کلیه حقوق برای دانشگاه تهران محفوظ است
بها : ۳۶۰ ریال

نامه‌های دیگر پورداود

	گزارش اوستا
سرودهای زرتشت با متن اوستایی- بمبئی خردادماه ۱۳۰۵ خورشیدی	گاناها
دومین گزارش، بخش نخست با متن اوستایی، بمبئی ۱۳۲۹	گاناها
بخش نخست از هرزد یشت تا خورشیدیشت با متن اوستایی بمبئی فروردین ماه ۱۳۰۷ - چاپ دوم تهران ۱۳۴۷	یشتها
بخش دوم از فروردین یشت تا زامیادیشت، بمبئی فروردین ماه ۱۳۱۰- چاپ دوم، تهران ۱۳۴۷	یشتها
هوشبام، نیایش، پنجگاه، دوسیروزه، چهارآفرینگان، بمبئی، مهرماه ۱۳۱۰	خرده اوستا
بخش نخست: ازهاث یک تا هات بیست و هفت - بمبئی، بهمن ماه ۱۳۱۲- چاپ دوم: تهران، آبانماه ۱۳۴۰	یسنا
بخش دوم، با گفتاری درباره آتش، چیچست، سولان، سهند، آذرخش، نفت، آذرفرنیغ، آذربرزین مهر، آذرگشسپ، تخت سلیمان تهران، ۱۳۳۷	یسنا
درباره واژه‌های گاناها - تهران ۱۳۳۶	یادداشت‌های گاناها
بخشی از اوستا با آفرین پیغمبر زرتشت، آتش، هفت کشور، سوگندنامه. تهران، تیرماه ۱۳۴۳	ویسپرد

تاریخچه مهاجرت ایرانیان (پارسیان کنونی) بهند با ۷۵ تصویر، چاپ بمبئی ۱۳۴۴ هجری قمری	ایران‌شاه
گفتار درباره آیین و کارنامه و زبان ایران باستان، چاپ بمبئی، سال ۱۳۰۵ خورشیدی	خرم‌شاه

- رساله ایست در باره موعود مزدیسنا ، چاپ بمبئی سال ۱۳۴۶ هجری قمری
- سوشیانس
- منظومه ایست در دو بیت شعر (بیادگار جشن هزارمین سال فردوسی) بمبئی ۱۹۳۳ میلادی
- یزدگرد شهریار
- دیوان شعر با ترجمه انگلیسی دینشاه ایرانی، چاپ بمبئی، شهریورماه ۱۳۰۶ خورشیدی
- پوران دخت نامه
- گفت و شنود پارسی برای دبیرستانهای هند، چاپ بمبئی، اسفندماه ۱۳۱۲
- فرهنگ ایران باستان بخش نخست شامل ۱۲ گفتار در باره زبان و فرهنگ ایران، تهران ۱۳۲۶ خورشیدی
- هرمزد نامه گفتارهایی است درباره تاریخ برخی از واژه ها و گیاهان . تهران ، دیماه ۱۳۳۱ خورشیدی
- اناهیتا مجموعه پنجاه گفتار پورداود. تهران . ۳ خرداد ۱۳۴۳
- بیژن و منیژه برگزیده ای از شاهنامه با مقدمه و یادداشتها، تهران ۱۳۴۴
- فریدون برگزیده ای از شاهنامه ، تهران ۱۳۴۶
- زین ابزار درباره ابزار جنگی که در ایران کهن بکار میرفته است. (چاپ این کتاب پس از درگذشت استاد انجام یافته است) . بهمن ماه ۱۳۴۷

Lectures delivered by P. D, The K.R. Cama Oriental Institute publication
No. 11, Bombay 1935.

Mithra cult, Lecture delivered by P. D., Bihar and Orissa 1933.

این کتاب که در سال ۱۳۱۴ خورشیدی برای چاپ به بمبئی فرستاده شده بود، چنانکه استاد روانشاد در پیشگفتار کتاب نگاهشته‌اند، در نوزده سال پیش در سال ۱۳۳۶ سرانجام در تهران بچاپ رسید.

در آن هنگام من دانشجوی جوانی بودم که در دورهٔ دکتری ادبیات فارسی در پیشگاه استاد بزرگوار، فارسی باستان و اوستا می‌آموختم.

دیدار استاد و شکوه و فری که از چهره‌اش برمی‌تافت مرا چنان شیفتهٔ وی کرد که بخدمتش کمر بستم و چون از نیمه کاره ماندن چاپ کتاب اوستا دلی آزرده داشت، به کار چاپ کتاب اوستا و کتاب‌های دیگر وی پرداختم.

این کار در آن روزگار، کاری سخت و توان‌فرسا بود. کتاب‌ها پراز واژه‌های اوستایی و پهلوی و آوانویسی لاتینی بود و در ایران نه حروف اوستا و پهلوی یافت می‌شد، نه حروف آوانگاری لاتینی. بناچار دست به بنیاد کردن چاپخانهٔ آتشکده نهادم و با فراهم آوردن آن چاپخانهٔ کوچک، برگ‌های زردوش و شکنندهٔ اوستا را که سالیان دراز بر آنها گذشته بود بچاپ سپردم و در ویراستاری کتاب‌های استاد بزرگوار کوشیدم و خود در این سال‌ها از نوشته‌ها و گفته‌های استاد بهره‌ها بردم.

استاد برآنچه که بیست و دو سال پیش نوشته بود چیزی نیفزود. می‌گفت اگر بخواهم نوشته‌ها را دستکاری کنم، کتابی دیگر فراهم خواهد آمد و دیگر فرصتی برای کار دوباره نیست. از اینرو تنها، گفتارهای آتش، چیچست، سولان، آذرخش و شیون و مویه که از کارهای تازهٔ استاد بود به ترجمهٔ یسنا که در پنجاه سال پیش، بهنگام زندگی و دانش‌اندوزی استاد در آلمان انجام گرفته بود، افزوده گشت و بخش گفتارهای ویژهٔ این کتاب از آخرین پژوهش‌های استاد برخوردار است.

در آن هنگام، هرگاه کتابی از وی بچاپ میرسید، چنان خرسند می‌گشت که نور جوانی از چهره‌اش می‌تافت و این تنها برای چاپ آن کتاب نبود، بلکه بیشتر از آن خرسند بود که نامه‌ای درباره‌ی فرهنگ پرشکوه ایران بدست جوانان ایرانی میرسید. پس از چاپ چند مجلد از کتابهای استاد، هم بسفارش وی، من راهی دیاری دیگر شدم و دنباله‌کار خود را در فرهنگ و زبانهای کهن ایران بازگرفتم و هنگامی که به ایران باز آمدم، استاد بزرگوار مرا برکشید و برکسی خویش نشانید و این برای من افتخاری بزرگ و جاودانه است.

امروز که چاپ دوم این کتاب باز بدست من انجام می‌پذیرد. با آنکه سرا در دانشگاه تهران پایگاه استادی هست، ولی هنوز در آستانه‌ی پیرانه سری در برابر دانش بیکران آن دانشی مرد بزرگوار و بزرگمنش، خویشتن را شاگردی کوچک می‌بینم.

آذر ماه ۲۰۳۶ شاهنشاهی

بهرام فره‌وشی

دیاچه

بنام مزدا

پس از سر آوردن سالیان بلند در سر آیین ایران باستان، بر آن شدم که اوستا را بزبان کنونی ایران در آورم تا همگان از دین کهنسال نیاگان و فرهنگ ایران زمین برخوردار شوند.

درسی و دو سال پیش ازین (در آبان ماه ۱۳۰۴) بگزارش آن پرداختم . در خرداد ماه ۱۳۰۵ پنج سرود گاتها را که از سخنان خود پیغمبر زرتشت است از زبان اوستایی بفارسی در آوردم . در سالهای پس از آن بخشهای دیگر نامه هینوی را بفارسی گردانیدم : یشتها در دو جلد ، خرده اوستا، یسنا بخش نخست .

پس از گزارش بخش بزرگ اوستا ، دریافتم که گزارش گاتها کم و کاستی دارد باید دوباره بآن پردازم بویژه که این سرودهای کهنسال بسیار دشوار است و بجاست پس از بهتر آشنا شدن بمزدیسنا ، بسر آنها برگردم . این است که با کوشش فراوان دگر باره گاتها را بفارسی گردانیدم و آنرا با یادداشتها برای چاپ در روز سیزدهم مهر ماه ۱۳۱۶ خورشیدی (= ۴ نوامبر ۱۹۳۷ میلادی) از برلین به بمبئی فرستادم ، بهمان جایی که پنج جلد از گزارش اوستای نگارنده پیش از آن بچاپ رسیده بود ، خودم در همان سال ۱۳۱۶ ، در بهمن ماه پس از سالیان بلند از آلمان با ایران برگشتم .

درین دومین گزارش گاتها که در دو بخش است ، در بخش نخست ، گزارش پنج سرود : اهنود (اهنود) اشتود - سپنتمد - وهوخستر - وهیشتواشت آمده و چندین گفتار دیگر در آن جای داده شده : بهار و مزدیسنا - دین دبیری - گاتها - پیشه و ران - چینود پل

درین دومین گزارش گاتها چنانکه در گزارش بخشهای دیگر اوستا به پیچروی نکوشیدم که فارسی آن آراسته یا ساخته و پرداخته باشد ، کوشش درین بوده که بجای هر يك از واژه های اوستایی ، در فارسی واژه ای بنشانم که از همان ریشه وین تا کنون در زبان

ما بجای مانده است. این است که درین گزارش بخودی خود واژه های فارسی بکاررفته و از واژه های بیگانه که در روزگاران پسین بزبان فارسی راه یافته ، بی نیاز مانده است . معنی بسیاری از بندهای این سرودها جداگانه ، ساده تر بیان شده است . در سراسر گاتها بنامهای امشاسپندان یا مهین فرشتگان که در فارسی بهمین ؛ اردیبهشت ؛ شهریور ؛ سپندارمذ ؛ خرداد و امرداد خوانیم بر میخوریم ، بسا، از آنها معنیهای آنها که منش نیک ؛ بهترین راستی (پاکی، درستی) ؛ کشور بر گزیده یا شهر یاری مینوی ؛ فروتنی پاک یا نر مخویی پاک و بردباری پاک ؛ رسایی و بیمرگی یا جاودانی باشد ، اراده شده است و بسا اینان میانجی میباشند ، اهورامزدا بدست یاری اینان به پیامبرش زرتشت و پیروان و دینداران دستور میفرستد ، خواه از برای زندگی خوش این جهان و خواه از برای رستگاری جهان آینده (۱)

بخش دوم (یادداشت های گاتها) همین نامه است که بدسترس خوانندگان ارجمند گذاشته میشود و آن دارای دوهزار و پانصد و هشتاد و شش (۲۵۸۶) یادداشت است . شمارهایی که در سر بسیاری از واژه های اوستایی ، در بخش نخست دیده میشود ، بهمین یادداشت های بخش دوم بر میگردد.

در این یادداشتها هر يك از واژه هایی که در گاتها آمده ، یاد شده و واژه ای که از آنها در آمده و در متن بکار رفته نیز در میان ابروان () یاد شده است . چنانکه میدانیم يك رشته از واژه های اوستایی با اندک تغییری در فارسی بجای مانده ، نگارنده نیز همان واژه را در گزارش فارسی بکار بردم و از برای نمودن مفهوم درست واژه ای که در گاتها آمده ، بهمین جمله گاتها بسنده نگردید و بسیاری از پاره های بخشهای دیگر اوستا که در همه جا همان مفهوم را در بردارد یاد گردید .

باید در اینجا گفته شود که بخشی از گزارش اوستا (= زند) که بزبان رایج روزگارساسانیان نوشته شده یا پارسی میانه که امروزه پهلوی خوانیم ، از دستبرد

۱- در یادداشتها ، چندین بار از امشاسپندان سخن داشتیم ، بجلد يك پشتها صفحه ۶۹-۹۶ و بجلد فرهنگ ایران باستان بخش نخست صفحه ۵۲-۸۴ نیز نگاه کنید .

یازده

پیش آمد های زشت زمانه ، رهایی یافته بمارسیده است. این گزارش بسیار گرانبها تا باندازه ای کلید فهم اوستاست مگر گاترها که گفتیم کهنترین و دشوارترین بخش اوستاست . در بسیاری از جاهای گاترها در گزارش پهلوی واژه ای آورده شده که در بخشهای دیگر اوستا هم آورده شده است . اینگونه واژه های فارسی میانه یا پهلوی را که هیچگونه شك بدرستی آنها نداریم نیز در این یادداشتها آورده ایم، بویژه که آن واژه پارسی میانه در فارسی کنونی ما هم بجای مانده است، این است که درین یادداشتها صدها واژه پهلوی را یاد کرده ایم . در گاترها و در سراسر اوستا واژه هایی بر میخوریم که در سنگنبشته های پادشاهان هخامنشی هم بجای مانده . زبان روزگاران هخامنشی را پارسی باستان (فرس هخامنشی) خوانیم، زبانی است که پارسی میانه یا زبان روزگار ساسانیان از آن در آمده و پارسی نو (فارسی) هم از پارسی میانه. این است که درین یادداشتها بیش از صد واژه پارسی باستان را یاد کرده ایم.

چنانکه میدانیم از گویش (۱) اوستایی که باید آن را از زبانهای شرقی ایران شمرد، جز همین نامه دینی که چهاریک اوستای روزگار ساسانیان است ، نوشته دیگری در دست نیست و همه واژه هایی که در همین اوستا بجای مانده ، در پارسی باستان و پارسی میانه دیده نمیشود ، در اینگونه واژه ها پیروی از دانشمندان اوستا و ودا Veda شناس معادل سانسکریت آنها را یاد کرده ایم. چنانکه میدانیم زبان سانسکریت بسیار نزدیک بزبان اوستایی و پارسی باستان است، کم و کاست زبانهای دیرین ایران را ادبیات هنگفت (سانسکریت ودایی) برادران آریایی ماجبران میکند .

بجاست یاد آور شویم که در فرهنگهای فارسی یک رشته از واژه ها یاد گردیده که گواهی از برای درستی آنها از گویندگان پیشین بدست داده نشده ، چون همین واژه های از دست رفته ، در اوستا دیده میشود ، هیچ شك بدرستی آنها نمی ماند .

(۱) گویش یا گویش بجای واژه لهجه گرفته شده: شهرستانی که گویا در سال ۵۴۸ در گذشت در کتاب الملل والنحل در سخن از آیین زرتشت ، واژه گویش را در ردیف منش و کنش آورده، همچنان صدرالدین ترکه اصفهانی در سده نهم در ترجمه فارسی خود (چاپ تهران ص ۲۵۳)

چندین جای این یادداشتها اینگونه واژه‌های ازدست‌رفته را نیز یاد کرده‌ایم. درین یادداشتها برخی از واژه‌های کویش‌های گوناگون ایران زمین نیز دیده میشود که از برای روشن کردن چندواژه اوستایی، آورده‌ایم. از آنچه گفته شد، باید از برای روشن ساختن بسیاری از واژه‌های اوستایی که از برای آنها در فارسی همان واژه را نیابیم بیارسی میانه و پارسی باستان و سانسکریت و کویش‌های گوناگون ایرانی بلکه بهمه زبانهای معروف بهند و اروپایی روی آوریم گزارش‌گاتها و این یادداشتها نمونه کوچکی است از این کار بسیار بزرگ. امید است در آینده فرزندان این مرز و بوم درین زمینه دست‌نگار بدر آیند و آنچه‌آنکه باید ارزش میراث مقدس نیاکان پارسی خود را دریابند

گفتم دومین گزارش گاتها را با «یادداشت‌های گاتها» در مهرماه ۱۳۱۶ از آلمان به‌هند فرستادم.

سالها این دونسخه در بمبئی ماند، آنگاه چاپ آنها را آغاز کردند که دومین جنگ بزرگ سهم‌گین در سال ۱۹۳۹ میلادی در گرفته بود و جهانی درین نبرد اهریمنی گرفتار شده بود. این پیکار بیش از شش سال پایا ماند تا اینکه در اردیبهشت ۱۳۲۴ = مه ۱۹۴۵ در اروپا انجام یافت.

در هنگام جنگ نمونه‌های چاپی گاتها که از برای تصحیح بتهران فرستاده میشد چندی در راه میماند یا اینکه گم میشد و بمن نمیرسید، اینچنین سالها گذشت همینکه پس از رنج فراوان کار بانجام رسید و کتابها از برای انتشار آماده گردید، در ۲۸ تیر ۱۳۲۴ = ۱۹ ژوئیه ۱۹۴۵ بآن چاپخانه آتش افتاد و آنچه در آنجا بود و در میان آنها گزارش اوستای نگارنده بدم آتش سوزان رفت و از آنها جز مشتی خاکستر چیزی بجای نماند، چندی گذشت تا دارنده آن چاپخانه بخود آمده دیگر باره چاپخانه خود را بکار انداخت.

از روی یگانه نسخه‌ای از گاتهای چاپ شده که نزد یکی از پارسیان بمبئی مانده بود، بچاپ دومی آن پرداختند و متن اوستایی گاتها را در برابر گزارش فارسی نیز بچاپ رسانیدند. این چاپ دومی در نیمه سال ۱۳۳۱ انجام گرفت و برای اینکه کار

زودتر پایان پذیرد دیگر نمونه‌ها از برای تصحیح برام فرستاده نشد.

از بخت بد آنچنانکه من میخواستم این کار انجام نگرفت.

چنانکه دیده اید از روزی که گاتهارا از برلین برای چاپ به بمبئی فرستادم تا هنگامی که از چاپخانه بیرون آمد، بیست سال گذشت.

اما بخش دوم که «یادداشت‌های گاتها» باشد (همین نامه حاضر): پس از سوختن دگر باره در آنجا بچاپ نرسید و من در تهران فقط يك نسخه ناقص آن را در زیر دست داشتم، آنهم چاپ نادرستی که در بمبئی انجام داده بودند. از برای رهایی این نامه از گزند اهریمنی، نامه ای که اینهمه هایه افسردگی شده، بناچار بایستی یادداشتها را از روی نسخه خطی پراکنده و پیریشان که نزد خودم انباشته بود و در سفر از آلمان بایران با اوراق دیگر در آمیخته، درهم و برهم شده بود، دگر باره سر و روی دهم، پیداست که پس از گذشتن چندین سال بر این یادداشتها، دلم راه انداد آنها را که در هجده سال پیش نوشته شده بود، بدون هرور کردن بآنها بچاپ برسانم، «گفتار در باره برخی از نامه‌ها که در گاتها آمده است» و از صفحه ۳۸۴ تا صفحه ۴۴۰ این نامه را گرفته، در تهران نوشته شده است.

این است سرگذشت این دو نامه که باختصار در اینجا یاد کردیم. دیباچه فرهنگ ایران باستان و مقدمه و سر آغاز و پیشگفتار و دیباچه که هر يك بفاصله چند سال از همدیگر نوشته شده و اینك در گاتها، بخش نخست، پهلوی هم دیده میشود، بخوبی گویای این داستان است. سالهای ده و بیست و سی از برای عمر کوتاه آدمی اهمیتی دارد، آنهم از برای زندگی کسی که در کار خواندن و نوشتن است. ناگزیر بخشی از عمر چنین کسی باید بخواندن بگذرد تا بدوره نوشتن برسد، باز جای سپاس است که پس از سپری شدن سی و دو سال، از آن هنگامی که دست بکار گزارش اوستا بردم، هنوز دستم از این کار کوتاه نگردیده است.

چیزی که از پیش آمدن این گزندها در خوراندیشه است، این است که بیم این میرود عمر نگارنده سر آید و کار این گزارش که پس از تاخت و تاز تازیان نخستین بار است که بزبان کنونی این مرزوبوم در آمده، بسر نرسد. آری آنچه درین میان درخور

چهارده

دریغ و افسوس خواهد بود همان از دست رفتن فرصت و پایان نگر رفتن کار است .
باید گفت خود اوستا نامه ایست که سرگذشت دلخراشی دارد ، نامه ایست که
گویای کینه و ستم و خونریزی اسکندر و عرب و چنگیز است ، اگر یکی از فرزندان
این مرز و بوم درس نامه ای که اینهمه بیداد بآن رفت ، بناخوشیهای زمانه دچار آید
و بگزندها گرفتار گردد ، گوباش . اگر بایش آمدهای بد ، بخود کار آسیبی نرسد ،
آسیب کسان اهمیت ندارد . با خود می گفتم کار گزارش اوستا را در ده جلد انجام خواهم
داد و هیچ گمان نمی رفت اینهمه آسیب اهریمنی در پی باشد و پس از سپری شدن بیش
از سی سال هنوز کار گزارش اوستا پایان نیافته باشد .

بخش نخست یسنا که در بهمنی بچاپ رسیده ، در پایان سال ۱۳۱۲ انتشار یافت ،
بخش دوم آن رادر هشتم ماه اردیبهشت ۱۳۱۴ (= ۲۹ آوریل ۱۹۳۵) برای چاپ از
برلین به بهمنی فرستادم ، آن نسخه هم سالها در آنجا در گوشه ای ماند . پس از
گذشتن سیزده سال که دیدم دوستان آنجا بکاری که در آن رنجی نبرده و زبانی
ندیده ، نباید آویزشی (۱) داشته باشند ، ناگزیر نسخه خود را پس خواستم . آن نسخه
را در ۲۷ فروردین ۱۳۲۷ برایم بتهران پس فرستادند . شاید اگر آن را نخواسته
بودم تا با امروز هم در آنجا بگوشه ای آر میده بود یا از میان رفته بود .

خدارا سپاس که این بخش از اوستا نیز که جلد دوم یسنا باشد در تهران بچاپ
رسیده ، امید است پس از افزودن چند گفتار بآن ، از چاپخانه بدر آید و بدست
خوانندگان ارجمند سپرده شود .

همچنین امیدوارم پس از آن ویسپرد و وندیداد ، در دو جلد انتشار یابد و
اینچنین گزارش اوستا پایان پذیرد و بخواست خدا باز در زمینه مزدیسنا ، سوشیانت
(موعود زرتشتی) انتشار یابد . درست است که درین سالیان بلند کار گزارش اوستا
آنچنان که میخواستم پیش نرفت ، اما آن اندازه از این گزارش که بدسترس خوانندگان

(۱) آویزش بجای علاقه و از دست رفتن است . در تذکرة الاولیاء عطار (چاپ

تهران ، نیمه اول ص ۱۵۸) آمده : « سفیان گفت مرادرجان خویش چندین آویزش

پانزده

گرامی گذاشته شده بی اثر نبوده . هزاران از مردم این سرزمین دانستند که نیاکان پارسای آنان دارای چه دین و آیینی بودند و چگونه با اعتقاد بروزبسن، زندگی جهانی را خوارنگرفتند . هر چند ایرانیان بهتر کارنامه و فرهنگ و آیین پدران خود را بشناسند ، بیشتر بمرزوبوم خود دل خواهند بست . اگر نگارنده هم بتواند دامنی باین آتش مقدس بزند و شوری در دلهای فرزندان این کشور برانگیزد ، همین پاداش رنج سالیان بلند او خواهد بود .

این نامه که پس از آنهمه گیرودارها بدسترس همگان میرسد، بکوشش فراوان دوست جوان و شاگرد مهربانم آقای بهرام فره وشی انجام یافت. ایشان در دانشکده ادبیات ، در کور دکتری سالها با خودم کار کردند، بزبانهای باستانی کم و بیش آشنا هستند . چندین هزار گراور و اژه‌های اوستایی و پهلوی که در این نامه دیده میشود بدست همین جوان فاضل نوشته شده است .

کسانی که از چاپ کتاب آگاهند ، میدانند که چاپ چنین کتابی در تهران کار آسانی نیست، شك نیست « یادداشتهای گاتها » که دارای پانصد و پنجاه صفحه است نخستین کتابی است که با این همه دشواری، نسبتاً درست و پاکیزه در ایران از چاپ بیرون آمده است. چنانکه دیده میشود در برخی از حروف لاتینی که از برای تلفظ درست واژه‌های اوستایی و پارسی باستان و پهلوی بکار رفته، نیز تصرف شده است. خوشبختانه این کار بسیار دشوار در چاپخانه آتشکده که خود آقای بهرام فره وشی با همراهی يك دوتن از دوستان خود، ایجاد کرده اند، انجام گرفته است. اگر آویزش و دلبستگی این دوست گرامی و ارجمندم نبود ، بانتشار این نامه کامیاب نمیشدم. با درود و سپاس فراوان رستگاری ایشان را از خدا خواستارم.

در این نامه دو هزار و پانصد و هشتاد و شش (۲۵۸۶) واژه اوستایی و پانصد و هفتاد (۵۷۰) واژه پهلوی گراور شده است و یکصد و دو (۱۰۲) واژه پارسی باستان در فهرست آمده است .

همچنین از این نامه چهار صد و سی و هشت (۴۳۸) واژه برگزیده فارسی ،

فهرست شده است .

امید است این فهرست چهارگانه خود نمونه کوچکی باشد در آینده از برای فرهنگ اوستایی - پارسی باستان - پهلوی و فارسی در پایان باید گفته شود، اگر بخواست خداوند، بتوانم کار گزارش اوستا را در ده جلد پایان برسانم، باز نمونه كوچك و ناچیزی است از دین کهنسال و بزرگ نیانگان ما. مزدیسنا در میان دینهای بزرگ روی زمین ، در تاریخ ادیان پایه ارجمندی دارد ، گذشته از اینکه با کیش هندوان پیوستگی دیرین دارد ، در دینهای بزرگ چون بودایی (فرقه بودایی شمالی: مهاییانه Mahāyāna) و یهودی و عیسوی و اسلام کم و بیش نفوذ آن دیده میشود، این است که اوستا نزد دانشمندان جهان بسیار پر ارزش است ، بویژه نزد ما ایرانیان باید گرامی باشد زیرا یکی از کهنترین گویشهای سرزمین ما در همین نامه بجای مانده و نمودار آیین پاك و فرهنگ سالخورده نیانگان ماست

پورداود

تهران، مهرگان ۲۵۶۹ مادی = ۱۰ مهرماه ۱۳۳۶ خورشیدی

فهرست نامه ها

- ۱ Avesta : Die Heiligen Schriften Der Parsen , im Grundtexte Sammt Der Huzvâresch Übersetzung , herausgegeben von Friedrich Spiegel. II Bände; Wien 1853-1858
- ۲ Avesta: Die Heiligen Schriften Der Parsen. Aus Dem Grundtexte Übersetzt mit steter Rücksicht auf die Tradition. Von F. Spiegel III Bände; Leipzig 1852 - 1863
- ۳ Commentar Über Das Avesta , von F. Spiegel ; II Bände; Wien 1864-1868
- ۴ Zendavesta or the Religious books of the Zoroastrians , edited by N. L. Westergaard, volume I ; Copenhagen 1852 - 54.
- ۵ Avesta: Die Heiligen Bücher Der Parsen, herausgegeben von Karl F. Geldner, III Bände, Stuttgart 1886-1895
- ۶ Avesta : Livre sacré du Zoroastrisme , Traduit du Texte Zend par C. De Harlez ; Paris 1881 . دیباچه این کتاب با انگلیسی گردانیده شده .
Introduction to the Avesta: Translated from French of Mgr. Baron C. De Harlez by P. A. Wadia; Bombay 1922.
- ۷ Le Zend-Avesta. Traduction Nouvelle avec Commentaire Historique et Philologique par James Darmesteter En trois Volumes; Paris 1892-1893
- ۸ Avesta: Die Heiligen Bücher Der Parsen, Uebersetzt von Fritz Wolff; Auf Der Grundlage von Chr. Bartholomae Altiranischen Wörterbuch - Strassburg 1910
گزارشهای پنج سرودگاتها یا برخی از هاتهای آنها :
- ۹ Die Gâthâ's Des Zarathushtra, von Martin Haug; Leipzig 1858.
- ۱۰ Das Rufen Des Zarathushtra (Die Gathas Des Avesta) von Paul Eberhardt; Jena 1920
- ۱۱ Metrical Version of the Gathas by Sorabjee Pestonjee Kanga ; Bombay 1934.
- ۱۲ Gathâs, by K. E. Punegar (the Journal of the K. R. Cama Oriental Institute No. 12) ; Bombay 1928

- ۱۳ The Ethical conception of the Gathas by Jotindra Mohon Chatterjee; Navsari 1932
- ۱۴ Gatha or the Hymns of Atharvan Zarathushtra by J. M. Chatterjee ; Navsari 1933.
- ۱۵ Die Gâtha's und Heiligen Gebeten des Altiranischen Volkes (Metrum, Text, Gramatik und Wortverzeichniss) Von Christian Bartholomae; Halle 1879
- ۱۶ Gatha's des Avesta, Zarathushtra Verspredigten, übersetzt Von Chr. Bartholomae; Strassburg 1905.
- ۱۷ Early Zoroastrianism by James H. Moulton; London 1913
در همین کتاب، پنج سرود کاتها، ترجمه بار تولومه، از آلمانی با نکلیسی گردانیده شده است.
- ۱۸ The Eive Zoroastrian Gâthâs by Lawrence H. Mills; Leipsic 1895
- ۱۹ Ein Zoroastrisches Lied (Capitel 30 des Yasna) übersetzt und erklärt Von H. Hübschmann. München 1872.
- ۲۰ Über Yasna 31 Von Rudolf Roth; Tübingen 1876.
- ۲۱ Die Zoroastrische Religion (Das Avesta) – Die Gâthâs S. 2–17 Von Karl Geldner, in Religionsgeschichtliches Lesebuch, herausgegeben Von Alf. Bertholet. No. I Tübingen 1926.
- ۲۲ Die Neunte Gâthâ des Zarathushtra (Yasna 44) und der Honorer Von K. Geldner (Ausgegeben am 15 August 1904)
ندانستم از کدام مجله است که جداگانه جلد شده است .
- ۲۳ A Hymn of Zoroaster, Yasna 31, translated with Comment, by William Jackson; Stuttgart. 1888.
- ۲۴ Study of the Gathas. Part I. The Gatha Ahunavaiti by D. M. Madan; Bombay 1916.
- ۲۵ Avesta Reader (Gâthâ's p. 81–90) by Hans Reichelt; Strassburg 1911
- ۲۶ Die Vierte Ghâthâ des Zura^xthushthro (Josno 31) Von F. C. Andreas und J. Wackernagel–In Nachrichten von der königlichen Gesellschaft der wissenshaften zu Göttingen Philologisch - historische Klasse 1911. Heft 1; Berlin 1911; (Yosno 28, 29, 32) Von Hermann Lommel, Phil-Hist. Kl. 1913- NKGWG. Gâthâ's des Zarathustra, Yasna 43-46 Von H. Lommel; Berlin 1934; Yasna 47–51 Von H. Lommel; Berlin 1935.
- ۲۷ Yasna 53 by H. W. Bailey, in Modi Memorial Volume; Bombay 1930.
- ۲۸ Yasna XXIX übersetzt und erklärt Von Chr. Bartholomae Halle 1887

- ۲۹ Das erste Kapitel der Gāthā Ustavati (Jasnā 43) Von Jos. Markwart, herausgegeben Von Giuseppe Messina; Roma 1930.
- ۳۰ Yasna 28, Kommentierte Übersetzung und Kompositions-Analyse Von Wolfgang Lentz; Wiesbaden 1955.
 پس از گزارش کاتهای نگارنده، چندین گزارش دیگر از دانشمندان پارسی و اروپایی انجام گرفته و اینک زیر دست نگارنده است. برخی از آنها در «گفتار دربارهٔ برخی از نامها که در کاتها آمده است» گفتاری که در تهران نوشته شده و در پایان همین نامه جای داده شده، بکار آمده است:
- ۳۱ The Gathas of Zarathushtra, Text with a free english translation by Irach J. S. Taraporewala; Bombay 1951.
- ۳۲ The Divine Songs of Zarathushtra by I.J.S. Taraporewala; Bombay 1951
 ایرج تارا پوروالا، در با نوزدهم ژانویه ۱۹۵۶ = ۲۴ دی ۱۳۳۴ در بمبئی از جهان درگذشت
- ۳۳ New Light on the Gāthās of Holy Zarathushtra by Ardeshir Framji Khabardar; Bombay 1951
 اردشیر فرامجی خباردار، شاعر پارسی‌درسی ام‌ژوئیه ۱۹۵۳ = ۸ مرداد ۱۳۳۲ در هفتاد و سالگی در مدراس Madrass درگذشت.
- ۳۴ The Holy Gāthās of Zarathustra by Behramgore T. Anklesaria. Bombay 1953.
 بهرام گورانکاسار یادریست و پنجم نوامبر ۱۹۴۴ در بمبئی درگذشت.
- ۳۵ Songs of Zarathushtra by Dastur Framroze Ardeshir Bode; London 1952.
- ۳۶ Zoroastre, Etude Critique avec une traduction Commentée des Gāthā par Jacques Duchesne Guillemin; Paris 1948.
 واژه نامه‌های اوستایی
- ۳۷ Handbuch Der Zendsprache Von Ferdinand Justi; Leipzig 1864
- ۳۸ Handbuch Der Avestasprache Von Wilhelm Geiger ; Erlangen 1879.
- ۳۹ Manuel de la Langue de l'Avesta par C. De Harlez; Paris 1882.
- ۴۰ Complete Dictionary of the Avesta Language in Guzerati and English by Kavasji Edalji Kanga; Bombay 1867.
- ۴۱ An English - Avesta Dictionary by K. E. Kanga; Bombay 1909.
- ۴۲ Altiranisches Wörterbuch Von Christian Bartholomae; Strassburg 1904.
- ۴۳ Zum Altiranischen Wörterbuch, Nacharbeiten Und Vorarbeiten Von Christian Bartholomae; Strassburg 1906
- ۴۴ A Dictionary of the Gātic Language of the Zend-Avesta by L. H. Mills; III Volumes; Leipsic 1902.
- زند یا گزارش پهلوی اوستا
- ۴۵ Vispered und Yasna Pahlavi Von F. Spiegel (بشماره ۱ هم نگار کنید)

- ۴۶ Vendidad. Avesta Text With Pahlavi Translation by Dastoor Hoshang Jamasp Vol. I - The Texts; Bombay 1907. vol. II, Glossarial Index
- ۴۷ Pahlavi version of Yashts, Translated into english by Ervad Maneck F. Kanga; Bombay 1941.
- ۴۸ Pahlavi Vendidad Transliteration and Translation in english by B. T. Anklesaria; Bombay 1949.
- ۴۹ Pahlavi Yasna and Visperad. Edited with an Introduction and a Glossary of Select Terms; by Ervad Bahman N. Dhabhar; Bombay 1949.
- ۵۰ Glossary of Pahlavi Vendidad by Dinshah D. Kapadia; Bombay 1953.

برخی از نامه های پهلوی که درین نامه بکار آمده :

- ۵۱ Sacred Books of The East (S B E) Pahlavi Texts by E.W. West edited by Max Müller :
- Vol. V Oxford 1880. بندش - چیتکیهای زادسپرم - بهمن یشت - شایست نه شایست
- ۵۲ Vol. XVIII Oxford 1882 داستان دینیک - نامکیهای منوشچهر
- ۵۳ Vol. XXIV > 1885 دانای مینوخرد - شکند گمانیک و بیچار - صد در
- ۵۴ Vol. XXXVII > 1892 دینکرد بخش هشتم ونهم - زاد سپرم - دینکرد بخش سوم و چهارم - روایات فارسی - دین و بیچرکرد ...
- ۵۵ Vol. XLVII > 1897 دینکرد بخش پنجم وهفتم - چیتکیهای زادسپرم
- ۵۶ Pahlavi Texts, edited by James-Asana, I-II; Bombay 1913
- ۵۷ Pahlavi Texts Series No. 2 The Pahlavi Rivāyat Edited by Ervad B. N. Dhabhar; Bombay 1913.
- ۵۸ Dinkard. Text and Translation volumes 1-17, by Sanjana; Bombay 1874-1922.
- ۵۹ Būndahisn. Edited by [Ervad Tahmuras D. Anklesaria; Bombay 1908
- ۶۰ Bundelesh. übersetzt von F. Justi; Leipzig 1868.
- ۶۱ Vičarkart i Dēnik by Chr. Bartholomae. وچرکرت دینیک
(in Arica XIII, herausgegeben von K. Brugmann und Streitberg XI Band; Strassburg 1900; XIV Band; Strassburg 1901.
- ۶۲ sāyast - nē - sayast by J. Tavadia; Haniburg 1930.
جهانگیر توادیا در (دیماه ؟) ۱۳۳۴ خورشیدی در هامبورگ درگذشت
- ۶۳ Yātkār - i - Zorirān von Wilhelm Geiger 1890. یادگار زوریران

- ۶۴ Ayâtkar-zâmâspik par Guiseppe Messina ; Roma 1939.
یادگار جاماسپیک
- ۶۵ The Pahlavi Jâmâsp. Nâmah, in Peshotan Behramji Sanjana Memorial volume; Strassburg 1904
جاماسپ نامه
- ۶۶ Kâr-Nâma-i-Artakhsir-i Pâpakân, Text and Transliteration by Behramgore T. Anklesaria; Bombay 1935
کارنامه ارتخشیر بابکان
- ۶۷ Kâr-nâmak-i- Artakhsir Pâpakân by Edelji A. Antiâ; Bombay 1900
- ۶۸ Arda-viraf by Hoshang and Haug, Yoshti Fryâno and Hadokht Nask by Haug and West, Bombay, London 1872
ارداویرافنامه - یوست فریان - هادخت نسک
- ۶۹ An old Pahlavi - "Pazand Glossary", edited by Destur H. J. Asa, revised by Martin Haug; Bombay 1870.
فرهنگ پهلوی مناختای
- ۷۰ Frahang i Pahlavik, edited by Heinrich F.J.Junker; Heidelberg 1912.
مناختای
- ۷۱ Hilfsbuch Des Pehlevi Von H. S. Nyberg; Uppsala 1928.
- ۷۲ Barthélemy, Adrien, Artâ Viraf-Nâmak Paris, 1887.
- ۷۳ " Une Légende Iranienne, Traduit du Pahlavi, Paris 1888
- ☆☆☆
- ۷۴ Bartholomae, Christian : Arische Forschungen I Hefte 1882; II Hefte 1882; III Hefte 1887; Halle.
- ۷۵ " Avestasprache Und Altpersisch - im Grundriss der Irani. Philologie I Band, I Abt.
- ۷۶ " Vorgeschichte der Iranischen Sprache - im Grundriss der Irani. Philol. I Band, I Abt.
- ۷۷ " Zum Sassanidischen Recht, Heft I-V ; Heidelberg 1918-1923.
- ۷۸ " Handbuch Der Altiranischen Dialekte; Leipzig 1883.
نگاه کنید بشماره های ۸-۱۵-۱۶-۱۷-۲۸-۴۲-۴۳-۶۱ در همین فهرست
- ۷۹ Baunack, Johannes und Baunack, Theodor, Studien auf dem Gebiete des Griechischen und der Arischen Sprachen, Band I. Teil II; Leipzig 1888.
- ۸۰ Benveniste, E. Grammaire Du Vieux Perse; Paris 1931.
- ۸۱ " Les Infinitifs Avestique; Paris 1935.

- ۸۲ Christensen, Art. L'Iran Sous Les Sassanides. Copenhagen 1936
- ۸۳ Darmesteter, James, Etudes Iraniennes; Paris 1883.
بشماره ۷ نگاه کنید
- ۸۴ Geldner, Karl F. , Drei Yasht, Aus Dem Zendavesta
Stuttgart 1884.
- ۸۵ " Studien Zum Avesta; Strassburg 1882
- ۸۶ " Beiträge Zur Kunde Der Indogermanischen
Sprachen B. 14
- ۸۷ " Der Rig - Veda, III, Volumes. Harvard University
Press 1951. بشماره های ۵ و ۶ نگاه کنید
- ۸۸ Gray, Louis H. , Foundation of the Iranian Religion (The
Journal of the K. R. Cama Oriental Institute No. 15) Bombay
1929.
- ۸۹ Gray, Louis H. Indo-Iranian Phonologie. New York 1902.
- ۹۰ Hertel, Johannes, Die Arische Feuerlehre I Teil Leipzig 1925
- ۹۱ " Beiträge Zur Metrik Des Avestas Und Des Rigveda;
Leipzig 1927.
- ۹۲ Horn, Paul, Grundriss der Neupersischen Etymologie; Strassburg
1893.
- ۹۳ " Neupersische Schriftsprache (im grundriss der
Iranischen Philologie I B. II Abt. Strassburg.
- ۹۴ Hübschmann, H. Persische Studien; Strassburg 1895.
بشماره ۱۹ نگاه کنید.
- ۹۵ Haug, Martin , Essays on the Sacred Language, Writings And
Religion of the Parsis. Second Edition, edited by west; London
1878.
بشماره ۹ نگاه کنید
- ۹۶ Jackson , Williams, Zoroaster, The Prophet of Ancient Iran;
New - York 1901.
بشماره ۲۳ نگاه کنید
- ۹۷ Justi, Ferdinand, Iranisches Namenbuch; Marburg 1895.
بشماره های ۳۷ و ۶۰ نگاه کنید.
- ۹۸ Kent, Roland G. , Old Persian, New Haven 1950.
- ۹۹ König, Friedrich Wilhelm, Relief Und Inschriften Des Koenigs
Dareios I. Am Felsen Von Bagistan; Leiden 1938.
- ۱۰۰ Lommel, Herman, Die Yasht's Des Avesta ; Göttingen 1927.
بشماره ۲۴ نگاه کنید

بیست و سه

- ۱۰۱ Marquart (Markwart), Josef, *Le Berceau des Armeniens.*
بشماره ۲۹ نگاه کنید
- ۱۰۲ Meillet A. *Trois Conférences sur les Gâthâs de l'Avesta* , Paris 1925.
- ۱۰۳ Messina, Giuseppe, *Der Ursprung der Magier und die Zarathu-
trische Religion* ; Roma 1930.
- ۱۰۴ Modi Memorial Volume; Bombay 1930.
- ۱۰۵ Moulton, James H. , *The Treasure of the Magi*, Oxford 1917.
بشماره ۱۷ نگاه کنید .
- ۱۰۶ Nöldeke. T. *Tabari*, Leyden 1879.
- ۱۰۷ Pavry Memorial Volume , London 1933.
- ۱۰۸ Poure-Davoud Memorial Volume ; No. II; Bombay 1951
- ۱۰۹ Reichelt, Hans, *Awestisches Elementarbuch*; Heidelberg 1909.
بشماره ۲۵ نگاه کنید .
- ۱۱۰ Söderblome, Nathan, *La Vie Future D'après Le Mazdeisme*;
Paris 1901.
- ۱۱۱ Sir Jamsetjee Jeejeebhoy Madressa Jubilee Volume; Bombay 1914.
- ۱۱۲ Spiegel, Friedrich, *Die Traditionelle Literatur Der Parsen*;
Wien 1860.
- ۱۱۳ " *Eranisches Alterthumskunde 3 Bände Leipzig*
1871-1878.
- ۱۱۴ " *Arische Studien*; Leipzig 1874
- ۱۱۵ " *Arische Periode*; Leipzig 1887
بشماره های ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵ نگاه کنید .
- ۱۱۶ Scheftelowitz *Die Altpersische Religion und das Judentum* -
Giessen 1920
- ۱۱۷ West, Mainyo - i Khard, *The Pazand and Sanskrit Texts*,
Stuttgart 1871
بشماره ۵۱ نگاه کنید. مینوخرد
- ۱۱۸ West, E.W. *Pahlavi Literature, im Grundriss der Iranischen
Philologie II Band*; Strassburg 1896-1904
بشماره ۵ نگاه کنید
- ۱۱۹ *Zeitschrift der Deutschen Morgenländischen Gesellschaft*
(Z D M G) Band XXXVI Leipzig 1882
- ۱۲۰ Band XXXVII " 1882
- ۱۲۱ Band XLV " 1891



- ۱۲۲ ابن الاثیر، تاریخ کامل، قاهره ۱۳۰۱
- ۱۲۳ ابن البلخی، فارسنامه، کمبریج ۱۳۳۹
- ۱۲۴ ابن خرداد به، المسالك والممالك، لیدن ۱۳۰۶
- ۱۲۵ ابوریحان بیرونی، آثار الباقیه، لیبیک ۱۹۲۳
- ۱۲۶ اقتداری (احمد)، فرهنگ لارستانی، تهران ۱۳۳۴
- ۱۲۷ بلعمی، تاریخ چاپ هند
- ۱۲۸ تاریخ سیستان تهران ۱۳۱۴
- ۱۲۹ تاریخ قم، تهران ۱۳۱۳
- ۱۳۰ ثعالی، غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم : ترجمه فارسی آن، شاهنامه ثعالی
ترجمه محمود هدایت تهران ۱۳۲۸
- ۱۳۱ جاحظ، کتاب التاج، چاپ قاهره ۱۳۲۲
- ۱۳۲ حمزه اصفهانی، تاریخ سنی ملوک الارض والانبیاء برلین
- ۱۳۳ خواندمیر، حبیب السیر، تهران ۱۳۳۳
- ۱۳۴ دینوری، اخبار الطوال چاپ بغداد
- ۱۳۵ روایات داراب هرمز دیار، بی بی ۱۹۲۲ میلادی
- ۱۳۶ **The Persian Rivayats of Hormazyar Framarz, Their Version With Introduction And Notes by E. B. N. Dhabhar; Bombay 1932.**
بشماره های ۴۹ و ۵۷ نگاه کنید
- ۱۳۷ ستوده (منوچهر) فرهنگ کیلکی، تهران ۱۳۳۲
- ۱۳۸ شاهنامه بروخیم، تهران ۱۳۱۳-۱۳۱۵
- ۱۳۹ شهرستانی، اللل والنحل بی بی ۱۳۱۴
- ۱۴۰ ترجمه فارسی الملل والنحل بدستباری افضل الدین صدرتر که اصفهانی تهران ۱۳۲۱
- ۱۴۱ طبری، تاریخ الامم والملوک، قاهره ۱۳۵۷-۱۳۵۸
- ۱۴۲ **Chronique D'Abou Djafar Mohammed Tabari Traduit par Louis Dubeaux, Tome Premier; Paris 1836.**
- ۱۴۳ صدر، بی بی ۱۹۰۹
Saddar Nasr And Saddar Bundelesh
بشماره ۱۳۶ نگاه کنید.
by Dahabhar.
- ۱۴۴ قزوینی، (محمد) بیست مقاله قزوینی جلد دوم تهران ۱۳۱۳
- ۱۴۵ مجمل التواریخ، تهران ۱۳۱۸
- ۱۴۶ مسعودی، مروج الذهب قاهره ۱۳۴۶
- ۱۴۷ معین (دکتر محمد) مزدینا و تأثیر آن در ادبیات فارسی تهران ۱۳۲۶
- ۱۴۸ میرخواند، روضه الصفا، چاپ هدایت طهران ۱۲۷۱-۱۲۷۴
- ۱۴۹ یعقوبی، تاریخ، نجف ۱۳۵۷

دین لیری

۱۳۰۱ و ۱۳۰۲

حرفهای با آوا VOWELS

Transcription	مثال از اوستا	English	اوستا
ahura	د س د ل ا د .	a short	ا
âdâ	د س د ا د .	â long	آ
yazamaide	د س د ا د ا د ا د .	e short	ا
daênâ	د س د ا د ا د .	ê long	آ
ə-vərəzika	د س د ا د ا د .	ə short	ا
ōmavant	د س د ا د ا د .	ō long	آ
gaona	د س د ا د ا د .	o short	ا
nôit	د س د ا د ا د .	ô long	آ
ânhan	د س د ا د ا د .	â = aw	آ
asu	د س د ا د .	a	ا
idha	د س د ا د .	i short	ا
îsti	د س د ا د ا د .	î long	آ
urvarâ	د س د ا د ا د .	u short	ا
ûtha	د س د ا د ا د .	û long	آ

حرفهای بی آوا CONSONANTS

kar	د س د ا .	k	ک
gam	د س د ا .	g	گ
xratu	د س د ا د س د .	x = kh	خ
ghzar	د س د ا د .	gh	گ
çithra	د س د ا د .	ç = ch	چ
Ĵâmâspa	د س د ا د س د د ا د .	Ĵ	ج
tafau	د س د ا د ا د .	t	ت
dûra	د س د ا د .	d	د
gâthâ	د س د ا د .	th	ث

Transcription	مثال از اوستا	English	اوستا
baodha	باید	dh	د = د
barat	بارت	t	ت
parətu	پارتو	p	پ
bar	بار	b	ب
fraēšta	فریشتا	f	ف
awra	اورا	w	و
vaihu	وایهو	n̄ ang nasal	ن
daihu	دایهو	n̄ ang nasal	د
nmāna	نمانا	n	ن
Haētumant myazda	هائتومانت مایزدا	n	ه
yasna	یاسنا	m	م
nyāka	نیاکا	Y	ن
varəz	وارز	y	و
hāvana	هوانا	V	ه
raoxshna	راوشنا	v	ر
garəta	گارتا	r	گ
zyā	زیآ	s	ز
uštra	وشترا	z	و
shu	شو	š = sh	ش
šyā	شیا	sh	ش
znātar	زناتار	š(y)	ز
hunara	هونارا	z	ه
hyaona	هیانا	h	ه
x ^v afna	خافنا	h = kh	خ
		x ^v = kh ^v	خ
		Y	ی

فهرستنامه

دوست	نادرست	سطر	صفحه
توانگری	توانگری	۱۷	۱۰
چاشین	چاشین	۲۳	۱۱
وخشور	وخشو	۴	۱۵
زبان	زبان	۲۴	۱۵
ولده سیم .	ولده سیم .	۱۱	۳۴
بند ۱۴	بند ۴	۶	۴۰
سین سون لرد .	سین سون لرد .	۱۱	۵۱
Justi	Yusti	پاورقی سطر ۱	۵۷
Altiranisches	Altiranisch	۱۳	۷۵
بند ۱۳	بند ۳۱	۲۴	۷۶
خیر	جز	۵	۱۱۰
ولده .	ولده .	۱۴	۱۴۹
چاشین	چاشین	۱۸	۱۸۶
Anhu	Anhu	۱۷	۱۹۵
۲۰۶	۶۰۲	سرصفحه	۲۰۶
باجزه آ مد .	باجزه آ مد .	۸	۲۷۴
مد	مد	۹	۲۷۴
im	in	۱۹	۳۱۲
im	in	۷	۳۱۵
یادداشت ۶	یادداشت ۱	۴	۳۳۷
رگ	رک	۸	۳۷۶
dōjīt	dojīt	۲۲	۳۸۰
درباره های ۱۱۴ و ۱۱۹	درباره های ۱۱۴ و ۱۱۹	۱۴	۳۹۲
و ۱۲۳ فروردین ۱۳۳۹	۱۲۳ و ۱۱۹		
Roma 1939	Roma 139	۱۷	۴۲۴
شکافاره	شکافار	۲۰	۴۳۶

یادداشت‌های پنج‌گانه

اهنودگات - یسنا ، هات ۲۸

۱ - خواستن ، خواستار بودن ، خواهشداشتن ، آرزو کردن = یاس

نخستین بند ۳۷ یاس در زند یعنی در گزارش پهلوی اوستا این واژه نیز به خواستن ۱۱۲ یا خواستار بودن ۱۱۳

گردانیده شده است. از همین بنیاد است واژه یاسه که در فرهنگهای فارسی بمعنی خواهش و آرزو یاد گردیده است. واژه‌های یاسه و یاسا و یاسون که نیز در فرهنگها یاد شده و بمعنی راه و رسم و قانون مفعول گرفته شده و سخنوران ما بهمین معنی بکار برده اند ، مفعولی است و پیوستگی با یاس اوستایی ندارد :

آنچه یاسهای زشت برفت یار با ما هنوز در سرچنگک (نزاری قهستانی)

۴ - نماز = نمَنکه ۳۵ . ۳۶ در زند (= گزارش پهلوی)

گذشته از نماز ۳۷ به نیایش ۳۸ هم گردانیده شده است.

نمَنکه از مصدر نمَ ۳۹ . nam که بمعنی خمیدن و سرفروود آوردن است

در آمده است ، با جزء آپ ۴۰ = apa = آپ نمَ ۴۱ - ۴۲ . apa-nam

در زامیاد یشت در پاره های ۳۵ و ۳۶ و ۳۸ بمعنی برگشتن و بدر رفتن و روی بر تافتن

آمده و با جزء فرا ۴۳ . frâ = فرآنم ۴۴ . frâ nam در پاره

۹۶ از همان یشت بمعنی گریختن و بدر رفتن است و با جزء وی ۴۵ = وی ۴۶ .

vi-nam در دومین فرگرد و ندیداد پاره ۱۰ بمعنی از همدگر گشودن و فراخ

شدن است .

نمیدن بر وزن رمیدن که در فرهنگهای فارسی بمعنی میل کردن و توجه

یادداشت‌های پنج ساله

۴

کردن نوشته شده با نم اوستایی یکی است. نم‌نکه در اوستا، چنانکه نماز در فارسی و پهلوی، بمعنی پرستش و بندگی و ستایش و نیایش و درود و آفرین است.

۳- دست بلند شده، دست بالا کرده، دست بنماز برداشته =

اوستان زَستَ = دست بلند کرده ustāna-zasta صفت است، ازدو واژه ساخته شده: نخست اوستان ustāna اسم مفعول است از مصدر تن tan که با جزء اوس us بمعنی کشیدن و بلند کردن و دراز کردن است تن برابر است با واژه لاتین tendere که در فرانسه tendre شده است در پهلوی تنوتن tanutan و در فارسی تنودن و تنیدن. از همین بنیاد است تننده در فارسی بجای عنکبوت تازی.

مصدر تن با جزء اوس = اوس-تن us-tan بمعنی کشیدن

و دراز کردن در هات ۲۹ بنده بکار رفته و با جزء پشیری: پشیری-تن pashiri-tan در هات ۳۴ و ۳۵. pairi-tan بمعنی دور کردن و برکنار کردن در پاره ۷ از یسنا ۱۹ و جز آن آمده است.

دوم زَستَ که در هات ۵۰ zasta در فرس هخامنشی دست dasta در پهلوی دست

و yadman = ید) در فارسی دست گوئیم. بسا «زاء» اوستا در فارسی «دال» شده چنانکه زرینه که zrayanh در فارسی دریا شده در واژه زره که نیز در فارسی بمعنی دریاست «زاء» بجا مانده است (زره سیستان)

در بند ۸ از هات ۵۰ نیز بصف اوستان زَستَ بر میخوریم، در جا های

دیگر اوستا هم بسیار آمده، چنانکه در مهر یشت در پاره های ۵۳ و ۷۳ و ۸۳ و ۸۴ و ۸۶

۴- رامش = رَفَذَر rafadhra این واژه در گاتها بسیار

آمده، چنانکه در بند ۲ از هات ۴۶ و در بند ۲۰ از هات ۵۱ و جز آن

در گزارش پهلوی اوستا (=زند) بهرامشن ۱۳۱۱ گردانیده شده، در بسیاری از جاهای دیگر اوستا معنی یاری و پناه و نگاهداری درست تر میافتد رَ فذرائی ۱۲ از هات ۴۶ بمعنی پناه و یاری و رامش است، بهمین معنی است واژه رَ فَنَنگه ۴۳ آمده و در زند نیز به رامشن گردانیده شده است، همه این واژه ها از مصدر رَ پُ ۱۳۱۱ که بمعنی پناه دادن و رامش بخشیدن و یاری کردن است در آمده است، بیادداشت شماره ۸ از بند دوم همین هات نگاه کنید.

۵- آفرینش یا کلروکنش = شِیَوَتَهَنَ ۱۳۱۱ شِیَوَتَهَنَ . shyaothana در جاهای دیگر اوستا شِیَوَتَهَنَ ۱۳۱۱ شِیَوَتَهَنَ . shyaothna (شِیَوَتَهَنَ ۱۳۱۱) نیز آمده است. در زند یا گزارش پهلوی اوستا کنش ۱۱۳۱۱ بسا این واژه در گاتها با واژه های پندار و گفتاری که آمده و نگارنده در همه جا به کنش یا کردار گردانیده است این واژه از مصدر شیو shyu ۱۳۱۱ در آمده در جاهای دیگر اوستا، شو ۱۳۱۱ و در فرس هخامنشی شیو shiyu در پهلوی شوتن ۱۱۳۱۱ و در فارسی شدن گویم که بمعنی رفتن و نیز بمعنی کردن است :
گر بزرگی بکام شیر در است شو خطر کن ز کام شیر بجوی (حفظاله بادغیسی)
بیادداشت شماره ۸ از بند سوم از هات ۲۹ نگاه کنید. بوژه شِیَوَ مَنَ ۱۳۱۱ .
shyaoman که نیز از همین بُنیاد و بمعنی کار و کردار و کنش و رفتار است نگاه کنید بشماره ۹ از بند سوم از هات ۳۲

۶- سپند مینو = سپنتومئینو ۱۳۱۱ سپنتومئینو . spentô-mainyu روان یا خرد پاک آفریدگار است از آن جدا گانه سخن داشتیم ریشه و بنیاد هر دو واژه را یاد کردیم بنخستین بند از هات ۳۰ و بیاد داشت شماره ۳ از بند ۱۲ از هات ۳۳ نیز نگاه کنید.

۷- اردیبهشت : بجای این واژه اَشَ ۱۳۱۱ . asha آمده جدا گانه

از این واژه در گفتار امشاسپندان سخن داشتیم در هر جای از گاتها که این واژه آمده بجای آن اردیبهشت نگاشتیم یا راستی که معنی واژه است و در بسیاری از جاها بمعنی دین راستین است .

۸ - خرد = خرتو 𐬰𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀 . 𐬰𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀 در پهلوی خرت 𐬰𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀 بسام در اوستا خرتو 𐬰𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀 . 𐬰𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀 آمده. خرتومنت 𐬰𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 . 𐬰𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 Xratumant که در پاره ۷ از هرمزدیشت آمده یعنی خردمند. خرتو در اوستا بمعنی خواست خداوندی (اراده ایزدی) و دانش دینی نیز بسیار آمده چنانکه در پاره ۴۴ از چهارمین فرگرد و ندیداد و در پاره ۶ از هجدهمین فرگرد و ندیداد .

۹ - بهمن = وهور منبکه 𐬰𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 . 𐬰𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 vohu mananh . امشاسپند بهمن، جداگانه از او سخن داشتیم؛ در هر جای از گاتها که آمده بهمن یا معنی آن را که منش نیک باشد نگاشتیم .

۱۰ - خوشنود کردن = خشنو 𐬰𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 . 𐬰𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 xshnu همین واژه نیز اسم است بمعنی خشنودی یا خوشنودی چنانکه در هات ۴۸ بند ۱۲ و در هات ۵۳ بند ۲، همچنین این واژه صفت است بمعنی خوشنود کننده، چنانکه در هات ۴۶ در بند های ۱ و ۱۳ و در هات ۵۱ بند ۱۲ همین صفت است که در فارسی خوشنود یا خشنود و خشنو (بی دال) گوئیم :

نه آرام گیرم به بیگانه و گاه (فردوسی)
 نه خشنو شوم زو بتخت و کلاه
 خوشنود ساختن در گزارش پهلوی شناینتن 𐬰𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 . 𐬰𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 shnâyênitan آمده است، از همین بنیاد است واژه خشنوت 𐬰𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 . 𐬰𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 xshnût که در بند ۳ از هات ۳۱ و در بند ۹ از هات ۵۱ آمده بمعنی سزای کردار خوب و بد . بیادداشت شماره ۳ از بند ۸ از هات ۳۲ نیز نگاه کنید .

۱۱ - گوشورون = کنوش اورون 𐬰𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 . 𐬰𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 gēus urvan . از آن جداگانه سخن داشتیم، گوشورون فرشته ایست که بنگهبانی همه

یادداشت‌های پنج‌گانه

در همین بند به آپاتیه apâtih (آبادی) گردانیده شده است، چنانکه میدانیم واژه آباد در فارسی بمعنی خوش و خرم نیز آمده :

بآبان دلت از غم آزاد باد همیشه تن و تخت آباد باد

آبادی در اینجا بمعنی خوشی و خرمی و برخورداری و نیکبختی و کامروایی است. واژه آیفت باید با همین واژه اوستایی پیوند و بستگی داشته باشد هر چند که در فرهنگها بمعنی حاجت گرفته شده در فرهنگ اسدی آمده : آیفت حاجت باشد که از کسی خواهی، دقیقی گفت : ناسزارا مکن آیفت که آبت بشود بسزوار کن آیفت که ارجت دارد. آیت = (آیفت) apâtih در پهلوی نیز بمعنی سود و بهره است. در بند ۷ از همین هات نیز واژه آیت برمیخوریم.

۴- جهان = ah = ah = (آنکو) anhu در anhu هستی، بود، زندگی، مردمان گیتی، جهان، جا، آرامگاه، از مصدر ah هستن و بودن در آمده است. آنکو از برای هر دو جهان آمده چنانچه جهان مینوی آینده، در پهلوی axv گویند.

۵- خاکسی = استونت astvanti در astvanti (در تائیت astvanti) در پهلوی استومند astaomand این صفت از واژه است asta در آمده که در فارسی، است و استه و هسته و استخوان گوئیم، استونت یعنی خاکی و جهانی یا مادی و جسمانی در برابر مینوی یا معنوی و روحانی بیادداشت شماره ۵ از بند ۱۱ از هات ۳۱ نگاه کنید.

۶- مینوی = man = man = man ، از همین واژه است منش از مصدر man که بمعنی اندیشیدن و پنداشتن است در آمده است. بیادداشت شماره ۸ از بند ۱۰ از هات ۲۹ نگاه کنید.

مننگه هر گاه با واژه آنکو anhu (جهان، زندگی) آید بمعنی مینوی یا منشی و معنوی است در برابر استونت که بمعنی مادی است، چنانکه در همین بند و در بند ۳ از هات ۴۳ در گزارش پهلوی همین بند به منوکان mênûkân گردانیده شده است.

۷ - بدستیاری یا « از » هجا 𐭪𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 . hačâ همچنین در گاتها و در جاهای دیگر و در فرس هخامنشی هَجَ 𐭪𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 hačâ آمده، در پهلوی هج 𐭪𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 و در فارسی «از» گوئیم .

۸ - بجای واژه یار در متن رَپَت 𐭪𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 rapant آمده، اسم فاعل است از مصدر رَپَ 𐭪𐭥𐭥𐭥𐭥 rap که در یادداشت شماره ۴ از بند پیش گفتیم بمعنی یاری کردن و پناه دادن و رامش بخشیدن است، در اینجا از رامش دهندگان یا یاران، دینداران و آیین برخورداران اراده شده است.

۹ - گشایش یا آسانی و خواری = خواتهر 𐭪𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 xvâthra در گزارش پهلوی (= زند) خواریه 𐭪𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 xvârih این واژه در زبان فارسی بمعنی زبون و پست بکار میرود، اصلاً بمعنی آسانی و گشایش و فراخی و رامش و خوشی است. نگاه کنید به مجمل التواریخ ص ۵۱

یادداشت شماره ۲ از بند ۷ از هات ۳۱ و بجلد خرده اوستا گزارش نگارنده صفحه ۱۶۲ نگاه کنید.

۱ - سرود گفتن (𐭪𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥) = وَبَ 𐭪𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 vap سرودن، سراییدن، نیاییدن، در هات ۴۳ بند ۸ نیز آمده، به وَفوَ 𐭪𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 vafu در بند ۶ از هات ۲۹ نیز نگاه کنید.

۴ - واژه ای که بروش نو گردانیدیم : آپتو اورویم 𐭪𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 a-paourvîm یعنی نه پیش از این یا آنچه آنکه پیش نبوده. مراد پیغمبر این است: درود و ستایش نو، آنچه آنکه در دین مزد یسنا تازگی دارد و هنوز کسی این گونه سرود و نیایش ننشیده. در بند ۱ از همین هات بواژه پتو اورویم 𐭪𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 paourvîm برخورداریم، از ظروف زمان است: نخست، در آغاز، در اینجا آپتو اورویم با آ 𐭪𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 «a» آمده که ازادات نفی است یعنی «نه» در زند هردو واژه چه بهیئت مثبت و چه منفی به فرتوم 𐭪𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 fratum گردانیده شده یعنی نخستین و پیشین نگاه کنید به:

۸- یاد داشتهای پنج گانه

۳- سپندارمذ = آرمتی سده سده د. ârmati یا آرمیتی سده سده د. ârmaiti یکی از امشاسپندان است. در فارسی سپندارمذ گوئیم. از او جداگانه سخن رفت در بند ۷ از همین هات نیز آمده، بیادداشت شماره ۵ از بند ۲ از هات ۳۲ نیز نگاه کنید.

۴- واژه ای که به کشور گردانیدیم = خشتهر سده سده د. xshathra آمده، در فرس هخامنشی هم این واژه بمعنی پادشاهی و شهر یاری و کشور است، بیادداشت شماره ۷ از بند ۹ از هات ۲۹ و بیادداشت پاره ۴۱ از فرگرد ۷ و ندیداد، گزارش نگارنده نیز نگاه کنید.

خشتهر نام یکی از امشاسپندان هم هست و در فارسی شهر یور گوئیم، از او جداگانه سخن داشتیم. این واژه از مصدر خشی سده سده د. xshi در آمده که بمعنی توانستن و یارستن و توانایی داشتن و فرمان راندن و دست یافتن و پادشاهی کردن است. از همین بنیاد است شایستن در فارسی. بیادداشت شماره ۶ از بند ۱۵ از هات ۳۲ نگاه کنید.

در اینجا، چنانکه پیداست، از خشتهر کشور جاودانی و مینوی اهورا مزدا اراده شده است.

۵- نکاستنی، کم نگردیدنی = اغزو نومن سده سده د. a-ghjaonvamna (در نسخه بدل سده سده د.) یعنی جاودانی و پایدار نگاه کنید؛ 4؛ Sp. 50 Altiranisches wörterbuch von Bartholomae

۶- بالیدن (یا سده سده د.) = ورد و سده سده د. varəd در پهلوی والیتن و سده سده د. vâlitan و در فارسی بالیدن. بیادداشت شماره ۷ از بند ۴ از هات ۳۱ نگاه کنید.

۷- یاری = رفذ رایی سده سده د. rafədhrai و رسیدن = کم سده سده د. gam. در یادداشت های شماره ۴ از بند ۱ و شماره ۱ از بند ۲ همین هات گذشت.

۸- خواندن (کرد » { ۳۳۰ }) = زَوَ کرد » zava در زند
 خوانشن (= استغانه) در بند ۳ از هات ۲۹ نیز آمده است از مصدر زو کرد zu
 (= زبا کرد » zbâ) در آمده است که بمعنی خواندن و بیاری خواستن است.
 بیادداشت شماره ۱ از بند ۴ از هات ۳۱ نگاه کنید.

۹- واژه ای که بیاد سپردن گردانیدیم در متن من دَد کرد » { ۳۳۰ } ویدوی

چهارمین بند | mən_dadê آمده : من از مصدر مَن کرد » { ۳۳۰ } man که در

یادداشت شماره ۶ از دومین بند گفتیم بمعنی پنداشتن و اندیشیدن
 است؛ دَد کرد » { ۳۳۰ } از مصدر دا کرد » { ۳۳۰ } dâ که در یادداشت شماره ۲
 از همان بند بمعنی دادن و بخشیدن یاد کردیم. در آمیزش این دو واژه با هم مصدر
 مَن کرد » { ۳۳۰ } mand ساخته شده بمعنی بمنش دادن و بنهاد گذاشتن یا بیاد
 سپردن و بخاطر نشانیدن، در بنده از هات ۵۳ نیز آمده است، بیادداشت شماره ۷ از
 همان بند و بیادداشت شماره ۱ از بند ۹ از هات ۴۴ نگاه کنید.

۴- روان = اورَوَن کرد » { ۳۳۰ } urvan در پهلووی رَوَوان کرد » { ۳۳۰ }
 در بند ۹ از هات ۳۳ از روانهای امشاسپندان خرداد و امرداد و در بند ۲ از هات
 ۴۵ از رَوان مینویان سخن رفته است. گذشته از این بسا در گاتها از رَوان
 پس از مَرک سخن رفته چنانکه در هات ۴۴ بند ۸ و هات ۴۵ بند ۷ و هات
 ۴۶ بند ۱۱ و هات ۴۹ بند ۱۰ و بند ۱۱ و هات ۵۱ بند ۱۳، از این بندها
 بخوبی پیداست که روان در دین زرتشت جاودانی است و در روز پسین روانهای
 مردمانی که در گیتی نیکو کار بوده اند در بهشت در آیند و روانهای گناهکاران بدوزخ
 روند. درباره های دیگر اروستا روان یکی از نیروهای پنجگانه مردمی شمرده شده
 اینچنین: نخست آهو کرد » { ۳۳۰ } ahu (= جان)، دوم دَنا کرد » { ۳۳۰ }.

daênâ (= دین) سوم بَوَد کرد » { ۳۳۰ } baodha (= بوی، در آکه) چهارم اورَوَن
 کرد » { ۳۳۰ } urvan (= روان) پنجم فرَوَشی کرد » { ۳۳۰ } fravashi
 (= فروهر) چنانکه در یسنا ۲۶ باره ۴ و فروردین یشت باره ۱۴۹ و جز آن

یادداشتهای پنج گانه

بجلد ۱ یشتها ص ۵۸۷-۵۸۹ و بجلد ۲ یشتها (گزارش نگارنده) به هادخت نسک و بگفتار دین ص ۱۵۹-۱۷۸ نگاه کنید .

در باره دین نگاه شود بیادداشت شماره ۲ از بند ۱۱ از هات ۳۱

۳- باهمراهی = هتھرا 𐎧𐎠𐎡𐎹 . hathrá در هات ۳۰ بند ۹ نیز آمده از قیود است بمعنی همراه ، یکجا .

۴- نگهبانی کردن (𐎧𐎠𐎡𐎹) = کر 𐎧𐎠𐎡𐎹 . gar ، پاسبانی کردن ، نگریدن و بیدار ماندن . گزارندگان پارسی و اروپایی اوستا در سر این واژه ، چنانکه در سر واژه من 𐎧𐎠𐎡𐎹 . mān که در یادداشت شماره ۱ گذشت ، بسیار اختلاف کرده اند .

برخی نخستین واژه را بجای گرودمان 𐎧𐎠𐎡𐎹 . garô-damāna

(= گرزمان) دانسته و دومی را ضمیر منفصل متکلم واحد گرفته اند .

۵- پاداش = آشی 𐎧𐎠𐎡𐎹 . ashi (𐎧𐎠𐎡𐎹) بهره و بخش و

پاداشی که در روز پسین بنیکوکاران بخشیده شود ، همچنین پادافراه و کیفری که بگناهکاران داده شود باین معنی در اوستا بسیار آمده و در خود گانهها : هات ۲۸

بند ۷ ؛ هات ۳۳ بند ۱۳ ، هات ۴۳ بند ۱ و بند ۴ و بند ۱۲ و بند ۱۶ ؛ هات ۴۶

بند ۱۰ ؛ هات ۴۸ بند ۸ و بند ۹ و جز آن آشی نیز ایزد پاداش و فرشته آبادانی

و توانگری و بهره و بخش است ، چنانکه در هات ۳۱ بند ۴ ؛ هات ۳۴ بند ۱۲ ؛

هات ۴۳ بند ۱۲ ؛ هات ۵۰ بند ۳

اشی از مصدر آر 𐎧𐎠𐎡𐎹 . ar که بمعنی بخشیدن و بهره رسانیدن

و برخوردار کردن است در آمده است . بیادداشت شماره ۸ از بند ۹ از هات ۳۳ نگاه کنید .

بگفتار آرت (= اشی) در جلد دوم یشتها ص ۱۷۹-۱۸۵ نگاه کنید .

۶- کردار یا گنش = شیوتهن 𐎧𐎠𐎡𐎹 . shyaothana در

بیادداشت شماره ۵ از نخستین بند گذشت .

۷- آگاه ، شناسا ، دانا = ویدوش **𐬵𐬀𐬯𐬀𐬎** viduš از مصدر وید **𐬵𐬀𐬯** vid (بارتولومه در فرهنگ خود **vaēd** نوشته) که بمعنی دانستن و شناختن و آموختن و دریافتن و آگاه بودن در گاتها بسیار آمده، در گزارش پهلوی (= زند) آکاس بوتن **𐬵𐬀𐬯𐬀𐬎** آگاه بودن، وید **𐬵𐬀𐬯** vid نیز بمعنی یافتن و پیدا کردن و جستن است. بیادداشت شماره ۴ از بند ۶ از هات ۲۹ نگاه کنید، در بند آینده نیز باین واژه برمیخوریم.

وید با جزء نی: **𐬵𐬀𐬯** ni-vid در سر هر یک پاره های نخستین یسنا و نخستین کرده و سپرد آمده: **𐬵𐬀𐬯𐬀𐬎** در زند نوذنتین **𐬵𐬀𐬯𐬀𐬎** nivédhenitan واژه نوید و نوید دادن در فارسی باید از همین بنیاد باشد
۸- واژه هایی که به «تا» و «هر چند» گردانیدیم نخستین یوت **𐬵𐬀𐬯𐬀𐬎** yavat و دوم سی آوت **𐬵𐬀𐬯𐬀𐬎** avat از ظروف (ظرف زمان و مکان) است.

۹- توانستن ، یارستن ، توانا بودن (**𐬵𐬀𐬯𐬀𐬎**) = ایس **𐬵𐬀𐬯** is (بارتولومه در فرهنگ خود **aēs** نوشته) در گاتها بسیار باین واژه برمیخوریم چنانکه در هات ۴۳ بند ۸ و بند ۹؛ هات ۵۰ بند ۱ و بند ۱۱ و جز آن، در گزارش پهلوی (= زند) توانیک بوتن **𐬵𐬀𐬯𐬀𐬎** (توانا بودن). بیادداشت شماره ۴ از بند ۹ از هات ۲۹ نگاه کنید.

۱۰- تاب و توش داشتن (**𐬵𐬀𐬯𐬀𐬎**) = تو **𐬵𐬀𐬯** tu از همین بنیاد است توش در فارسی که در اوستا **𐬵𐬀𐬯𐬀𐬎** tavishi آمده، بیادداشت شماره ۹ از بند ۱ هات ۲۹ نگاه کنید. در بند ۱۱ از هات ۵۰ نیز بفعال تو **𐬵𐬀𐬯** tu برمیخوریم.

۱۱- آموختن (**𐬵𐬀𐬯𐬀𐬎**) = خسا **𐬵𐬀𐬯𐬀𐬎** xsâ در بند ۲ از هات ۴۶ با جزء «آ» آمده: **𐬵𐬀𐬯𐬀𐬎** â-xsâ در گزارش پهلوی آموختن **𐬵𐬀𐬯𐬀𐬎** و چاشتین **𐬵𐬀𐬯𐬀𐬎** cāšitan

۱۲ - جستن (𐭥𐭥𐭥𐭥) = ایش 𐭥𐭥𐭥 (ish) (بارتولومه آئش

aēs نوشته 𐭥𐭥𐭥𐭥) در گزارش پهلوی خواستن 𐭥𐭥𐭥𐭥

در گانه بسیار باین فعل برمیخوریم؛ در هات ۳۱ بند ۴ بمعنی آرزو داشتن و خواستار بودن آمده؛ در هات ۳۰ بند ۱ و هات ۴۵ بند ۱ و هات ۴۶ بند ۹ و هات ۴۷ بند ۶ بمعنی خواستار شنیدن و آرزومند نویشدن آمده؛ در هات ۴۶ بند ۶ و هات ۵۰ بند ۲ بمعنی درخواستن و خواهش کردن است؛ در هات ۴۵ بند ۷ بمعنی دریافتن است.

ایش 𐭥𐭥𐭥 . ish در اوستا نیز بمعنی برانگیزانیدن و شتابانیدن و گسیل داشتن است بهمین معنی اخیر است ایش aish در فرس هخامنشی که در سنگ نپشته (کتیبه) بیستون آمده است. بیاد داشت شماره ۷ از بند ۸ از هات ۴۹ نگاه کنید.

۱ - دیدن (𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥) = 𐭥𐭥𐭥𐭥 (darēs) در گزارش

پهلوی (= زند) دیتن 𐭥𐭥𐭥 دیدن .

بیادداشت شماره ۱۰ از بند ۱ از هات ۳۰ و بیادداشت شماره ۵ از بند ۲ از هات ۳۱ نگاه کنید.

۴ - توانتر = سویش 𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 savišta در تائیت سویشتا

(𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥) صفت تفضیلی است از واژه سورا 𐭥𐭥𐭥𐭥 sūra (در تائیت

سورا 𐭥𐭥𐭥𐭥) توانا، زبردست، نیرومند. از همین واژه است نام سوران که در

کارنامه ایران بسیار بآن برمیخوریم، نام یکی از خاندانهای بزرگ روزگار اشکانیان

بوده، از نامه‌های رایج ارمنی کنونی است (از ایرانی گرفته شده است) نگاه کنید به:

Iranisches Namenbuch von Justi s. 316 بیادداشت شماره ۶ از بند ۹ از

هات ۲۹ نگاه کنید.

۳ - بارگاه = گاتو 𐭥𐭥𐭥𐭥 gātu در فرس هخامنشی گاتو gāthu؛ در

فارسی «گاه» گویم که بمعنی جا و زمان و هم بمعنی تخت و اورنگ است در اوستا

بمعنی جا نیز آمده است. در گزارش پهلوی گاه 𐭥𐭥𐭥 . و گلس 𐭥𐭥𐭥

۴- واژه ای که به پیرو گردانیده ایم در متن سَرشوش دودا سَدَیج دودا sēraosha آمده، همچنین در گاتها و در بخشهای دیگر اوستا سَرشوش دودا سَدَیج دودا sraosha آمده. همین لغت است که در فارسی سروش گوئیم، در اوستا این واژه همیشه بمعنی ایزد سروش نیست بسا بمعنی شنوایی و فرمانبری و پیروی آمده، بویژه شنوایی و فرمانبری از گفتار ایزدی و فرمان آسمانی. باین معنی در گاتها: هات ۳۳ بند ۱۴؛ هات ۴۴ بند ۱۶؛ هات ۴۵ بند ۵؛ هات ۴۶ بند ۱۷ و جُز آن بکار رفته است. سَرشوش (= سروش) از مصدر سرو دودا sru در آمده که بمعنی سرودن و خواندن و شنودن و نیوشیدن و شنواییدن است، در گزارش پهلوی نیوشیئن ۱۱۲-۱۱۳، همچنین سَرشوش دودا سَدَیج دودا در بند ۱۴ از هات ۳۳، چنانکه در پاره های یسنا ۵۶، در گزارش پهلوی (= زند) به نیوشش یعنی شنوایی گردانیده شده.

آسروشتی دودا دودا srušti که در گاتها، هات ۴۳ بند ۱۲، هات ۴۴ بند ۱۳ و بسا در جاهای دیگر اوستا آمده یعنی ناشنوایی و نافرمانبری، همان واژه سَرشوش است که با حرف نفی آ (د) آورده شده است. صفت سروت دودا sruṭa که بمعنی شنیده شده یا نامبردار (مشهور) است از همین بنیاد است. لغتی که در فارسی از همین ریشه و بنیاد بجا مانده واژه سرودن و سراییدن است. بیادداشت شماره ۱ از بند ۲ از هات ۳۰ نگاه کنید.

سروش نیز در گاتها نام ایزدی است، چنانکه در هات ۳۳ بند ۵، هات ۴۳ بند ۱۲، در بند ۵ از هات ۲۸ سَرشوش (= سروش) اسم جمع است یعنی پیروان، از این واژه کسانی اراده شده که گفتار ایزدی نیوشیده فرمانبر دستور و فرمان آسمانی هستند.

سروش یکی از بزرگترین ایزدان مزدیسناست؛ بگفتار آن در نخستین جلد یشتها گزارش نگارنده ص ۵۱۶ - ۵۲۴ نگاه کنید.

۵- مبین تر = مزیشْت دودا srušta (در تأنیث مزیشْتا mazīšta) در تأنیث مزیشْتا دودا srušta (صفت تفضیلی است از واژه مز دودا maz که در فارسی

مه (= بزرگ) گوئیم، در گاتها بسیار آمده، در گزارش پهلوی مَس ۳۶ mas شده و مزیشْت در گزارش پهلوی مهیست ۳۶ مَسَدَلَه mahist یعنی مهتر، بیادداشت شماره ۶ از بند ۱۱ از هات ۲۹ نگاه کنید.

۶- واژه ای که به گفتار گردانیدیم در متن مانتَهَر ۳۶ مَسَدَلَه .
mathra آمده، درزند (= گزارش پهلوی اوستا) مانسر ۳۶ مَسَدَلَه mānsr مانتَهَر از مصدر مَن ۳۶ مَسَدَلَه man در آمده که در یادداشت شماره ۶ از بند دوم همین هات گفتیم به معنی اندیشیدن است، مانتَهَر یعنی گفتار ایزدی و سخن، چنانکه در هات ۳۱ بند ۱۸، گذشته از این مانتَهَر بویژه از برای گفتار ایزدی و سخن مینوی و دستور آسمانی و آیین راستین میآید چنانکه در هات ۲۸ بند ۵، هات ۲۹ بند ۷، هات ۳۱ بند ۶، هات ۴۳ بند ۱۴، هات ۴۴ بند ۱۴ و بند ۱۷، هات ۴۵ بند ۳ و جز آن.

در گاتها نیز بسیار بواژه مانتَهَرَن ۳۶ مَسَدَلَه mathran بر میخوریم، چنانکه در هات ۲۸ بند ۷، هات ۳۲ بند ۱۳، هات ۵۰ بند ۵ و بند ۶، هات ۵۱ بند ۸ مانتَهَرَن کسی است که مانتَهَر ۳۶ مَسَدَلَه یا گفتار ایزدی ب مردم میرساند و جهانیان را از سخن و دستور و فرمان خداوندی آگاه میسازد، بعبارت دیگر مانتَهَرَن پیغمبر است. و خشورایران، زرتشت در بندهایی که یاد کردیم خود را مانتَهَرَن (= پیغمبر) میخواند و از سوی اهورا مزدا برانگیخته شده که دین راستین را بخاکیان برساند. در اینجا یاد آور میشویم که لغت و خشور (در پهلوی و خشور ۳۶ مَسَدَلَه) vaxšvar بفتح و او دوم و راه زده (یعنی پیغمبر :

بگفتار و خشور خود راه جوی دل از تیر گیها بدین آب شوی (فردوسی)
این واژه نیز مانند مانتَهَرَن دارای واژه ایست به معنی گفتار و سخن، چه و خَش ۳۶ مَسَدَلَه vaxsha بمعنی گفتار و سخن است، چنانکه در پاره ۱۵ از نوزدهمین فرگرد و ندیداد آمده، از مصدر وَج ۳۶ مَسَدَلَه vac گفتن و جزء دوم که وَر باشد همان واژه « بر » میباشد که در اوستا و فرس هخامنشی « بر » ۳۶ مَسَدَلَه bara یعنی برنده از مصدر ۳۶ مَسَدَلَه bar بردن است.

نگاه کنید به :

Etudes Iraniennes par Darmesteter I p. 292;

Neupers.Schriftsprache von P. Horn im Grundriss der Iran. Philol. I B. 2 Abt. S. 188.

اینچنین وخشو برنده گفتار ایزدی است و کسی است که پیام و گفتار مینوی را بمردم میرساند یا پیامبر و پیغمبر . بیاد داشت شماره ۱۰ از بند ۷ از هات ۴۶ نگاه کنید .

۷- گروانیدن (واسددا لیددوید .) = وَرْ یابد . var یعنی بدین آوردن ، باعتقاد و بایمان آوردن ، باین معنی و بمعنی برگزیدن و گرویدن و دین پذیرفتن در گاتها بسیار آمده است . واژه « باور » در فارسی باید با واژه اوستائی وَرْ یابد . var پیوستگی داشته باشد . بیاد داشت شماره ۷ از بند ۲ از هات ۳۰ نگاه کنید .

۸- زیانکار = خرفستر سح لیددوید . xrafstra در هات ۳۴ بند ۵ و ۹ نیز آمده ، این واژه در گاتها بمعنی زیانکاران و نابکاران دیوسرشت و ددان وجانداران زیان رسان آمده . در بخشهای دیگر اوستا در برخی از پاره ها مانند گاتها از برای زیانکاران و چادر نشینان و بیابان نوردان و راهزنان و غارتگران که بدین مزدیستان دشمنی ورزند و از راه راست دور باشند و بکشت و برز و پرورش چارپایان نپردازند ، آمده است چنانکه در یسنا ۱۹ پاره ۲ ، از این گذشته در سراسر اوستا خرفستر بمعنی جانوران زیان آور بکار رفته ، به ویژه جانوران خرد چون حشره و هوام . در فرهنگهای فارسی این واژه خراستر نوشته شده است و بمعنی جانوران زیانکار چون مار و گزدم و مور و زنبور و جز آن گرفته شده است . بگفتار خرفستر در جلد دوم یسنا ، گزارش نگارنده و به فرهنگ ایران باستان نگارش نگارنده بخش نخست ، تهران ۱۳۲۶ بگفتار خرفستر ص ۱۷۸-۲۰۱ نگاه کنید .

۹- زبان = هیزو هیزو . hizû در گزارش پهلوی هوزوان هیزو (۱۳۱) huzvân در برهان قاطع هزوان بفتح اول بر وزن مرجان بمعنی زبان یاد گردیده است . بیاد داشت شماره ۳ از بند ۳ از هات ۵۱ نگاه کنید .

۱ - بخشایش، دهش = داه 𐬔𐬀𐬎𐬌 . داه در گزارش پهلوی دهشن

𐬔𐬀𐬎𐬌 از مصدر دا 𐬔𐬀𐬎𐬌 . دادن، بخشودن، که در
ششمین بند یادداشت شماره ۲ از بند دوم همین هات گذشت.

۲ - واژه ای که به «پایدار» گردانیدیم در متن در گابو 𐬔𐬀𐬎𐬌𐬀𐬎𐬌𐬀𐬎𐬌
 darəgāyu آمده، از مصدر درج 𐬔𐬀𐬎𐬌 . draj پاییدن. یادداشت شماره ۷ از بند
 ۱۱ از هات ۳۰ نگاه کنید.

۳ - گفتار = اوخذ 𐬔𐬀𐬎𐬌 . ux̌dha . بویژه گفتار ایزدی و دستور
 آسمانی، در گزارش پهلوی گوشن و سخن، از مصدر وج 𐬔𐬀𐬎𐬌 . vac گفتن.
 یادداشت شماره ۷ از بند ۱۱ همین هات نگاه کنید.

۴ - درست = ارشو 𐬔𐬀𐬎𐬌 . arəšva صفت است. ارش
 𐬔𐬀𐬎𐬌 نیز بمعنی راست و درست جداگانه و بسام باواژه های دیگر ترکیب
 یافته، در گاتها بسیار آمده و در همه جا درزند (گزارش پهلوی) بجای آن «راست»
 آورده شده است. یادداشت شماره ۸ از بند ۳ از هات ۳۰ نگاه کنید.

۵ - نیرومند = آئوژنکھونت 𐬔𐬀𐬎𐬌 . aoJānhvant
 (در تأیید آئوژنکھوئیتی 𐬔𐬀𐬎𐬌 . aoJānhvaiti) صفت است
 یعنی پرزور و زبردست و توانا از واژه آئوژنکه 𐬔𐬀𐬎𐬌 . aoJānh، زور،
 توانایی، نیرو. در گاتها آئوژنکه 𐬔𐬀𐬎𐬌 . aoganh چنانکه در بند ۱۰ از هات
 ۲۹، یادداشت شماره ۳ آن بند نگاه کنید.

از واژه پناه = رفنکه 𐬔𐬀𐬎𐬌 . rafənanh در یادداشت شماره
 ۴ از نخستین بند همین هات سخن داشتیم، در بند ۸ از هات ۴۳ نیز واژه پناه باصفت
 نیرومند یکجا آمده است.

۶ - ستیزه و دشمنی: بجای ستیزه دواشنکه 𐬔𐬀𐬎𐬌 . dvaēshanh
 (در بخشهای دیگر اوستا تبششنگه 𐬔𐬀𐬎𐬌 . tbaēshanh تبشش

𐬔𐬀𐬎𐬌 . tbaēsha یعنی دشمنی و بدخواهی یا ستیزه و آزار؛ بجای دشمن

دبیشونت **دبیشونت** (daibishvant) در بخشهای دیگر اوستا تبیشونت
دبیشونت «دبیشونت» (tbaêshvant) یعنی بدخواه یا دشمن، این واژه‌ها از مصدر
دبیش (daibish) در بخشهای دیگر اوستا تبیش **دبیش**
تبیش = tbish (تباêsh) در آمده که بمعنی ستیزیدن و دشمنی
 کردن و آزردهن است، در پهلوی بشیتن **دبیشونت** bêshitan ، واژه مغوتبیش
 ، **دبیشونت** moghu tbish مغ آزار که در پاره ۷ از یسنا ۶۵ آمده در
 یادداشت شماره ۷ از بند ۱۱ از هات ۲۹ نگاه کنید .

۷ - چیره شدن (**دبیشونت** = تر **دبیشونت** tar چیره شدن
 شکست دادن، برانداختن. **تبیشونتورون** **دبیشونت** . **دبیشونت** . tbaêshô-
 taurvan در پاره ۱۷ از یسنا ۹ صفت است یعنی بستیزه چیره شونده ، شکست دهنده
 دشمنی ، همچنین **ترو تبیشونک** **دبیشونت** . **دبیشونت** tarô tbaêshanh .
 در پاره ۴۷ از رام یشت یعنی بدشمنی چیره شونده . در پاره نام ویسپ تئور ویری
دبیشونت . **دبیشونت** . **دبیشونت** . **دبیشونت** . **دبیشونت** . **دبیشونت** . **دبیشونت** .
 یاد گردیده بجلد دوم یشتها ، گزارش نگارنده ، ص ۱۰۸ نگاه کنید .

۱ - **دبیشونت** = آشی **دبیشونت** . **دبیشونت** . **دبیشونت** . **دبیشونت** .
 یادداشت

هفتمین بند

شماره ۵ از بند ۴ گذشت .

۲ - آبادی = آیت **دبیشونت** . **دبیشونت** . **دبیشونت** . **دبیشونت** .
 یادداشت شماره ۳ از بند ۲ گذشت .

۳ - خواهش = ایش **دبیشونت** . **دبیشونت** . **دبیشونت** . **دبیشونت** .
 گزارش پهلوی (=زند) خواهشن **دبیشونت** ، از مصدر ایش **دبیشونت** .
 یادداشت شماره ۱۲ از بند ۴ گفتیم بمعنی خواستن و خواهش داشتن است .

۴ - پادشاه = خشیه **دبیشونت** . **دبیشونت** . **دبیشونت** . **دبیشونت** .
 xshaya از مصدر خشیی **دبیشونت** .
 xshi که در یادداشت شماره ۴ از بند ۳ گفتیم بمعنی توانستن و یارستن و پادشاهی
 کردن است .

خشیه در گزارش پهلوی همین بند به پاتخشاه *pâtaxshâh* گردانیده شده. در فروردین یشت باره ۱۸ نیز واژه خشیه آمده است، نام خشیارشن *xshayârshan* چهارمین پادشاه هخامنشی، پسر داریوش بزرگ از همین واژه واز آرشن *arshan* است که در اوستا بمعنی مرد نوویل یا پهلوان بسیار آمده است. خشیارشن (خشیارشا) یعنی در میان پادشاهان دلیر یا در میان شهریاران یل و پهلوان منش. درباره آرشن *arshan* که جداگانه از نامهاست یادداشت شماره ۴ از بند ۱۸ از هات ۴۴ نگاه کنید.

۵- پیغمبر = ماتهرن *mathran* یادداشت شماره ۶ از بنده نگاه کنید.

۶- سرود ستایش: در متن سرویم *srvim* آمده از مصدر سرو *sru* که در یادداشت شماره ۴ از بند ۵ گفتیم بمعنی سرودن و خواندن و شنودن است. گزارندگان اوستا درین واژه و در واژه پس از آن، اختلاف کرده اند. بارتولومه *Bartholomae* آن را *Sravay* (= *sravay*) نوشته بمعنی شنوایی گرفته است.

۷- واژه ای که روا کند آورده ایم بجای آرادنکه *ârâdanh* میباشد بمعنی گستراننده. نگاه کنید به:

Altianisches Wörterbuch von Bartholomae Sp. 335 und 1643

۱- بهتر = وهیشت *vahista* (در تائیت و هیشتا

هشتمین بند) *vanhu* که در فارسی وه یا به گوئیم، خود واژه وهیشت

نیز در فارسی بجای مانده و آن واژه بهشت است که در پهلوی وهیشت *vanhu* گویند، در اوستا بسا صفت وهیشت با واژه انکهو *anhu* آمده که در یادداشت شماره ۴ از بند ۲ گفتیم بمعنی جهان و زندگی است، از این صفت و موصوف: بهتر جهان یا بهتر زندگی، بهشت اراده میشود چنانکه در خود گاتها در هات ۴۴ بند ۲ همچنین

ازواژه آنکبو anhu باصفت آچیشْت acista :
 بتر جهان یا بدتر زندگی، دوزخ اراده میشود و بهمین معنی در اوستا بسیار آمده
 و در خودگاتها در هات ۳۰ بند ۴، بیادداشت شماره ۶ از آن بند نگاه کنید و همین صفت
 است که درواژه اردیبهشت دیده میشود: ارد بجای آش asha و بهشت
 بجای وهیشْت vahista است، از ماشاسپند اردیبهشت جداگانه سخن داشتیم
 ۴ - همکام = هَزْمُوْش ha-zaosha ، باین صفت در
 بند ۷ از هات ۲۹ و در بند ۲۰ از هات ۵۱ و بسا در پخشهای دیگر اوستا نیز برمیخوریم. واژه
 همکام که در شاهنامه بکار رفته: دلارام او بود همکام اوی همیشه بلب داشتی نام اوی
 دُرست معنی واژه اوستایی هَزْمُوْش میباشد چه ha و هَنْ
 han و هام ham (ه.ه.ه.) با واژه «هم» فارسی یکی است؛ زَمُوْش
 zaosha که خود جداگانه در گاتها و در پخشهای دیگر اوستا
 بسیار آمده بمعنی کام و خواست (اراده و میل) است چنانکه در گاتها: هات ۳۳
 بند ۲ و بند ۱۰، هات ۴۷ بند ۵، هات ۴۸ بند ۴ و در پخشهای دیگر اوستا: فرگرد
 ۲ و ندیداد پاره ۱۱، کرده ۱۴ و بسپرد پاره ۲، زامیادیشْت پاره ۸۲، زَمُوْش zaosh
 در اوستا و دَمُوْش daush در فرس هخامنشی بمعنی دوست داشتن و پسندیدن و خوش
 داشتن است. زوش zush یعنی نفز و خوش و دلربا؛ زوشت zusta
 نیز صفت است بمعنی زیبا و خوش آیند و نازنین. دوشارم daush در
 پهلوی یعنی آسایش بخش و خوشی دهنده یا موافق طبع و مطابق سلیقه و نیز بمعنی
 دوستی و مهرباست، مرکب است از واژه دوش = زَمُوْش zaosh = دَمُوْش daush
 و آرم aram . a-ram رَم ram در اوستا یعنی آساییدن و باجزه آ:
 آرم a-ram در فارسی آرمیدن شده است. دَمُوْشْتَر daushtar در فرس هخامنشی
 یعنی دوست، همین واژه است که در فارسی دوست شده است.

۴ - خواهان = وَاوَنُوْش vaunus اسم فاعل است از مصدر
 وَنْ van خواستن، خواهش داشتن و پاس حرمت داشتن، برابر واژه

لایین venerâri که در فرانسه vénerer شده است . وَن van نیز در اوستا بمعنی چیره شدن و دست یافتن و شکست دادن است ؛ باین معنی در گاتها بآن برخوایم خورد ، ییادداشت شماره ۸ از بند ۴ از هات ۳۱ نگاه کنید .

۴ - فر شوستر در گاتها فَرَشَوُشْتَرَهَ ؛ دَرَشَوُشْتَرَهَ ؛ دَرَشَوُشْتَرَهَ ؛ دَرَشَوُشْتَرَهَ Fərashaoštra در جا های دیگر اوستا فَرَشَوُشْتَرَهَ ؛ دَرَشَوُشْتَرَهَ ؛ دَرَشَوُشْتَرَهَ Frashaoštra برادر جاماسب و وزیر کی گشتاسب است ؛ از او جداگانه سخن داشتیم .

۵ - دلیر = نر { نر } nar در فارسی نیز نر گوئیم ، در اوستا بمعنی مرد برابر زن و نیز بمعنی دلیر و یل و پهلوان است و بساهم بمعنی « کس » بکاررفته و باین معنی اخیر بهشت نا { ناه } nâ بسیار آمده چنانکه در بند ۱۰ از هات ۳۲ و در بند ۳ و بند ۱۴ از هات ۴۳ و بند ۱۰ از هات ۴۶ و جز آن .

۶ - آن = ایت { ایت } it : ای { ای } i : ضمیر اشاره و اسم اشاره است ، در صرف واژه ، ایت { ایت } it : ایم { ایم } im ؛ ایش { ایش } ish میشود ؛ در گاتها بسیار آمده چنانکه در هات ۳۰ بند ۶ ، هات ۳۱ بند ۱۸ ؛ هات ۳۲ بند ۱۳ ؛ هات ۴۶ بند ۱۲ ؛ هات ۵۱ بند ۱۲ ؛ هات ۵۳ بند ۵ و جز آن یعنی آن ، این ، ایشان ، در بند ۸ از هات ۴۵ زیت { زیت } zīt از همین واژه و زی { زی } zī ساخته شده است .

۷ - بخشیدن (رَشَوُشْتَرَهَ ؛ دَرَشَوُشْتَرَهَ ؛ دَرَشَوُشْتَرَهَ) از مصدر را { را } rā ، از همین بنیاد است رانی { رانی } rāti و رایتی { رایتی } rāiti و رانا { رانا } rātā که در اوستا بمعنی دهش ، و بخشش بسیار آمده ، در پهلوی راتیه { راتیه } rāti و در فارسی رادی گوئیم .

بهین رادی آنکه که بی درد و خشم ببخشی نداری بیادش چشم (اسدی طوسی) راد یعنی بخشنده و جوانمرد (سخی) ، ییاد داشت شماره ۱۰ از بند ۱۱ از هات ۲۹ و به جلد دوم یشتها ، گزارش نگارنده ص ؛ ۲۸۱ نگاه کنید .

۸ - همزه ، همیشه (همه) = ویسپَ { ویسپَ } vispa بگفتار ویسپرد در جلد دوم یسنا ، گزارش نگارنده ، نگاه کنید . جاودان = یو { یو } yu

بیادداشت شماره ۶ از بند ۱ از هات ۵۳ نگاه کنید .

۱ - نیکی = یان yân در فرس هخامنشی یان yân همچنین

در اوستا یان yana آمده چنانکه در دین نهمین بند

یشت پاره ۶، در اوستا بسیار باین واژه بر میخوریم، در گزارش

پهلوی چند بار بجای آن یان yân آورده شده و چند بار دیگر نوکیه

nêvakih نکویی. باینه yânya یعنی نیکی رسان، نکویی

بخش . در هر جای اوستا که واژه یان آمده معنی نیکی و نکویی و دستگیری و بخشایش

بالمط و مساعدت و مرحمت از آن بر میآید، چنانکه در یسنا ۹ پاره ۱۹ و یسنا ۶۵

پاره ۱۱ و جز آن. واژه یان که در فرهنگها بمعنی هذیان گرفته شده و بشعر

فرخی گراه آورده شده: با سخن تو همه سخنها یان است با هنر تو همه هنر هاییکار

باید همان واژه اوستایی باشد هر چند که معنی مخالف بآن داده شده اما

معنی دومی که باین واژه داده اند: «وصوفیه آنچه در عالم غیب مشاهده میشود

یان میگویند و در عربی کشف خوانند» تاباندازه یاد آور معنی اصلی این واژه است.

این نیکی یا نکویی در این بند، همان منش نیک است که در بند پیش

داشتن آن آرزو شده است .

۴ - بهتر منش همان و هومننگه vohu mananh و van hu یا ونکهو به، نیک .

میباشد، در اینجا با صفت تفضیلی و هیشت zar که در یادداشت شماره

۱ از بند ۸ گذشت آمده بجای vohu یا van hu به، نیک .

۴ - آزدن (zar) = zar در مهر یشت

پاره ۴۷ و در سروش یشت هادخت پاره ۵ نیز آمده بمعنی آزدن و رنجاندن

باجزه آ: â-zar در فروردین یشت پاره ۳۰ آمده است، همین واژه است

که در فارسی آزدن و آزدن گوئیم و در پهلوی آزارتن yât

۴ - کوشیدن (yât) = yât ، در گاتها

همین یکبار اما در جاهای دیگر اوستا بسیار آمده چنانکه در یسنا ۲۷ پاره ۶؛

و در فارسی سود گوئیم، از مصدر سو سو و سو su سودبخشیدن. بیادداشت شماره ۸ از بند ۱۱ از هات ۳۰ نگاه کنید.

واژه کشور = خَشْتَهْرَ سَوِیْ سَوِیْ سَوِیْ . xshathra در یادداشت شماره ۴ از بند ۳ از همین هات سخن داشتیم.

۱ - دانا یا هوشیار وینا = داتَه = داتَه سَوِیْ سَوِیْ . dātha در هات ۳۲ بند ۱۰

و هات ۴۶ بند ۱۵ و بند ۱۷ و هات ۵۰ بند ۲ و هات ۵۱ بند ۵

نیز آمده است از مصدر دی دی و دی . di دیدن، نگرستن

دهمین بند

نگاه کردن. بیادداشت شماره ۳ از بند ۲ از هات ۳۰ نگاه کنید.

۲ - سزوار = اَرْتَهَوَ اَرْتَهَوَ کله سد . arathva درخور، برازنده در بند

۱۲ از هات ۴۶ نیز آمده.

۳ - شناختن، دانستن، آگاه بودن = وید واد وید . vid در این بند

دوبار آمده: واید وید وید وید: واید وید وید. بیادداشت شماره ۷ از بند ۴ همین هات نگاه کنید.

۴ - واژه ای که به « یافتن » گردانیدیم = آ پَنَ سَوِیْ سَوِیْ . āpana

جز همین یکبار، دیگر در اوستا نیامده است، از مصدر آپ ap که در اوستا بسیار آمده و در گاتها در هات ۳۳ بند ۵ بآن برمیخوریم، در گزارش پهلوی یافتن سَوِیْ سَوِیْ یافتن، از همین بنیاد است یافتن.

آ پَنَ āpana اسم است بمعنی یابندگی، از این واژه یافتن آرزو یارسیدن بمقصود اراده شده است.

۵ - کام = کام و سد سد . kâma در فرس هخامنشی نیز کام kâma

در پهلوی کامک و کام و ، در فارسی کام و کامه که بمعنی آرزو و خواهش است از مصدر کام و سد . kâ کامخواستن، آرزو کردن، آموزش خواستن، چنانکه در بند

۶ از هات ۳۳ آمده، در یادداشت شماره ۸ از بند ۱۳ از هات ۴۴ بمصدر کن

و سد . kan نیز نگاه کنید.

۶- واژه ای که به رواکردن گردانیدیم در متن پرن (e) {e} {e} .
 pəraṇa آمده، صفت است (اسم مفعول) از مصدر پَر (e) {e} . par که بمعنی
 پَر کردن و انباردن و انباشتن است. یادداشت شماره ۳ از بند ۱۳ از هات ۴۴
 نگاه کنید .

پیدا است که این مصدر با واژه کام، بمعنی کامروا کردن و کامیاب کردن است .

۷- رستگاری: بجای آن خورَئیتیه ۳د۱d x'araithya آمده
 و این واژه صفت است، در بنیاد آن اختلاف کرده اند « رستگاری » معنی ای است که
 نگارنده از گزارش هات ۲۸ دانشمند پارسی تارا پور والا Taraporewala
 برگزیده است. نگاه کنید به : Modi Memorial Vol. Bombay 1930 p. 309

۸- سخن یا گفتار = سرَوَنکه ۱د۱د۱د۱د۱د۱د۱د۱d sravanh ، بسا این
 واژه چون اسم جمع بکار رفته بمعنی سخنان و گفتار ها و گویشها، در گزارش
 بهلوی نیز همین واژه بهیئت سروب ۱د۱د۱د۱د۱د۱د۱د۱d آمده است، در هات ۳۲ بند ۹ و بند
 ۱۰ و هات ۳۴ بند ۱۵ و جز آن باین واژه بر میخوریم بمعنی آموزش دینی
 و ستایش و نماز و درود هم آمده است . یادداشت شماره ۲ از بند ۹ از هات ۳۲
 نگاه کنید .

۹- خواهش: بجای آن ۱د۱د۱د۱د۱د۱د۱د۱d از مصدر وَن (a) {a} . van
 که در یادداشت شماره ۳ از بند ۸ همین هات گفتیم بمعنی خواستن و
 خواهشداشتن است .

۱۰- شما = خشمَ ۱د۱د۱د۱د۱د۱d xshma و نیز در اوستا یوشمَ
 ۱د۱د۱د۱د۱د۱d yūshma آمده، یادداشت شماره ۱ از بند ۱۰ از هات ۲۹ نگاه کنید .

۱۱- کارساز یا نتیجه بخش و مؤثر = آسَوَن ۱د۱د۱د۱د۱d .
 همین یکبار در اوستایی که امروزه در دست است باین واژه بر نمیخوریم .

۱- راستی = آشَ ۱د۱د۱د۱d . aśha ؛ منش نیک
 یازدهمین بند

= وُهومَنَنکه ۱د۱د۱د۱د۱d . vohu mananh

وَچَنگه 𐬵𐬀𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎 . vacanh بمعنی گفتار که با واژه های پندار و کردار نیز در گاتها بسیار آمده چنانکه در هات ۳۰ بند ۳ و هات ۳۲ بنده و جز آن .

وَچَینَ 𐬵𐬀𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎 . vacahina که در فرگرد چهارم و ندیداد دربارهٔ ۲ آمده، مهر و پیمان زبانی است یا معااهده که فقط با گفتار یا قول باشد .

واژه‌هایی که از همین بنیاد در فارسی بجا مانده بسیار است، از آنهاست آوا و آواز و آوازه و گواژ و گوازه که بمعنی نکوهش و سرزنش گرفته اند، همچنین واژه های باج و باز و واج و واچ و واژ و باژ

پرستنده آذر زرد هشت همیرفت باباژ و برسم بمشت (فردوسی)
 لغت واژه که در فرهنگها از لغتهای زند و پازند شمرده شده بمعنی کلمه و لفظ، همان واژه اوستایی وَ چَنگه میباشد . در یادداشت شماره ۳ از بند ۶ همین هات گفتیم که واژه اوخذ 𐬵𐬀𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎 . uxdha بمعنی گفتار از مصدر وَج vac گفتن، در آمده است .

۸ - نخستین = پَوُ اوریه 𐬵𐬀𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎 . paourya در گاتها، در بخشهای دیگر اوستا پَوویریه 𐬵𐬀𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎 . paourya، در فرس هخامنشی پروویه paruviya، صفت است یعنی نخستین . یادداشت شماره ۲ از بند ۳ از همین هات نگاه کنید .

۹ - جهان، زندگی، هستی = آنکهو 𐬵𐬀𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎 . anhu، در یادداشت شماره ۴ از بند ۲ همین هات گذشت .

۱۰ - چگونه = یائیش آ 𐬵𐬀𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎 . yâis â، همین یکبار در اوستا آمده، نگاه کنید به: Altiranisches Wörterb. von Bartholo. Sp. 1282

۱۱ - بودن (𐬵𐬀𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎) = بُو 𐬵𐬀𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎 . bū، در فرس هخامنشی نیز بو bu، در پهلوی بوتن 𐬵𐬀𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎 (در هزوارش یهوتن 𐬵𐬀𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎) در فارسی بودن . در هات ۳۰ بند ۹ و هات ۳۳ بند ۱۰ و هات ۴۵ بند ۷ و هات ۳۰ بند ۱۰ باجزه اوُ 𐬵𐬀𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎 . avō آمده، در جاهای دیگر اوستا بسیار بکار رفته است .

بریدن و تراشیدن و ساختن است مانند واژه تهورِسْ بمعنی آفریدن و پدید آوردن بکار رفته است.

۵ - خشم : در گاتها ایشِمَ 𐬨𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀 𐬀𐬎𐬎𐬀 aêshema ، در بخش‌های دیگر اوستا ایشِمَ 𐬨𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀 𐬀𐬎𐬎𐬀 aêshma ، در پهلوی ایشم 𐬀𐬎𐬎𐬀 و در فارسی خشم گوئیم. بساهم در جاهای دیگر خشم دیوی است، چنانکه در بند ۲ از همین هات و در بند ۶ از هات ۳۰ و بند ۱۲ از هات ۴۸ و جز آن، خشم در آیین مزدیسنا یکی از پرآسیب‌ترین دیوها دانسته شده است. نگاه کنید به :

Foundations of the Iranian Religion by Louis H. Gray : The Journal of the K. R. Cama Oriental Institute No. 15 Bombay 1929 p. 185

۶ - ستم = هزَنَکَه 𐬬𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀 𐬀𐬎𐬎𐬀 hazan̄h ، در گزارش پهلوی سَتَهَمَکَ 𐬀𐬎𐬎𐬀 𐬀𐬎𐬎𐬀 . stahmak (ستم). در بند ۱۲ از هات ۳۳ و بند ۴ از هات ۴۳ نیز بآن برمیخوریم و بمعنی توانایی و زبردستی آمده از مصدر هَزَ 𐬬𐬀𐬎𐬀 𐬀𐬎𐬎𐬀 haz یعنی دست یافتن، از آن خود ساختن، گرفتار کردن. یادداشت شماره ۱۱ از بند ۱۰ از هات ۳۰ نگاه کنید.

۷ - بجای سنکدل، رِمَ 𐬀𐬎𐬎𐬀 rēma آمده، در هات ۴۸ بند ۸ نیز باین واژه برمیخوریم. در هات ۴۹ بند ۴ رامَ 𐬀𐬎𐬎𐬀 rāma آمده، هر دو در گزارش پهلوی آریشک 𐬀𐬎𐬎𐬀 arishk (رشک = حسد) شده. یوستی Justi واژه رمیدن را در فارسی از همین بنیاد دانسته : Handbuch der Zendsprache s. 254
همچنین اشپیکل . Commentar über das Avesta II Band : Spiegel s. 206 . رِمَ 𐬀𐬎𐬎𐬀 rēma در بند ۱ از هات ۲۹ در وزن شعرزیادتی است، ناگزیر اصطلاح توضیحی بوده پس از آن جزء متن پنداشته شده است.

۸ - دَرَشَتی = دَرَشَ 𐬀𐬎𐬎𐬀 dərəš . (= دَرَشَ 𐬀𐬎𐬎𐬀 darəš) ، در فرس هخامنشی دَرَشَ darsh بمعنی جرأت کردن و جسارت ورزیدن است.

هورن Horn واژه «درشت» را در فارسی از همین بنیاد دانسته است :
 Grundriss der Neupersischen Etymologie Nr. 552
 نظر بر واژه دَرش darsh در فرس هخامنشی ، میتوان دَرش darəsh را بمعنی
 گستاخی گرفت .

واژه های دیگر از همین بنیاد در اوستا بسیار آمده ، از آنهاست دَرشی
 و دَرشید . darshi یعنی گستاخ ، دلیر ، بی پروا ، زبردست ، سخت . همیشه صفت وات
 و اَسَمَد . vāta (باد) آورده شده چنانکه در تیریشْت پاره ۳۳ و پاره ۳۴ ؛
 اشتادیشْت پاره ۵ و پاره ۷ ؛ یسنا ۴۲ پاره ۳ ؛ ویسپرد کرده ۷ پاره ۴ ، بهمین معنی
 است دَرشیت و دَرشید . darshita در یسنا ۵ پاره ۱۱ و دَرشویو و دَرشید .
 darshyu در بهرام یشت پاره ۲ . دَرشون و دَرشید . darəshvan یعنی
 ستم پیشه ، در تیریشْت پاره ۵ آمده . دَرشی درو و دَرشید . darshi dru
 که در پاره ۲۰ از یسنا و بسا در جاهای دیگر آمده نام زین افزاری (سلاح) است .
 بنخستین جلد یسنا ص ۱۳۶ نگاه کنید . دَرشی کَثیریه و دَرشید .
 darshi kairya (دَرشی کَر و دَرشید . و دَرشید . darshi kara) یعنی گستاخ
 در زامیادیشْت پاره ۷۲ آمده است .

۹ - زور = تویش و دَرشید . tavish در اینجا بمعنی زور است و
 واژه تویشی و دَرشید . tavishi که در گاتها بسیار آمده چنانکه در هات ۳۳
 بند ۱۲ ؛ هات ۳۴ بند ۱۱ ؛ هات ۴۳ بند ۱ ؛ هات ۴۵ بند ۱ ؛ هات ۴۸ بند ۶ ؛ هات ۵۱
 بند ۷ در گزارش پهلوی به توخشیشن و دَرشید . tuxshishn (کوشش) گردانیده
 شده و از برای توضیح گاهی نیروك و دَرشید . nêrôk (نیرو) و گاهی زور و دَرشید
 افزوده شده است . توش که در فارسی بمعنی تاب و توانایی (طاقة) است با این واژه
 اوستایی یکی است :

چوبگسست زنجیری توش گشت یفتاد از آن در دو بیهوش گشت (فردوسی)
 این واژه از مصدر تو و دَرشید . tu در آمده که بمعنی توانستن است و خود

واژه توانستن با واژه «تو» tu یکی است . یادداشت شماره ۲ از بند ۱۲ از هات ۳۳ نگاه کنید .

۱۰- بستوه آوردن (مصدر و یح مصدر) از مصدر هی hi بستن ، بند کردن، چنانکه درباره ۱۰۰ فروردین یشت آمده، همچنین بمعنی پیوستن و چارپا بگردونه بستن است . در اینجا با جزء آ : آهی مصدر و âhi یعنی بستوه آوردن ، بتنگ آوردن ، فشار دادن ، ناچار ساختن . در بند ۱۶ از هات ۳۲ واژه مصدر و یح مصدر نیز از همین مصدر و بمعنی بازداشتن است. نگاه کنید به :

Altiranisches Wörterbuch von Bartholomae Sp. 1800. hâ (y) .

هیت مصدر و hita صفت (اسم مفعول) است از مصدر هی hi یعنی پیوسته و بسته شده؛ هیتوهیزونکه مصدر و یح مصدر و hitô-hizvanh که در یسنا ۶۵ پاره ۹ آمده صفت است یعنی زبان بسته ؛ هیتاسپ مصدر و یح مصدر و Hitâspa که در رام یشت پاره ۲۸ و در زامیاد یشت پاره ۴۱ آمده نام کسی است یعنی دارنده اسب بسته شده (زین شده یا بگردونه بسته شده .)

۱۱- نگهبان = مصدر و یح مصدر vâstra این واژه بمعنی شبان (چوپان) گرفته شده و از آن معنی نگهبان و پاسبان اراده گردیده ، آنچنان که پیغمبران را شبان مردم دانسته اند . دردعای معروف «یتها آهو و میریه» زرتشت و استر یعنی شبان (= نگهبان) بینوایان خوانده شده است . بنخستین جلد یسنا گزارش نگارنده در صفحه ۲۳۲ به پاره ۱۳ از یسنا ۲۷ نگاه کنید .

۱۲- ایدون = آنها مصدر و athâ ، در گزارش پهلوی (= زند) نیز ایتون مصدر و یح مصدر یعنی اینچنین .

۱۳- نیکی: بجای واژه و هو ناچ مصدر و vôhu = بهی

۱۴- کشاورز: بجای آن و استریه مصدر و یح مصدر vâstrya آمده، صفت است از برای آنچه از کشت و ورز و کار دهکانی است یا کشاورز و برزیکر. یادداشت شماره ۶ از بند آینده نگاه کنید .

۱۵ - ارزانی داشتن (دد پد ص سد .) = سَند دد پد ص و sand، در بند ۱۱ از هات ۴۳ و در بند ۱۹ از هات ۴۶ و در بند ۱۴ از هات ۵۱ نیز آمده بمعنی ساختن و انجام دادن و بجای آوردن. بیادداشت شماره ۱۳ از بند ۲ از هات ۳۰ نگاه کنید.

۱ - آنگاه آدا دد پد . adâ در فرس هخامنشی آد ada، در پخشهای

دیگراوستا آد دد پد adha، در گزارش پهلوی گاهی به آنگاه، دومین بند و گاهی به «ایدون» گردانیده شده است.

۲ - آفریننده یا سازنده = تَشَن دد پد ص و tashan از مصدر تَش ص د پد ص . تاش که در یادداشت شماره ۴ از نخستین بند همین هات گذشت. بیادداشت شماره ۲ از بند ۹ از هات ۳۱ نیز نگاه کنید.

۳ - پرسیدن (دد پد ص و دد پد ص) = پَرَس دد پد ص . parēs (= فَرَس دد پد ص)، در فرس هخامنشی نیز فرس fras، در پهلوی پورسیتن دد پد ص و دد پد ص در فارسی پرسیدن، در گاتها بسیار آمده، در هات ۵۱ بند ۱۱ با جزء آ دد پد ص . و در هات ۴۷ بند ۳ و هات ۵۳ بند ۳ با جزء هام دد پد ص و دد پد ص ham بآن بر میخوریم. بیادداشت شماره ۱۲ از بند ۶ از هات ۳۳ نگاه کنید. فَرَس دد پد ص و دد پد ص frasa در بند ۱۳ از هات ۳۱ یعنی پرسش یا بازخواست؛ فَرَسَا دد پد ص و دد پد ص farasâ در بند های ۷ و ۹ از هات ۴۳ و در بند ۱۳ از هات ۴۴ همچنین بمعنی پرسش است.

۴ - چگونه = کَتَها دد پد ص . kathâ، در هات ۴۳ بند ۷ و هات ۴۶ بند ۱ و جز آن نیز آمده یعنی کدام، چون، چگونه، در گزارش پهلوی چیگون دد پد ص و گاهی کتار دد پد ص و دد پد ص . katâr کدام، چه.

۵ - رد = رَتو دد پد ص . ratu، در پهلوی رت دد پد ص ، در فارسی رد که بمعنی دانا و خردمند و خواهجه گرفته شده:

یکی انجمن ساخت بابخردان هشیوارو کار آزموده ردان (فردوسی)
در گاتها رتو (= رد) بمعنی داور (قاضی) است، چنانکه در این بند و در بند ۶

میتوان بهمین معنی گرفت. در هات ۳۱ بند ۲ خود زرتشت داور دادگاه (محکمه) ایزدی است، در روز شمار داوری با خود پیغمبر است چنانکه در هات ۳۳ بند ۱ آمده است.

از پاره ۲۶ از فرگرد ۵ و از پاره ۷۱ از فرگرد ۷ و ندیداد بخوبی پیداست که رد بمعنی داور است. آهو *ahū* در اوستا بیشتر با واژه رتو آمده اما در اینجا بجای آهو *ahū* آهور *ahura* آمده که از همان بنیاد و بهمان معنی است: سر و سرور و سردار و خواجه و بزرگ و خدایگان همچنین واژه رتو *ratu* در گاتها بمعنی داوری است، چنانکه در بند ۶ از هات ۴۳، در جا های دیگر کم و بیش از این واژه سخن داشتیم. بجلد دوم یشتها ص ۲۸۰ - ۱۸۱ و بجلد دوم یسنا بگفتار ویسپرد و بجلد و ندیداد بگفتار پادا فراه نگاه کنید.

۶ - خورش: بجای این واژه واستر *vāstra* آمده، در هات ۳۲ بند ۱۰؛ هات ۳۳ بند ۳ و بند ۴؛ هات ۴۷ بند ۳؛ هات ۵۱ بند ۱۴ و جز آن بآن برمیخوریم. در گزارش پهلوی (= زند) همین واژه، واستر *vāstr* بکار رفته است، واستر بمعنی چراگاه و کشت زار و چمن است و آنچه از برای خورش مردمان و چارپایان بکار آید یا خواربار. در یادداشت‌های شماره ۱۱ و ۱۴ از بند پیش از واژه‌های واستر *vāstra* و واستریه *vāstrya* سخن داشتیم.

هورن Horn گمان کرده، واژه باسره که در فرهنگها یاد شده همان واستر اوستایی و پهلوی باشد. نگاه کنید به:

Grundriss der Neupersischen Etymologie S. 254 No. 122 bis

در فرهنگها باسره، کشت زار دانسته شده و از شمس فخری این شعر گواه آورده شده:

پیوسته کشت زار امیدش ز آب کام سیراب باد تا که بود نام باسره

چون تبدیل شدن واو اوستایی به باه فارسی در واژه‌ها مانند بسیار دارد میتوان این حدس را پذیرفت، بویژه که از برای واژه باسره ریشه و بنیاد دیگری سراغ نداریم. یادداشت شماره ۷ از بند ۹ هات ۳۱ نگاه کنید.

۷- همچنین = هَدا 𐭠𐭥𐭥𐭥𐭥 . در فرس هخامنشی نیز هدا hadâ، در جاهای دیگر اوستا هَدَ 𐭠𐭥𐭥𐭥𐭥 . hadha . در بند ۱۷ از هات ۴۶ و بند ۴ از هات ۵۰ نیز بآن برمیخوریم بمعنی «همانگاه» و «همانجا» و «باهم» نیز آمده است.

۸- واژه‌ای که به نگهداری گردانیدیم در متن گتو داینکه 𐭠𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 . gao-dâyanh آمده، بهمین واژه درباره ۱۱ از کرده دوم و یسپرد هم برمیخوریم. گتو دایو 𐭠𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 . مرکب است از واژه گتو (= چاربا) و داینکه 𐭠𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 . از مصدر دا 𐭠𐭥𐭥𐭥 . dâ، در یادداشت شماره ۲ از بند ۲ از هات ۲۸ گفتیم که دا بمعنی نگهداری کردن و پرستاری کردن هم آمده است. در بند ۷ از همین هات دا dâ با جزء وی vi: وی دا 𐭠𐭥𐭥𐭥𐭥 . vi-dâ نیز بهمین معنی است. صفت گتو داینکه را میتوان بمعنی چاربا پرور گرفت اما چنانکه پیداست از این واژه تیمار و نگهداری و نوازش نسبت بچاربایان سودمند مراد است.

۹- واژه ای که «بسزا» آوردیم بجای تهوخنکه 𐭠𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 . thwaxshanh میباشد، در گزارش پهلوی این بند توخشاکیه 𐭠𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 . tuxshâkfh و در بند های دیگر توخشاك 𐭠𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 . tuxshâk، این واژه از مصدر تهوخش 𐭠𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 . thwaxsh در آمده که بمعنی کوشیدن است. واژه های تخشیدن و تخشا بمعنی کوشیدن و کوشا همان تهوخش و تهوخنکه اوستایی است. ۱۰- تواند دادن (𐭠𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 . xshi) از مصدر دا 𐭠𐭥𐭥𐭥 . dâ دادن و خشی 𐭠𐭥𐭥𐭥 . xshi توانستن آمده که در یادداشت شماره ۴ از بند ۳ از هات ۲۸ گذشت.

۱۱ - سردار، سرور، خدایگان = اهورَ 𐬀𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎 . ahura ، یادداشت شماره ۵ از همین بند و یادداشت شماره ۵ از بند ۹ از هات ۳۰ نگاه کنید .

۱۲ - برگزیده : اوشتا 𐬀𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎 . uštā (اوشتَ 𐬀𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎 . ušta) اسم مفعول از مصدر و سَ 𐬀𐬎𐬎𐬎 . vas که بمعنی خواستن و خواهش داشتن و آرزو کردن است، در گاتها بسیار آمده چنانکه در بندهای ۸۰۴ و ۹ از همین هات و در هات ۴۳ بندهای ۹۰۱ و جز آن . در بند ۲ از هات ۲۹ آمده: کی راشما سردار وی برگزیده = کی را شما خواسته اید که رد او باشد .

۱۳ - واژه دروغ را نگارنده در اینجا صفت گرفته بجای واژه در گونت 𐬀𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎 . drəgvant (𐬀𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎) که در متن آمده، یعنی دروغمند از واژه دروک 𐬀𐬎𐬎𐬎 . drug (= دروج 𐬀𐬎𐬎𐬎 . druǰ . درجا های دیگر اوستا این صفت درونت 𐬀𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎 . drvant) در تأنیث 𐬀𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎 . drvaiti (آمده، در پهلوی درووند 𐬀𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎 . druvand ، بسا بجای آن دروغپرست یا پروردوغ آوردیم . واژه دروند در فرهنگها هم یاد شده بمعنی بدمذهب و فاسق و بشعر زراتشت بهرام گواه آورده شده :

دروود از ما به بهدین خردمند که دور است از ره و آیین دُروند

(فرهنگ جهانگیری)

دروند در اوستا از برای گمراهان و پیروان آیین دروغین آمده و بسا از آن یکی از پیشوایان یا شهریاران دیویسنا اراده شده در برابر آشون 𐬀𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎 .

ashavan یا اشاون 𐬀𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎 . (آشونت 𐬀𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎 . ashavan t)

یعنی راستی مند یا پیرو آئین 𐬀𐬎𐬎𐬎 . asha دین راستین زرتشتی . در گزارش پهلوی

اهروب 𐬀𐬎𐬎𐬎 . ahrob ، همین واژه است که در برهان قاطع اهلوب و بوژه زند

و بازند بمعنی بهشتی گرفته شده در مقابل دوزخی . این واژه باید اهلوب باشد، همچنین

واژه آشو بهمین معنی در فرهنگها یاد شده است . یادداشت شماره ۸ از بند ۴ از هات

۳۰ نگاه کنید .

۱۴ - باز داشتن یا برگردانیدن و دور داشتن (**ياسوسددي** .) =
 وادایه **ياسوسددم** . vādāya از مصدر **وَدَ** **ياسو** . vad (= **وَدَ**
ياسو . vadh) که بمعنی رهبری کردن و کشیدن و بدر بردن و راندن است چنانکه
 در گوش یشت پاره ۱۸ و در رام یشت پاره ۵۲ و جز آن . با جزاوپ : **دس-ياسو** :
 upa-vad بشوهر دادن است چنانکه در فرگرد ۴ و ندیداد پاره ۴۴ ، و با جزه اوس :
دس-ياسو . us-vad (= **دی-ياسو** .) ربودن و بدر بردن است چنانکه
 در ارت یشت پاره ۵۹ و با جزه وی : **وی-ياسو** . vi-vad گردانیدن و گردش دادن
 است چنانکه در فرگرد ۸ و ندیداد پاره ۱۶ .

۱ - پاسخ گفتن (**سوسددم** . **سوسددم** .) = **مرو** **سوسددم** . mrū گفتن ،
 در گزارش پهلوی نیز گفتن **سوسددم** . در اینجا ، چنانکه در بند
سومین بند ۲ از هات ۳۲ با جزه پیتی : **سوسددم** . **سوسددم** . paiti - mrū
 یعنی پاسخ گفتن ، در گزارش پهلوی پسخون گفتن **سوسددم** **سوسددم** . ، نگاه کنید
 یادداشت شماره ۳ از بند ۱۷ از هات ۳۱ .

۲ - سردار = **سرجن** **سوسددم** . sarəjan یا اور ، همین یکبار در اوستا
 آمده ، در گزارش پهلوی سردار یه **سوسددم** . سرداری .
 ۳ - بی آزار = **آدوآشنکه** **سوسددم** . a-dvaēshanh ، در
 جا های دیگر اوستا **آتیشنه** **سوسددم** . a-tbaēshanh ، همان
 واژه **دوآشنکه** و **تیشنه** میباشد که در یادداشت شماره ۶ از بند ۶ از هات ۲۸ گذشت
 و گفتیم بمعنی ستیزه و دشمنی و آزار است ، در اینجا با حرف نفی «آ» **سوسددم** .
 بی ستیزه یا بی آزار و بی گزند .

۴ - واژه ای که به «آنجا» گردانیدیم در متن **آویشام** **سوسددم** .
 avaēšam آمده ، مردمان جهان مراد است .

۵ - دریافتن = **ویدویه** **یادددم** . viduyé (Inf.) ، در بند ۵ از
 هات ۳۱ و در بند ۳ از هات ۴۴ نیز آمده و در بند ۹ از هات ۴۳ با جزه

وی: وی ویدویه وا «ویدوی» . vi-viduyê بازشناختن و دریافتن از مصدر وید
 واید vid که در یادداشت شماره ۷ از بند ۴ از هات ۲۸ گفتیم بمعنی آگاه
 بودن و دانستن است .

۶- زیر دست = آدر «آدر» . âdra صفت است بمعنی خرد (کوچک)
 زیر دست. نگاه کنید به:

Arische Forschungen von Bartholomae III Heft S. 5-6.

۷- درست = ارشو «ارشو» . arəshva در یادداشت شماره ۴ از بند ۶
 از هات ۲۸ گذشت .

۸- رفتار کردن («مردم») = شیو «شیو» . shyu در
 یادداشت شماره ۵ از بند ۱ از هات ۲۸ گذشت .

۹- واژه‌ای که به «کسان» گردانیدیم در متن «س» . آمده از مصدر
 آه: هستن، بودن . از این واژه کسانی که هستند یا آنانی که میباشند اراده
 شده است (در میان کسان = در میان مردمان)

۱۰- نیرومند تر = آتو جیشت «آتو جیشت» . aotjista (در تأنیت
 آتو جیشتا «آتو جیشتا») صفت تفضیلی است از واژه اوگر «اوگر» .
 ugra (در تأنیت اوگرا «اوگرا») در پخشهای دیگر اوستا اوگر «اوگر» .
 ughra یعنی نیرومند، زورمند، توانا، زبردست. در گزارش پهلوی چیر «چیر»

۱۱- خواندن («کد») «کد» . zavan خوانش
 (استفائه). یادداشت شماره ۸ از بند ۳ از هات ۲۸ نگاه کنید .

۱۲- یاری، پناه = کیر دوشا «کیر دوشا» . kərədushâ ، نگاه کنید به :
 Arische Forschungen von Bartholomae III Heft S. 35-36

۱۳- رسیدن، آمدن («د») «د» = گم «گم» . gam (= جس
 «جس») ، یادداشت شماره ۱ از بند ۲ از هات ۲۸ نگاه کنید .

۱- سخن = سخوار «سخوار» . saxvâr ، در گزارش
 پهلوی نیز سخون «سخون» در بند ۵ از هات ۵۳ نیز بواژه ساخون

چهارمین بند

دوسه ۳۳۳ sâxvan برمیخوریم که بمعنی سخن است از مصدر سنکه دوسه ۳۳۳ .
 sañh یعنی گفتن، آگاهانیدن، آموزانیدن. در فرس هخامنشی تهه thah، در
 گزارش پهلوی آموختن ۱۱۳۳۳ در هات ۳۱ بند ۱؛ هات ۳۲ بند ۷؛ هات ۴۳ بند
 ۶؛ هات ۴۴ بند ۱ و بند ۹؛ هات ۴۶ بند ۱۷ بفعل سنکه دوسه ۳۳۳ برمیخوریم.
 نگاه کنید به: Commentar über das Avesta von Spiegel II B. S. 210;
 Grundriss der Neupersische Etymologie von Horn No. 724; Arische
 Forschungen von Bartholomae III Heft S. 36.

در اینجا یاد آور می‌شویم که واژه سنکه در پاره ۷ از یستمین فرگرد و نیداد چندین
 بار با جزه پیتی: دوسه ۳۳۳ - دوسه ۳۳۳ . paiti-sañh آمده بمعنی دفع بلا کردن
 یا برگردانیدن آسیب و گزند و بنامز و نیایش، از همین واژه است پاسخ در فارسی.
 یادداشت شماره ۷ از بند ۱۱ از هات ۳۱ نیز نگاه کنید.

۴- بهتر یاد دارد یا بهتر یاد دارنده = مَیَرِ یشتَ دوسه ۳۳۳ .
 mairista، صفت است از مصدر مَر دوسه ۳۳۳ . mar یادداشتن، چنانکه در بند
 ۱ از هات ۳۱ و در بند ۱۴ از هات ۴۳ آمده. مَر دوسه ۳۳۳ نیز بمعنی واج گرفتن و زمزمه
 کردن است یعنی نماز و نیایش را آهسته بر زبان راندن و بر شمردن، باین معنی در
 اوستا بسیار آمده است. در گزارش پهلوی اُشمرتن ۱۱۳۳۳ oshmurtañ
 شمردن، از همین بنیاد است واژه بیمر (= بی + مر) و امار و اماره یا آمار و آماره
 که بمعنی شمار و شماره است. لیبی گوید:

اگر خواهی سپاهش را شماره برون باید شد از حد اماره (فرهنگ سروری)

مَر دوسه ۳۳۳ . mar در اوستا چنانکه در فرس هخامنشی، نیز بمعنی
 مردن است، در پهلوی مورتن ۱۱۳۳۳ . یادداشت شماره ۶ همین بند نگاه کنید.

۴- واژه هایی که به «پیش از این» و «پس از این» گردانیدیم در متن

پیری چیتیت دوسه ۳۳۳ pairicithit و آئیی چیتیت دوسه ۳۳۳ .

aipieihit آمده، مرکب است از پیری و دد. pairi : پیش (یادداشت شماره ۴ از بند ۲ از هات ۳۴ نگاه کنید)، آپیی و دد. aipi : پس، وواژه چیت ۰۴۴۲ cit که در فارسی چه گوئیم، در جاهای دیگر اوستا چیت ۰۴۴۲ eit و در فرس هخامنشی چی eiy و جزء ایت ۰۴۴ it در جاهای دیگر اوستا ایت ۰۴۴ it که از برای نمودن پیوستگی جمله‌ها بهم‌دیگر بکار میرود. نگاه کنید به: Altira, wörterb. von Barthol. sp. 82 und 367 und 588 und 860: Complete Dictionary of the Avesta Language by Kanga p. 309 این واژه‌ها را میتوان بمعنی «چه پیش و چه پس» یا «چه در گذشته و چه در آینده» گرفت.

۴- ورزیدن (وادد و دد و دد) = وِرَزُ وادد و دد. varaz, در پهلوی ورزیتن (وادد) بمعنی کردن، ساختن، بجای آوردن، انجام دادن و گزاردن است. در بند ۱ و ۲ از هات ۳۳؛ بند ۱۱ از هات ۴۳؛ بند ۱۹ از هات ۴۶؛ بند ۱۰ از هات ۵۰؛ بند ۱ از هات ۵۱ و جز آن باین واژه بر میخوریم.

۵- دیو = دَیَوَ وادد و دد. daêva، پروردگاران آریائی پیش از زرتشت چنین نامیده میشده‌اند، از آن جداگانه سخن داشتیم.

۶- مرد = مَشَّیه وادد و دد. mashya، همچنین در گاتاهای مَرِت وادد و دد. marata آمده، در فرس هخامنشی مرتیه martiya، در پهلوی مرتوم وادد و دد. ، در فارسی مردم. صفت است یعنی مردنی، در گذشته نیست شدن، از مصدر مَرِ وادد و دد. mar که در یادداشت شماره ۲ گفتیم بمعنی مردن است. یادداشت شماره ۸ از بند ۷ و بواژه مَش وادد و دد. masha در یادداشت شماره ۳ از بند ۱۱ همین هات و از برای واژه‌های دیگر از همین بنیاد یادداشت شماره ۴ از بند ۱۱ از هات ۴۶ نگاه کنید.

۷- دادگستر بجای ویچیر وادد و دد. vi-tira آمده، همین واژه است که در فارسی وزیر گوئیم و در زبان عربی از فارسی گرفته شده است. ویچیر (در تائیت ویچیرا وادد و دد. vi-tirâ) صفت است یعنی تصمیم

گیرنده، فتوی دهنده، حکم کننده، دانا، بخرد، از مصدر چی ۰۰۲۲ . vi یعنی برگزیدن، بازشناختن یا انتخاب کردن و امتیاز دادن. باجزه وی: وی چی ۰۰۲۳ . vi-vi، در بند ۱۵ و بند ۱۷ از هات ۴۶ آمده است. یادداشت شماره ۸ از بند ۳ از هات ۳۰ نیز نگاه کنید.

واژه هایی که در فارسی از همین بنیاد بیجا مانده بسیار است. از آنهاست: چیدن، انجیدن، گزیدن، گزاردن، گزارش، گزاره، و جر، و جرگر، گزیدن. درپهلوی ویچیتن ۱۱۳۹۱ vicitan، گزاردن درپهلوی ویچارتن ۱۱۳۹۱ vicārtan، گزارش درپهلوی ویچاریشن ۱۳۱۵۱ vičārishn، گزارش و گزاره بمعنی تفسیر است. چسون امروزه از واژه وزیر معنی اصلی برنمیآید بجای آن دادگستری آوردیم. بواژه ویچیتنه ۱۱۳۹۱ vi-čitha یادداشت شماره ۶ از بند ۲ از هات ۳۰ نیز نگاه کنید.

۸ - خواستن (۰۰۳۳۳۰) = ۰۰۳۳۳۰ vas، یادداشت شماره ۱۲ از بند ۲ همین هات نگاه کنید، از برای واژه «همچنان» یادداشت شماره ۴ از بند ۴ از هات ۳۰ نگاه کنید.

۹ - ما نیز برآئیم: ۰۰۳۳۳۰ از مصدر آه ۰۰۳۳۳۰ ah: هستن، بودن که یادداشت شماره ۹ از بند ۳ گذشت.

۱ - ایدون یا اینچنین = ات ۰۰۳۳۳۰ at مانند واژه آنها ۰۰۳۳۳۰

athā که یادداشت شماره ۱۲ از نخستین بند همین هات گذشت. پنجمین بند در گزارش پهلوی ایتون ۱۱۳۹۱ شده و بسام ترجمه نشده است.

۴ - برآئیم: درمتن ۰۰۳۳۳۰ از مصدر آه ۰۰۳۳۳۰ ah: هستن، بودن.

۴ - دست بلند شده، دست بسوی بالا برداشته، یادداشت شماره ۳ از نخستین بند از هات ۲۸ نگاه کنید.

۴ - آفرین خواندن (۰۰۳۳۳۰) = فری ۰۰۳۳۳۰ fri ستودن، خوشنود کردن و بمعنی دوست داشتن و بخشایش درخواستن و آمرزش خواستار

بودن و ستاییدن و نیاییدن یا آفرین خواندن در اوستا بسیار آمده چنانکه در بند ۱۲ از هات ۴۹ و بسا در جاهای دیگر اوستا. باجزه آ: **𐬀𐬎𐬎𐬀**. نیز در اوستا بسیار آمده و از همین بنیاد است آفرین **𐬀𐬎𐬎𐬀** . *afrina* که در فارسی آفرین گویم، چنانکه در گشتاسب یشت پاره ۳، و آفریتی **𐬀𐬎𐬎𐬀** - *âfriti* و آفریون **𐬀𐬎𐬎𐬀** - *âfrivana* و جز آن و از همین بنیاد است فریه **𐬀𐬎𐬎𐬀** . *frya* یعنی دوست. یادداشت شماره ۶ از بند ۴ از هات ۴۳ و بجلدخرده اوستا ص ۲۴۴-۲۲۵ نیز نگاه کنید.

۵ - در اینجا مراد از «روان من» همان گوشورون یاروان چارپایان سودمند است که در آغاز همین هات از ستم مردمان کله مند است اما جانوران بارور = **𐬀𐬎𐬎𐬀** - *roš* در بند ۱۴ از هات ۳۴ و بند ۶ از هات ۴۴ و بند ۱۹ از هات ۴۶ همچنین درباره ۳۷ از فرگرد و ندیداد آمده و در همه جا آزی **𐬀𐬎𐬎𐬀** . *azi* صفت گشو آورده شده است، در یسناس ۳۸ (هفت هات) پاره ۵ آزی صفت آب آمده یا اینکه نام یک گونه مایع است، در گزارش پهلوی (= زند) همان پاره از یسناس ۳۸ آزی **𐬀𐬎𐬎𐬀** . *aziš* (بخط اوستایی) شده و در توضیح افزوده شده «خذوك» چنانکه میدانم **𐬀𐬎𐬎𐬀** = **𐬀𐬎𐬎𐬀** یعنی آب دهان:

اوخدو انداخت بر روی علی	افتخار هر نبی و هر ولی
اوخدو انداخت بر روی که ماه	سجده آرد پیش او در سجده گاه

(جلال‌الدین)

در فصل ۲۱ بند هش که هفده گونه مایع بر شمرده شده در نخستین فقره آمده: «دوازدهم خدوی جانوران و مردمان که با آن پوس (پس = جنین) پرورند» نریوسنگ *Neriosangh* دستور پارسیان در قرن دوازدهم میلادی در گزارش سانسکریت یسنا و از هات آزی **𐬀𐬎𐬎𐬀** و گشو **𐬀𐬎𐬎𐬀** *gao* را چنین گردانیده: *trivârshiki-gauh* یعنی گاو سه ساله.

۶ - خواهش: **𐬀𐬎𐬎𐬀** - *ferasâ*، باواژه فرسا **𐬀𐬎𐬎𐬀** .

آرش ۷۵۰۰ . arš آمده . یادداشت شماره ۸ از بند ۳ از هات ۳۰ نگاه کنید .
 جزء دوم این صفت از مصدر جی ۷۵۰۰ . jī که در پهلوی زیویستن ۷۵۰۰
 zivistan و در فارسی زیستن گوئیم در آمده است . از همین بنیاد است جیتی
 ۷۵۰۰ . jiti یعنی زندگی و نیز از همین بنیاد است صفت جو ۷۵۰۰ . jva
 که در بند ۷ از هات ۴۵ آمده یعنی زنده، در پهلوی زیوندک ۷۵۰۰ . zivandak
 و در فرس هخامنشی جیو jiva ، از همین واژه است جیوه که ژبوه هم گفته شده و معرب
 آن زبوق است . یادداشت شماره ۹ از بند ۳ از هات ۳۰ و یادداشت شماره ۲ از بند ۴ از هات ۳۰
 نگاه کنید . همچنین واژه گیه ۷۵۰۰ . gaya بمعنی زندگی در خودگات‌ها بسیار
 آمده ، چنانکه در بند ۴ از هات ۳۰ و در بند ۱ از هات ۴۳ و در بند ۱۹ از هات ۵۱ ، جی
 ۷۵۰۰ . نیز در اوستا بمعنی جستجو کردن و جویا شدن است ، چنانکه در فرگرد
 ۱۵ و نداد پارهای ۱۳-۱۴ . همچنین جی jī در یسنا ۳۹ (هفت‌هات) پاره ۱ بمعنی
 پروراندن و جان بخشیدن و زندگی دادن است .

در اینجا یاد آور میشویم : گیه مرتن ۷۵۰۰ . ۷۵۰۰ .
 gaya-marətan که در فارسی کیومرث گوئیم در اوستا نخستین بشر است بجای آدم
 در مذهبای سامی . این نام مرکب است از گیه و از مصدر مرتن ۷۵۰۰ . mar
 که در یادداشت شماره ۶ از بند پیش گفتیم بمعنی مردن است . کیومرث یعنی زنده
 در گذشته یا جانداری که مردنی است . یادداشت شماره ۲ از بند ۴ از هات ۳۰
 نگاه کنید .

۹ - شبان = فشوینت ۷۵۰۰ . fshuyant اسم فاعل است از
 فشو ۷۵۰۰ . fshu یعنی پروراندن ، چارپایان پروراندن ، از گله پرستاری
 کردن ، از رمة گاو و گوسفند نگهداری کردن . بهمین صفت فشوینت در بند ۱۰
 از هات ۳۱ نیز بر میخوریم ، همچنین پَسو ۷۵۰۰ . pasu و فشو fshu
 بمعنی چارپای خانگی و جانور اهلی است ، چنانکه در بند ۱۵ از هات ۳۱

و در بند ۹ از هات ۴۵ و در بند ۱ از هات ۵۰، در گزارش پهلوی به پاه ۳۳۵-
 pāh گردانیده شده و بسا هم بجای آن گوسپند ۳۳۵۱۵ آورده
 شده. پسو pasu در اوستا برابر است با واژه لاتین pecus. از واژه فشو fshu
 در فارسی واژه شَبان (بضم شین) که چوپان نیز گوئیم بجا مانده است، در پهلوی
 شویان ۳۳۵۱۳. در اینجا یاد آور میشویم که افتادن حرف فـاء اوستایی از سر
 واژه های فارسی بسیار رایج است چون فشرم ۳۳۵۱۶. fsharāma
 درباره های ۹-۱۱ از فردگرد ۱۵ و ندیداد که در پهلوی (۳۳۵۱۷) و در فارسی شرم
 شده است. همچنین است افتادن خاء اوستایی از سر واژه های فارسی چون خَشَب
 ۳۳۵۱۸. xshap که در پهلوی (۳۳۵۱۹) شب و شب شده، و خَشْتَهَر
 ۳۳۵۲۰. xshathra در پهلوی شتر ۳۳۵۲۱ در فارسی شهور جز آن.
 ۱۰- دروغپرست = در گونت ۳۳۵۲۲. drəgvañt، یادداشت
 شماره ۳ از بند ۲ همین هات نگاه کنید.

۱۱- آسیب = فرجیائیتی ۳۳۵۲۳. fra-jyāiti: آسیب،
 کزند، تباهی، زیان، شکستگی، از مصدر جیا ۳۳۵۲۴. jyā: پیر شدن، کاهیدن
 ناتوان گردیدن. همچنین جیا jyā در اوستا بمعنی زه (زه کمان) آمده چنانکه در
 مهریشت پاره ۱۱۳ و ۱۲۸.

۱- آیین یادستور و دآوری در بند ۹ از هات ۴۸ نیز آمده = وَفوَ ۳۳۵۲۵.
 ششمین بند | vafu از مصدر وَف ۳۳۵۲۶. vaf که در یادداشت شماره ۱ از بند ۳
 از هات ۲۸ گذشت.

۴- خودگفت = ۳۳۵۲۷. اِ ۳۳۵۲۸ ضمیر است یعنی خود
 (خویش) از بنیاد آ ۳۳۵۲۹. a: من خود، تو خود، او خود. از همین بنیاد است
 واژه آسچیت ۳۳۵۳۰. asçit در بند ۱۸ از هات ۴۶: من خود نوید
 میدهم. نگاه کنید به: Awestalitteratur von Geldner, im Grundriss
 der Iran. Philol. II Band S. 52 N. 2; Altiranisches Wörterbuch von
 Bartholomae Sp. 11

گفتن = وچ ۲۰۲ . ۷۴۵ در یادداشت شماره ۷ از بند ۱۱ از هات ۲۸ گذشت .

۳ - فرزانهگی، بخردی، دانایی = ویانا *vyānā* . در گزارش پهلوی (زند) و یچاریشن *vičârishn* (= گزارش) بمعنی حکم و فتوی گرفته شده است، در بند ۷ از هات ۴۴ نیز بهمین واژه برمیخوریم و در آنجا در گزارش پهلوی آمده : که ویندینت *amat vindênēt* «که داند» ریشه واژه ویانا *vyānā* درست روشن نیست شاید از مصدر یا *vyā* باشد که بمعنی رفتن و پیمودن است و با جزء وی : *vi-yā* ، یا *yâ* با جزء آپ *apa* در پاره ۵۷ از بهرام یشت آمده یعنی بدر رفتن و با جزء اوب *upa* در پاره ۳۳ از تیر یشت آمده *upa* در پاره ۳۳ از تیر یشت آمده یعنی رسیدن .

۴ - یافتن = وید *vid* (بازتولومه در فرهنگ خود وید *vaēd* *vid* نوشته) یعنی جستن ، پیدا کردن ، بسدید آوردن ، بدست آوردن ، گرفتن ، یافتن ، رسیدن . در پهلوی وینداتن *vindātan* در بند ۸ از هات ۳۰ و در بند ۱ از هات ۴۹ و در بنده از هات ۵۱ نیز آمده و با جزء فرا : *vid* - *frā-vid* ، در بند ۱۱ از هات ۴۴ بآن برمیخوریم . همچنین از واژه وید *vid* در بند ۶ از هات ۵۱ و در بند ۴ از هات ۵۳ بمعنی خوشنود ساختن و خدمت کردن بر میآید . واژه های ویدیدن و ویده که در فرهنگهای فارسی بمعنی چاره جستن و چاره جسته و چاره جوینده گرفته شده باید بهمین مصدر اوستایی پیوستگی داشته باشد . در اینجا ویست *vista* آمده اسم مفعول همین مصدر است یعنی یافت شده یا پیدا شده و پدیدگشته . در یادداشت شماره ۷ از بند ۴ از هات ۲۸ گفتیم که وید *vid* نیز در اوستا بمعنی آگاه بودن و شناختن و آموختن و دانستن و دریافتن است . در همین بند ۶ از هات ۲۹ نیز اسم فاعل این مصدر اخیر بکار گرفته :

۴- افزونی: آژوتی *azûti* (سی ۴۴۰) = آژوتیتی *azûti* سی ۴۴۰. در بند ۵ از هات ۴۹ نیز آمده، در پخشهای دیگر اوستا هم بآن برمیخوریم چنانکه در یسنا ۱۶ پاره ۸ و در یسنا ۳۸ (هفت هات) پاره ۲ و در یسنا ۶۸ پاره ۲ و در رشنیشت در پاره های ۳-۴ و در فرگرد ۹ و ندیداد در پاره های ۵۳-۵۷ و در فرگرد ۱۳ پاره ۲۸ و در پاره های ۵۲-۵۶ از همان فرگرد.

بواژه آژوتیتی *azûti-dâ* سی ۴۴۰. بمعنی گشایش دهنده در مهریشت پاره ۶۵ برمیخوریم. آژوتی در گزارش پهلوی (زند) بسا به چربی *earpih* (چربی) گردانیده شده و بسا هم اوزونکیه *azûti* سی ۴۴۰-*awzûn-kîh* (افزونی) چنانکه در همین بند هفتم از هات ۲۹ و در پاره ۲ از یسنا ۳۸ (هفت هات)، در پاره ۸ از یسنا ۱۶ که در پاره ۸ از یسنا ۶۸ تکرار شده، همچنین در پاره ۲ از یسنا ۶۸ و در پاره ۲۸ از فرگرد ۱۳ و ندیداد آژوتی باواژه خشوید *xshvidha* (چربی) که بمعنی شیراست یکجا آمده است. خشوید یا خشوید *xshvid* در گزارش پهلوی به شیرینه *shîrînih* (شیرینی) گردانیده شده است.

در همین بند ۷ از هات ۲۹ آژوتی *azûti* با واژه خشوید *xshvid* یکجا آمده و بمعنی فراوانی گرفتیم. در اینجا یاد آور میشویم که واژه شیرین و شیرینی از واژه شیر در آمده است.

آژوتی اصلاً بمعنی چربی است اما بسا از آن چیزی خوردنی اراده میشود در مقابل خشوید، چیزی آشامیدنی و روان.

آژوتی بسا باواژه ایژا *izâ* (سی ۴۴۰) آمده، چنانکه در گاتها در هات ۴۹ بند ۵ و در جا های دیگر اوستا: در پاره های ۵۳-۵۷ از فرگرد ۹ و ندیداد و در پاره های ۵۲-۵۶ از فرگرد ۱۳ و ندیداد. این واژه هم در گزارش پهلوی گاهی به افزونی و گاهی به شیرینی گردانیده شده است. از بند ها و پاره هایی که از گاتها و از پخشهای دیگر اوستا بر شمردیم برمیآید که از خشوید و ایژا يك چیز اراده

میشود و نیز دیده میشود که آزوتی با خشوید یا با ایڑا آورده شده است .
در سانسکریت āhuti بمعنی نذر و فدیة و ilā بمعنی آشام بجای آزوتی و ایڑا
اوستامیباشد .

چنین مینماید که آزوتی و ایڑا در اوستا بمعنی افزونی و فراوانی بکسار
رفته باشد ، چنانکه در گزارش پهلوی در بسیاری از جا ها بهمین معنی گرفته شده
است . از بنده از هات ۴۹ بخوبی پیداست که آزوتی و ایڑا بمعنی گشایش و فراخ
روزی و افزایش و فراوانی و آبادانی و خوشبختی و بهروزی و بختیاری و کامیابی
است . (یادداشت شماره ۹ از بند ۶ از هات ۳۳ نگاه کنید). همچنین در پاره های
۵۳ - ۵۷ از فرگرد نهم و ندیداد و پاره های ۵۲ - ۵۶ از فرگرد سیزدهم و ندیداد
در ردیف واژه های تندرستی و چاره و درمان و بالندگی و پرورش و رستن
گندم و گیاه ، واژه های آزوتی و ایڑا نیز آمده و باید بمعنی فراخ روزی و فراوانی
باشد ، اما در پاره ۲۸ از فرگرد سیزدهم و ندیداد ، آزوتی و خشوید که بساواژه
گیشوش گیشوش گیشوش یکجا آمده بمعنی اصلی خود است و این سه واژه
بمعنی چربی و شیر و گوشت است و در آنجا چنین دستور رفته که خوراک سگ باید
از اینها باشد .

در نخستین جمله از بند ۷ از هات ۲۹ مقصود این است : اهورا مزدا در
باره چارپایان سودمند افزایش و پرورش دستور داد ، مردمان راست که از آنها
پرستاری کنند تا از برای آنان مایه فراوانی و گشایش و فراخ روزی و زندگی
خوش باشد .

۳ - باراستی همکام یا بالاشا (اش سیدیشده . asha) همخواست و هم اراده
یادداشت شماره ۲ از بند ۸ از هات ۲۸ نگاه کنید .

۴ - فرمان = ساسنا ساسنا ساسنا . یادداشت شماره ۶ از بند ۵ همین
هات نگاه کنید .

- ۵ - فراوانی = خشوید xshvīd، یادداشت شماره ۲ نگاه کنید.
- ۶ - واژه ای که « بخورش نیازمندان » گردانیده شده در متن hvôurushaêibyô. یادداشت در ۱۳ آمده اما درست این است که hvôurusha. باشد بصیغه جمع از برای واژه هواوروش hvôurusha. یعنی خورش خواستار یا غذا خواهنده و بخورش نیازمند، از مصدر خوار xvar. (باوا معدوله) یعنی خوردن، در گزارش پهلوی نیز خوار تاران xvar-târân خوردندگان شده است.
- ۷ - بجای واژه پاك سپنتا spənta آمده، صفت است یعنی مقدس، از آن اهورا مزدا اراده شده است.
- ۸ - مردم = مَرِت marēta. یادداشت در ۵ از هات ۴۵ و در بند ۱۳ از هات ۴۶ نیز آمده. یادداشت شماره ۶ از بند ۴ همین هات و یادداشت شماره ۴ از بند ۱۱ از هات ۴۶ نگاه کنید.
- ۹ - نگهداری کردن، پرستاری کردن = دا dā. یادداشت شماره ۸ از بند ۲ همین هات نگاه کنید.
- ۱ - شناخته شده = ویست vista. یادداشت هشتمین بند
- شماره ۴ از بند ۶ همین ها نگاه کنید.
- ۲ - آیین یا آموزش و فرمان = سا سنا sāsna. یادداشت شماره ۶ از بند ۵ همین هات نگاه کنید.
- ۳ - شنیدن (gaosh) گوشتن (gush) = گَشوش. یادداشت در ۱۳ یعنی گوشتن، گوش دادن، دریافتن و پذیرفتن. در پهلوی نیوشیتن (gaosh)، در فارسی نیوشیدن:
- بنگر که چگویدت همی کنبد گردان گفتار جهان را بره چشمت بنیوش (ناصر خسرو)
- باین واژه در بند ۱۸ و بند ۱۹ از هات ۳۱ و در بند ۱ از هات ۴۵ و در بند ۷

از هات ۴۹ نیز برمیخوریم . بیادداشت شماره ۲ از بند ۲ از هات ۳۰ نگاه کنید .
 ۴ - خواستار بودن، خواستن ، خواهشداشتن ، آرزو کردن (*vas-vas*)
 = *vas* ، بیادداشت شماره ۱۲ از بند ۲ همین هات نگاه کنید .
 ۵ - واژه ای که به « اندیشه » گردانیدیم : چَرکِرْتَهَر *vas-vas* ، *vas-vas* .
varakarathra آمده از همین واژه است . *skar* در فارسی که بمعنی اندیشه و پندار است
 و واژه های *skar* و *skar* :

جهان بر تو چون بدسکالدمی توفتنه چرای بدین بدسکال (ناصر خسرو)
 سکالش نجویم جز با ردان خردمند و بیدار دل موبدان (فردوسی)
 کسی کو بود شهریار زمین نه بازیست با او سکالید کین (فردوسی)
 چَرکِرْتَهَر از مصدر کَرَر *kar* و *kar* در آمده که گذشته از معنی کردن
 بمعنی اندیشیدن و یاد کردن هم میباشد .

۶ - واژه ای که به « بگستراند » گردانیده شده بجای سراوینگیه *srāvayanhe*
srāvayanhe یعنی بشنوند و بگوش برساند از مصدر سرو *srū* .
srū که بمعنی شنیدن و نیوشیدن و گوش فرا دادن در یادداشت شماره ۴ از بند ۵
 از هات ۲۸ گذشت .

۷ - گفتار = *vaxadhra* و *vaxadhra* گویش و سخن، از مصدر
 وچ *vač* گفتن . بیادداشت شماره ۷ از بند ۱۱ از هات ۲۸ نگاه کنید .
 ۸ - دلپذیر ، شیرین ، نغز = *hudema* ، همین یکبار
 در اوستا آمده . نگاه کنید به : Altiran-Wörterb. Sp. 1826

۱ - نالیدن (*rudh*) = *rudh* (*rudh*) (*rudh*) (*rudh*) (*rudh*)
 فرهنگ خود *raod* (*rudh* نوشته) در بند ۲۰ از هات ۴۴
 نیز بآن برمیخوریم، در بخشهای دیگر اوستا *rudh* *rudh*
 نالیدن، گریستن، و در گزارش پهلوی همین بند ۹ از هات ۲۹ گریستن *rudh* آمده .
 بیادداشت شماره ۱ از نخستین بند همین هات نگاه کنید .

rudh در جاهای دیگر اوستا از برای نالیدن آفریدگان بد

واهریمنی بکاررفته، چنانکه در یسنا ۹ پاره ۲۴ وفرگرد ۳ وندیداد پاره ۳۲ وفرگرد ۱۰ وندیداد پاره ۴۵، در این دوپاره پسین سخن از نالیدن دیوهاست. همچنین رود rud بمعنی بازداشتن است، چنانکه درهات ۵۱ بند ۱۲ و دریسنا ۱۹ پاره ۷ باجزء آپ: **رود رود** apa-rud یعنی فرو گذاشتن، انداختن. دریسنا ۲۱ پاره ۱۸ باجزء **اَو: رود رود** ava-rud نیز بهمین معنی است، سوم رود rudh بمعنی رویدن است، در پهلوی روستن **رود رود** (رُستن)، چنانکه دریسنا ۱۰ پاره ۳، و باجزء وی: **واید رود** vi-rudh در پاره ۱۲ از همان یسنا بمعنی سر بر زدن و رُستن است.

چهارم رود rudh بمعنی روان شدن است (چون روان شدن آب)، چنانکه در یسنا ۹ پاره ۱۱ و زامیاد یشت پاره ۴ و جز آن. از همین بنیاد است رود (رودبار) در فارسی.

۲ - خوشنود شدن = خشانمین **رود رود** xshān-māne (Inf.)
همین یکبار در اوستا آمده. نگاه کنید به: Altiran-wörterb. von Barthol. Sp. 554
۳ - آواز = **وَج واید** vac. بیادداشت شماره ۷ از بند ۱۱ از هات ۲۸ نگاه کنید.

۴ - سُست، ناتوان = **رود رود** an-aēsha، با حرف نفی آن an در بند ۲ از هات ۴۶ نیز آمده، این صفت از مصدر ایس **رود** is (**رود رود** aēs) در آمده که در یادداشت شماره ۹ از بند ۴ از هات ۲۸ گفتیم بمعنی توانستن و یارستن است. بیادداشت شماره ۷ همین بند نگاه کنید.

۵ - نگهدار = **رود** rāda، در پنخسهای دیگر اوستا راد **رود** rādha و میتوان بمعنی سر پرست گرفت. در پاره ۲۳ از یسنا ۹ راد rādha بمعنی شوهر است، رادنگه **رود رود** rādanh که در بند های ۱۳ و ۱۷ از هات ۴۶ آمده بمعنی آمادگی بخدمت دینی است، چون فرمانبری و پذیرفتن آنچه درباره کیش و آیین است. همچنین رادنگه rādanh در بند ۷ از هات ۴۵ صفت است یعنی آماده دارنده، در دست دارنده. این واژه ها از مصدر راد **رود** rād

در آمده که بمعنی آماده بودن و خود حاضر کردن و کامروا کردن و بجای آوردن است چنانکه در بند ۲ از هات ۳۳ و در بند ۶ از هات ۵۱. در فرس هخامنشی نیز راد rād بمعنی آراستن و آماده کردن و پرداختن است .

راستَ راد راد rāsta . راد راد راد (اسم مفعول) از مصدر راد ، یعنی آراسته و آماده و پرداخته و درست شده . در فارسی صفت راست و مصدر آراستن از همین واژه راد راد راد rād اوستا و فرس است . در واژه «آراید» مصدر راد rād با جزء آ راد راد بهتر دیده میشود .

۶ - ناتوان = اسورَ راد راد راد . a-sûra : با حرف نفی آ راد a ، سورَ راد راد . sûra یعنی توانا ، زورمند ، زبردست و نیرومند . بیادداشت شماره ۲ از بند ۵ از هات ۲۸ نگاه کنید .

۷ - شهریار توانا ، پادشاه نیرومند = ایشاخشتریه راد راد راد راد راد . ishâ-xshathrya ، مرکب است از واژه خشتریه راد راد راد راد . xshathrya یعنی شهریار ، پادشاه ، از واژه خشترَ راد راد راد راد . xshathra (بیادداشت شماره ۴ از بند ۳ از هات ۲۸ نگاه کنید) و از واژه ایشا راد راد . ishâ که صفت است از مصدر ایش راد راد . is که در یادداشت شماره ۴ از همین بند گذشت .

۸ - آرزو داشتن ، خواهش داشتن (راد راد راد راد) = و سَ راد راد . vas . بیادداشت شماره ۱۲ از بند ۲ از هات ۲۹ نگاه کنید .

۹ - کی = کدا راد راد . kadâ ، در جا های دیگر اوستا کَدَ راد راد . kadha .

۱۰ - خواهد بود = راد راد راد راد . از مصدر آه راد راد . ah هستن ، بودن .

۱۱ - آنهنگام = یوا راد راد راد . yavâ ، در اینجا از ظروف زمان است . بوژه راد راد . yu در یادداشت شماره ۸ از بند ۸ از هات ۲۸ نگاه کنید .

۱۲ - ضمیر «او» = هوئی راد راد . hôî بر میگردد به چارپا .

۱۳ - او راد راد . avô = اونکه راد راد راد . avanh در بند ۱۲

از هات ۴۹ و در بند ۱ و بند ۵ و ۷ از هات ۵۰ نیز آمده ، در گزارش پهلوی

ایاربه **ayârih** یاری، در یادداشت شماره ۸ از بند ۱۴ از هات ۳۲
بواژه او **avô** (Inf.) بمعنی یاری کردن نگاه کنید .

این واژه از مصدر او **av** در آمده که بمعنی یاری کردن است و
در بند ۷ از هات ۴۴ آمده و در آنجا بمعنی کوشیدن و غمخواری کردن گرفتیم، از همین
بنیاد است او **avar** بمعنی یار و یاور که در بند ۱۱ از همین هات آمده است .
۱۴ - **zastavant** زستونت **zasta** همین یکبار در اوستا
آمده ، در گزارش پهلوی توان **zasta** از واژه زست **zasta** (دست) در آمده که در یادداشت شماره ۳ از بند ۱ از هات ۲۸ گذشت .

۱ - **yûzəm** شما = یوزم **yûzəm**، در بند ۱۱ نیز آمده و در بند ۹ از
هات ۲۸ هم بآن برخوردیم، بواژه خشم **dxshma**
دهمین بند
یاد داشت شماره ۱۰ از بند ۱۰ از هات ۲۸ و بواژه یوشم
yûshma در بند ۹ از هات ۳۲ و بواژه خشماک **yûshmâka**
dxshmâka در بند ۱۴-۱۵ از هات ۳۴ و بواژه یوشماک **dxshmâka**
در بنده از هات ۵۰ و بواژه های خشماونت **xshmâvant**
و یوشماونت **yûshmâvant** در شماره ۱۱ از بند ۱۱
همین هات نگاه کنید .

۲ - ضمیر آنان : **aojanh** بر میگردد به چارپایان .
۳ - نیرو = ائوگنکه **aojanh**، در فروردین یشت پاره ۱۲
ائوگنر **aojanh** بمعنی نیرو و توانایی و زور است، همچنین در اوستا ائوگنکه
aojanh بهمین معنی آمده ، چنانکه در گاتاهات ۵۰ بند ۳
ائوگنکه **aojanh** نیز صفت است بمعنی نیرومند و توانا ، چنانکه در گاتاهات ۳۴
بند ۸، در بند ۶ از هات ۲۸ بصفت ائوگنکهونت **aojanhvant**
(**aojanhvant**) بمعنی نیرومند برخوردیم و در بند ۴ از هات ۳۱ و در بند
۴ از هات ۳۴ و در بند های ۸ و ۱۶ از هات ۴۳ نیز بآن خواهیم خورد ، در پهلوی
اوژ **ôz** و اوژومند **ôzômand** .

۴ - شهر یاری = خَشْتَهَر 𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲 xshathra در بند آینده نیز آمده. بیادداشت شماره ۴ از بند ۳ از هات ۲۸ نگاه کنید.

۵ - او : این ضمیر بر می گردد به راد 𐭲𐭮𐭲 rād که بمعنی نگهدار است و در بند پیش یاد شده است.

۶ - خان و مان خوب = هوشیتی 𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲 hu-shiti ، در بند ۱۰ از هات ۳۰ و در بند های ۱۱ و ۱۶ از هات ۴۸ نیز آمده. در گزارش پهلوی (زند) هومانیشنیه 𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲 humânishnih (خان و مان خوب)، واژه هوشوئیتهمن 𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲 hu-shôithəman که در بند ۶ از هات ۴۸ آمده با واژه هوشیتی یکی است. در گزارش پهلوی خواریه 𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲 xvârih یعنی آسانی و گشایش. بنیاد این واژه هاشی 𐭮𐭲𐭮𐭲 shi میباشد که بمعنی خان و مان کردن و جای گزیدن و نشیمن ساختن و زندگی کردن و آرام گرفتن است، چنانکه در بند ۵ از هات ۳۳ و در بند ۹ از هات ۴۴ و در بند ۱۶ از هات ۴۶، همچنین با جزء آ : 𐭮𐭲𐭮𐭲 ê-shi بمعنی جای گزیدن و آساییدن و نشیمن کردن است، چنانکه در بند ۳ از هات ۴۳ و در بند ۵ از هات ۴۷، واژه نشیم که بمعنی جا و نشستگاه است باید از واژه شی shi با جزء نی ni : 𐭮𐭲𐭮𐭲 ni-shi باشد:

چنین گفت سیمرغ با پور سام که ای دیده رنج نشیم و کنام

نگاه کنید به: Grundriss der Iran. Philol. I. B. 2 Abt. s. 125

از همین بنیاد است نشیمن. شین 𐭮𐭲𐭮𐭲 shayana از مصدر شی 𐭮𐭲 shi یعنی جای سرای، گاه، خانه، با واژه های دیگر ترکیب یافته چون رام شین 𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲 râma-shayana یعنی رامشگاه. هوشین 𐭮𐭲𐭮𐭲 hu-shayana یعنی خوبسرای چنانکه در پاره ۲ تیریش و پاره ۴ مهریش. گوشین 𐭮𐭲𐭮𐭲 gôshin یعنی گاوگاه، چنانکه در پاره ۱۵ مهریش، گوشین درست بهمان معنی است که گوستان 𐭮𐭲𐭮𐭲 gavô-stāna یعنی گاوستان

که باواژه های اسپوستان aspô-stâna یعنی اسپستان یا ستورگه (طویلہ ، اصطل) و اوشرستان duštrô-stâna .
 ustrô-stâna یعنی شترستان در پاره های ۲۴-۳۰ از فرگرد پانزدهم وندیداد آمده است. در زبان ارمنی واژه shên شین که بمنی ده است از شین ایرانی گرفته شده است. این واژه در فارسی در واژه گلشن بجا مانده که مرکب است از گل و شن یعنی گلستان. بوژه شوئتھر shôithra (روستا) در یادداشت شماره ۵ از بند ۱۶ از هات ۳۱ نیز نگاه کنید .

۷- رامش = râman در بند ۱۱ از هات ۴۸ و در بند ۸ از هات ۵۳ نیز آمده ، در پهلوی رامشن ramšn ، در فارسی رام و رامش و آرامش گویم از مصدر ram در آمده که بمعنی آسودن است و با جزء آ: â-ram همان است که در فارسی آرامیدن و آرامیدن شده است، فعل râm در یسنا ۱۰ پاره ۱ و فعل râm در فرگرد ۵ وندیداد پاره ۲۱ بکار رفته است .

۸- اندیشیدن (man) = mân در پهلوی مینتن mênitan . من man نیز در گاتها بمعنی ماندن است چنانکه در بند ۲ از هات ۴۹، در فرس هخامنشی نیز man ، در پهلوی ماندن mân .

۹- نخستین: paouruya (paourya) در فرس هخامنشی paourya ، در جاهای دیگر اوستا paourya ، در فرس هخامنشی paourya . در بند ۱۱ از هات ۲۸ نیز باین صفت برخورداریم، در بندهای ۷-۸ از هات ۳۱ و بسا در بندهای دیگر از گاتها نیز آمده . یادداشت شماره ۲ از بند ۳ از هات ۲۸ نگاه کنید .

۱۰- پدید آرنده = vid (vaêd) که بمعنی یافتن و پیدا کردن و پدید آوردن است . یادداشت شماره ۴ از بند ۶ همین هات نگاه کنید .

vaêda نیز در گاتها بمعنی یابندگی و رسیدگی است چنانکه

در بند ۱۱ از هات ۳۲، در بخش‌های دیگر اوستا ویدَ vaēdha چنانکه در یسنا ۶۸ پاره ۱۳، ویدیشَتَ vaēdistā . که در بند ۱۹ از هات ۴۶ آمده صفت تفضیلی است از ویدَ یعنی پدیدآورنده تر، چاره سازتر.

۱۱ - مقصود از واژه « این » = آهیا یدسرسد . ahyā این است؛ برانگیختن چنین توانایی و شهر یاری که آسایش بخشد و رامش دهد، از اهورامزداست و بس، اوست نخستین کسی که آن را پدید تواند آوردن.

۱ - کجا = کودا ودسود . kudā، همین یکبار

یازدهمین بند

در گاتها آمده.

۲ - بجای راستی، منش نیک، شهر یاری؛ آشَ اشسده . asha، و هومَنَنگه واخشده . vohu-manah، خَشْتَرَ اشسده . xshathra آمده، چنانکه پیداست در اینجا این واژه‌ها اسم مجرد اند نه اسم خاص امشاسپندان اردیبهشت و بهمن و شهریور.

۳ - مردم = مَشَ اشسده . masha (اشسده) بیاد داشت شماره ۶ از بند ۴ همین هات نگاه کنید.

۴ - پذیرفتن (اشسده . اشسده) = زَنَ اشسده . zan، در فرس هخامنشی دَنَ dan دانستن و شناختن، همان است که در پهلوی (اشسده) و در فارسی دانستن گوئیم. در اینجا با جزء پستی: اشسده - اشسده . paiti-zan یعنی شناختن، پذیرفتن و با جزء فرّ: اشسده - اشسده . fra-zan بنیاد واژه فرزانه و فرزانه است که بمعنی دانش و داناست و زاء اوستا در آن بجا مانده است:

مخالفان تویی فرهند و بی فرهنگ معادیان تو نافر خند و نافرزان (بهرامی) بیاد داشت شماره ۹ از بند ۳ از هات ۳۰ نگاه کنید.

۵ - شناختن (اشسده . اشسده) از مصدر خشنا اشسده .

xshnâ، در فرس هخامنشی نیز خشنا xshnâ همان است که در پهلوی (اشسده) و در فارسی شناختن (شناس، شناسایی) گوئیم. در اینجا با جزء فرا: اشسده - اشسده . frâ-xshnâ یعنی فرا شناختن، بهمین واژه در بند ۱۲ از هات ۴۳ نیز برمیخوریم.

۶- مه = مَز maz ، در پهلوی مس ۹۶ (مسمغان = مصمغان) یعنی بزرگ مغان، در لهجه دری: لهجه زرتشتیان ایران مامس و بامس یعنی مادر بزرگ و پدر بزرگ)، در فارسی مه یعنی بزرگ و واژه‌های مهتر و مهتری و مهست و مهی و مهین یعنی بزرگتر و بزرگتری و بزرگترین و بزرگی و بزرگ در برابر که (کوچک) و کهتر و کهتری و کهپی و کهپین است، در بند ۲ از هات ۳۰ و در بند ۱۴ از هات ۴۶ نیز واژه مَز maz (= بزرگ) بر می‌خوریم. مَزِشْت mazista صفت عالی است یعنی مهست، مهترین، در بند ۵ از هات ۲۸ بآن بر خوردیم و در بند ۱۳ از هات ۳۱ و در بند ۶ از هات ۴۵ و در بند ۸ از هات ۵۳ باز بآن خواهیم رسید.

مَزَنگه mazanh یعنی مهی و بزرگی و فراوانی چنانکه در فرگرد ۷ و ندیداد پاره ۵۱ و یسنا ۵۸ پاره ۷ همین واژه صفت است یعنی بزرگتر، در گاتها مَزِیَنگه mazyanh چنانکه در بند ۱۷ از هات ۳۱، همچنین مَزَن mazan یعنی بزرگی و بزرگواری، چنانکه در پاره ۲ از یسنا ۳۷ (هفت هات).

مَزَنْت mazant بمعنی مه و بزرگ در بخش‌های دیگر اوستا بسیار آمده چنانکه در مهریشت پاره ۴۴ و جز آن. یادداشت شماره ۵ از بند ۵ از هات ۲۸ نگاه کنید.

۷- واژه‌ای که به «آیین مغ» گردانیدیم در متن مَگْ maga ، در بند ۱۴ از هات ۴۶ و در بندهای ۱۱ و ۱۶ از هات ۵۱ و در بند ۷ از هات ۵۳ دوبار نیز یاد شده است، در بند ۷ از هات ۳۳ و در بند ۱۵ از هات ۵۱ واژه مَگَوَن magavan بر می‌خوریم، صفتی است که از واژه مَگْ maga در آمده است. باین دو واژه فقط در گاتها بر می‌خوریم، گزارندگان (مفسرین) اوستا بآن معنی‌های گوناگون داده‌اند از آنهاست: کار بزرگ، وظیفه مهم = Great work^۱.

بزرگی، کار بزرگ = Grösse, Grosse Tat؛ اشیکل Spiegel نیز بهمین
 معنی گرفته است؛^۲ شغل و پیشه و کار = enterprise^۳؛ یونگر K.E.punegar
 از کاناگا Kanga پیروی کرده بهمین معنی گرفته است؛^۴ توانایی، بزرگی، شکوه =
 Herrlichkeit, Macht, Grösse؛ کار بزرگ، وظیفه مهم، دهش، بزرگی =
 Grandeur, don, grand oeuvre؛^۱ برادری، انجمن یگانگی = Brotherhood؛^۵
 میلز Mills در گزارش گاتهای خود هر کجا که باین واژه رسیده بمناسبت جمله آن
 را بزرگی و مقصد بزرگ و کشور بزرگ و مقصد مقدس ترجمه کرده =
 Great cause, greatness, holy cause, holy toils, great realm؛
 ثروت = riches؛ مقصد مغ = Magian cause؛^{۱۰} گلدنر Geldner واژه مک
 maga را به مغو ۲۳۶ د. moghu (مغ) که از آن سخن خواهیم داشت، پیوسته
 مینویسد: مغو یکی از اعضاء مک میباشد و مک بمعنی جمعیت و فرقه یا انجمن است:
 Moghu " ein Mitglied einer Maga, irgend eines verbandes oder
 einer Genossenschaft,,^{۱۱}

(۱) Yusti, Handbuch der Zendsprache s. 222

(۲) Die Heiligen Schriften der Parsen II Band s. 118; Commentar über Das Avesta II Band s. 217 .

(۳) Kanga, complete Dictionary of the Avesta Language , Bombay 1900 p. 388.

(۴) The Journal of the K. R. Cama Oriental Institute No. 12, Bombay 1928 p. 42.

(۵) W. Geiger, Handbuch der Avestasprache s. 395.

(۶) De Harlez, Avesta Livre sacré du Zoroastrisme p. 220; ibid. Manuel de la Langue de l'Avesta, Paris 1882 P. 295.

(۷) Jotindra Mohon Chatterjee, Gatha or the Hymns of Atharvan Zarathushtra, Navsari 1933 P. 14-15.

(۸) The Five Zoroastrian Gāthas, Leipzig 1895.

(۹) Carnoy, Muséon IX 1909, p. 132.

(۱۰) Guthri : The Journal of the K. R. Cama Oriental Institute No. 12 p. 42.

(۱۱) Kun's Zeitschrift für vergleichende Sprachforschung 38, s. 200.

Belohnung = همین دانشمند چندی پس از آن مکّه را بمعنی پاداش
 گرفته^۱ و چندی پس از آن این واژه را دهش ایزدی و بخشایش مینوی =
 Gnadengabe (auf das Paradies) ترجمه کرده است^۲؛ بار تولومه
 Bartholomae این واژه را بمعنی مجمع دانسته بویژه مجمع دینی زرتشتی =
 Bund , Religionsbund , Geheimbund^۳؛ ریخت Reichelt از بار تولومه
 پیروی کرده بمعنی جامعه و هیئت = league گرفته یعنی هیئت دینی زرتشتی^۴؛
 اندرآس Andreas بمعنی دهش = Gabe دانسته همچنین لومل Lommel^۵؛
 مارکووارت Markwart نیز بهمین معنی گرفته است^۶؛ دارمسترواژه مکّه^۷ در
 maga را در بند ۱۱ از هات ۲۹ و در بند ۱۴ از هات ۴۶ فضیلات = vertu و در بند های
 ۱۱ و ۱۶ از هات ۵۱ پاکی = pureté ترجمه کرده، همین واژه را در بند ۷ از
 هات ۵۳ فساد، هرزگی = perversité ترجمه کرده این معنی بسیار شکفت آمیز
 را از دو واژه پهلوی در گزارش اوستا (زند) که نتوانسته درست بخواند و دریابد

(۱) Sitzungsberichte der Königlich Preussischen Akademie der Wissenschaften, Berlin 1904 s. 1091.

(۲) Die Zoroastrische Religion (das Avestä) Religionsgeschichtliches Lesebuch von Bertholet IB. s. 6.

(۳) Arische Forschungen von Bartholomae III H. s. 63; ibid. Altiranisches Wörterbuch sp. 1109; ibid. die Gatha's des Avesta.

(۴) Avesta Reader p. 188.

Covenant : Baily نیز بهمین معنی گرفته

H. w. Baily Yasna 53 in Modi Memorial vol. p. 589.

(۵) Ghāthā des Zuraxthusthro (yosno 28,29,32) in Nachrichten von der Königlichen Gesellschaft der Wissenschaften Zu Göttingen, Phil-Hist. Kl. 1913 s. 376; Phil-Hist. Kl. Fachgruppe III. Neue Folge. Band I. Nr. 4. Gāthā's des Zarathustra yasna 47-51 von H. Lommel Berlin 1935 s. 158.

(۶) Messina der Ursprung der Magier und die Zarathustrische Religion, Roma 1930 s. 67-8,

در آورده است، چنانکه معنی فضیلت و شرافت را نیز از گزارش پهلوی بیرون آورده است.^۱

معنی‌هایی که باین واژه داده شده برخی از يك واژه سانسکریت که برابر این واژه اوستایی شناخته شده و برخی دیگر از گزارش پهلوی آنست و برخی هم نظر بسیاق کلام معنی مناسبی باین واژه داده اند. در سانسکریت واژه مگه magha بمعنی ثروت، پادشاه، دهش است. ازدیربازچندتن از دانشمندان باین واژه سانسکریت برخوردارند مگ را بآن یکی دانسته و بهمان معنی گرفته اند اما در استعاره و مجاز معنی آیین و یاجامعه زرتشتی بآن داده اند باین معنی: دین زرتشتی که ازاهورا مزدا الهام شده، پیغمبر ایران آن را دهش ایزدی و بخشایش آسمانی دانسته مردم را بدریافتن این گنجینه مینوی اندرز فرمود. در گزارش پهلوی (زند) مگ مگه، maga به مکیه makih گردانیده شده یعنی مهبی و بزرگی و از برای توضیح افزوده شده اپیچک apêçakih یا اپیچک شپیره apêçak-shapîrih یعنی ویژگی و پاکی و نیکویی پاک و بی آرایش، ناگزیر از واژه اویژگی، پاکی اخلاق یا تقدس اراده شده، چنانکه واژه‌های ویژگی و ویژه و ویژگیان و ویژگی در فارسی، گذشته از معنی خالص و پاک و ناآمیخته، بمعنی تقدس و مقدس است.

هر معنی که واژه مگ در بنیاد داشته باشد و هر معنی که گزارندگان روزگار ساسانی در گزارش پهلوی (زند) باین واژه داده باشند و هر مفهومی که دانشمندان این روزگاران ما از پارسیان و اروپاییها از این اراده کنند، خود بندهای گاتها بهتر از همه گویای معنی آنست. چون امروزه معنی سرودهای گاتهاروشنتر از پارینه است ناگزیر واژه‌های آنها هم پرتوی یافته مفهوم هر یک هویدا تر است.

از پنج بند گاتها که واژه مگ در آنها بکار رفته: هات ۲۹ بند ۱۱، هات ۴۶ بند ۱۴، هات ۵۱ بند ۱۱ و بند ۱۶، هات ۵۳ بند ۷، در بندها اخیر دوبار آمده و در دو بند دیگر که واژه

مَکَوَنَ ۶۰۶۰۶۰۶۰ } magavan در آنها آمده: هات ۳۳ بند ۷، هات ۵۱ بند ۱۵، بخوبی پیداست که پیغمبر ایران از این دو واژه دین و آیین خود و پیروان دین خود را اراده کرده است، گذشته از این خود واژه مَکَ یاد آورمُغو ۶۰۶۰۶۰۶۰ moghu اوستا و مَگو magu در فرس هخامنشی است، واژه ای که در فارسی مَغ گوئیم و در عربی مجوس شده، و موبد، نامی که به پیشوایان دین زرتشتی می‌دهیم، هیئت اوستایی آن باید مَغو پَیتی ۶۰۶۰۶۰۶۰۶۰ moghupaiti باشد.

در اوستا یکبار واژه مَغو آمده آنهم در آمیزش با یَک واژه دیگر: مَغو تیش ۶۰۶۰۶۰۶۰۶۰ moghu-tbish، صفت است یعنی مَغ آزار (یادداشت شماره ۶ از بند ۶ از هات ۲۸ نگاه کنید) چنانکه در یسنا ۶۵ پاره ۷ آمده است.

داریوش بزرگ در سنگ نشسته بهستان (کتیبه یستون) از گاتا Gaumâta کسی که بنام بردیا Bardiya پسر کورش بزرگ در هنگام لشکر کشی کنوجیه بمصر، بتاج و تخت هخامنشیان دست اندازی کرده و خود را پادشاه ایران خواند و در دهم ماه باگ یادی Bâgayâdi (برابر ۲۹ سپتامبر ۵۲۲ پیش از مسیح) کشته شد، نام میرد و چندین بار او را یَک مَگو magu یعنی مَغ خوانده است.

بگواهی نویسندگان یونان از قرن پنجم پیش از مسیح بعد پیشوای دینی ایران mogos (مغ) نامیده می‌شده است. چون در جای دیگر از مَغ سخن داشتیم ۲ در اینجا بیش از این نباید (نگاه کنید به نخستین جلد یسنا صفحه ۷۵-۷۹)، در گاتها واژه مَکَوَنَ ۶۰۶۰۶۰۶۰۶۰ } magavan که صفت است، کسی است پیرو مَکَ ۶۰۶۰۶۰۶۰۶۰ maga یا پیرو آیین مَغ. از این واژه مطلق زرتشتی اراده می‌شود نه مانند واژه

(۱) ترد کونیک، دهم ماه باک یادی برابر است با ۲۸ اکتوبر:

Relief und inschrift des Koenigs Dareios I am Felsen von Bagistan
von F. W. König, Leiden 1938 .S. 39.

(۲) The K. R. Kama Oriental institute Publication No. 11
Lectures delivered by Poure-Davoud Bombay 1935 p. 47-52.

موبد که بویژه نامی است از برای پیشوای دین مزدیسنا، آنچنان که واژه مجوس در درنوشت‌های قرون وسطی بمعنی مطلق زرتشی نزد نویسندگان ایرانی و عرب بکار رفته است در فارسی نیز واژه مُغ (مُغان) در نظم و نثر بمعنی موبدان و همه به‌دینان یا زرتشتیان بکار رفته است.

۸ - اکنون: ۰۶۱ nū در پهلوی چنانکه در فارسی نون نیز در ردیف کنون و اکنون آمده، فرخی گوید.

مردمان را راه دشوار است نون اندر آن دشت از فراوان استخوان

(فرهنگ جهانگیری)

۹ - یاور = آوَرُ = اوارُ. اوار از مصدر آوُ = av یاری کردن، پاسبانی کردن. بیادداشت شماره ۱۳ از بند ۹ همین هات نگاه کنید.

۱۰ - بهره = راتی = rāti بمعنی بخشش و دهش از مصدر «را» = rā بخشیدن، در فارسی رادی گوئیم، معزی گوید:

آن کام‌گار محتمل نیکو خصال و نیکدل شادی بطبعش متصل رادی بدستش مقترن

در بند ۷ از هات ۳۳ نیز باین واژه بر میخوریم. در بند ۱۴ از هات ۳۳ و در بند ۹

از هات ۴۳ واژه راتا = rātā نیز بمعنی دهش و بخشش وارمغان است. بیادداشت شماره ۷ از بند ۸ از هات ۲۸ نگاه کنید.

۱۱ - مانند شما = یوشماو انت = yushmāvant شما یوشما، بسان شما

هم در گاتها خشماو انت = xshmāvant چون شما، بسان شما

در بند ۲-۳ از هات ۳۴ و در بند ۸ از هات ۳۳ و در بند ۱ از هات ۴۴ و در بند ۱۰ از هات

۴۶ و در بند ۶ از هات ۴۹ نیز آمده، بیادداشت شماره ۱ از بند ۱۰ از هات ۲۹ و بیادداشت

شماره ۳ از بند ۱ از هات ۴۴ نیز نگاه کنید.

۱۲ - ایستاده‌ایم = اهما = əhmā از مصدر آه = هستن، یعنی

هستیم از برای خدمت شما، از برای بهره و سود دادن بشما هستیم و آماده‌ایم.

(اهنودگات: یسنا، هات ۳۰)

نخستین بند ۱ - سخن داشتن، گفتن (**یاسنویس** = وچ)
 یادداشت شماره ۷ از بند ۱ از هات ۲۸ نگاه کنید. **یاس** . vac

۲ - خواستار شنیدن (**ویس** = ایش)
 (**یسیس**) یادداشت شماره ۱۲ از بند ۴ از هات ۲۸ نگاه کنید. = ish

۳ - دانا، آگاه = ویدوش **ویدوس** vidus، یادداشت شماره ۷ از بند ۴ از هات ۲۸ نگاه کنید.

۴ - یاد سپردن مزداتنه **مکوسد** از مصدر مزدا **مکوسد** maz-dâ که در بند ۱ از هات ۴۵ نیز آمده، در جاهای دیگر اوستا **مکوسد** maz-dâ یاد سپردن، بخاطر داشتن. مزداتنه mazdâtha که همین یکبار در اوستا آمده یعنی یاد سپردنی، چیزی که باید بخاطر داشت. از همین بنیاد است هومازدر **سومکوسد** hu-mazdar یعنی کسی که خوب یاد نگاه میدارد، نیکو بخاطرمی سپارد و در همین بند آمده و جز همین یکبار، دیگر در اوستا نیامده است. در گزارش پهلوی هومینیتار **سومکوسد** hu-mênitâr یعنی آنکه خوب یاد و منش دارد.

۵ - ستایش، ستوت = ستوت **سومکوسد** staota از مصدر ستو **سومکوسد** stu که در فارسی ستودن گوئیم. ستوت در بند ۸ از هات ۴۵ و در بند ۱۲ از هات ۴۹ نیز آمده، ستوت **سومکوسد** staotar یعنی ستایشگر، چنانکه در بند ۱۱ از هات ۵۰ بوازه ستوت **سومکوسد** stût که نیز بمعنی ستایش است در بند ۹ از هات ۲۸ برخورداریم، (یادداشت شماره ۵ از آن بند نگاه کنید) و در بند ۲ و بند ۱۲ و بند

۱۵ از هات ۳۴ نیز بر خواهیم خورد و خود مصدر ستو دمرد که بنیاد این واژه هاست درگاتها بسیار آمده: هات ۳۴ بند ۶، هات ۴۳ بند ۸، هات ۴۵ بند ۶، هات ۵۰ بند ۴ و بند ۹.

۶ - واژه‌ای که به «درو» گردانیدیم در متن یسنیه: *yesnya* . *yasnya* از مصدر یز *yaz* و در فرس هخامنشی *yad* یعنی پرستیدن، ستاییدن. واژه‌هایی که از این بنیاد در فارسی بجای مانده بسیار است. چون در نخستین جلد یسنا صفحه ۲۳-۲۵ از واژه یسن *yasna* . که گفتیم بمعنی پرستش و نماز و ستایش است سخن داشتیم در اینجا فقط واژه‌های ایزد (جمع یزدان) و جشن و یزدگرد را یاد آور میشویم. بیادداشت شماره ۴ از بند ۸ از هات ۳۳ نیز نگاه کنید.

۷ - شادمانی = اوروازا *urvâzâ* از مصدر اورواز *urvâz* یعنی شادبودن، در بنده از هات ۵۰ نیز آمده. اورواژمن *urvâzaman* که در بند ۱ از هات ۳۲ آمده نیز بمعنی شادمانی و رامش است، در یسنا ۱۰. پاره ۸ اورواسمن *urvâsman*، اوروازیشت *urvâzišta* (در تائیت اوروازیشتا. *urvâzišta* صفت است یعنی رامش دهنده‌تر، شادمانی بخشنده‌تر، چنانکه در بند ۸ از هات ۴۹. اوروازیشت *urvâzišta* نیز نام یکی از آتشیهای پنجگانه است چنانکه در یسنا ۱۷ پاره ۱۱ و در فروردین یشت پاره ۸۵ یاد شده است. بنخستین جلد یسنا، گزارش نگارنده، ص ۱۹۸ نگاه کنید.

مصدر اورواد *urvâd* که بمعنی شادشدن است و در فروردین یشت پاره ۹۳ آمده هیئت دیگری است از مصدر اورواز *urvâz*، از این هیئت پسین نیز چندین واژه در آمده، از آنهاست اوروادنگه *urvâdangh*، *urvâdangh* که نیز بمعنی رامش و شادمانی است و در بند ۲ از هات ۴۳ آمده، اوروایدینگه *urvâidyangh* . یعنی شادمانتر در بند ۶ از هات ۳۴ آمده است، همچنین واژه اورواخش *urvâxš* که بمعنی شادشدن

است بامصدر اورواز urvâz و اورواد urvâd بستگی و پیوند دارد، اورواخشت در «سده پنجم» urvâxshat که در بند ۱۳ از هات ۳۴ آمده از همین بنیاد است و در بند ۸ از هات ۴۴ اورواخشت در «سده پنجم» urvâxshant یعنی شادکننده و خوشبخت سازنده (نگاه کنید به: Altiran. Wörterb. von Barthol Sp. 1542) اورواخش اوختی در «سده پنجم» urvâxs-uxti که در بند ۱۲ از هات ۳۲ آمده یعنی آوازا یا فریاد شادمانی، در پهلوی اورواخمنیه در «سده پنجم» urvâxmanih نیز بمعنی شادمانی و رامش است.

۸ - یادداشت شماره ۴ نگاه کنید بوژه هومانزدر، از برای واژه هو ۰۵۳ hu

یادداشت شماره ۹ از بند ۳ از هات ۳۰ نگاه کنید.

۹ - روشنایی = رَئوچَنگه در «سده پنجم» raocānh، در فرس هخامنشی

نیز روجه raocah، در پهلوی روشنیه در «سده پنجم» rōshnih در بند ۷ از هات ۳۱

و در بند ۵ از هات ۴۴ و در بند ۱۰ از هات ۵۰ نیز آمده از مصدر روج در «سده پنجم» ruç

(= رَئوچ در «سده پنجم» raoc) روشن کردن، در پهلوی روشنیتن در «سده پنجم» rōshnitan

rōshanītan، با جزء آوی یا آئیوی مدکلده = مدوی در «سده پنجم» aivi-raoc

(= مدوی در «سده پنجم») همان است که در پهلوی (در «سده پنجم») و در فارسی افروختن

گوییم. واژه های دیگر فارسی که از همین بنیاد باشد، بسیار است، از آنهاست روز

و روزنه و جز آن.

۱۰ - نگرستن (در «سده پنجم») = دَرِسْ در «سده پنجم» daras دیدن،

نگاه کردن؛ در بند ۵ از هات ۴۳ نیز آمده و با جزء وی: وای- ویدله در «سده پنجم».

vi-darəs در بند ۸ از هات ۴۵، دَرِسْ daras نیز بمعنی دیدار و نگاه است

و باین معنی با واژه دیگر ترکیب یافته چون خونگنک دَرِسْ در «سده پنجم» ویدله در «سده پنجم»

xvəng-darəsa یعنی خورشید نگرش یا خورشید سان. یادداشت شماره ۷ از بند ۱۶

از هات ۴۳ نگاه کنید. در بند ۱۳ از هات ۳۲ دَرِسَات در «سده پنجم» darasāt

بمعنی نگرش و نگاه یا نگرستن است. یادداشت شماره ۱ از بنده از هات ۲۸ و یادداشت

شماره ۵ از بند ۲ از هات ۳۱ نگاه کنید.

۱ - شنیدن (فولسٹام سه .) = سرو فولد . srū، در بند آینده و در

بند های ۳ و ۷ و ۸ از هات ۳۲ و در بند ۱۱ از هات ۳۳ و در بند های

۱ و ۶ و ۱۰ از هات ۴۵ و در بند های ۶ و ۷ و ۹ از هات ۴۹ و در

دومین بند

بند ۱ از هات ۵۳ و جز آن نیز آمده است . در بند ۸ از هات ۵۰ با جزء فر :

فولد . fra-sru نیز بآن برمیخوریم . بیادداشت شماره ۴ از بند ۵ از هات

۲۸ نگاه کنید .

۴ - گوش = گیشوش گیشوش . gāusha ، در بخش های دیگر اوستا

گیشوش گیشوش . gaosha ، در فرس هخامنشی گیشوش gaosha همان است

که در پهلوی (gush) و در فارسی گوش گویم از مصدر گوش گیشوش . gush

(= گیشوش گیشوش . gaosh) ، یعنی شنیدن ، نیوشیدن . بیادداشت شماره ۳

از بند ۸ از هات ۲۹ نگاه کنید .

۳ - دیدن (دیدن) = وین وین . vin (وین وین) .

(vaên) ، در فرس هخامنشی وین vain ، در گزارش پهلوی (زند) دیتن وین =

دیدن ، در فارسی بین همان وین اوستا و وین فرس است اما در واژه های مرکب آمده

چون جهان بین ، خریدین و جز آن . واژه های دیگر از همین بنیاد بسیار است چون

بینا ، بینایی ، بینش ، بیننده . گذشته از این ، زمانهای مصدر دیدن برخی از روی

همین مصدر و برخی از روی مصدر «بین» صرف میشود ، مثلاً زمان گذشته : دیدم ، دیدی ،

دید و جز آن از مصدر دیدن است و زمان حاضر : بینم ، بینی بیند و جز آن از «بین»

برابر مصدر دیدن در اوستا «دی» و دیدی . دیدی آمده که بمعنی دیدن و نگرستن و نگاه

کردن است چنانکه در بند ۱ از هات ۴۴ و در بند ۹ از هات ۴۹ (بارتولومه در فرهنگ

خود درستون 724 چنین یاد کرده : (2 dā(y) ، گذشته از بند ۲ از هات ۳۰ که مصدر وین

با جزء آ (a) آمده : آوین دیدن . a-vin (= آوین دیدن) . a-vaên در

بند ۲ از هات ۴۶ نیز با همین جزء بکار رفته است (بیادداشت شماره ۴ از بند ۲ از هات ۴۶

نگاه کنید) ، در بند ۱۳ از هات ۳۱ با جزء آئیبی دیدن . aibi آمده .

در بند ۱۰ از هات ۳۲ vaēnañhe (Inf.) یعنی دیدن از همین بنیاد است، در پهلوی واو اصلی این واژه بجامانده: وینشن vān ، ویناک vā سو ، در فارسی به باء تبدیل یافته است، همچنین در پهلوی وپازند خود این مصدر بجامانده: وینستن vānastan .

۴- منش = مَنَنگه manan̄h ، یادداشت شماره ۶ از بند ۲ از هات ۲۸ نگاه کنید .

۵- روشن = سوچ sūca ، در پخشهای دیگر اوستا sū سو ، در گزارش پهلوی (زند) روشن sūka ، از همین واژه است «سو» که بمعنی روشنایی است چون چراغ کم سو و چشم بی سو و ستاره کم سو، شمس فخری گفته :

مه وخورشید بر گردون گردان
همی گیرد ز رای روشنت سو
سوچ sūca از سوچ sū سو (= سَ سوچ saoç) در آمده
که در پهلوی (sūca) و در فارسی سوختن گوئیم، همچنین در پهلوی سوچینیتن soçinitan آمده . در بند ۱۴ از هات ۳۲ همین فعل بکار رفته است اما در آنجا بمعنی مجازی گرفته شده یعنی گرم کردن یا بغیرت و هیجان آوردن و برانگیختن .
واژه سوخر suxra سو سو که در پهلوی سُخر soxr و در فارسی سرخ گوئیم از مصدر سوچ sū سو در آمده است .

sukra در سانسکریت بمعنی روشنایی است ، در بند ۱۹ از هات ۳۱ و در بند ۹ از هات ۵۱ همین صفت از برای آتش آورده شده ، میتوان باذر افروزان یا آتش سرخ گردانید، در اینجا یاد آور میشویم که نام سُهراب = سُرخاب یعنی دارنده آب و تاب سرخ یا سرخگون .

۶- جدایی = وی چیتَه vi-çitha بمعنی دستور و امتیاز و تشخیص و تصمیم و فتوی ، از مصدر وی چی vi-çi یعنی برگزیدن ، باز شناختن، در بند ۸ از هات ۳۲ و در بند ۱۸ از هات ۴۶ نیز آمده . یادداشت شماره ۸ از بند ۳ همین هات نگاه کنید .

۷ - بجای واژه کیش در متن آوَرِنَ سده {سده} ā-varəna آمده ، بساهم درگاتها بی جزء آ سده . (â) آمده : وَرِنَ واسله {سده} . varəna یا وَرِنَ واسله {سده} . varana ، چنانکه در بند ۱۱ از هات ۳۱ و در بند ۱-۲ از هات ۴۵ و در بند ۴ از هات ۴۸ و در بند ۳ از هات ۴۹ بمعنی دین و کیش یا ایمان و اعتقاد است ، برابر واژه اوستا باید در فارسی گروش یا باور باشد. وَرِنَ varəna نیز نام سرزمینی است (در طبرستان) چنانکه در فقره ۱۷ از نخستین فرگرد و ندیداد و در فقره ۳۳ آبان یشت آمده و در گزارش پهلوی پتیشخوارگر دانسته شده است وَرِنَ بمعنی کیش و اعتقاد از مصدر وَرَ واسله {سده} . var در آمده که بمعنی گروانیدن یا بمعنی بایمان و اعتقاد آوردن است ، همچنین بمعنی برگزیدن و گرویدن و دین پذیرفتن و برتری دادن است. در پهلوی ورویتن ورویتن varavītan ورویتن ورویتن varavīstan ، گرویتن ورویتن ورویتن (= گرویدن) آمده ، بیادداشت شماره ۴ از بند ۳ از هات ۳۱ نگاه کنید. گذشته از اینکه واژه گرویدن در فارسی همان وَرَ var اوستا و وَرَ var فرس هخامنشی است که مانند بسیاری از واژه های دیگر واو به گاف برگشته ، واژه دیگری در فارسی نیز از همین بنیاد بجا مانده و آن واژه باور است بمعنی اعتقاد که از واژه های رایج فارسی است :

ز سودابه گفتار باور نکرد نمیداشت زایشان کسی را بمرد (فردوسی)
 در اوستا فعل وَرَ var بسیار آمده ، در گاتها : هات ۲۸ بند ۵ ، هات ۳۰ بند ۵ و ۶ ، هات ۳۱ بند ۳ و ۱۷ (در بند ۱۰ از هات ۳۱ با جزء فرا واسله {سده}) ، هات ۳۲ بند ۲ و ۱۲ ، هات ۴۳ بند ۱۶ ، هات ۴۷ بند ۶ ، هات ۵۱ بند ۱۸ ، هات ۵۳ بند ۴. بیادداشت شماره ۷ از بند ۵ از هات ۲۸ نیز نگاه کنید .

۸ - بجای «هریک، هریک» در متن نَرَمَ نَرَمَ {سده} . {سده} . narēm-narēm آمده از واژه نَرَ {سده} . nar که در فارسی نیز نر گویم در اوستا بجای مرد می آید در برابر نائیری واسله {سده} . nāiri زن ، در اینجا بمعنی هر یک یا هر کس گرفته شده است ، در گزارش پهلوی بجای آن مرد وزن آورده شده است .

۹ - خویشتن = xva . tanû . خو . از واژه خو xva .
 و تنو xva . tanû . در گاتها و در بخشهای دیگر اوستا یعنی خویش
 همچنین در بخشهای دیگر اوستا هوا hva یا هوا hava
 آمده است (در تأنیث خوا xva ، هوا hvâ) ، این واژه ها نیز
 در اوستا مانند واژه خود در فارسی از ضمیر است. تنو tanû همان است که در فارسی
 تن گوئیم. خو و تنو در اوستا درست برابر میافتد با واژه خویشتن در فارسی. در بند ۷ از
 هات ۴۳ و در بند ۸ از هات ۴۶ و در بند ۶ از هات ۵۳ واژه تنو بمعنی خود یا کس بکار
 رفته اما در بند ۱۰ از هات ۳۳ بمعنی تن و پیکر است، به بند ۱۴ از هات ۳۳ نیز نگاه
 کنید. در بند ۲۰ از هات ۳۱ و در بند ۴ و بند ۱۱ از هات ۴۶ و در بند ۴ از هات ۴۹
 و در بند ۱۳ و بند ۱۴ و بند ۲۲ از هات ۵۱ بوژه خو xva بر میخوریم

۱۰ - انجام: در متن یا ونکه yânh . (= یاه yâh) ،
 در گزارش پهلوی همین بند با صفتش که مز maz باشد به مس کار
 و معنی کار بزرگ گردانیده شده است و چنین توضیح داده شده :
 ۱۱۳ و ۱۱۴ و ۱۱۵ و ۱۱۶ به ساختن به تن پسین، یعنی در سازیدن
 کار رستاخیز. چنانکه پیداست از سرانجام بزرگ روز رستاخیز اراده شده، روزی
 که پیغمبر خواستار است پروان آیین مزدیسنا چگونگی آن دریابد و بداند که
 آن روز بهره و کامیابی کسی راست که دین راستین برگزیند. در بند ۱۴ از هات ۴۶ و
 در بند ۹ از هات ۴۹ نیز بوژه یا ونکه yânh بر میخوریم، در جاهای دیگر اوستا نیز این
 واژه بمعنی سرانجام بزرگ و دادگاه روز پسین (رستاخیز) آمده، چنانکه در پاره
 ۲ از یسنا ۳۶ (هفت هات) و در پاره ۷ از یسنا ۵۸ و در پاره ۳ از سروش یشت
 هادخت و در پاره ۴۱ از فروردین یشت. یا ونکه yânh (= یاه yâh) نیز در
 اوستا مصدر است بمعنی کمر بستن. بجلد خرده اوستا، گزارش نگارنده، ص ۶۳
 نگاه کنید.

۱۱ - بزرگ، مه = مز maz ، یادداشت شماره ۶ از بند ۱۱ از

هَات ۲۹ نگاه شود.

۱۴ - دریافتن (رِبْدَوِیْمَیْ .) = بود رِبْدَوِیْ . bud (= بُوَد)

رِبْدَوِیْ . baod ، بوذ رِبْدَوِیْ . budh ؛ درپهلوی بویتن رِبْدَوِیْ و درفارسی بوییدن گویم . بود bud در اوستا چنانکه بوی بردن درفارسی بمعنی دریافتن (درك کردن) ، و آگاه شدن نیز آمده، پیاره ۲۱ از هات ۹ نگاه کنید در نخستین جلد یسناس ۱۶۵ ؛ در بند ۲ از هات ۳۰ این واژه با جزء پَیْتِی رِبْدَوِیْ . paiti آمده .

۱۳ - پایان پذیرفتن، انجام گرفتن = سَزْدِیْیِ رِبْدَوِیْ . sazdyaî (Inf.) در بند ۱۶ از هات ۵۱ نیز آمده از مصدر سَنَد رِبْدَوِیْ . sand که بمعنی ساختن و بجای آوردن است . ییادداشت شماره ۱۵ از بند ۱ از هات ۲۹ نگاه کنید .

برخی این واژه را از مصدر سَنَه رِبْدَوِیْ . sañh که بمعنی گفتن و آگاهانیدن و آموزانیدن است گرفته اند ، ییادداشت شماره ۱ از بند ۴ از هات ۲۹ نگاه کنید .

۱ - در آغاز = پَوِ اورویه رِبْدَوِیْ . paouruyê از ظروف زمان

است، در بند ۱۱ و در بند ۱۹ از هات ۴۴ و در بند ۲ از هات ۴۵ نیز

سومین بند

آمده، ییادداشت شماره ۲ از بند ۳ از هات ۲۸ نگاه شود .

۴ - گوهر: بجای این واژه مَیْنِیو رِبْدَوِیْ . mainyu (مَیْنِو رِبْدَوِیْ .

manyu) آمده، درپهلوی مینوک ۱۲۶ و در جمع مینوکان ۳۹۱۲۶ . مَیْنِیو رِبْدَوِیْ . mainyava صفت است (در تائیت مَیْنِیو رِبْدَوِیْ . مَیْنِیو رِبْدَوِیْ) که

درفارسی مینو شده بمعنی بهشت و فردوس است ، نظامی گفته :

یکی مجلس آراست از رود و می که مینو ز شرمش بر آورد خوی

دراوستا مینو بمعنی خرد و روان یاروح است، در زبانهای اروپایی چون فرانسه و انگلیسی و آلمانی esprit و geist ترجمه کرده اند، ییادداشت شماره ۳ از بند ۱۲ از هات ۳۳ نگاه کنید .

صفت مَیْنِیو mainyava که در جاهای دیگر بمعنی روحانی و معنوی است ،

بسا با صفت گَیْتِیَه رِبْدَوِیْ . gaëthya (از گَیْتِیَه رِبْدَوِیْ .

gaêthâ = گیتی) آمده که بمعنی مادی و جسمانی است، چنانکه در پاره ۲۰ از یسنا ۱۹ و در پاره ۸ از یسنا ۲ و در پاره ۱ از یسنا ۳ (هفت هات) و جز آن، (یادداشت شماره ۲ از بند ۴ همین هات نگاه کنید). مینوی = مَینِیَوَ mainyava و جهانی = گَیْتِیه gaêthya در فارسی درست برابر است با معنوی یا روحانی و مادی یا جسمانی عربی، بنابراین مَینِیَوَ چیزی که بدیده نیاید یا بچشم نیامدنی (غیر مرئی) باین معنی در پاره ۳ سروش یشت و در پاره ۱۷ فروردین یشت آمده. در آن دو پاره سخن از دروغ بچشم نیامدنی است. بسا هم صفت ایزدان و دیوها آمده: ایزدان بچشم نیامدنی و دیوهای ناپیدا، چنانکه در پاره ۹۷ مهر یشت و در پاره ۱۹ از یسنا ۱. در پاره‌های ۱-۲ از یسنا ۱۶ در میان ایزدان یعنی کسانی که در خور ستایش اند، اهورامزدا در سر ایزدان مینوی و زرتشت در سر ایزدان جهانی یاد شده‌اند (بجلد خرده اوستا، گزارش نگارنده، ص ۱۸۶ نگاه کنید)، از مینو که در فرهنگ (ادبیات) ما بمعنی بهشت گرفته شده، عالم روحانی اراده میشود.

سپنتو مَینِیَوَ 𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀 𐬀𐬎𐬎𐬀 𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀 spəntō mainyu یا سپنتو مَینِیَوَ 𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀 𐬀𐬎𐬎𐬀 𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀 spəntō mainyava چنانکه در آغاز همین هات گفتیم نماینده خرد یاروان پاک مزداست در برابر آنگرو مَینِیَوَ 𐬀𐬎𐬎𐬀 𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀 anrō mainyu یا آنگرو مَینِیَوَ 𐬀𐬎𐬎𐬀 𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀 anrō mainyava نماینده روان تیره که در فارسی اهریمن گوئیم (یادداشت شماره ۵ از بند ۱۲ از هات ۴۴ نگاه کنید). مَینِیَوَ و مَنَنگَه 𐬀𐬎𐬎𐬀 𐬀𐬎𐬎𐬀 manānh که بمعنی منش است از یک بنیاد است، هر دو از مصدر من 𐬀𐬎𐬎𐬀 man در آمده که بمعنی اندیشیدن است و در پهلوی مینیتن 𐬀𐬎𐬎𐬀 شده است (یادداشت شماره ۶ از بند ۲ از هات ۲۸ نگاه کنید)

مَینِیَوَ و مَنَنگَه هر دو در فارسی «من» شده چنانکه در واژه‌های اهرمن و بهمن و دشمن (بمعنی بد اندیش و بد خواه)، به بند ۲ از هات ۴۵ نیز نگاه کنید.

چون در فارسی واژه‌ای از بنیاد واژه مَینِیَوَ اوستا که درست معنی آن را برساند بجا نمانده ناگزیر بجای آن «گوهر» آوردیم و آن را بمعنی اصلی خود که تخمه

ونژاد یا ذات واصل وعنصر است گرفتیم :

ز بد گوهران بد نباشد عجب نشاید ستردن سیاهی ز شب (فردوسی)
 « که چون مردم از گوهر بود مرکب شد یکی جسم کثیف و دیگر نفس لطیف ... »
 (ناصر خسرو دروجه دین چاپ برلین ص ۴۶)

جوهر (جواهر) معرب از گوهر یا گهر پهلوی (۴۳۵۰) و پارسی بمعنی سنگهای گرانها ، معنی است که بعد ها بآن داده شده است .

۳ - همزاد : یم ۶۳۵۰ yēma ، درسانسکریت yama از این واژه همزاد اراده شده یعنی دو بجه که یکبار از مادر زاییده شوند ، آن را در تازی توأم خوانند . زمخشری همین واژه پسین را در مقدمه الادب (ص ۴۶ س ۱) همشکم ترجمه کرده است ، در زبان رایج فارسی دو قلو گویند و در زبان ادبی جنابه بضم اول : دوات و ملت جنابه زاد چو جوزا مادر بخت یگانه زای صفاهان (خاقانی) در کتاب نهم دینکرد در فصل ۳ فقره ۴ نیز از مصدر خیر و شر یا این دو گوهر همزاد ازلی که نمودار نیکی و بدی جهان اند و آبشخور همه نیکویی و زشتی زندگی ، یاد شده است .

۴ - بجای پندار و گفتار و کردار ، مَننگه ۵۳۵۰ manah ، و چنگه ۵۳۵۰ vañh ، شیئوتَهَن ۵۳۵۰ shyaothna آمده است .

۵ - بهتر و بتر : وهینگه ۵۳۵۰ = وخننگه ۵۳۵۰ ، vahyañh = vahyañh ، در جاهای دیگر اوستا و ننگه ۵۳۵۰ vanhanh ، در پهلوی و هتر ۱۵۳۵۰ و در فارسی بهتر گوئیم ، صفت تفضیلی است از واژه ونگه ۵۳۵۰ vanhu (= وُهو ۵۳۵۰ vohu) که در پهلوی وه ۱۵۳۵۰ و در فارسی به گوئیم . وهینگه = وخننگه در بند ۲ و در بند ۴ از هات ۳۱ و در بند ۳ از هات ۴۳ و در بند ۴ از هات ۴۸ و در بند ۶ و ۱۹ از هات ۵۱ و در بند ۹ از هات ۵۳ آمده است .

بتر : در متن اک ۵۰۵۰ aka یعنی بدوزشت ، بمناسبت عطف بوژه پیش بتر آوردیم . صفت تفضیلی اک در گاتاهاسینگه ۵۳۵۰ ashyanh میباشد چنانکه

در بند ۴ از هات ۴۸ و در بند ۶ از هات ۵۱ بکار رفته است. در جاهای دیگر اوستا آشنکه $\text{med} \text{med} \text{med}$. ashahh چنانکه در پاره ۳۱ از هات ۵۹. همچنین در پاره ۲۶ از مهریشت باوژه اَکتر $\text{med} \text{med} \text{med}$. akatara برمیخوریم بمعنی بتر، اَک med . aka در اوستا بسیار آمده، در گاتها: هات ۳۲ بندهای ۳ و ۵ و ۱۲، هات ۳۳ بندهای ۲ و ۴، هات ۴۳ بند ۵، هات ۴۵ بند ۱، هات ۴۶ بند ۱۱، هات ۴۷ بند ۴، هات ۴۹ بند ۱۱ یعنی بد و بد خواه، در فارسی نیز این واژه بجامانده، سوزنی گوید: آکی نرسید بر تو از من صد بار مرا ز تو رسد آک در فرهنگها اک نیز یاد شده است.

۶ - در اندیشه: در متن خوفن $\text{med} \text{med} \text{med}$. x^vafna آمده، همین واژه است که در فارسی خواب گویم، در بنده از هات ۴۴ نیز آمده از مصدر خوب $\text{med} \text{med}$. x^vap، در پهلوی خویتن ($\text{med} \text{med} \text{med}$) و در فارسی خفتن و خوابیدن و خسییدن گویم، در بند ۳ از هات ۳۰ بمعنی عالم رؤیا گرفته شده یا در عالم تصور و اندیشه.

۷ - هویدا شدن ($\text{med} \text{med} \text{med}$) = سرو med . sru، در یادداشت شماره ۴ از بند ۵ از هات ۲۸ گفتیم که این واژه بمعنی شنیدن و نیوشیدن و سرودن و شنواییدن است، در اینجا با جزء med . a-sru آمده، مراد شنواییدن و بگوش رسانیدن و خود را شناسانیدن و نمودن و هویدا ساختن است.

۸ - برگزیدن ($\text{med} \text{med} \text{med}$) = وی چی $\text{med} \text{med}$. vi-ti، در بند ۶ همین هات نیز آمده، در این دو بند با واژه اِرش $\text{med} \text{med}$. arsh آمده یعنی درست برگزیدن. در بند ۵ از هات ۳۱ و در بند ۶ از هات ۴۹ واژه وی چید یائی $\text{med} \text{med}$. vīdyāi (Inf.) از همین بُنیاد بمعنی برگزیدن و باز شناختن نیز با واژه اِرش آمده است. یادداشت شماره ۷ از بند ۴ از هات ۲۹ و یادداشت شماره ۶ از بند ۲ همین هات نگاه کنید.

در اینجا یاد آور میشویم که واژه چینود (پل صراط) که در بند های ۱۰-۱۱ از هات ۴۶ و در بند ۱۳ از هات ۵۱ آمده از بُنیاد همین مصدر است، از آن جداگانه

سخن داشتیم .

اما واژه اِرشُ 𐭎𐭅𐭆𐭇 . 𐭎𐭅𐭆𐭇 . 𐭎𐭅𐭆𐭇 در گاتها و در بخشهای دیگر اوستا اَرشُ ، جدا گانه در گاتها بسیار آمده چنانکه در هات ۴۴ بند های ۱ - ۱۹ ، هات ۴۸ بند ۹ و جز آن، بساهم با واژه های دیگر آمیزش یافته چون اِرشُ رَتو 𐭎𐭅𐭆𐭇 - 𐭎𐭅𐭆𐭇 . 𐭎𐭅𐭆𐭇 . 𐭎𐭅𐭆𐭇 𐭎𐭅𐭆𐭇-ratu یعنی درست رد (درباره رد بیادداشت شماره ۵ از بند ۲ از هات ۲۹ نگاه کنید) چنانکه در هات ۵۱ بند ۵ ؛ اِرشُ و چَنگه 𐭎𐭅𐭆𐭇 - 𐭎𐭅𐭆𐭇 . 𐭎𐭅𐭆𐭇 . 𐭎𐭅𐭆𐭇 𐭎𐭅𐭆𐭇-vaçāñh یعنی راست گفتار ، درست سخن چنانکه در بند ۱۲ از هات ۳۱ و در بند ۹ از هات ۴۹ . در جاهای دیگر اوستا اَرشُ و چَنگه 𐭎𐭅𐭆𐭇 - 𐭎𐭅𐭆𐭇 . 𐭎𐭅𐭆𐭇 . 𐭎𐭅𐭆𐭇 𐭎𐭅𐭆𐭇-vaçāñh ؛ اِرِژُ 𐭎𐭅𐭆𐭇 . 𐭎𐭅𐭆𐭇 . 𐭎𐭅𐭆𐭇 نیز همین واژه است و با واژه های دیگر در آمیخته چون اِرِژا و خَنذَن 𐭎𐭅𐭆𐭇 𐭎𐭅𐭆𐭇 . 𐭎𐭅𐭆𐭇 . 𐭎𐭅𐭆𐭇 𐭎𐭅𐭆𐭇-uxdhan (= اِرِژُ او خَنذَ 𐭎𐭅𐭆𐭇 𐭎𐭅𐭆𐭇 . 𐭎𐭅𐭆𐭇 . 𐭎𐭅𐭆𐭇 𐭎𐭅𐭆𐭇-uxdha) یعنی درست گفته شده چنانکه در هات ۴۴ بند ۱۹ ؛ اِرِژُ او خَنذائی 𐭎𐭅𐭆𐭇 𐭎𐭅𐭆𐭇 . 𐭎𐭅𐭆𐭇 . 𐭎𐭅𐭆𐭇 𐭎𐭅𐭆𐭇-uxdhâ یعنی راست گفتن چنانکه در هات ۳۱ بند ۱۹ (جزء اخیر این واژه ها از مصدر و چَ 𐭎𐭅𐭆𐭇 . 𐭎𐭅𐭆𐭇 . 𐭎𐭅𐭆𐭇 میباشد ، بیادداشت شماره ۷ از بند ۱۱ از هات ۲۸ نگاه کنید) .

در جاهای دیگر اوستا اَرشُ او خَنذَ 𐭎𐭅𐭆𐭇 - 𐭎𐭅𐭆𐭇 . 𐭎𐭅𐭆𐭇 . 𐭎𐭅𐭆𐭇 آمده ؛ اِرِژجی 𐭎𐭅𐭆𐭇 𐭎𐭅𐭆𐭇 . 𐭎𐭅𐭆𐭇 . 𐭎𐭅𐭆𐭇 𐭎𐭅𐭆𐭇-əřəžjî یعنی راست زندگی کننده چنانکه در هات ۲۹ بند ۵ و در هات ۵۰ بند ۲ و در هات ۵۳ بند ۹ (بیادداشت شماره ۸ از بند ۵ از هات ۲۹ نگاه کنید) .

اِرِشیه 𐭎𐭅𐭆𐭇 𐭎𐭅𐭆𐭇 . 𐭎𐭅𐭆𐭇 . 𐭎𐭅𐭆𐭇 𐭎𐭅𐭆𐭇-əřəshya که درباره ۴ از یَسْنَا ۴۰ (هفت هات) آمده یعنی درست کاریاراست گنش ؛ اِرِشَو 𐭎𐭅𐭆𐭇 𐭎𐭅𐭆𐭇 . 𐭎𐭅𐭆𐭇 . 𐭎𐭅𐭆𐭇 𐭎𐭅𐭆𐭇-əřəshva نیز صفت است بمعنی راست و درست یا درستکردار (بیادداشت شماره ۴ از بند ۶ از هات ۲۸ نگاه کنید) همچنین صفت اِرِژو 𐭎𐭅𐭆𐭇 𐭎𐭅𐭆𐭇 . 𐭎𐭅𐭆𐭇 . 𐭎𐭅𐭆𐭇 که بمعنی راست و درست است از بنیاد اِرِشُ 𐭎𐭅𐭆𐭇 . 𐭎𐭅𐭆𐭇 . 𐭎𐭅𐭆𐭇 میباشد باین واژه در بندهای ۵ و ۶ از هات ۳۳ و در بند ۳ از هات ۴۳ و در بند ۱۳ از هات ۵۱ و در بند ۲ از هات ۵۳ بر میخوریم و در همه جا صفت راه آورده

شده است. رزیشْت لِسْکِرِوَسْمِوَم . razista صفت عالی است از اِرِزُو arezu یعنی راست ترین، درست ترین چنانکه در بند ۱ از هات ۳۳ (یادداشت شماره ۳ از بند ۱۳ از هات ۵۱ نگاه کنید.)

۹ - نیک اندیش، بداندیش یا نیکخواه، بدخواه: هودا هودا دوسه hu-dâ (هودا دوسه دوسه .) دوزدا دوزدا دوسه duz-dâ (دوزدا دوسه دوسه .) در گزارش پهلوی هوداناک هوداناک دوش داناک هودا دوسه

درسرواژه «دا» اختلاف کرده اند، برخی آن را از مصدر دا دوسه . dâ بمعنی دانستن گرفته اند، اما چنانکه در یادداشت شماره ۴ از بند ۱۱ از هات ۲۹ گفتیم مصدر دَن دان zan در اوستا بمعنی دانستن است و در فرس هخامنشی دَن dan (آدانا adâna) چنانکه در سنک نیشته دارپوش بزرگ در بهستان (بیستون)، در کُردی که یکی از لهجه های ایرانی است زانم بجای دانم فارسی است، درواژه های فرزانه و فرزانه که گفتیم بمعنی دانش و داناست از همین مصدر است، باجزه فرا : لِسْکِرِوَم . frâzan، در پهلوی فرزنانک فرزانک و frazânak و فرزنانکیه فرزانکیه . frazânakîh فرزنانگی، چنانکه دیده میشود در این واژه زاه اوستا بجامانده است . در بند ۳۲ از هات ۳۱ و در بند ۳ و بند ۱۳ از هات ۳۴ و بند ۶ از هات ۴۵ و بند ۳ از هات ۴۸ بواژه هودا هودا دوسه . hu-dâ و در بند ۱ از هات ۵۱ بواژه دوزدا دوزدا دوسه . duzdâ بر میخوریم. در بخشهای دیگر اوستا نیز این دو واژه بسیار آمده اما با دال: هودا هودا دوسه . hu-dhâ و در گزارش پهلوی هوداک هوداک دوسه hu-dâk شده است . از گزارش پهلوی بر میآید که بگناه ساسانیان نیز بنیاد واژه دا دâ روشن نبوده چه واژه هودا hu-dâ در گاتها و هودا hu-dhâ در جاهای دیگر اوستا که هر دو یکی است در گزارش پهلوی گاتها هوداناک شده یعنی «دا» از مصدر دانستن گرفته شده اما در بخشهای دیگر اوستا هوداک شده، «دا» از مصدر دا dâ که بمعنی دادن و بخشیدن و آفریدن است گرفته شده است .

واژه دُزد در فارسی باید با همین واژه اوستایی دوزدا duzdâ یکی

باشد ، نگارنده در گزارش اوستای خود هر جا که واژه هودا hu-dhâ بر خورده آن را به نیک کُنش (= خوب کُنش) یا نیکخواه گردانیده و همین معنی مناسب افتاده ، بویژه در پاره هایی که صفت امشاسپندان آورده شده است چون در یسنا ۱۶ پاره ۵ ، یسنا ۳۵ (هفت هات) پاره ۱ ، هفتن یشت پاره ۱۲ ، سیروزه بزرگ پاره ۲۲ ، و سپرد کرده ۸ پاره ۱ و جز آن و واژه دوزدا duz-dâ را به بد کنش گردانیده چنانکه در مهر یشت پاره ۵۲ ، یسنا ۵۷ پاره ۲۵ و جز آن در وندیداد نیز این واژه بسیار آمده است . همچنین در گاتها بصفه هودانو hu-dânu (در تائیت هودانو hu-dânû) بسیار بر میخوریم چنانکه در هات ۳۱ بند ۱۶ ، هات ۴۴ بند ۹ ، هات ۵۰ بند ۹ ، هات ۵۳ بند ۳ . این واژه نیز مانند واژه هودا hu-dâ در گزارش پهلوی هوداناک hu-dânâk ترجمه شده است .

بار تولومو Bartholo. این واژه ها را از مصدر دا (y) dâ 2 بمعنی دیدن گرفته است . (Altiranische Wörterbuch Sp. 757 u. 724 u. 1823)
از این مصدر بمعنی دیدن که معمولا دی دی ۰ دی ضبط شده در یادداشت شماره ۳ از بند ۲ از هات ۳۰ سخن داشتیم . صفتهای هودا (= هودا) ، هودانو هر مصدری که در بنیاد داشته باشند معنی که گزارندگان پاری و اروپایی اوستا بآنها داده اند همان است که گزارندگان اوستا بگاه ساسانیان بآنها داده اند یا یک معنی نزدیک بآن : هوداناک ، هوداک

نگارنده هودا و دوزدا را به نیک اندیش و بدانیش گردانیده میتوان دانا و نادان ، بخرد و نا بخرد هم گفت ، اما واژه های هو و دوز : هو hu یا hu ۰ همیشه در اوستا با واژه های دیگر در آمیخته ، همچنین است در فرس هخامنشی هو hu : هو اسپ hvaspa ، هومرتیه humartiya یعنی خوب اسب و خوب مردم . داریوش بزرگ در سنگ نبشته پارس (تخت جمشید) ، پارس را دارای اسبهای خوب و مردمان خوب خوانده است . در اوستا مثال آن بسیار است ، از آنهاست در گاتها : هومانزدر هودانو دی و دی ۰

hu-mazdra یعنی خوب بیاددارنده چنانکه درهات ۳۰ بند آمده، بیادداشت شماره ۴ آن بند نگاه کنید؛ هوجیتی hu-jīti خوب زندگی، درپهلوی هوزیوشنیه hu-zivishnīh چنانکه درهات ۳۳ بند آمده، بیادداشت شماره ۸ ازبند ۵ از هات ۲۹ نگاه کنید؛ هوجیاتی hu-jyāti زندگی خوب درهات ۳۲ بند ۵ ودرهات ۴۶ بند ۸ آمده؛ هوشیتی hu-shiti خوب درهات ۳۲ بند ۵ ودرهات ۴۸ بند ۱۱؛ هوشوئیتهمن hu-shôithaman خان ومان خوب چنانکه درهات ۴۸ بند ۶، بیادداشت شماره ۶ ازبند ۱۰ از هات ۲۹ نگاه کنید.

هوجیستی hu-ēisti خوب آموزش چنانکه درهات ۳۴ بند ۱۴ ودرهات ۴۶ بند؛ هواپنگه hu-âpanh خوب کنش چنانکه درهات ۴۴ بند ۵، بیادداشت شماره ۲ آن بند نگاه کنید؛ هوخرتو hu-xrātu خوب خرد چنانکه درهات ۳۴ بند ۱۰ و هات ۵۱ بند ۵؛ هوخشتهر hu-xshathra خوب شهریاری کننده چنانکه درهات ۴۴ بند ۲۰ و هات ۴۸ بند ۵ و هات ۵۳ بند ۸؛ هونر hu-nara (درفارسی هنر شده) چنانکه درهات ۴۳ بند ۵؛ هومرتی hu-mərēti خوب پیک چنانکه درهات ۳۱ بند ۱۰ از مصدر مر mar، بیادداشت شماره ۲ ازبند ۴ از هات ۲۹ و بیادداشت شماره ۱ از بند ۱ از هات ۳۱ نگاه کنید؛ هوزنتو hu-zəntu خوب شناسا چنانکه درهات ۴۳ بند ۳ و هات ۴۶ بند ۵ و هات ۴۹ بند ۵، زنتو از مصدر زن zan دانستن در آمده که در یادداشت شماره ۴ از بند ۱۱ از هات ۲۹ گذشت.

هوشن hu-shēna خوب ارزانی یادخور و شایسته از مصدر هنر han بجیزی ارزانی بودن، بیادداشت شماره ۱۴ ازبند ۵۳ نگاه کنید؛ هوشهخی huš-haxi خوب دوست چنانکه درهات ۴۶ بند ۳۱، هخی haxi جداگانه بمعنی دوست در اوستا (جز از گاتها) بسیار

آمده است .

هو hu در سریک دسته ازواژه های فارسی بجا مانده و بسا «ها» به «خا» برگشته چون هنر که گفتیم در اوستا هونَر مرد د م د م د م hu-nara ازواژه نَر د م د م nar که در فارسی نیز نر گویم در اوستا بمعنی مرد ویل و دلیر و پهلوان است ، بیادداشت شماره ۵ از بند ۸ از هات ۲۸ نگاه کنید .

هژیر یعنی خوب و پسندیده و نیکو، در اوستا هوجیتهر مرد د م د م د م د م hu-ēithra چنانکه در یسنا ۵۸ پاره ۱ و درارت یشت پاره ۱۵ یعنی خوب نژاد، نیکو سرشت. جیتهر مرد د م د م ēithra در اوستا بدو معنی آمده نخست آشکار و روشن و پدیدار و هویدا، همین واژه است که در فارسی چهر شده است ، دویم نژاد و تخمه و بیوند ، دقیقی در شاهنامه گوید:

شاه جهان گفت زرتشت پیر که در دین ما این نباشد هژیر
 خرم ازواژه هو hu ورم د م د م ram که در اوستا بمعنی آریدن است
 آمده . همچنین واژه دوش د م د م duš یادوز د م د م duz در اوستا همیشه
 با واژه های دیگر در آمیخته و اینچنین است در فرس هخامنشی چون دوشی یار
 dushiyār یعنی بدسال یا قحط سال در سنگ نبشته پارس . در اوستا مثال آن بسیار
 است ، از آنهاست در گاتها : دوشیتی د م د م د م dushiti خان و مان بد ،
 چنانکه در هات ۳۱ بند ۱۸ ؛ دوش خرتو د م د م د م د م duš-xratu بدخرد
 چنانکه در هات ۴۹ بند ۴ ؛ دوش شیئوتهن د م د م د م د م duš-šiyōtēn .
 duš-shyaothana بدکردار ، چنانکه در هات ۳۱ بند ۱۵ و در هات ۳۴ بند ۹ و در
 هات ۴۹ بند ۱۱ ، در همین بند پسین دوش خشتهر د م د م د م د م duš-xshathra
 بدشهریاری و دوز و چنگه د م د م د م د م duš-vaēnāh بد گفتار
 و دوزدینا د م د م د م د م duš-daēnā بد دین و دوش مننگه د م د م د م د م duš-manānāh
 بدمنش ، آمده است ؛ دوزجیاتسی د م د م د م د م duš-jyāti
 زندگی بد ، چنانکه در هات ۴۶ بند ۸ ؛ دوش سستی د م د م د م د م duš-sasti

آموزگار بد، از مصدر سانگه دوسه سز. sânh فرمودن و آموزانیدن، چنانکه درهات ۳۲ بند ۹ و درهات ۴۵ بند ۱، یادداشت شماره ۶ از بند ۵ ازهات ۲۹ نگاه کنید. دوش خورتهه و دوسه سز. dug-x^varətha بد خورش از مصدر خور x^var خوردن، چنانکه درهات ۳۱ بند ۲۰ و درهات ۵۳ بند ۶، یادداشت شماره ۶ از بند ۷ ازهات ۲۹ نگاه کنید.

دوش ازوبا و دوسه سی پز. dug-azôbâ بد خوانده شده، بدنام، از مصدر کز. zbâ خواندن، چنانکه درهات ۴۶ بند ۴، یادداشت شماره ۱ از بند ۴ ازهات ۳۱ نگاه کنید؛ دوزورین و دله سز. dug-varəna بدباور، بدگمان، بدکیش از مصدر ور با سز. var چنانکه درهات ۵۳ بند ۹، یادداشت شماره ۷ از بند ۲ ازهات ۳۰ نگاه کنید؛ دوزورشننگه و دله سز. dug-varəshnanh بدکیش، بدکردار، از مصدر ورز و سز. varəz ورزیدن، چنانکه درهات ۵۳ بند ۸، یادداشت شماره ۴ از بند ۴ ازهات ۲۹ نگاه کنید؛ دوش ابرتهری و دوسه سز. dug-əbrəthri بدنگهداری شده یا گمراه از مصدر هر و سز. har نگهداری کردن، پاسداشتن، چنانکه درهات ۴۹ بند ۱، یادداشت شماره ۸ از بند ۱۳ ازهات ۳۱ و یادداشت شماره ۳ از بند ۱ ازهات ۴۹ نگاه کنید.

دوش و دوسه. dug و دله. dug در سرباک دسته از واژه های فارسی نیز بجا مانده است. در شاهنامه، بنا بفرهنگ واژه های شاهنامه ولف wolf یکبار واژه دشت بمعنی بد و زشت، جداگانه در داستان کیومرث بکار رفته اما در شاهنامه ای که نگارنده در دست دارد آن شعر را نیافت. واژه دشت با تاء در جزء واژه دشتیاد در فرهنگها بمعنی غیبت یاد شده است، دشتیاد یعنی کسی را به بدی یاد کردن، از این واژه گواهی در نظم و نثر بنظر نگارنده نیامده اما واژه های دیگر فارسی که بادش و دژ آمیزش یافته گواه درستی آن است چون دشمن در اوستا دوش مننگه dug-manənh که یاد کردیم یعنی بدمنش؛ دشنام یعنی ناسزا از واژه دوش و نامن سز. dug-nāman (همچنین در فرس هخامنشی) یعنی از کسی بزشتی نام بردن؛ دشخوار

(دشوار) یعنی سخت از واژه خواتهر 𐬨𐬀𐬎𐬎𐬀 vâthra یعنی خوار، آسان، بیادداشت شماره ۲ از بند ۷ از هات ۳۱ نگاه کنید؛ دژخیم یعنی بدنهاد و بدسروشنت، بدخلق از واژه هیه 𐬀𐬎𐬎𐬀 haya (هیم، 𐬀𐬎𐬎𐬀 haém) در فرگرت سیزدهم و ندیداد در پاره های ۴۴ - ۴۸ آمده که در فارسی خیم گوئیم؛ دوزخ در اوستا دوزآنکهو 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬎𐬀 duz-anhu در زامیاد یشت پاره ۴۴ آمده آنکهو 𐬀𐬎𐬎𐬀 یعنی هستی و بود و زندگی و جهان بنابراین دوزخ یعنی جهان بد و زشت، بیادداشت شماره ۴ از بند ۲ از هات ۲۸ نگاه کنید و جز آن.

در انجام سه واژه معروف را که بنیاد دین زرتشتی است یاد آور میشویم: 𐬀𐬎𐬎𐬀 humata هوخت 𐬀𐬎𐬎𐬀 huxta ؛ هورشت 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬎𐬀 hvarsta یعنی پندار نیک، گفتار نیک، کردار نیک در برابر دوشمت 𐬀𐬎𐬎𐬀 duš-mata ؛ دوزوخت 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬎𐬀 dūzuxta ؛ دوزورشت 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬎𐬀 dušvarsta یعنی پندار بد، گفتار بد، کردار بد.

۱ - بهمرسیدن ($\text{𐬀𐬎𐬎𐬀} \dots \text{𐬀𐬎𐬎𐬀}$) = گم 𐬀𐬎𐬎𐬀 gam
 (= جس 𐬀𐬎𐬎𐬀 jas) باجزه هام 𐬀𐬎𐬎𐬀 ḥam **چهارمین بند**
 بند ۱۵ از هات ۴۴ نیز آمده یعنی بهم آمدن، بهمرسیدن، بیادداشت شماره ۱ از بند ۲ از هات ۲۸ نگاه کنید.

۲ - بجای هستی و نیستی گسیه 𐬀𐬎𐬎𐬀 gaya و آجیاتی 𐬀𐬎𐬎𐬀 a-jyāti ، در گزارش پهلوی (زند) زیوندکیه 𐬀𐬎𐬎𐬀 zīvandakih و آزیوندکیه 𐬀𐬎𐬎𐬀 a-zīvandakih یعنی زندگی و نه زندگی، گسیه و جیاتی که در اینجا با حرف نفی آ 𐬀 (a) آمده اند هر دو از یک بنیاد و از مصدر جی 𐬀𐬎𐬎𐬀 ji (= گی 𐬀𐬎𐬎𐬀 gi) در آمده اند که در پهلوی زیوستن 𐬀𐬎𐬎𐬀 و در فارسی زیستن گوئیم. بیادداشت شماره ۸ از بند ۵ از هات ۲۹ نگاه کنید.
 از همین بنیاد است گسیتها 𐬀𐬎𐬎𐬀 gaēthā ، در فرس هخامنشی نیز گسیتها

gāithā، در پهلوی گیهان و در فارسی کیهان = گیهان (= جهان) ۱۳۳۵ gēhân و در فارسی کیهان = گیهان (= جهان) گوئیم، گیتها در اوستا بمعنی هستی و دارایی و زندگی و جهان و جهانی بسیار آمده، چنانکه در گاتها: هات ۳۱ بند ۱ و بند ۱۱، هات ۳۴ بند ۳، هات ۴۳ بند ۶، هات ۴۴ بند ۱۰، هات ۴۶ بند ۸ و بند ۱۲، هات ۵۰ بند ۳.

در یادداشت شماره ۸ از بنده از هات ۲۹ گفتیم که گیه مرتن ۳۰۳۵ و ۳۰۳۶ در gaya-marētan (= کیومرث) از واژه گیه و از مصدر مرتن ۳۰۳۶. mar (مردن) آمیزش یافته یعنی زنده در گذشتنی (بمقاله کیومرث در دومین جلد یشتها، گزارش نگارنده، ص ۴۱ - ۴۵ نگاه کنید و یادداشت شماره ۶ از بند ۴ از هات ۲۹)، از همین بنیاد است گیتیه ۳۰۳۷ و ۳۰۳۸ که در یادداشت شماره ۲ از بند ۳ همین هات گذشت، واژه ای که در پهلوی گیتیک و در فارسی گیتی گوئیم و گفتیم برابر می افتد بالفظ تازی مادی و جسمانی.

۴ - بنیاد نهادن (گتو ۳۰۳۹) = دا و ۳۰۴۰ dâ دادن، بخشودن، نهادن.
۴ - همچنان = یتها ۳۰۴۱ و yathâ، در فرس هخامنشی نیز یتها، در بخشهای دیگر اوستا یتها ۳۰۴۲ و yatha از ظرف زمان است، بسادر گزارش پهلوی به چگونگی ۱۳۵۹ گردانیده شده، در بند ۲ از هات ۲۹ بآن برخوردیم.

۵ - انجام، پایان = آپم ۳۰۴۳ و apēma (۳۰۴۴ و apēma) صفت (apēma) است در برابر پتو او رویه ۳۰۴۵ و paouruya نخستین. یادداشت شماره ۹ از بند ۱۰ از هات ۲۹ نگاه کنید. آپم در گاتها بسیار آمده: هات ۴۳ بند ۵، هات ۴۴ بند ۱۹، هات ۴۵ بند ۳، هات ۴۸ بند ۴، هات ۵۱ بند ۶ و بند ۱۴ و جز آن. از این واژه پایان زندگی یا روز پسین اراده میشود.

۶ - بدترین = اچیش ۳۰۴۶ و acista، صفت عالی است از واژه آک ۳۰۴۷ aka بد که در یادداشت شماره ۵ از بند ۳ همین هات گذشت، در بند های ۵ و ۶ از همین هات و در بند های ۴ و ۱۰ و ۱۳ از هات ۳۲ نیز بآن برخوردیم. در برابر وهیش ۳۰۴۸ و vahista بهترین که نیز در همین بند آمده، یادداشت شماره ۱ از بند ۸ از هات ۲۸ نگاه کنید.

۷ - زندگی = آنکھو . مد ۳۰ . anhu ، یادداشت شماره ۴ از بند ۲ از هات ۲۸ نگاه کنید .

۸ - بجای پیرو راستی و پیرو دروغ . آشون . مد ۳۰ . (اشاون . مد ۳۰ . همچنین در اوستا اشونت . مد ۳۰ . ashavant آمده) و در گونت و ۱۰۰ . dragvant آمده ، یادداشت شماره ۱۳ از بند ۲ از هات ۲۹ نگاه کنید .

۹ - بجای ' جایگاه ' در متن منو ۶ . manô آمده ، باز تولوم Bartholomae آن را از مننگه ۶ . mananh از بنیاد مصدر من ۶ . (ماندن) گرفته بمعنی زیستگاه ، نشیمنگاه ، منزلگاه (Wohnstatt, Aufenthalt) دانشمندان دیگر ، از آنان است گلدنر Geldner از مننگه (منش) از بنیاد مصدر من (اندیشیدن) گرفته اما بمعنی آرامگاه و جایگاه یا بهشت آورده ، زیرا چنانکه در بند ۲ از هات ۴۳ آمده ، در آنجاست که پروان دین راستین از شادمانی و هومنگه یا منش نیک برخوردار گردند . بواژه منو manô در بند ۸ از هات ۳۴ نیز بر میخوریم . هر مصدری که این واژه در بنیاد داشته باشد از آن آرامگاه مینوی یا سرای برین یعنی بهشت اراده شده در برابر جهان وهستی تیره یادوزخ که پروان دروغ راست . درباره واژه من ۶ . man = اندیشیدن و من ۶ . man = ماندن یادداشت شماره ۸ از بند ۱۰ از هات ۲۹ نگاه کنید .

۱ - دروغ : بجای این واژه در گونت و ۱۰۰ . dragvant آمده

که در یادداشت شماره ۸ از بند ۱۰ از هات ۲۹ نگاه کنید . گوهر تیره یا اهریمن پنجمین بند مراد است .

۲ - رفتار : ورزیو و ۱۰۰ . از مصدر ورز و ۱۰۰ . varəz ورزیدن ، یادداشت شماره ۴ از بند ۴ از هات ۲۹ نگاه کنید .

۳ - برگزیدن یا باور کردن : واره ۳۰ . = ور و ۱۰۰ . var ، یادداشت شماره ۷ از بند ۲ همین هات نگاه کنید .

۴ - پاکتر خرد = سپنیشث مئینسو و ۱۰۰ .

spānistā-mainyu، یادداشت شماره ۲ از بنده ۳ همین هات و یادداشت شماره ۳ از بنده ۱۲ از هات ۳۳ نگاه کنید.

۵ - آسمان = آسَن (ماده ۱۳۰). asan و هیئت دیگر آن آسَن در سبب است. ashan همچنین آسَمَن (ماده ۱۳۱). asman در اوستا و فرس هخامنشی همان است که در فارسی آسمان و در پهلوی نیز آسمان (ماده ۱۳۲) گوئیم. آسَن asan نیز در اوستا بمعنی سنگ است، چنانکه در فرگرد ششم و ندیداد پاره ۵۱ و در فرگرد نهم پاره ۱۱ و جز آن و بمعنی سنگ فلاخن در فرگرد هفدهم پاره ۹. آسَن asan و آسَمَن asman بمعنی آسمان نیز در اوستا بسیار آمده، چنانکه در پسناس ۴۲ (هفت هات) پاره ۳ و در فروردین یشت پاره ۲ و در فرگرد نوزدهم و ندیداد پاره ۳ و جز آن. در ساتسکریت نیز āsman بمعنی سنگ و آسمان است. آسَن اصلاً بمعنی سنگ است، چون آسمان بنام سنگ آسیا پنداشته شده از این رو چنین نامزد گردیده است. این واژه نیز بمعنی سنگ در فارسی بجا مانده آس گوئیم و بمعنی آرد هم گرفته اند:

آسمان آشیای گردانست آسمان آس مان کند هزمان (لغت اسدی)

از همین واژه آمیزش یافته واژه‌های آسیاب و باداس و دستاس و پاداس و خراس،

بفارسنامه ابن البلخی ص ۱۴۴ نگاه کنید.

۶ - بجای استوار: خرژودیشت سَخْرُژُودِشْت سَخْرُژُودِشْت سَخْرُژُودِشْت xraoδista

آمده، صفت عالی است از واژه خرژودر سَخْرُژُودَر سَخْرُژُودَر سَخْرُژُودَر xruδdra که در گزارش

پهلوی به سخت سَخْت سَخْت سَخْت و سختوم سَخْتُوم سَخْتُوم سَخْتُوم saxttum گردانیده شده است.

خرژودر در فرگرد نوزدهم و ندیداد پاره ۲۴ و در پاره ۸۲ آبان یشت آمده و واژه

خرژودا سَخْرُژُودَا سَخْرُژُودَا سَخْرُژُودَا xruδdā بمعنی سختی در فرگرد نوزدهم و ندیداد پاره ۴

آمده و واژه خرژودیسَم سَخْرُژُودِیسَم سَخْرُژُودِیسَم سَخْرُژُودِیسَم xruδdisma یعنی سخت زمین در

پاره ۸ از فرگرد هشتم و ندیداد برمیخوریم همچنین در پاره ۱۱ از فرگرد نهم، و در گزارش

پهلوی سخت زمیک شده است.

۷ - پوشیدن، جامه دربر کردن، رخت پوشیدن (ماده ۱۳۳) = ونکه

واحد ۳۰۳۱ . vanh بهمین معنی درباره ۱۹ از فرگرد سوم و نندیداد و پاره ۱۲۹ آبان یشت و پاره ۱۲۶ مهر یشت و پاره ۳ فروردین یشت و جز آن آمده، در گزارش پهلوی نهفتن ۱۱۴۵۳۱ . ونگه vanh نیز جای گزیدن است چنانکه در گشتاسپ یشت پاره ۵۴، همچنین ونگه واحد ۳۰۳۱ . vanh بمعنی درخشیدن است چنانکه درباره ۲۰ بهرام یشت و باجزء وی: واحد ۳۰۳۱ - vi-vanh درباره ۲۸ از فرگرد نوزدهم و نندیداد.

۸ - بجای شادمانه فرمورت 𐬰𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 . fraorət : از مصدر ور واحد. var که در یادداشت شماره ۳ گذشت باجزء فر 𐬀𐬀𐬀𐬀 . fra، بنابراین یعنی از روی ایمان و اعتقاد. در بند ۲ از هات ۵۳ نیز آمده و میتوان بمعنی بخوشی و بمیل و بر غبت گرفت.

۹ - آشکار = هتیهه 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 . haithya، در گزارش پهلوی نیز آشکارک 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 . در فرس هخامنشی هشیه 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 haithya بمعنی آشکار و راست و درست است، این صفت از واژه هت 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 . hañt در آمده یعنی باشنده اسم فاعل آه 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 . ah هستن، بودن. در هات ۳۱ بند ۶ و بند ۸، هات ۳۴ بند های ۶ و ۱۵، هات ۴۳ بند ۳، هات ۴۴ بند ۶، هات ۴۶ بند ۶، هات ۵۳ بند ۶ نیز آمده، در همه جا صفت نیست، بسا در این بند ها از قیود است بمعنی بدرستی، براستی. هتیهیاورشت 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 . haithyāvarəšta که در بند ۱۱ از هات ۵۰ آمده اسم است از هتیهه 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 haithya و از صفت ورشت 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 . varəšta (واحد 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀) از مصدر ورژ 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 . varəz و رزیدن که در یادداشت شماره ۲ گذشت، هتیهیاورشت یعنی درستکاری یا نیک و رزیدن و درست بجای آوردن. یادداشت شماره ۶ از بند ۱۱ از هات ۵۰ نگاه کنید.

هتیهیود و آشنکه 𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀 . haithyō-dvaēshanh که در بند ۸ از هات ۴۳ آمده یعنی دشمن آشکار. درباره دواشنکه یادداشت شماره ۶ از بند ۶ از هات ۲۸ نگاه کنید.

۱۰ - خوشنود کردن (𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀) = خشنو (𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀) . xshnu،

یادداشت شماره ۱۰ از بند ۱ از هات ۲۸ نگاه کنید .

۱ - دَیَوَوِ «دَو» daēva : پروردگاران آریایی چنین نامیده میشده ،

در بندهای ۳-۵ از هات ۳۲ و در بند ۲۰ از هات ۴۴ نیز یاد شده اند ،

ششمین بند

از دیو جداگانه سخن داشتیم .

۲ - باز شناختن یا برگزیدن (دَوَوِ «دَو») ، یادداشت شماره ۸ از

بند ۳ همین هات نگاه کنید .

۳ - باهم در پرسش و پاسخ بودن یا مشورت کردن (دَوَوِ «دَو») ،

= پَرَسَ «پَرَس» parəs ، یادداشت شماره ۳ از بند ۲ از هات ۲۹ نگاه کنید .

۴ - فریب: آدَبَشَوَمَن «دَب» â-dəbaoman از مصدر دَبو «دَب» .

dəbu فریفتن، در بند ۱۷ از هات ۳۱ باین فعل با جزء ائییی «دَو» aipi بر میخوریم ،

دَبو هیئت دیگری است از مصدر دَب «دَب» dab (دَو «دَو» dav) که در بند

۶ از هات ۴۳ و در بند ۵ از هات ۳۲ آمده .

صفت دَفَشَنیَه «دَفَشَن» dafshnya که در بند ۸ از هات ۵۳ آمده

بمعنی فریفته شده از همین بنیاد است . در گزارش پهلوی فریفتن «دَو»

۵ - فرار رسیدن یا در رسیدن (دَو «دَو») = جَس «جَس» jas

با جزء اوپا: «دَو» upâ-jas (= اوپاگام «دَو» upâ-gâm)

یادداشت شماره ۱ از بند ۲ از هات ۲۸ نگاه کنید .

۶ - برگزیدن (دَو «دَو») = وَر «وَر» var ، یادداشت شماره

۷ از بند ۲ از هات ۳۰ نگاه کنید .

۷ - خشم = اَئِشَم «اَئِشَم» aēshəma بسا در کاتها نام دیوی است ،

نماینده خشم . یادداشت شماره ۵ از بند ۱ از هات ۲۹ نگاه کنید .

۸ - شتافتن (دَو «دَو») = دَوَر «دَوَر» dvar رفتن ،

این فعل از برای رفتن اهریمنی بکار میرود در برابر جَس «جَس» jas یا گم «گم»

gam که از برای رفتن و رسیدن و خرامیدن آفریدگان پاک میآید، در پهلوی دوارستن

۲۱. **دوارستن** گویند، در لهجه گیلکی نیز دوارستن بمعنی رفتن و گذشتن است. در اینجا با جزء هن **دوارستن** «دوار» hap-dvar آمده یعنی باهم دوارستن یا باهم رفتن و فرا رسیدن و شتافتن .

۹ - زندگی = **دوارستن** . ahu هستی. یادداشت شماره ۴ از بند ۲ از هات ۲۸ نگاه کنید .

۱۰ - **تباه کردن** (**دوارستن**) = **بن** **دوارستن** ban ناخوش کردن، تیره ساختن، در گزارش پهلوی ویمارینتن **دوارستن** vimarēnitān یعنی بیمار کردن. **بنت** **دوارستن** . banta (در تأنیث بنتا **دوارستن**) صفت است (اسم مفعول) از مصدر **بن** ban یعنی بیمار چنانکه در فروردین یشت پاره ۲۴ آمده در گزارش پهلوی ویمار **دوارستن**

۱ - ضمیر «او» ب مردم بر میگردد .

هفتمین بند ۲ - اندام: **کهرپ** **دوارستن** . kəhrp (**کرف** **دوارستن**)

(kəɾɛf) ، در گزارش پهلوی نیز **کرب** **دوارستن** karp اندام ، تن ، پیکر ، کالبد در بند ۱۷ از هات ۵۱ نیز آمده ، **کرفش خور** **دوارستن** . kəɾɛf-xvar که چندین بار در وندیداد آمده و در گزارش پهلوی **کرب خوار** **دوارستن** شده یعنی لاشه خوار .

۳ - از برای واژه های پایداری و استواری در متن اوت **یوتی** **دوارستن** . uta-yūti (اوت **یوتی** **دوارستن**) و **آنمن** **دوارستن** . anman

آمده است . اوت **یوتی** در هات ۳۳ بند ۸ ، هات ۳۴ بند ۱۱ . هات ۴۳ بند ۱ ، هات ۴۵ بند ۷ و بند ۱۰ ، هات ۴۸ بند ۶ ، هات ۵۱ بند ۷ آمده ، در برخی از این بندها بمعنی همیشه و در برخی دیگر صفت است بمعنی پایدار . در گزارش پهلوی توخششن **دوارستن** tuxšišn یعنی کوشش ، بسا در گاتها با واژه **یوشی** **دوارستن** . təvishi آمده و با هم در گزارش پهلوی به توخششن و توانایی گردانیده شده ، یادداشت شماره ۲ از بند ۱۲ از هات ۳۳ نگاه کنید .

واژه آمنن 𐬀𐬎𐬎𐬎 . anman در بند ۲۰ از هات ۴۴ و در بند ۱۰ از هات ۴۵ بمعنی همیشه و جاودان گرفته شده است .

۴ - پاداش = آدان 𐬀𐬃𐬎𐬎 . â-dâna ، هیئت دیگری از این واژه در گاتها و در بخشهای دیگر اوستا آدا 𐬀𐬃𐬎 . â-dâ و آدا 𐬀𐬃𐬎 . a-dâ و بساهم آدا 𐬀𐬃𐬎 . a-dhâ آمده چنانکه در یسنا ۵۲ پاره ۳ .

در بند های ۱۱-۱۲ از هات ۳۳ و در بند ۱ از هات ۴۸ بواژه آدا 𐬀𐬃𐬎 و آدا 𐬀𐬃𐬎 a-dâ بر میخوریم ، چنین مینماید که در بند ۱ از هات ۴۹ آدا 𐬀𐬃𐬎 نام فرشته ای باشد ، در یسنا ۶۸ پاره ۲۱ و در کرده چهارم و یسپرد پاره ۱ با چند فرشته دیگر یاد شده است ، نگاه کنید به : Foundations of the Iranian Religion, by Gray, p. 130

آدان و آدا هر دو از مصدر دا 𐬃𐬎 . dâ دادن و بخشودن در آمده و هر دو در گزارش پهلوی (زند) به دهشن 𐬀𐬎𐬎𐬎𐬎 ۱۳۵ گردانیده شده و دهش یا پاداش روز شمار مراد است، این واژه هم از برای پاداش نیکوکاران بکاررفته و هم از برای پادافراہ گناهکاران .

۵ - آهن = آینه 𐬀𐬎𐬎𐬎 . ayañh ، در سانسکریت âyans ، در پهلوی آسین 𐬀𐬎𐬎𐬎 ، در هات ۳۲ بند ۷ و در هات ۵۱ بند ۹ نیز آمده . از آهن گداخته که در روز آزمایش بکار آید و پاک از ناپاک باز شناساند ، جدا گانه سخن داشتیم .

۶ - ضمیر «آنان» بر میگردد به دیویسان

۱ - آهنکام ، آنگاه = یدا 𐬀𐬃𐬎𐬎 . yadâ ، در بندهای ۴ و ۱۶ از هات

۳۱ و در بند ۹ از هات ۵۰ نیز آمده ، در بخشهای دیگر اوستا یدَ هشتمین بند 𐬀𐬃𐬎𐬎 . yadha از ظروف زمان است .

۴ - سزایاکین و کيفر = کینا 𐬀𐬎𐬎𐬎 . kaenâ ، در پهلوی (۲) و در فارسی کین ، در گزارش پهلوی از برای توضیح افزوده شده با تفراس 𐬀𐬎𐬎𐬎𐬎 که در فارسی پادافراہ گوئیم :

بجای هر بهی پاداش نیکی بجای هر بدی پادافراہی (دقیق)

دراوستا همین یکبار بلین واژه برمیخوریم ، اما بصفتی که از آن در آمده کَئِنَن و سَدَس (kaenan) یعنی کین کشنده یا کین جوی و کین خواه در گوش پشت (= در واسپ پشت) پاره ۱۸ و در پرام پشت پاره ۲۸ بآن برمیخوریم .

۴ - گناهکار = آئِنَنگه مدفع (متذرع) . aēnañh صفت است یعنی بز هکار ، بد کنش ، زشت کردار ، زبانه کار . در بند ۸ از هات ۳۲ نیز آمده ، همین واژه نیز بمعنی ستم و زور و گناه و کین در گاتها بسیار آمده چنانکه در هات ۳۱ بند ۱۳ و بند ۱۵ ، و در هات ۳۲ بندهای ۶-۷ ، مصدر این در in (= آئِن مدفع aen) بنیاد این واژه است . اینتِ مدفع مد inita اسم مفعول آن است که در گزارش پهلوی از پاره ۶۱ از فرگرد هجدهم و نداد به کینینتن ۱۱۳۲۲۹ kinfntan گردانیده شده است یعنی کین توختن ، کین و زردن . از همین بنیاد است اینتی ۴ مدفع ēniti بمعنی در و برتج که در بند ۱۱ از همین هات آمده است ، همچنین از این ریشه و بن است آئِنَنگه مدفع (متذرع) . aēnañh بمعنی آزار و آسیب و زیان که در بند ۱۶ از هات ۳۲ و در بندهای ۷-۸ از هات ۴۶ آمده است .

۴ - بجای کشور ، خشتهر مدفع (متذرع) . Xshathra آمده ، کشور جاودانی مزدا یا بهشت مراد است .

۵ - پایان = سَست مدفع (متذرع) . sasta ، در بند ۱۲ از هات ۴۶ نیز آمده از مصدر سَست مدفع (متذرع) sand ساختن ، بجای آوردن ، انجام دادن . به سَزدیائی مدفع (متذرع) . sazdyāi در یادداشت شماره ۱۳ از هات ۳۰ نگاه کنید .

۶ - بر پا کردن (یا یاد و یاد و یاد و یاد) = وید و اَوید vid (=) = فام مدفع (متذرع) . vaed وید یافتن ، فراهم ساختن ، پیدا کردن . یادداشت شماره ۴ از بند ۶ از هات ۲۹ نگاه کنید .

۷ - یعنی دیندارانی که بادیو دروغ ستیزیده ، او را در بند کرده بدست فرشته راستی سپردند . در بند ۱۴ از هات ۴۴ نیز از سپردن یا دادن دروغ بدست راستی سخن رفته است .

۱ - ah هستن ، از مصدر ah هستن ، نهمین بند بودن .

۲ - زندگی = ahu هستی ، یادداشت شماره ۹ از بند ۶ همین هات نگاه کنید .

۳ - واژه ای که بجای « تازه » آمده ، ferasha میباشد ، در بخشهای دیگر اوستا frasha یعنی برازنده و شایسته یا تازه و نو و خرم ، در بند ۱۵ از هات ۳۴ نیز آمده و در آنجا با واژه ahu آورده شده است ، روز پسین و آغاز زندگی مینوی مراد است . در نامه سوشیانت از آن سخن خواهیم داشت .

۴ - کردن (kar) = کر و kar ، در فرس هخامنشی نیز کر kar در پهلوی کرتن ، kar ، در فارسی کردن ؛ در اوستا بسیار بکار رفته چنانکه در گاتها : هات ۳۴ بند ۷ ، هات ۴۴ بند ۷ و جز آن . در بند ۱ از هات ۵۱ با جزه antara آمده بمعنی ساختن ، فراهم کردن ، آماده کردن .

۵ - بجای سروران ahura آمده ، همچنان در بند ۴ از هات ۳۱ واژه ahura بمعنی سر و سرور و بزرگ و خواجه و خدایگان است ، در تائیت ahurani ، این واژه گذشته از اینکه نام آفریدگار یکتاست ، مانند واژه mzda در اوستا بمعنی سرور و خدایگان و بمعنی داور و فرمانگزار نیز بسیار آمده چنانکه در گاتها : هات ۲۹ بند ۲ (یادداشت های شماره ۵ و ۱۱ از آن بند نگاه کنید) ، هات ۳۱ بند ۸ و بند ۱۰ ، هات ۴۶ بند ۹ ، هات ۵۳ بند ۹ . ahuraya صفت است یعنی از اهورایا آنچه باهورامزدا پیوندد ، اهورایی ، و همین واژه نیز بمعنی بزرگ نژاد و سرورزاده و آزاده آمده یا کسی که گوهر و تخمه اش به بزرگ و فرمانگراری پیوسته است چنانکه در بهرام یشت پاره ۳۹ .

۶ - بجای « همراهی ارزانی داشتن » در متن ah ، ah ، ah ، ah .

آمده، باید میسَترا بَرَن 𐬨𐬀𐬎𐬎𐬭𐬀𐬎𐬎𐬭𐬀. myastrâ-barana باشد و این صفت است یعنی همراهی دهنده، پناه یا یآوری بخشنده. نخستین پاره این واژه را برابر واژه سانسکریت *medi* بمعنی همدم و یار و انباز گرفته‌اند و در آمیزش با واژه بَرَن بمعنی انجمن ارزانی دهنده یا آمیزش و پیوند دهنده است. جزء بَرَن از مصدر بَر (𐬨𐬀) همان است که در فارسی بردن گوئیم. در یادداشت بند ۱۲ از هات ۳۱ این مصدر را یاد خواهیم کرد، نگاه کنید به:

Avestisches Elementarbuch, von Reichelt, Heidelberg 1909 s. 71 § 141

۷ - اندیشه = مَنکِه 𐬨𐬀𐬎𐬎𐬭𐬀. manahh منش، اندیشه.

۸ - باهم = هتِرا 𐬨𐬀𐬎𐬎𐬭𐬀. hathrâ در بند ۴ از هات ۲۸ بآن برخوردیم. یادداشت شماره ۳ آن بند نگاه کنید.

۹ - بودن (𐬨𐬀𐬎𐬎𐬭𐬀) = بو (𐬨𐬀) . bū در فرس هخامنشی نیز بو bu، در پهلوی بوتن (𐬨𐬀𐬎𐬎𐬭𐬀) در فارسی بودن، در بند ۱۱ از هات ۲۸ نیز باین فعل برخوردیم، در بند ۱۰ همین هات با جزء او 𐬨𐬀. avô بآن بر میخوریم اما این او نظر بوزن شعر زیادتی است، بعد ها افزوده شده است باید برداشته شود Bartholomae: Altira. Wörterbuch, Sp. 932

۱۰ - آنجا = یتِرا 𐬨𐬀𐬎𐬎𐬭𐬀. yathrâ، از ظرف مکان است یعنی کجا، در بند ۱۲ از هات ۳۱ نیز بهمین معنی است اما در بند ۱۱ از همان هات باید از حروف ربط دانسته شود بمعنی «تا»

۱۱ - شناسایی = چِستی 𐬨𐬀𐬎𐬎𐬭𐬀. čisti بمعنی دانش و آگهش و ینایی و شناسایی است. همچنین بمعنی آیین و دستور دینی است، بمصدر چِسته 𐬨𐬀𐬎𐬎𐬭𐬀. čith که بنیاد این واژه است بمعنی اندیشیدن و آگاهانیدن و آموزانیدن در کتاب بسیار بر میخوریم. از چِستی = چِستا 𐬨𐬀𐬎𐬎𐬭𐬀. čista در جلد دوم یشتها سخن داشتیم، بمقاله آن در صفحه ۱۵۷ - ۱۵۸ نگاه کنید و یادداشت شماره ۴ از بند ۳ از هات ۳۱.

۱۴ واژه ای که به پریشان گردانیدیم در حین میتَه maêtha (در تائیت میتها) آمده است یعنی سر کشته یا متزلزل
 و متردد.

میتها maêthâ نیز اسم است بمعنی سرگشتگی و پریشانی و
 سرگردانی و تردید یا تغییر و تبدیل و برگشتگی چنانکه در بند ۱۲ از هات ۳۱ و بند
 ۹ از هات ۳۳ و بند ۶ از هات ۳۴.

در بنیاد این واژه اختلاف کرده اند، برخی آنرا از ریشه مصدر میتَه maêthâ
 mith (= میت ۳۴) mit، بارتولومه میت maêt نوشته) که بمعنی جای گزیدن
 و منزل کردن است گرفته، پیوسته و بهم آمده و گرد هم آمده معنی کرده اند
 و برخی دیگر بمعنی پریشان و سرگردان و سرگشته گرفته، بواژه مانسکرت methete
 پیوسته اند چنانکه بارتولومه:

Bartholomae: Altiranisches Wörterbuch, Sp. 1106; zum Altiran.
 Wörterb. Nacharb. u. vorarb. s. 202

گلدنر Geldner این صفت را با واژه چیستی که یاد کردیم، ایمان غلط یا
 گیش ذروغین falsche glaube ترجمه کرده است
 Die Zoroastrische Religion (Das Avesta) Religions. Lesebuch,
 Berthold I s. 8

در بند هایی که از گانه بر شمردیم همین دو معنی که بارتولومه Barthol.
 گلدنر Geldner برگزیده اند درست می افتد و با مفهوم آن بندها می سازد.

۱ - آری = زی ۳۰ zî: پس از نخستین واژه يك جمله می آید از برای
 اثبات آن جمله در بند ۴ از هات ۲۹ بآن برخوردیم و در
 بسیاری از بندهای دیگر خواهیم برخورد، در گزارش پهلوی چه

دهمین بند

۲ - آمده و بنا هم ترجمه نشده است.
 ۳ - جای کامیابی یا شادمانی و بخت بسیاری سپهر، در بند ۳۰
 spayathra آمده، جز همین یکبار، دیگر در اینجا باین واژه بر نمیخوریم، در گزارش

پهلوی به سپاه **دورس** گردانیده شده است، در اوستاسپاد **دورس** یا سپاد **دورس** *spādha* بمعنی سپاه است. چون **سپتهر** اندک شباهتی با سپاد دارد، در گزارش پهلوی مایه اشتباه شده است، نگاه کنید به:

Altiran. Wörterb, Sp. 1612

۳ - شکست سکند **دورس** *skənda* از مصدر سکند **دورس** گویم. سکند *skənd* بمعنی شکستن و برانداختن و نابود کردن در اوستا بسیار آمده چنانکه در مهریشت پاره ۴۲ و پاره ۷۶ و باجزه اوپ **دورس** *upā* در پاره ۱۸ و باجزه فرا **دورس** *frā* در پاره ۳۶ از همان یشت و جز آن. واژه سکند *skənda* در یسنا ۹ پاره ۲۸ نیز آمده است.

۴ - از پی رسد یا بود (**دورس**) از مصدر بو **دورس** بودن. یادداشت شماره ۹ بند پیش نگاه کنید.

۵ - ایدون = آت **دورس** *at*، در پهلوی اتون **دورس** *étôn*.

۶ - پیمان شده یا پاداش پیمان گردیده: آسیشتی **دورس** *a-sisti* در بند ۹ از هات ۴۴ نیز آمده، یادداشت شماره ۵ از آن بند نگاه کنید. میتوان هم آسیشتی را بمعنی نوید گرفت از مصدر سیش **دورس** *sish* که بمعنی آموزانیدن و الهام کردن است. یادداشت شماره ۵ از بند ۱۱ از هات ۲۸ نگاه کنید.

۷ - سرای نیک یا خان و مان خوب = هوشیتی **دورس** *hu-shiti*، یادداشت شماره ۶ از بند ۱۰ از هات ۲۹ نگاه کنید.

۸ - از سرای نیک بهمن (وهومننگه = منش نیک) و سرای مزدا و آش (راستی) بهشت اراده شده است.

۹ - پیوستن (**دورس**) = یوج **دورس** *yūj* (**دورس**) *yaog*، اسم مفعول آن یوخت **دورس** *yūxta* که در بند ۹ از هات ۴۹ آمده یعنی پیوسته. یوج **دورس** *yūj* اصلاً بمعنی اسب یا چارپای دیگر بگردونه

بستن است. در بند ۷ از هات ۵۰ بمعنی مجازی است یعنی بر انگیختن و در بند ۴ از هات ۴۴ بمعنی بهم پیوستن و در بند ۱۱ از هات ۴۶ میتوان بمعنی برانگیختن و داداشتن و آغالیدن گرفت.

از یوج yuj در فارسی واژه یوغ که یوخ هم در فرهنگها یاد شده بجا مانده است و در فرهنگ اسدی چنین تعریف شده: «یوغ» آن بود که برگردن گاو نهند بوقت زمین کنند، بوشکور گفت:

ور ایدونک پیش تو گویم دروغ دروغ اندر آرد سر من بیوغ
یوغ در پهلوی یوگ ۵۴، در سانسکریت yōga، در لاتینی jugum، در زبانهای آلمانی و فرانسه وانگیسی yoke, joug, yoch، از یوخت yūxta که در پخشهای دیگر اوستا بسیار آمده چنانکه در آبان یشت پاره ۵۰ و در مهر یشت پاره ۱۳۶ صفت جفت در فارسی بجای مانده است. برگشتن یاه در سر واژه های اوستا به جیم در فارسی مانند بسیار دارد چون نیم yima = جم، یاتو yātu = جادو، یام yāma = جام، یاگر yākar = جگر و جز آن.

۱۰ - نام و آوازم یا شهرت که از آن نام و آوازه نیک اراده شده همان واژه سرونگه سرونگه sravanh میباشد که در یادداشت شماره ۸ از بند ۱۰ از هات ۲۸ گفتیم بمعنی سخن و گفتار است. هتوسرونگه سرونگه سرونگه سرونگه haosravanh که در فارسی خسرو گوینم یعنی نیکنام = هو سرو: hu خوب + سرونگه سرونگه sravanh.

۱۱ - جستن (سکرت ۴۳۰) از مصدر هز haz در گزارش پهلوی پاره ۴ از یشتا ۴۱ (هفت هات) واژه سرونگه سرونگه سرونگه که از همین مصدر است، گرفتن دلن ۱۱۳ ترجمه شده است، نگاه کنید یادداشت شماره ۶ از بند ۱ از هات ۲۹ به:

۱ - آیین، فرمان، دستور = اوروات \llbracket اوروات \llbracket در بند ۱۱، urvāta، در بند ۱۰

از هات ۳۱ و در بند ۸ از هات ۳۴ و در بند ۱۰ از هات ۴۴ نیز آمده.
یازدهمین بند در گزارش پهلوی و اوریکالیه \llbracket vāvarikānih \llbracket

هیئت های دیگر این واژه اوروات \llbracket اوروات \llbracket در بند ۳ از هات ۳۱،
 اورواتی \llbracket اورواتی \llbracket در بند ۱۰ از هات ۴۶، اورواتها \llbracket اورواتها \llbracket در بند ۱۰.
 urvāthā در بند ۱۴ از هات ۱۰ نیز بمعنی پیمان و روش و فرمان و دستور و آموزش است.
 ۲ - بجای فرو فرستاد \llbracket فرو فرستاد \llbracket آمده از مصدر دا \llbracket دا \llbracket در بند ۱۰.
 دادن، نهادن، بخشیدن.

۳ - دریافتن (\llbracket دریافتن \llbracket) از مصدر سچ \llbracket سچ \llbracket در بند ۲۰، sae بیاد داشتن،
 آموختن، در گزارش پهلوی نیز آموختن \llbracket آموختن \llbracket در بند ۱۰ از هات ۵۳ نیز آمده
 است.

۴ - آسایش = خویتی \llbracket خویتی \llbracket در بند ۳۳، xṽiti: مرکب است از هو \llbracket هو \llbracket و خوب \llbracket خوب \llbracket
 و ایتی \llbracket ایتی \llbracket و \llbracket ایتی \llbracket از مصدر می \llbracket می \llbracket (1) شدن، رفتن، آمدن. بیادداشت شماره
 ۷ از بند ۲ از هات ۳۱ نگاه کنید، بنا بر این «خویتی» یعنی خوش روش، همچنین
 واژه دوزیت \llbracket دوزیت \llbracket در بند ۱۰ از هات ۲۰ از فروردین یشت و در باره ۱۹
 از رام یشت آمده از دوز \llbracket دوز \llbracket و \llbracket دوز \llbracket و ایت \llbracket ایت \llbracket در بند ۱۰، ita اسم مفعول می
 ۵ - آمیزش یافته یعنی بدگذر یاراهی که از آن بدشواری گذرند، درباره هو و دوز
 بیادداشت شماره ۹ از بند ۳ همین هات نگاه کنید.

۵ - رنج اینتی \llbracket رنج اینتی \llbracket (\llbracket رنج اینتی \llbracket)، بیادداشت شماره ۳ از بند ۸
 همین هات نگاه کنید.

۶ - زیان = رشنکه \llbracket رشنکه \llbracket در بند ۳۰، rashānh، همین واژه است که در
 فارسی ریش \llbracket rēsh \llbracket گویم بمعنی زخم (دلریش)، در پهلوی نیز ریش \llbracket ریش \llbracket از مصدر
 رشن \llbracket رشن \llbracket ، rash، در پهلوی \llbracket رشن \llbracket رشن \llbracket rēšitan یعنی زخم زدن یا آسیب
 زدن و زیان آوردن، از همین بنیاد است رشینکه \llbracket رشینکه \llbracket در بند ۳۰ از هات ۳۰.

rāshayeñhê که در بند ۳ از هات ۴۹ و در بند ۹ از هات ۵۱ آمده و نیز بمعنی ریش و زیان و گزند است .

در گاتها از این واژه ، بویژه زیان و آسیبی که در روز پسین به پیروان کیش دروغین و بزهکاران رسد اراده شده است ، در اینجا یادآور میشویم که واژه زیان در اوستا زیانا *𐬀𐬵𐬀𐬎𐬎𐬀* . zyânâ و زبانی *𐬀𐬵𐬀𐬎𐬎𐬀* . zyâni از مصدر *𐬀𐬵𐬀𐬎𐬎𐬀* . zyâ است ، در فرس هخامنشی دیا diya یعنی زیان رسانیدن .

۷ - دیر پایا = *𐬀𐬵𐬀𐬎𐬎𐬀* . darēgā ، در فرس هخامنشی *𐬀𐬵𐬀𐬎𐬎𐬀* . darēga ، در پخشهای دیگر اوستا *𐬀𐬵𐬀𐬎𐬎𐬀* . darēgha ، در فرس هخامنشی *𐬀𐬵𐬀𐬎𐬎𐬀* . darga یعنی دراز، بلند، در پهلوی *𐬀𐬵𐬀𐬎𐬎𐬀* . dêr و در فارسی دیر، واژه درنگ *𐬀𐬵𐬀𐬎𐬎𐬀* . dâr در پهلوی و فارسی با واژه اوستایی *𐬀𐬵𐬀𐬎𐬎𐬀* . darēgā یکی است و از همین بنیاد است در *𐬀𐬵𐬀𐬎𐬎𐬀* . drajanh که در فارسی دراز گوئیم. در بند ۶ از هات ۲۸ بصفت *𐬀𐬵𐬀𐬎𐬎𐬀* . drajāyū darēgāyū برخورداریم و بمعنی بایدار گرفتیم، در *𐬀𐬵𐬀𐬎𐬎𐬀* . draj که بمعنی بایدن است ریشه این واژه هاست ، واژه‌های دیگر که با این صفت آمیزش یافته در اوستا بسیار است ، از آنهاست *𐬀𐬵𐬀𐬎𐬎𐬀* . darēgō-īyāti که در بند ۵ از هات ۳۳ و در بند ۲ از هات ۴۳ آمده یعنی زندگی بلند یا زندگی جاودانی و دیر پایا، *𐬀𐬵𐬀𐬎𐬎𐬀* . darēgō-bāzu که درباره ۵ از هات ۳۸ (هفت هات) آمده یعنی دراز بازو، *𐬀𐬵𐬀𐬎𐬎𐬀* . darēghō-aṅgusta که در باره ۱۱ از ارت یشت آمده یعنی دراز انگشت ، در مجمل التواریخ دراز انگل (ص ۳۰)

۸ - سود ، بخشایش = *𐬀𐬵𐬀𐬎𐬎𐬀* . sava ، همچنین در گاتها *𐬀𐬵𐬀𐬎𐬎𐬀* . savâ آمده ، در پهلوی سوت *𐬀𐬵𐬀𐬎𐬎𐬀* . savān̄h بر خوردیم که نیز به همین معنی است و در یادداشت شماره ۹ از همان بند گفتیم که مصدر این واژه سو *𐬀𐬵𐬀𐬎𐬎𐬀* . su میباشد یعنی سود بخشیدن ، بسا در اوستا واژه *𐬀𐬵𐬀𐬎𐬎𐬀* . sava بمعنی بخشایش است ، یادداشت

شماره ۵ از بند ۱۲ از هات ۴۴ نگاه کنید .

- ۹ - پس آنگاه = آئیبی تائیش مدد - صمدونه . aipi-tais، دربند ۱۱ از هات ۳۴ تائیش آ صمدونه - سد . tãis-â آمده و در بند ۷ از هات ۴۴ تائیش صمدونه . tãis یعنی پس آنگاه ، اینچنین ، اینگونه ، همانا .
- ۱۰ - بکام یاخوش = اوشتا دوسرمد . ustâ، این واژه بسادر اوستا بمعنی بخواهدش و بکام و بآرزو آمده و بساهم بمعنی خوشی و نیکویی و رستگاری . اوشتی دوسرمد . usti که دربند ۴ از هات ۴۸ آمده بمعنی کام و خواهدش نیز مانند اوشتا از مصدر وس واسد . vas در آمده که بمعنی خواستن ، خواهش داشتن ، آرزو کردن است .
- بیادداشت شماره ۱۲ از بند ۲ از هات ۲۹ و بیادداشت شماره ۸ از بند ۱۱ از هات ۳۱ نگاه کنید .

(اهنودگات : یسنا، هات ۳۱)

- نخستین بند
- ۱ - یاد آوردن = (marōšēti .) ، از مصدر مر
 mar . یادداشت شماره ۲ از بند ۴ از هات ۲۹ نگاه کنید .
- از همین بنیاد است هویرتی سردو (hu-mərəti) (خوب پیک) که
 در بند ۱۰ همین هات آمده است .
- ۲ - فرمان ، دستور = اوروات دوا (urvāta .) ، دوبار در این بند
 آمده . یادداشت شماره ۱ از بند ۱۱ از هات ۳۰ نگاه کنید .
- ۳ - ضمیر «تان» برمیگردد باهورامزدا و امشاسپنداناش .
- ۴ - آگاهانیدن ، آموزانیدن (dāyēti .) = سَنگه
 sañh . یادداشت شماره ۱ از بند ۴ از هات ۲۹ نگاه کنید .
- ۵ - ناشنیده = آگوشت مد (a-gušta .) صفت است ، از آ
 که ازادوات نفی است یعنی نه و ازگوشت مد (gušta .) اسم مفعول مصدر
 گوش مد (gush .) یادداشت شماره ۳ از بند ۸ از هات
 ۲۹ نگاه کنید ، صفت ناشنیده بمعنی تلخ و ناگوار و ناخوش و دشوار است .
- ۶ - از دروغ = دروج و (druǰ .) کیش دروغ یا دیو یسنا اراده
 شده در برابر دین راستین = آش مد (asha .)
- ۷ - جهان ، گیتی = گیتها مد (gaēthā .) یادداشت شماره ۲
 از بند ۴ از هات ۳۰ نگاه کنید .
- ۸ - تباه کردن (marəne .) = مرنج مد (marəne .)
 mirānēdēn ، نیست کردن ، نابود کردن ، کشتن ، تباه کردن در گزارش پهلوی

(=زند) مورنجینتن 𐭠𐭣𐭥𐭥𐭠𐭠 𐭠𐭣𐭥𐭥𐭠𐭠 murnjênitān در توضیح افزوده شده تپاهنیتن
 هات ۴۵ و در بند ۱۰ از هات ۵۱ نیز بفعل مرنج برمیخوریم، از همین بنیاد است مرد
 هات ۴۵ و در بند ۱۰ از هات ۵۱ نیز بفعل مرنج برمیخوریم، از همین بنیاد است مرد
 برای واژه های دیگر از همین بنیاد بیادداشت شماره ۶ از بند ۱۱ از هات ۴۶ نگاه کنید.
 ۹ - بجای « بسیار خوش » و « همیشه » و « وادرو وادرو » = vahista = بهتر
 آمده، بیادداشت شماره ۱ از بند ۸ از هات ۲۸ نگاه کنید.

۱۰ - دل داده: بجای این واژه زَرَزدا 𐭠𐭣𐭥𐭥𐭠𐭠 𐭠𐭣𐭥𐭥𐭠𐭠 zaraz-dâ آمده،
 در نسخه بدل 𐭠𐭣𐭥𐭥𐭠𐭠 zraz صفت است، برخی آنرا از اسم زِرْد 𐭠𐭣𐭥𐭥𐭠𐭠
 (= زِرَز 𐭠𐭣𐭥𐭥𐭠𐭠 zæraz) که بمعنی دل است و در بند ۱۲ از همین هات
 آمده و از مصدر دا 𐭠𐭣𐭥𐭥𐭠𐭠 dâ (دادن) دانسته اند، بارتولومه Bartholomae آنرا
 برابر واژه سانسکریت braddhâ دانسته بمعنی مؤمن و معتقد گرفته است، واژه
 زَرَزدائیتی 𐭠𐭣𐭥𐭥𐭠𐭠 𐭠𐭣𐭥𐭥𐭠𐭠 zarazdâiti (𐭠𐭣𐭥𐭥𐭠𐭠 𐭠𐭣𐭥𐭥𐭠𐭠 zrazdâiti) که
 در بند ۱۱ از هات ۴۳ آمده بمعنی ایمان و اعتقاد است، زَرَزدیشْت 𐭠𐭣𐭥𐭥𐭠𐭠 𐭠𐭣𐭥𐭥𐭠𐭠
 zarazdistā (𐭠𐭣𐭥𐭥𐭠𐭠 𐭠𐭣𐭥𐭥𐭠𐭠 zrazdistā) صفت تفضیلی است که در بند ۷ از
 هات ۵۳ آمده یعنی با ایمانتر و با اعتقادتر و مخلصتر یا دل داده تر و با وفاتر. زَرَزدا
 و واژه هایی که از آن در آمده از هر بنیادی که باشد، معنیهایی که بآن داده شده
 مناسب می افتد.

واژه هایی که بیگمان از زِرْد 𐭠𐭣𐭥𐭥𐭠𐭠 𐭠𐭣𐭥𐭥𐭠𐭠 zæreda (دل) در آمده:
 زِرْدیه 𐭠𐭣𐭥𐭥𐭠𐭠 𐭠𐭣𐭥𐭥𐭠𐭠 zæredhaya بمعنی دل یا میان و مرکز در پاره ۳ از نخستین
 فرگرد و ندیداد؛ زَرَز غنیائی 𐭠𐭣𐭥𐭥𐭠𐭠 𐭠𐭣𐭥𐭥𐭠𐭠 zaradha-ghnyâi یعنی
 شکستن یا بدل آسیب زدن در پاره ۱۴ از همان فرگرد و جز آن آمده است. بیادداشت
 شماره ۵ از بند ۱۱ از هات ۴۳ نگاه کنید.

۱ - چون = ریزی 𐭠𐭣𐭥𐭥𐭠𐭠 𐭠𐭣𐭥𐭥𐭠𐭠 yezi هشت بار در کاتها
 دومین بند آمده: هات ۳۱ بند ۲، هات ۳۲ بند ۶، هات ۳۴ بند ۶، هات ۴۴ بند

۶ و بند ۱۵، هات ۴۸ بند ۱ و بند ۹، هات ۵۳ بند ۱، از حروف ربط است بمعنی چه ، که ، چون ، پس ، آیا ، آری ، هر چند ، اگر چه . در گزارش پهلوی : « آن ، اگر ، که » .
 یزی *yezi* با یای کوتاه در بخشهای دیگر اوستا بسیار آمده و در همه جا در گزارش پهلوی *ez* (هت) = هکر *hakar* (= اگر) شده ، باین معنی در گاتها درست نمی‌آید ، در گزارش پهلوی در میان هشت بند از گاتها که بر شمردیم دوبار هکر = اگر ترجمه شده ، در شش بند دیگر بجای آن در پهلوی « که » و « آن » آورده شده است .

۴ - راه = آذون *advan* ، در بخشهای دیگر اوستا *adhwan* *adwan* کله مد . ، در گزارش پهلوی همین بندها هات ۳۱ ، راس *adwan* یعنی راه در اوستا باین واژه بسیار بر میخوریم ، چنانکه در گاتها : هات ۳۴ بند ۳ ، هات ۴۴ بند ۳ .
 ۳ - بهتر = و خینکه *vahyañh* ، یادداشت شماره ۵ از بند ۳ از هات ۳۰ نگاه کنید .

۴ - برگزیدن *var* = و ز *var* ، یادداشت شماره ۷ از بند ۲ از هات ۳۰ نگاه کنید .

۵ - دیدار = آییی دیرشت *darəs* - *aiwi-darəsta* : از جزء آییی *darəs* و از مصدر دیرس *darəs* دیدن (یادداشت شماره ۱ از بند ۵ از هات ۲۸ نگاه کنید) ، این واژه در این بند اسم است اما در بند ۵ از هات ۵۰ چون صفت بکار رفته بمعنی پدیدار ، نمودار ، بدیده آمدنی ، دیدنی ، آنچه پچشم آید ، آنچه بادیده توان نگریستن . این صفت در بخشهای دیگر اوستا آییوی دیرشت *darəsta* و *aiwi-darəsta* آمده چنانکه در فروردین یشت .
 پاره ۱۴۶ . دیرشت *darəsta* اسم مفعول است از مصدر دیرس *darəs* (دیدن) در تائیت دیرشتا *darəstā* .

۶ - ازینرو = آیش *aiš* در بند ۱۱ از هات ۲۸ بآن برخوردیم و در بند ۱۱ از هات ۴۴ خواهیم برخورد : از اینرو ، از برای اینکه ، چون .

۷ - آمدن (*amēdan*) : از مصدر می آمدن، رفتن، شدن، در یادداشت شماره ۴ از بند ۱۱ از هات ۳۰ گذشت، در فرس هخامنشی نیز می (i)، در این بند چنانکه در بند ۲۰ از همین هات و در بند های ۵ و ۶ از هات ۴۶ با جزء آ آمد و در بند ۳ از هات ۵۱ با جزء آ و با جزء هام آمده *amēdan* . با جزء پیتی *amēdan* . در بند ۶ از هات ۳۴ و در بند ۱۱ از هات ۴۹ و در بند ۹ از هات ۵۰ آمده بمعنی پذیره شدن، یادداشت شماره ۶ از بند ۸ از هات ۴۶ نگاه کنید. مصدر می بسا با جزء های دیگر که هر یک اندک تغییری بآن میدهد در اوستا بسیار آمده و بسا هم بی این جزء ها آمده، در خود گاتها: بند ۱۴ همین هات و بند های ۱ و ۱۶ از هات ۴۶.

۸ - داور یا رد = رتو *ratu* . یادداشت شماره ۵ از بند ۲ از هات ۲۹ نگاه کنید.

۹ - بجای گروه آنس *asa* دسته، فرقه، دو گروه یا دو فرقه و دو دسته دینی مراد است: مزدیسنا و دیگر دیویسنا.

واژه آنس *asa* با واژه ران *rāna* که در بند ۳ همین هات آمده یکمان یکی است، چون ریشه و بن این واژه پسین روشن است از دریافتن معنی آن که بزودی یاد خواهیم کرد بمفهوم آنس بی خواهیم برد.

۱۰ - شناختن (*vid*) = وید *vid* ، یادداشت شماره ۷ از بند ۴ از هات ۲۸ نگاه کنید.

۱۱ - زندگی کردن (*vid*) = جی *ji* ، یادداشت شماره ۸ از بند ۵ از هات ۲۹ نگاه کنید.

۱ - سزا = خشنوت *xshnūta* ، در بند ۹ از هات ۵۱ نیز آمده از مصدر *xshnu* خوشنود کردن (یادداشت شماره ۱۰

از بند ۱ از هات ۲۸ نگاه کنید)، در این بند چنانکه در بند ۹ از هات ۵۱ از خشنوت، سزا اراده شده، آنچه در خور است و



یادداشت‌های پنج گانه

سواروار است ، خواه پاداش کردار نیک و خواه پادافراه کردار بد زیرا در هر دو بند سخن از سزای دو گروه است ، چه مزد یسنان نیکوکار و چه دیو یسنان بزهدکار .

۲ - خرد : بجای این واژه مَینِیو ، مدد { ۳۰۰ } mainyu آمده ، یادداشت شماره ۲ از بند ۳ از هات ۳۰ نگاه کنید .

۳ - آذر = آتھر سدر { ۱ } . âthr ؛ آتْر سدرم { ۱ } . âtar آتش ، از آزمایش روز پسین که از آهن گداخته و آتش خواهد بود در بند ۹ از همین هات و در بند ۷ از هات ۳۰ و در بند ۴ از هات ۳۴ و در بند ۴ از هات ۴۳ و در بند ۶ از هات ۴۷ و در بند ۹ از هات ۵۱ نیز یاد شده است .

۴ - آموزانیدن (۲ لُ د ۱۰) = چیش ۲ د ۳۳ . eish یا چیش ۲ د ۳۳ .
eish (= کَیش ۱ و ۳ د ۳۳ . kaêsh) ، در بسیاری از بندهای گاتها از آن معنی نوید دادن و پیمان کردن یا بشارت دادن و وعده کردن برمیآید چنانکه در هات ۳۴ بند ۱۳ ، هات ۴۴ بند ۱۶ ، هات ۴۵ بند ۱۰ ، هات ۴۶ بند ۱۸ ، هات ۴۷ بند ۵ ، هات ۵۰ بند ۳ ، هات ۵۱ بند ۵ . همچنین در بند ۶ از هات ۴۴ معنی باز شناختن و از آن کسی دانستن از آن بر می آید ، در بند ۱۵ از هات ۵۱ با جزء پَرا آمده :
۱ و ۳ د ۳۳ - parâ-eish بمعنی پیمان دادن و پیش بینی کردن و امیدوار بودن .
مصدر چیتَه ۲ د ۱۰ . eith (= کیتَه ۱ و ۳ د ۳۳ . kaêth) که در بند ۲ از هات ۳۳ و در بندها ۴۶ آمده بمعنی آموزانیدن است و مصدر چیت ۲ د ۳۳ . eit (= کَیت ۱ و ۳ د ۳۳ . kaêt) که در بند ۱۱ از هات ۳۲ و در بند ۱۱ از هات ۵۱ (در این بند پسین با جزء اَ - ۱) آمده بمعنی اندیشیدن و آگاهانیدن است و با مصدر چیش ۲ د ۳۳ . eish یکی است و بمعنی آموزانیدن در بند ۵ از هات ۳۲ با جزء فَر :
۱ و ۳ د ۳۳ - fra-eit . فرایته آمده است . واژه هایی که از این مصدرها در آمده در اوستا بسیار است ، از آنهاست در گاتها چِستی ۲ د ۳۳ بمعنی اندیشه و شناسایی در بندها ۳۰ ، در بند ۲ از هات ۴۷ ، در بند ۱۱ از هات ۴۸ ، در بند ۲۱ از هات ۵۱ .
چِستی ۱ eisti بمعنی آموزش و آگهش و دانش و آیین و دستور دینی و کیش در بند ۱۰ از

هات ۴۴ ، دربند ۵ از هات ۴۸ ، در بند های ۶ و ۱۸ از هات ۵۱ . در فارسی از این بنیاد واژه کیش بجا مانده که در خود اوستا تکیش *tkaēsha* . آمده و بسیار بکار رفته ، در گاتها : در بند ۳ از هات ۴۹ نیز بآن بر میخوریم اما از برای کیش دروغین بکار رفته در برابر ورن *varāna* دین و آیین راستین (بیادداشت شماره ۷ از بند ۲ از هات ۳۰ نگاه کنید) ، گذشته از گاتها در بخشهای دیگر اوستا تکیش *tkaēsha* بهمان معنی کیش در فارسی بکار رفته یعنی دین چنانکه در یسنا ۲۰ پاره ۱ و جز آن . تکیش = کیش نیز در اوستا بمعنی آموزگار آمده ، بویژه آموزگار دینی ، چنانکه در گاتها : هات ۴۹ بند ۲ ، در اینجا این واژه از برای آموزگار دین دروغین آورده شده اما در جاهای دیگر اوستا از برای همه آموزگاران دینی بکار رفته چنانکه در واژه پئوئیر یوتکیش *paoiryô-tkaēsha* یعنی نخستین آموزگاران کیش . این واژه در اوستا همیشه از برای نیکان و پارسایان که مردم را براه راست خوانده و آیین نیک نهاده ، بکار رفته است . بجلد دوم یشتها ، گزارش نگارنده ، صفحه ۵۹ نگاه کنید .

تکیش *tkaēsha* = کیش از مصدر چیش *ēish* (= کیش *kaēsh*) در آمده است . بنام پوروچیستا *pourueistâ* دختر زرتشت یعنی « پردانا یا بسیار دان » در بند ۳ از هات ۵۳ بر میخوریم . بیادداشت شماره ۱ از بند ۲ از هات ۴۹ نگاه کنید و بگفتار چیستی = چیستا در جلد دوم یشتها صفحه ۱۵۷ - ۱۵۸ .

۵ - هموارد : در متن ران *rāna* آمده ، در بند ۱۲ از هات ۴۳ و در بند ۶ از هات ۴۷ و در بند ۹ از هات ۵۱ نیز بآن بر میخوریم ، در بند ۱۹ از همین هات ران *rāna* آمده ، این واژه ناگزیر با واژه آنس *asa* که در بند پیش در شماره ۹ گذشت در معنی یکی است و از آن دو دسته دینی یا دو گروه مزدیسنا و دیویسنا اراده شده یادو فرقه که در سر دین راستین و کیش دروغین

باهمدیگر در ستیزه و نبرداند. رِنَ لَهْ د. rēna که در پاره ۵۲ از فرکرد هفتم و ندیداد آمده یعنی پیکار، جنگ، چنانکه در گزارش پهلوی همان پاره نیز به پتکار patkâr (پیکار) گردانیده شده است، همچنین واژه رانَن در گاتها در بندهایی که برشمردیم، در گزارش پهلوی پتکار تاران رانَن و رانَن در گاتها در بندهایی شده است.

هَمَ اَرِنَ ham-arēna در پاره ۳۱ فروردین یشت بمعنی پیکار و رزم و نبرد است، چنانکه در فرس هخامنشی (در سنگ نیشته بیستون) هم آرنَ ham-arana بهمین معنی است؛ هم اَرِنَه در پاره ۴۶ ham-arēna در پاره ۱۲ ارت یشت و در پاره ۴۸ مهر یشت و بسا در پاره های دیگر یشتها بمعنی همآورد و دشمن است. در فرس هخامنشی نیز هَمَ آرا ham-ara بهمین معنی است، در سانسکریت rāna یعنی جنگ. مصدر آرا ar که در اوستا و فرس هخامنشی بمعنی جنیدن و بگردش در آمدن و در رسیدن و در آمدن است ریشه این واژه هاست. با جزء آرا در بند ۱۰ از هات ۴۳ بمعنی در رسیدن و در آمدن است و با جزء فرا: فرآ fra-ar در بند ۳ از هات ۴۶ یعنی فراز آمدن، و با جزء پیتی: پیتا paiti-ar در بند ۱۲ از هات ۴۴ یعنی بستیزه در آمدن و یا پذیره شدن و پذیره آمدن. همین واژه است که در پتیرک در پاره ۱۰ patirak پهلوی و پذیره فارسی دیده میشود «کنارنگک پسر را پذیره افرستاد بنشابور» دیباچه شاهنامه ابو منصور در بیست مقاله قزوینی جلد دوم ص ۶۲. یادداشت شماره ۶ از بند ۸ از هات ۴۶ نیز نگاه کنید.

مصدر آرا ar با جزء اوس اوز (= اوز اوز) (uz) و آرا در بند ۱۲ از هات ۳۳ یعنی خویشتن بکسی نمودن یا بسوی کسی رفتن، در این بند نظر بوزن شعر اوز uz زیادتی است، افزوده شده است. مصدر آرا ar با جزء های گوناگون که با هر یک اندک تغییری در معنی داده شده، در اوستا بسیار آمده است. همچنین واژه آرا ar بمعنی بخشودن و بهره رسانیدن و برخوردار کردن

وارزانی داشتن در اوستا بسیار آمده چنانکه در گاتها : هات ۳۳ بند ۹، هات ۳۴ بند ۳، هات ۵۰ بند ۵ .

۶ - برگزیده : چَزَدَنکِهَوَنَت ۲ مِدِرَویدَوِس «سَهْمَه» . eazdahvant

(۳ مِدِرَویدَوِس «سَهْمَه» .) در بند ۵ از هات ۴۴ نیز آمده ، میتوان آن را بمعنی فرزانه یا هوشمند گرفت چنانکه در گزارش پهلوی به ویچارتار ۱۹ مصلصملا vičartâr گردانیده شده است ، ییادداشت شماره ۷ از بند ۴ از هات ۲۹ نگاه کنید .

۷ - آموزش، فرمان، دستور = اورَوَتَ دَل «سَهْمَه» . urvata، ییادداشت شماره ۱ از بند ۱۱ از هات ۳۰ نگاه کنید .

۸ - گفتن (وَاِمَطَ سَهْمَه) = وِج وَاِمَه vaē ، ییادداشت شماره ۷ از بند ۱۱ از هات ۲۸ نگاه کنید .

۹ - بدانیم : ویدَوَنوُمی وَاِمَو «سَهْمَه» . vidvanōi از مصدر وید وَاَو : vid دانستن ، دریافتن . ییادداشت شماره ۷ از بند ۴ از هات ۲۸ نگاه کنید .

۱۰ - از برای واژه های زبان و دهان ییادداشت شماره ۹ از بند ۵ از هات ۲۸ و ییادداشت شماره ۶ از بند ۱۱ از هات ۲۸ نگاه کنید .

۱۱ - زنده یا جاندار = جَوَنَت «سَهْمَه» . jvānt ، از این واژه مردم اراده

شده از مصدر جو «سَهْمَه» . jū = jū . jī در آمده که در ییادداشت شماره ۸ از بند ۵

از هات ۲۹ و در ییادداشت شماره ۲ از بند ۴ از هات ۳۰ گذشت . در بنده ۱ از همین هات

و در بندهای ۱۱-۱۲ از هات ۳۲ جِیَوَتو «سَهْمَه» . jyōtu بمعنی زندگی از همان

بنیاد است ، همچنین است جِیَاَتو «سَهْمَه» . jyātu که در بند های ۹ و ۱۵ از

هات ۳۲ و در بند ۴ از هات ۴۶ و در بند ۹ از هات ۵۳ آمده و جیتی «سَهْمَه» .

jitī که در پاره ۵ از یسنا ۳۸ (هفت هات) آمده است .

۱۴ - گروانیدن (وَاِسَدَل «سَهْمَه») = وَر وَاِمَدَل var، ییادداشت شماره

۷ از بند ۲ از هات ۳۰ نگاه کنید .

یادداشتهای پنج گاتها

- ۱ - خوانده شده = 𐎠𐎡𐎴𐎠𐎡𐎴 . zəvīm از صفت زَئویَه 𐎠𐎡𐎴𐎠𐎡𐎴 zaoya
- چهارمین بند 𐎠𐎡𐎴𐎠𐎡𐎴 (اسم مفعول) در تائیت زَئویا 𐎠𐎡𐎴𐎠𐎡𐎴 zaoyâ از مصدر زو 𐎠𐎡𐎴𐎠𐎡𐎴 zu که بمعنی خواندن و یاری خواستن (استغاثه کردن) است
- زو 𐎠𐎡𐎴𐎠𐎡𐎴 zu و زبا 𐎠𐎡𐎴𐎠𐎡𐎴 zbâ باین معنی در اوستا بسیار آمده ، در گاتها :
 هات ۳۳ بنده ، هات ۴۳ بند ۱۰ ، هات ۴۶ بند ۱۴ ، هات ۴۹ بند ۱۲ ، هات ۵۱ بند ۱۰ .
 از همین بنیاد است زَوَن 𐎠𐎡𐎴𐎠𐎡𐎴 zavan بمعنی خوانش (استغاثه) که در بند ۳ از هات ۲۸ و در بند ۳ از هات ۲۹ آمده است ، صفت دوش اَزوبا 𐎠𐎡𐎴𐎠𐎡𐎴 - 𐎠𐎡𐎴𐎠𐎡𐎴 duš-azôbâ یعنی بدخوانده شده یا بد نام در بند ۴ از هات ۴۶ آمده است .
 مصدر زبا 𐎠𐎡𐎴𐎠𐎡𐎴 = zu در گزارش پهلوی به خواندن گردانیده شده ،
 زبایشن در پهلوی و پا زند بمعنی استغاثه است (بجلد خرده اوستا، گزارش نگارنده ،
 ص ۱۰۷ نگاه کنید) ، یادداشت شماره ۸ از بند ۳ از هات ۲۸ و یادداشت شماره ۹ از بند ۳ از هات ۳۰ نگاه کنید .
- ۲ - نگاه کنید یادداشت شماره ۵ از بند ۹ از هات ۳۰ .
- ۳ - درباره اش 𐎠𐎡𐎴𐎠𐎡𐎴 ashi (𐎠𐎡𐎴𐎠𐎡𐎴) ایزد پاداش، یادداشت شماره ۵ از بند ۴ از هات ۲۸ نگاه کنید و از برای آرمیتی یادداشت شماره ۳ از بند ۳ همان هات نگاه کنید .
- ۴ - آرزو داشتن (𐎠𐎡𐎴𐎠𐎡𐎴) = ایش 𐎠𐎡𐎴𐎠𐎡𐎴 ish در خواستن ، خواستار بودن ، ایش ish نیز در اوستا بمعنی برانگیزانیدن و شتابانیدن و گسیل کردن است چنانکه در بند ۶ از هات ۴۹ ، در فرس هخامنشی ایش aish نیز بمعنی گسیل داشتن است چنانکه در سنگ نبشته داریوش بزرگ در بهستان (= بیستون) ، یادداشت شماره ۱۲ از بند ۴ از هات ۲۸ نگاه کنید .
- ۵ - بجای شهریار خَشْتَهَر 𐎠𐎡𐎴𐎠𐎡𐎴 xshathra آمده ، یادداشت شماره ۴ از بند ۳ از هات ۲۸ نگاه کنید .
- ۶ - نیرومند : نگاه کنید یادداشت شماره ۳ از بند ۱۰ از هات ۲۹ .

۷ - بالندگی یا بالش و فره و فزایش (ترقی و نمو) = وِرِدْ وا؛ل؛و
 varəd از مصدر وِرِدْ وا؛ل؛و varəd، در پهلوی والیتن اسلرس ۱۱۳ در فارسی
 بالیدن گویم، در بند ۳ از هات ۲۸ بآن بر خوردیم و در بند ۳ از هات ۴۶ و در بند
 ۴ از هات ۴۹ و در بند ۳ از هات ۵۰ نیز بآن خواهیم بر خورد، بواژه وِرِدْ مانم
 وا؛ل؛و؛۶؛۶؛۶ . varədəmam در بند ۱۶ از هات ۴۶ نیز نگاه کنید .

۸ - چیره شدن، دست یافتن، شکست دادن، پیروزی یافتن، برتری یافتن
 (وا؛ل؛و؛۶؛۶؛۶) = وَنْ وا؛ل؛و . van در اوستا بسیار آمده، در گاتها: هات
 ۴۸ بند ۱ و بند ۲، هات ۴۹ بند ۴، هات ۵۳ بند ۵ . از همین بنیاد است وْنَا
 وا؛ل؛و؛۶؛۶؛۶ . vananâ که در بند ۱۵ از هات ۴۴ آمده بمعنی پیروزی (فتح) .
 وَنْ van در اوستا، چنانکه در فرس هخامنشی بمعنی خواستن و خواهش داشتن
 و دوست داشتن است، در یادداشت شماره ۳ از بند ۸ از هات ۲۸ گذشت . در سنگ
 نوشته بیستون باجزه پتی patiy و جزء آ â بمعنی درخواستن آمده است، همچنین وَنْ
 وا؛ل؛و؛۶؛۶؛۶ van بمعنی سود بردن و بدست آوردن است، یادداشت شماره ۷ از بند ۴
 از هات ۴۹ نگاه کنید .

پنجمین بند
 ۱ - آگاهانیدن یا گفتن (وا؛ل؛و؛۶؛۶؛۶) = وِچْ وا؛ل؛و .
 vaē، یادداشت شماره ۸ از بند ۳ همین هات نگاه کنید .

۲ - بهتری = وِهینگه وا؛ل؛و؛۶؛۶؛۶ . vahyanh پاداش بهی مراد است،
 یادداشت شماره ۵ از بند ۳ از هات ۳۰ نگاه کنید .

۳ - بازشناختن (وا؛ل؛و؛۶؛۶؛۶) از مصدر وی چی وا؛ل؛و؛۶؛۶؛۶ : vi-ēi،
 یادداشت شماره ۸ از بند ۳ از هات ۳۰ نگاه کنید .

۴ - دریافتن (وا؛ل؛و؛۶؛۶؛۶) از مصدر وید وا؛ل؛و؛۶؛۶؛۶ vid، یادداشت
 شماره ۵ از بند ۳ از هات ۲۹ نگاه کنید .

۵ - یاد سپردن = مِندایدیائی وا؛ل؛و؛۶؛۶؛۶ (Inf.) māṇdāidyāi .
 در بند ۸ از هات ۴۴ نیز آمده: ازواژه مین وا؛ل؛و؛۶؛۶؛۶ (از مصدر مَن وا؛ل؛و؛۶؛۶؛۶ man

اندیشیدن) و دائید یایی و سده و سده dāidyāi (از مصدر دا و سده . dâ دادن)،
دَید یایی و سده و سده . (Inf.) daidyāi بمعنی دادن و بخشودن در بند ۲۰ از هات ۵۱
آمده، همچنین در بنده از هات ۵۳ واژه مین mēn با مصدر دا dâ بمعنی بمنش دادن یا بیاد
سپردن بکار رفته است، بیادداشت شماره ۱-۲ از بند ۴ از هات ۲۸ نیز نگاه کنید.

۶ - رشك = یرشی یرشی . arāshi، در معنی این واژه اختلاف کرده اند
چنانکه بارتولومه Bartholomae نوشته، باید بمعنی رشك باشد و آرشیئت
مدله و سده سده . arəşyaŋt که در یسنا ۵۲ پاره ۲ آمده صفت است یعنی
رشكناك یا رشكن (حسود)، بنا بر این یرشی arāshi هیئت دیگری است از آسکک
مدله و سده . araska که در یسنا ۹ پاره ۵ آمده و در پاره ۱۶ رام یشت تکرار
شده است، در فارسی رشك یا ارشك و در پهلوی اریشك مدله و سده . arisk،
در کتاب نهم دینکرد در فصل ۳۰ که از مندرجات هات ۳۱ سخن رفته در قفره ۶ از
دیو آرش مدله و سده . arəš یعنی دیورشك یاد شده، بجای واژه یرشی arāshi که در
بنده از هات ۳۱ آمده. نگاه کنید بیادداشت وست West در S. B. E. vol. 37 p. 246
در فصل ۲۸ بند هشت قفره ۱۴ دیوارشك «دشمن کینه ور بد چشم» تعریف شده است.

۱ - دانا = وید و نگه واید و سده . vidvañh از مصدر وید واید
ششمین بند | vid دانستن، آگاه بودن، بیادداشت شماره ۷ از بند ۴ از هات ۲۸
نگاه کنید.

۲ - آشکارا = هتیهه سده و سده . haithya، بیادداشت شماره ۹ از بند
۵ از هات ۳۰ نگاه کنید.

۳ - سخن = مانتهر ۶ سده و سده . mathra، بیادداشت شماره ۶ از بند
۵ از هات ۲۸ نگاه کنید.

۴ - واژه هایی که به رسایی و جاودانی گردانیدیم: نخستین هتورتات
سده و سده «دوم سده» . haurvatāt، همان است که در فارسی خرداد گوئیم؛
دومین آمرتات سده و سده «دوم سده» . aməratāt یا آمرتات سده و سده «دوم سده» .

aməratāt در فارسی مرداد یا امرداد، چنانکه میدانیم خرداد و امرداد از امشاسپندان یا از مین فرشتگانند مانند چهار امشاسپند دیگر: اردیبهشت و بهمن و شهریور و سپندارمذ، جداگانه از آن سخن داشتیم. در اینجا چنانکه پیداست از خرداد و امرداد معنی آنها اراده شده یعنی رسایی و بيمرگی = جاودانی. در اوستا، در هر جا که هَورَوَاتات haurvatāt و اَمَرَاتات aməratāt نام امشاسپندان خرداد و امرداد آمده در گزارش پهلوی نیز هورواتات و امردات آورده شده و در هر جا که معنی آنها اراده شده در گزارش پهلوی به هماء روبشن 𐭮𐭲𐭩𐭲𐭮𐭩 hamāk-robisn (همه روش) و امرک روبشنیه 𐭮𐭲𐭩𐭲𐭮𐭩 amark-robisnīh (بیمرگ روش) گردانیده شده، چنانکه در همین بند از هات ۳۱ هَورَوَاتات یعنی رسایی (کمال). هَورَوَ سرمد 𐭮𐭲𐭩𐭲𐭮𐭩 haurva در تأیید هَوروا سرمد 𐭮𐭲𐭩𐭲𐭮𐭩 haurvā که جداگانه در اوستا بسیار آمده، چنانکه درباره ۱۴ از یسنا ۱۹ و درباره های ۶ و ۸ از یسنا ۵۸ و جز آن صفت است یعنی رسا، همه، درست (تمام، کامل). هَورَو در سانسکریت sārva و در فرس هخامنشی هرَوو haruva همان است که در فارسی «هر» شده است. فَرَهَرَوَم fraharavam در فرس هخامنشی، چنانکه در سنک نوشته بهستان (کتیبه داریوش بزرگ در بیستون) آمده یعنی رویهم.

اَمَرَاتات aməratāt که حرف نفی آ 𐭮 در سر آن جای گرفته، یعنی بيمرگی یا جاودانی. در گفتار امشاسپندان از خرداد و امرداد سخن داشتیم.

۵ - بر افراختن (𐭮𐭲𐭩𐭲𐭮𐭩 𐭮𐭲𐭩𐭲𐭮𐭩) = وَخْش 𐭮𐭲𐭩𐭲𐭮𐭩 vaxsh رستن، رویدن، بر آمدن، افزودن، در انگلیسی to wax در آلمانی wachsen، بهمین معنی در بند ۳ از هات ۴۴ و در بند ۶ از هات ۴۸ از افزودن ماه و رستن گیاه سخن رفته است، گذشته از این، معنی بر افراشتن یا افراختن و بلند کردن و بالیدن و سر بر زدن از آن بر می آید چنانکه در همین بند از هات ۳۱ و در بند ۷ همین هات و در بند ۱۰ از هات ۳۳ و در بند ۱۱ از هات ۳۴ و در بند ۱ از هات ۴۸. وَخْش vaxsh در گزارش پهلوی و خشیتن 𐭮𐭲𐭩𐭲𐭮𐭩 vaxšitan آمده و توضیح داده شده

اوزوتن ۱۱۳۴ avzûtan (افزودن) در بارهٔ وخش و نام ایرانی رود جیحون = آمویه که بایستی وخشو vaxshu باشد یعنی فزاینده و بالنده که جغرافیا نویسان یونانی Oxus نوشته اند، و رود و خشاب که یکی از بازوهای جیحون است و جشن و خشنگام، بنخستین جلد یسنا، گزارش نگارنده، صفحه ۵۰-۵۱ نگاه کنید.

۱ - بجای آراستن در متن رأیتھون (رأیتھون) röithwän آمده و در

یسنا ۱۲ پارۀ ۱ همین جمله از گاتها تکرار شده است، جز همین هفتمین بند

یکبار، دیگر در گاتها باین واژه بر نمیخوریم اما واژه رتتهو (رتهو) raéthwa که بنیاد آن است، در بخشهای دیگر اوستا بسیار آمده است. رتتهو یعنی آمیختن، بچیزی در آمدن، آمیزش یافتن، پذیرفتن، چنانکه در تیریشث پارۀ ۱۳ و فروردین یشت پارۀ ۸۱ و فرگرد ۷ و نندیداد پارۀ ۵۰. باجزء اوپ upa یعنی رخنه کردن، راه یافتن، چنانکه در فرگرد ۳ و نندیداد پارۀ ۱۴ و فرگرد ۱۰ پارۀ ۱؛ باجزء پشیتی (پشیتی) paiti نفوذ کردن، سرایت کردن آلودن چنانکه در فرگرد ۵ و نندیداد پارۀ ۲۸ و پارۀ ۳۳، باجزء هام (هام) ham بهم آمیختن، درهم و برهم کردن چنانکه در مهر یشت پارۀ ۷۲ و زامیادیشث پارۀ ۵۸ و جز آن، در گزارش پهلوی ۱۱۳۶-۱۱۳۷ (vimêxtan و میمختن) gumêxtan گو میختن (آمیختن)، بوژه رتتهویشکر (رتتهویشکر) raéthwiškara. (رتتهویشکر) که نام یکی از پیشوایان است، دارای ششمین رتبه که امروزه راسپی گویند در جلد خرده اوستا، گزارش نگارنده، ص ۱۶۱ نگاه کنید و بوژه رتتهویش بچین (رتتهویش) raéthwiš-bažina پیاله و جامی که از برای آمیختن فشردهٔ هوم بکلامیرود، چنانکه در پارۀ ۸ از فرگرد ۱۴ و نندیداد آمده است.

۲ - بجای فردوس خواتهر (فردوس) xvâthra آمده، در فلاسی خوار گویم، در یادداشت شماره ۹ از بند ۲ از هات ۲۸ گفتیم که این واژه بمعنی آسانی و کشایش و فراخی و آسایش و رامش و خوشی است، در بسیاری از بندهای اوستا بهمین معنی است چنانکه در گاتها: هات ۳۳ بند ۹ و بسا هم بمعنی جایگاه خوش و خرم و

سرای پررامش و آسایش یا بهشت و فردوس است، چنانکه در هات ۳۱ بند ۷ هات ۴۳ بند ۲ و هات ۵۰ بند ۵ و هات ۵۳ بند ۶.

خواتهر x^vâthra از واژه هو ۳۰ hu (خوب) و آتهر ۳۰ sâthra .
âthra (دم، نفس) آمیزش یافته. دوز آتهر ۳۰ sâthra که در
پاره ۸ از یسنا آمده یعنی دشخوار یا بسختی دمزدن و برنج بودن (درباره هو و دوز
بیادداشت شماره ۹ از بند ۳ از هات ۳۰ نگاه کنید).

چند تن از دانشمندان مصدر خون ۳۰ x^van را که بمعنی درخشیدن
و درفشیدن است بنیاد واژه های آتهر âthra و دوز آتهر duzâthra دانسته اند اما
واژه آتهر نظر باین بنیاد، بمعنی درخشندگی در همه جای اوستا درست نمی افتد
(نگاه کنید به: Studien zum Avesta von K. Geldner s. 17-18)

خواتهر x^vâthra بمعنی فردوس باین اعتبار است که در آنجا دم خوش توان
بر آوردن و در گشایش و فراخی زیستن.

دوزخ شرری زرنج بیهوده ماست فردوس دمی ز وقت آسوده ماست (خیام)
۳ - روشنایی = رتوچنگه ۳۰ raocanh ، بیادداشت شماره
۹ از بند ۱ از هات ۳۰ نگاه کنید.

۴ - اندیشیدن (۳۰ sâthra) = مَن ۳۰ man در بند ۱۹ نیز
آمده، بیادداشت شماره ۸ از بند ۱۰ از هات ۲۹ نگاه کنید.

۵ - خرد = خرتهو ۳۰ xrathwa (= خرتو ۳۰ sâthra)
xratu) بیادداشت شماره ۸ از بند ۱ از هات ۲۸ نگاه کنید.

۶ - آفریننده یا دادار و کارساز = دانی ۳۰ dami ، در بند ۸ از
همین هات و در بند ۱۰ از هات ۳۴ و در بند ۴ از هات ۴۴ نیز آمده، دامی ۳۰ dami .
dâmi بمعنی آفرینش است چنانکه در بند ۵ از هات ۴۳ و در بند ۱۰ از هات ۵۱ ،
مصدر دا ۳۰ دادن، بخشودن، آفریدن ریشه آنهاست، از همین بنیاد است
دامن ۳۰ dâman بمعنی آفریده که در بند ۶ از هات ۴۶ و در بند ۷ از

هات ۴۸ آمده است ، همه این واژه ها در گزارش پهلوی (= زند) دام ۶۳ شده است .

دام درفارسی بمعنی آفریده نیامده است ، دام بمعنی چارپای خانگی وجانور اهلی در برابر دد چارپای دشتی و جانور وحشی از بنیاد دیگر است :

دامست جهان برتوای پسر دام زین دام ندارد جز دد و دام (ناصر خسرو)

۷ - داشتن ، دارا بودن (ویدئددهدهده .) = دَر وید . dar درفرس هخامنشی نیز دَر dar ، درپهلوی (دددهدهده) و درفارسی داشتن ، درهات ۴۳ بند

۱۳، هات ۴۴ بند ۴ ، هات ۴۶ بنده و بند ۷ ، هات ۴۹ بند ۲ ، هات ۵۱ بند ۸ نیز آمده بمعنی دارا بودن و نگاهداشتن و فرا گرفتن و از آن خود ساختن و بازداشتن و واداشتن و ناگزیر کردن و ناچار کردن ، همچنین با جزء های او دددهده . ava ، اوپ دردهده . upa ، نی { . ē . nī ، وی وی . vi در اوستا بسیار آمده است .

دَر dar نیز بمعنی دریدن و شکافتن است ، درپهلوی دریتن دددهده چنانکه

درمهر یشت پاره ۱۲۵ وجز آن .

۸ - بجای نیروی مینوی درمتن مینیو دددهدهده mainyu آمده ، یادداشت شماره ۲ از بند ۳ از هات ۳۰ نگاه کنید .

۹ - برافراشتن (دددهدهدهده .) = وخش vaxsh ، نگاه کنید یادداشت شماره ۵ از بند پیش .

۱۰ - اینک = نورانم { دددهدهدهده . nûram باواژه نو { . nû که در یادداشت شماره ۸ از بند ۱۱ از هات ۲۹ گذشت ، یکی است .

۱۱ - همان = هام دددهدهده . hâma ، در بند ۱۶ از هات ۳۲ هم دددهدهده . hama صفت است ، همین واژه است که درپهلوی (دددهدهده) و درفارسی «هم» گوئیم .

۱ - نخستین پُرواورویم دددهدهدهده . paourvîm (یادداشت شماره ۹

از بند ۱۰ از هات ۲۹) ؛ پسین = یزو دددهدهده . yazu

صفت است درتانیث یزیوی دددهدهدهده . yezivi چنانکه

در بند ۳ از هات ۵۳ ، یادداشت شماره ۴ آن بند نگاه کنید .

۴ - پدر = پتر 𐭮𐭥𐭥𐭥𐭥 . patar ، بسا در اوستا پتر 𐭮𐭥𐭥𐭥𐭥 .
 pitar ، آمده ، همچنین در فرس هخامنشی پتر pitar ، هیئتهای دیگر آن چون پتر
 𐭮𐭥𐭥𐭥𐭥 ، پتر 𐭮𐭥𐭥𐭥𐭥 . pithr ، فذر 𐭮𐭥𐭥𐭥𐭥 . fadhhr در اوستا
 بسیار است. در خودگاتها : هات ۴۴ بند ۷ ، هات ۴۵ بند ۴ و بند ۱۱ ، هات ۴۷ بند ۲
 و بند ۳ ، هات ۳۵ بند ۴ . در بند ۳ از هات ۴۷ تا ۳۵ . tâ بجای تر 𐭮𐭥𐭥𐭥𐭥 tar
 (= پدر) است ، در پهلوی بیت 𐭮𐭥𐭥 pit و پتر 𐭮𐭥𐭥 pitar ، در بند
 ۳ از هات ۴۴ و در بند ۲ از هات ۴۷ مزدا پدر راستی خوانده شده است ، یادداشت
 شماره ۷ از بند ۱۱ از هات ۴۵ نیز نگاه کنید .

۴ - چشم = چشمن 𐭮𐭥𐭥𐭥𐭥 . eashman ، در پهلوی (𐭮𐭥𐭥) و
 در فارسی چشم ، در بند ۱۳ همین هات نیز آمده . یادداشت شماره ۲ از بند ۱۳ از هات
 ۳۳ نگاه کنید .

۴ - دریافتن (𐭮𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥) = گرب 𐭮𐭥𐭥 grab ، در
 فرس هخامنشی نیز گرب grab ، در پهلوی (𐭮𐭥𐭥) و در فارسی گرفتن ، در اینجا
 با جزء 𐭮𐭥𐭥 hān-grab یعنی دریافتن یا نگریستن و دیدن .

۵ - داور = آهور 𐭮𐭥𐭥𐭥 . نگاه کنید یادداشت شماره ۵ از بند ۹ از هات
 ۳۰ ، در بند ۱۰ همین هات نیز آمده است .

۶ - جهان ، زندگی و هستی = آنکهو 𐭮𐭥𐭥𐭥 . anhu نگاه کنید یادداشت
 شماره ۴ از بند ۲ از هات ۲۸ .

۱ - سپندارمذ - آرمیتی 𐭮𐭥𐭥𐭥 . armaiti یکی از امشاسپندان

است ، در این جهان نگهبانی زمین سپرده باوست از اینرو در اینجا
نهمین بند یاد شده ، زیرا از اوست که جانداران ، زمین خوش و خرم و چراگاهان
 خوب و جایگاه پر آسایش و رامش یابند . به بند ۳ از هات ۴۷ و به بند ۵ از هات
 ۴۸ نیز نگاه کنید .

۲ - بجای سازنده جانداران در متن گِئوش تَشَن 𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 - 𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 - 𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 -
 gāuš-tashan آمده لفظاً یعنی سازنده گاو، چنانکه میدانیم واژه گئو 𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 .
 gao در اوستا اسم جمع همه چارپایان سودمند است، و نیز نام جانور مخصوصی که
 در فارسی نیز گاو گویم. تَشَن 𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 - 𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 - 𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 -
 از مصدر تَش 𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀 تاش تراشیدن و بریدن و ساختن و آفریدن و پدید آوردن
 (نگاه کنید یادداشت شماره ۴ از بند ۱ از هات ۲۹). تَشَن همیشه با واژه گِئوش 𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 - 𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 -
 gāuš آمده، چنانکه در بند ۲ از هات ۲۹ و در بند ۹ از هات ۴۶، در گزارش
 پهلوی همین سه بند از گاتها گوسپند تاشیتار 𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 - 𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 - 𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 -
 آفریننده گوسپند (در پهلوی نیز گوسپند بمعنی سراسر چارپایان سودمند است، نگاه کنید
 بجلد خرده اوستا ص ۱۳۰)

گِئوش تَشَن 𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 - 𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 - 𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 -
 گāuš-tashan مانند گِئوش اورَوَن 𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 - 𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 - 𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 -
 gāuš-urvan که لفظاً بمعنی روان گاو است و در بند ۱ از هات ۲۸ و در بند ۱
 از هات ۲۹ آمده، نام فرشته ایست، این دو فرشته بسا با هم یاد شده اند،
 چنانکه در پاره ۱ از یسنا ۳۹ (هفت هات) گِئوش اورَوَن (= گوشورون) و تَشَن
 که بجای گِئوش تَشَن آمده با هم ستوده شده اند، نگاه کنید یادداشت شماره ۲ از
 پاره ۱۴ سیروزه خرد در جلد خرده اوستا، گزارش نگارنده، ص ۱۹۴ و به :

Foundations of the Iranian Religions : by Gray. The K. R. Cama
 Oriental Institute No. 15 p. 146.

۳ - از خرد مینوی یا مینو خرد که در متن هم این دو واژه بکار رفته نیروی ایزدی
 که چارپایان سودمند پدید آورد، اراده شده است، به بند ۳ از هات ۴۷ نیز نگاه کنید.

۴ - ضمیر « او » بر میگردد، به جاندار.

۵ - راه = پَته pathâ 𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 - 𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 - 𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 -
 (راه)، در فرس هخامنشی پته pathi همچنین پَته 𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 - 𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 - 𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 -
 گاتها بسیار آمده، در انگلیسی path و در آلمانی pfad؛ پَته 𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 - 𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 - 𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 -
 که panti 𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 - 𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 - 𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 -

هیئت دیگری است از همین واژه در فارسی پند شده بمعنی اندرز، بواژه پتهمن
 رومنی pad = پته رومنی path که بمعنی رفتن است بنیاد این واژه هاست
 ۶ - دادن (وروسه) از مصدر دا ورسه dā دادن در اینجا بمعنی
 نشان دادن یا نمودن است.

۷ - کشاورز = واستریه واسه دصم لوم . vāstrya صفت است بمعنی
 برزیکر یا کشاورز و آنچه بکار دهقانی پیوستگی دارد، خواه کشت و ورز
 (= کشت و برز) و خواه شبانی (= چوپانی)، در بند های ۱ و ۶ از هات ۲۹ بآن
 برخورداریم، در بند های ۱۰ و ۱۵ از همین هات و در بند ۶ از هات ۳۳ و در بند ۵
 از هات ۵۱ و در بند ۴ از هات ۵۳ نیز بآن خواهیم بسر خورد، در گزارش پهلوی
 (= زند) از هات ۲۹ و هات ۳۱ در بند های ۶ و ۱۵ که یاد کردیم به ورزیتار
 varzītār یعنی ورزنده یا کارگر گردانیده شده است و در گزارش پهلوی از
 بند ۴ از هات ۵۳ به واستریوش واسه دصم لوم vāstryōš برمیخوریم، از واستریوشان
 سالار چنانکه طبری یاد کرده و واستریوشبذ که مسعودی نوشته که بگاه ساسانیان
 عنوان سر و بزرگ کشاورزان بوده، بجای وزیر کشاورزی کنونی جدا گانه در گفتار
 پیشه‌وران سخن داشتیم.

واستریه vāstrya از واژه واستر واسه دصم لوم vāstar در آمده که در
 یادداشت شماره ۱۱ از بند ۱ از هات ۲۹ یاد کردیم و گفتیم بمعنی شبان است و بمعنی
 نگهبان و پاسبان نیز گرفته شده است.

واستر واسه دصم لوم vāstra که در بند ۲ از هات ۲۹ بآن برخورداریم و
 بمعنی خورش گرفتیم، بمعنی چراگاه و کشت زار و برزیکری نیز آمده، یادداشت
 شماره ۶ از بند ۲ از هات ۲۹ نگاه کنید.

واسترونت واسه دصم لوم vāstrvant در تائیت واسترومیتی
 واسه دصم لوم vāstravaiti که در بند ۱۱ از هات ۴۸ و در بند ۲ از هات

شماره ۹ از بند ۳ از هات ۳۰ و بیادداشت شماره ۱ از بند ۱ همین هات نگاه کنید.
 ۱۰ - بهره یافتن (دین دین) = بخش (دین دین) . baxsh
 در بند ۵ از هات ۴۷ و در بند ۳ از هات ۵۰ نیز آمده و در بند ۱۰ از هات ۳۳ باجزه
 آ: دین دین . â-baxsh ، در پهلوی بخشیدن دین دین و در فارسی
 بخشیدن گوئیم .

بخش baxsh هیئت دیگری است از مصدر بگ (دین) . bag که در پاره
 ۸ از زامیاد یشت بکار رفته و در پهلوی بختن (دین) ، اسم مفعول این
 مصدر بخت (دین دین) . baxta که نیز در اوستا بسیار آمده ، همان است
 که در پهلوی (دین) و در فارسی بخت گوئیم ، همچنین از این بنیاد است بگ
دین . baga که در گاتها : هات ۳۲ بند ۸ ، هات ۵۰ بند ۱ و در پخشهای
 دیگر اوستا بگ bagha بمعنی بهره و برخ و بخش است ، بگا (دین) .
 baghâ بمعنی پاره و بهره نیز در اوستا بسیار آمده . نگاه کنید بجلد دوم یشتها ،
 گزارش نگارنده ، ص ۱۴۵ و بنخستین جلد یسنا ص ۲۰۳

۱ - جهان = گیتها (دین دین) . gaêthâ گیهان ،
یازدهمین بند کیتی ، بیادداشت شماره ۲ از بند ۴ از هات ۳۰ نگاه کنید .

۲ - دین = دینا (دین دین) . daênâ ، در پهلوی نیز دین (دین) ، در
 دومین جلد یشتها در مقاله دین از این واژه سخن داشتیم و گفتیم این واژه آریایی
 است و با هیچیک از واژه های بابلی و آرامی که واژه دین عربی از آن در آمده ،
 پیوستگی ندارد . برخی از دانشمندان ریشه این واژه را در اوستا ، مصدر دا (دین) .
 dâ پنداشته ، چنانکه در آن گفتار یاد کردیم ، بمعنی دانستن گرفته اند .

(درباره مصدر دانستن که در اوستا زَن (دین) . zan و در فرس هخامنشی
 دن dan آمده بیادداشت شماره ۴ از بند ۱۱ از هات ۲۹ و بیادداشت شماره ۹ از
 بند ۳ از هات ۳۰ نگاه کنید) .

بیشتر از دانشمندان ریشه واژه دین را مصدر دی (دین) . di دانسته اند که

در اوستا بمعنی دیدن و نگریستن است (یادداشت شماره ۳ از بند ۲ از هات ۳۰ نگاه کنید) و آن را بواژه سانسکریت dhî پیوسته اند، این واژه را هر تل در سانسکریت بمعنی فروغیدن و درخشیدن نوشته:

Die Arische Feuerlehre von J. Hertel I Teil; Leipzig 1925 s. 77 F. 95 F.

دین در اوستا، در همه جا بمعنی کیش و آیین نیست، بسا بمعنی تشخیص باطنی آدمی است یا روان و جان و نهاد و هویت معنوی و وجدان، در گاتها بیشتر بهمین معنی بکار رفته است.

در جلد دوم یشتها گفتیم که دین هر کسی پس از مرگ پیکر آسا نمودار گردد. بروان نیکو کار پس از مرگ دینش پیکر دختر زیبا و خوش اندامی روی نموده، آن را بسوی بهشت رهنمون گردد و بروان گناهکار دینش پیکر زنی زشت و پتیاره و گندیده روی کرده وی را بسوی دوزخ کشاند، همچنین در آنجا یاد کردیم که دین یکی از نیروهای پنجگانه مردمی است. یادداشت شماره ۲ از بند ۴ از هات ۲۸ نگاه کنید و بگفتار دین در جلد دوم یشتها ص ۱۵۹-۱۶۶ و به هادخت نسک در همان جلد ص ۱۶۷ - ۱۷۳ که از پیکر یافتن دین، پس از مرگ سخن رفته است و به:

Foundations of the Iranian Religions by H. Gray: The Journal of the K. R. Gama Oriental Institute, No. 15, Bombay, p. 70-73

در انجام افزوده گویم گروهی از دانشمندان واژه دین را در زبان تازی اصلاً ایرانی دانسته اند که بمیانجی زبان ارامی به تازیان رسیده است چنانکه اخیراً نیرک Nyberg:

Hilfsbuch des Pehlevi II Upsala 1931 s. 54

و نگاه کنید به: Nöldeke, Zeitschr. d. Deutsch. Morgen. Ges. XXXVII s. 534 note 2

۳ - آفریدن، ساختن (ممدیجی) = تَش ممدیجی . tash ، نگاه کنید یادداشت شماره ۲ از بند ۹ همین هات.

۴ - جان = اوشتن $\{س\}$. ustana (= اوشتان $\{س\}$) در بند ۱۴ از هات ۳۳ و در بند ۱۶ از هات ۴۳ نیز آمده، در گزارش پهلوی جان ۱۴۹

۵ - بجای واژه تن استونت $\{س\}$. astvañt آمده، در بند ۲ از هات ۲۸ نیز بآن برخوردیم و در آنجا صفت از برای جهان آورده شده و گفتیم در گزارش پهلوی استومند $\{س\}$ شده است، بیادداشت شماره ۵ آن بند نگاه کنید، در اینجا افزوده گوئیم این صفت نیز در گزارش پهلوی تنومند $\{س\}$ شده یعنی دارنده تن و پیکر.

چنانکه از جمله «بجان تن دادی» پیداست، جان بکالبد جای دادن یا پیکر هستی زندگی بخشیدن، مراد است.

۶ - کردار یا کنش = شیئوتهن $\{س\}$. shyaothana، نگاه کنید بیادداشت شماره ۵ از بند ۱ از هات ۲۸.

۷ - آموزش، آگهش، فرمان، آیین، پیام ایزدی، داوری (روز پسین) = سَنگَه $\{س\}$. sāṅgha (= سَنگَه $\{س\}$ sāṅgha) باین واژه در گاتها بسیار بر میخوریم چنانکه در هات ۳۲ بند ۶ و در هات ۴۳ بند ۱۴ و هات ۴۵ بند ۲ و جز آن، در پخشهای دیگر اوستا سَنگَه $\{س\}$ saṅha آمده. بهمین معنی است سَنگَهَن $\{س\}$. sāṅghana که در بند ۹ از هات ۳۲ آمده و سَنگَهو $\{س\}$. sāṅghu که در بند ۷ از هات ۳۴ آمده و سَنگَهونت $\{س\}$ saṅhvaiti که در پارۀ ۱۲ از میاد یشت آمده (در تأنیث saṅhvaiti) یعنی فرمانبردار یا آموزش پذیر. همه این واژه ها از مصدر سَنگَه $\{س\}$ saṅh در آمده که در یادداشت شماره ۱ از بند ۴ از هات ۲۹ گذشت و گفتیم بمعنی گفتن و آگاهانیدن و آموزانیدن است، بمصدر سانگَه $\{س\}$. saṅh در یادداشت شماره ۶ از بند ۵ همان هات نیز نگاه کنید.

۸ - بجای واژه آزاد: و سَنگَه $\{س\}$. vasaṅh یعنی خواهند و

آرزو کننده، این صفت در گزارش پهلوی کامک و vasô شده یعنی کامه یا آنچه دلخواه و از روی کام و خواهش و آرزو است یا آزاد. vasô و vasô که در بند ۱۹ از همین هات و در بند ۱۵ از هات ۳۲ آمده؛ vasô و vasô که در بند ۱ از هات ۴۳ و در بند ۹ از هات ۵۰ آمده از قیود است و در گزارش پهلوی به کامک شده یعنی بکام، vasna و vasna در بند ۱۵ از هات ۳۴ و در بند ۱۹ از هات ۴۶ و در بند ۱۱ از هات ۵۰ یعنی خواهش و خواست یا اراده و میل، همین واژه است که در فرس، vashna شده مکرراً در سنگ‌نبشته‌های شاهنشاهان هخامنشی آمده است. vasasə-xshathra که در بند ۸ از هات ۴۳ آمده یعنی کشور دلخواه یا شهریار خویشکام و پادشاه کامکار، در گزارش پهلوی به کامک خوتاکیه pa kâmak x'atâkih یعنی خدایی (پادشاهی) بکام. همه این واژه‌ها از مصدر vas و vas در آمده که بمعنی خواستن و آرزو کردن و خواهش داشتن است، در بندهای ۲ و ۴ و ۸ و ۹ از هات ۲۹ بآن برخوردیم، اوشت usta که اسم مفعول آن است نیز جداگانه در گاتها بسیار آمده، یادداشت شماره ۱۰ از بند ۱۱ از هات ۳۰ نگاه کنید.

۹ - کیش = varəna و varəna ، نگاه کنید یادداشت شماره ۷ از بند ۲ از هات ۳۰.

۱۰ - بجای پذیرد = dâ و dâ آمده از مصدر dâ دادن یعنی: آزاد و بکام و خواست خویش، کیش و آیین بخود ارزانی دارد.

۱ - همانگاه = athrâ در اینجا از ظروف زمان است

دوازدهمین بند
در بند ۱۶ از هات ۴۶ از ظروف مکان است، یعنی از همان آغاز، که در بند پیش سخن رفته: گوهر نیکی مردم را بدین راستین خواند و گوهر بدی بکیش دروغین، آرمیتی (سپندارمذ) کسانی را که در برگزیدن این دو آیین در تردید اند بیاری رسد.

۲ - برداشتن (برداشتن) = بیر (برداشتن) bar، در فرس هخامنشی نیز بر bar، در پهلوی برتن (برتن) و در فارسی بردن، در بند ۱۵ از هات ۳۲ و در بند ۹ از هات ۳۳ نیز آمده، در پخشهای دیگر اوستا بسیار آمده و بسا هم با جزءهای گوناگون چون آ سه. (â)، آو سه. (ava)، آوی سه. (avi)، اوس دو (= اوز) (uz)، پیستی سه. (paiti)، فرا سه. (frâ)، وی واپ سه. (vi)، نیز سه. (niz)، هام سه. (ham)، پرا سه. (para)، آب سه. (apa).

۳ - دروغ گفتار = میتینگه وچنگه ۶ در سه. «دو سه» سه. (mithanh-vaeanh)، بواژه وچنگه ۲ در سه. (vaeanh) که بمعنی گفتار است در بند ۳ از هات ۳۰ برخورداریم و واژه ای که در آغاز همین بند به «آواز» گردانیدیم در متن وچ واپ سه. (vae) آمده، با وچنگه از یک بنیاد است (یادداشت شماره ۷ از بند ۱۱ از هات ۲۸) میتینگه ۶ در سه. (mithanh) یعنی دروغ، نادرست. میتینگه وچنگه (mithanh-vaeanh) در گزارش پهلوی نیز به دروغ گفتار گردانیده شده: کدبا وچ (= دروغ) (۹ در سه) (۲ در سه)، میتینگه ۶ در سه در سه. (mithahya) که در بند ۱ از هات ۳۳ آمده نیز صفت است بمعنی دروغ، نادرست، واژگون.

۴ - ۵ دانان و نادان: دانایا شناسا و آگاه = ویدونگه واپ سه. (vidvanh) و در پخشهای دیگر اوستا ویدونگه واپ سه. «دو سه» سه. (yidhvanh) در بند ۶ از هات ۲۹ باین صفت برخورداریم و به هیئت دیگر آن، ویدوش واپ سه. (vidus) نیز در بند ۴ از هات ۲۸ برخورداریم، و در پخشهای دیگر اوستا ویدوش واپ سه. (vidhus) آمده است. ویدونگه اسم فاعل است از مصدر وید واپ سه. (vid) یعنی دانستن، شناختن، آگاه شدن.

همین واژه که با حرف نفی «ا» آمده: اویدونگه ۴ در سه. «دو سه» سه. (ə-vid-vanh) یعنی نادان، در گزارش پهلوی آکاس، آن آکاس (akās)

۳ سو سو (anâkâs) یعنی آگاه و نا آگاه . در اوستا آ . سو . « a » که از ادوات نفی است بیشتر آمده تا « a » ، به بند ۱۷ از همین هات نیز نگاه کنید و بواژه ما سو . mâ در یادداشت شماره ۴ از بند ۱۷ همین هات .

۶ - دل = زِرِدْ 𐬰𐬀𐬎𐬀 = zərəd نگاه کنید یادداشت شماره ۱۰ از بند ۱ از هات ۳۱ . از برای منش = مَنَنگه 𐬀𐬎𐬎𐬀 = mananh نگاه کنید یادداشت شماره ۶ از بند ۲ از هات ۲۸ .

۷ - بجای « پی در پی » آنوش هَچْ 𐬀𐬎𐬎𐬀 𐬀𐬎𐬎𐬀 = ânushae (𐬀𐬎𐬎𐬀 𐬀𐬎𐬎𐬀 𐬀𐬎𐬎𐬀) همین یکبار در اوستا آمده ، بار تولومه ترجمه کرده :

Der Reihe nach sich anschliessend, von einem zum andern hingehend .

کانگا Kanga : closely following ; instantly; Steudily

جکسن Jackson : unceasingly

یوستی Justi : festhaltend

۸ - بجای روان مینو 𐬀𐬎𐬎𐬀 𐬀𐬎𐬎𐬀 = mainyu که در فارسی مینو گویم ، نگاه کنید یادداشت شماره ۲ از بند ۳ از هات ۳۰ .

۹ - سرگردانی = مِثْها 𐬀𐬎𐬎𐬀 = maêthâ زیغ ، گمان (شک ، تردید) یادداشت شماره ۱۲ از بند ۹ از هات ۳۰ نگاه کنید .

۱ - آشکار = آویشیه 𐬀𐬎𐬎𐬀 𐬀𐬎𐬎𐬀 = âvishya ، بهمین صفت در بند ۵ از

هات ۵۰ نیز بر میخوریم ، در بند ۷ از هات ۳۳ آویش سیزدهمین بند 𐬀𐬎𐬎𐬀 𐬀𐬎𐬎𐬀 = âvis یعنی آشکارا یا هویدا و بدیده آمدنی ،

هر دو در گزارش پهلوی آشکارک 𐬀𐬎𐬎𐬀 𐬀𐬎𐬎𐬀 شده است .

۴ - نهانی = تیه 𐬀𐬎𐬎𐬀 = taya صفت است ، در گزارش پهلوی نهانیک

𐬀𐬎𐬎𐬀 nihânîk ، این واژه اصلاً بمعنی دزدی است ، چه تابه 𐬀𐬎𐬎𐬀 = tâya که

در یسنا ۱۲ باره ۲ آمده بمعنی دزدی است و در گزارش پهلوی نیز چنین گردانیده شده

است. تایو تایو = tāyu که در اوستا بسیار آمده یعنی دزد چنانکه در یسناء ۹ پاره ۲۱ و در فرگرد ۴ و ندیداد پاره ۱، در پهلوی دوزد دزد و duzd و جز آن .
 ۴ - باز خواست یا پرسش = فرس فرس = فرسا از مصدر پرس فرسا که در همین بند و در بند گذشته و بند های ۱۳-۱۶ نیز بکاررفته است، نگاه کنید یادداشت شماره ۳ از بند ۲ از هات ۲۹.

۴ - گناه = آئینکه آئینکه = aenanh نگاه کنید یادداشت شماره ۳ از بند ۸ از هات ۳۰.

۵ - خرد (کوچک)، کم، کاست = کسو کسو و kasu ، در بند ۴ از هات ۴۷ نیز آمده است، در گزارش پهلوی کوتک کوتک و کودک (کودک). کاستن در فارسی با کسو kasu اوستایی از يك بنیاد است، در لهجه زرتشتیان ایران که دری نامیده میشود کسوک یعنی کوچک نگاه کنید به:

Houtum Schindler, die Parsen in Persien, ihre sprache s. 72

۶ - رهایی = بوج بوج = bũj از مصدر بوج بوج بوج bũj رهاییدن، رستگار ساختن یا رها کردن و باز کردن چنانکه در خرداد یشت پاره ۳، بهرام یشت پاره ۴۶، هرمزد یشت پاره ۱۷ و جز آن. بئوختر بئوختر = baoxtar که در ویسپرد کرده ۷ پاره ۳ آمده یعنی رهاکننده، در گزارش پهلوی بوختار بوختار بوختار bōxtār ، در پهلوی بوختن بوختن بوختن = bōxtan یعنی رهاییدن و بوژیشن بوژیشن بوژیشن bōzīšn چنانکه در گزارش پهلوی همین بند ۱۳ از هات ۳۱ بکار رفته یعنی رهایی ورستکاری، از این واژه چندین نام ساخته شده که در کارنامه (= تاریخ) و فرهنگ (= ادبیات) ما بجا مانده است چون سبخت (یعنی پندارنیک، گفتارنیک و کردارنیک: هوتم ، هوخت ، هورشت رستگار ساختند یا برهانیدند)؛ چهار بخت (نمیدانم از شماره چهار چه اراده شده شاید آخشییج چارگانه چون اندروای (= هوا) و آتش و آب و زمین که نیز در مزدیسنا از فرشتگانند)؛ پنج بخت (یعنی گاتها: اهنود ، اشتود ، سپتتمد ، وهوختسر ، وهیشتوا یشت رهازیدند)، هفتان بخت (یعنی

پاره ۵ ویسنا ۳۸ پاره ۴ ویسنا ۳۹ پاره ۴ فعل ایشوئیدیه **دیشوئیدیه** ishūidya
 بکار رفته و در گزارش پهلوی به آپام (وام) یا آپامینتن **دیشوئیدیه**
 âpāmēnitān (وامگزاردن) گردانیده شده است ، مراد از آن وامی است که بندگان
 در ستایش و نیایش بآفریدگار پردازند . در فارسی نیز «آوام» آمده (النهاییه ص ۱۲۴)
 ۴ - مُزد = داتهر **داتهر** dāthra ، در گزارش پهلوی داسر **داسر**
 dāsr یعنی دهش و پاداش ، در بند ۱۳ از هات ۳۴ **داتهر** dathra
 آمده از آن معنی وظیفه و مقرری بر میآید یا پاداشی که در دفتر کُنشها ثبت
 گردیده . در فرهنگها واژه داره که بمعنی وظیفه یاد شده و بیگ شعر سوزنی گواه
 آورده شده با واژه اوستایی داتهر یکی است ، چون آن شعر سوزنی در فرهنگها
 درست نوشته نشده در اینجا یاد نکردیم .

داتهر از مصدر دا **د** dā که بمعنی دادن و بخشودن و ارزانی داشتن
 است ، در آمده است . از برای خود واژه مزد که در اوستا میژد **د**
 mizda آمده بیادداشت شماره ۷ از بند ۱۳ از هات ۳۴ نگاه کنید .

۴ - بجای پاك و ناپاك آشونت **دیشوئیدیه** ashavañt و در گونت
دیشوئیدیه drəgvant آمده : از نخستین ، راستی پرست یا پیرو دین راستین
 زرتشتی یا مزدیسنا اراده میشود و از دومی پیرو کیش دروغین یا دیو یسنا . بیادداشت
 شماره ۱۳ از بند ۲ از هات ۲۹ نگاه کنید .

۵ - شمار پسین ، اماره روز واپسین ، سرانجام کار = هِن کرتی hāñ-kərəti
دیشوئیدیه . یعنی شمار روز پسین ، آنچنان که در سر انجام از روی نامه
 کردار ، نیکی و بدی مردمان سنجیده شود و نیکو کاران پاداش یابند و گناهکاران
 پادافراه بینند .

در یسنا ۷۱ پاره ۱ هِن کرتی **دیشوئیدیه** hāñ-kərəti یعنی پایان
 و سرانجام . در رام یشت پاره ۵۴ از هِن کرتی **دیشوئیدیه** hāñ-kərəti
 معنی مناسب بر نمیآید ، در پاره ۱۸ از یسنا ۷۱ هِن کرتیه **دیشوئیدیه**

han-kərətha صفت است یعنی بجای آورده شده ، پایان یافته ، ازسرتابن سراییده شده و بسر آورده شده و پایان پذیرفته ، دراین پاره همچنان پارهٔ ۱۶ ازهمان یسناکه یاد کردیم هَن کَرْتی و هَن کَرْتَه با گاتها پیوستگی دارد باین معنی که در آن دوپاره از پایان و انجام گاتها و از کاملاً سرودن آنها سخن رفته است . این واژه ها از مصدر کَر که بمعنی کردن است در آمده و با جزء هَن : هَن کَر مِه سِه و سِه و سِه . han-kar یعنی بجا آوردن ، بسر آوردن کار و پایان دادن چنانکه در یسنا ۱ در هر يك از پارهٔ آن آمده است .

۱ - سزا = مَئِنی مِه سِه و سِه . maēni (مئینی مِه سِه و سِه . maini) در بند

پانزدهمین بند || از هات ۴۴ نیز آمده ، در گزارش پهلوی همین بند به ویناسیشن پاتفراس vinâsîñ-pâtfrâs

(پادافراه گناه) گردانیده شده و در بند ۱۹ از هات ۴۴ ویناسکاریه پاتفراس vinâskârih-pâtfrâs (پادافراه گناهکاری)

۲ - دروغ پرست = دَر گَوَنت و دَر گَوَنت «دِه سِه و سِه» . dragvant، در یادداشت شماره ۴ از بند پیش گفتیم که از این واژه دیویسنا یا گمراه و ناپاک اراده میشود، در پهلوی و بازند دروند darvand و دارینجا کسی از بزرگان دیویسنا مراد است ، به بند ۴ از هات ۴۶ نگاه کنید .

۳ - شهر یاری = خَشْتَهَر مِه سِه و سِه و سِه . xshathra .

۴ - فراهم کردن (مِه سِه و سِه و سِه) = هُو مِه سِه و سِه hu آماده کردن، ساختن، انگیختن ، بکار آوردن . گذشته از این واژه هُو مِه سِه و سِه . بچند معنی دیگر هم در اوستا آمده است : هُو فشردن، هُو پختن و جوشانیدن، هُو زادن ، زاییدن یا راندن، باین معنی آنگاه بکار رود که از بچه پس انداختن آفریدگان بدواهریمنی سخن باشد .

۵ - بدکش = دوش شیئوتَهَن و دوش شیئوتَهَن مِه سِه و سِه و سِه . duš-syaothana

بیادداشت شماره ۹ از بند ۳ از هات ۳۰ نگاه کنید .

۶ - زندگی = جِیوتو جِیوتو مِه سِه و سِه و سِه . jyôtu ، بیادداشت شماره ۱۱ از بند ۳

از همین هات نگاه کنید .

۷ - یافتن، پیدا کردن (وایرید وید = واید واید vid، یادداشت شماره ۴ از بند ۶ از هات ۲۹ نگاه کنید .

۸ - جز یابی (بدون) = هنر وید وید . hanarə از حروف اضافه است ، در بند ۵ از هات ۴۷ نیز آمده .

۹ - آزار ، ستم ، زور = آئینکه وید وید . haēnañh، نگاه کنید یادداشت شماره ۳ از بند ۸ از هات ۳۰ .

۱۰ - چارپا یا گاو و گوسپند = پسو وید وید . pasu نگاه کنید یادداشت شماره ۹ از بند ۵ از هات ۲۹ .

۱۱ - واژه‌ای که به کارگران گردانیدیم ، نیز میتوان به کسان و بستگان و مردان گردانید ، در متن ویر واید . vira ، در بند ۹ از هات ۴۵ نیز با واژه پسو یکجا آمده ، در پهلوی ویر واید . vir یعنی مرد برابر واژه لاتین vir و صفتی که از آن در آمده : virilis در فرانسه شده است . ویر بمعنی مرد و بمعنی یل و پهلوان در اوستا بسیار آمده چنانکه در تیر یشت پاره ۱۴ و جز آن . در سانسکریت نیز vira بمعنی مرد است . ویر vira نیز در اوستا بمعنی هوش است ، جداگانه نیامده با واژه های دیگر آمیزش یافته چون هویر واید . hvira (هو + ویر واید + واید . hu + vira) یعنی خوب هوش چنانکه در یسنا ۶۲ پاره ۵ ، پرتهویر واید . pərəthvira (پرتهو + ویر واید + واید . pərəthu + vira) یعنی فراخ هوش چنانکه در ارت یشت پاره ۱ .

درفارسی نیز ویر بهمین معنی در فرهنگ (ادبیات) ما بجا مانده :

زین بدکنش حذرکن وزین پس دروغ او مینوش اگر بهوش و بصیری و تیزویر (ناصر خسرو)

۱۴ - کشاورز یا دهکن = واستریه واید واید . vāstrya، نگاه کنید یادداشت شماره ۷ از بند ۹ همین هات .

۱۳ - راستکردار = آدروجیت 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬎𐬀 . a-drujyañt ، این صفت
 باحرف نفی آ 𐬀 و اسم فاعل مصدر دروج 𐬀𐬎𐬎𐬀 . druñ (دروغ گفتن) ساخته
 شده یعنی نه دروغگو، نه فریبنده ، بنابراین پرودین راستین مزدیسنا یا پارساو راستکردار.
 ۱ - نیک اندیش = هودانو 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬎𐬀 . hu-dānu ، نگاه کنید بیادداشت

شماره ۹ از بند ۳ از هات ۳۰ .

۲ - افزایش دادن = فردتهائی 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬎𐬀 . fra-dathāi

(Inf.) ، در بند ۹ از هات ۴۵ نیز آمده یعنی افزودن ، بالانیدن . فردته
 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬎𐬀 . tra-datha که از همین بنیاد است در اوستا بسیار آمده چنانکه در
 یسناه ۵ پاره ۳ و یسنا ۶۸ پاره ۲ یعنی فراوانی و افزونی و گشایش و فراخی ، هر دو
 واژه از مصدر دا 𐬀 . dā که بمعنی دادن و بخشیدن است در آمده است .

۳ - توانایی = خشتهر 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬎𐬀 . xshathra ، نگاه کنید بیادداشت
 شماره ۴ از بند ۳ از هات ۲۸ .

۴ - خان و مان = دمان 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬎𐬀 . dāmāna ، در جاهای دیگر اوستا
 نیز دمان و نمان 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬎𐬀 . nmāna آمده در پهلوی 𐬀𐬎𐬎𐬀 . mân و در فارسی
 مان گویم ، بسا در گاتها با واژه گرو 𐬀𐬎𐬎𐬀 . garō آمده چنانکه در هات
 ۴۵ بند ۸ و هات ۵۰ بند ۴ (𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬎𐬀 .) و هات ۵۱ بند ۱۵
 (𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬎𐬀 .) در بخشهای دیگر اوستا گرومان 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬎𐬀 .
 garō-nmāna ، در گزارش پهلوی گروتمان 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬎𐬀 . همان است که در فارسی
 گرزمان شده . اسدی در لغت فرس گوید : گرزمان پارسیان گویند عرش است و شعرا
 گویند آسمان است ، دقیقی گفت :

مه و خورشید با برجیس و اسمان زحل با تیر و زهره بر گرزمان
 همه حکمی بفرمان تو رانند که ایزد مر ترا داد است فرمان

گرودمان = گرومان یا گرزمان یعنی خان و مان سرود و ستایش ، و سرای نیایش . از
 این واژه بارگاه فرّهور یا بهشت برین اراده میشود ، واژه گر 𐬀𐬎𐬎𐬀 . gar بمعنی

ستایش و نیایش و سرود است ، همین واژه نیز مصدر است بمعنی سرآیدن و ستاییدن ، در توراۀ نیز نشستگاه یپوه (خدای بنی اسرائیل) در میان سرودهای بنی اسرائیل دانسته شده است ، چنانکه در زبور داود مزبور بیست و دوم فقره ۴، نگاه کنید به :
 La vie future d'après le Mazdéisme par N. Söderblom paris 1901 p. 98-99

بساهم واژه دِمَان (= نمان) با واژه دروج آمده: دروج دِمَان drūjō-dēmāna
 ۱۶۴۳۱.۳۱.۳۱.۳۱ یعنی خان و مان دروغ ، از آن دوزخ اراده میشود چنانکه
 در هات ۴۶ بند ۱۱ و هات ۴۹ بند ۱۱ و هات ۵۱ بند ۱۴ .

در بند ۱۳ از هات ۳۲ دِمَان با واژه های بدتر منش و در بند ۱۵ از همان هات با واژه های منش نیک آمده ، از خان و مان بدتر منش دوزخ و از خان و مان منش نیک بهشت اراده شده است .

۵ - روستا = شوئیتهرَ روستا shôithra ، در بند ۱۸ از همین هات و در بند ۴ از هات ۴۶ نیز آمده ، در پخشهای دیگر اوستا بسیار بآن بر میخوریم چنانکه در همه پاره های نخستین فرگرد و زیدداد و در تیریش پاره ۱ و بهرام یشت پاره ۶۳ و یسنا ۲ پاره ۱۶ و جز آن ، در گزارش پهلوی روستاک لم ددسده (روستا)، روستا در فارسی بمعنی ده گرفته شده :

هر که روزی باشد اندر روستا تا ب ماهی عقل او ناید بجا (جلال الدین در منوی)
 رُستاق و رُزداق مُعرب آن است، اما در روزگاران پیش روستاک (= روستا)
 نام سرزمین بزرگی بوده دارای چندین ده و آبادانی و کشت زار: « در ذکر عدد رستاقهای شهر قم برقی در کتاب بنیاد چنین آورده است که رستاق قم سیصد و شصت و پنج دبه است . »

(تاریخ قم چاپ طهران ص ۵۶ باهتمام جلال الدین طهرانی .)

واژه های ده و شهر و کشور که بزودی یاد خواهیم کرد مانند واژه روستا اهمیت پارینه خود را باخته دایره آنها تنگ تر شده ، امروزه در فارسی سرزمینهایی نسبت

بزمان گذشته، خرد تر، چنین خوانده میشوند.

روستاك 𐬵𐬀𐬯𐬀𐬎 و هیئت کهنتر این واژه در پهلوی روستاك 𐬵𐬀𐬯𐬀𐬎𐬀 در گزارش پهلوی (= زند) از پاره ۲ از نخستین فرگرد وندیداد چنین یاد گردیده: 𐬵𐬀𐬯𐬀𐬎𐬀 𐬵𐬀𐬯𐬀𐬎𐬀 𐬵𐬀𐬯𐬀𐬎𐬀 𐬵𐬀𐬯𐬀𐬎𐬀 𐬵𐬀𐬯𐬀𐬎𐬀 𐬵𐬀𐬯𐬀𐬎𐬀 𐬵𐬀𐬯𐬀𐬎𐬀 𐬵𐬀𐬯𐬀𐬎𐬀 𐬵𐬀𐬯𐬀𐬎𐬀 𐬵𐬀𐬯𐬀𐬎𐬀 .

« یعنی روستا جایی است که مردم بر آن زندگی کنند ».

شوئیتهر shôithra نیز در اوستا سرزمینی است که در آنجا زیست کنند، چه این واژه از مصدر شی 𐬵𐬀𐬯𐬀𐬎𐬀 در آمده که در اوستا بمعنی جای گزیدن و نشیمن ساختن است و در گزارش پهلوی به مانتن ۱۱۳۳۶ گردانیده شده (یادداشت شماره ۶ از بند ۱۰ از هات ۲۹ نگاه کنید).

در اینجا یاد آور میشویم که واژه روستا برابر است با واژه اوستایی رَوُذَيَه 𐬵𐬀𐬯𐬀𐬎𐬀𐬀 (= رَوُذَيَه 𐬵𐬀𐬯𐬀𐬎𐬀𐬀 raodhya)، صفت است یعنی رویاننده یا باردهنده از مصدر رَوُذ 𐬵𐬀𐬯𐬀𐬎𐬀 raod رویدن (یادداشت شماره ۳ از پاره ۱۳ چهاردهمین فرگرد وندیداد نگاه کنید). از اینکه از واژه شوئیتهر shôithra و پهلوی آن روستاك 𐬵𐬀𐬯𐬀𐬎𐬀 اراده نشده از نخستین فرگرد وندیداد که یاد کردیم بخوبی پیداست، در این فرگرد از شاتزده کشور چون ایران و بیج (خوارزم) و سفد و مرو و بلخ و قندهار و هلمند وری و جز آن یاد شده و همه آنها با واژه های آسنگه 𐬵𐬀𐬯𐬀𐬎𐬀 asanh و شوئیتهر shôithra آورده شده، اینچنین: «نخستین جاها و سرزمینها که بهتر آفریدم، من که آهورا مزدا هستم، ایران و بیج است...» و در گزارش پهلوی این دو واژه به جیناک 𐬵𐬀𐬯𐬀𐬎𐬀 jînak یعنی جا (در برهان قاطع واژه جیناک یاد شده) و روستاك 𐬵𐬀𐬯𐬀𐬎𐬀 گردانیده شده است.

در کتاب پازند مینو خرد در فصل ۴۴ فقره ۲۴ آمده: «ویدا کوه هر مزد ایران و بیج از اور کان جایکان و رُستاگان وه دانذ» یعنی: و پیدا است که هر مزد ایران و بیج را از جاها و روستاهای دیگر بهتر آفرید (در باره ایران و بیج، بگفتار آن در جلد اول یسنا، گزارش نگارنده، ص ۳۳-۵۲ نگاه کنید).

در هر جای اوستاکه واژه شوئیتهر آمده از آن معنی سرزمین و مرز و بوم بر میآید نه بویژه ده . شوئیتهر در گساتها بجای زنتو 𐬰𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀 در *zantu* در بخشهای دیگر اوستا بکار رفته است . در بند ۱۸ همین هات آبادانها و سرزمینهای ایران کهن نظر بزرگی آنها از روی ترتیب چنین آمده : *dēman* 𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀 . *dəmāna* ، ویس 𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀 ، *vis* ، شوئیتهر 𐬰𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀 ، *shōithra* ، دخیو 𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀 *dahyu* یعنی خانوار ، ده ، روستا ، ایالت یا کشور . در جاهای دیگر بسا باین واژه ها با هم برمیخوریم و بهمین ترتیب ، جزاینکه چنانکه گفتیم بجای شوئیتهر واژه زنتو بکار رفته که در پهلوی زند 𐬰𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀 گوئیم . از واژه دخیو که در یادداشت آینده سخن خواهیم داشت بخوبی پیداست که شوئیتهر سرزمینی است خردتر از ایالت یا کشور و بزرگتر از ده بنا براین باید سرزمینی باشد که امروزه بلوک خوانند .

۶ - واژه ای که بجای کشور آوردیم در متن دخیو 𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀 *dahyu* آمده ننگارنده در اینجا کشور را که در اوستا کشور 𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀 *karshvar* آمده و برابر نامه دینی ایرانیان ، در دیباچه شاهنامه ابو منصور ی چنین یاد شده : « هر کجا آرام گاه مردمان بود بچهارسوی جهان از کران تا کران این زمین ببخشیدند و بهفت بهر کردند و هر بهری را یکی کشور خواندند . . . » باین معنی نگرفته است ، نگاه کنید یادداشت شماره ۱۱ از بند ۳ از هات ۳۲ . گذشته از هفت کشور که در داستانها و فرهنگ (ادبیات) مامعروف است ، مملکت و بسا یک ایالت هم در فارسی کشور خوانده شده ، آنچنان که واژه خَشْتَهَر $\text{𐬰𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀}$ *xshathra* که در اوستا و فرس هخامنشی بمعنی مملکت و پادشاهی است ، در فارسی از بزرگی آن کاسته ، شهر گوئیم . در پارینه سراسر مرز و بوم ایران را ایران شهر گفتندی ، خود واژه دخیو اهمیت دیرین خود را باخته همان است که در فارسی دبه یا ده گوئیم .

دخیو *dahyu* در جا های دیگر اوستا نیز دخیو و دئینگهو 𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀 𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀 *daiñhu* و دنگهو 𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀 𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀 *dahyu* در فرس هخامنشی دهیو 𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀

در سنگ نپشته های شاهنشاهان هخامنشی واژه دهبو بسیار بر میخوریم چنانکه در بهستان (بیستون) آمده : « گوید داریوش پادشاه : اینها (هستند) دهبوها (سرزمینها) که از آن من شدند و بخواست اهورا مزدا من پادشاه شان شدم : پارس ، شوش ، بابل ، آشور ، عربستان ، مصر... » ، داریوش پس از برآمدن همه مملکتها که در زیر فرمان وی بوده در انجام گوید : « رویهم بیست و سه دهبو (= مملکت) » .

در جای دیگر همان سنگ نپشته آمده : « گوید داریوش پادشاه : آنگاه که من در بابل بودم این دهبوها از من سر بیچیدند: پارس ، شوش (عیلام) ماد، آشور، مصر ، خراسان (پَرْتَهَو Parthava) ، مرو ، تَهْتَه گَو Thathagu ، سکستان (sakâ) » در هر جای از سنگ نپشته های هخامنشیان که از دهبو نام برده شده همان است که يك خشتهر پاَوَن xshathra Pâvan یا شهر دار (= مملکت دار) که نویسندگان یونان ساتراپ نوشته اند ، بر آن گماشته بوده است .

از دهبو در فرس هخامنشی با همیت دخیو یا دنگهو در اوستا بخوبی میتوان پی برد ، در جلد و ندیداد از نمان و ویس و زنتو و دهبو (= دنگهو) سخن داشتیم . در نخستین جلد یشتها در صفحه ۴۳۵ در یادداشت پای صفحه سهوی بنگارنده روی داده ، واژه « داه » را در ردیف دیه و ده آورده است پیداست که واژه داه بمعنی ده از شمار و برابر واژه دَس و داسه . dasa اوستاست ، پیوستگی با دهبو ندارد . از برای دمان و زنتو و ویس و دخیو یادداشت پاره ۴۱ از فرگرد ۷ و ندیداد نگاه کنید .

۷ - کوشیدن (ددس، دس، دس) (بارتولومه Barthol. آن را در فرهنگ خود (ستون 1613) از مصدر sperez یاد کرده است . سِرَز دس دس کوشیدن در اینجا با جزء آ دس آمده است ، در گزارش پهلوی آکوشیتار دس دس دس دس . akōstān کوشا .

۸ - مانند تو یا بتو مانند = تهواونت دس دس دس دس . thwāvant ، درهات

۴۳ بند ۳ هات ۴۴ بند ۱ و بند ۹ هات ۴۸ بند ۳ نیز آمده، یادداشت شماره ۳ از بند ۱ از هات ۴۴ نگاه کنید.

هفدهمین بند | ۱ - بزرگتر = مزینگه 𐭥𐭩𐭮𐭮𐭮𐭮 . mazyarñ، نگاه کنید یادداشت شماره ۶ از بند ۱۱ از هات ۲۹

۲ - گرویدن (𐭥𐭩𐭮𐭮𐭮𐭮) = «𐭥𐭩𐭮𐭮𐭮𐭮» = وَر باسد. var، یادداشت شماره ۷ از بند ۲ از هات ۳۰ نگاه کنید.

۳ - آگاهانیدن، گفتن (𐭥𐭩𐭮𐭮𐭮𐭮) = مرو 𐭥𐭩𐭮 . mrû، در گزارش پهلوی گپتن 𐭮𐭮𐭮𐭮𐭮𐭮𐭮𐭮 ، دراوستا بسیار آمده، در گاتها: هات ۳۲ بند ۱۲ و بند ۱۴، هات ۳۴ بند ۱۳، هات ۴۳ بندهای ۱۱-۱۲، هات ۴۵ بند ۲ و بنده، هات ۵۱ بند ۸ و بند ۱۹، هات ۵۳ بنده. در یادداشت شماره ۱ از بند ۳ از هات ۲۹ گفتیم که مرو با جزء پیتی: 𐭮𐭮𐭮𐭮𐭮𐭮𐭮𐭮 - 𐭥𐭩𐭮 . paiti-mrû بمعنی پاسخ گفتن است، چنانکه در بند ۳ از هات ۲۹ و در بند ۲ از هات ۳۲ آمده. بواژه مروایت 𐭮𐭮𐭮𐭮𐭮𐭮𐭮𐭮 . mrûitê در یادداشت شماره ۲ از بند ۶ از هات ۴۹ نیز نگاه کنید.

۴ - بجای «مباد» در متن «ما» 𐭥𐭩𐭮 . mâ آمده بمعنی نه، از برای واژه فریفتن آورده شده، «ما» دراوستا از حروف نفی است، در سر جمله یادرسر فعل افاده نهی میکند، همین واژه است که در فارسی مه شده، بفتح اول و باخفای هاء، حرف نفی است بمعنی نه، در فارسی بسا در سر فعلها میآورند چون مپندار، مگو، مرو. در آغاز بند ۱۸ همین هات بواژه «ما» برمیخوریم.

۵ - از برای دانا و نادان یادداشت شماره ۵ از بند ۱۲ همین هات نگاه کنید.

۶ - فریفتن (𐭥𐭩𐭮𐭮𐭮𐭮𐭮𐭮𐭮𐭮) = آئیبی دیو 𐭥𐭩𐭮𐭮𐭮𐭮𐭮𐭮𐭮𐭮 . aipi-dabu، نگاه کنید یادداشت شماره ۴ از بند ۶ از هات ۳۰

۷ - آموزگار = فردخستر 𐭥𐭩𐭮𐭮𐭮𐭮𐭮𐭮𐭮𐭮 . fra-daxstar، در بند ۳ از هات ۵۱ نیز آمده از مصدر دَخش 𐭥𐭩𐭮𐭮𐭮𐭮 . daxsh (آموزانیدن و

نمودن) چنانکه در بنده ۱ از هات ۴۳، در بنده ۱۳ از هات ۳۳ با جزء فر: **𐭌𐭕𐭕𐭏𐭕𐭏𐭕𐭏𐭕𐭏**.

fra-daxsh

۸ - باش (**𐭕𐭕𐭏**) از مصدر آه **𐭕𐭕𐭏** . ah بودن .

۱ - مباد = « ما » **𐭕𐭕𐭏** . mā ، در یادداشت شماره ۴

هجدهمین بند

از بند پیش گذشت .

۲ - گفتار، سخن = ماتهر **𐭕𐭕𐭏𐭕𐭏** . mathra ، بجای آموزش ساسنا

𐭕𐭕𐭏𐭕𐭏𐭕𐭏 . sâsnâ آمده بمعنی دستور و فرمان ، نگاه کنید یادداشت شماره ۶.

از بنده ۵ از هات ۲۸ و یادداشت شماره ۶ از بنده ۶ از هات ۲۹

۳ - گوش دادن، گوشیدن، شنیدن، نیوشیدن، شنفتن (**𐭕𐭕𐭏𐭕𐭏𐭕𐭏**) =

گوش **𐭕𐭕𐭏** . gush ، در آغاز بند آینده نیز آمده ، نگاه کنید یادداشت شماره ۳

از بنده ۸ از هات ۲۹

۴ - از برای خان و مان و روستا و کشور = دِمان **𐭕𐭕𐭏𐭕𐭏** . dāmāna ،

ویس **𐭕𐭕𐭏** ، شویتهر **𐭕𐭕𐭏𐭕𐭏** . shōithra ، دخیو dahyu؛ نگاه کنید یادداشتهای

شماره ۴ - ۶ از بنده ۱۶ همین هات .

۵ - ویرانی = دوشیتی **𐭕𐭕𐭏𐭕𐭏** . dushiti : از دوش **𐭕𐭕𐭏** . dus

بد و زشت و شیتی **𐭕𐭕𐭏** . shiti جا و آرامگاه و نشستگاه ، از مصدر شی

𐭕𐭕𐭏 . shi جای گزیدن و نشیمن ساختن . یادداشت شماره ۹ از بنده ۳ از هات ۳۰

و یادداشت شماره ۵ از بنده ۱۶ همین هات نگاه کنید. دوشیتی در گزارش پهلوی به دوش

روشنیه **𐭕𐭕𐭏𐭕𐭏𐭕𐭏** . dus ravisnih بدبختی ، خواری ، زبونی گردانیده شده .

۶ - تباهی یا مرگ = مَرَك **𐭕𐭕𐭏𐭕𐭏** . maraka ، در جاهای دیگر اوستا

مَهْرَك **𐭕𐭕𐭏𐭕𐭏** . mahrka یعنی مرگ ، در گزارش پهلوی نیز مرگ . هَذَه

نگاه کنید یادداشت شماره ۸ از بند ۱ همین هات .

۷ - بجای ساز جنگ در متن سنتیتهیش **𐭕𐭕𐭏𐭕𐭏𐭕𐭏** . snaithish آمده

در فارسی سازجنگ گویند یعنی ابزار جنگ یا جنگ ابزار :

میان دولشکر دوفر سنگ بود همه ساز و آرایش جنگ بود (فردوسی)
 در داستان جمشید نیز در شاهنامه آمده :

بفر کیی نرم کرد آهنا چو خود وزره کرد و چون جوشنا
 بدین اندرون سال پنجاه رنج ببرد و از این ساز بنهاد گنج

سوزنی گوید :

زهبت تو عدد و نقش شاهنامه بود کزو نه مرد بکار آید و نه اسب و نه ساز
 در تازی سلاح خوانند و جمع آن اسلحه. زمخشری در مقدمه الادب، سلاح را
 در فارسی ساز جنگ یاد کرده است .

در پهلوی سینه snêh در گزارش فارسی هر مزدیشت آمده : « بسیار
 سینه یعنی بسیار سلاح » نگاه کنید به :

Études Iraniennes par Darmesteter vol. II p. 266

همچنین در يك نسخه خطی اوستا که در سال ۱۱۷۹ یزدگردی نوشته شده ،
 درباره ۲۹ ازسروش یشت (= یسنا ۵۷) در برابر واژه اوستایی سنئیتیش snaithish
 و واژه پهلوی آن سینه snêh ، در فارسی افزوده شده سینه . نگارنده در ادبیات
 فارسی باین واژه بمعنی سلاح درجایی برنخورده است ، اما واژه سنی بفتح سین که
 در فرهنگهای فارسی یاد شده و بمعنی آهن و پولاد گرفته شده باید با واژه سینه بمعنی
 سلاح پیوستگی داشته باشد .

آب در حلق بدسگالانش عجب است از نمیشود چوسنی (شمس فخری)
 همچنین واژه سنی باتاه که در فرهنگها بمعنی آهن و پولاد یاد گردیده و بشعر
 ابوشکور گواه آورده شده :

زمین چون سنی و آب رود بگردد فراز و بیاید فرود
 بکمان نگارنده باید سهوی از نساخته باشد، تاه بجای نون نوشته شده است و این سهوی
 است که باسانی روی میدهد .

در اوستا بواژه سنئیتیش snaithish بسیار برمیخوریم ، چنانکه در یسنا

۵۷ (= سروش یشت) در پاره های ۱۰ و ۱۶ و ۲۲ و ۲۹ و ۳۱ و در فروردین یشت پاره ۷۱ و جز آن سنّتهه **دندسنا** . snatha یعنی زنش و آن زنش یا ضربتی است که با سلاح باشد چنانکه در فرگرد چهارم و ندیداد در پاره های ۲۶ و ۲۹ و ۴۰ از مصدر سنّتهه **دندسنا** . snath که بمعنی با سلاح زخم زدن و اسلحه بکار بردن است .

در انجام گویم : سنی در فارسی برابر سینه snéh پهلوی و سنّیتیش snaithish اوستاست، هر چند که سنی در فارسی بمعنی آهن و پولاد گرفته شده، اما باید یاد داشت که بسا از ابزار های جنگ بنام هر آن چیزی که با آن ساخته میشده، نامزد گردیده است چون نیزه ازنی و زوبین از چوب (چوبین)، نگاه کنیده :

Le Berceau des Armeniens par Marquart p. 213

۸ - راندن، از خود دور کردن (**دندسنا**) = **دندسنا** sa در بند ۷ از هات ۴۸ نیز آمده و با جزه پستی آورده شده : **دندسنا** . paiti-sâ در آن بند واژه پستی دوبار آورده شده، دومی در وزن شعر زیادتی است، افزوده شده است . پستی سای یعنی پذیره شدن، بستیزه در آمدن و با هم آورد برابر شدن و بضد کسی رفتن . یادداشت شماره ۵ از بند ۳ از همین هات بمصدر پستی آر **دندسنا** - ar . paiti نگاه کنید .

۹ - اندیشیدن (**دندسنا**) = **دندسنا** . نوزدهمین بند | man ، نگاه کنید یادداشت شماره ۸ از بند ۱۰ از هات ۲۹

۴ - پزشک زندگی = **دندسنا** . ahûm-bis در بند ۲ از هات ۴۴ نیز آمده است، صفت است : ازدو واژه، نخست **دندسنا** . ahu یعنی زندگی، جهان، روزگار، هستی، در یادداشت شماره ۴ از بند ۲ از هات ۲۸ گذشت، دوم **دندسنا** . bish که بمعنی دارو و درمان است، **دندسنا** . bishaz یعنی دارو و درمان کردن و چاره بخشیدن چنانکه در پاره های ۴۰ - ۴۴ از فرگرد هفتم و ندیداد **دندسنا** . baêshaza یعنی درمان بخش، همین واژه است

۹. دâ (دادن، بخشودن)، با جزء وی: وی دâ. vi-dâ بخش کردن (تقسیم کردن) در بند ۱۲ از هات ۳۴ و در بند ۱۲ از هات ۴۳ بآن برمیخوریم.

۹ - واژه ای که به مزدگردانیدیم در متن و نگه و vañhu (= وُهو وادسده. vohu) آمده، در پهلوی وِه وِه ودر فارسی به گویم، بسا در گاتها اسم است بمعنی بهی و نیکویی. در این بند، چنانکه در بند ۶ از هات ۴۷، بمعنی مزد و پاداش و بخشایش است، نگاه کنید یادداشت شماره ۱۳ از بند ۱ از هات ۲۹

۱۰ - گروه = رَانَ رَانَ رَانَ. rana دسته و فرقه دینی که مزدیسنا و دیوسنا باشد، مراد است، نگاه کنید یادداشت شماره ۵ از بند ۳ از همین هات.

۱ - پیرو راستی = آشَوَن به دین سده. ashavan، خود پیغمبر زرتشت مراد است که آورنده اش است یا دین بیستمین بند راستین است.

۲ - آمدن (سده سده) = ای و (i)، در اینجا با جزء آ سده. آمده، نگاه کنید یادداشت شماره ۷ از بند ۲ از همین هات.

۳ - دور مانده = دیومَن و دسده. divamna، صفت است از مصدر دو و du یعنی دور کردن و برکنار کردن، از همین واژه است زدودن در فارسی، در یادداشت شماره ۷ از بند ۵ از هات ۲۹ و در یادداشت شماره ۸ از بند ۱ از هات ۳۱ گفتیم که واژه دو du نیز بمعنی وادار کردن و بر آن داشتن و کوشیدن و یا خود در نجه کردن است، همچنین دو du بمعنی گفتن است اما از برای گفتن اهریمنی در برابر مرو mrû که گفتن ایزدی است یعنی آنگاه که از گفتن پاگان و نیکان سخنی باشد فعل مرو بکار برند و هر گاه سخن از گفتن ناپاگان باشد فعل دو du آورده میشود.

۴ - آینده = آپَر سده سده (در تائیت آپرا سده سده) در فرس هخامنشی نیز آپَر apara، صفت است یعنی آنچه پس از این خواهد بود، در پهلوی اپاریک سده سده apârik بمعنی «دیگر» در بند ۱۱ از هات ۴۵ نیز آمده.

همین معنی است یعنی وای بر (= وای گو) ، واژه « وای » در فارسی که از اصوات است با واژه ویونی **𐭯𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮** vayōi که در بند ۷ از هات ۵۳ آمده یکی است و در آنجا مانند واژه اَوْتَمَات با واژه وَج آمده است . بوژه اَوْمی **𐭮𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮** avōi در یادداشت شماره ۵ از بند ۳ از هات ۴۵ نیز نگاه کنید .

۱۱ - روزگار ، زندگی = **𐭮𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮** ahu ، در یادداشت شماره ۲ از بند پیش گذشت .

۱۲ - دین = **𐭮𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮** daēnā ، نگاه کنید یادداشت شماره ۲ از بند ۱۱ همین هات .

۱۳ - کشانیدن یا رهبردن ، رهنمودن (**𐭮𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮**) = **𐭮𐭮** ni . در فرس هخامنشی **𐭮𐭮** ni ، در پهلوی نیتن **𐭮𐭮𐭲𐭮** nitan ، این لفظ در فارسی بجانمانده امادر بازند ، چنانکه در نامه مینو خرد بسیار آمده است ، نگاه کنید یادداشت شماره ۲ از بند ۱۳ از هات ۴۴

۱ - خداوندی = **𐭮𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮** xvâ-paithya ، در

گزارش پهلوی نفشمن پتیه **𐭮𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮** = خویش پتیه **𐭮𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮** **𐭮𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮** xvês-patih ، جزء پسین از واژه پتیه سی **𐭮𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮** paiti در آمده که در پهلوی پت **𐭮𐭮** و در فارسی بد گویند چون سپهد ، موبد ، درستبد . از واژه خواپتیه = خویشبدی که بمعنی خود سروری است ، پادشاهی و خدیوی و خدایگانی و خداوندی اراده میشود .

۲ - رسا (تمام ، کامل) = **𐭮𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮** būri (**𐭮𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮**) = بوئیری **𐭮𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮** . در گزارش پهلوی **𐭮𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮** būiri ، در گزارش پهلوی **𐭮𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮** būiri ، در نامه پهلوی **𐭮𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮** bavandak ، در نامه پهلوی **𐭮𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮** bavandak -pâtixsâhiih یعنی **𐭮𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮** پادشاهی رسا (سلطنت کامل) درست برابر واژه اوستایی **𐭮𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮** xvâ-paithya . وصف بوری میباشد . واژه بوری در پاره ۱ از سناس ۴ (هفت هات) با فعل **𐭮𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮** kar (کردن) آمده یعنی بجای آوردن و انجام دادن و پایان رسانیدن ، و در

بیست و
یکمین بند

گشتاسپ یشت باره ۵ ۴ بمعنی فزون و فراوان است.

۳ - انبازی یا پیوستگی و پیوند = سر 𐬰𐬀𐬎𐬀 sar، در بندهای ۸-۹ از هات ۴۹ و در بند ۳ از هات ۵۳ نیز آمده، میتوان آن را بمعنی آمیزش و یگانگی گرفت، سر sar نیز مصدر است بمعنی پیوستن و انجمن کردن. بسواژه های از همین بنیاد در اوستا بسیار برمیخوریم، چنانکه در گاتها: هات ۳۲ بند ۲، هات ۴۹ بند ۳ و بنده، هات ۵۱ بند ۳، نگاه کنید به: Baunack Studien II S. 354

۴ - پایدار = وَزْدَوَر 𐬯𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀 vazdvar، در جا های دیگر اوستا بمعنی پایداری (دوام) است چنانکه در باره ۴۴ از فرگرد نهم و ندیداد و در بهرام یشت باره ۲۹ و یسنا ۴۸ باره ۱۱

وَزْدَنَگَه 𐬯𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬀 vazdanh که در بند ۱۰ از هات ۴۹ آمده یعنی پایدار، بادوام. بیادداشت شماره ۸ آن بند نگاه کنید و نگاه کنید به:

Geldner, Drei Yasht S. 119

آندر آس و وا کرناگل، وَزَوَر 𐬯𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀 را بمعنی رهبری گرفته اند،

نگاه کنید به: Yosno 31 von Andreas und Wackernagel in N. K. G. W. G. 1911 Heft s. 32

۵ - بجای رسایی و جاودانی و راستی و توانایی و نیک منشی در متن: خرداد و امرداد و اردیبهشت (آتس) و شهریور و بهمن آمده، در اینجا بمعنی این امشاسپندان اراده شده است، بیادداشت شماره ۴ از بنده همین هات نگاه کنید.

۶ - بجای اندیشه و مینو 𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀 mainyu آمده و میتوان بمعنی روان گرفت، نگاه کنید بیادداشت شماره ۲ از بند ۳ از هات ۳۰

۷ - دوست = اوزوتَه 𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀 urvatha، در گزارش پهلوی نیز دوست 𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀، در بند ۱۱ از هات ۴۵ و در بند ۱۴ از هات ۴۶ و در بند ۶ از هات ۵۰ و در بند ۱۱ از هات ۵۱ نیز آمده است.

۱ - پیدا = چیتھرا 𐭪𐭥𐭩𐭭𐭥. eithrā (در تذکیر چیتھرَ بیست و دومین بند 𐭪𐭥𐭩𐭭𐭥. eithra) صفت است یعنی هویدا، آشکارا، پدیدار، در گزارش پهلوی پیتاک 𐭪𐭥𐭩𐭭𐭥 همین است که در فارسی چهر گویم بمعنی روی، در بند ۷ از هات ۳۳ و در بند ۱۶ از هات ۴۴ نیز آمده است. چیتھرَ اوَنگه 𐭪𐭥𐭩𐭭𐭥. 𐭪𐭥𐭩𐭭𐭥. eithra-avanh که در بند ۴ از هات ۳۴ آمده یعنی آشکارا یاری دهنده یا پیدا رامش بخشنده. از برای واژه اوَنگه 𐭪𐭥𐭩𐭭𐭥. 𐭪𐭥𐭩𐭭𐭥. eithra یاری، یآوری بیادداشت شماره ۱۳ از بند ۹ از هات ۲۹ نگاه کنید. چیتھرَ eithra نیز در اوستا بمعنی تخمه و نژاد است چنانکه در بند ۳ از هات ۳۲ آمده است، در گزارش پهلوی توخمک 𐭪𐭥𐭩𐭭𐭥، در فرس هخامنشی نیز چیتھرَ بمعنی تخمه و نژاد است، از همین واژه است نام منوچهر که در اوستا منوش چیتھرَ 𐭪𐭥𐭩𐭭𐭥. 𐭪𐭥𐭩𐭭𐭥. Manus-eithra آمده یعنی از پشت و تخمه و نژاد منوش، درباره ۱۳۱ فروردین یشت باین نام بر میخوریم (نگاه کنید بگفتار منوچهر در دومین جلد یشتها، گزارش نگارنده، ص ۵۰-۵۲). هوچیتھرَ 𐭪𐭥𐭩𐭭𐭥. hu-eithra صفت است، در تأنیث هوچیتھرا 𐭪𐭥𐭩𐭭𐭥. huēithrā یعنی خوب نژاد یا نیک بنیاد چنانکه در یسنا ۵۸ باره ۱ آمده و در گزارش پهلوی هو توخمک 𐭪𐭥𐭩𐭭𐭥. 𐭪𐭥𐭩𐭭𐭥. hutoxmak شده، هوچیتھرَ درباره ۱۵ ارت یشت یعنی خوبچهر و خوشروی یانیک نژاد و خوب پیوند، هوچیتھرا Hu-eithrā نیز نام دختری است (کنیزک) در باره ۱۴۱ فروردین یشت در میان گروهی از کنیزکان دیگر ستوده شده است.

هوچیتھرَ در فارسی هُزیر شده نام یکی از دلاوران است، همچنین هُزیر بمعنی

نیکو و خوب و پسندیده است :

یکی نامه بنوشت خوب و هُزیر سوی نامور خسرو دین پذیر

(دقیقی در شاهنامه)

از برای واژه هو 𐭪𐭥 hu که بمعنی خوب و نیک و نغز و زیباست بیادداشت

شماره ۹ از بند ۳ از هات ۳۰ نگاه کنید (هُزیر بضم هاء درست است نه بفتح آن).

- ۲ - نیک اندیش = هودا ۳۰۳۰۳۰۳۰ hu-da نگاه کنید بیادداشت شماره ۹ از بند ۳ از هات ۳۰
- ۳ - همچنان = یتهنا ۳۰۳۰۳۰۳۰۳۰ yathanâ از قیود و از حروف ربط است، در گزارش پهلوی گاهی به چیکون ۱۳۵۹ و گاهی به ایدون ۳۰۳۰۳۰ گردانیده شده است ، در بند ۱ از هات ۴۳ نیز آمده است .
- ۴ - آگاه گردیدن ، شناختن ، دانستن (۳۰۳۰۳۰۳۰۳۰۳۰) = وید واور vid ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۷ از بند ۴ از هات ۲۸
- ۵ - ضمیر «او» برمیگردد به « نیک اندیش» که از آن زرتشت اراده شده : اوست که از گفتار و کردار درست خویش نگهدار راستی و کشور مینوی جاودانی اهورا مزداست .
- ۶ - از کشور نیک ، کشور آسمانی یا پادشاهی مینوی مزدا مراد است .
- ۷ - نگاهداری کردن یا برپاداشتن و برگرفتن (۳۰۳۰۳۰۳۰۳۰۳۰) = هپ ۳۰۳۰۳۰ hap ، در گزارش پهلوی همین بنده گرفتن ۳۰۳۰۳۰۳۰ گردانیده شده ، در بند ۴ از هات ۴۳ نیز بآن برمیخوریم .
- ۸ - کارگزارتر = وازیشت ۳۰۳۰۳۰۳۰۳۰ vâzišta صفت تفضیلی است از مصدر وژ ۳۰۳۰۳۰ vaz ، در یسنا ۳۶ (هفت هات) پاره ۳ معنی کارسازتر از آن برمیآید . وازیشت در بند ۲۲ از هات ۳۱ چنانکه در پاره ۴ از یسنا ۷۰ صفت استی ۳۰۳۰۳۰۳۰ asti (یاور) آورده شده است، بسیاری از دانشمندان آن را بمعنی سودمند گرفته اند ، هر چند که این معنی بسیار مناسب میافتد اما با نگاه بریشه واژه که وژ ۳۰۳۰۳۰ vaz باشد، بهتر دانسته بجای آن « کارگزار» آوریم .
- وژ ۳۰۳۰۳۰ vaz در اوستا همان است که در پهلوی وزیتن ۳۰۳۰۳۰ و در فارسی وزیدن گوئیم و از برای باد بکار بریم ، اما در اوستا این واژه بمعنی راندن و رفتن و در آمدن و برانگیختن و کشیدن و گردانیدن و تاختن بسیار آمده، در پاره ۳۳ تیریشت از برای وزش باد بکار رفته ، در پاره ۱۱ آبان یشت از برای گردونه بکار رفته یعنی گردونه

راندن، دربارهٔ ۵۸ بهرام یشت از برای سپاه بکار رفته یعنی کردن سپاه، از بی لشکر راندن، دربارهٔ ۴۷ مهریشت از برای اسب آمده: اسب برانگیختن، درباره‌های ۲-۲۷ بهرام یشت از برای باد و گاو و اسب و شتر و گراز و جوانمرد پانزده ساله و مرغ شاهین و میش و بز و مرد دلیر بکار رفته، بمناسبت هر يك از آنها باید در فارسی به وزیدن، در آمدن، روی نمودن، خرامیدن، تاختن، پریدن برگردانیم. در بند ۵ از هات ۵۳ بمعنی بشوی رفتن، شوهر گرفتن آمده است.

وز vaz در اوستا از برای هر آن فعلی که افادهٔ جنبش کند بکار رفته است.

۹ - یاور، یار، پیرو = آستی مصدر. asti در هات ۳۳ بند ۲، هات ۴۶ بند ۱۱، هات ۴۹ بند ۱۱ نیز آمده از مصدر آه مصدر ah بودن، هستن در آمده است. آستی asti مانند واژه «است» مصدر. ast که در یادداشت شماره ۵ از بند ۲ از هات ۲۸ یاد کردیم بمعنی «است» و استه و هسته و استخوان هم میباشد.

آهنود گات - یسنا، هات ۳۲

- نخستین بند | ۱ - خواستن (۳۳ ۳۳ ۳۳) = یاس ۳۳ ۳۳ ۳۳
 yās، نگاه کنید بیادداشت شماره ۱ از بند ۱ از هات ۲۸
- ۲ - آزاده یارزمی (= لشکری) و بزرگرو پیشوای دینی = خوئتو ۳۳ ۳۳ ۳۳
 xvaētu، وِرِزَنَ و اِی { ۳۳ } ۳۳، vərəzāna، ائیریمَن ۳۳ ۳۳ ۳۳،
 airyaman، بگفتار پیشه‌وران نگاه کنید (در جلد نخست).
- ۳ - آموزش = مَن ۳۳ ۳۳ ۳۳ (۳۳ ۳۳ ۳۳) mana پیمایش و اندازه و با
 جزء فر: ۳۳ ۳۳ ۳۳ fra-mana در فارسی فرمان گویم و در فرس هخامنشی
 فرمان fra-māna از مصدر «ما» ۳۳ ۳۳ ۳۳ mā در آمده که بمعنی اندازه گرفتن و
 پیمان کردن است و با جزء فر: فرما ۳۳ ۳۳ ۳۳ fra-mā فرمان دادن، دستور
 دادن چنانکه در بند ۴ از همین هات آمده، مصدر «ما» در تصریف فعلهای فارسی چون
 فرماید، پیماید، آزماید، نماید بخوبی پیداست.
- ۴ - شادمانی، رامش = اورواژمن ۳۳ ۳۳ ۳۳ { ۳۳ } ۳۳، urvāzaman، نگاه
 کنید بیادداشت شماره ۷ از بند ۱ از هات ۳۰
- ۵ - گماشته، فرستاده، پیک = دوت ۳۳ ۳۳ ۳۳، dūta، همچنین دوتیه
 ۳۳ ۳۳ ۳۳ dūtya که در بند ۱۳ از همین هات آمده.
- بجای دوت در بند ۸ از هات ۴۹، فرئشت ۳۳ ۳۳ ۳۳ { ۳۳ } ۳۳ fraēsta بکار
 رفته که بمعنی فرستاده و پیک است؛ نگاه کنید بیادداشت شماره ۷ از آن بند.
- ۶ - دورداشتن = داریو ۳۳ ۳۳ ۳۳ { ۳۳ } ۳۳ (Inf.) dāryō از مصدر دَر وید ۳۳ ۳۳ ۳۳
 dar داشتن، نگاهداشتن، بازداشتن. نگاه کنید بیادداشت شماره ۷ از هات ۳۱

- ۷ - بد خواستن، دشمنی کردن، ستیزیدن (*ویدردییش*) =
 دئییش *ویدردییش* . daibish ، نگاه کنید یادداشت شماره ۶ از بند ۶ از هات ۲۸
- دومین بند**
- ۱ - یگانه، پیوسته (*دودسا*) از مصدر سر
دودسا . sar ، نگاه کنید یادداشت شماره ۳ از بند ۲۱ از هات ۳۱
- ۲ - خوب دوست = هوش هخی *دودس* . hus - haxi (صفت است) یارنیک بگفتار پیشه‌وران نگاه کنید (در جلد نخست).
- ۳ - درخشان = خونونت *دودس* . xvanvant باشکوه، در بند ۴ از هات ۵۳ نیز آمده، در بخشهای دیگر اوستا خونونت *دودس* . xvanvant
- ۴ - پاسخ گفتن (*دودس*) = پیتی مرو *دودس* . paiti-mrū ، یادداشت شماره ۳ از بند ۱۷ از هات ۳۱ نگاه کنید.
- ۵ - بجای پارسایی آرمیتی *دودس* . ârmaiti (آرمیتی *دودس* . ârmati) همان است که در بند های ۳ و ۷ از هات ۲۸ و در بند ۷ از هات ۳۰ و در بندهای ۴ و ۹ و ۱۲ از هات ۳۱ بآن برخوردیم و در بسیاری از بندهای دیگر نیز خواهیم برخورد و آن امشاسپند «سپندارمذ» است اما در اینجا چنانکه در چند بند دیگر: هات ۴۴ بند ۱۰ - ۱۱ ، هات ۴۵ بند ۱۰ ، هات ۴۷ بند ۲ ، هات ۴۹ بند ۵ و بند ۱۰ ، هات ۵۱ بند ۲۱ ، هات ۵۳ بند ۳ و جز آن معنی این واژه مراد است.
- آرمتی *دودس* . arēṃ یا آرمیتی *دودس* . ârmaiti از دو واژه آمیزش یافته: نخست آرم *دودس* . arēm ، در بخشهای دیگر اوستا آرم *دودس* . arēm از قیوداست بمعنی درست یا «آنچنان که شاید» خود جداگانه در گاتها بسیار آمده، چنانکه در بند ۸ از هات ۴۴ و بند ۱۱ از هات ۴۵ و بند ۱۴ از هات ۵۱ (در این بند پسین صفت است یعنی فرمانبردار)؛ دوم *دودس* . mati از مصدر مان *دودس* . man یعنی اندیشیدن که در یادداشت شماره ۸ از بند ۱۰ از هات ۲۹ گذشت. آرمیتی رانیز بمعنی بردباری و سازگاری و فروتنی گرفته‌اند در برابر ترمیتی *دودس* . tarēṃmaiti که بمعنی بادسری و خیره سری و ناسازگاری و برتنی و سرکشی است و در بند ۴ از

هات ۳۳ آمده است، بیادداشت شماره ۲ از بند ۱۱ از هات ۴۵ نگاه کنید.

واژه ترمشت بر وزن سرنوشت که در برهان قاطع بمعنی بدکرداری یاد شده همین واژه اوستایی است که در یازند ترمش شده، نگاه کنید بواژه پیری متی *pairimati* در یادداشت شماره ۶ از بند آینده، همچنین به بند ۴ از هات ۴۵ نگاه کنید که در آنجا از آرمیتی، زمین اراده شده است.

آنچنانکه در بند ۲ از هات ۳۲ آرمیتی را بمعنی پارسایی گرفته‌ایم، بجای *vohu manah* (پهن) و *اش* *ash* (اردیبهشت) و *xshathra* (شهریور) منش نیک و راستی و توانایی آورده‌ایم.

۶ - پاک (مقدس) = سینت *spanta*، این واژه در جزء چندین واژه فارسی بجای مانده چون اسفندیار و اسفنددانه و گوسفند و جز آن، در جای دیگر از آن سخن داشتیم، در گفتار امشاسپندان به سپند مینو نگاه کنید.

۷ - برگزیدن (*var*) = *var*، نگاه کنید بیادداشت شماره ۷ از بند ۲ از هات ۳۰.

۱ - نژاد یا تخمه = *cithra*، نگاه سومین بند کنید بیادداشت شماره ۱ از بند ۲۲ از هات ۳۱.

۲ - زشت، بد، تباه = *aka*، نگاه کنید بیادداشت شماره ۵ از بند ۳ از هات ۳۰.

۳ - هستید = ستا *ah*، هستن، بودن.

۴ - آنکس، گرهَم *grahma* میباشد که در بند ۱۲-۱۴ از همین هات یاد شده است، از پیشوایان دیو یسناست.

۵ - بسی = *mag* از واژه *maz* که بمعنی مه و بزرگ دریادداشت شماره ۶ از بند ۱۱ از هات ۲۹ گذشت.

مَش در این بند، چنانکه مز در بند ۱۱ از همین هات از قیود است یعنی بس،

یادداشتهای پنج گانه

بسی، بسا، بسیار، در پهلوی *وَ سَ* و *vas*، مش در بنده ۹ از هات ۴۴ نیز آمده .
 واژه *مَشَت* بفتح میم که در فرهنگها بمعنی انبوه و بسیار و پر یاد گردیده و در
 فرهنگ جهانگیری بشرح شیخ سودان گواه آورده شده شاید پیوندی با واژه اوستایی
مَش داشته باشد .

۶ - خود ستایی = *پَیِری مَتی* *𐭯𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥* pairi-mati از جزء پَیِری
 که در فرس *هَخامَنشی پَری pari* و در فارسی *پَر* که در جزء چند واژه چون *پَروریدن*
 و *پَرانگدن* و *جز آن بجا مانده*، و از واژه *مَتی* *𐭯𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥* که در یادداشت شماره
 ۵ از بنده ۲ همین هات یاد کردیم . جز همین یکبار، دیگر در گاتها با واژه *پَیِری مَتی* بر نمیخوریم،
 در اردیبهشت یشت در پاره های ۸ و ۱۱ و ۱۵ *پَیِری مَتی* pairimati (در نسخه
 بدل *مَیِتی* *𐭯𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥* maiti) با *تَرُومتی* *𐭯𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥* که در یادداشت
 شماره ۵ از بند پیش گذشت یکجا آمده و نام دیوی است، در گزارش پهلوی همین
 بند ۳ از هات ۳۲ *اَپَر مَینَشَن* *𐭯𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥* apar-mênîšn (برمنش) آورده شده است .
 ۷ - پس اینچنین = *اَپِی* *𐭯𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥* aipi، در فرس *هَخامَنشی اَپی* *𐭯𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥* aipi، در
 گزارش پهلوی همین بند و در بند ۴ از هات ۲۹ و در بند ۱۷ از هات ۳۱ پس، از پس
 آمده، در بند ۸ از همین هات و در بنده ۴ از هات ۴۸ نیز با واژه *اَپِی* بر میخوریم یعنی
 پس از این، آنچه پس از این خواهد بود یا آینده .

۸ - دیر باز = *دَیِبیَتا* *𐭯𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥* daibitâ (= *دَیِبیَتانا* *𐭯𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥*)
 (daibitânâ)، در بند ۱ از هات ۴۸ و در بند ۹ از هات ۴۹ نیز آمده، از قیود است .

۹ - کردار = *شَیْوَمَنَ* *𐭯𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥* syaoman یعنی *کار و کردار* و
 رفتار، با واژه *شَیْوَتَهَنَ* *𐭯𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥* syaothana که در گاتها بسیار آمده
 و در بند ۵ از همین هات نیز بآن بر میخوریم، یکی است . هر دو از مصدر *شیو*
𐭯𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 syu که بمعنی شدن و رفتار کردن است در آمده اند، بیادداشت شماره ۸
 از بند ۳ از هات ۲۹ نگاه کنید .

۱۰ - هفتم = *هَپْتَهَه* *𐭯𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥* haptatha، *هَپت* *𐭯𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥*

hapta هفت ، هپت دَس سَمَسَم و سَمَسَم هفتادم . haptadasa هفدهم .

۱۱ - بوم = بومی (بومی) būmi ، در فرس هخامنشی نیز بومی در سانسکریت بهومی bhūmī ، در پهلوی (ک) (و در فارسی بوم یعنی خاک ، زمین ، کشور . این واژه درباره ۱ از یسنا ۳۷ (هفت هات) نیز آمده و درباره ۱ از یسنا تکرار شده است . درباره ۳ از یسنا ۴۲ و درباره ۲۶ زامیادیشْت نیز بآن بر میخوریم ، بگفته بارتولومه Bartholomae گذشته از گاتها و هفت هات که آنهم در انشاء از گاتها شمرده میشود ، در جاهای دیگر اوستا واژه بومی (= بوم) رواج نداشته . پاره ۳ از یسنا ۴۲ ، از پاره ۱ از یسنا ۳۷ (هفت هات) برداشته شده و پاره ۲۶ زامیادیشْت ، یاد آور بند ۳ از هات ۳۲ میباشد .

در گاتها واژه بومی (= بوم) با واژه هفتم بجای هپتو کَرشور سَمَسَم و سَمَسَم . و سَمَسَم «سَم» . haptô-karəshvar که در تیریشْت پاره ۹ آمده ، بکار رفته است . کَرشور و سَمَسَم «سَم» . karəshvar یا کَرشوان و سَمَسَم «سَم» . karshvan با واژه هفت در نامه مینوی بسیار آمده چنانکه در آبان یشت پاره ۵ ، تیریشْت پاره ۳۳ و پاره ۴۰ ، مهریشْت پاره ۶۴ ، زامیادیشْت پاره ۸۲ ، یسنا ۶۱ پاره ۵ و جز آن ، در اوستا از این هفت کشور باز نام برده شده ، چنانکه در مهریشْت پاره ۱۵ و پاره ۱۳۳ ، رشن یشت پاره های ۹-۱۵ و فرگرد نوزدهم و نندیداد پاره ۳۹ و در بسیاری از جاهای دیگر .

در بند ۳ از هات ۳۲ واژه بومی (= بوم) با صفت هفتم آمده ، چنین مینماید که هفتمین کشور که در اوستا خونیرتهه سَمَسَم و سَمَسَم . xvaniratha نامیده شده ، مراد باشد . خونیرتهه که کشور میانکی است سرزمین ایرانیان است ، چون در جاهای دیگر از هفت کشور سخن داشتیم در اینجا بیش از این نباید . در نامه سوشیانت بفرست واژه هاگرد آورده نگارنده نگاه کنید و به بیست مقاله قزوینی جلد دوم باهتمام اقبال چاپ طهران ص ۳۰-۳۵

۱۲ - نامبردار = سَمَسَم و سَمَسَم . دارای آوازه و نام ، خنیده (مشهور) ، از

مصدر سرو دلدو. srū شنیدن و شنواینیدن ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۴ از

بند ۵ از هات ۲۸

چهارمین بند
۱ - فرما نگراردن ، دستوردادن (𐬰𐬀𐬎𐬌𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀) = فرما 𐬀𐬎𐬎𐬀 = fra-mâ ، نگاه کنید بیادداشت شماره

۳ از بند ۱ از همین هات .

۲ - بدتر = اچیشْت 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 𐬀𐬎𐬎𐬀 ، نگاه کنید بیادداشت شماره
۶ از بند ۴ از هات ۳۰

۳ - دادن (𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀) = دا 𐬀𐬎𐬎𐬀 𐬀𐬎𐬎𐬀 ، بخشیدن .

۴ - دوست دیو = دَیُو زوشت 𐬀𐬎𐬎𐬀 𐬀𐬎𐬎𐬀 «𐬀𐬎𐬎𐬀» 𐬀𐬎𐬎𐬀 - 𐬀𐬎𐬎𐬀 - 𐬀𐬎𐬎𐬀 ،
زوشت اسم مفعول است از مصدر زوش 𐬀𐬎𐬎𐬀 zush که بمعنی دوست داشتن است ،
نگاه کنید بیادداشت شماره ۲ از بند ۸ از هات ۲۸

۵ - خواندن (𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀) = 𐬀𐬎𐬎𐬀 𐬀𐬎𐬎𐬀 𐬀𐬎𐬎𐬀 ، خواندن ،
گفتن . نگاه کنید بیادداشت شماره ۷ از بند ۱۱ از هات ۲۸

۶ - دور شدن (𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀) = سیزدیِه 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀
sīzdyā دور شدن ، باز ماندن ، واپس ماندن ، بازداشتن ، دور کردن ، راندن . در
پاره ۸۴ زامیادیشْت (𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀) نیز آمده ، از همین بنیاد است واژه سیزد
𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 syazda بمعنی دور ماندن ، واپس افتادن که در بند ۹ از هات ۳۴
آمده است .

۷ - خرد = خرتو 𐬀𐬎𐬎𐬀 𐬀𐬎𐬎𐬀 . xratu ، در اینجا بمعنی خواست مینوی
ودانش ایزدی است . نگاه کنید بیادداشت شماره ۸ از بند ۱ از هات ۲۸

۸ - راستی = اَش 𐬀𐬎𐬎𐬀 - 𐬀𐬎𐬎𐬀 ، در اینجا بمناسبت خرد که دریادداشت
پیش گذشت دین راستین مراد است .

۹ - برگشتن (𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀) = نَس 𐬀𐬎𐬎𐬀 : nas این واژه
بمعنی از راه برگشتن ، نابود شدن ، آسیب یافتن ، از دست رفتن ، دگرگون گردیدن ،

تباہ شدن، بدر رفتن در اوستا بسیار آمده، در گاتها: هات ۵۱ بند ۱۳، هات ۵۳ بند ۶ و در بند ۷ از همان هات ۵۳ با جزء آ س و پرا س س ل س د . para بمعنی دچار گزند شدن است و در بند ۱۵ از هات ۳۲ با جزء وی: یا پ - (س د س د) . vi-nas بهمین معنی است، از همین بنیاد است واژه نسو (س د س د) . nasu که در اوستا بمعنی لاشه و مردار است و در فرهنگهای فارسی نسا بهمین معنی یاد گردیده و نسا سالار یعنی مرده کش، نسو یا لاشه چیزی است برگشته و دگرگون گردیده و آسیب یافته، نسو کش (س د س د - و س د س د) . nasu-kasha در پاره ۱۱ از فرگرد هشتم و نندیداد یعنی مرده کش، همچنین مرده کش در اوستا ایبریسئو کش (س د س د - و س د س د) . iristô-kasha آمده چنانکه در پاره ۱۵ از فرگرد سوم و نندیداد . نسومنت (س د س د - و س د س د) . nasumant (در تأنیث (س د س د - و س د س د) . nasumaiti) که در پاره ۷۹ از فرگرد هفتم و نندیداد آمده صفت است یعنی نسامند یا به لاشه و مردار آلوده . نسوسپیه (س د س د - و س د س د) . nasu-spaya که در پاره ۱۲ از نخستین فرگرد و نندیداد آمده یعنی لاشه بخاک کردن و مرده بگوز سپردن . نسو nasu نیز دیولاشه و مردار است و باین معنی دروج نسو (و س د س د) . druǰ (دیو دروغ لاشه در اوستا بسیار آمده نگاه کنید به :

Foundations of the Iranian Religions by Gray p.211

نس nas نیز بمعنی یافتن و بچیزی رسیدن و بدست آوردن و پذیرفتن است چنانکه در بند ۶ از همین هات و در بند ۱۶ از هات ۵۱

۱ - گمراه کردن یا فریفتن (و س د س د - و س د س د) = دَب پنجمین بند | و س د dab نگاه کنید بیادداشت شماره ۴ از بند ۶ از هات ۳۰

۲ - زندگی خوب = هوجیاتی (و س د س د - و س د س د) . hu-ǰyāti ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۹ از بند ۳ از هات ۳۰

۳ - جاودانی یا بيمرگی = امرتات (و س د س د - و س د س د) . amərətāt ، به یادداشت شماره ۴ از بند ۶ از هات ۳۱ نگاه کنید .

۴ - واژه ای که به اهریمن گردانیدیم در متن مئینو ۶ مدد } ۱۱۱۱ mainyu آمده یعنی مینو، با صفت اکّ مدود . aka یعنی بدوزشت، در پاره ۱۵ از بسنا ۱۹ اکّ تنها آمده از آن نیز اهریمن اراده شده، در اینجا این صفت با واژه مئینو مانند انگرو مئینو مدد } ۱۱۱۱ . ۶ مدد } ۱۱۱۱ anrō-mainyu که در فارسی اهریمن گوئیم در برابر سپنتو مئینو مدد } ۱۱۱۱ . ۶ مدد } ۱۱۱۱ spəntō-mainyu میباشد، بیادداشت شماره ۲ از بند ۳ از هات ۳۰ نگاه کنید.

۵ - ضمیر « او » بر میگردد به گرهَم مدد } ۱۱۱۱ . ۶ مدد } ۱۱۱۱ Grəhma پیشوای کیش دیویسنا که در بندهای ۱۲-۱۴ یاد شده است.

۶ - تباهی = خشیو مدد } ۱۱۱۱ . ۶ مدد } ۱۱۱۱ xshayō، نگاه کنید بیادداشت شماره ۵ از بند ۲ از هات ۳۱

۷ - آموزانیدن (مدد } ۱۱۱۱ . ۶ مدد } ۱۱۱۱) = فرجیتْ لولم-۲ مدد } ۱۱۱۱ . ۶ مدد } ۱۱۱۱ fra. eit، نگاه کنید بیادداشت شماره ۴ از بند ۳ از هات ۳۱

۱ - بسیار، پر، بیش = پُوراو رو مدد } ۱۱۱۱ . ۶ مدد } ۱۱۱۱ paouru، پُورو رو مدد } ۱۱۱۱ . ۶ مدد } ۱۱۱۱ pauru و پُورو رو مدد } ۱۱۱۱ . ۶ مدد } ۱۱۱۱ pouru و پُرو رو مدد } ۱۱۱۱ . ۶ مدد } ۱۱۱۱ paru در اوستا بسیار آمده، در فرس هخامنشی نیز پُرو paru، در پهلوی

ششمین بند

۲ - گناه = آئنگه مدد } ۱۱۱۱ . ۶ مدد } ۱۱۱۱ aēnañh، نگاه کنید بیادداشت شماره ۳ از بند ۸ از هات ۳۰

۳ - رسیدن (مدد } ۱۱۱۱ . ۶ مدد } ۱۱۱۱) = نَس مدد } ۱۱۱۱ . ۶ مدد } ۱۱۱۱ nas رسیدن، یافتن، بدست آوردن در بند ۱۶ از هات ۵۱ نیز آمده، همچنین در بخشهای دیگر اوستا بهمین معنی آمده است چنانکه در فروردین یشت پاره ۵۸ و گشتاسب یشت پاره ۲۹، در بسنا ۲۳ پاره ۳ با جزء آئیوی آمده: مدد } ۱۱۱۱ . ۶ مدد } ۱۱۱۱ aiwinas، در یادداشت شماره ۹ از بند ۴ همین هات گفتیم که نَس nas نیز بمعنی برگشتن و دگرگون شدن و آسیب یافتن و تباه گردیدن است.

۴ - دارای آوازه و نام، نامور، نامبردار، خنیده (مشهور و معروف) = سر او هیئتتی sravahyeiti از مصدر سرو srav ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۱۲ از بند ۳ همین هات.

۵ - هر چند این چنین = yezi-tâis-athâ ییزی تائیش آنها yezi-tâis-athâ

۶ - بجای «بیاد داری» هاتا مرانی hâtâ-marâni آمده، در جاهای دیگر اوستا هات مرانی hâta-marâni چنانکه در هر مزدیشت پاره ۸ یعنی کسی که بیاد دارد آنچه را که در خور و شایسته کسی است یا بیاددارنده پاداش و مزد، از هات hâta اسم مفعول مصدر هن han یعنی بچیزی ارزانی شدن و بچیزی سزاوار گردیدن، در اوستا بسیار آمده و بسا باواژه مزد (= میزد mizda) آمده چنانکه در هات ۴۴ بندهای ۱۸-۱۹ و هات ۴۶ بند ۱۹، در گزارش پهلوی (= زند) به ارژانیک بوتن hu-shâna در یادداشت شماره ۹ از بند ۳ از هات ۳۰ و در یادداشت شماره ۱۴ از بند ۵ از هات ۵۳ نگاه کنید)، جزء دوم مرانی marâni از مصدر مر mar در آمده که بمعنی بیاد آوردن و بر شمردن است، نگاه کنید بیادداشت شماره ۱ از بند ۱ از هات ۳۱

۷ - آگاه بودن (= vid) = وید vid ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۷ از بند ۴ از هات ۲۸

۸ - فرمان = سِنْگَه sāṅgha ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۷ از بند ۱۱ از هات ۳۱

۹ - دادن (dâ) از مصدر دا dâ ، با جزء وی: vî-dâ صادر کردن، در یادداشت شماره ۷ از بند ۱۹ از هات ۳۱ گفتیم که همین واژه بمعنی بخش کردن (= تقسیم کردن) هم آمده است.

- هفتمین بند
- ۱ - هیچیک = نیچی {ند۳۰} naēci هیچکس ، در بندهای ۶ و ۱۳ از هات ۴۳ نیز آمده .
- ۲ - دست بردن یا ورزیدن = ائوجوئی مد۳۰ {ند۳۰} (Inf.) aojōi ، نگاه کنید یادداشت شماره ۶ از بند ۸ از هات ۴۶
- ۳ - کامیابی یا آرزوی رسیدن بآنچه خواهش است = هادرویا هسود۳۰ {ند۳۰} hādrōyā
- ۴ - سود یا بهره و پاداش = جویا هسود۳۰ {ند۳۰} jōyā ، این واژه و واژه پیش همین یکبار در اوستا آمده است .
- ۵ - چنان ، چون ، چگونه = یائیش یائیش یائیش yāis
- ۶ - شنیده شده (ولسد۳۰) از مصدر سرو وولد . sru ، نگاه کنید یادداشت شماره ۱ از بند ۲ از هات ۳۰
- ۷ - در این بند چنانکه در بند ۷ از هات ۳۰ و در بند ۹ از هات ۵۱ از آهن (= آینهگه هسود۳۰ {ند۳۰} ayanib) یاد شده ، در هات ۵۱ بند ۹ با صفت خشوست صفت خوب و صدم۳۰ xshusta آمده که بمعنی روان است ، در این بند ۷ از هات ۳۲ با صفت خوئن هسود۳۰ {ند۳۰} xvaēn آمده یعنی گداخته چنانکه در یادداشت شماره ۳ از بند ۳ از هات ۳۱ یاد کردیم ، در روزپسین ، در آزمایش آهن گداخته و آذر افروزان پاک از ناپاک شناخته خواهد شد . در بند ۹ از هات ۵۱ از آزمایش آهن روان و آذر افروزان هر دو باهم یاد شده ، در بند ۳ و بند ۱۹ از هات ۳۱ و در بند ۴ از هات ۴۳ از آزمایش آذر جداگانه سخن رفت .
- ۸ - نوید دادن ، آگاهانیدن (هسود۳۰ {ند۳۰}) = سنگه هسود۳۰ {ند۳۰} sañh ، نگاه کنید یادداشت شماره ۱ از بند ۴ از هات ۲۹
- ۹ - سرانجام = ایریخت دل۳۰ {ند۳۰} irixta ، در بند ۲ از هات ۴۴ نیز آمده بمعنی انجام و فرجام و پایان است . در دومین فرگرد و نندیداد پاره ۴ ایریخت از برای ستارگان و ماه و خورشید آورده شده بمعنی نشستن یا نهفتن و فرو رفتن در برابر

سَدَا ۴۵۶۳۵ sadhâ که از برای بر آمدن و سرزدن و برخاستن ستارگان و ماه و خورشید آورده شده است . ایریخت از مصدر ریچ ۴۵۶۳۵ riç (= ریچ ۴۵۶۳۵ . raêc) در آمده که در پهلوی (۴۵۶۳۵) و در فارسی ریختن گویم و از همین ریشه است واژه رَیخَنگَه ۴۵۶۳۵ raêxənanh که در بند ۱۱ از همین هات و در بند ۷ از هات ۳۴ آمده ، در گزارش پهلوی بند ۱۱ از همین هات نیز ریخن ۴۵۶۳۵ آمده اما در توضیح افزوده شده خواستک ۳۵۶۳۵ یعنی خواسته، همین واژه است که در فارسی ریگ شده در واژه مرده ریگ که در فارسی مرده ری نیز آمده و در تازی میراث :

از خراج ار جمع آری زر چوریگ آخر آن از تو بماند مرده ریگ
(جلال الدین در مثنوی)

۱۰ - آگاه تر = ویدیشْت ۴۵۶۳۵ vaēdistā ، صفت تفضیلی است از ویدونگه ۴۵۶۳۵ vidvanh آگاه، دانا . در جاهای دیگر اوستا و ویدیشْت ۴۵۶۳۵ vaēdistā ، چنانکه در روشن یشت پاره ۷ و در فرگرد هجدهم و ندیداد پاره ۷ . بمصدر وید ۴۵۶۳۵ vid آگاه بودن ، دانستن ، شناختن در یادداشت شماره ۷ از بند ۴ از هات ۲۸ نگاه کنید .

۱ - شناخته شده یا شنیده شده و بگوش همه کس رسیده و مشهور گشته =
سرّوی ۴۵۶۳۵ srāvi از مصدر سرو ۴۵۶۳۵ sru
هشتمین بند شنیدن . نگاه کنید یادداشت شماره ۱ از بند ۲ از هات ۳۰ .

۴ - جم = ییم ۴۵۶۳۵ yima در گاتها بیش از همین یکبار نیامده ، اما در پخشهای دیگر اوستا بسیار یاد شده و بسا با صفت خَشِیْت ۴۵۶۳۵ xshaêta آمده که بمعنی درخشان و درفشان و روشن است . خَشِیْت در فارسی شید شده :
برزم اندرون شیر پابنده ای بیزم اندران شید تابنده ای (فردوسی)
همین صفت است که با جم آورده شده جمشید و با واژه خور ، خورشید گویم برابر هورِ خَشِیْت ۴۵۶۳۵ hvarə-xshaêta که در اوستا آمده .

۳ - ویونگهپان = ویونگهوش واپ «درد» در ۳۰۳ vivanhusha صفت است یعنی ازبُشت ویونگهونَت واپ «درد» در ۳۰۳ vivanhvant که نام پدر جمشید است و در نامه دینی هندوان ویوسونت vivasvant آمده چنانکه جم درویدیم میباشد، در نخستین جلد یشتها صفحه ۱۸۰-۱۸۸ از او سخن داشتیم، در این جلد باز از او یاد خواهیم کرد. در اینجا از برای روشن کردن معنی این بند گوئیم: مقصود این نیست که گوشت خوردن گناه است، زیرا در آیین مزدیسنا چنین فرمانی نیامده است. آنچه مایه ناتوانی و رنجوری باشد در دین زرتشتی نکوهیده و گناه است، بی زن و فرزند بسر بردن و بخانه وزندگی پشت پازدن و ازتن پروری و تبلی دچار بدبختی وینوایی گردیدن و از نخوردن رنجور و ناتوان شدن و سست اندیش گردیدن نکوهیده است، درباره های ۴۷-۴۸ از چهارمین فرگرد و ندیداد آمده: « بدرستی بتو گوئیم، مرد زن گرفته را برتری میدهم، ای سپیتمان زرتشت، بآن کس که زن نگرفته زندگی کند، آن خان و مان دارنده را [برتری دهم] بآن کس که خان و مان ندارد، کسی را که فرزند دارد [برتری دهم] بآن کس که بی فرزند است، توانگر را [برتری دهم] بآن درویش، و از دو مرد آنکه شکم بگوشت انباشته (گوشتخوار)، منش پاک بهتر دریافته تا آن کس که نه اینچنین کرده (نگاه کنید بجلد و ندیداد).

از بند ۸ از هات ۳۲ برمیآید که از گوشت خورش ساختن نیز بجمشید پیوسته است چنانکه در داستان ما آمده جمشید نخستین کسی است که آهن نرم کرده، ابزار جنگ چون خود و زره و جوشن ساخت، از اوست که از گِل و خشت سرای و کاخ و گرمابه ساختن آموختند، اوست که سیم و زر از خارا و گوهر از دریا بر آورد، اوست که از گیاه بویهای خوش بیرون آورد و رنگهای گوناگون هویدا ساخت، اوست که از برای هر درد درمان جست، اوست که کشتی با آب انداخته از کشوری بکشور دیگر شتافت. در گفتار پیشه‌وران گفتیم که پخش کردن مردمان را بچهار گروه چون پیشوایان و لشکریان و کشاورزان و دستورزان نیز بجمشید پیوسته‌اند. در شاهنامه وطبری و جز آن، جایی ندیدم که گوشت خوردن را هم، جمشید بمردم آموخته باشد. مانند بند ۸

از هات ۳۲ که گوشت خوردن از آیین جمشید یاد شده ، در توراۀ سفر پیدایش در باب نهم فقره ۳ ، از گوشت جانوران خورش ساختن بروزگار نوح پیوسته است . خداوند به نوح گوید : « هر آن جنبنده که دارای زندگی است خورش شما باشد ، آنچنان که همه رویدنی سبز را بشما دادم » .

همچنین در داستان ما و در نامه دینی ایرانیان اوستا یاد شده : در روزگار جمشید مردمان و جانوران را مَرک و آسیب نبود ، پیری و بیماری و سرما و گرما نبود ، پدر و پسر هر دو چون پانزده ساله مینمودند ، اینچنین بود تا اینکه جمشید دروغگویی آغاز کرد ، یابگفته طبری بفریب اهریمن خود را آفریدگار پنداشت و مردم را به پرستش خویش خواند . فردوسی گوید :

هنر در جهان از من آمد پدید	چو من نامور تخت شاهی که دید
جهان را بخوبی من آراستم	ز روی زمین رنج من کاستم
خور و خواب و آرامتان از منست	همان پوشش و کامتان از منست
گرایدون که دانید من کردم این	مرا خواند باید جهان آفرین
چو این گفته شد فرّ یزدان از او	گسست و جهان شد پراز گفتگوی

در این بند ۸ از هات ۳۲ پیغمبر ایران شاعرانه یاد آور همین داستان شده فرماید : از همین گناهکاران است جمشید ، امیدوارم که توای اهورامزدا چنان سازی که من از اینگونه بزهگران شناخته نشوم و از این گروه مردمان جدا باشم .

۴ - خوشنود ساختن = خشنو 𐬭𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 xshnu ، در این بند و بند ۵ از هات ۴۳ و در بند ۹ از هات ۴۵ 𐬭𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀 eixshnushô و در بند ۱ از هات ۴۹ 𐬭𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀 eixshnushâ آمده بییت فعلی که desidératif نامیده میشود . نگاه کنید بیادداشت شماره ۱۰ از بند ۱ از هات ۲۸ .

۵ - ما = 𐬨𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀 . ضمیر اضافه است .

۶ - باره یا بهره و بخش = بَکْ 𐬨𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀 ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۱۰ از بند ۱۰ از هات ۳۱ .

۷- گوشت = گتو 𐬀𐬎𐬎𐬎 . gao ، همین واژه نیز در اوستا از برای سراسر چارپایان سودمند و بویژه گاو و همچنین بمعنی شیر و گوشت آمده، نخستین جلديسنا صفحه ۱۳۱ نگاه کنید. در گزارش پهلوی همین بند ۸ از هات ۳۲ بسریا 𐬀𐬎𐬎𐬎 (= گوشت 𐬀𐬎𐬎𐬎) آمده است.

۸- خوردن (𐬀𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎) = خور 𐬀𐬎𐬎𐬎 . xvar ، خور نیز صفت است چنانکه در آتش خورتیم 𐬀𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎 . as-xvarəta در پاره ۲۰ از فرگرد سوم یعنی پر خوارترین ، از واژه آتش خور 𐬀𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎 . as-xvar درست برابر واژه خوار در فارسی چون پر خوار و گوشتخوار و گیاهخوار و لاشخوار و جز آن. از همین بنیاد است خورتیه 𐬀𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎 . xvarəta که در بند ۱۱ از هات ۳۴ و در بند ۵ از هات ۴۸ آمده یعنی خورش (نگاه کنید یادداشت شماره ۹ از بند ۲۰ از هات ۳۱)، این واژه با خوال فارسی که بمعنی خورش است ، یکی است ، خوالیگر یعنی خورشگر (آشپز) .

پراز درد خوالیگران را جگر پراز خون دودیده پراز کینه سر (فردوسی)
۹- آنان ، این ضمیر بر میگردد به گناهکاران .

۱۰- پس از این = آئپی 𐬀𐬎𐬎𐬎 . aipi ، نگاه کنید یادداشت شماره ۷ از بند ۳ از همین هات .

۱۱- باز شناختن (𐬀𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎) = وی چیتیه 𐬀𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎 ، vicitha ، نگاه کنید یادداشت شماره ۶ از بند ۲ از هات ۳۰ .

۱- آموزگار بد = دوش سستی 𐬀𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎 . dug-sasti ، نگاه کنید یادداشت شماره ۹ از بند ۳ از هات ۳۰ .

نهمین بند

۲- گفتار یا سخن و سرود و آموزش = سرونگه 𐬀𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎 . sravanh ، در بند آینده نیز آمده ، بمعنی آموزش دینی و ستایش هم میباشد چنانکه در بند ۱۵ از هات ۳۴ ، از اینکه در اینجا بمعنی گفتار ایزدی و سخن مینوی و آموزش دینی گرفته شده ، از توضیحی که در برخی از جاها در گزارش پهلوی بآن داده شده

نیز بخوبی پیداست و آن توضیح عبارت است از واژه اِپستاک *سرو سوا* (اوستا) یا اِپستاک و زندکسه از برای روشن کردن معنی پس از واژه سروب *سولور* (گفتار، سخن) افزوده شده است. (نگاه کنید یادداشت شماره ۸ از بند ۱۰ از هات ۲۸)

واژه سروا که در فرهنگهای فارسی برون پروا یاد شده و بمعنی سخن و حدیث و حکایت گرفته شده، ناگزیر با واژه اوستایی سرونگه یکی است. شمس فخری گفته:

علو پایهٔ قدرش از آن بلند تر است که فکر همچو منی اندر آن کند سروا
بیادداشت پارهٔ ۴۵ از فرگرد چهارم و ندیداد نیز نگاه کنید.

۳ - تباہ کردن (*سولور سوا*) = *مرد سولور* *marəd*، در بند های ۱۰-۱۲ از همین هات نیز آمده، در معنی با واژه مرنج *سولور سوا* *marəne* که در شماره ۸ از بند ۱ از هات ۳۱ سخن داشتیم یکی است و از همان بنیاد است و در گزارش پهلوی مانند واژه مرنج به مورنجینتن *سولور سوا* *murnjēnitān* گردانیده شده یعنی میرانیدن، نابود کردن، کشتن. نگاه کنید یادداشت شماره ۶ از بند ۱۱ از هات ۴۶

۴ - خرد = *خرتو* *سولور سوا* *xratu* مانند بند ۴ و بند ۱۴ از همین هات

۵ - زندگی = *جیاتو* *سولور سوا* *jyātu*، نگاه کنید یادداشت شماره ۱۱ از بند ۳ از هات ۳۱

۶ - آموزش = *سنگهن* *سولور سوا* *sənghəna*، نگاه کنید یادداشت شماره ۷ از بند ۱۱ از هات ۳۱

۷ - بازداشتن = *آپیم* *سولور سوا* *apa-yam*، نگاه کنید یادداشت شماره ۷ از بند ۱۳ از هات ۳۱

۸ - دارایی، توانگری = *ایشتی* *سولور سوا* *išti* در اوستا بسیار آمده، از

آن بخشایش ایزدی اراده میشود. در گاتها: هات ۳۴ بنده، هات ۴۴ بنده ۱، هات ۴۶ بند ۲ و بند ۱۶ و بند ۱۸، هات ۴۸ بند ۸ و جز آن از مصدر ایس *is* (= آیس) در آمده که بمعنی توانا بودن است، (نگاه کنید بیادداشت شماره ۹ از بند ۴ از هات ۲۸)

این واژه در گزارش پهلوی نیز ایشتی *istī* یا ایشت *ist* شده یعنی همان واژه اوستایی بکاررفته و نیز بخط اوستایی نوشته شده ولی در چند جا از برای توضیح افزوده شده خواستک *xvâstak* یعنی دارایی (دولت) و بسام بمعنی خواهش گرفته شده و بجای آن «خواست یا خواهد» آورده شده است.

۹ - بلند = برخد *braxdha*، در تائیت برخدا *bərəxdhâ*، صفت است (اسم مفعول از مصدر برج *barəj*) در گزارش پهلوی آرژوک *aržök* (آرزو) و ارزانیک *aržānik* (ارزانی) آمده و در توضیح افزوده شده اپایشنیک *apāyisnik* یعنی بایستنی از مصدر اپایتن *apāyitan* که در فارسی بایستن گوئیم. واژه ارزانی و بایستن در گزارش پهلوی تا اندازه ای معنی واژه اوستایی برخد *bərəxdhâ* را میرساند و از ریشه این واژه که گفتیم مصدر برج *barəj* میباشد، معنی روشن تر میشود. فعل برج در اوستا بسیار آمده و در گزارش پهلوی بورژیتن *buržitan* شده. باین مصدر که بایستی در فارسی برزیدن باشد، نگارنده در جایی برنخورده اما واژه برز بمعنی شکوه و بزرگی و فر و بمعنی بلند و رسا و کشیده بالا در فرهنگ (ادبیات) ما بسیار بکار رفته:

یکی اسب خواهم کجا گرز من کشد با چنین فره و برز من (فردوسی)
نگاه کنید بواژه هرا برزیتیتی *harā - bərəzaitī*

یعنی البرز در جلد دوم یشتها ص ۳۲۴

برج *barəj* بمعنی بلند داشتن، ارجمند و گرامی داشتن یا ارج و پایه کسی یا چیزی را شناختن و خوش آمد گفتن است چنانکه در پاره ۹ مهریشت و پاره ۱۱ از یسنا

۶۵ وجز آن .

صفت برخذ̄ bərəxdha در گاتها بسیار آمده چنانکه در گاتها : هات ۳۴ بند

۹، هات ۴۴ بند ۷، هات ۴۸ بند ۶، هات ۵۱ بند ۱۷

۱۰ - سخن = اوخذ̄ 𐬵𐬀𐬎𐬎𐬀 𐬵𐬀𐬎𐬎𐬀 uxdha، نگاه کنید بیادداشت شماره ۳

از بند ۶ از هات ۲۸

۱۱ - بجای روان مَینِیو 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 mainyu (مینو) آمده، در اینجا بمعنی

روان یا نهاد ودل است : یعنی باسخنایی که ازدلم برخاسته بنزد شما گله میبرم .

۱۲ - گله گزاردن (𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀) گَرَز̄ 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 garəz، نگاه .

کنید بیادداشت شماره ۱ از بند ۱ از هات ۲۹

۱ - کسی : در متن مانا 𐬀𐬎𐬎𐬀 mānā آمده اما باید دو واژه باشد واز

همدیگر جدا گردد : «ما» «نا» mā . 𐬀𐬎𐬎𐬀 ، nā . 𐬀𐬎𐬎𐬀

دهمین بند

«ما» از حروف تأکید است، از برای نمودن اهمیت سخن ویا از

برای نیروبخشیدن بجمله آورده میشود، در بند ۹ ودر بند ۱۱ همین هات نیز آمده ودر

بسیاری از بند های دیگر گاتها (مشتبه نشود با حرف نفی «ما» mā که در یادداشت

شماره ۴ از بند ۷ از هات ۳۱ گذشت) .

«نا» از واژه نر 𐬎𐬀 nar میباشد که در فارسی نیز نر گویم یعنی مرد،

در جای دیگر گفتیم که بمعنی کس، کسی، هم بکار رفته است.

۲ - چاربا = 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 . از واژه گَـئُو 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 gao بمعنی سراسر

چارپایان سودمند و بویژه گاو است، نگاه کنید بیادداشت شماره ۶ از بند ۸

همین هات .

۳ - خورشید = 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 hvar، در سانسکریت سَوَر svar، در

فارسی هور :

ز شبگیر تا سایه گسترد هور همی آن بر این این بر آن کرد زور (فردوسی)

همین واژه نیز بهیئت خَوَن 𐬀𐬎𐬎𐬀 xvan آمده چنانکه در بند ۳ از هات ۴۴ ودر بند

۲ و بند ۱۰ از هات ۵۰ (۰۵۳۴۳)، از همین هیئت است خور در فارسی. واژه هور
 بسا در اوستا با صفت خشیت آمده: هور خشیت ۰۵۳۴۳ - ۰۵۳۴۳. ۰۵۳۴۳.
 hvare-xshaéta، در فارسی خورشید گویم. نگاه کنید یادداشت شماره ۲ از بند
 ۸ همین هات و یادداشت شماره ۶ از بند ۱۶ از هات ۴۳

۴ - زشت: در متن آچیشْت ۰۵۳۴۳. acista آمده و این صفت تفضیلی
 است یعنی زشت‌تر و بدتر، نگاه کنید یادداشت شماره ۶ از بند ۴ از هات ۳۰.
 ۵ - یاد کردن، گفتن، نامیدن، خواندن (۰۵۳۴۳) = ائوج
 ۰۵۳۴۳. aōj، در بند ۸ از هات ۴۳ و در بند ۱۱ از هات ۵۰ نیز آمده، با جزء پیروی
 ۰۵۳۴۳. pairi بمعنی فرمودن است چنانکه در بند ۱۲ از هات ۴۳

۶ - دیده یا چشم = آش ۰۵۳۴۳. ash، در بند ۸ از هات ۳۱ دیدیم که چشم
 در اوستا چشمَن ۰۵۳۴۳. ashman میباشد، همچنین در اوستا واژه دُئیتهر
 ۰۵۳۴۳. dōithra بمعنی چشم است اما این واژه در جایی بکار رفته که سخن
 از آفریدگان ایزدی است، در جایی که سخن از آفریدگان ناپاک اهریمنی است،
 واژه آش ash می‌آید، خُشوش آشی ۰۵۳۴۳ - ۰۵۳۴۳. xshvaš-ashi یعنی
 شش چشم، درباره ۸ از بسنا ۹ ازدهاک (ضحاك) چنین نامیده شده است. در نخستین
 جلد بسنا صفحه ۲۳۳-۲۳۸ از واژه‌های ایزدی و اهریمنی سخن داشتیم، در اینجا چون
 بوژه آش برخورداریم چند واژه دیگر را یاد آور می‌شویم، از آنهاست آه ۰۵۳۴۳.
 ah (۰۵۳۴۳) که در بند ۱۱ از هات ۲۸ دیدیم بمعنی دهان است، از برای
 دهان آفریدگان ناپاک اهریمنی زَفَر ۰۵۳۴۳. zafar آمده، واژه ای که در
 فرهنگ‌ها نیز بجا مانده است، فرخی گوید:

خدای خوانند آن سنگ را همی شمنان چه بپهده سخن است این که خاکشان بزفر
 رَسْت ۰۵۳۴۳. zasta که در بند ۱ از هات ۲۸ بآن برخورداریم یعنی
 دست، از برای آفریدگان پاک می‌آید، دست ناپاکان اهریمنی گو ۰۵۳۴۳. gav خوانده
 شده است و جز آن، همچنین است در بسیاری از فعلها: دَوَر ۰۵۳۴۳. dvar که

در بند ۶ از هات ۳۰ آمده مصدری است که از برای رفتن ناپاکان بکاربرده شده در برابر گم gam ۰۶۵۵۵ گامیدن و رفتن که از برای آفریدگان پاك میآید و جز آن .

۷ - دیدن (vâp ۰۳۳۳۳۳۳۳) = وین vin ۰۳۳۳۳ ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۳ از بند ۲ از هات ۳۰ .

۸ - بخرد یسادانا = داتَه dâtha ۰۳۳۳۳ ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۱ از بند ۱۰ از هات ۲۸ .

۹ - کشتزار = واستر vâstra ۰۳۳۳۳۳۳۳ ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۶ از بند ۲ از هات ۲۹ و بیادداشت شماره ۷ از بند ۹ از هات ۳۱ .

۱۰ - یابان کردن ، ویران کردن (vâp ۰۳۳۳۳۳۳۳) = وپ ، باجزء وی = vyâpânîtan ۱۱۳۳۳۳۳۳۳ ، در گزارش پهلوی به ویاپانینیتن vi-vap ۰۳۳۳۳۳۳۳۳ گردانیده شده و در توضیح افزوده شده تباه کردن . در یسنا ۱۲ پاره های ۲ - ۳ وی واپ vi-vâpa ۰۳۳۳۳ یعنی ویرانی ، در گزارش پهلوی ویاپانیه vyâpânîh ۱۱۳۳۳۳۳۳۳ شده است .

۱۱ - بجای تبر زین در متن vadar ۰۳۳۳۳ آمده ، در پاره های ۳۰-۳۲ از یسنا ۹ نیز بان برمیخوریم ، در سانسکریت و دهر vadhara ۰۳۳۳۳۳۳۳۳ سلاح مخصوص ایندرا Indra میباشد . این واژه را برخی گرز دانسته و برخی بمعنی مطلق سلاح گرفته اند ، vada ۰۳۳۳۳ که درباره ۷ از فرگرد و vâ ۰۳۳۳۳ یکی از ابزارهای جنگ و با واژه vâ ۰۳۳۳۳ پیوستگی دارد . بگمان نگارنده vâ ۰۳۳۳۳ باید تبر زین باشد یا ابزاری ماننده آن ، در جای دیگر از همۀ ابزارهای جنگ که در اوستا یاد شده سخن خواهیم داشت .

۱۲ - کشیدن ، آختن ، آهیختن (vâ ۰۳۳۳۳۳۳۳) = vôizda ۰۳۳۳۳۳۳۳۳ ، درباره ۳۱ از یسنا ۹ با جزء ایوی آمده : vâ ۰۳۳۳۳۳۳۳۳ . aiwi-vôizdaya ۰۳۳۳۳۳۳۳۳ که با واژه kamərāḍha ۰۳۳۳۳۳۳۳۳ (سر) بکار رفته یعنی سر بر افراختن ، سر بلند کردن .

۱ - بسی = مز 6 سک maz ، بیادداشت شماره ۶ از یازدهمین بند
بند ۱۱ از هات ۲۹ و بیادداشت شماره ۵ از بند ۳ از هات ۳۲
نگاه کنید .

۲ - اندیشیدن = چیت ۳۳ یت ، بیادداشت شماره ۱۱ از بند ۹ از هات ۳۰ و بیادداشت شماره ۴ از بند ۳ از هات ۳۱ نگاه کنید .

۳ - کدبانو و کدخدا : آنگوهی ۳۳ ۳۳ = anuhi بانو . انگهو
۳۳ ۳۳ = anhu (= آهو ۳۳ ۳۳ . ahû) = سرور ، خدایگان در گزارش پهلوی
به کدبانو و کدخدا گردانیده شده ، بگفته گیلندر Geldner در این بند زن و مردی
از يك خاندان بزرگ مراد است ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۶ از بند ۶ از هات ۲۹ .

۴ - بازداشتن یا برکنار کردن = آیییتی ۳۳ ۳۳ ۳۳ = apayëiti
مصدر آپ یم ۳۳ ۳۳ = apa-yam ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۷ از
بند ۱۳ از هات ۳۱ .

۵ - بجای رسیدن و آمدن ۳۳ ۳۳ = vaëda آمده که بمعنی یابندگی و
رسیدگی است ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۴ از بند ۶ از هات ۲۹ و بیادداشت شماره
۱۰ از بند ۱۰ همان هات .

۶ - واژه‌ای که به بخشایش گردانیدیم در متن رَیخِنَگَه ۳۳ ۳۳ =
raëxənañh آمده ، همان است که در بیادداشت شماره ۹ از بند ۷ از هات ۲۹ از آن
سخن داشتیم و گفتیم بمعنی میراث است . چنانکه از این بند ۱۱ از هات ۳۲ پیداست ،
از این واژه میراث ایزدی مراد است یا بخشایش مینوی .

۷ - روگردان ساختن یا سرپیچیدن و نافرمانی کردن = ۳۳ ۳۳ ۳۳ =
از مصدر رَش ۳۳ ۳۳ = rash که در فارسی ریش کردن و زخم زدن و آسیب
رسانیدن است و در بیادداشت شماره ۶ از بند ۱۱ از هات ۳۰ از آن سخن داشتیم ،
در نیامده .

بارتولومه آنرا از مصدر رَه rah (= ۳۳ ۳۳ = rañh) دانسته و بمعنی ای

که یاد کردیم گرفته است. در بند ۱۲ از همین هات (سده سده سده) و در بند ۴ از هات ۴۷ (سده سده سده سده) آمده، رایش (سده سده سده) rārēsha که در بند ۲ از هات ۴۹ آمده صفت است یعنی روگردان، سرپیچان.

در سرورش یشت هادخت باره ۶ واژه rārēsyēinti را نیز یادآور می‌شویم

دوازدهمین بند ۱ - گفتاریا آموزش و آیین = سرونگه (سده سده سده) .
sravañh، نگاه کنید بیادداشت شماره ۲ از بند ۹ از همین هات.

۲ - بجای نفرین اک (سده سده) aka آمده یعنی بد و زشت و نکوهیده، نگاه کنید بیادداشت شماره ۵ از بند ۳ از هات ۳۰.

۳ - خروش شادمانی یا آواز و فریاد شادی = اورواخش اوختی urvāxš-uxti (سده سده) ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۷ از بند ۱ از هات ۳۰.

۴ - تباه کردن یا میرانیدن و کشتن = مرد (سده سده) marəd همان است که در بندهای ۹-۱۱ از همین هات بآن برخوردیم.

۵ - برتری دادن (سده سده سده) = وز (سده سده) var، باین واژه بمعنی گرویدن و برگزیدن و دین پذیرفتن بسیار برخوردیم، در اینجا بمعنی برتری دادن نیز همان معنی را می‌رساند. نگاه کنید بیادداشت شماره ۷ از بند ۲ از هات ۳۰.

۶ - خواستار یا جويا = ایشن (سده سده) ishan از مصدر ایش (سده سده) .
ish، نگاه کنید بیادداشت شماره ۱۲ از بند ۴ از هات ۲۸.

سیزدهمین بند ۱ - کشور = خشتهر (سده سده سده) xshathra،
نگاه کنید بیادداشت شماره ۴ از بند ۳ از هات ۲۸.

۲ - خان ومان = دمان (سده سده) dēmāna در اینجا باواژه های بدترمنش آمده، و از آن دوزخ اراده شده، در بند ۱۵ از همین هات باواژه های منش نیک آمده بهشت مراد است. در بند ۳ از هات ۳۳ «چمن راستی و منش نیک» بمعنی فردوس آمده است، بیادداشت شماره ۴ از بند ۱۶ از هات ۳۱ و بیادداشت شماره ۹ از بند ۴ از هات ۳۰ نگاه کنید.

- ۳ - فرود آمدن، رسیدن (𐬵𐬀𐬯𐬭𐬀𐬎𐬀𐬵𐬀) از مصدر 𐬵𐬀𐬯𐬭𐬀𐬎𐬀𐬵𐬀 .
 han̥t ، دربند ۲ از هات ۵۰ با جزه نی : 𐬵𐬀𐬯𐬭𐬀𐬎𐬀𐬵𐬀 ni-han̥t آمده ، همچنین
 han̥t در تأیید هائیتی 𐬵𐬀𐬯𐬭𐬀𐬎𐬀𐬵𐬀 . hāiti یعنی بونده ، از مصدر 𐬵𐬀𐬯𐬭𐬀𐬎𐬀𐬵𐬀 .
 ah هستن ، بودن .
- ۴ - تپاه کننده = 𐬵𐬀𐬯𐬭𐬀𐬎𐬀𐬵𐬀 maraxtar از مصدر 𐬵𐬀𐬯𐬭𐬀𐬎𐬀𐬵𐬀 .
 marəṇe ، نگاه کنید یادداشت شماره ۸ از بند ۱ از هات ۳۱ .
- ۵ - جهان = 𐬵𐬀𐬯𐬭𐬀𐬎𐬀𐬵𐬀 anhu ، نگاه کنید یادداشت شماره ۴
از بند ۲ از هات ۲۸ .
- ۶ - ناله بر آوردن، گله کردن (𐬵𐬀𐬯𐬭𐬀𐬎𐬀𐬵𐬀) = 𐬵𐬀𐬯𐬭𐬀𐬎𐬀𐬵𐬀 garəz ، نگاه کنید یادداشت شماره ۱۲ از بند ۹ از همین هات .
- ۷ - آرزو یا خواهش و کام = 𐬵𐬀𐬯𐬭𐬀𐬎𐬀𐬵𐬀 kāma ، نگاه کنید
یادداشت شماره ۵ از بند ۱۰ از هات ۲۸ .
- ۸ - پیک یا گماشته و فرستاده = 𐬵𐬀𐬯𐬭𐬀𐬎𐬀𐬵𐬀 dūtya ، نگاه کنید
یادداشت شماره ۵ از بند ۱ همین هات .
- ۹ - پیغمبر = 𐬵𐬀𐬯𐬭𐬀𐬎𐬀𐬵𐬀 mathran ، نگاه کنید یادداشت شماره
۶ از بند ۵ از هات ۲۸ .
- ۱۰ - نگریستن (𐬵𐬀𐬯𐬭𐬀𐬎𐬀𐬵𐬀) = 𐬵𐬀𐬯𐬭𐬀𐬎𐬀𐬵𐬀 darəs ، نگاه
کنید یادداشت شماره ۱ از بند ۵ از هات ۲۸ و یادداشت شماره ۱۰ از بند ۱ از هات ۳۰ .
- ۱۱ - راستی = 𐬵𐬀𐬯𐬭𐬀𐬎𐬀𐬵𐬀 asha ، از این واژه سرای راستی یعنی بهشت
اراده شده در برابر 𐬵𐬀𐬯𐬭𐬀𐬎𐬀𐬵𐬀 drūjō-dəmāna یعنی
خان ومانِ دروغ یا دوزخ .
- ۱۲ - بازداشتن (𐬵𐬀𐬯𐬭𐬀𐬎𐬀𐬵𐬀) = 𐬵𐬀𐬯𐬭𐬀𐬎𐬀𐬵𐬀 pā ، دربند های ۴ و ۸ از هات
۴۶ نیز بهمین معنی است ، در یادداشت شماره ۳ از بند ۱۱ از هات ۲۸ گفتیم که
این واژه بمعنی نگاهداشتن و پاییدن است .

۱ - ستم، آزار = آ - هَوئیتھوئی سه یچدن چار . â-hôithôî ، در نسخه

بدلها با املاءهای مختلف نوشته شده، بار تولومه Bartholomae چهاردهمین بند
مصدرها (hâ(y) را ریشه این واژه دانسته، در یادداشت شماره

۱۰ از بند ۱ از هات ۲۹ از این مصدر یا «هی» سه ور . hi که بمعنی بستن و بند کردن و بستوه آوردن و بتنگ آوردن و فشار دادن و ناچار ساختن است سخن داشتیم، بآن نگاه کنید.

۲ - ضمیر وی بر میگردد به مانتَهَرَن mathran = پیغمبر که در بند پیش گذشت.

۳ - کوی و «د» kavi، در فارسی کی گویم (کیانیان): عنوانی است چون فرمانده و سردار و خدیو، در اینجا از کویها سران و بزرگان آریاییهای دیویسنا اراده شده، جداگانه از کوی و گرهم سه یچدن سه گرهما که از پیشوایان دیویسنان هستند سخن رفت.

۴ - دیر باز = فرایدیوا لهدردد سه فرایدیا fraidivâ از قیود است برابر pradivi, pradivah در سانسکریت:

Altiranisches Wörterbuch von Bartholomae sp. 983

۵ - بجای خرد خرتو سه لهدردد xratu و بجای ورج ورجنگه واصل سه یچدن سه varəšanh آمده که در فارسی ورج گویم بمعنی پایه و رتبه، معزی گوید: ای بوج و کامرانی ثانی اسفندیار وی بعدل و نامداری نائب نوشیروان (فرهنگ جهانگیری)

ورچنگهونت واصل سه یچدن سه سه یچدن سه varəñahvant که در پاره ۴۹ تیر یشت و در پاره ۷۲ زامیاد یشت و جز آن آمده یعنی ورجمند یا نیرومند و بلند پایه و بزرگوار.

۶ - فرو نهادن، پایین گذاردن، زیر گذاشتن (سه یچدن سه یچدن سه) از مصدر دا با جزء نی: { سه یچدن سه } nî-dâ، در بند ۸ از هات ۴۵ و در بند ۳ از هات ۴۹

نیز آمده .

۷ - بر آن شدن (واپرد { واپرد } = ویس واپرد . vis (= ویس)
 واپرد . vaês) در آمدن ، آماده بودن ، پذیرفتن ، در اوستا بسیار آمده ،
 پاره ۱ از سومین کرده و سپرد نگاه کنید .

۸ - یاری کردن = او واپرد . avô از مصدر او واپرد . av ، نگاه کنید
 یادداشت شماره ۱۳ از بند ۹ از هات ۲۹ .

۹ - کشتن = جیدیبائی واپرد . jaidyâi (Inf.) از مصدر جن jân
 واپرد ، در فرس هخامنشی نیز جن jân ، در پهلوی زتن واپرد و در فارسی زدن .
 جن بمعنی زدن و کشتن و بر انداختن در اوستا بسیار آمده و واژه‌هایی که از آن
 در آمده نیز بسیار است .

۱۰ - واژه‌ای که به «مرگ‌زدای» در آوردیم در متن دورئوش واپرد .
 dūraosha آمده ، صفت است و ازدوجزه ساخته شده : نخست دور واپرد . dūra
 در فرس هخامنشی نیز دور dūra همان است که در فارسی دور گویم ، جداگانه در
 بند ۱ از هات ۴۵ و در بسیاری از جا های دیگر اوستا نیز آمده است؛ دوم ائوش
 واپرد . aosha که بمعنی تباهی و نیستی و مرگ است، ائوشنگه واپرد .
 aoshañh که در بند ۱ از هات ۴۹ آمده بهمین معنی است . ائوشنگهوت
 واپرد . aoshanhvant (در تائیت ائوشنگهوتیتی aoshanhvaiti
 واپرد) یعنی مردنی ، درگذشتنی ، نیست شدنی ، آسیب یافتنی
 چنانکه در پاره ۵۰ از فرگرد چهارم و ندیداد آمده . واژه ائوش با «ا» که از ادوات
 نفی است : واپرد . an-aosha یعنی تباہ نشدنی، مرگ ناپذیر چنانکه در مهر
 یشت پاره ۱۲۵ . در پهلوی اوش واپرد . aôš یعنی مرگ و نیستی، صفت دورئوش در
 جا های دیگر اوستا چندین بار از برای هوم آورده شده چنانکه در پاره ۲ از یسنا
 ۹ در گزارش پهلوی همان پاره این صفت چنین تعریف شده :

سپ ۳۰۳ - ۳۰۳ د ۱۳۱۱ د ۱۳۱۱ ۳۰۳ واپرد . یعنی «کو اوش از روان مردمان

دور دارد ، این تعریف درست است در فارسی نیز میتوان آن را به دور دارنده هوش گردانید . هوش با واو مجهول بمعنی مرك و نیستی است ، فردوسی گوید :

نگه کن که هوش تو بردست کیست ز مردم نژاد ار ز دیو و پری است
فخرالدین گرگانی در داستان ویس و رامین گوید :

چرا با من بتلخی همچو هوشی که با هرکس بشیرینی چو نوشی
همچنین این واژه با حرف نفی « ا » : اَنُوشَ an-aosha در فارسی بجامانده و آن لغت انوشه است :

بدو گفت پیران که ای شهریار انوشه بزی تا بود روزگار (فردوسی)
انوشیروان = انوشه روان یعنی روان آسیب ناپذیر یا جاودانی . نوش در فارسی که بمعنی آشام بیماری یا آب زندگی است ، (نوشدارو ، درمان بیماری) با واژه اَنُوش = انوشه یکی است . در اینجا باید یادآور شویم که واژه هوش با واو معروف بمعنی بخردی و فرزاندگی و زیرکی و گریزی بواژه اوستایی اوش ^{۱۰۰}ush پیوسته است . اوش در اوستا که همیشه بهیئت تشبیه آمده : اوشی ^{۱۰۱}ushi بمعنی دوگوش است چنانکه در هر مزدیشت پاره ۲۷ و بهرام یشت پاره ۵۶ و جز آن ، همین واژه نیز در اوستا بمعنی هوش است ، چنانکه در یسنا ۶۲ پاره ۴ و ویسپرد کرده ۱۵ پاره ۱ و جز آن .

گفتیم در پاره ۲ از یسنا ۹ صفت دورئوش dūraosha صفت هوم است ، همچنین است در پاره های ۴ و ۷ و ۱۰ و ۱۳ و ۱۹ و ۲۰ و ۲۱ از همان یسنا و در پاره ۲۱ از یسنا ۱۰ و در پاره های ۳ و ۱۰ از یسنا ۱۱ .

چنانکه میدانیم این سه هات از یسنای ۹-۱۱ در باره گیاه و فشرده هوم است ، هوم نیز در یسنای نهم فرشته آسا با پیغمبر ایران در گفتگو است ، در سراسر اوستا (بجز گاتها) از مراسم هوم سخن رفته اما در گاتها که از سرود های خود پیغمبر است از هومَ ^{۱۰۲}haoma (نزد برهمنان سوم soma) یاد نشده و نه در هفت هات یعنی یسنا ۳۵-۴۱ که پس از گاتها کهنترین بخش نامه مینوی است . چون صفت

دور دارندهٔ مرك يامرك زداى همیشه درسه هات از یسنا ۹ - ۱۱ از برای هوم آورده شده ، میتوان گفت که پیغمبر ایران در بند ۱۴ از هات ۳۲ از این صفت هوم را اراده کرده و نکوهیده است از اینکه آریاییهای دیویسنا در مراسم سوم (soma = هوم) بفرمان پیشوایانشان بیهوده خون چارپایان ریزند باین امید که پروردگاری بیاری آنان خواهد آمد ، به بند ۱۰ از هات ۴۸ نیز نگاه کنید .

۱۱ - برانگیختن (۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰) = سَوج . ۲۳ sacē ،
بیادداشت شماره ۵ از بند ۲ از هات ۳۰ نگاه کنید .

۱ - از اینرو = آنایش آ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ . anâiṣ-â ، از
پانزدهمین بند قیود است . بیادداشت شماره ۱۵ از بند ۶ از هات ۵۳ نگاه کنید

۲ - آسیب یافتن (۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰) = وی نس ۱ ۲ - ۳۰ .
vi-nas ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۹ از بند ۴ همین هات .

۳ - رواداشتن : از مصدر دا ۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ .
dâ یعنی دادن ، باجزه آییی ۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ .
aibi یا ایوی ۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ .
aiwi بمعنی پیوستن و باواژهٔ نفی « نه » نویت { ۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ } .
nôit معنی روا نداشتن ، نگذاشتن از آن برمیآید .

۴ - زندگی = جیاتو ۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ .
jyātu ، در بند های ۹ و ۱۱ و ۱۲ از
همین هات نیز بآن برخوردیم ، بیادداشت شماره ۱۱ از بند ۳ از هات ۳۱ نگاه کنید .

۵ - آزادانه یا بکام و دلخواه = وسو ۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ .
در بند ۹ از هات ۵۰ (۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰) با فعل خشی ۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ آورده شده .

۶ - فرمان راندن (۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰) = خشی xshi ، در بند
آینده نیز آمده بمعنی فرمان راندن و دست یافتن و شهریاری کردن و پادشاهی

کردن و توانستن و یارستن است ، از همین مصدر است شایستن در فارسی ، در
پهلوی نیز شایستن ۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ .
šâyistan و شایستن ۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ .
šâyítan

مانند واژهٔ خشنا ۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ .
xshnâ که در فارسی شناختن و خشب
۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ .
xshap که در فارسی شب و خشتهر ۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ .
xshathra

که در فارسی شهر شده ، افتادن خاء اوستایی در سر واژه‌های فارسی بسیار است . نگاه کنید بیادداشت شماره ۴ از بند ۳ از هات ۲۸ .

۷ - از این «دو» بنا بسنت ، چنانکه در گزارش پهلوی و در گزارش سانسکریت نریوسنگ Neryôsang (دستور پارسیان در قرن دوازدهم میلادی) برمیآید ، امشاسپندان خرداد و امرداد اراده شده ، درباره این دوامشاسپند بیادداشت شماره ۴ از بند ۶ از هات ۳۱ نگاه کنید .

۸ - از خان و مان نیک ، گرزمان یاببشت اراده شده ، چنانکه از خان و مان بدتر منش که در بند ۱۳ همین هات گذشت دوزخ مراد است .

۹ - بردن (𐬀𐬎𐬌𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎) = 𐬀𐬎𐬌𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎 bar ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۲ از بند ۱۲ از هات ۳۱

۱ - آموزش = 𐬀𐬎𐬌𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎 ، در گزارش پهلوی آموختیشن 𐬀𐬎𐬌𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎 amôxtišn بنا بر این باید از مصدر سچ 𐬀𐬎𐬌𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎 saē-کاه بمعنی آموختن و دریافتن است در آمده باشد ، نگاه کنید

شانزدهمین بند

بیادداشت شماره ۳ از بند ۱۱ از هات ۳۰

۲ - بجای مرد پارسا در متن دَهَمَ 𐬀𐬎𐬌𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎 dahma آمده ، این واژه در اوستا صفت است بمعنی آزموده یا از دین آگاه و از آیین برخوردار همچنین اسم است یعنی مرد نیک ، مرد پارسا ، پرهیزگار و خداشناس . در گزارش پهلوی همین بند از هات ۳۲ نیز دَهَمَ آورده شده و در توضیح آمده وه مرت (به مرد) ، نگاه کنید بجد خرد اوستا صفحه ۲۲۹ و بیادداشت شماره ۱۰ از بند ۷ از هات ۴۶

۳ - از روی هوش = 𐬀𐬎𐬌𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎 ushuruyê ، در گزارش پهلوی فراخهوشیه 𐬀𐬎𐬌𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎 frâxô. hôsih آمده یعنی فراخ هوشی و در توضیح افزوده شده داناک هوشیه 𐬀𐬎𐬌𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎 . در بند ۷ از هات ۳۴ نیز 𐬀𐬎𐬌𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎 آمده ، اوشورو 𐬀𐬎𐬌𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎 ushuru ناگزیر از دو واژه آمیزش یافته : نخست اوش 𐬀𐬎𐬌𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎 ush = هوش که در بیادداشت شماره ۱۰ از بند ۱۴ همین هات

گذشت، جزء دوم آن؛

۴ - آزار یارنج و تباهی و آسیب = آتسی سون . athi (آیتیهی
 سون . aithi) ، در فرس هخامنشی نیز آتیهی athi از مصدر آتیه سون . ath
 آسیب رسانیدن، تباہ ساختن، آزدن، چنانکه دربارهٔ ۱۲ زامیادیشْت آمده و دربارهٔ
 ۴۸ از همان یشت با جزء فرا (فراس . frâ) و پیتی (سون . واپ سون .
 apa آمده بمعنی یکسره تباہ کردن و نابود کردن . از همین بنیاد است آیتیهونت
 سون و سون . athivant که در فرگرد دوم هادخت نسک پارهٔ ۱۷ آمده یعنی
 پراز آسیب ورنج یادردمند . بواژه آتهری سون . بمعنی درد ورنج و گزند در
 یادداشت شمارهٔ ۴ از بند ۸ از هات ۴۶ نگاه کنید .

۵ - بیم = دویتها و سون . dvaêthâ ، بهمین واژه با واژه آتیهی
 athi در بند ۹ از هات ۴۸ نیز برمیخوریم ، در گزارش پهلوی ویمانیکیه ۳۶۲
 vimânikîh یعنی بیم .

۶ - آزدن ، زیان آوردن ، ستم کردن = آتسنکِه سون .
 aênanhê ، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۸ از هات ۳۰ .

۷ - دوست ، یار = ایشیه سون . isya (در تائیت ایشیا isyâ)
 صفت است یعنی آرزو شده ، آنچه دل خواسته ، از مصدر ایش (ایش) که بمعنی
 آرزو داشتن و خواستار بودن است . در بند ۸ از هات ۴۸ و در بند ۱۷ از هات ۵۱ نیز
 به ایشیه برمیخوریم ، این صفت بویژه از برای ائیریمان سون . airyaman
 آورده شده ، نگاه کنید به پارهٔ ۱ از هات ۵۴ . دربارهٔ حرف « به » به دوستانم که در
 متن اِ اِ اِ نو ۴۴ سون . ânû آمده و از حروف اضافه است در یادداشت شمارهٔ ۲ از
 بند ۲ از هات ۴۷ سخن خواهیم داشت .

۸ - بازداشتن (سون .) = آهی سون . â-hi ، نگاه کنید
 یادداشت شمارهٔ ۱۰ از بند ۱ از هات ۲۹

اهنود گات : یسنا، هات ۳۳

- ۱ - آیین : داتَ داتا داتا ، در فرس هخامنشی نیز داتَ dāta ،
 درپهلوی دات داتا و درفارسی داد گویم . این واژه بمعنی آیین
 و قانون است درفارسی عدل باین اعتبار است که قانون را از روی عدالت
 و انصاف وضع کنند ، دادگر یا عادل کسی است که از قانون برنگردد .
 واژه های دیگر که با همین واژه آمیزش یافته درفارسی بسیار است چون دادار ،
 دادخواه ، دادگاه ، دادگستر ، دادبخش ، یی‌داد ، یی‌دادگر و جز آن .
 دانستان داتا داتا داتا در پهلوی یعنی داوری ، حکم .
 داتَ dāta از مصدر دا داتا که بمعنی دادن و بخشودن و ارزانی داشتن و نهادن است ، در آمده است ،
 در اوستا بسیار بآن بر میخوریم چنانکه در گاتها : هات ۴۶ بند ۱۵ ، هات ۴۹ بند ۷ ، هات
 ۵۱ بند ۱۴
- ۲ - نخستین = پشاورویه رتو رتو رتو ، paouruya ، نگاه کنید
 بیادداشت شماره ۹ از بند ۱۰ از هات ۲۹
- ۳ - زندگی = آنگهو مدو مدو ، anhu جهان ، هستی ، بود ، زندگی .
 نگاه کنید بیادداشت شماره ۴ از بند ۲ از هات ۲۸
- ۴ - داور = رتو رتو رتو ، ratu در فرهنگ (ادبیات) مانیز بجامانده
 رد گویم ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۵ از بند ۲ از هات ۲۹
- ۵ - درست تر = رزیشْت رزیشْت رزیشْت ، razišta صفت تفضیلی است
 از واژه ارزو ارزو رتو ، arəzu ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۸ از بند ۳ از هات ۳۰
- ۶ - کردار = شیئوتهن سس سس سس ، syaothana کنش ، نگاه
 کنید بیادداشت شماره ۵ از بند ۱ از هات ۲۸
- ۷ - رفتار کردن ، ورزیدن (پادشاه پادشاه) = ورز پادشاه

۶ - کام = وارَ واسدَند. vāra در بند ۱۸ از هات ۴۶ و در بند ۶ از هات ۵۱ نیز آمده، از مصدر وَرَ واسدَند. var گر ویدن، برگزیدن در آمده، نگاه کنید بیادداشت شماره ۷ از بند ۵ از هات ۲۸

۷ - خواست (اراده) = زَنُوشَ کَسَدَیسنَه . zaosha، نگاه کنید بیادداشت شماره ۲ از بند ۸ از هات ۲۸

۸ - بجای آوردن (دَسَوَیسنَه) = راد دَسَوَیسنَه، نگاه کنید بیادداشت شماره ۵ از بند ۹ از هات ۲۹، در بند ۶ از هات ۵۱ واژه های راد دَسَوَیسنَه و وارَ واسدَند. vāra نیز یکجا آمده اند.

۱ - از آزاده یا سپاهی و رزمی و کشاورز یا برزیگر و از پیشوایان دینی که در متن خوئنو سَدَسَوَیسنَه x^{va}êtu و وِرِزَنَ وَا دَسَوَیسنَه. سو مین بند
vərəzəna و آئیریمَن سَدَسَوَیسنَه. airyaman آمده،

جدا گانه در گفتار پیشه‌وران در بخش نخست سخن داشتیم.

۲ - کوشش = تَهَوَخَشَنگَه کَسَدَسَوَیسنَه. thwaxshanh در فارسی تخشا شده، در بند ۲ از هات ۲۹ نیز بآن برخوردیم و در بند ۱۲ از هات ۴۶ هم خواهیم برخورد. نگاه کنید بیادداشت شماره ۹ از بند ۲ از هات ۲۹

۳ - نگاهداری کردن، پرستاری کردن (وَا یَوَیسنَه) = وی دا وَا یَوَیسنَه. vi-dā، نگاه کنید بیادداشت شماره ۸ از بند ۲ از هات ۲۹

۴ - چمن = واسترَ واسدَند. vāstra، نگاه کنید بیادداشت شماره ۶ از بند ۲ از هات ۲۹

۱ - (سَدَسَوَیسنَه سَدَسَوَیسنَه) : یز سَدَسَوَیسنَه yaz بمعنی پرستیدن و

ستاییدن در اوستا بسیار آمده، در یادداشت شماره ۶ از بند ۱ از هات ۳۰ بآن برخوردیم و در بسیاری از بندهای دیگر نیز.

در اینجا یز yaz با جزء آبا = سَدَسَوَیسنَه سَدَسَوَیسنَه یعنی با ستایش چاره کردن و باپرستش درمان کردن یا زدودن و دور کردن و برکنار کردن آسیب و رنج

۱ - سروش = سرئوش سرئوش دو سرئوش sraosha، در این بند نیز معنی واژه

که فرمانبری باشد مناسب میافتد، نگاه کنید یادداشت شماره ۴ از پنجمین بند

بند ۵ از هات ۲۸.

۲ - از همه بزرگترین = ویسپ مزیشت ویسپ مزیشت ویسپ مزیشت ، ویسپ مزیشت vispā. mazišta صفت است.

۳ - یاری = اونگهان اونگهان اونگهان avanhāna از مصدر او اونگهان ، اونگهان av، نگاه کنید یادداشت شماره ۱۳ از بند ۹ از هات ۲۹.

۴ - خواندن، یاری خواستن (خواندن) = زبا زبا zbā، نگاه کنید یادداشت شماره ۱ از بند ۴ از هات ۳۱

۵ - زندگی جاودانی، زندگی بلند و دیرپایا = درِ گویاتی درِ گویاتی darəgō-jyāti، درِ گویاتی درِ گویاتی نگاه کنید یادداشت شماره ۷ از بند ۱۱ از هات ۳۰.

۶ - یافتن (یافتن) = آپ آپ ap، نگاه کنید یادداشت شماره ۴ از بند ۱۰ از هات ۲۸.

۷ - از کشور (= خشتهر خشتهر خشتهر xshathra) منش نیک (= و هومَنَنگه و هومَنَنگه و هومَنَنگه vohu. mananh) بهشت اراده شده، به بند ۳ از همین هات و به بند ۱۳ از هات ۳۲ نگاه کنید که از «چمن راستی و منش نیک» و از «خان و مان منش نیک» نیز بهشت اراده شده.

۸ - راه = پتهه پتهه path، نگاه کنید یادداشت شماره ۵ از بند ۹ از هات ۳۱.

۹ - درست = اِرزو اِرزو اِرزو arəzu، نگاه کنید یادداشت شماره ۹ از بند ۱ همین هات.

۱۰ - آرام داشتن یا جای گزیدن و نشستگاه ساختن (آرام داشتن) = شی شی shi، نگاه کنید یادداشت شماره ۶ از بند ۱۰ از هات ۲۹، جایگاه ایزدی یا گرزمان همانجایی است که در آنجا منش نیک و راستی فرمانرواست، یعنی بهشت.

۱ - بجای پیشوادرتن زُوتَر کید ۱۳۵۶ . zaotar آمده، وخور زرتشت ششمین بند
 خود را پنج بار در گاتها ماتهرن ۱۳۶۶ . mathran نامیده
 یعنی پیغمبر، چنانکه در بند ۷ از هات ۲۸ و در بند ۱۳ از هات ۳۲ و در
 بندهای ۵ و ۶ از هات ۵۰ و در بند ۸ از هات ۵۱ (نگاه کنید یادداشت شماره ۶ از
 بند ۵ از هات ۲۸) در گاتها همین یکبار پیغمبر خود را زُوتَر zaotar یعنی پیشوا
 خوانده اما در جاهای دیگر نامه مینوی این واژه بسیار آمده، در پهلوی زوت ۳۴
 zot و در بازند نیز زوت، در سانسکریت هوتر hotar . در آیین مزدیسنا هفت موبد
 یزشنه (مراسم دینی) بجای میآوردند، زوت در پایه برتر از شش موبد دیگر و در
 سر آنان جای داشت، امروزه دو موبد بجای هفت موبد پارینه یزشنه میگزارند .
 نخست زوت و دوم راسپی (= رتتهویشکر ۱۳۵۶) در آیین مزدیسنا هفت موبد
 raethwiskara)، بجلد خرده اوستا، گزارش نگارنده ص ۱۶۱ نگاه شود، زُوتَر
 zaotar از واژه زُوتهر کید ۱۳۵۶ . zaotra (زُوتهر zaotrâ) در آمده است.
 باین واژه در خود گاتها بر نمیخوریم اما در جاهای دیگر اوستا بسیار آمده و آن دهش
 و بخشش روان است، چیزی است آشامیدنی در برابر میزد (دهسکویید myazda)
 دهش خشک که چیزی است خوردنی چون نان و گوشت و میوه و جز آن . در گاتها :
 هات ۳۴ بند ۳ واژه میزد خواهیم برخورد، یادداشت شماره ۷ از بند ۸ همین هات
 نگاه کنید .

۲ - در متن واژه « راه » نیامده اما در بند پیش راه درست (راستی = اش
 مد ۱۳۵۶ . asha) آمده، در اینجا نیز همان راه درست مراد است که پیغمبر گوید از
 اش = راستی پیامو ختم .

۳ - بهتر منش : در متن منیو ۱۳۵۶ . manyu آمده با صفت تفضیلی
 و هیئت واسر د ۱۳۵۶ . vahista که بجای و هومَنَنگَه vohu-mananih
 و ۱۳۵۶ . ۱۳۵۶ . بکار رفته چنانکه در بند ۲ از هات ۳۴ و در بند ۵ از هات
 ۴۵ و در بند ۸ از هات ۴۸ واژه منیو با و هو ۱۳۵۶ . vohu بجای و هومَنَنگَه

(= منش نیک) آورده شده است ، از برای منیو بیادداشت شماره ۲ از بند ۳ از هات ۳۰ نگاه کنید .

۴ - آموزش خواستن (وددسد .) = کا وددسد . kâ ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۵ از بند ۱۰ از هات ۲۸ .

۵ - برزیگری = واستریه وددسد وددسد . västrya ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۷ از بند ۹ از هات ۳۱ .

۶ - منش = مننگه وددسد وددسد . manañh .

۷ - بکار انداختن ، کردن ، ورزیدن = ورزییدیائی وددسد وددسد . varəz (Inf.) varəzeyeydî (نگاه کنید بیادداشت شماره ۴ از بند ۴ از هات ۲۹ .

۸ - بجای امید ، منتا وددسد وددسد . mantâ آمده از مصدر من وددسد . man که بمعنی اندیشیدن و پنداشتن است ، در گزارش پهلوی (= زند) منتا مانند واژه منتو وددسد وددسد . mantu که در یادداشت شماره ۶ از بند ۴ همین هات گذشت به پتمان وددسد وددسد . نگارنده از برای نمودن مقصود بجای آن « امید » آورده است .

۹ - آرزو داشتن (وددسد .) = ایز وددسد . iz بمعنی آرزو داشتن و کوشش داشتن است ، در بند ۳ از هات ۴۹ نیز آمده . از همین بنیاد است واژه ایژا وددسد . îzâ که بمعنی کوشش و دلگرمی و غیرت است ، در بند ۱۰ از هات ۴۹ و در بند ۸ از هات ۵۰ و در بند ۱ از هات ۵۱ بآن برمیخوریم و در بند ۵ از هات ۴۹ بمعنی خوشبختی و کامیابی است یا پایان کوشش و سر انجام جستجو که کامیابی و بختیاری است ، آژو وددسد . âzu نیز بهمین معنی در بند ۷ از هات ۵۳ بکاررفته است ، واژه های دیگر از این بنیاد در اوستا بسیار است ، واژه ای که در فارسی از همین بنیاد بجا مانده ، واژه « آژ » است که در تازی طمع گویند :

یکی چاه تاریک و ژرف است آژ بُنش ناپدید و سرش پهن باز (اسدی)

در اوستا آزی سکرد. âzi آمده و نیز نام دیو آز است. بجلد دوم یشتها گزارش نگارنده، صفحه ۲۰۴ نگاه کنید و از برای واژه ایژا izâ نگاه کنید بیادداشت شماره ۲ از بند ۷ از هات ۲۹.

۱۰ - در متن « این دو » آمده، باید دو امشاسپند آش ashā (= اردیبهشت) و و هومنگه vohu-manah (= بهمن) مراد باشند چه در بند آینده از همین دو با مزد نام برده شده و دیدارشان درخواست گردیده.
۱۱ - دیدن (daras) = دَرَس (دیدن) دیدن، نگریستن، نگاه کنید بیادداشت شماره ۱۰ از بند ۱ از هات ۳۰.

۱۲ - پند پرسیدن (paras) با جزء هام ham بمعنی اندرز پرسیدن و گفت و شنود کردن و مشورت کردن است (نگاه کنید بیادداشت شماره ۳ از بند ۲ از هات ۲۹ و بیادداشت شماره ۳ از بند ۱۳ از هات ۳۱)، در پهلوی همپرسیتن pārsayē گویند و همپرسکیه pārsayē بمعنی پرسش و پاسخ و گفت و شنود و مشاوره است، به بند ۳ از هات ۴۷ و به بند ۳ از هات ۵۳ نیز نگاه کنید.

۱ - آمدن (darashat) ای i ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۷ از بند ۲ از هات ۳۱.

هفته مین بند

- ۲ - خود = خوئیتیهسه xvaithya
۳ - پدیدار = دَرِشَت darashat بدیده آمدنی، نمودار، از مصدر دَرَس daras دیدن، نگریستن، بیادداشت شماره ۱۱ از بند پیش نگاه کنید.
۴ - گذشته = پَر parō ، در جاهای دیگر اوستا پَرُو parō یعنی بیرون.
۵ - مغان: بجای آن مگَوَن magavan آمده، بیادداشت شماره ۷ از بند ۱۱ از هات ۲۹ نگاه کنید.
۶ - گوش دادن، شنیدن (sru) = سرو sru ، نگاه

کنید بیادداشت شماره ۴ از بند ۵ از هات ۲۸ .

۷ - اندر (میان) = اَنترَ سَپَرمَ سَدَ . antarə ، در فرس هخامنشی انترَ antar در پهلوی (سَ وَا) ودرفارسی اندر .

۸ - آشکار = آویش سَدَدَدَد . âvis ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۱ از بند ۱۳ از هات ۳۱ .

۹ - پیدا = چیَهرَ سَدَ سَدَ . eithra ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۱ از بند ۲۲ از هات ۳۱ .

۱۰ - رادی = راتی سَدَ سَدَ . rāti ، در اوستا ، چنانکه در فارسی بمعنی دهش و بخشش است ، در اینجا بمعنی ادای وظیفه است .

۱۱ - نمازگزار = نِمَخَوَنَتَ سَدَ سَدَ سَدَ . nēmaxvant (در تائیت نِمَخَوَیْتِی سَدَ سَدَ سَدَ . nēmaxvaitī) ، از نِمَنگَه سَدَ سَدَ سَدَ . nēmanh یعنی نماز (نگاه کنید بیادداشت شماره ۲ از بند ۱ از هات ۲۸) و وَنتَ سَدَ سَدَ سَدَ . vant (مند) یعنی نماز گزار یاپرستنده وستاینده ، در گزارش پهلوی به نیایشمنند سَدَ سَدَ سَدَ سَدَ سَدَ گردانیده شده است .

۱ - واژه‌ای که بجای دادخواهی آوردم در متن آرتهه سَدَ سَدَ سَدَ . arətha آمده ، در بند ۱۳ از هات ۴۳ ودر بند ۵ از هات ۴۴ نیز آمده ، در جاهای دیگر اوستاهم بآن برمیخوریم چنانکه در فرگرد هفتم وندیاد

هشتمین بند

پاره ۷۱ و جز آن ، در گزارش پهلوی داتستان سَدَ سَدَ سَدَ سَدَ ، این واژه در پهلوی از برای هر آنچه به داد (= قانون) پیوسته است ، بکار رفته است چون دادگری و دادخواهی و داوری (مُحاکمه ، حُکم ، قُضاء) بسا هم بمعنی مطلق کار و امر است ، همچنین از واژه آرتهه arətha در اوستا معنی پیمان و فریضه و وظیفه و تکلیف برمیآید ، واژه های دیگر از این بُنیاد در اوستا بسیار است ، چون آرتهیه arathya سَدَ سَدَ سَدَ . (داوری) ، در پاره ۵ سروش یشت هادخت ، آرتهمنت سَدَ سَدَ سَدَ سَدَ arəthamant (دادخواه) در پاره ۷ رشن یشت و جز آن .

- ۲ - بجای آوردن (سردسرد) (از مصدر شیو **سردسرد** syu شدن ، رفتن، بمعنی کردن نیز بکار رفته. نگاه کنید یادداشت شماره ۸ از بند ۳ از هات ۲۹.
- ۳ - فراشناختن (لده «لده» **لده**) (از مصدر وید **لده** vid باجزء **فر** لده. fra یعنی شناختن، آگاه شدن، دریافتن، نگاه کنید یادداشت شماره ۷ از بند ۴ از هات ۲۸، و نیز دیائی **لده** **لده** vōizdyāi (Inf.) که در بند ۱۳ از هات ۴۳ آمده از همین بنیاد است.
- ۴ - درود = یسن **سردسرد** yasna یا پرستش، نیایش، ستایش، نماز، در بند ۱ از هات ۳۴ و در بند ۱۰ از هات ۴۵ و در بند ۹ از هات ۵۰ نیز آمده، نگاه کنید یادداشت شماره ۶ از بند ۱ از هات ۳۰.
- ۵ - مانند شما = خُشماونت **سردسرد** xshmāvant، نگاه کنید یادداشت شماره ۱۱ از بند ۱۱ از هات ۲۹.
- ۶ - ستایش = ستومیه **سردسرد** staomya صفت است از ستومی **سردسرد** staomi ستایش که از مصدر ستو **سردسرد** stu (ستودن، ستاییدن) در آمده است، نگاه کنید یادداشت شماره ۵ از بند ۱ از هات ۳۰.
- ۷ - بجای بخشایش درئون **لده** draona آمده، در جلد و نیداد از درئون یا درئوننگه **لده** draonañh سخن خواهیم داشت، در اینجا کوتاه گرفته گوئیم: درئون بیش از همین یکبار در گاتها نیامده اما در پخشهای دیگر اوستا بسیار آن بر میخوریم، در نامه های دینی پهلوی و پازند نیز کم و بیش یاد شده است. این واژه بمعنی بخشایش و برخ و بهره و روزی و دهش و خواسته و نیکویی و خورش است. در گزارش پهلوی اوستا (= زند) گاهی بهیئت پهلوی درون **لده** drūn و گاهی هم سور **لده** بجای آن آورده شده چنانکه در همین بند ۸ از هات ۳۳ و از برای توضیح افزوده شده میزد **لده** ، سور و میزد هر دو در زبان ما بجای مانده: نخستین در اوستا سوئیریه **لده** sūirya و دومین میزد **لده** myazda میباشد، سوئیریه در اوستا بمعنی چاشت است و میزد چیزی خوردنی است که در جشن

دینی (یزشنه) بر سر خوان نهند چون نان و گوشت و میوه، نه چیزی روان و آشامیدنی
 که زَنُوْتَهَرَّ کَرَمِطَنْ لَسَا. zaothra (آبزور) نامند و در یادداشت شماره ۱
 از بند ۶ همین هات گذشت، سور در فارسی بمعنی مهمانی بزرگ و جشن است.
 ناصر خسرو گفته :

در سور جهان شدم ولیکن	بس لاغر باز گشتم از سور
زین سور بسی زمن بتررفت	اسکندر و اردشیر و شاپور
گر تو سوی سور میروی رو	روزت خوش بادوسعی مشکور

میزد در فارسی بمعنی بزم و انجمن شادمانی و کامرانی است. سنائی گفته :

که خروشان چو در نبرد تونای گساح نالان چو در میزد توجنگ
 فرخی گفته :

ای بمیزد اندرون هزار فریدون وی بنبرد اندرون هزار تهمت
 در اینجا یاد آور میشویم که از همین واژه است میزبان که در پہلوی میزدبان
 ۶ و ۳ آمده. در اوستا، چنانکه از بند ۸ از هات ۳۳ پیداست درون بمعنی
 بخشایش بکار رفته، همچنین است در جا های دیگر اوستا، چنانکه در پارہ ۸ از
 زامیادیشت آمده: «آفریدگار کوهها را مایه بهره و روزی (درون) پیشوایان و
 رزمیان و برزبگران بخش کرد» پس از آن درون یا درون نام نانهای خرد و
 گِردی شده که در جشنهای دینی در خوانچه نهند، این نشانه است از دهش و بخشش
 در راه نیک. واژه درون در فرهنگها نیز یاد شده، در فرهنگ جهانگیری بمعنی
 پیمانه غله نوشته شده و در برهان قاطع بهمین معنی گرفته شده و بمعنی دعایی که مغان در
 ستایش خدا و آذر خوانند و بر خوردنیها بدمنند و بعد از آن بخورند. . . .

۸ - پایدار یا استوار = اوت یویتی ۴۴۴ ۴۴۴ ۴۴۴ uta-yūiti ، نگاه کنید
 بیادداشت شماره ۳ از بند ۷ از هات ۳۰ و بیادداشت شماره ۲ از بند ۱۲ از همین هات
 ۱ - خرد : بجای مَینِیو ۴۴۴ mainyu که در
 متن آمده.

- ۲ - رامش یا آسانی و گشایش و خوشی = خوائهر ۳ سد ۱ سد ۱ xvâthra ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۲ از بند ۷ از هات ۳۱
- ۳ - یار = سرئیدیہ ۱ سد ۱ سد ۱ saraidya ، در گزارش پهلوی سرداری دهشن ۱ سد ۱ سد ۱ ۱ سد ۱ ، در توضیح پاتخشاهیه ۱ سد ۱ سد ۱ سد ۱ پادشاهی آمده ، از این دو یاران چنانکه در آغاز گفتیم خرداد و امرداد مراد است
- ۴ - راستی افزا = اش اُخشینت ۱ سد ۱ سد ۱ سد ۱ اشا- راستی افزا : oxshayan̄t (راستی) و از مصدر وَخش ۱ سد ۱ سد ۱ ۱ سد ۱ vaxsh (برفزدن) ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۵ از بند ۶ از هات ۳۱
- ۵ - روش دیگر = مَیتها ، سد ۱ سد ۱ maêthâ برگشتگی ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۱۲ از بند ۹ از هات ۳۰
- ۶ - ارزانی داشتن یا بردن (۱ سد ۱ سد ۱) = بر ۱ سد ۱ bar ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۲ از بند ۱۲ از هات ۳۱
- ۷ - یاوری ، همراهی = هاکورن ۱ سد ۱ سد ۱ ۱ سد ۱ hâkurēna ، در بند ۱ از هات ۴۴ نیز آمده ، در گزارش پهلوی همکر تاریه ۱ سد ۱ سد ۱ سد ۱ (همکرداری) شده
- ۸ - برخوردار شدن (۱ سد ۱ سد ۱) = آر ۱ سد ۱ ar ، در بند ۳ از هات ۳۴ و در بند ۵ از هات ۵۰ نیز آمده ، در یادداشت شماره ۵ از بند ۳ از هات ۳۱ گفتیم که آر ar بمعنی در رسیدن و درآمدن نیز در گاتها بسیار آمده است.
- ۹ - یگانه بودن (۱ سد ۱ سد ۱ ۱ سد ۱) = هج ۱ سد ۱ ۱ سد ۱ hæ ، بمعنی یاری کردن و همراهی کردن و آمیزش کردن و پیروی کردن و انبازی کردن و پیوستن و پیوندیدن و واداشتن و برگماشتن در اوستا بسیار آمده ، بگفتار پیشه‌وران نگاه کنید.
- ۱ - در نسخه‌ها ۱ سد ۱ سد ۱ ۱ سد ۱ ۱ سد ۱ ۱ سد ۱ نوشته شده ،
- دهمین بند
- بجای ۱ سد ۱ سد ۱ ۱ سد ۱ ۱ سد ۱ .
- ۲ - زندگی خوش ، زندگی خوب = هو جیتی ۱ سد ۱ سد ۱ hu-jiti ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۹ از بند ۳ از هات ۳۰

- ۳ - بودند ، هستند : سەزۆسەدە . سەزۆسەدە . از مصدر آه سەس .
ah هستن ، بودن .
- ۴ - بودن (سەزۆسەدە) = بو بۇ . bū بودن .
- ۵ - خواست (اراده) = زۆشۆسەدە . zaosha ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۲ از بند ۸ از هات ۲۸ .
- ۶ - بخشیدن (سەزۆسەدە) : بخش لەبەسەدە . baxsh
با جزء آ سەس ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۱۰ از بند ۱۰ از هات ۳۱ .
- ۷ - افزودن (سەزۆسەدە) = وەخش وەسەدە . vaxsh ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۵ از بند ۶ از هات ۳۱ .
- ۸ - اوشتا سەسەدە . ustâ خواهش ، کام ، رستگاری ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۱۰ از بند ۱۱ از هات ۳۰ .
- ۹ - تن = تنو سەسەدە . tanû ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۹ از بند ۲ از هات ۳۰ .
- ۱ - تواناتر = سەویشە سەسەدە . səvista ، صفت تفضیلی است از سور توانا سەسەدە . sūra . توانا ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۲ از
- یازدهمین بند**
بند ۵ از هات ۲۸ .
- ۴ - جهان افزا = فرادت گەتەها لەسەدە . frâdat-gaêthâ
صفت است از فراد لەسەدە frâd که بمعنی پیش بردن و به پایه چیزی افزودن و بزرگ کردن است ، خود جدا گانه در بند ۶ از هات ۴۳ و در بند ۱۰ از هات ۴۴ و در بند ۱۳ از هات ۴۶ آمده . این واژه از بنیاد مصدر فرا- دا لەسەدە . frâ-dâ میباشد که بمعنی فرادادن است . فرا- دا frâ-dâ در گزارش پهلوی بند ۱۳ از هات ۴۶ فره داتن لەسەدە (= فرە دان) شده یعنی فزونی دادن ، در بند ۱۰ از هات ۴۴ در گزارش پهلوی فراج داتن لەسەدە (= فراز دادن) شده (نگاه کنید بیادداشت شماره ۹ از بند ۱۴ از

هات ۳۴) و خود صفت فرادت گیتها در گزارش پهلوی از بند ۱۱ از هات ۳۳ به فراج داتارگهان 𐎡𐎠𐎷𐎫𐎣𐎠𐎫𐎣𐎠𐎷𐎫𐎣𐎠𐎫𐎣𐎠𐎫𐎣𐎠𐎫𐎣𐎠𐎫𐎣 (فراز دهنده جهان) گردانیده شده. جزء دوم، گیتها 𐎠𐎷𐎫𐎣𐎠𐎫𐎣𐎠𐎫𐎣𐎠𐎫𐎣𐎠𐎫𐎣 . gaêthâ همان است که در فارسی کیهان و جهان گوئیم، یادداشت شماره ۲ از بند ۴ از هات ۳۰ نگاه کنید.

۳ - آ-مرزش = مرژدا 𐎠𐎷𐎫𐎣𐎠𐎫𐎣𐎠𐎫𐎣𐎠𐎫𐎣𐎠𐎫𐎣 . mərəzdâ ، در بند ۴ از هات ۵۱ مرژدیکا 𐎠𐎷𐎫𐎣𐎠𐎫𐎣𐎠𐎫𐎣𐎠𐎫𐎣𐎠𐎫𐎣 . mərəzdikâ آمده نیز بمعنی آمرزش و بخشایش است. در گزارش پهلوی آمرزیشن 𐎠𐎷𐎫𐎣𐎠𐎫𐎣𐎠𐎫𐎣𐎠𐎫𐎣 شده.

۴ - پاداش = آدا 𐎠𐎷𐎫𐎣𐎠𐎫𐎣𐎠𐎫𐎣𐎠𐎫𐎣 . â-dâ ، در بند آینده نیز آمده از مصدر دا 𐎡𐎠𐎷𐎫𐎣𐎠𐎫𐎣𐎠𐎫𐎣 . dà دادن ، بخشودن بجزء آ: â-dâ ، در گزارش پهلوی دهشن 𐎡𐎠𐎷𐎫𐎣𐎠𐎫𐎣𐎠𐎫𐎣 این واژه هم از برای پاداش بکار رفته وهم از برای پادافراه ، یادداشت شماره ۴ از بند ۷ از هات ۳۰ نگاه کنید.

۱ - روی آوردن (𐎠𐎷𐎫𐎣𐎠𐎫𐎣𐎠𐎫𐎣𐎠𐎫𐎣𐎠𐎫𐎣 .) = اوز- آر 𐎠𐎷𐎫𐎣𐎠𐎫𐎣𐎠𐎫𐎣𐎠𐎫𐎣 . uz-ar
دوازدهمین بند بسیوی کسی رفتن ، نگاه کنید یادداشت شماره ۵ از بند ۳ از هات ۳۱.

۲ - توش = تویشی 𐎠𐎷𐎫𐎣𐎠𐎫𐎣𐎠𐎫𐎣𐎠𐎫𐎣𐎠𐎫𐎣 . təvishi ، در فارسی توش گوئیم بمعنی توانایی (طاقت) ، در گزارش پهلوی توخشیشن 𐎡𐎠𐎷𐎫𐎣𐎠𐎫𐎣𐎠𐎫𐎣𐎠𐎫𐎣𐎠𐎫𐎣 آمد و در توضیح بند ۶ از هات ۴۸ افزوده شده: نیروک 𐎠𐎷𐎫𐎣𐎠𐎫𐎣𐎠𐎫𐎣 ، (نیرو) ، نگاه کنید یادداشت شماره ۹ از بند ۱ از هات ۲۹.

تویشی بسا در گاتها با واژه اوت یوتی 𐎠𐎷𐎫𐎣𐎠𐎫𐎣𐎠𐎫𐎣𐎠𐎫𐎣 . uta-yūti که در بند ۸ از همین هات گذشت ، باهم آمده ، چنانکه در بند ۱۱ از هات ۳۴ و بند ۱ از هات ۴۳ و بند ۱۰ از هات ۴۵ و بند ۶ از هات ۴۸ و بند ۷ از هات ۵۱ و این دو واژه در گزارش پهلوی به توخشیشن و توبانیکها 𐎡𐎠𐎷𐎫𐎣𐎠𐎫𐎣𐎠𐎫𐎣𐎠𐎫𐎣 (توانایی) گردانیده شده. نگاه کنید یادداشت شماره ۹ از بند ۱ از هات ۲۹.

۳ - بجای پاکتر روان سپنیشث مئینیو 𐎠𐎷𐎫𐎣𐎠𐎫𐎣𐎠𐎫𐎣𐎠𐎫𐎣𐎠𐎫𐎣 .

spānista-mainyu آمده ، در بند ۵ از هات ۳۰ نیز بآن برخوردیم ، در بند ۲ و بند ۱۶ از هات ۴۳ و در بند ۲ از هات ۴۷ و در بند ۷ از هات ۵۱ نیز آمده ، هر چند که این دو واژه در فارسی بجای مانده ، میتوان سپندترمینو گفت اما از برای نمودن معنی بهتر دانستیم که به «پاک‌تر روان» گردانیده شود ، از این صفت و موصوف خرد مقدس ایزدی اراده میشود . سپنیشْت در گزارش پهلوی اوزونیک 𐭮𐭥𐭥𐭥 awzūnik (افزونی) شده .

سپنیشْت 𐭮𐭥𐭥𐭥 } 𐭮𐭥𐭥𐭥 } صفت تفضیلی است از سپنْت 𐭮𐭥𐭥𐭥 } .
 spənta (= سپند) یعنی پاک یا مقدس ، بساهم این صفت با واژه مَینِیو 𐭮𐭥𐭥𐭥 } در
 mainyu آمده یعنی سپندمینو یا خرد پاک و روان مقدس چنانکه در بند ۱ از هات ۲۸
 و بند ۱ از هات ۴۷ ، جداگانه از سپندمینو سخن رفت .

۴ - پاداش = آدا 𐭮𐭥𐭥𐭥 } . â-dâ ، در یادداشت شماره ۴ از بند
 پیش گذشت .

۵ - زور = زَوَنگَه 𐭮𐭥𐭥𐭥 } . zavañh ، از همین بنیاد است زاوَر
 𐭮𐭥𐭥𐭥 } . zavar که در جاهای دیگر اوستا بسیار آمده ، چنانکه در یسنا ۹
 پاره ۲۸ و مهریشت پاره ۱۱ و جز آن و در گزارش پهلوی زور 𐭮𐭥𐭥𐭥 } شده و در
 فارسی نیز زور گویم .

۶ - زبردستی = هَزَنگَه 𐭮𐭥𐭥𐭥 } . hazañh ، در بند ۱ از هات ۲۹
 نیز بآن برخوردیم و بمعنی ستم گرفتیم . در این بند ، چنانکه در بند ۴ از هات ۴۳

بمعنی زبردستی و توانایی است ، نگاه کنید یادداشت شماره ۶ از بند ۱ از هات ۲۹
 ۷ - نیرومند = اِمَ وَنْت 𐭮𐭥𐭥𐭥 } . ēmavañt صفت است (در تأنیث

اِمَ وَنِیْتِ 𐭮𐭥𐭥𐭥 } . ēmavaiti) ، در بند ۴ از هات ۳۴ و در بند ۱۰ از هات
 ۴۳ و در بند ۱۴ از هات ۴۴ نیز آمده ، در گزارش پهلوی ، همین واژه بکار رفته :
 اماوند 𐭮𐭥𐭥𐭥 } amāvand ، درپازند همانند یعنی نیرومند و پیروزمند و زورمند
 و توانا و سترگ و گستاخ ، در جاهای دیگر اوستا اِمَ وَنْت 𐭮𐭥𐭥𐭥 } .

amavañt آمده؛ اَمَ وَسْتَرَمَ «دوم» «دوم» «دوم» . amavastara یعنی نیرومندتر، زورمند تر تواناتر؛ اَمَ وَسْتِمَ «دوم» «دوم» «دوم» . amavastēma یعنی نیرومندترین، زورمندترین، تواناترین (نگاه کنید به یسنا ۹ پاره ۲ و فروردین یشت پاره ۴۴ و بهرام یشت پاره ۳ و جز آن)، این واژه‌ها از اَمَ «دوم» : ama در آمده اند که نیز بمعنی زورمند و نیرومند است، همچنین اَمَ ama بمعنی زور و نیرو و توانایی است و بساهم در اوستا نام فرشته زور و نیرو است نگاه کنید بجلد دوم یشتها صفحه ۱۱۹ و به :

Foundation of the Iranian Religions by Louis H. Gray, p. 132

۸ - بجای بخشایش فِسرَتو (فَسَرَاتُ) . fəsəratû (در نسخه بدل (فَسَرَاتُ) . fsəratû)، در گزارش پهلوی سرداریه «فَسَرَاتُ» ، در بند ۴ از هات ۵۱ با جزء آ آمده : «فَسَرَاتُ» . âfsəratû بمعنی مزد و پاداش است، بجلد خرده اوستا، گزارش نگارنده، ص ۱۳۰ یادداشت شماره ۳ نگاه کنید.

۱ - نگهداری، پناه، یاری = رَفَذَرَائِی (رَفَذَرِی) . rafədhrai در گزارش پهلوی رامش، نگاه کنید یادداشت شماره ۴ از بند سیزدهمین بند | ۱ از هات ۲۸

۲ - دوربیننده = وَاوَرَوِچَشَانِی (وَاوَرَوِچَشَانِ) . vouru-čashāni صفت است، از وَاوَرَوِچَشَانِ (وَاوَرَوِچَشَانِ) . vouru یعنی فراخ، دور و از چشانی از مصدر چش ۲ «چش» . čash در پهلوی چاشتن «چش» یعنی آموختن، چشَن چش ۲ «چش» . čashan که در پاره ۳ از یسنا ۱۳ آمده یعنی آموزگار. چشْ هیت دیگری است از مصدر چس ۲ «چس» . čas که در پاره ۲ از فرگرد ۲۲ و ندیداد با جزء «آ» آمده : آ - چسْ «چس» . ā-čas (چسْ «چس») یعنی نگرستن، دیدن. واژه چشْمَن «چشْمَن» . čashman یعنی چشم که در یادداشت شماره ۳ از بند ۸ از هات ۳۱ گذشت بهمین دو مصدر چش و چس پیوسته است

۳ - بیماند = اَیْفَرَا (اَیْفَرَا) . a-bifra جز همین یکبار، دیگر در

اوستا نیامده است .

۴ - پاداش = آشی **𐬨𐬀𐬎𐬎𐬀** . ashi ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۵
از بند ۴ از هات ۲۸

۵ - ارزانی داشتن (**𐬵𐬀𐬎𐬎𐬀**) = دیس **𐬵𐬀𐬎𐬎𐬀** . dis (= دَیسُ
𐬵𐬀𐬎𐬎𐬀 . daês) نمودن ، شناسانیدن ، نشان دادن ، آموزانیدن ، آگاه کردن ،
چیزی بکسی رواداشتن ، دیدن . در اوستا بسیار آمده ، در گاتها : هات ۴۴ بند ۷
و بند ۱۰ ، هات ۵۱ بند ۲ و بند ۱۷ ، از همین بنیاد است دَیسُ **𐬵𐬀𐬎𐬎𐬀** . daêsa
که بمعنی نشان است ، چنانکه در فروردین یشت پاره ۱۰۴ ، از همین واژه است دیس
که در فارسی بمعنی مانند است و در واژه‌هایی چون تندیس و طاق‌دیس بجا مانده ،
دقیقی گفته :

نکسارند تندیس او گر بگوه زسنگ وقارش کُهِ آید ستوه
(فرهنگ سروری)

تندیس یعنی تن مانند ، مانده بیکر یا مجسمه

۶ - نهاد = دَینا **𐬵𐬀𐬎𐬎𐬀** . daênâ ، در یادداشت شماره ۲ از بند ۱۱
از هات ۳۱ گفتیم که این واژه همیشه بمعنی دین نیست بسا بمعنی روان و نهاد و جدان
بکار رفته است .

۷ - آموختن (**𐬵𐬀𐬎𐬎𐬀**) = فَرَدَخَش fra-daxsh
𐬵𐬀𐬎𐬎𐬀 ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۷ از بند ۱۷ از هات ۳۱

۱ - دهش = راتا **𐬵𐬀𐬎𐬎𐬀** . râta ، در فارسی
چهاردهمین بند
رادی . نگاه کنید بیادداشت شماره ۷ از بند ۸ از هات ۲۸

۴ - زرتشت = زَرَتُوشْتَر **𐬵𐬀𐬎𐬎𐬀** . Zarathustra ، پیغمبر
ایران بسا در گاتها از خود نام برده چنانکه در هات ۲۸ بند ۶ و در هات ۲۹ بند ۸ که
گذشت جدا گانه از پیغمبر سخن داشتیم و در هر کجای از گاتها که این نام آمده ،
یاد کردیم .

یادداشتهای پنج گانه

- ۴ - زندگی = اوشتَنَ دوسمدم (ustana ، نگاه کنید یادداشت شماره ۴ از بند ۱۱ از هات ۳۱
- ۴ - از برای واژه «خویشتن» یادداشت شماره ۹ از بند ۲ از هات ۳۰ نگاه کنید.
- ۵ - بجای برگزیده پشوروتات ریددلا «دوسمدم» . پاوروات آمدن پaurvatât یعنی پیشین و نخستین ، از آن سر آمده و برگزیده اراده شده، پیغمبر از اندیشه و کردار و گفتار خود آنچه سر آمد و برگزیده و در پایه پیش از همه بشمار است ، پیشگاه مزدا فرود میآورد ، یادداشت پاره ۴ از نهمین کرده و سپرد (در دومین جلد یسنا گزارش نگارنده) نگاه کنید .
- ۶ - فرمانبری = سرئوش وولمط ویشم . sraosha ، نگاه کنید یادداشت شماره ۴ از بند ۵ از هات ۲۸
- ۷ - توانایی = خشتهر سبیسدی لید xshathra

اهنودگات: یسنا، هات ۳۴

۱ - بجای کردار و گفتار و پرستش ، شیوتَهَنَ 𐬯𐬀𐬎𐬵𐬀 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬵𐬀 .

نخستین بند 𐬵𐬀𐬎𐬎𐬀𐬵𐬀 ، وچنگه 𐬯𐬀𐬎𐬎𐬀𐬵𐬀 . vacaṅh ، یسن yasna در یاد داشت شماره ۶ از بند ۱ از هات

۳۰ گفتیم که یسن بمعنی ستایش و پرستش و نماز و درود است اما در این بند ۱ از هات ۳۴ باواژه‌های کردار و گفتار ، بمعنی اندیشه و پندار گرفته شده است ، معمولاً در

کاتها از برای اندیشه و گفتار و کردار (چه نیک و چه بد) که بنیاد دین مزدیسناست ، واژه های مَننگَه 𐬳𐬀𐬎𐬎𐬀𐬵𐬀 . mananḥ ، وچنگه vacanḥ ، شیوتَهَنَ

𐬯𐬀𐬎𐬎𐬀𐬵𐬀 . syaothana آورده شده ، چنانکه در هات ۳۰ بند ۳ هات و هات ۳۲ بند ۵ هات و هات ۴۷ بند ۱ و هات ۴۸ بند ۴ . بیادداشت شماره ۶ از بند آینده نگاه شود .

۲ - بجای ارزانی داشتن در متن داونکها 𐬯𐬀𐬎𐬎𐬀𐬵𐬀 . dāoñhā آمده ،

در بند ۱۸ از هات ۴۴ نیز بآن برمیخوریم ، اسم است بمعنی بخشایش و پاداش روزپسین از مصدر دا 𐬵𐬀 . dā دادن ، بخشودن ، ارزانی داشتن .

۳ - بیش از بیش = پُئواوروتِمَ 𐬯𐬀𐬎𐬎𐬀𐬵𐬀 . paourutēma ، صفت تفضیلی است از واژه پُئواورو 𐬯𐬀𐬎𐬎𐬀𐬵𐬀 . paouru که در یادداشت شماره ۱۸ از

بند ۶ از هات ۳۲ گذشت و در فارسی پُ گوئیم . پُئواوروتِمَ یعنی پرتترین ، در گزارش پهلوی بیشتر 𐬯𐬀𐬎𐬎𐬀𐬵𐬀 = بیشتر .

۴ - بخشودن = دَسَتِ 𐬵𐬀𐬎𐬎𐬀𐬵𐬀 . ، درباره ۱ از پانزدهمین کرده و یسپرد نیز آمده (𐬯𐬀𐬎𐬎𐬀𐬵𐬀 .) ، از مصدر دا 𐬵𐬀 . dā دادن ، بخشودن .

۱ - منش نیک = مَئینو 𐬳𐬀𐬎𐬎𐬀𐬵𐬀 . mainyu باصفت وَنگهوَ 𐬯𐬀𐬎𐬎𐬀𐬵𐬀 .

دومین بند 𐬵𐬀𐬎𐬎𐬀𐬵𐬀 vanhu اندیشه نیک و کردار نیک مردمان نیک منش یا پیروان دین راستین مزدیسنا مراد است ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۳ از بند

با مَنَنگه ۰۳۳۰۳۳۰۳۳۰ mananñ یعنی اندیشه (نیک) و شیئوتَهَن syaothana یعنی کردار (نیک) که در آغاز آمده ، نگاه کنید بیاد داشت شماره ۱ از بند پیش . از برای سرود = گرَنگه ۰۳۳۰۳۳۰۳۳۰ . garañh و ستاینده = ستوت ۰۳۳۰۳۳۰۳۳۰ . stüt بیادداشت شماره ۵ از بند ۱ از هات ۳۰ و بیادداشت شماره ۴ از بند ۱۶ از هات ۳۱ نگاه کنید .

سومین بند

۱ - نماز = نَمَنگه { ۰۳۳۰۳۳۰۳۳۰ } . nəmanñ ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۲ از بند ۱ از هات ۲۸

۲ - میزد = میزدَ ۰۳۳۰۳۳۰۳۳۰ myazda ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۷ از بند ۸ از هات ۳۳

۳ - پیش آوردن یادادن (۰۳۳۰۳۳۰۳۳۰) = دا ۰۳۳۰۳۳۰ . dā بخشیدن ، تقدیم کردن چیزی برسم نذر پیش آوردن .

۴ - جهانی = گَئِتها ۰۳۳۰۳۳۰۳۳۰ . gaëthā ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۲ از بند ۴ از هات ۳۰

۵ - رسا ساختن (۰۳۳۰۳۳۰۳۳۰۳۳۰) = تهرئوش ۰۳۳۰۳۳۰۳۳۰ . thraos بانجام رسانیدن ، در بند ۷ از هات ۴۶ نیز آمده ، همچنین درباره ۴ از دوازدهمین کرده و یسپرد در گزارش پهلوی پرورتن ۰۳۳۰۳۳۰۳۳۰ پروردن ، پروراندن شده است . تهرئوش هیئت دیگری است از تهر و ۰۳۳۰۳۳۰ thru که در یسنا ۱ پاره ۱ آمده و بمعنی پروراندن و رسا ساختن است ، از همین بنیاد است تهرئوشتی thraosti ۰۳۳۰۳۳۰۳۳۰ . که درباره ۶۲ آبان یشت آمده بمعنی انجام و پایان ورسایی .

۶ - نیک اندیش = هوذا ۰۳۳۰۳۳۰ hu-da ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۹ از بند ۳ از هات ۳۰

۷ - برخوردار شدن ، بهره ور گردیدن (۰۳۳۰۳۳۰۳۳۰) = آر ۰۳۳۰۳۳۰ . ar ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۸ از بند ۹ از هات ۳۳

۸ - سود = سو ۰۳۳۰۳۳۰ sava ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۸ از بند ۱۱

از هات ۳۰

۹ - مانند شما = خشماوَنَت xshmvāvant ، نگاه کنید یادداشت شماره ۱۱ از بند ۱۱ از هات ۲۹

۱ - زورمند = اَوُجَنگَهَوَنَت aojanhvant ، نگاه کنید یادداشت شماره ۳ از بند ۱۰

چهارمین بند

از هات ۲۹

۴ - نیرومند = اِمَوَنَت ēmavant ، نگاه کنید یادداشت شماره ۷ از بند ۱۲ از هات ۳۳

۳ - پیمان رفته یا آموخته و فرمان رفته = اَسِستَم asistəm ، در نسخه بدل asistəm از مصدر سانگه sānh باجزء آ ā فرمودن، آموزانیدن، یادداشت شماره ۶ از بند ۵ از هات ۲۹ نگاه کنید.

۴ - خواستار بودن (vas) = وَسَوَس vas خواستن،

خواهش کردن، آرزو داشتن، نگاه کنید یادداشت شماره ۱۲ از بند ۲ از هات ۲۹

۵ - دوست، یار = رَپَنَت rapant ، نگاه کنید یادداشت

شماره ۸ از بند ۲ از هات ۲۸

۶ - آشکارا رامش دهنده = چِیْتِهَرَاوَنگِه cithra-avanh

، نگاه کنید یادداشت شماره ۱ از بند ۲۲ از هات ۳۱

۷ - بجای واژه ستوئی stōi بود آوردیم . ستوئی درگاتها،

ست ste در پخشهای دیگر اوستا بسیار آمده، در بند ۸ از هات

۳۱ بآن برخوردیم و در بند ۱۰ از هات ۴۵ و بند ۱۶ از هات ۴۶ و بند ۲ از هات ۴۹

و بند ۶ از هات ۵۰ نیز بآن خواهیم برخورد، بمعنی بودن است و با واژه ستی

sti از يك بنیاد و هردو از مصدر آه ah (هستن، بودن) در

آمده‌اند، ستی sti بمعنی بود و هستی و آفریده و باسم جمع آفرینش (موجودات،

کائنات) چنانکه در هات ۴۳ بند ۳ و بند ۱۳، نگاه کنید یادداشت شماره ۷ از بند

۱۹ از هات ۴۶ .

۸ - دشمن، بدخواه = دَئِیِشَوَنَت **دِئِشَوَنَت** . ۴۳۳۳۳۳۳۳ . daibishvant ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۶ از هات ۲۸ .

۹ - واژه‌ای که بجای «بخواست دست» آورده‌ایم در متن زستا اِیشتَ zasta-ista آمده : زَسْت **دِئِشَوَنَت** . zasta (دست) بیادداشت شماره ۳ از بند ۱ از هات ۲۸ گذشت، اِیشتَ از مصدر ایش **دِئِشَوَنَت** . ish در آمده که بمعنی خواستن و آرزو کردن است (نگاه کنید بیادداشت شماره ۴ از بند ۴ از هات ۳۱)، از این واژه همان معنی که امروزه اشاره دست گوئیم ، بر می‌آید، در بنده از هات ۵۰ نیز بآن بر می‌خوریم .

۱۰ - هویدا رنج دهنده یا آزار بدیده در آمدنی = دِیشتَ اَئِنَنگه **دِئِشَوَنَت** . darəšta-aēnānh : ازدوواژه آمیزش یافته ، نخست دِیشتَ از مصدر دَرس **دِئِشَوَنَت** . darəs دیدن ، نگریستن که بیادداشت شماره ۱۰ از بند ۱ از هات ۳۰ گذشت ، دوم اَئِنَنگه **دِئِشَوَنَت** . aēnānh ستم و زور و رنج و گزند که بیادداشت شماره ۳ از بند ۸ از هات ۳۰ یاد کردیم .

پنجمین بند | ۱ - شهر یاری، توانایی = خَشْتَهَر **دِئِشَوَنَت** . xshathra
۲ - توانگری ، دارایی و بخشایش = اِیشتی **دِئِشَوَنَت** .
îstī ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۸ از بند ۹ از هات ۳۲ .

۳ - کردار = شِئَوَتَهَنائی **دِئِشَوَنَت** . syaothanāi ؛ نگاه کنید بیادداشت شماره ۵ از بند ۱ از هات ۲۸ .

۴ - اینک که = یَتها **دِئِشَوَنَت** . yathā ، در گزارش پهلوی ، در هر جا که آمده ، به چگون و بسا به ایدون که ، چند که گردانیده شده است .

۵ - پیوستن = هَج **دِئِشَوَنَت** . hač ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۹ از بند ۹ از هات ۳۳، در متن **دِئِشَوَنَت** . آمده در نسخه بدل **دِئِشَوَنَت** . واژه دومین درست است از مصدر هج .

۶ - پناه بخشیدن = تَهرا یُوئیدیائی **دِئِشَوَنَت** . (Inf.) thrâyōidyāi

در بند ۷ از همین هات نیز آمده بمعنی پناه دادن و نگاهداری کردن از مصدر تهر (= داتن thrâ . در گزارش پهلوی سرایشن یهوتتن ددلسس ۳۳۱۱۳۳) (= داتن thrâ . دادن) یعنی پناه دادن، تهراتر thrâtar که در بند ۱ از هات ۵۰ آمده یعنی پناه دهنده، نگاهدار. واژه های دیگر از همین بنیاد در جاهای دیگر اوستا بسیار است چون تهرائیتی thrâiti یعنی پناه درپاره ۴ از یسنا ۶۲ آمده، تهراتهر thrâthra بهمین معنی است درپاره ۶۹ از امید یشت، تهرایو دریغو thrâyô-drighu یعنی پناه دهنده درویشان، نگهدار بینوایان چنانکه در دو سیروژه خرد و بزرك در پاره ۴ و جز آن .

۷ - درویش، بینوا، بیچاره = دریگو ودریگو drigu، درپخشهای دیگر اوستا دریغو ودریگو، درتائیت دریوی ودریگو drivi در بند ۹ از هات ۵۳ آمده، در پهلوی (ددلسس) و در فارسی درویش، درپاره ۱۳ از یسنا ۲۷ در دعای معروف «یتها اهو وئیریو» که پاره ای از گاتها بشمار است، واژه دریگو drigu نیز آمده، در آنجا چنانکه در بند ۵ از هات ۳۴ زرتشت از برای پناه دادن و نگاهداری کردن درویشان و بینوایان برانگیخته شده است. درویش را در فارسی درویش نیز گویند. ناصر خسرو گفته :

این خانه الفنج ازین معدن کوشش برگیر هلازاد و مرو لاغرو درویش
بنخستین جلد یسنا، گزارش نگارنده، صفحه ۲۰۶ نیز نگاه کنید .

۸ - جدا خواندن، ترك گفتن (ددلسس ۱۰۰۰) ودریگو (ددلسس ۱۰۰۰) از مصدر وچ (گفتن) با جزء پر که در یادداشت شماره ۴ از بند ۷ از هات ۳۳ گفتیم بمعنی بیرون و برکنار است: پر وچ (ددلسس ۱۰۰۰) - پار- vac یعنی از خود دور و بیگانه خواندن .

در متن دوبار واژه پر (ددلسس ۱۰۰۰) آمده، دومی در وزن شعر زیادتی است باید برداشته شود .

۹ - زیانکار = خرفستر (ددلسس ۱۰۰۰) . xrafstra، نگاه کنید

بیادداشت شماره ۸ از بند ۵ از هات ۲۸ .

ششمین بند | ۱ - چون = یزی ۳۵ ۳۵ یزی . yazi، نگاه کنید بیادداشت شماره ۱ از بند ۲ از هات ۳۱ .

۲ - براستی = هئیتیه ۳۵ ۳۵ ۳۵ . haithya، نگاه کنید بیادداشت شماره ۹ از بند ۵ از هات ۳۰ .

۳ - چنین = آنها ۳۵ ۳۵ athâ یعنی چون براستی شماتوانا تر و برتر هستید که در آغاز بند پیش آمده .

۴ - نشان (علامت) = دَخت ۳۵ ۳۵ ۳۵ . daxsta در بند ۹ از هات ۵۱ نیز آمده ، در گزارش پهلوی دَخَشک ۳۵ ۳۵ ۳۵ ، daxsak ، دَخَشک نیز علامت خونی است که زنان بینند ، چنانکه در نخستین فرگرد و نیداد پاره ۱۷ آمده و در گزارش پهلوی دشتان ۳۵ ۳۵ ۳۵ daštân شده ، دشتان در پهلوی و فارسی که بمعنی زن حایض است باواژه اوستائی دَخت یکی است .

بواژه دَخشار ۳۵ ۳۵ ۳۵ . daxshâra در بند ۷ از هات ۴۳ نیز نگاه کنید .

۵ - برگشتن (تغییر و تبدیل) = مَته ۳۵ ۳۵ ۳۵ . maêthâ ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۱۲ از بند ۹ از هات ۳۰ .

۶ - جهان، زندگی = آنگهو ۳۵ ۳۵ ۳۵ . anhu، نگاه کنید بیادداشت شماره ۴ از بند ۲ از هات ۲۸ .

۷ - شادمانتر = اوروائیدینگه ۳۵ ۳۵ ۳۵ . urvâidyânĥ ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۷ از بند ۱ از هات ۳۰ .

۸ - پرستیدن و ستاییدن (۳۵ ۳۵ ۳۵ } ۳۵ ۳۵ ۳۵ ... ۳۵ ۳۵ ۳۵) = یزی ۳۵ ۳۵ yazi؛ ستو ۳۵ ۳۵ stu، بیادداشت شماره ۶ از بند ۱ از هات ۳۰ نگاه کنید .

۹ - آمدن ، گراییدن (۳۵ ۳۵ ۳۵ } ۳۵ ۳۵ ۳۵) = ۵ . با جزء پئیتی

رومروم . ، نگاه کنید یادداشت شماره ۷ از بند ۲ از هات ۳۱ .

- هفتمین بند
- ۱ - کدام، کجا = کوتِهر ا ودن (سد. kuthrâ
- ۲ - راد مرد = اَرِدَر مدلا (سد. arædra صفت

است، درتأیث اَرِدرا arædrâ، در بند ۳ از هات ۴۳ و در بند های ۹ و ۱۶ از هات ۴۶ و بند ۸ از هات ۴۸ و بند های ۴ و ۸ از هات ۵۰ نیز آمده، در گزارش پهلوی رات رات = راد، بنیاد این واژه درست روشن نیست، دانشمندان اوستا شناس در هر کجای اوستا که بآن برخوردند بمناسبتی و فاشناس، پارسا، نیک اندیش، نیکخواه، ستایشگر و جز آن ترجمه کرده اند، معنی سنتی که از گزارش پهلوی (= زند) بمانده، در سیاق عبارت درست می آید.

- ۳ - شناخته شده (باسد ۱۹۵۶، سد.) = واگن (وید باسد ۱۹۵۶، سد.)
- ۴ - آموزش = سِنِگهو ددو (سد. sənhu، نگاه کنید یادداشت شماره ۷ از بند ۱۱ از هات ۳۱ .

۵ - آزر دگی (مددن ۱۹۶۲، سد.) : سپا ددو سد spâ یعنی خوشی و نیکبختی، با حرف آ که از ادوات نفی است : آسپا مددن سد. a-spâ یعنی درد، آزار، بدبختی، در بند ۹ از هات ۴۵ سپا و آسپا بمعنی خوشبختی و بدبختی یا بهروزی و سیه روزی هر دو باهم آمده .

سپا spâ نیز در گاتها بمعنی برافزودن و پیش بردن است چنانکه در هات ۵۱ بند ۲۱، سپا بمعنی افکندن و دور انداختن در پخشهای دیگر اوستا بسیار آمده است.

۶ - رنج (ددو ۱۹۶۲، سد.) = سادرا ددو (سد. sādra، در بند ۱۱ از هات ۴۳ و در بند ۷ از هات ۴۵ نیز آمده، در گزارش پهلوی تنگک ۱۳ تنگیه ۱۳ (تنگی)، همین واژه است که در فارسی سار شده و در فرهنگها بمعنی رنج مانده. خسروانی گفته :

جانم بلب آمد از غم و سار مردم ز جفا و جور بسیار (فرهنگ جهانگیری)

از همین بنیاد است ساست *sāsta* که صفت است بمعنی آزار دهنده، سنگدل، ستمکار چنانکه در ارت یشت پاره ۵۹ و جز آن، ساست با واژه ساستر *sāstār* یکی است، این واژه پسین که در اوستا بسیار آمده بمعنی فرمانگزار و امیر است، در گاتها بویژه از برای بزرگ و سر کرده و سالار دیویسان و فرمانده بدخواه دین مزدینسا بکار رفته، چنانکه در بند ۱ از هات ۴۶، در پهلوی ساستار *sāstār* بمعنی فرمانفرمای ستم پیشه و سالار یی دادگر و حاکم مستبد است، این واژه‌ها از مصدر سانگه *sānh* (فرمودن) در آمده، نگاه کنید بیادداشت شماره ۶ از بند ۵ از هات ۲۹.

۷ - بجای «از روی هوش» در متن اوشورو *ušaurū* آمده، در بند ۱۶ از هات ۳۲ نیز باین واژه برخوردیم (در *ušaurū*) و در یادداشت شماره ۳ آن بند گفتیم که در گزارش پهلوی به فراخو هوشیه گردانیده شده و در توضیح داناگ هوشیه آمده همچنین است در گزارش پهلوی بند ۷ از هات ۳۴.

۸ - بهره = ریخننگه *raēxənanh*، در یادداشت شماره ۹ از بند ۷ از هات ۳۲ گذشت.

۹ - ساختن (*kar*) = کر *kar* کردن، سازیدن، ساختن.

۱۰ - دیگر (دیگران) آنیه *anya* (= آئینه *anya*) در فرس هخامنشی آنیه *aniya*، در بند ۱ از هات ۲۹ نیز بآن برخوردیم و در بسیاری از بند های دیگر هم آمده از آنهاست بند ۳ از هات ۴۴.

۱۱ - پناه دادن (*thrā*) = تهر *thrā*، نگاه کنید بیادداشت شماره ۶ از بند ۵ همین هات.

۱ - بیم دادن (*bī*) = بی *bī*، در گزارش پهلوی

نیز *bī* آمده، فعل بیم دادن در اوستا گاهی لازم و گاهی متعدی هشتمین بند
بکار رفته: ترسیدن و ترسانیدن، چنانکه در فروردین یشت پاره

۱۴ و ارت یشت پاره ۱۲-۱۳

۴ - گزند = ایتھیجنگه دن ددسپس. ithyejanh (دن ددسپس)
در جاهای دیگر اوستا نیز چندین بار آمده ، چنانکه در مهریشت پاره ۲۲ و
یسنا ۵۷ پاره ۱۴ و یسنا ۶۵ پاره ۸ و جز آن .

ایتھیجنگهونت دن ددسپس «دسپس» . ithyejanhvant (در تأنیث
دن ددسپس «دسپس» . ithyejanhvaiti) صفت است یعنی آسیمند ، برگزند ،
خطرناک چنانکه در فرگرد هفتم و نندیداد پاره ۵۲ و فرگرد نوزدهم و نندیداد پاره ۳۱ ، این
دو واژه در گزارش پهلوی سز دن سز و سز و مند دن سز و sêzomand شده
و در فارسی سیج و سیج و سیز شده بمعنی رنج و درد و آزار و در فرهنگها یاد
گردیده است .

۴ - توانا ، بازور = ائوجنگه دن دسپس . aojanh ، نگاه کنید
بیادداشت شماره ۳ از بند ۱۰ از هات ۲۹ .

۴ - ناتوان = نائیدینگه { سد و دسپس } . naidyanh ، ائوجنگه و
نائیدینگه در پاره ۱۰ از یسنا ۵۷ نیز باهم آمده ، در فروردین یشت پاره ۱۶ بواژه
نائیدینگه جداگانه برمیخوریم و بمعنی برافتاده و شکست یافته است .

۵ - دشمنی ، کینه ، ستیزه = آنست سسپس . ast ، در بند ۱۴ از هات ۴۴
و در بند ۱۸ از هات ۴۶ نیز آمده ، در این بند پسین آنستایی سسپس سسپس .
(Inf.) دشمنی کردن و کینه ورزیدن است .

۶ - آیین ، دستور ، فرمان = اوروات دن دسپس . urvata ، نگاه کنید
بیادداشت شماره ۱ از بند ۱۱ از هات ۳۰ .

۷ - اندیشیدن (سد و دسپس سسپس) = من سسپس . man ، نگاه کنید
بیادداشت شماره ۸ از بند ۱۰ از هات ۲۹ .

۸ - جایگاه یا خان و مان = منو سسپس . manô ، از این واژه بهشت
اراده شده ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۹ از بند ۴ از هات ۳۰ .

۱ - در باره امشاسپند سپندار مذ (= سبنت آرمیتی spənta-ârmaiti)
 در ۴۴ هات ۴۴ بند ۹ (= سبنت آرمیتی) که میشود در اینجا معنی واژه
 نهمین بند || مراد باشد و یا زمین اراده شده باشد یادداشت شماره ۵ از بند
 ۲ از هات ۳۲ نگاه کنید .

۲ - داننده یادانا و آگاه (یاد و دید) (از مصدر وید vid)
 دانستن ، شناختن . نگاه کنید یادداشت شماره ۷ از بند ۴ از هات ۲۸ .

۳ - ارجمند، گرامی، بزرگوار = برخد (برخد) bərxədxha ، نگاه کنید
 یادداشت شماره ۹ از بند ۹ از هات ۳۲ .

۴ - بد کرداری = دوش شیئوتهن ود - سوسوسون سوسوم . dug.əyaothana
 یادداشت شماره ۹ از بند ۳ از هات ۳۰ نگاه کنید .

۵ - فروگذاردن ، هشتن ، هلیدن (= سوسوسوسوم) = آوزا avazâ ،
 زا سوسوم . zâ بمعنی فروگذاردن یا هشتن در اوستا بسیار آمده ، در اینجا باجزه
 آو سوسوم . نیز بهمین معنی است ، در بند ۷ از هات ۵۳ باجزه وی : وی زا سوسوم .
 vî-zâ بمعنی رها کردن ، جدا شدن است ، آوزا در بند ۹ از هات ۳۴ در گزارش پهلوی
 نیز هشتن سوسوم شده است .

۶ - نیافتن یا نیابندگی ، نا برخورداری = اویستی { = سوسوسوم } . vistî-ā
 مصدر وید یاد وید vid (= وید فام وید) vaêd یافتن ، جستن ، یادداشت
 شماره ۴ از بند ۶ از هات ۲۹ نگاه کنید .

۷ - ا . { = ازادوات نفی است ، نگاه کنید یادداشت شماره ۴ از بند ۱۸ از هات ۵۱ .
 بسی = ماش سوسوم . mas ، نگاه کنید یادداشت شماره ۵ از بند
 ۳ از هات ۳۲ .

۸ - دور ماندن یا واپس افتادن (= سوسوسوم) = سیزد سوسوم .
 syazda ، نگاه کنید یادداشت شماره ۶ از بند ۴ از هات ۳۲ .

۹ - بجای جانور خرفستر xrafstra آمده ، در بند ۵ از همین هات نیز بآن

برخوردیم ، جانوران زیان کار و ددان مراد است ، نگاه کنید یادداشت شماره ۸ از بند ۵ از هات ۲۸ .

۱۰ - ییابانی = آ اورون سدلاوس . auruna ، در پاره ۳۶ تیریشث و در پاره ۲۳ بهرام یشت آ اورون از برای جانوران و چارپایان دشتی بکار رفته در برابر چارپایان خانگی ، در گزارش پهلوی ارَمک سَپو aramak (آ درپهلوی نیز از ادوات نفی است) یعنی نه ازرمه ، جانوری مراد است که از گله ورمه چارپایان خانگی نیست ، مراد جانوری است آزاد و ییابانی ، دد (وحشی)

دهمین بند || ۱ - دریافتن ، گرفتن ، بدست آوردن (۵) (۴) (۶) = گَرَبْ ۵ گَرَبْ grab ، نگاه کنید یادداشت شماره ۴ از بند ۸ از هات ۳۱ .

۲ - بجای اندرز دادن یاسط ۲ یاسط . آمده از مصدر وچ یاسط . vaç گفتن ، آگاهانیدن ، یادداشت شماره ۷ از بند ۱۱ از هات ۲۸ نگاه کنید .

۳ - بجای خردمند هوخر تو ۳ دین ۳ دین . hu-xratu خوب خرد ، نگاه کنید یادداشت شماره ۹ از بند ۳ از هات ۳۰ .

۴ - کارساز = دانمی ۴ دمی . dāmi ، نگاه کنید یادداشت شماره ۶ از بند ۷ از هات ۳۱ .

۵ - یار یا پیوند و همدم = هیتبه ۵ دین ۵ . hitha در تأنیت هیتها hitha از مصدر هی ۵ دین . hi پیوستن ، بستن . نگاه کنید یادداشت شماره ۱۰ از بند ۱ از هات ۲۹ ، از همین بنیاد است هیتهو ۵ دین ۵ . hithu که در بند ۷ از هات ۴۸ آمده .

۶ - امید = ویتِرا ۶ یات ۶ یات . vōyathrā ، بنیاد واژه درست روشن نیست ، نگاه کنید به : Altiranisches wörterb. von Bartholo. 1475

۱ - دوگانه = اوب ۱ دین ۱ . uba صفت است (در تأنیت یازدهمین بند || اوبا ubâ) بسا صفت جهان (= آهو ۱ دین ۱) آورده

شده : دوجهان، چنانکه دریسنا ۳۵ (هفت هات) پاره ۳ و پاره ۳۸ ویسنا ۳۸ (هفت هات) پاره ۳ ویسنا ۴۱ (هفت هات) پاره ۲ و جز آن.

۴ - خورش = خورِ تَهه 𐬎𐬵𐬀𐬎𐬎𐬎 . x^varətha ، نگاه کنید یادداشت شماره ۷ از بند ۸ از هات ۳۲ .

۴ - با = مَت 𐬎𐬎𐬎 . mat ، در گزارش پهلوی اپاک 𐬎𐬵𐬀 apāk بساهم در اوستا بمعنی همیشه آمده و در گزارش پهلوی هم همیشه 𐬎𐬎𐬎 شده است .
۴ - استواری، پایداری = اوتِ یوتی 𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎 . uta-yūti ، نگاه کنید یادداشت شماره ۳ از بند ۷ از هات ۳۰ .

۵ - نیرو = تویشی 𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎 . tavishī ، نگاه کنید یادداشت شماره ۹ از بند ۱ از هات ۲۹ .

۶ - برافراشتن = وَخَش 𐬎𐬎𐬎 . vaxsh ، نگاه کنید یادداشت شماره ۹ از بند ۱۱ از هات ۳۰ .

۷ - اینچنین = تائیش آ 𐬎𐬎𐬎𐬎 . tâiš-â ، یادداشت شماره ۹ از بند ۱۱ از هات ۳۰ نگاه کنید .

۸ - پیرو ساختن ، کامیاب کردن = تهوئی 𐬎𐬎𐬎 . thwōi ، نگاه کنید به :
Altiranisches Wörterb. von Bartholo. sp. 798.

۹ - هم آورد بدخواه = وی دواشنکه 𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎 . vî-dvaêshanh
در گزارش پهلوی جوت بش 𐬎𐬎𐬎 : jūt-bēs : از واژه وی 𐬎𐬎 . vî که بمعنی ضد و مخالف است (نگاه کنید بمقاله وندیداد ، در جلد وندیداد) واژه دواشنکه 𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎 . dvaêshanh ستیزه ، دشمنی که در یادداشت شماره ۶ از بند ۶ از هات ۲۸ گذشت .

۱ - آیین ، دستور ، داد = رازر 𐬎𐬎𐬎 . rāzar ، در بند ۶ از هات ۵۰ رازن 𐬎𐬎𐬎 . rāzan ، در همین بند ۱۲ از هات ۳۴

دوازدهمین بند 𐬎𐬎𐬎
نیز رازن 𐬎𐬎𐬎 . rāshn بمعنی پاداش است ، پاداشی که

از روی آیین و دستور ایزدی است مراد است، نگاه کنید بیادداشت شماره ۸ از بنده از هات ۴۶
 ۴ - خواستن (*vas*) = *vas* ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۸ از بند ۱۱ از هات ۳۱ .

۳ - ستایش = ستوت *stūt* ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۵ از بند ۱ از هات ۳۰ .

۴ - پرستش = *yasna* ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۶ از بند ۱ از هات ۳۰ .

۵ - شنودن = سرومیدانی *srūidyâi* (Inf.) در بند ۵ از هات ۴۵ نیز آمده، در بندهای ۱۳-۱۴ از هات ۴۶ با جزء فر آمده
fra-srūidyâi از مصدر سرو *sru* ، بیادداشت شماره ۴ از بند ۵ از هات ۲۸ نگاه کنید .

۶ - اشی *ashi* ایزد پاداش است، نگاه کنید بیادداشت شماره ۵ از بند ۴ از هات ۲۸ و از برای واژه بخش کردن = وی *vidâ* بیادداشت شماره ۷ از بند ۱۹ از هات ۳۱ نگاه کنید .

۷ - آموزانیدن (*sân*) = سانگه *sân* ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۶ از بند ۵ از هات ۲۹ .

۸ - راه = پته *path* ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۵ از بند ۹ از هات ۳۱ .

۹ - خوشگذر : [راهی] که از آن بخوبی و آسانی توان گذشت = *xvâeta* ، از *xva* (خوب) و از اسم مفعول *xvâeta* ، از مصدر *advan* ای (رفتن) ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۴ از بند ۱۱ از هات ۳۰ .

۱ - راه = آدون *advan* ، نگاه کنید

سیزدهمین بند

بیادداشت شماره ۲ از بند ۲ از هات ۳۱ .

۴ - گفتن (*mrû*) = مرو *mrû* ، در بند پیش بجای

همین واژه فعل وَجَ بکار رفته باجزء، فرا: (واژه) ۲۰۳ . frā-vae فرا گفتن .

۴ - خوب ساخته شده، خوب کرده شده = هوکرتَ ۲۰۲ . ۱۹۰ (واژه) ص ۲۰ ،
hū-karata .

۴ - دین = دینا (واژه) ۲۰۳ . daênā ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۲ از بند ۱۱ از هات ۳۱، در آنجا گفتیم که این لفظ همیشه در اوستا بمعنی دین و کیش نیامده بسا بمعنی وجدان است ، در اینجا یاد آور می‌شویم که دین در مزدیسنا روان و گوهری است که پس از مَرک پیکر آسا پدیدار گردد ، نیکو کاران را به بهشت و گناهکاران را بدوزخ رهنمون گردد ، این عقیده که یکی از نفوذترین آیین مزدیسناست ، بخوبی از همین بند ۱۳ از هات ۳۴ پیداست . نگاه کنید بجلد دوم یشتهاص ۱۵۹ - ۱۶۶ .

۵ - سوشیانت = سوشینَت (واژه) ۲۰۳ . saosyant ، در کتاب سوشیانت جداگانه از آن سخن داشتیم ، آنچه در اوستا و نامه‌های پهلوی و یازند در باره آن آمده یاد کردیم ، در اینجا یاد آور می‌شویم که در آیین مزدیسنا بظهور سه موعود نوید داده شده که هر سه از پشت خود پیغمبر زرتشت اند و هر یک هزار سال جدا از همدیگر ، پدید خواهند آمد و جهان از آسیب اهریمنی خواهند رهانید . پسین موعود که بویژه سوشیانت خوانده شده ، رستاخیز خواهد برانگیخت . در گاتها ، سرودهای مینوی خود پیغمبر ، شش بار بواژه سوشیانت بر می‌خوریم . سه بار مفرد آمده چنانکه در بند ۱۱ از هات ۴۵ و در بند ۹ از هات ۴۸ و در بند ۲ از هات ۵۳ در این سه بند پیغمبر ایران خود را سوشیانت خوانده و در سه بند دیگر جمع آمده و از آن پیغمبر و یاران دینی اراده شده اند ، چنانکه در بند ۱۳ از هات ۳۴ و در بند ۳ از هات ۴۶ و در بند ۱۲ از هات ۴۸ . نگارنده در گزارش این شش بند خود همان واژه را نگاشته ، سوشیانت آورده است اما باید معنی آن را بیاد داشت ، سوشیانت از مصدر سو (سو) در آمده که بمعنی سود بخشیدن است ، سوشیانت (اسم فاعل) یعنی سود بخشنده یا سود دهنده و سود رساننده ، چنانکه در جای دیگر گفتیم سود بمعنی بخشایش ایزدی و رستگاری است همچنین از واژه سوا (واژه) ۲۰۳ . svā که از همان بنیاد

است، دراوستا از سود جاودانی بهره و بخشی که در روز پسین مایه رستگاری است، اراده میشود (نگاه کنید یادداشت شماره ۶ از بند ۱۲ از هات ۴۴).

بجای سَوشیانت در گزارش پهلوی، بسا سودمند آورده شده یعنی کسی که از او سود آید یا رهاکننده و رستگار سازنده و یآوری کننده.

۶ - خرامیدن (𐬎𐬌𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬎) = اورواخش 𐬎𐬌𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬎.
 urvāxs, نگاه کنید یادداشت شماره ۷ از بند ۱ از هات ۳۰.

۷ - مزد = میژد. 𐬎𐬌𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬎. mizda, در پهلوی مُزد mozd ؛ میژدونت 𐬎𐬌𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬎. mizdavant که در بنده از هات ۴۳ آمده یعنی مزدمند، در گاتها واژه میژد بسیار آمده، چنانکه در بندهای ۱۸-۱۹ از هات ۴۴ و جز آن.

۸ - نیگ اندیش = هودا 𐬎𐬌𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬎. hu-dâ, نگاه کنید یادداشت شماره ۹ از بند ۳ از هات ۳۰.

۹ - پیمان داده شده: 𐬎𐬌𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬎. در نسخه بدل 𐬎𐬌𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬎. از مصدر چیش 𐬎𐬌𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬎. eish آموزانیدن، نوید دادن، پیمان کردن، پیش بینی کردن، امید وار بودن. نگاه کنید یادداشت شماره ۴ از بند ۳ از هات ۳۱.

۱۰ - بخشایش (وظیفه و مقرری = دَتهْر 𐬎𐬌𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬎. dathra), نگاه کنید یادداشت شماره ۳ از بند ۱۴ از هات ۳۱.

۱ - آری = زی 𐬎𐬌𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬎. zī, در این بند دوبار آمده

چهاردهمین بند

۲ - آرزو شده = وئیریَه 𐬎𐬌𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬎. vairya صفت است (در تائیت وئیریا vairyâ), در بند ۱۳ از هات ۴۳ نیز آمده از مصدر وَر یاند. var برگزیدن. نگاه کنید یادداشت شماره ۷ از بند ۵ از هات ۲۸.

۳ - کنش = شیوتَهَن 𐬎𐬌𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬎. syaothana, در بند آئیده نیز آمده، بجای آن «کردار» آورده ایم.

۴ - بجای زندگی اوشتان **دوسهسد** . ustāna ، (= اوشتن *ustana* ،
دوسهسد . ۰) و بجای صفت جهانی یا خاکی و مادی استونت **دوسهسد** .
astvant آمده، بیادداشت‌های شماره ۴ - ۵ از بند ۱۱ از هات ۳۱ نگاه شود .

۵ - همسایه = **ورزن** . **وازی** . *varazāna* ، در پایان همین بند نیز بان بر
 میخوریم و بمعنی برزیکر گرفته‌ایم، با آغاز گفتار پیشه‌وران در جلد نخست گاتهانگاه کنید .

۶ - از برای صفت « بارور » = **آزی** . *azi* که صفت گاو آورده
 شده نگاه کنید بیادداشت شماره ۵ از بند ۵ از هات ۲۹ (ازواژه گاو بسا همه چارپایان
 سودمند خانگی اراده میشود .)

۷ - آیین نیک یا خوب آموزش = **هوچستی** . **سردرد** . *hu-čisti* ، نگاه
 کنید بیادداشت شماره ۹ از بند ۳ از هات ۳۰ .

۸ - بخردی = **خرتو** . **سردرد** . *xratu* ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۸
 از بند ۱ از هات ۲۸ .

۹ - بجای « گشایش دهنده » فراد **فرا** . *frād* در بند ۱۲ از هات
 ۴۶ نیز آمده، فراد *frād* نیز مصدر است (ازواژه **دا** . *dā* دادن، بخشودن، ارزانی
 داشتن با جزء **فرا** . *frā*) در بند ۶ از هات ۴۳ و در بند ۱۰ از هات ۴۴ آمده
 همچنین در بسیاری از جاهای دیگر اوستا، در گزارش پهلوی فراخیتن **فرا** .
frāxvānītan (فراخیدن) و فراچ داتن **فرا** . *frāč-dātan* (فرازدادن)
 و فره داتن **فرا** . *frêh-dātan* (فره = افزون ، بسیار) آورده شده ،
 بیادداشت شماره ۲ از بند ۲۱ از هات ۳۳ و بواژه فرایدی **فرا** . *frāidi* در
 یادداشت شماره ۴ از بند ۶ از هات ۵۳ نگاه کنید .

۱ - گفتار یا آموزش دینی = **سرونگه** . **دلسد** .
پانزدهمین بند | *sravanh* ، بیادداشت شماره ۲ از بند ۹ از هات ۳۲ نگاه کنید .

۴ - وام (قرض، فریضه) = **ایشود** . **دیشود** . *ishud* ، نگاه کنید بیادداشت
 شماره ۲ از بند ۱۴ از هات ۳۱ .

- ۳ - آشکار = هَئِثِيَّةَ مع مدون دود . haithya، نگاه کنید یادداشت شماره ۹ از بند ۵ از هات ۳۰ .
- ۴ - زندگی، جهان = آهو مدع دود . ahu ، نگاه کنید یادداشت شماره ۴ از بند ۲ از هات ۲۸ .
- ۵ - خواست (اراده ، میل) = وَسَنَ وَاوَدَدُ . vasna ، نگاه کنید یادداشت شماره ۸ از بند ۱۱ از هات ۳۱ .
- ۶ - خُرْم یاتازه ونو = فِرَشَ لَمَدِوِجِ . farasha، نگاه کنید یادداشت شماره ۳ از بند ۹ از هات ۳۰ .

اشتو لاگات - یسنا، هات ۴۳

۱ - در این جمله بجای واژه‌های «بکام دل»، «خواستارم»، «خواستاراست»،

«کام فرما» (ص ۳۳۳) . ustâ ؛ واسدو، ۲. vasəmi ؛
نخستین بند ustâ ؛ واسدو . vasə آمد، همه از مصدر وس واسدو .

vas که بمعنی خواستن و خواهش داشتن و آرزو کردن است (بیادداشت شماره ۱۲ از بند ۲ از هات ۲۹ نگاه کنید) ، نخستین اوشتا ustâ در آغاز جمله از قیود است بمعنی بکام (دل) و بدلخواه و بخواش و آرزو (نگاه کنید بیادداشت شماره ۱۰ از بند ۱۱ از هات ۳۰) همچنین واژه وس vasə از قیود است مانند واژه اوشتا و بهمان معنی است (نگاه کنید بیادداشت شماره ۸ از بند ۱۱ از هات ۳۱) .

در اینجا با فعل ۳۳۳ درود . از مصدر خشی ۳۳۳ . xshi که بمعنی توانستن و توانا بودن و یارستن و فرمانراندن و پادشاهی کردن است ، یعنی کام فرما یا کسی که در کام و آرزوی خود آزاد است و آن کس اهورا مزداست که آنچه خواهد ، تواند کردن و در بر آوردن کام و آرزو تواناست .

۲ - نیرو = توبشی ۳۳۳ «۳۳۳» . tavishi ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۹ از بند ۱ از هات ۲۹ .

۳ - پایدار = اوت یوتی ۳۳۳ درود . uta-yūti ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۳ از بند ۷ از هات ۳۰ .

۴ - رسیدن : در متن گت توئی ۳۳۳ . gat-lōi ، در بند ۱۰ از هات ۵۱ گت ته ۳۳۳ . gat-tê باید گتوئی ۳۳۳ . gatōi و گته ۳۳۳ . (Inf.) gatê باشد از مصدر گم ۳۳۳ . gam رسیدن، گامیدن،

گرآیدن. نگاه کنید به: Altiranisches Wörterbuch von Bartholomae Sp. 489
Les Infinitifs Avestiques par Benveniste p. 66

۵ - داشتن = دردیائی 𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀 darədyāi (= دریدئیائی darəidyāi)
 𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀 (Inf.) از مصدر 𐬀𐬎𐬎𐬀 dar داشتن، یادداشت شماره ۷ از بند ۷ از هات ۳۱ نگاه کنید.

۶ - شکوه = رنه 𐬀𐬎𐬎𐬀 rae ، واژه‌هایی از همین بنیاد در اوستایا داشته‌چون
 𐬀𐬎𐬎𐬀 raēva یعنی شکوهنده در پاره ۴۲ از یسنا ۲۲؛ 𐬀𐬎𐬎𐬀 raevastama
 𐬀𐬎𐬎𐬀 raēva یعنی توانگرتر، شکوهنده‌تر در پاره ۱۳ از یسنا ۱۰ و در پاره
۷۹ از زامیاد یشت؛ 𐬀𐬎𐬎𐬀 raēvascithra (در
تأنیث raēvascithrā) یعنی آزاده نژاد در پاره ۹ از دومین فرگرد
ها دخت نسک؛ 𐬀𐬎𐬎𐬀 raēvant یعنی شکوهمند در پاره ۲ از
تیریشث در پهلوی رایومند 𐬀𐬎𐬎𐬀

در پاره های ۱-۷ از زامیاد یشت از پنجاه و سه کوه ایران زمین نام برده شده، از
آنهاست raēvant که در پاره ۶ آن یاد گردیده است، در بندهش فصل ۱۲
قره ۱۸ آمده «کوه ریوند در خراسان است، بر زبر آن آتش برزین جای گرفته، ریوند
یعنی رایومند، آتشکده معروف آذر برزین در روزگار ساسانیان که از پرستشگهان
بزرگ ایران بوده در همین ریوند جای داشته است، ریوند سرزمینی بوده در ابر شهر
(نیشابور) بجلد دوم یشتها، گزارش نگارنده صفحه ۳۳۰ نگاه کنید.

۷ - پاداش = اشی 𐬀𐬎𐬎𐬀 ashi ، نگاه کنید یادداشت شماره ۵ از بند
۴ از هات ۲۸.

۸ - زندگی = گییه 𐬀𐬎𐬎𐬀 gaya ، نگاه کنید یادداشت شماره ۸ از بند
۵ از هات ۲۹.

۱ - آرزوی فردوس = خواته رویا 𐬀𐬎𐬎𐬀 xvâthrôyâ نگاه کنید یادداشت شماره ۲ از بند ۷ از هات ۳۱.

دومین بند

- ۴ - پاکتر خرد = سپینیشْت مَینِیو {درد} {درد} - سد {درد} .
 spānista-mainyu ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۳ از بند ۱۲ از هات ۳۳ .
- ۴ - آگاه : در متن چیچیتهوا ۲۲۲-۲۰۷ سد . ēithwā : آمده ، در نسخه بدلهامختلف نوشته شده است ، صفت است بمعنی آگاه و شناسا و یسنا ، از مصدر چیت .
 ۴۲۲ ، eit ، بیادداشت شماره ۱۱ از بند ۹ از هات ۳۰ و بیادداشت شماره ۴ از بند ۳ از هات ۳۱ نگاه کنید .
- ۴ - بخشایش = مایا ۶ سد سد . māyā ، در پاره ۱۲ از یسنا ۱۰ مایا ۶ سد سد . mayā نیز با واژه و هومَننگه (منش نیاک) یکجا آمده است .
- ۵ - روز = آیر ۱ سد سد . ayar در جا های دیگر اوستا نیز آیر و آیان ۱ سد سد . ayan آمده ، در بند ۷ از همین هات نیز بوژه آیر بر میخوریم . این واژه در فارسی درواژه پریر (یعنی پریروز) بجا مانده . رکن الدین گوید :
 پریرابلیس باجمعی ز اتباع بلفظ دلگشا میکرد تقریر (فرهنگ سروری)
 انوری گوید : پریر وقت سحر چون نسیم باد شمال همی رساند بارواح بوی عنبر تر (فرهنگ انجمن آرا)
 پریر از دو واژه آمیزش یافته نخست از پُروا و رو ۱ سد ۱ سد . paourva (در فرس هخامنشی پروو paruva) که بمعنی پیش است و از آیر ayar بمعنی روز .
 چنانکه پیداست واژه روز (= آیر) در بند ۲ از هات ۴۳ بمعنی گاه و زمان بکار رفته است .
- ۶ - شادمانی = اوروادنگه ۱ سد ۱ سد . urvādanh ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۷ از بند ۱ از هات ۳۰ .
- ۷ - زندگی دیر پایا یا زندگی بلند = در گوجیاتی ۱ سد ۱ سد . darogō-jyāti ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۷ از بند ۱۱ از هات ۳۰ .
- ۱ - به = ونگهو ۱ سد ۱ سد . vaihu ؛ بهتر = وهینگه

- ۳ از هات ۳۰
- ۲ - گراییدن، رسیدن (*سردیج . سدسه سدسه*) = گم باجزء ائیمی : ائیمی گم
سردیج - سدسه . *aihi-gam* ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۱ از بند ۲ از هات ۲۸ .
- ۳ - راه = پته *سردن* . *path* ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۵ از بند
 ۹ از هات ۳۱ .
- ۴ - راست = *ارزو* *ارزو* : *arazu* ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۸ از بند ۳
 از هات ۳۰
- ۵ - سود = سونگه *سودسه سدسه* *savaih* ، نگاه کنید بیادداشت شماره
 از بند ۱۱ از هات ۳۰ .
- ۶ - آموزانیدن (*سردیج سدسه*) = سانگه *سودسه* . *saih* ، نگاه
 کنید بیادداشت شماره ۵ از بند ۱۱ از هات ۲۸ .
- ۷ - زندگی = انگهو *سردسرد* . *aihu* ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۴ از
 بند ۲ از هات ۲۸ .
- ۸ - جهانی (مادی) = استونت *سردسه سدسه* . *astvant* ، بیادداشت شماره
 ۵ از بند ۲ از هات ۲۸ و بیادداشت شماره ۵ از بند ۱۱ از هات ۳۱ ، نگاه کنید .
- ۹ - مینوی (معنوی) = مننگه *سردسه سدسه* . *manaih* ، نگاه کنید بیادداشت
 شماره ۶ از بند ۲ از هات ۲۸ .
- ۱۰ - درست یا آشکار = هئیتیه *سردسرد* . *haithya* ، نگاه کنید بیادداشت
 شماره ۹ از بند ۵ از هات ۳۰ .
- ۱۱ - آفریدگان = ستی *سردسه* . *sti* ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۷ از بند
 ۴ از هات ۳۴ .
- ۱۲ - آرام گزیدن ، جای گرفتن (*سردیج سدسه*) = شی باجزء آ :
سردیج . *â-shi* ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۶ از بند ۱۰ از هات ۲۹ .
- ۱۳ - راد مرد = آردر *سردسه* . *aradra* ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۲

از بند ۷ از هات ۳۴ .

۱۴ - مانند تو، بَمو مانند = تَهوا و اَو نَت هِکَس «س» . thwāvant، نگاه کنید
بیادداشت شماره ۸ از بند ۱۶ از هات ۳۱ .

۱۵ - خوب شناسا، نیک دانا = هوزتو ۰ ۳ ۴ دِی سِ ۳ ۳ ۳ دِ hu-zāntu ، از دو
واژه آمیزش یافته ، نخست از هو ۰ ۳ ۳ hu (خوب) و از مصدر زن کِ ۳ ۳ .
zan (دانستن)، در گزارش پهلوی خوب شناسک ۳ ۳ ۳ ۳ ۳ ۳ ۳ ۳ در جاهای دیگر
از گزارش پهلوی خوب شناسکیه (خوب شناسایی)، در بند ۵ از هات ۴۶ و در بند
۵ از هات ۴۹ نیز بواژه هوزتو برمیخوریم . بیادداشت شماره ۴ از بند ۱۱ از هات ۲۹ و
بیادداشت شماره ۹ از بند ۳ از هات ۳۰ و بواژه هوزاتَهو ۳ ۳ ۳ ۳ ۳ ۳ ۳ ۳ ۳
hazoathwa در یادداشت شماره ۹ از بند ۹ از هات ۴۵ نگاه کنید .

۱۶ - پاك == سَپَنَتَ هِکَس «س» . spānta، نگاه کنید بیادداشت شماره ۳ از
بند ۱۲ از هات ۳۳ .

۱ - بجای توانا تخم صَدِی «س» . taxma آمده، صفت است (در تأیث

تخمًا taxmā) یعنی دلیر ، پهلوان، در فرس هخامنشی نیز تخمَ
چنانکه در نام چیتَهَر تخمَ eithra-taxma که یکی از

سرکشان بوده ، در اَسگَرَت Asagarta (در سرزمین شرقی ماد) خود را پادشاه
خواند و در نام تخم سپادَ taxma-spāda که یکی از سرداران داریوش بزرگ بوده ،
از ماد ، داریوش او را از برای سرکوبی چیتَهَر تخمَ فرستاد و درسنگ نپشته
بهستان (کتَبَه بیستون) از این پادشاه دروغین و سرداری که بجنگ وی فرستاد
یاد کرده است. چیتَهَر تخمَ یعنی دلیر نژاد و تخم سپاد یعنی دلیرسپاه یا دارنده سپاه
دلاور. تخم در پهلوی تَک و تَک و در فارسی تَهَم گوئیم، فردوسی گوید :

یکی آفرین کرد سام دلیر که تهما هژبرا بزی سال دیر
در جای دیگر گوید :

تهم هست در پهلوانی زبان بمردی فزون ز ازدهای دمان

در نام رستم که رستم نیز گوئیم واژه تهم بجا مانده است، نام رستم در اوستا یاد نشده، اگر میبود بایستی رتود تخم raodaxma باشد نخستین جزء آن با واژه اوستایی رتود raod که بمعنی رویدن ورستن است، یکی است و دومین جزء همان تخم taxma میباشد، بنا بر این رستم = رستم یعنی یل اندام یا پهلوان بالا، همچنین گستم بایستی در اوستا وبستم vistaxma باشد از واژه ستر با جزء وی: وی-ستر vi-star که در پهلوی ویستر vistartan و در فارسی گستردن گوئیم بنابر این گستم یعنی گستریده پهلوانی یا کسی که زور و دلیری وی کشیده و گستریده است. واژه تخم اوستایی در واژه تهمتن نیز بجا مانده، تهمتن که لقب رستم است در معنی با خود نام رستم یکی است یعنی تن پهلوان، پهلوان اندام. وجه اشتقاقی که در برهان قاطع از برای تهمتن نوشته شده: «بی همتا تن یعنی تنی که عدیل و نظیر نداشته باشد» درست نیست.

از همین بنیاد است تانشینگه tashyanh (در تائیت tashyehi) چنانکه در پاره ۶۴ فروردین یشت، یعنی دلیر تر؛ تنچیش tançista چنانکه در یسنا ۹ پاره ۱۵، یعنی دلیرترین؛ تخمو تانشینگه taxmō-tashyanh در پاره ۳، یعنی از دلیر دلیر تر.

۴ - شناختن یا اندیشیدن (man) = من man ، در بسیاری از بند های دیگر این هات نیز آمده، نگاه کنید یادداشت شماره ۸ از بند ۱۰ از هات ۲۹.

۴ - پاداش = آشی ashu نگاه کنید یادداشت شماره ۵ از بند ۴ از هات ۲۸.

۴ - بر گرفتن (hap) = هپ hap ، نگاه کنید یادداشت شماره ۷ از بند ۲۲ از هات ۳۱.

- ۵ - پیرو دروغ یا دروغمند و دروغپرست = درِگَوَنت وِدْیَن «دروغ» -
 dragvant؛ پیرو راستی یا راستی پرست = اَشَوَن «دروغ» . ashavan، ازین دو
 واژه پیرو کیش دروغین یا دیویسنا و پیرو دین راستین یا مزدیسنا اراده میشود. نگاه کنید
 بیادداشت شماره ۱۳ از بند ۲ از هات ۲۹ .
- ۶ - گرما = گَرِمَ وِدْیَن «گرما» . garəma، در فرس هخامنشی نیز گَرِمَ
 . garəma
- ۷ - زور = اَنُوَجَنگه وِدْیَن «زور» . aojanh، نگاه کنید بیادداشت شماره
 ۱ از بند ۴ از هات ۳۴ .
- ۸ - نیرو = هَزَنگه وِدْیَن «نیرو» . hazanh، نگاه کنید بیادداشت شماره
 ۶ از بند ۱۲ از هات ۳۳ .
- ۹ - روی نمودن یا رسیدن و آمدن (وِدْیَن «روی نمودن») = گَم gam، نگاه کنید
 بیادداشت شماره ۲ از بند ۲ از هات ۲۸ .
- ۱ - نخست = پَتَوِا وِرِویم وِدْیَن «نخست» . paourvīm، نگاه
 کنید بیادداشت شماره ۲ از بند ۳ از هات ۲۸ .
- ۴ - آفرینش = زانتهه وِدْیَن «آفرینش» . zatha، در بند ۳ از هات ۴۴ و در بند ۵
 و ۶ از هات ۴۸ نیز آمده در پخشهای دیگر اوستا نیز بسیار بآن بر میخوریم چنانکه
 در یسنا ۱۹ پاره ۸ و فرگرد ۲۱ و ندیداد پاره ۶، از مصدر زن وِدْیَن . zan که
 بمعنی زادن است در آمده. زانتهه در گزارش پهلوی گاهی به دهشن (آفرینش) و گاهی
 به زایشن گردانیده شده است .
- ۳ - زندگی = اَنگه وِدْیَن «زندگی» . anhu، نگاه کنید بیادداشت شماره ۴ از بند ۲
 از هات ۲۸ .
- ۴ - نگریستن (وِدْیَن «نگریستن») = دَرَس وِدْیَن «نگریستن» . darəs، نگاه کنید
 بیادداشت شماره ۱۰ از بند ۱ از هات ۳۰ .
- ۵ - مزد = میژدَوَن وِدْیَن «مزد» . mizdavan صفت است یعنی مزدمند یا

مزد دارنده، نگاه کنید یادداشت شماره ۷ از بند ۱۳ از هات ۳۴ .

۶ - هنر = هونَرَه هونَرَه دَرِه دَرِه . hunara در پهلوی هنر هونَرَه دَرِه دَرِه معنی که امروزه بواژه هنر در فارسی می دهیم، درست همان مفهومی است که واژه هونَرَه دَرِه دَرِه استا دارد. هونَرَتات هونَرَه دَرِه دَرِه دَرِه . hunarotāt که در بند ۸ از هات ۵۰ آمد بهمان معنی است . هونَرَوَت هونَرَه دَرِه دَرِه دَرِه . hunaravant صفت است (در تأنیث هونَرَوَتیتی هونَرَه دَرِه دَرِه دَرِه دَرِه . hunaravaiti) چنانکه در دین یشت پاره ۱ و جز آن یعنی هنرمند، در پهلوی هنرومند هونَرَه دَرِه دَرِه (هنر هومند) .

۷ - پایان ، انجام = آپَمَ هونَرَه دَرِه دَرِه دَرِه . apēma ، نگاه کنید یادداشت شماره ۵ از بند ۴ از هات ۳۰ .

۸ - گردش = اوروَوَسَ دَرِه دَرِه دَرِه . urvaësa ، در بند آینده نیز آمده و در بند ۶ از هات ۵۱ نیز بآن بر میخوریم از مصدر اوروَوَسَ دَرِه دَرِه دَرِه . urvaës که بمعنی گردیدن و چرخیدن است در پهلوی هونَرَه دَرِه دَرِه دَرِه . ورتیتن . از اوروَوَسَ ، پایان و سر انجام زندگی اراده میشود .

۹ - آفرینش = دامی هونَرَه دَرِه دَرِه . dâmi ، یادداشت شماره ۶ از بند ۷ از هات ۳۱ و یادداشت شماره ۵ از بند ۶ از هات ۵۱ نگاه کنید .

۱ - جهان = گَئِثَها هونَرَه دَرِه دَرِه . gaêthâ ، نگاه کنید ششمین بند یادداشت شماره ۲ از بند ۴ از هات ۳۰ .

۲ - بر افزودن (هونَرَه دَرِه دَرِه) = فرادُ هونَرَه دَرِه . frâd (هونَرَه دَرِه دَرِه) یادداشت شماره ۲ از بند ۱۱ از هات ۳۳ و یادداشت شماره ۹ از بند ۱۴ از هات ۳۴ نگاه شود .

۳ - ضمیر « آنان » بر میگردد بدینداران .

۴ - دآوری = رَتَو هونَرَه دَرِه دَرِه . ratu ، نگاه کنید یادداشت شماره ۵ از بند ۲ از هات ۲۹ .

۵ - آگاهانیدن (هونَرَه دَرِه دَرِه) = سَنَگَه هونَرَه دَرِه دَرِه . sanh

نگاه کنید بیادداشت شماره ۱ از بند ۴ از هات ۲۹ .

۶ - خرد = خَرَتَوِ سَن دَمَد . xratu

۷ - هیچکس = نَبِچِی (سَن دَمَد) . naêti ، نگاه کنید بیادداشت شماره

۱ از بند ۷ از هات ۳۲ .

۴ - فریفتن (وسریددن و سَم پ .) = دَبْ دَبْ دَبْ دَبْ dab ، بیادداشت

شماره ۴ از بند ۶ از هات ۳۰ نگاه کنید .

۱ - در آمدن یا بسوی کسی گراییدن (سَن دَمَد پ . سَن دَمَد سَن دَمَد)

هفتمین بند = پَئیری جَس سَن دَمَد پ . سَن دَمَد . pairi-jas ، نگاه کنید

بیادداشت شماره ۱ از بند ۲ از هات ۲۸ .

۲ - نشان = دَخشَارِ سَن دَمَد . daxshâra ازواژه دَخشَتَ daxsta

سَن دَمَد پ . (نشانه) ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۴ از بند ۶ از هات ۳۴ .

۴ - روز = آیر ayar ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۵ از بند ۲ از همین هات .

۴ - پرسش = فِرَسَا سَن دَمَد . ferasâ ، در بند ۹ از همین هات نیز

آمده از مصدر پَرس سَن دَمَد . paræs (= سَن دَمَد . fras) پرسیدن که

در همین بند بکار رفته ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۳ از بند ۲ از هات ۲۹ .

۵ - زندگی = گَئِثَها سَن دَمَد . gaêthâ ، همین واژه است که در بند

پیش، جهان آورده ایم.

۶ - خود یا خویشتن = تَنو tanû ، واژه ای که در فارسی تن گویم

در اینجا بمعنی خویشتن بکار رفته ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۹ از بند ۲ از هات ۳۰ .

۷ - شناسانیدن (و پَرس سَن دَمَد) = دِیس دِیس . dis (= دِیس

دِیس دِیس) ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۵ از بند ۱۳ از هات ۳۳ .

۱ - گفتن (سَن دَمَد پ .) = اَنُوج سَن دَمَد . acj ، نگاه

هشتمین بند | کنید بیادداشت شماره ۵ از بند ۱۰ از هات ۳۲ .

- ۲ - نخست = پُئواورویم (paourvīm) ، نگاه کنید یادداشت شماره ۲ از بند ۳ از هات ۲۸ .
- ۳ - زرتشت = زَرَتَهوشترَ (Zarathustra) .
- ۴ - توانستن ، یارستن () = ایس (is) در بند آینده نیز آمده ، یادداشت شماره ۹ از بند ۴ از هات ۲۸ نگاه کنید .
- ۵ - بدرستی دشمن یا دشمن آشکار = هَئِشَته دَواشَنَکه (haithya-dvaēshaiih) در بند ۱ از هات ۳۰ و در یادداشت شماره ۶ از بند ۶ از هات ۲۸ سخن داشتیم
- ۶ - پناه = رَفَنَنَکه (rafənaiih) ، در بند ۱۴ از همین هات نیز آمده ، در بند ۶ از هات ۲۸ نیز بآن برخوردیم ، در بخشهای دیگر اوستا رَفَنَنَکه (rafənaiih) آمده چنانکه در مهر یشت پاره ۵ و جز آن ، در گزارش پهلوی رامشن (۱۳۰) ، از همین بنیاد است رَفَنَر (rafədhra) که در بند ۱ از هات ۲۸ آمده و بجای آن رامش آورديم ، این واژهها از مصدر رَپ (rap) که بمعنی یاری کردن و پناه دادن و رامش بخشیدن است در آمده اند ، نگاه کنید یادداشت شماره ۴ از بند ۱ از هات ۲۸ .
- ۷ - نیرومند = اَتُوَجَنَکَهوَنَت (rafənaiih) یکجا آمده ، یادداشت شماره ۵ آن بند نگاه کنید .
- ۸ - در پاره دروغ پرست و پیرو راستی یادداشت شماره ۵ از بند ۴ همین هات نگاه کنید .
- ۹ - بودن () = آه (ah) بودن ، هستن .
- ۱۰ - آینده = آَبوشتی (ābūšti) ، در نسخه بدل بودن () = آَبوشتی (ābūšti) ، از همین بنیاد است بوژدیاتی (būzdyai) که در بند ۱۷ از هات ۴۴ آمده است ، نگاه کنید یادداشت

شماره ۱۱ از بند ۱۱ از هات ۲۸ .

۱۱ - کشور دلخواه = وَسَسْ خَشْتَهَرِ وَاسدسدسد . نیکویدیدید

vasasa-xshathra ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۸ از بند ۱۱ از هات ۳۱ .

۱۲ - دارا گردیدن (وَدسده) = دا وِسده . da دادن و بخشیدن و

ارزانی داشتن و آفریدن و بمعنی دارا شدن و پذیرفتن و یافتن نیز آمده است .

۱۳ - تا هنگامی ، تا هرچند = یَوَتْ ۱۳۰ وِدسدسد . yavat ، نگاه کنید

بیادداشت شماره ۵ از بند ۱ از هات ۳۰ .

۱۴ - ستاییدن (ووسسدده .) = ستو ووسسدده . stu ستودن ، نگاه کنید

بیادداشت شماره ۵ از بند ۱ از هات ۳۰ .

۱۵ - سراییدن ، سرودن (دسدهسدده .) = وَفْ وَاسدسد . vaf ، نگاه

کنید بیادداشت شماره ۱ از بند ۳ از هات ۲۸

۱ - خواستن (وَاسدسدده .) = وَسْ وَاسدسد . vas ،

نهمین بند

نگاه کنید بیادداشت شماره ۱۲ از بند ۲ از هات ۲۹ .

۲ - بازشناختن ، امتیاز دادن = وَاسدسدده وِدسدسد . vīviduyē ، نگاه کنید

بیادداشت شماره ۵ از بند ۳ از هات ۲۹ .

۳ - دهش ، رادی ، بخشش = راتا راسدسدده . râtâ ، نگاه کنید بیادداشت

شماره ۷ از بند ۸ از هات ۲۸ .

۴ - نماز = نِمَنکِه { ۱۳۰ وِدسدسد . nēmanh ، نگاه کنید بیادداشت

شماره ۲ از بند ۱ از هات ۲۸ .

۱ - آیین راستین = اَشْ مَدسدسد . asha ، در اینجا

دهمین بند

داد و دستور راستین ایزدی مراد است که شخصیت یافته ، یا

امشاسپند اردیبهشت .

۲ - نگریستن ، دیدن (وِسدهسدده .) = دِیسْ وِدسدسد . dis ، نگاه کنید

بیادداشت شماره ۵ از بند ۱۳ از هات ۳۳ .

- ۳ - بجای پارسایی، آرمیتیسی armaiti آمده، نگاه کنید یادداشت شماره ۵ از بند ۲ از هات ۳۲.
- ۴ - بهم پیوسته یا یگانه و همراه (hae) = hae در بند ۱۲ از همین هات نیز آمده، نگاه کنید یادداشت شماره ۹ از بند ۹ از هات ۳۳.
- ۵ - خواندن (zu) = zu زیاری خواستن، خواندن، نگاه کنید یادداشت شماره ۱ از بند ۴ از هات ۳۱.
- ۶ - درآمدن (ar) = ar با جزء آ آمدن، در آمدن، رسیدن، نگاه کنید یادداشت شماره ۵ از بند ۳ از هات ۳۱.
- ۷ - پرسیدن (paras) = paras (= فرس) که در همین بند نیز بکار رفته و در یادداشت شماره ۴ از بند هفتم همین هات نیز گذشت.
- پَرَشْتِی (parsti) یعنی پُرسش و پاسخ یا گفت و شنود و گفتگو چنانکه در فروردین یشت بند ۱۶ آمده.
- ۸ - نیرومند = amvant ، نگاه کنید یادداشت شماره ۷ از بند ۱۲ از هات ۳۳.
- ۹ - توانایی داشتن، توانستن، یارستن (xshi) = xshi در بند ۳ از هات ۲۸.
- ۱۰ - کامروا، بختیار = aèsha ، باین واژه در بند ۱۷ از هات ۴۴ و در بند ۷ از هات ۴۵ نیز برمیخوریم، نگاه کنید یادداشت شماره ۴ از بند ۹ از هات ۲۹.
- aèsha در اوستا بمعنی گاو آهن است که در فارسی خیش شده چنانکه در پاره ۱۰ از فرگرد چهاردهم و نبدیداد آمده، همچنین aish بمعنی جستجوی میباشد چنانکه در یسنا ۶۸ پاره ۱۳ از مصدر ish (= aish)، نگاه

کنید بیادداشت شماره ۳ از بند ۴ از هات ۳۱ .

بیازدهمین بند ۱ - سخن = اوخذَ دس ۴۰۰ uxdha ، همین واژه است که بجای آن در بند ۵ از همین هات ، گفتار آوردیم ، نگاه کنید

بیادداشت شماره ۳ از بند ۶ از هات ۲۸ .

۲ - آموزش یافتن ، آموخته شدن (ویددکدیج) = دنگه ویددس .
daiñ آموزانیدن . نگاه کنید بیادداشت شماره ۱۰ از بند ۷ از هات ۴۶ .

۳ - رنج = سادرا فوسدولاس . sâdrâ ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۶ از بند ۷ از هات ۳۴ .

۴ - به بار آوردن ، ساختن ، انجام دادن (ددپود) = سنگه دوسون sañh ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۱۵ از بند ۱ از هات ۲۹ .

۵ - دلدادگی = زرزدایتی (دسکوسددم) . zarazdâiti : برخی این واژه را از زرزَ ی ۴۱۴۱ zərəz (دل) و دا وسم . dâ (دادن) دانسته اند ، بنابراین دلدادگی درست معنی است که ازدو جزء آن برمیآید ، در گزارش پهلوی رواک دَهِشَنِه دسوسوسه dahišnih (rubāk) ravâk آورده شده ، چنانکه واژه زرزدا دسکوسددم . zarazdâ در بند ۱ از هات ۳۱ در گزارش پهلوی رواک دهشن دسوسوسه dahišn (rubāk) ravâk شده است ، واژه زرزدایتی بمعنی اطمینان نیز بکار رفته است ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۱۰ از بند ۱ از هات ۳۱ .

۶ - انجام دادن ، بجای آوردن ، ورزیدن (واددکوسددم) = وِرزَ واددکوسه . varəz ، بیادداشت شماره ۴ از بند ۴ از هات ۲۹ نگاه کنید .

۱ - آموختن ، فراشناختن ، شناسایی بهمرسانیدن (دسوسوسه) .
دوازدهمین بند = فراشناختن دسوسوسه . frâ-xšnâ ، بیادداشت شماره ۵ از بند ۱۱ از هات ۲۹ و بیادداشت شماره ۱۱ از

بند ۷ از هات ۴۴ نگاه کنید .

۲ - فرمان دادن (دسوسوسه) از مصدر آئوج با جزء پییری

از بند ۸ از هات ۳۳ نگاه کنید .

۳ - دادخواهی = آرتهه سددهن سدده . aratha ، نگاه کنید یادداشت شماره ۱ از بند ۸ از هات ۳۳ .

۴ - کام = کام وسده سدده . kâma ، دربند ۱۰ از هات ۲۸ و در بند ۱۳ از هات ۳۲ بآن برخوردیم . نگاه کنید یادداشت شماره ۵ از بند ۱۰ از هات ۲۸ .

۴ - بجای 'زندگی جاودان' ، دَرِکْ وسدهن سدده . darəga یعنی دیرو درنک ؛ یو ۰۶۳۵ yu یعنی جاودان و پاینده که در یادداشت شماره ۷ از بند ۱۱ از هات ۳۰ و در یادداشت شماره ۸ از بند ۸ از هات ۲۸ گذشت ، از این دو واژه زندگی جاودانی اراده شده است .

۵ - هیچکس = نَیچی {سددهن سدده} . naēci ، نگاه کنید یادداشت شماره ۱ از بند ۷ از هات ۳۲ .

۶ - بجای 'بر آن شدن' = ایتِ سددهن . itê (Inf.) از مصدر ۵ . ای یعنی شدن ، رفتن ، آمدن . نگاه کنید یادداشت شماره ۷ از بند ۲ از هات ۳۱ .

۷ - ناگزیر کردن ، ناچار کردن ، واداشتن (وسدهن سدده) = دَرْ وسدهن . dar ، یادداشت شماره ۷ از بند ۷ از هات ۳۱ نگاه کنید .

۸ - هستی = ستی سددهن . sti ، یادداشت شماره ۷ از بند ۴ از هات ۳۴ نگاه کنید

۹ - آرزو شده = وِیریه واسدهن سدده . vairyā ، نگاه کنید یادداشت شماره ۲ از بند ۱۴ از هات ۳۴ .

۱۰ - گفته شده (واسدهن سدده) وَاچْ vaç ، نگاه کنید یادداشت شماره ۷ از بند ۱۱ از هات ۲۸ .

۱ - پناه = رَفَنَنگَه سددهن سدده . rafənanh ، چهاردهمین بند
نگاه کنید یادداشت شماره ۶ از بند ۸ از همین هات .

۲ - مهربان : بجای آن فراخشنم سددهن سددهن سدده . frāxshman آمده ، صفت است از مصدر خشنا سددهن سددهن سدده . xshnā با جزء فرا سددهن . frā یعنی

فرا شناختن که در یادداشت شماره ۵ از بند ۱۱ از هات ۲۹ گذشت. Bartholo. مارکوارت Markwart آنرا fürsorglich (غمخواز) ترجمه کرده اند، از همین بنیاد است واژه فرخشنی **فرخشنین** fraxshni . فرخشنین fraxshnin) که در مهریشت پاره ۹ و پاره ۲۴ و در زامیاد یشت پاره ۴۸ آمده یعنی اندیشناک .

۳ - مرد = نا {سد} . nā = نر {سد} . (نر) مرد، کس، در بند آینده نیز آمده، نگاه کنید یادداشت شماره ۵ از بند ۸ از هات ۲۸ .

۴ - دانا = ویدمن **ویدم** . vaēdamna از مصدر وید **ویدم** vid ، نگاه کنید یادداشت شماره ۷ از بند ۴ از هات ۲۸ .

۵ - توانا: بجای آن ایسون **دودسد** . isvan در بند ۴ از هات ۴۷ نیز آمده، صفت است از مصدر ایس **دود** . is توانستن، نیرو داشتن. ایسون در گزارش پهلوی به خواستار **سودوسد** گردانیده شده، نگاه کنید یادداشت شماره ۹ از بند ۴ از هات ۲۸ .

۶ - دوست = فریه **فردسد** . frya صفت است در تأنیث فریا fryā یعنی دوست، ارجمند، گرامی. در گزارش پهلوی نیز دوست آمده، از مصدر فری **فرد** . fryā دوست داشتن، خشنود کردن، در آمده است. در بند ۱ از هات ۴۴ و در بندهای ۲ و ۶ از هات ۴۶ نیز بواژه فریه برمیخوریم. نگاه کنید یادداشت شماره ۴ از بند ۵ از هات ۲۹ .

فریه fryā نیز نام دوتن از پارسایان است، چنانکه در پاره ۱۱۰ و پاره ۱۱۹ از فروردین یشت یاد شده اند .

۷ - ارزانی داشتن (**دودویدم**) = دا **دود** . dā دادن، بخشیدن .

۸ - شهریاری = خشتهر **سرخسد** . xshathra .

۹ - میانجی، دستیاری = هچا **سدهسد** . hačā یعنی « از »، نگاه کنید

یادداشت شماره ۷ از بند ۲ از هات ۲۸ .

۱۰ - اش **سرخسد** . asha دین راستین .

۱۱ - رسیدن (ځایون رسېد) از مصدر آنس ځودو . as بدست آوردن ، به بهره رسیدن ، برخوردار شدن چنانکه در بند ۱ از هات ۴۸ ، در این بند ۱۴ از هات ۴۳ همچنان در بند ۸ از هات ۴۶ با جزء فرا ځای لاسه . frâ (فرَو) ځای فرَو (fro) آمده ، در گزارش پهلوی رسیدن دودوسه ، شتن ځای دودوسه . آمتن ۱۱۳۵ رسیدن ، شدن ، آمدن . یادداشت شماره ۴ از بند ۱۲ از هات ۵۱ و بواژه آزدیائی ځای دودوسه . azdyâi در بند ۱۷ از هات ۵۱ نگاه کنید .

۱۲ - برخاستن ، بلندشدن = اوزاریدیائی ځای دودوسه . uz-araidyâi نگاه کنید یادداشت شماره ۴ از بند ۱۲ همین هات .

۱۳ - برابر شدن ، پذیره گردیدن ، بزدکسی رفتن = از ځای دودوسه . azâ از

ځای دودوسه . zâ یعنی رفتن ، گراییدن ، در بند ۷ از هات ۵۰ با جزء آ ځای دودوسه . آمده .

۱۴ - خوار دارندگان ، تنگین کنندگان ، بست شمرندگان = سردانان sarədanân

دودوسه . Bartholomae آنرا از بنیاد واژه سانسکریت sardhati دانسته ، در گزارش پهلوی به سردارداناک ځای دودوسه گردانیده شده و این درست نیست .

۱۵ - آیین ، آموزش ، فرمان ، آگهش = سینگه ځای دودوسه . sāngha ،

نگاه کنید یادداشت شماره ۷ از بند ۱۱ از هات ۳۱ .

۱۶ - با = مَت ځای دودوسه . mat ، نگاه کنید یادداشت شماره ۳ از بند ۱۱ از هات ۳۴

۱۷ - همه = ویسپ ځای دودوسه . vīspa یکسره ، سراسر .

۱۸ - آموزش ، گفتار ایزدی ، سخن مینوی = ما نتهر ځای دودوسه . mathra ،

نگاه کنید یادداشت شماره ۶ از بند ۵ از هات ۲۸ .

۱۹ - بیاد داشتن ، بر شمردن (دودوسه ځای دودوسه) = مَر ځای دودوسه . mar ، نگاه

کنید یادداشت شماره ۲ از بند ۴ از هات ۲۹ و یادداشت شماره ۱ از بند ۱ از هات ۳۱ .

۱ - آگاه ساختن = اوشیائی ځای دودوسه . usyâi

پانزدهمین بند || (Inf.) از مصدر وچ ځای دودوسه . vaç آگاهانیدن ، گفتن

یادداشت شماره ۷ از بند ۱۱ از هات ۲۸ نگاه کنید .

۲ - آموختن ، آموزانیدن (𐭠𐭣𐭥𐭭𐭮𐭲𐭮) = 𐭠𐭣𐭥𐭭𐭮𐭲𐭮 دَخش و 𐭠𐭣𐭥𐭭𐭮𐭲𐭮 .
daxsh ، نگاه کنید یادداشت شماره ۷ از بند ۱۷ از هات ۳۱ .

۳ - توشنامیتی 𐭠𐭣𐭥𐭭𐭮𐭲𐭮 𐭠𐭣𐭥𐭭𐭮𐭲𐭮 . tushnā-maiti ، دراوستا همین یکبار
باین نام که از آن ایزدی اراده شده برمیخوریم . Bartholo آنرا نام
دیگری از برای سپنت آرمیتی (سپندار مذ) دانسته، نگاه کنید یادداشت شماره ۵
از بند ۲ از هات ۳۲ و به . Altiran. wörterb. von Bartholo. Sp. 658 .

توشنامیتی = توشنامتی 𐭠𐭣𐭥𐭭𐭮𐭲𐭮 𐭠𐭣𐭥𐭭𐭮𐭲𐭮 . Tushnā-mati زن نام زن
پارسایی است که در پاره ۱۳۹ فروردین یشت با گروهی از زنان نیک یاد گردیده به
فرورش درود فرستاده شده است .

توشنامیتی یعنی نهاد آرام یا منش خموش. توشنی 𐭠𐭣𐭥𐭭𐭮𐭲𐭮 . tushni بمعنی
آرام و خموش است ؛ توشنی شد 𐭠𐭣𐭥𐭭𐭮𐭲𐭮 𐭠𐭣𐭥𐭭𐭮𐭲𐭮 . tushnishad که درباره ۲۹
فروردین یشت آمده صفت است یعنی آرام نشسته ، خاموش جای گزیده. جزء دومی
این صفت که شد 𐭠𐭣𐭥𐭭𐭮𐭲𐭮 shad باشد از مصدر هَدَ 𐭠𐭣𐭥𐭭𐭮𐭲𐭮 had (نشستن)
در آمده است .

۴ - همیشه = پُورو 𐭠𐭣𐭥𐭭𐭮𐭲𐭮 pouru یعنی پُر ، بسیار ، بیش. این واژه و
هیتهای دیگر آن در هر کجای اوستا که آمده، در گزارش پهلوی 𐭠𐭣𐭥𐭭𐭮𐭲𐭮 vas
(کبد و 𐭠𐭣𐭥𐭭𐭮𐭲𐭮 kabad) بس، بسیار یا پور 𐭠𐭣𐭥𐭭𐭮𐭲𐭮 pur (پُر) شده است، در اینجا
« همیشه » بمعنی بسا و بیش گرفته شده، یادداشت شماره ۱۸ از بند ۶ از هات ۳۲
نگاه کنید .

۵ - بجای « مایه خوشنودی شدن » در متن 𐭠𐭣𐭥𐭭𐭮𐭲𐭮 𐭠𐭣𐭥𐭭𐭮𐭲𐭮 𐭠𐭣𐭥𐭭𐭮𐭲𐭮 آمده از
مصدر خشنو 𐭠𐭣𐭥𐭭𐭮𐭲𐭮 xshnu خوشنود کردن، نگاه کنید یادداشت شماره ۳
از بند ۸ از هات ۳۲ .

۶ - در پاره پیرو دروغ و راستی پرست ، یادداشت شماره ۵ از بند ۴

همین هات نگاه کنید .

۷ - برآشفته یا کینه‌ور و دشمن = آنکرَ سَمِیجِ رَسِدَ angra، نگاه کنید یادداشت شماره ۲ از بند ۳ از هات ۳۰ و یادداشت شماره ۵ از بند ۱۲ از هات ۴۴ .

۸ - کردن (سوسد) (از مصدر دا وسد . dâ دادن باجزء آ : â-dâ سوسد . یعنی کردن ، ساختن ، برگماشتن .

۱ - برگزیدن (وا، د، س، م، ن) = وَرَ باسد . var شانزدهمین بند
نگاه کنید یادداشت شماره ۷ از بند ۲ از هات ۳۰ .

۲ - پاک‌تر روان = سَپَنِیشتَ مَیَنیو (د، س، م، ن) = دِوَرَسِ مَد - بند { د، د، د } . spānista-mainyu یادداشت شماره ۳ از بند ۱۲ از هات ۳۳ و یادداشت شماره ۲ از بند ۳ از هات ۳۰ نگاه کنید .

۳ - پیکر آراسته = استونت سَدِوَمَدِ سَمِیجِ . astvant یعنی تنمند یا دارنده تن و پیکر . نگاه کنید یادداشت شماره ۵ از بند ۱۱ از هات ۳۱ .

۴ - زندگی = اوشتان دِوَمَدِ سَمِیجِ . ustāna، نگاه کنید یادداشت شماره ۴ از بند ۱۱ از هات ۳۱ .

۵ - از نیرو برخوردار ، نیرومند = آئوَجُنْگَهَوَتَ سَطِیجِ سَمِیجِ سَمِیجِ «س» . aojōnghvat، نگاه کنید یادداشت شماره ۳ از بند ۱۰ از هات ۲۹ .

۶ - بجای باد ، که دو بار در این بند آمده ، خیات سَمِیجِ سَمِیجِ . hyāt از مصدر آه سَمِیجِ . ah هستن ، بودن ، میباشد .

۷ - خورشیدسان = خُونْگَ دَرِسَ سَمِیجِ سَمِیجِ سَمِیجِ . xwāng . darəsa این صفت از خونگ سَمِیجِ سَمِیجِ ، از واژه خُون سَمِیجِ . xvan در آمده و در گاتها بمعنی خور و کره خورشید و آفتاب است . هیئت دیگر همین واژه را که نیز در گاتها و در جاهای دیگر اوستا هَوَرُ «س» سَمِیجِ hvar آمده ، در فارسی هَوَرُ (= خور) گویم (نگاه کنید یادداشت شماره ۳ از بند ۱۰ از هات ۳۲) و از دَرِسَ سَمِیجِ سَمِیجِ . darəsa بمعنی نگرش و بینش از مصدر دَرِسَ سَمِیجِ سَمِیجِ . darəs

نکریدن ، نگریستن ، دیدن ، (نگاه کنید ییادداشت شماره ۱ ازبند ۵ ازهات ۲۸)
 همین صفت در جاهای دیگر اوستا هور دِ رِ سا ۴۷ «دِد» . ویدد؛ دوسه .
 hvarə-darəsā آمده ، چنانکه در پاره ۱۳ ازفرگرد پنجم وندیداد ودر پاره ۵۱ از
 فرگرد ششم وندیداد و در پاره ۴۵ از فرگرد هفتم وندیداد و جز آن . در گزارش
 پهلوی به خورشیت نکیرشن ۳۱-۳۲ و ۱۳۱ و ۱۳۰ خورشید نگرش گردانیده شده
 است ، ییادداشت شماره ۱۰ ازبند ۱ ازهات ۳۰ نگاه کنید .
 ۸ - پاداش = اشی ۰ دد ۰ ۰ ashi ییادداشت شماره ۶ از بند ۱۲ همین
 هات نگاه کنید .

اَشْتَوادِگات: یسنا، هات ۴۴

نخستین بند | ۱ - درست = ارش 𐬵𐬀𐬎𐬎𐬀𐬵𐬀𐬎𐬀 - 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬵𐬀𐬎𐬀، یادداشت شماره ۸ از بند ۳ از هات ۳۰ نگاه کنید .

۲ - نماز = نَمَنکَه {𐬀𐬎𐬎𐬀𐬵𐬀𐬎𐬀} . nəmañh ، دریادداشت شماره ۲ از بند ۱ از هات ۲۸ گفیم که همین واژه در پهلوی نماج 𐬀𐬎𐬎𐬀 و در فارسی نماز شده ، در گزارش پهلوی (= زند) بجای آن نیایش آورده شده است .

۳ - واژه هایی که در این بند به «مانند شما» و «مانند تو» و «مانند من» آورده ایم در متن خشماونت 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬵𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀 . xshməvant ، بسام درگاتها یوشماونت 𐬵𐬀𐬎𐬎𐬀𐬵𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀 . yūshmāvant آمده است صفت است یعنی مانند شما ، بشما مانند ، چون شما ، بسان شما (نگاه کنید یادداشت شماره ۱۱ از بند ۱۱ از هات ۲۹) ، تهاونت 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬵𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀 . thwāvant یعنی مانند تو ، بتومانند چون تو ، بسان تو (نگاه کنید یادداشت شماره ۸ از بند ۱۶ از هات ۳۱)

مونت 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬵𐬀𐬎𐬀 . mavant در بند ۷ از هات ۴۶ نیز آمده مانند دو واژه پیش صفت است یعنی مانند من ، بمن مانند ، چون من ، بسان من ، در اینجا افزوده گویم صفت هواونت 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬵𐬀𐬎𐬀 . hvāvant یعنی مانند خود ، بخود مانند ، چون خود ، بسان خود . درگاتها باین صفت بر نمیخوریم اما در بخشهای دیگر ، چنانکه در فروردین یشت پاره ۱۴۶ ، بآن برمیخوریم .

هونت 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬵𐬀𐬎𐬀 . havant که پسین جز ، این صفتها را ساخته خود جداگانه در اوستا بسیار بکار رفته ، چنانکه در فرگرد هشتم و نندیداد پاره های ۳۱ - ۳۲ و در فرگرد پانزدهم و نندیداد پاره ۱۴ و جز آن یعنی یکسان ، همسان ، مانند ، مانا، در پهلوی هاوند 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬵𐬀𐬎𐬀 . hāvand

- ۴ - آموزانیدن ، آگاه-انیدن (دوسدوسدسج .) = سنکه دوسدوس .
 sañh ، نگاه کنید یادداشت شماره ۱ از بند ۴ از هات ۲۹ .
- ۵ - ارجمند = فریه (دودد . frya ، دو ار در این بند آمده : یکبار صفت اشا (اش) دوسدسج . asha) و در جمله پیش از آن بمعنی دوست گرفتیم ، نگاه کنید یادداشت شماره ۶ از بند ۱۴ از هات ۴۳ .
- ۶ - یاری، همراهی = هاکورین (سوسدودد) . hākuraṇa ، نگاه کنید یادداشت شماره ۷ از بند ۹ از هات ۳۳ .
- ۷ - دادن = دزدیائی (دسکوددس . dazdyāi (inf.) از مصدر دس .
 dā دادن ، بخشیدن. در یسنا ۲۷ پاره ۱ و در یسنا ۳۵ (هفت هات) پاره ۴ نیز آمده .
- ۸ - بجای فرود آمدن (پادوسدسج .) از مصدر کم (سوسد . gam کامیدن ، آمدن ، رسیدن . در اینجا با جزء آ س . â آمده است .

دومین بند | ۱ - چگونه = دسوسد . kathā ، همچنین در بسیاری از بند های همین هات آمده .

- ۲ - در آغاز یا نخست = پشواورویم (سوسدوددس . paourvim ، نگاه کنید یادداشت شماره ۲ از بند ۳ از هات ۲۸ .
- ۳ - جهان ، هستی = آنکهو (دسوسد . anhu با صفت وهیشت vahista و سوسدوسدس . بهتر ، نگاه کنید یادداشت شماره ۴ از بند ۲ از هات ۲۸ و یادداشت شماره ۱ از بند ۸ از هات ۲۸ .
- ۴ - پاداش یا تاوان : کاتپه (سوسدوسد . kâtha (سوسد .) از مصدر چی (سوسد . ei که بمعنی تلافی کردن و جبران کردن و دیه دادن و تاوان گزاردن است (Bartholomae در فرهنگ خود kây نوشته) کاتپا و چیتپا eithâ سوسد . که بمعنی سزا در جاهای دیگر اوستا بسیار آمده ، هردو از یک بنیاد هستند. چیتپا در گزارش پهلوی (= زند) توژشن ۱۳۵۹۱۳ شده چنانک چی ei در گزارش پهلوی به توختن گردانیده شده . توختن و توزیدن در فارسی بمعنی

خواستن و گزاردن و ادا کردن و واپس دادن و گرد آوردن و پرداختن است .
 به از بندگی توختن شصت سال پراکنده گنج و بر آورده یال (فردوسی)
 زنهار از آن دو چشم مست فریاد از آن دو چشم کین توز (فخرالدین عراقی)
 با آغاز گفتار پادافراه ، در جلد و ندیداد نگاه کنید .

۵ - سود دادن = سوید یائی ددم و و دسد . sūidyāi (Inf.) از مصدر سو سو ۰ دد su ، یادداشت ۸ بند ۱۱ هات ۳۰ .

۶ - دریافت کردن (سد دم دین سده) = ایش دیش ۰ ish ، یادداشت ۱۲ بند ۴ هات ۲۸ . در اینجا با جزء پشیمی سد دم د . paiti آمده .

۷ - ضمیر او (۰ دد ۰ دد) بر می گردد بزرگشت .

۸ - پاک سبنت دد ۰ دد . spaṇta سپند ، مقدس .

۹ - سراسر همه = ویسپ ۰ واپ دد ۰ . vīspa

۱۰ - انجام ، فرجام ، پایان = ایریخت دد ۰ دد . irixta ، یادداشت ۹ بند ۷ هات ۳۲ .

۱۱ - نگران ، آگاه = هار ۰ سد ۰ ده . hāra ، یادداشت ۸ بند ۱۳ هات ۳۱ و یادداشت ۳ بند ۱ هات ۴۹ .

۱۲ - دوست = اوروتبه دد ۰ دد . urvatha ، یادداشت ۷ بند ۲۱ هات ۳۱ .

۱۳ - درمان بخش زندگی یا پزشک زندگی = آهوم بیش ۰ دد ۰ دد .
 ahūm.biṣ در بند ۱۹ از هات ۳۱ نیز پیغمبر خود را پزشک زندگی خوانده ، نگاه کنید یادداشت شماره ۲ آن بند .

۱ - کیست = گه وس . ka ، در تأیید کا وس . kā سومین بند
 در پهلوی « گه » و « چه » ؟ در فارسی کی ، به بندهای ۱ - ۲ از هات

۲۹ و بندهای ۵ و ۱۲ از هات ۳۴ نگاه کنید .

۲ - آفرینش = زانته کپون ۰ دد . zatha ، یادداشت ۲ بند ۵ هات ۴۳ .

۳ - پدر = پتر ۰ دد ۰ دد . patar در بند ۲ از هات ۴۷ نیز مزدا پدر راستی

- خوانده شده، چنانکه در بند ۸ از هات ۳۱ مزدا پدر منش نیک (وهومننگه) و در
بند ۳ از هات ۴۷ مزدا پدر سپند مینواست، یادداشت ۲ بند ۸ هات ۳۱ نگاه شود.
- ۴ - راستی = آش مدوچ مدو. asha؛ میتوان گفت در اینجا بمعنی دین راستین
زرتشتی و آیین مزدیسنا مراد است.
- ۵ - نخستین = پتو اورویه نمدو دلدرد. paouruya، یادداشت ۹ بند ۱۰
هات ۲۹.
- ۶ - خورشید = xvan. ازواژه خون xvan، خورشید، یادداشت
۶ بند ۱۶ هات ۴۳.
- ۷ - ستاره = ستر ووص مدلا. star درپهلوی نیزستار نوص مدلا در اینجا یاد
آور میشویم که ستر نیز دراوستا بمعنی گستردن است همچنین ستر star دراوستا و فرس
هخامنشی بمعنی گناه کردن آمده، چنانکه در فرگرد چهارم وندیداد پاره ۵ و جز
آن، درپهلوی آستاریتن مدو مدو مدو و آستاریتن مدو مدو مدو. astârîtan
âstârênitan، ستر مدو مدو مدو. stara یعنی گناه، بزه، یادداشت ۷ از بند ۴ هات ۴۴.
- ۸ - راه = آدون مدو مدو. advan، یادداشت ۲ بند ۲ هات ۳۱.
- ۹ - دادن = (دات و مدو) (dât) از مصدر و مدو. dâ آفریدن.
- ۱۰ - ماه = ماونگه ماس مدو. mânh، در سانسکریت mās، در فرس
هخامنشی و پهلوی و فارسی ماه، بجلدخرده اوستا، گزارش نگارنده، ص ۲۰۵ - ۲۰۸ نگاه
کنید.
- ۱۱ - میفزاید و میکاهد: دن مدو مدو مدو. میفزاید از مصدر و خش vaxsh
وادم مدو. افزودن، اوخشیانستات دن مدو مدو مدو مدو. uxshyastât که در
پاره ۲ ماه یشت آمده بمعنی فزایش (ماه) از واژه اوخشینت دن مدو مدو مدو.
uxshyant یعنی فزاینده (اسم فاعل مصدر و خش وادم مدو مدو) (vaxsh) نگاه
کنید یادداشت شماره ۵ بند ۶ هات ۳۱؛ { } { } { } : میگاهد از مصدر
نرفس { } { } . narəfs کاستن (بارتولومه Bartholomae نرپ narəp نوشته)

در گزارش پهلوی (= زند) نرفسیتن (در ۱۱۳) nirfsitan کاهیدن، کاستن، نرفسانستات (در ۱۱۳) nərəfsastāt که در پاره ۲ ماهیشت آمده بمعنی کاهش (ماه) از واژه نرفسنت (در ۱۱۳) nərəfsant یعنی کاهنده (اسم فاعل مصدر نرفس nərəfs)، در پاره ۲ ماه یشت، که در پاره ۴ ماه نیایش تکرار شده، آمده: «چگونه ماه میفزاید؟ چگونه ماه میکاهد؟ - پانزده (روز) ماه میفزاید، پانزده (روز) ماه میکاهد. مانند هنگام افزایش، همچنین (است) هنگام کاهش، همچنین (است) هنگام کاهشش، مانند هنگام افزایش؛ «از کیست که ماه میفزاید (و) دگر باره میکاهد؟» پسین جمله از بند ۳ از هات ۴۴ میباشد، نگاه کنید بیادداشت شماره ۶ از بند ۹ هات ۵۳.

۱۴ - دگر باره = تهو (در ۱۱۳) thwa از ظروف زمان، تهو نیز ضمیر منفصل است بمعنی تو، که در آغاز نوزده بند از همین هات بکار رفته، همچنین تهو (thwa از ضمایر ملکیه (وصفیه) است، در تأیید تهوا (در ۱۱۳) Thwa یعنی از تو، از آن تو، چنانکه در بند ۱۱ همین هات و جز آن.

۱۴ - دیگر = آنیه (در ۱۱۳) anya، بیادداشت ۱۰ بند ۷ هات ۳۴.

۱۴ - دانستن، دریافتن = ویدویه (در ۱۱۳) viduyê، بیادداشت ۵ بند ۳ هات ۲۹.

۱۵ - خواستار بودن (در ۱۱۳) = وس (در ۱۱۳) vas، بیادداشت ۱۲ بند ۲ هات ۲۹.

۱ - نگهداشتن (در ۱۱۳) = دَر ویدو. چهارمین بند | dar داشتن، نگهداشتن، بمعنی دریدن هم آمده است. نگاه کنید

بیادداشت شماره ۷ بند ۷ هات ۳۱.

۲ - زمین = زانم (در ۱۱۳) zam، در پهلوی زمیک که در فارسی زمی نیز گوئیم: اساسی که در آسمان وزمی است باندازه قدرت آدمی است (نظامی) در بند ۱ از هات ۴۶ نیز آمده و بمعنی سرزمین و مرز و بوم گرفته شده، در یسنا ۹،

پاره ۱۵ زمرگوز گز zamar-gûz در متن اوستای گلدنر Geldner
 زمرگورو گز zamar-gûz صفت است یعنی در زمین پنهان یا بزمین نهفته : از
 واژه زانم گز zam و از گوز gûza اسم مفعول گوز guz (= guz)
 gûz ، بارتولومه Bartholomae نوشته gaoz (در فرس هخامنشی گود gaud
 یعنی نهفتن ، پوشیده داشتن، پنهان کردن، در پاره زمین بجلد دوم یشتها، گزارش
 نگارنده، ص ۳۰۳ - ۳۰۶ نگاه کنید .

۳ - زیر = ad ازظروف مکان است یعنی پایین ، زیر، در جاهای
 دیگر اوستا آذر adhara ، چنانکه در مهریشت پاره ۱۱۸ همچنین آذر
 صفت بکاررفته بمعنی زیرین در برابر اوپر upara ، چنانکه در
 فرگرد چهاردهم و نندیداد پاره ۷ و جز آن، در سانسکریت adhara همت دیگر
 همین واژه آذیری adhairi ، چنانکه در پاره‌های ۵۵ - ۵۶ اوستا یشت و جز آن،
 آذیری دخیو adhairi-dahyu صفت است یعنی زیرین
 کشوری چنانکه در مهریشت پاره ۱۴۴ ؛ آذیری زم adhairi-zam
 adhairi-zama یعنی زیر زمینی چنانکه در تیریشت پاره ۴۸، از همین واژه است
 در پهلوی آذر adar و هج آذر hačadar و در پازند ازیر و در
 فارسی زیر گویم، ad در برخی از نسخه‌ها با واژه‌ای که پس از آن آمده
 سرهم نوشته شده و در معنی مایه اشتباه گردیده است .

۴ - آسمان : بجای این واژه در متن نینگه nabanh آمده
 بمعنی سپهر، جزمین یکبار، دیگر در اوستا بآن برنمیخوریم . برابر است با واژه
 سانسکریت nabhas .

۵ - افتادن (ava-pat) از مصدر پت با جزء او =
 ava-pat ، از همین واژه است افتادن در فارسی و آستن opastan
 در پهلوی و pat در اوستا که از برای رفتن و گردیدن آفریدگان
 اهریمنی بکار رفته چنانکه در یسنا ۹ در پاره‌های ۱۵ و ۱۸ و در زامیاد یشت پاره

۵۸ و جز آن .

۶ - آب = آب = ap (= آب سد. . ap) در فرس هخامنشی آپی āpi در پهلوی آب ۲ e ، آفت سد سد سه ۳ . āfant که در پاره ۵ تیر یشت و در پاره ۱۴ مهر یشت و در پاره ۹ فروردین یشت آمده یعنی آبمند ، دارای آب. واژه آوند که در فرهنگهای فارسی بمعنی ظرف ، چون کاسه و کوزه یاد شده همان آفت اوستاست .

۷ - گیاه = اورورا «دسدسد» urvarā بسا در اوستا بصیغه جمع آمده ، مفرد آن نیز اسم جنس همه گیاه ورستنی و درخت است ، در پهلوی اورور . ۳۳۳ urvar در لاتینی arbor و در فرانسه arbre ، در بند ۶ از هات ۴۸ نیز آمده ، در جاهای دیگر اوستا نیز بسیار آمده و بسا با واژه های دیگر آمیزش یافته چون اورور و چیتهر «دسدسد» . ۲۴۲۳ urvarō-ēithra صفتی است که از برای ستارگان آورده شده یعنی در بردارنده تخمه گیاهها چنانکه در روشن یشت پاره ۱۳ و جز آن ؛ اورور و بیشتر «دسدسد» . ۲۴۲۳ urvarō-baēshaza نیز صفت است یعنی با گیاه در مان کننده چنانکه در فرگرد هفتم و ندیداد پاره ۴۴ و جز آن ؛ اورور و ستریه urvaro-straya «دسدسد» . ۲۴۲۳ نام گناهی است که نسبت بگیاهها از کسی سرزند چنانکه در ویشناسپ (گشتاسپ) یشت پاره ۷۳ و هادخت نسک فرگرد دوم پاره ۱۳ ، جز ، دوم از واژه ستر ووصسد . star (گناه کردن) در آمده است ، نگاه کنید یادداشت شماره ۷ از بند ۳ از همین هات و بجلد خرده اوستا ، گزارش نگارنده ، ص ۱۳۵ .

۸ - باد = وات واسسدید . vāta در پهلوی وات ۳۱ ، در گاتها همین یکبار آمده اما در بخشهای دیگر اوستا بسیار بآن بر میخوریم همچنین بوژههایی که با آن آمیزش یافته چون وات و برت واسسدی . ۲۴۲۳ vātō-bərata یعنی باد برده چنانکه در فرگرد پنجم و ندیداد در پاره های ۳-۴ ؛ واتوشوت واسسدی . ۲۴۲۳ vātō-shūta برباد شده چنانکه در یسنا ۹ پاره ۳۲ . در اینجا یاد آور می شود که زانم ۳۶۰ . (زمین) و آب سد. . (آب) و اورورا «دسدسد» . (گیاه) و وات واسسدید . (باد) در بخشهای دیگر اوستا نام ایزدان زمین و آب و گیاه و باد هم

یادداشت‌های پنج گانه

هستند. چنانک میدانیم در آیین مزدیسنا هر آنچه نیک و نغز است و هر آنچه از آن سودی آید و مایه خوشی زندگی و آسایش مردمان و چارپایان سودمند و آرایش جهان باشد فرشته‌ای دانسته شده در خور درود و ستایش.

۹ - ابر = دوانمن 𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀. dvanman در گزارش پهلوی آورده است. awr (ابر) در جاهای دیگر اوستا دوانمن 𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀. dunman آمده، چنانکه در تیریش در پاره‌های ۳۲ - ۳۳ و در فرگرد پنجم و ندیداد پاره ۱۵ یعنی ابر، مه همچنین در اوستا آورده شده. awra که در فارسی ابر گوئیم بسیار آمده چنانکه در تیریش پاره ۴۰ و جز آن، همچنین واژه مینغ: «مینغ ابر بود فردوسی گفت همانا که باران نبارد ز مینغ فزون زانک بارید بر سرش تیغ»

(فرهنگ اسدی)

در اوستا مینغ 𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀. maêgha در همان پاره ۴۰ تیریش و بسا در جاهای دیگر آمده است.

۱۰ - تندی = آسو 𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀. âsu، در سانسکریت نیز آسو âsu، همین واژه بمعنی تند و چست و تیز در جاهای دیگر اوستا بسیار بکار رفته چنانکه در آبان یشت پاره ۱۳۱ و فروردین یشت پاره ۵۲ و جز آن، در گزارش پهلوی تیز 𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀 (تیز)؛ آسیش 𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀. âsista یعنی تندتر چنانکه در مهریش پاره ۹۸ و جز آن؛ آسینگه 𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀. âsyanh که در یسنا ۵۷ پاره ۲۸ و در ویسپرد کرده هفتم پاره ۳ نیز بمعنی تندتر است، بسا با واژه‌های دیگر آمیزش یافته چون آسواسپ 𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀. âsu-aspا. صفت است یعنی تنداسب یا کسی که دارای اسب تند است، چنانکه در پاره ۱۲ ارت یشت؛ آسواسپوتم 𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀. âsu-aspôtama. یعنی دارنده تندترین اسب چنانکه در آبان یشت پاره ۹۸؛ آسواسپیه 𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀. âsu-aspîe. یعنی دارای اسب تند و زیاده تیز چنانکه در مهریش پاره ۳؛ آسو کثیری 𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀. âsu-kairyâ. تند کار چنانکه در پاره ۱۰ دین یشت؛ آسویسن 𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀. âsu-yasna یعنی چست جشن گزار

یا کسی که ره و رسم دینی تند و تیز بجای آورد چنانکه در مهریشت پاره ۸۹، واژه آسو سددر āsu در فارسی نیز بجای مانده و آن واژه آهو میباشد یعنی غزال در پهلوی آهوک 𐬀𐬎𐬎 و ahūk این جانور چون تیز تک و تند رو و چست دو است چنین نامیده شده است، اما آهو به معنی پلیدی و آلودگی و بزّه یا عیب و نقص که در فرهنگ (ادبیات) ما بسیار بکار رفته :

نامش آهو و او همه هنراست (خاقانی)	بینی آن جانور که زاید مشك
آهوئی در تونا نهاده خدا (ابوالفرج رونی)	مرحبا ای بنای آهو پا
که در صحرا بر آهو بگذرد یوز .	چنان در هجر بر من بگذرد روز
گرستن بر چنین حالی نه آهو است	اگر گویم بدین تیمار نیکو است

(فخرالدین گرانگانی)

و جز آن، این آهو با واو مجهول باید باشد. در يك رشته از واژه های فارسی بواسطه نقصان الفبای عرب در کتابت، رفته رفته در تلفظ امتیاز از میان رفته، و او مجهول از واو معروف، چنانکه یای مجهول از یای معروف، از همدیگر شناخته نمیشود. آهو به معنی پلیدی و آلودگی از واژه اوستایی آهیت سده دهم. āhita که در پاره ۱۶ از شانزدهمین فرگرد و ندیداد بآن برمیخوریم در آمده است، در پهلوی آهوک 𐬀𐬎𐬎 و āhōk، آهیت صفت است یعنی پلیدی، پلشت، آلوده، ناپاک، شوخکین. آهیتی سده دهم. āhiti که در پاره ۲۷ از پنجمین فرگرد و ندیداد و در پاره ۳ از بیستمین فرگرد و ندیداد و در سنا ۱۰ پاره ۷ و در مهریشت پاره ۵۰ آمده یعنی پلیدی، پلشتی، آلودگی، ناپاکی است، در گزارش پهلوی آهو کینشن āhokīnēšn سده نهم، ناهید که نام ستاره زهره است در فارسی و نیز نام فرشته آب است در مزدیسنا، از همین صفت آهیت سده دهم. با آن سده. (= آ سده.) که از ادوات نفی است، میباشد: سده دهم. anāhita یعنی پاک، بی آلاش. بنخستین جلد یشتها، گزارش نگارنده، ص ۱۶۴ - ۱۶۵ نگاه کنید.

۱۱ - یوستن (𐬀𐬎𐬎𐬎𐬎) = یوج 𐬀𐬎𐬎𐬎 (yuǰ) = یئوگ

یادداشتهای پنج گانه

۳۰. yaog . نگاه کنید بیادداشت شماره ۹ از بند ۱۰ هات ۳۰ .
 ۱۲ - دادار ، آفریننده = دانمی (dami) ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۶ بند ۷ هات ۳۱ .

۱ - روشنایی = رَنُوچَنگَه (raocənh) ،
 بیادداشت ۹ بند ۱ هات ۳۰ .

۲ - خوب گنش = هواپَنگَه «سرسرس» hvāpanh . صفت است ، در مهر یشت پاره ۹۲ و آبان یشت پاره ۸۷ و یسنا ۱۰ پاره ۱۰ نیز آمده از هو ۰۵ hu (خوب) که در یادداشت شماره ۹ بند ۳ هات ۳۰ گذشت و از آ پَنگَه āpanh سرسرس . برابر سانسکریت āpas و لاتینی opus کار .

۳ - تاریکی = تَمَنگَه «سرسرس» təmanh . یادداشت ۶ بند ۲ هات ۳۱ .

۴ - آفریدن (و سس) = دا و سس . دā دادن ، آفریدن ، بخشودن .

۵ - خواب = خَوَفَن «سرسرس» xvafna . یادداشت ۶ بند ۳ هات ۳۰ .

۶ - بیداری = زَمَن کس «سرسرس» zaēman . در گزارش پهلوی زیناوندیه

۳۲۱ و ۳۲۲ زَنَآوَند zēnāvand زَمَنگَه zaēnanh نیز بهمین معنی است ، صفتی که از آن در آمده : زَمَنگَه وَنت «سرسرس» zaēnanhvant یعنی بیدار ، زنده دل ،

هشیار در پهلوی زیناوند ۱۳۱۲ zēnāvand چنانکه در مهر یشت پاره ۶۱ ؛

زَمَنگَهَن کس «سرسرس» zaēnanhan یعنی بیدار چنانکه در فرگرد سیزدهم

و ندیداد پاره ۴۶ و در یسنا ۵۷ پاره ۱۶ ؛ زَمَنی کس «سرسرس» zaēni که در پاره ۴۰

از فرگرد سیزدهم و ندیداد آمده نیز صفت است بمعنی بیدار ، هشیار ، تخشا ، زَمَنی بوذَر

کس «سرسرس» «سرسرس» zaēni-budhra که در پاره ۳۹ از فرگرد سیزدهم و ندیداد

آمده یعنی دریابنده هشیار . بوذَر «سرسرس» از مصدر بود «سرسرس» = bud

بوذ «سرسرس» budh (= بُوَد «سرسرس» baod) بوی بردن ، دریافتن ، در آمده

است (یادداشت ۱۲ بند ۲ هات ۳۰) وی زَآیشت «سرسرس» vi-zōišta که در

پاره ۱۰ از فرگرد هشتم و ندیداد آمده یعنی بیدارتر ، هشیارتر .

۷ - بامداد یاسپیده دم = اوشنگه دین مد ۳۰۳ . ushanh ، بجلد خرده اوستا ص ۹۸ - ۹۹ و از برای اوشهین دین مد ۳۰۳ . ushahina که یکی از پنج هنگام شبانروز است : از نیمشب تا برآمدن خورشید ، بهمان کتاب بصفحه ۱۴۹ و ۱۷۱ نگاه کنید .

۸ - نیمروز = ارم پیتها مد ۶۰۶ . رین کده مد . arēm-pithwā از ارم مد ۶۰۶ . که جداگانه در بند ۸ از همین هات آمده و در یادداشت شماره ۵ از بند ۲ هات ۳۲ گفتیم از قیود است بمعنی درست ، بجا یا « آنچه آن که شاید وسزوار است . » و از پیتها که با واژه پیتو رده مد . pitu که در پاره ۱۱ از یسنا ۹ آمده و در گزارش پهلوی پیت رده مد pit شده بمعنی خورش ، از یک بنیاد است . بنابراین ارم پیتها هنگامی است شایسته خورش و آن گاهی است از شبانروز که نهار خوردند یا نیمروز (ظهر) یا آنچه آن که در بندهش فصل ۲۵ پاره ۹ آمده : ریتوین rapitvîn یعنی نیمروز گاس رده مد ۹۳۳ - رده مد nemrôç gâs (نیمروزگاه) همین واژه است که در جاهای دیگر اوستا ریتها رده مد ۱۰۳۰ رده مد rapithwâ آمده یعنی نیمروز چنانکه در فرگرد دوم و نیداد پاره ۱۰ ، ریتوین رده مد ۱۰۳۰ رده مد rapithwina صفت است یعنی نیمروزی چنانکه در تیر یشت پاره ۲۸ و یسنا ۹ پاره ۱۱ ، در پاره ریتوینگاه بگفتار پنجگاه در جلد خرده اوستا ص ۱۴۸ - ۱۵۱ و صفحه ۲۴۵ نگاه کنید .

۹ - شب = خشپا رده مد ۳۰۳ xshapâ در مهر یشت پاره ۵۰ نیز خشپا در فرس هخامنشی خشپ xshap در جاهای دیگر اوستا خشپ رده مد ۳۰۳ . xshap هم آمده چنانکه در پاره ۵ سروش هادخت یشت و جز آن ، در پهلوی شب رده مد ۳۰۳ هیتهای دیگر این واژه خشپین رده مد ۳۰۳ . xshapan و خشفن رده مد ۳۰۳ . xshafn در اوستا بسیار آمده چنانکه در فرگرد چهارم و نیداد پاره ۴۵ و آبان یشت پاره ۱۵ و جز آن ؛ خشفنیه رده مد ۳۰۳ . xshafnya که در پاره ۲۰ بهرام یشت آمده یعنی خورش شب یا شام ؛ خشافنیه رده مد ۳۰۳ . xshâfnya

که در یسنا ۶۲ پاره ۷ آمده با واژه شام فارسی یکی است .
 ۱۰ - یادآور : در متن مَنوَوَهری 𐬨𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 . manaothri از مصدر مَن
 𐬨𐬀𐬎 man اندیشیدن ، پنداشتن ، یادداشت ۸ بند ۱۰ هات ۲۹ .
 مَنوَوَهری manaothri بمعنی گردن که در آبان یشت پاره ۱۲۷ و در
 فرگرد سیزدهم و ندیداد پاره ۳۰ آمده ، ناگزیر از بنیاد دیگر است ، در اینجا
 یادآور میشویم مَنوَوَهری در اوستا که در گزارش پهلوی گرتن 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 شده ، در
 جایی بکار رفته که سخن از گردن آفریدگان پاك ایزدی باشد در برابر گریوا grīva
 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 . که از برای گردن آفریدگان ناپاك اهریمنی آمده چنانکه در فرگرد
 سوم و ندیداد پاره ۷ از برای گردنه کوه آرزور 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 Arəzūra کوهی که
 بر زبر آن دیوها انجمن کنند ، بکار رفته است (نگاه کنید یسنادداشت پاره ۷ از
 فرگرد سوم و ندیداد)

گریوا grīvā در گزارش پهلوی گریوک 𐬀𐬎𐬎𐬀 grīvak شده همین واژه
 است که در فارسی گریوه شده باید گردنه کوه باشد در فرهنگها بمعنی کوه پست و پشته
 بلند گرفته شده ، اوحدی گفته :

دیده اند از پس گریوه غیب رب خود را بدیده لا ریب

(فرهنگ جهانگیری)

گریویان 𐬀𐬎𐬎𐬀 grīv-pân در گزارش پهلوی پاره ۹ از فرگرد چهاردهم
 و ندیداد بجای کوئیریس و 𐬀𐬎𐬎𐬀 . (و 𐬀𐬎𐬎𐬀 . Kuiris) (بارتولومه Barthol.
 kuirit نوشته) میباشد و چنین توضیح داده شده که 𐬀𐬎𐬎𐬀 grīv-pân =
 = آن هیچ ترک اباچ آن زره بست یعنی آن که ترک را (کلاه خود را) به زره بندد .
 گریبان و گریواره بمعنی گردن بند (چون گوشواره) مانند گریوه از همین واژه
 اوستایی گریوا grīvā میباشد ، در پهلوی گریو 𐬀𐬎𐬎𐬀 grīv

۱۱ - بر گزیده ، هوشمند ، بخرد ، فرزانه = چَزْدَنگَهَوَنَت 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 « 𐬀𐬎𐬎𐬀 .
 eazdanhvant ، نگاه کنید یسنادداشت شماره ۶ بند ۳ هات ۳۱ .

در بند آینه نیز آمده، یادداشت ۲ بند ۹ هات ۳۱

۱ - ارجمند، بزرگوار = برخد (𐬀𐬎𐬎𐬌𐬎𐬎𐬀) . هفتمین بند | bərəxdha نگاه کنید یادداشت شماره ۹ بند ۹ هات ۳۲ .

۲ - فرزانهگی = ویانا وادسد (vyānā) ، یادداشت ۳ بند ۶ هات ۲۹ .

۳ - پسر = پوتهر (𐬀𐬎𐬎𐬌𐬎𐬎𐬀) . puthra ، در فرس هخامنشی نیز putra پوتر درسانسکریت پوتر putra در پهلوی پوس (𐬀𐬎𐬎𐬌𐬎𐬎𐬀) ، پوسر (𐬀𐬎𐬎𐬌𐬎𐬎𐬀) در فارسی پسر و پسر و پور گویم . در گاتها همین یکبار آمده اما در پخشهای دیگر اوستا بسیار بآن برمیخوریم ، نگاه کنید یادداشت ۷ بند ۱۱ هات ۴۵ .

پوتهر در اوستا از برای فرزندان و زادگان نیکان و جانداران سودمند ایزدی میآید و در برابر هونو (𐬀𐬎𐬎𐬌𐬎𐬎𐬀) hunu که از برای زادگان اهریمنی ناپاک بکاررفته چنانکه در بند ۱۰ از هات ۵۱ همچنین است در پخشهای دیگر اوستا چنانکه در آبان یشت پاره ۵۴ و مهریشت پاره ۱۱۳ و زامیاد یشت پاره ۴۱ و جز آن در یسنا ۹ در پاره های ۷۴ و ۱۰ پوتهر puthra بمعنی پسر است در برابر دختر، چه در این پاره سخن از پسر و یونگهونت (𐬀𐬎𐬎𐬌𐬎𐬎𐬀) vīvanhvant (ویونگهان) است که بییم (𐬀𐬎𐬎𐬌𐬎𐬎𐬀) yimā (جم) باشد؛ و از پسر آتویه (𐬀𐬎𐬎𐬌𐬎𐬎𐬀) Athwya (آتیین) که تهر اتون (𐬀𐬎𐬎𐬌𐬎𐬎𐬀) Thraētaona (فریدون) باشد، و از پسران تهریت (𐬀𐬎𐬎𐬌𐬎𐬎𐬀) Thrīta (اترط) که کرساسپ (𐬀𐬎𐬎𐬌𐬎𐬎𐬀) Kərəsāspa (گرساسب) و برادرش اورواخشیه (𐬀𐬎𐬎𐬌𐬎𐬎𐬀) urvāxshaya باشند، همچنین است در پاره ۱۸ آبان یشت که از پسر پئوروشسپ (𐬀𐬎𐬎𐬌𐬎𐬎𐬀) Pourushaspa سخن رفته که زرتتهوشر (𐬀𐬎𐬎𐬌𐬎𐬎𐬀) Zarathustra (زرتشت) باشد و در پاره ۱۰۵ از همان یشت پسر آتوزوت اسپ (𐬀𐬎𐬎𐬌𐬎𐬎𐬀) Aurvat-aspa (لهراسب) که ویشتاسپ (𐬀𐬎𐬎𐬌𐬎𐬎𐬀) Vīstāspa (گشتاسب) یاد شده است چنانکه پیداست از این چند پاره که از برای نمونه بر شمردیم پوتهر puthra در برابر دختر بکار رفته یعنی از برای فرزند نر ، اما واژه پوتهر در

پاره ۱۱ فروردین یشت ناگزیر بمعنی بچه و فرزند است خواه نرو خواه ماده ، چه در آنجا سخن از بچگانی است که هنوز زاییده نشده و در شکم مادر اند . همچنین واژه پوتهر در اوستا از برای بچه جانوران بکار رفته خواه نرینه و خواه مادینه چنانکه در پاره های ۷ - ۱۰ از آفرینگان گنبار که از میش و گاو و مادیان و شتر یاد شده و از برای بچه های آنها واژه پوتهر آورده شده است پیداست که این واژه در اینجا بمعنی بره و گوساله و کره و بچه شتر است .

در پاره ۱۶ از فرگرد چهاردهم و نندیداد از برای بچه سگ (توله) نیز واژه پوتهر آورده شده است، اینگونه مثال در اوستا بسیار است. از این چند مثال که بر شمردیم بخوبی دیده میشود که واژه پوتهر که در فارسی پس و پسر و پور شده در اوستا بهمین معنی و بمعنی بچه نرینه و مادینه مردمان و چارپایان است. همچنین واژه گئو گئو .
gao در اوستا که هم نام چارپایی است که در فارسی گاو گویم و هم اسم جنس همه جانوران سودمند .

۴ - . دوستار = اوزم دك ۶۴۷ . uzama صفت است از مصدر اوز دك داشتن است چنانکه در بند ۹ از هات ۴۶ ، در گزارش پهلوی بلند اوزیتن لابلؤ س۳۳۳۳۳۳ (لبلؤ س۳۳۳۳) buland-uzitan یعنی بلند و بر شدن، از همین بنیاد است اوزیه دك ۶۵۰ . uzya که نام یکی از پارسایان است و در پاره ۱۱۹ فروردین یشت یاد گردیده است و اوسمانر دد۶۵۳ س۳۳۳۳ . usmānara لفظاً یعنی ستوده و گرامی نران (مردان) یا کسی که مردان وی را بزرگ و برتر دارند و نام دو تن از پارسایان است که در پاره ۹۷ و پاره ۱۲۰ فروردین یشت یاد شده اند .

۵ - پدر = پیتهر ر۶۵۱ . pithr ، یادداشت ۲ بند ۸ هات ۳۱ .

۶ - کردن (ک۳۳۳۳۳۳) = کر و س۳۳۳ . kar ، یادداشت ۴ بند ۹ هات ۳۰ .

۷ - همانا = تائیش س۳۳۳۳ . tãis ، یادداشت ۹ بند ۱۱ هات ۳۰ .

۸ - کوشیدن (س۳۳۳۳۳۳) = آو و س۳۳۳ . av ، یادداشت ۱۳ بند ۹

هات ۲۹ .

۹ - خردپاک (روان مقدس) = سپنتا مینیو . در ۴۴۳ و ۶۰۶ و ۶۰۷ و ۶۰۸ و ۶۰۹ و ۶۱۰ سپند مینو، یادداشت ۶ بند ۱ هات ۲۸ .

۱۰ - دادار = داتر و سپند . dātar در پهلوی نیز داتار و سپند ، در بند های ۶ و ۱۱ از هات ۵۰ نیز آمده از مصدر دا و سپند . dā دادن ، آفریدن ، یادداشت ۲ بند ۲ هات ۲۸ .

۱۱ - فراشناختن = فرخشی ešni . (Inf.) fra-xshni ، یادداشت ۵ بند ۱۱ هات ۲۹ ،

هشتمین بند | ۱ - آموزش = آدبشتی sōdi . â-dišti از مصدر دیس و دیس . dis نمودن ، شناسانیدن ، آموزانیدن ، آگاه کردن ،

یادداشت ۵ بند ۱۳ هات ۳۳ .

۴ - پیاد سپردن = مندائیدیائی ۴۶ و سپرد و دیسد . mandāidyāi ، یادداشت ۵ بند ۵ هات ۳۱ .

۴ - دستور ، گفتار ، سخن ، دستور و گفتار ایزدی مراد است : اوخذ دس ۹۰ ux̌dha در بند ۱۰ از همین هات نیز آمده ، نگاه کنید یادداشت شماره ۳ بند ۶ هات ۲۸ .

۴ - زندگی = آنکهو ۱۰۰ anhu ، یادداشت ۴ بند ۲ هات ۲۸ .

۵ - پرسیدن (دلدیجی) = فرس ۱۰۰ fras پرس ۱۰۰ و ۱۰۱ . pərəs ، در آغاز هر يك از نوزده بند این هات آمده .

۶ - بدرستی = آرِم ۱۰۰ arēm ، یادداشت ۵ بند ۲ هات ۳۲ .

۷ - دریافتن ، دانستن ، آموختن = وِدیائی ۱۰۰ vaēdyāi . vid (Inf.) از مصدر وید وادگ : یادداشت ۷ بند ۴ هات ۲۸ .

۸ - روان = اورون ۱۰۰ urvan ، یادداشت ۲ بند ۴ هات ۲۸ .

بجای « چگونه » کا و سد . kā و در بند آینده بجای آن کتا : و دیس .

kathâ آمده است .

- ۹ - بخشایش = وُهو یا وُهو د - vohu صفت است، در فارسی به (خوب، نیک) در اینجا چون اسم بکار رفته بمعنی بهی، خوشی، نیکی یا دهش و بخشایش .
 ۱۰ - شادی انگیز یا شاد کننده = اورواخشنت دژد «سدن یخ سدیم» .
 urvâxshant، یادداشت ۷ بند ۱ هات ۳۰، در متن اوستای گلدنر Geldner در بند ۸ از هات ۴۴ دژد «سدن یخ سدیم» نوشته شده و در نسخه بدل دژد «سدن یخ سدیم» و دژد «سدن یخ سدیم» .
 ۱۱ - رسیدن یا بهره ورشدن (سدن ۶۴۴ سدیم) = کم ۳ سدیم . gam با جزء آ سده . درباره ۵ از یسنا ۷۰ نیز باین فعل با همین پسین جمله از بند ۸ از هات ۴۴ برمیخوریم، در متن سدن ۶۴۴ سدیم . بجای سدن ۶۴۴ سدیم . آمده، نگاه

کنید به : Altiranisches Wörterbuch von Bartholomae Sp. 497

۱ - ۴ - در متن آمده : کتھا موئی - یانم - یوش - دتنام -

نهمین بند

یوش - دان Kathâ - môi - yam - yaoš - daênam - yaoš - dâne

سدن ۳۵ - دژد ۶۴۳۵ - سدن ۳۵ - ویدن ۶۴۳۵ - سدن ۳۵ - ویدن ۳۵ - یوش

دومی افزوده شده، در وزن شعر زیادتی است باید برداشته شود .

نخستین یوش با واژه دین پیوسته است : یوش دا = یوژدا سدن ۳۵ ویدن ۳۵
 yaozdâ ، نخستین جزء این فعل مرکب ، یوش (= یوژ) برابر است با واژه سانسکریت
 yos و لاتینی jus (بنیاد واژه Juste فرانسه)، دومین جزء از مصدر دا ویدن ۳۵ -
 (دادن) میباشد . یوژدا یعنی درست کردن ، رساختن، پاک کردن ، از آلودگی
 بدر آوردن و از آرایش گناه پرداخته کردن . از اینکه در جمله بالا دو جزء يك
 فعل از هم جدا شده باز در اوستا مانند دارد : از آنهاست مصدرمانژدا سدن ۶۴۳۵ -
 maz-dâ یعنی بیاد دادن یا بخاطر سپردن که درباره ۳۱ از یسنا ۹ بکار رفته و در جزء
 آن از هم دیگر جدا شده، در میان آنها واژه وچ سدن ۳۵ - vaša فاصله است، در آغاز بند
 ۴ از هات ۲۸ دیدیم که فعل من ۶۴۳۵ . با جزء دیگرش دد . ویدن ۳۵ = dadê .
 سدن ۳۵ + dâ که مرادف واژه مانژدا maz-dâ و بمعنی بیاد دادن و

بخاطر سپردن است، جدا شده دو واژه میان آنها فاصله است: zraz-dā . یا zraz-dā .
 دو جزء فعل zraz-dā . و zraz-dā = زرزدا zraz-dā . که بمعنی
 اطمینان کردن و ایمان داشتن است و درباره ۲۶ درواسپ (گوش) یشت آمده از هم جدا
 گردیده حرف چه zraz-dā . که از حروف عطف است میان آنها فاصله است (چه zraz-dā .
 zraz-dā یا چا zraz-dā . zraz-dā چنانکه در گاتها و فرس هخامنشی بجای واو عاطفه است)
 از صفت زرزدا zraz-dā = zarazdā . در یادداشت شماره ۱۰۰ از
 بند ۱ از هات ۳۱ سخن رفت .

یئوژدانگه yaozdā . که در بند ۵ از هات ۴۸ آمده
 و درباره ۲۱ از پنجمین فرگرد و ندیداد با همان جمله گاتها تکرار گردیده، بمعنی رسایی
 و پاکی است. یئوژدا yaozdā و واژه‌های دیگر از همین بنیاد در
 اوستا بسیار آمده بویژه در و ندیداد و گزارش پهلوی، این واژه و واژه‌هایی که از آن
 در آمده به یوشداسرینیتن yôsdâsrênitan و یوشداسریه
 yôsdâsrîh و جز آن گردانیده شده است و از برای توضیح افزوده
 گردیده پاک کردن، از گناه پاک داشتن (نگاه کنید بگفتار پادافراه در جلد و ندیداد)
 از واژه دین = دینا daēnā . که در این بند و در بندهای ۱۰
 و ۱۱ آمده در یادداشت شماره ۲ از بند ۱۱ هات ۳۱ سخن داشتیم و گفتیم بسا
 بمعنی وجدان است .

۳ - نیک اندیش = هودانو hudānu ، پیرو آیین مزدیسنا
 مراد است ، نگاه کنید یادداشت ۹ بند ۳ هات ۳۰ .

۴ - بجای خداوندگزار در متن paithi . آمده از واژه پیتی
 paithi . در بند ۴ از هات ۵۳ پیتی paithi . و در بند ۱۱ از
 هات ۴۵ پتی pati . آمده در گزارش پهلوی بت pat . شده و در توضیح
 بند ۱۱ از هات ۴۵ پس از بت pat افزوده شده خوتای pat (خدای)، همین
 واژه است که در فارسی بد یا بد شده بمعنی مهتر و بزرگ و سرور و خداوند یا

صاحب و رئیس و در جزء يك رشته از واژه‌ها چون موبد و هیربد و سپهد و درستبد (پزشك) و اندرز بد و جز آن بجا مانده است .

در بند ۴ از هات ۵۳ واژه پئیتی paithi بمعنی شوهر بکاررفته همچنین در یسنا ۹ پاره ۳۳ و درارت یش پاره ۵۸ ، بسا در اوستا پئیتی paiti با واژه های دیگر آمیزش یافته : چون نمائو پئیتی {سده} . رده دم د . nmânô-paiti ؛ ویس پئیتی نایدده دم د . vis-paiti ؛ زنتو پئیتی {سده} . زانتو پئیتی zantu-paiti ؛ دئینگهو پئیتی {سده} . دایه دم د . daiñhu-paiti ، در پهلوی مان پت . ۳۵۳۶ . ویس پت و در ۵ ؛ زنده پت ۳۵۴۲ ؛ دهیو پت ۳۵۳۳ ، در فارسی میتوان خانخدا و دهخدا و مرزبان و شهریار گفت . نگاه کنید بیادداشت پاره ۴۱ از فرگرد هفتم و ندیداد در جلد و ندیداد .

۵ - نوید یا پیمان = سدده و دم د . a-sîñti ، بیادداشت ۶ بند ۱۰ هات ۳۰ واژه آسیشتی در گزارش پهلوی به تیژ (تیز) گردانیده شده ناگزیر با واژه آسیشته سدده دم د . âsista که صفت تفضیلی است از آسو سدده دم د . âsu (تند ، تیز) که در یادداشت شماره ۱۰ از بند ۴ همین هات گذشت ، مشتبه شده است .

۶ - راستین = ارشو {سده} «رد» . arashva ، بیادداشت ۴ بند ۶ هات ۲۸ .

۷ - آموزاند = دده دم د . ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۴ از بند ۱ همین هات .

۸ - مانند تو = تهاوونت ، بیادداشت ۳ از بند ۱ همین هات نگاه کنید .

۹ - واژه ای که « دريك سرای » آوردیم بجای هدم سدده دم د . ha-dam (سدده دم د .) در بند ۱۴ از هات ۴۶ نیز آمده یعنی همان خانه ، نگاه کنید بیادداشت ۹ بند ۱۰ هات ۴۵ .

۱۰ - آرام داشتن ، جای گرفتن ، خانه ساختن ، (سدده دم د .) = شی {سده} . shi ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۶ بند ۱۰ هات ۲۹ .

دهمین بند ۱ - پیوسته یا یگانه و انباز (۲۳۳۳ } سد) از مصدر
هج ۲۳۳۳ haç یازی کردن، همراهی کردن، پیوستن، انبازی

کردن، یادداشت ۹ بند ۹ هات ۳۳ .

۲ - جهانی = گیتها ۳۳۳۳ سد . gaêthâ ، یادداشت ۲ بند ۴ هات ۳۰ .

۳ - فزونی دادن، پیش بردن ، کشایش بخشیدن (۳۳۳۳ } سد) =
فراد ۳۳۳۳ frâd (۳۳۳۳ } سد) ، نگاه کنید یادداشت شماره ۲ بند ۱۱
هات ۳۳ و یادداشت شماره ۹ بند ۱۴ هات ۳۴ .

۴ - پارسایی = آرمیتی ۳۳۳۳ سد . ârmaiti ، یادداشت ۵ بند ۲ هات ۳۲ .

۵ - نگرستن، نگاه کردن (۳۳۳۳ } سد) = دی ۳۳۳۳ di ، یادداشت
۳ بند ۲ هات ۳۰ .

۶ - کیش ، آیین ، آموزش = چستی ۳۳۳۳ } ۳۳۳۳ } isîfî ، یادداشت ۴ بند
۳ هات ۳۱ .

۷ - بآرزو ، بخواهش = اوسن ۳۳۳۳ } . usan از مصدر وس یادداشت
vas که بمعنی خواستن و خواهش داشتن و آرزو کردن است (یادداشت ۱۲ بند ۲ هات
۲۹) در بند ۹ از هات ۴۵ نیز آمده . اوسن Usan نیز نام کسی است، همین واژه است
که در فارسی کاوس شده . از کاوس ، دومین پادشاه کیانی ، پسر کی اپیوه ، نوه
کیقباد چندین بار در اوستا یاد شده ، چنانکه در آبان یشت پاره ۴۵ و بهرام یشت
۳۹ : گوی اوسن ۳۳۳۳ } ۳۳۳۳ } kavi Usan (کیکاوس) ، این نام بایستی در
فارسی اوس باشد. کاوس نامی است که با عنوان کی که در اوستا گوی ۳۳۳۳ } Kavi
آمده ، آمیزش یافته اما یکبار دیگر هم این عنوان بدو پیوسته کیکاوس شده . بگفتار
کیکاوس در جلد دوم یشتها ، گزارش نگارنده ، ص ۲۲۷ - ۲۳۶ نگاه کنید .

۸ - بخشایش = ایشتی ۳۳۳۳ } ۳۳۳۳ } isîfî ، یادداشت ۸ بند ۹ هات ۳۲

۱ - پارسایی مانند شماره ۴ از بند پیش و نیز میتوان
بمعنی فرمانبری و فروتنی و نرمخویی گرفت در برابر

خیره سری و برتنی و درشتخویی .

- ۲ - گراییدن (گراییدن ۶۴۳۳۴۰) از مصدر گم gam (گامیدن، رفتن)، باجزه وی - پای و ب م . vi-gam یعنی راه یافتن و گستریدن و نفوذ کردن .
 ۳ - گفتن (گامدن ۱۲۳۳۳۳۳۳۳) از مصدر وچ یا وچ . vaç
 ۴ - برای این یا «ازینرو» = آئیش س د و س . ais، یادداشت ۶ بند ۲ هات ۳۱ .
 ۵ - در آغاز یا نخست = پتو او رویه رو م د ل د و س . paouruyê، یادداشت ۱ بند ۳ هات ۳۰ .

- ۶ - برگزیدن (ل و ل و س د ل و ل و س و ل) از مصدر وید و ا و د vid جستن، پیدا کردن، بدست آوردن، باجزه ل و ل م . fra یعنی فرا جستن، برگزیدن، یادداشت ۴ بند ۶ هات ۲۹ .

- ۷ - دیگران = آئیه س د و س . anya، یادداشت شماره ۱۰ بند ۷ هات ۳۴ .
 ۸ - بجای « خرد » مئینو س د و د و د . mainyu آمده که در فارسی مینو گوئیم. این واژه را گاهی بمعنی خرد گرفتیم و گاهی بمعنی روان. یادداشت ۲ بند ۳ هات ۳۰ .

- ۹ - بدخواهی = دوآشنکه و و س ل و س ل و س ل و س ل . dvaëshanh، یادداشت ۶ بند ۶ هات ۲۸ .

- ۱۰ - نگرستن (س د و د و د و س د) = سپس د و س د و س . spas، در بند ۶ از هات ۵۲ نیز آمده، در گزارش پهلوی پاسپانیتن رو س د و س د و س د و س د پاسیدن، پاسداشتن، پاسبانی کردن، نگهبانی کردن. واژه سپس spas در اوستا بمعنی پاسبان نیز آمده چنانکه در مهریشْت در پاره های ۴۵ - ۴۶ و جز آن، بهمین معنی است سَشْتَر د و س د و س د و س د . spastar چنانکه در هر مزدیشْت پاره ۱۳، سَسَن د و س د و س د و س د . spasan صفت است یعنی پاسدارنده چنانکه در فرگرد سیزدهم و ندیداد پاره ۲۸ آمده. این دو واژه پسین در گزارش پهلوی به پاسبان رو س د و س د و س د گردانیده شده است؛ سَشیتی د و س د و س د و س د . spashiti که در زامیاد یشت پاره ۶ آمده یعنی

پاس ، نگاه .

دوازدهمین بند | ۱ - سخن داشتن (𐬯𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀) = پَس (𐬯𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀) .
paras (𐬯𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 . fras) که در آغاز هر يك

از نوزده بند این هات آمده ، در اینجا بمعنی گفتگو کردن و سخن داشتن است .
۲ - یا = وا یا س . vā برابر واژه لاتینی ve از حروف ربط است . در گاتها
بسیار آمده چنانکه در هات ۳۱ بند ۱۳ ، هات ۳۳ بند ۳ ، هات ۴۵ بند ۱۱ ، هات
۴۶ بند ۴ و جز آن .

۳ - پیرو راستی = اشَوَن 𐬀𐬱𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 . ashavan ؛ دروغ پرست = دِرِگَوَنَت
𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀 . dragvant ، از این دو واژه پیرو دین راستین یا مزدیسنا و پیرو کیش
دروغین یا دیویسنا اراده میشود . نگاه کنید یادداشت ۱۳ بند ۲ هات ۲۹ و بند ۴ از
هات ۴۶ .

۴ - کدام يك = کتار 𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀 . katāra .

۵ - دشمن ، بدخواه ، کینه ور = آنکر 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀 . angra در پهلوی گَنَّاك
𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀 ، در بخشهای دیگر اوستا آنکر 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀 . angra با واژه مَئِنِیو یا مَئِنِیو :
𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀 . anrō mainyava ؛ 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀 . anrō mainyu .
در پهلوی گَنَّاك مینوک 𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀 و گانناک مَنُیوک 𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀 ، در فارسی اهریمن گویم یعنی
گوهر تیره یا خرد خیره و روان پلید (روح خبیث و شریر) ، نگاه کنید یادداشت ۲ بند ۳
هات ۳۰ . در این بند ۱۲ از هات ۴۴ از آنکر angra اهریمن اراده نشده ، بلکه دشمن
و بدخواه مراد است چنانکه در بند ۱۵ از هات ۴۳ بهمین معنی بکار رفته اما در بند
۲ از هات ۴۵ اهریمن مراد است .

۶ - بخشایش = سوا 𐬱𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 . savā سود : سود جاودانی ایزدی مراد
است یا بهره و برخی که در روز پسین مایه رستگاری است یعنی بخشایش ایزدی ، بهمین
معنی است در بند ۱۱ از هات ۳۰ و بند ۱۲ از هات ۴۳ و بند ۷ از هات ۴۵ و بند ۱ از
هات ۴۸ و بند ۱۵ از هات ۵۱ ، نگاه کنید یادداشت ۸ بند ۱۱ هات ۳۰ .

واژه ناش با جزء فرا : فرانش 𐬀𐬎𐬎𐬎 - 𐬀𐬎𐬎𐬎 fār-nâsh دوبار در پاره ۵ از آفرینگان گهنبار آمده و در گزاش پهلوی بورتن 𐬀𐬎𐬎𐬎 (بردن) شده است ، در پاره ۱۲ از زامیاد یشت با جزء نیش 𐬀𐬎𐬎𐬎 . nis و پئیتی 𐬀𐬎𐬎𐬎 . paiti آمده یعنی دگر باره راندن ، دوباره کشانیدن. آ ... ناش 𐬀𐬎𐬎𐬎 . 𐬀𐬎𐬎𐬎 . ā...nâshê که در بند ۱۴ از همین هات آمده (با جزء آ 𐬀𐬎𐬎𐬎) نیز بمعنی آوردن است. نگاه کنید بیادداشت شماره ۱۰ آن بند .

۳ - پُر = پَرَن 𐬀𐬎𐬎𐬎 . 𐬀𐬎𐬎𐬎 ، در پهلوی پور 𐬀𐬎𐬎𐬎 ، پرن 𐬀𐬎𐬎𐬎 نیز در اوستا بمعنی پَر (پرمرغ) است چنانکه در بهرام یشت پاره ۴۴ ، پرن بمعنی پُر صفت است (اسم مفعول) از مصدر پَر 𐬀𐬎𐬎𐬎 . par یعنی پُر کردن ، انباردن که در بند ۱۰ از هات ۲۸ بر خوردیم . پر با جزء هام : 𐬀𐬎𐬎𐬎 - 𐬀𐬎𐬎𐬎 . ham-par در پاره ۴۸ از چهارمین فرگرد و ندیداد آمده ، در پهلوی هنبارتن 𐬀𐬎𐬎𐬎 han-bârtan و در فارسی انباردن (انباشتن) گویم . از همین بنیاد است انبار . پر 𐬀𐬎𐬎𐬎 نیز بمعنی گذشتن و گذر کردن است چنانکه در بند ۱۰ از هات ۴۶ با جزء فرا 𐬀𐬎𐬎𐬎 . frâ (فَرُو 𐬀𐬎𐬎𐬎) آمده است ، همچنین در پاره ۶ از یسنا ۱۹ بمعنی گذرانیدن است ، در پهلوی ویتارتن 𐬀𐬎𐬎𐬎 vitârtan گذشتن ، در پاره ۲۷ از فرگرد سوم و ندیداد با جزء آ 𐬀𐬎𐬎𐬎 بمعنی گذر کردن ، فرا رسیدن و در آمدن . در پاره ۱ از خورشید یشت با جزء نی 𐬀𐬎𐬎𐬎 . ni آمده بمعنی فرو بردن . پایین آوردن و جز آن . همچنین پَر 𐬀𐬎𐬎𐬎 . par بمعنی بسزا رسانیدن است چنانکه در پاره ۱۷ از فرگرد چهارم و ندیداد و بمعنی برابر کردن و درست کردن و در گذرانیدن گناه و جبران کردن است چنانکه در پاره ۲۷ از فرگرد ۱۹ و ندیداد و با جزء پئیتی 𐬀𐬎𐬎𐬎 . paiti در پاره ۱۰۷ از فرگرد ۸ و ندیداد . نگاه کنید بیادداشت شماره ۳ از بند ۲ از هات ۴۸ .

۴ - نافرمانی = آسروشتی 𐬀𐬎𐬎𐬎 . a-srusti ، یادداشت ۴ بند ۵ هات ۲۸ .

۵ - کوشیدن (𐬀𐬎𐬎𐬎 » 𐬀𐬎𐬎𐬎) (از مصدر دیو 𐬀𐬎𐬎𐬎 div (بارتولومه

نوشته dyav 1 در ص . Sp. 761) همین یکبار در اوستا آمده باجزء آ ā .

۶ - پیوستن ({ ۲۳۵۲ } سد) = هَجَ ۲۳۵۲ hac ، یادداشت ۹ بند ۹ هات ۳۳ .

۷ - پرسش = فِرَسَا { ۱۳۵۵ } سد . farasâ ، یادداشت ۴ بند ۷ هات ۴۳ .

۸ - آرزو داشتن ({ ۲۳۵۲ } سد) = کَنَ و سِ . kan درباره های ۱۱ - ۱۲ از فرگردوم هادخت نسك بمعنی دوست داشتن است، بمصدر کا و سِ . kâ که از همین ریشه و بمعنی خواهش داشتن و آرزو کردن است در یادداشت شماره ۴ از بند ۶ از هات ۳۳ برخورداریم ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۵ از بند ۱۰ هات ۲۸ .

کَنَ و سِ . kan نیز در اوستا بمعنی کندن است ، در پهلوی کتن . ۱۱۳۱۹

۹ - سپردن ({ ۱۳۵۵ } سد) از مصدر دا و سِ . dâ | چهاردهمین بند

دادن، در بند ۸ از هات ۳۰ نیز از سپردن دروغ بدست راستی سخن رفته است .

۴ - برافکندن = نیِ مِرَانژِ دِ یائی { ۱۳۵۵ } سد . ni-mərəz-dyâi (Inf.) در گزارش پهلوی (= زند) مرنجینیتن { ۱۳۵۵ } سد (میرانیدن تباه کردن)، ناگیر مِرَانژِ دِ یائی از مصدر مَرَج { ۱۳۵۵ } سد . maræc (تباه کردن، میراندن کشتن) پنداشته شده (نگاه کنید بیادداشت شماره ۸ بند ۱ هات ۳۱) اما مِرَانژِ دِ یائی از مصدر مَرَز { ۱۳۵۵ } سد در آمده ، مصدری که در پهلوی مالیتن { ۱۳۵۵ } سد و در فارسی مالیدن شده ، این واژه با جزء نیِ { ۱۳۵۵ } سد بمعنی فرو مالیدن و بزیر افکندن و پست کردن است .

۳ - دستور = ماتهر { ۱۳۵۵ } سد . mathra ، یادداشت ۶ بند ۵ هات ۲۸ .

۴ - آیین = سِنَگَه { ۱۳۵۵ } سد . sēngha ، یادداشت ۷ بند ۱۱ هات ۳۱ .

۵ - شکست یا گُستَکِی = سِینا { ۱۳۵۵ } سد . sinâ ، از مصدر سِید { ۱۳۵۵ } سد

sid ، (بارتولومه Bartho. نوشته saêd) درباره ۵۴ تیر یشت با جزء { ۱۳۵۵ } سد . parôit جزء ، سد . ava ({ ۱۳۵۵ } سد) آمده، در فارسی گسستن

۴ - پناه دادن = پوئی 𐭯𐭥𐭥𐭥. pōi (Inf) در بند آینه نیز آمده و در گزارش پهلوی پانك ۱۹۳۰، Pānak پناه (واژه پهلوی بند ۱۵ روشن نیست) از مصدر پا 𐭯𐭥𐭥 pā پناه دادن و بر کنار داشتن، یادداشت ۳ بند ۱۱ هات ۲۸ .

۴ - سپاه = سپاد 𐭯𐭥𐭥𐭥𐭥. spāda ، در جاهای دیگر اوستاسپاد spādha 𐭯𐭥𐭥𐭥𐭥 . چنانکه در پاره ۶۸ آبان یشت و پاره ۳۶ مهر یشت و پاره ۴۳ بهرام یشت و جز آن، در پهلوی (𐭯𐭥𐭥𐭥) و در فارسی سپاه ، در فرس هخامنشی سپاد چنانکه در نام تخم سپاد Taxmaspāda که یکی از سرداران داریوش بود و در یادداشت شماره ۱ از بند ۴ هات ۴۳ گذشت .

۵ - ناسازگار = آن ائوچنگه 𐭯𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥. an-aocānh ، ترجمه آن در گزارش پهلوی روشن نیست، نخستین جزء این صفت که آن 𐭯𐭥 an باشد پیداست که ادات نفی است بمعنی «نه» و جزء دیگر را که ائوچنگه 𐭯𐭥𐭥𐭥𐭥. aocānh باشد ، برابر واژه سانسکریت akas دانسته اند بمعنی آسودگی و آسایش و رامش و بهبودی بنا بر این آن ائوچنگه یعنی ستیزه جو و کینور ، بی رامش و بی سازش یا ناسازگار .

۶ - به رسیدن (𐭯𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 .) = هانم گم 𐭯𐭥𐭥𐭥 . 𐭯𐭥𐭥𐭥 . ham gam ، نگاه کنید یادداشت ۱ بند ۴ هات ۳۰ .

۷ - پیمان = اوروات 𐭯𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥. urvāta ، یادداشت ۱ بند ۱۱ هات ۳۰ .

۸ - استوار بودن (𐭯𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 .) از مصدر 𐭯𐭥𐭥𐭥𐭥. darəz

استوار کردن، بستن ، پایدار کردن . در گزارش پهلوی بستن 𐭯𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 . ، در پاره ۵۵ تیر یشت با جزء آ 𐭯𐭥𐭥 . آمده : 𐭯𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥. â-darəz ، در پاره ۳۱ از فرگرد سیزدهم و ندیداد با جزء نی آمده نی 𐭯𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥. ni-darəz و باز در همان پاره از فرگرد ۱۳ و ندیداد با جزء فرا و نی با هم آمده 𐭯𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥. frâ-ni-darəz و در پاره ۴۹ از فرگرد نهم و ندیداد با جزء هان آمده : 𐭯𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥. han-darəz و جز آن از همین بنیاد است واژه فارسی درز (درز جامه ؛ درزی = خیاط ؛ درزن =

سوزن) برابر دَرَزَ ویدلکس . darəza یعنی بند، بست. نگاه کنید یادداشت شماره ۱۵ بند ۸ هات ۵۳ .

۹ - پیروزی = وَتَنَّا وَاوَسَدَسَد . vananā، یادداشت شماره ۸ بند ۴ هات ۳۱ .

۱ - پیروزگر = وِرِتَهْرَجَن وَاوَدَلَسَمَسَد . vərəθrajan صفت است. در

شانزدهمین بند گزارش پهلوی پیروزگریه ویدلکس و دلو - pērozkarīh ، در توضیح آمده زتار ویناسکاران ویدلکس و دلو ویدلکس .

zatār-i-vināskārān (زنده گناهکاران) وِرِتَهْرَ وَاوَدَلَسَمَسَد . vərəθra بمعنی پیروزی در اوستا بسیار آمده چنانکه در فروردین یشت پاره ۲۴ و یسنا ۷۱ پاره ۸ و جز آن . وِرِتَهْرَ vərəθra نیز بمعنی سپر است یا سلاح دیگری که تن پیوشاند و نگاهداری کند از مصدر وَر وَاوَدَلَسَمَسَد . var که بمعنی نهفتن و پوشانیدن است . وِرِتَهْرَ غَن ، وَاوَدَلَسَمَسَد . vərəθraghna نام فرشته پیروزی است و بهرام یشت در نیایش اوست، همین واژه است که در فارسی بهرام شده، بیستمین روز از ماه راکه باین فرشته سپرده شده بهرام روز نامند، در جاهای دیگر از این فرشته سخن داشتیم در اینجا بیش از این نباید ، نگاه کنید بجلد دوم یشتها ص ۱۱۲ - ۱۱۹ و بجلد خرده اوستا ص ۲۰۸ .

۲ - آیین = سِنَگَه وَاوَدَلَسَمَسَد . sāngha ، یادداشت ۷ بند ۱۱ هات ۳۱ .

۳ - کسانی که هستند : در متن هنتی hēnti صیغه جمع حاضر است بمعنی هستند از مصدر آه . هسستن، بودن بمعنی آفریدگان و آنانی که هستند و پیکر هستی دارند یا موجودات ، بکاررفته است چنانکه در بند ۶ از هات ۴۵ و در بند ۱۰ از هات ۵۱ بهمین معنی است .

۴ - پناه بخشیدن = پُوئی وَاوَدَلَسَمَسَد . pōi مانند یادداشت شماره ۳ از بند پیش .

۵ - آشکارا = چیترا وَاوَدَلَسَمَسَد . eithrā ، یادداشت ۱ بند ۲۲ هات ۳۱ .

۶ - آگهی دادن (وَاوَدَلَسَمَسَد) = چیش وَاوَدَلَسَمَسَد . eish ، یادداشت ۴ بند

- ۷ - برگماشتن = دانم dam (Inf.?) از مصدر دا وِسِد. دادن.
- ۸ - از برای واژه رد = رتسو رتسو رتسو . ratu و صفت درمان بخش زندگی یا پزشکی زندگی = آهوم بیش اهوم-bis . ahûm-bis نگاه کنید
- یادداشت شماره ۵ بند ۲ هات ۲۹ و یادداشت شماره ۲ بند ۱۹ هات ۳۱ .
- ۹ - فرمانبری = سِرَوش سِرَوش سِرَوش . saraosha ، یادداشت ۴ بند ۵ هات ۲۸ .
- ۱۰ - روی کردن (سِرَوش سِرَوش سِرَوش) از مصدر گم gam آمدن ، گامیدن .
- ۱۱ - خواستن (واسِئِن .) = وس vas ، یادداشت ۱۲ بند ۳۰ هات ۳۰ .
- ۱ - بجای کام دل در متن زَر کرد آمد . zara آمده جز همین هفدهمین بند
- یکبار دیگر در اوستا نیامده بمعنی کلمه و مقصود است .
- ۲ - ساختن (سِرَوش سِرَوش سِرَوش) از مصدر کَر وِسِد . kar کردن ، ساختن ، یادداشت ۴ بند ۹ هات ۳۰ .
- ۳ - پیوستن یا پیوستگی = آسکیتی سِرَوش سِرَوش سِرَوش . â-skiti (سِرَوش سِرَوش سِرَوش) از مصدر هِج سِرَوش سِرَوش . hæ ، یادداشت ۹ بند ۹ هات ۳۳ .
- ۴ - گفتار (واسِئِن .) = وِجْ وِسِد . vaç ، یادداشت ۷ بند ۱۱ هات ۲۸ .
- ۵ - کار ساز = آئِش سِرَوش سِرَوش سِرَوش . aêsha ، یادداشت ۴ بند ۹ هات ۲۹ .
- ۶ - آن = آو سِرَوش سِرَوش سِرَوش . ava ، در تأنیث آوا سِرَوش سِرَوش سِرَوش . avâ ضمیر اشاره است ، در بند ۱۰ از هات ۲۹ و در بند ۶ از هات ۳۱ بآن برخوردیم ، در بند ۱۹ همین هات نیز آمده .
- ۷ - دستور = مانتَهَر سِرَوش سِرَوش سِرَوش . mathra ، یادداشت ۶ بند ۵ هات ۲۸ .
- ۸ - درباره رسایی و جاودانی یا خرداد و امر داد که در بند ۱۸ همین هات نیز

آمده یادداشت شماره ۴ از بند ۶ از هات ۳۱ نگاه کنید .

۹ - در آمیختن ، یگانه شدن ، بهم پیوستن و آمیزش کردن در متن سروئی بوژدیائی آمده: سروئی ددایید . (Inf.) srôî از مصدر سر ددایید sar (پیوستن انجمن کردن) و از همین بنیاد است سر ددایید . sar که در بند ۳ از هات ۴۹ آمده (یادداشت ۳ بند ۲۱ هات ۳۱) ؛ بوژدیائی روطه و ددایید (Inf.) būzdyâi از مصدر بو ر . bū بودن ، نگاه کنید یادداشت شماره ۱۰ بند ۸ هات ۴۳ .

۱۰ - بهره ور ، برخوردار = راتهم رادهم ، rāthama در گزارش پهلوی بهار راسد ، bahâr ، در بند ۶ از هات ۵۳ نیز آمده بمعنی بسته و پیوسته (متعلق) و پیرو است ، صفتی است که از مصدر راتهم رادهم . rāth در آمده یعنی از آن کسی بودن (تعلق داشتن) چنانکه در بند ۹ از هات ۵۳ آمده، نگاه کنید یادداشت شماره ۳ از آن بند .

هجدهمین بند

۱ - مزد = میژد ۶ دله وید . mizda در بند ۱۹ نیز آمده ، نگاه کنید یادداشت شماره ۷ بند ۱۳ هات ۳۴ .

۲ - ارزانی شدن، بپیزی سزاوار گردیدن (سمد سمد) = هن سمد . han ، نگاه کنید یادداشت شماره ۶ بند ۶ هات ۳۲ .

۳ - مادیان : اسپ سمد سمد . aspa ، در پهلوی سمدون و در فارسی اسپ، مادینه آن اسپا سمد سمد . aspā ، اسپ ماده، مادیان .

۴ - بجای «بانر» در متن ارشن وئیتی سمد سمد سمد سمد arshnavaiti آمده صفت است، در تذکیر ارشن وئت سمد سمد سمد سمد سمد arshnavānt یعنی دارنده (جفت) نرینه یا نرینه مند و با (جفت) نر، از این صفت اسپ مراد است، بنابراین مادیان با جفتش که اسپ باشد، این صفت از واژه ارشن سمد سمد arshan ساخته شده که نخست بمعنی مراد است در برابر زن = هائیریشی سمد سمد سمد سمد hâirishî که در یسنا ۶۵ در پاره های ۲ و ۵ و ارت یشت پاره ۵۸ ، در برابر جهیکا یا سمد سمد سمد jahikâ (زن بد کردار) آمده است ، دوم ارشن بمعنی اسپ نر

است چنانکه در آبان یشت پاره ۱۲۰ ، در پاره ۱۲ بهرام یشت از برای شتر نر آمده است . سوم ارشن بمعنی مرد و دلیرویل آمده چنانکه در مهریشت پاره ۸۶ و زامیاد یشت پاره ۵۲، ارشن **𐬀𐬵𐬀𐬰𐬭𐬀** . arshan بمعنی نر بسا بانامهای چارپایان آمده ، از برای بازشناختن آنها از چارپایان مادینه چنانکه در پاره ۳۱ بهرام یشت و پاره ۱۰ دین یشت با واژه اسپ آمده ؛ در پاره ۷ بهرام یشت و پاره ۵۵ ارت یشت با واژه گاو آمده ؛ در پاره ۳۷ از فرگرد نهم و ندیداد و در پاره ۱۱ از فرگرد چهاردهم و ندیداد با واژه شتر آمده و جز آن ، در پهلوی گوشتن **𐬀𐬵𐬀𐬰𐬭𐬀** یا وشن و در فارسی گشتن گویم نظامی گوید : زدشت رملکه (؟) در هر قرانی بگشتن آید تکاورمادیانی (خمسه نظامی چاپ بمبئی جلد دوم صفحه ۱۹)

گشتن در فارسی چنانکه در اوستا بمعنی همه چارپایان نراست چون گشتن اشتر و میش گشتن و گشتن بز که در مقدمه الادب زمخشری آمده (چاپ لپسینگ ص ۷۱-۷۳) همین واژه است که در نام گشتنپ (= گشتن اسپ) بجا مانده : آتشکده آذر گشتنپ (= گشتنپ) در آذربایجان و جشنسف، شاه فدشوارگر (پتشیخوارگر) در طبرستان که نامه معروف تنسر بدو فرستاده شده، نگاه کنید بجلد دوم یشتها ص ۲۳۹ . ارشن Arshan نام یکی از شاهزادگان کیانی است ، نوّه کیقباد (کی آرش = کیارش) در فروردین یشت پاره ۱۳۲ و در زامیاد یشت پاره ۷۱ با پادشاهان کیانی یاد شده، نگاه کنید بنام خشیارشن **𐬵𐬀𐬰𐬭𐬀𐬰𐬭𐬀** (خشیارشا) چهارمین پادشاه هخامنشی ، پسر داریوش بزرگ در یادداشت شماره ۴ از بند ۷ از هات ۲۸ ، بجلد دوم یشتها ص ۲۲۵-۲۲۶ و ص ۲۲۸ نیز نگاه کنید . واژه دینو **𐬀𐬵𐬀𐬰𐬭𐬀** . daēnū بمعنی ماده در برابر ارشن **𐬀𐬵𐬀𐬰𐬭𐬀** . arshan (نر) در اوستا بسیار آمده، در پاره ۴۲ از فرگرد هفتم و ندیداد با نامهای چارپایانی چون خرو گاو و اسب و شتر بکاررفته ، از برای بازشناختن این ستوران از نرهای آنها در پهلوی دینوتک **𐬀𐬵𐬀𐬰𐬭𐬀** و denūtak = ماده آمده است ، یادداشت شماره ۱ از پاره ۴۲ هفتمین فرگرد و ندیداد نیز نگاه شود .

۶ - پیمان داده شده = *ved-dā-dā* . از مصدر *vat* با
جزءائیپی *ved-dā* . *api* بمعنی دانستن و آگاه شدن و دریافتن در فرگردنهم و ندیداد
در پاره های ۲ و ۴۷ و ۵۲ و در یسنا ۹ پاره ۲۵ و در پاره های ۶-۷ از یسنا ۳۵ (هفت هات)
با جزء فرا *vat* . آمده است، در این بند ۱۸ از هات ۴۴ بمعنی پیمان (وعده)
دادن است .

۷ - بخشایش = *daonka* . *dānhā* ، نگاه کنید یادداشت
شماره ۲ بند ۱ هات ۳۴

۱ - بجای درست پیمان ارژا و خذن . *eraz-uxdhan* آمده، یادداشت شماره ۸ از بند ۳ هات ۳۰ و
نوزدهمین بند
بواژه ارژا و خذانی *eraz-uxdhāi* در یادداشت شماره ۴ بند
۱۹ هات ۳۱ نگاه کنید .

۲ - سزا = *maēni* ، یادداشت ۱ بنده ۱۵ هات ۳۱ .

۳ - نخست = *paouruyē* ، یادداشت ۱ بند ۳
هات ۳۰ .

۴ - پایان = *apāma* ، یادداشت ۵ بند ۴ هات ۳۰ .

۵ - آگاه بودن (*vid*) = *vid* ، یادداشت ۷ بند ۴
هات ۲۸ .

۱ - بجای هرگز «چیتنا» *ēithanā* (*ēithanā*)
بیستمین بند
در گزارش پهلوی چیکون هرگز *ēithanā* چگونه
هرگز = هرگز .

۲ - بجای خداوند خوب هوخشتهر *hu-xshathra* .
آمده یعنی خوب شهریار (یادداشت ۹ بند ۳ هات ۳۰) ، در گزارش پهلوی خوتای
xvatāi خدای (= انوما ۶۳۳) .

۳ - دیدن = *didan* . در بند ۲ از هات ۵۰ *didan* .

از مصدر پانکه pānh یعنی دیدن با مصدر پیا pā به معنی نگاه داشتن و پابیدن که در یادداشت شماره ۳ از بند ۱۱ هات ۲۸ گذشت، از یک بنیاد است. بار تولوجه Bartholo. و گلدنر Geldner و لومل Lommel و بسیاری از دانشمندان دیگر به همین معنی گرفته اند و برخی دیگر از مصدر پرت parət که به معنی پیکار کردن و جنگیدن است، گرفته اند از مصدری که واژه پَشِنَا pashnā به معنی پیکار، نبرد، در آمده است.

۴ - چگونه = یائیش yâis ، یادداشت شماره ۵ بند ۷ هات ۳۲.
 ۵ - اوسیج usiĵ . همین یکبار در گاتها آمده ، در جا های دیگر اوستا از او یاد نشده ، باید مانند کَرَبَن karapan از پیشوایان دیویسنا باشد. از اوسیج و کَرَبَن چنانکه از کوی kavi جدا گانه سخن رفت ، به بند های ۱۵-۱۴ از هات ۳۲ نیز نگاه شود.

۶ - خشم = aēshōma ، یادداشت ۵ بند ۱ هات ۲۹ .

۷ - همیشه = anman ، یادداشت ۳ بند ۷ هات ۳۰ .

۸ - نالائیدن (rud) = رود rud ، یادداشت ۱

بند ۹ هات ۲۹ .

۹ - پروردن (miz) از مصدر میز miz (mîz)

(maēz) این معنی و معنیهای دیگر چون پرستاری کردن و نگهداری کردن و جز آن از خود جمله بر میآید. miz (maēz) نیز به معنی میزیدن (شاشیدن) است چنانکه در پاره ۶ از فرگرد سوم و نندیداد و جز آن ، در پهلوی نیز میزیتن mîz

۱۰ - گشایش بخشیدن = فرادینگه frādaiñhē (Inf.)

از مصدر فراد frād ، نگاه کنید یادداشت شماره ۹ بند ۱۴ هات ۳۴ .

۱۱ - کیشت و ورز، کشاورزی، برزیگری = واستر vāstra ،

نگاه کنید یادداشت شماره ۶ بند ۲ هات ۲۹ .

اشتقاقیات: یسنا، ہات ۴۵

- ۱ - شش بند نخستین این ہات بآت فر و خشیاء at-fravaxshy نخستین بند
- ۲ - اکنون = نو (نو) . ۱۱۱ . نون، کنون، یادداشت شماره ۸ از بند ۱۱ ہات ۲۹ .
- ۳ - گوش دادن (نو) = گوش (gush) = گموش (gaosh) گوشیدن، شنیدن، نیوشیدن. یادداشت ۳ بند ۸ ہات ۲۹ .
- ۴ - شنیدن (نو) = سرو (sru) یادداشت ۱ بند ۲ ہات ۳۰ .
- ۵ - نزدیک = آسن (asna) ، در گزارش پہلوی (= زند) نزدیک
- ۶ - دور = دور (dūra) ، در پہلوی نیز دور . یادداشت ۱۰ بند ۱۴ مات ۳۲ .
- ۷ - خواستن ، جو یا شدن ، آرزو داشتن (نو) = ایش (ish) (آئش) ، یادداشت ۱۲ بند ۴ ہات ۲۸ . واژه «آموزش» کہ نگارنده از برای نمودن معنی افزوده، برابر است با آنچه در گزارش پہلوی همین بند افزوده شد: اترپستان کرتن . در باره واژه اترپستان برابر واژه اوستایی اترپتر (aethra) (آموزش) کہ واژه ہیربد (= آموزگار) از آن در آمده ، بجلد دوم یشتہا ص ۲۷۹ نگاہ کنید .
- ۸ - ضمیر های «آن» و «او» از خود جملہ بر نمیآید کہ از برای کیست زیرا چنین اسمی در پیش نگذشته، بار تولوجہ Bartholomae آنها را از برای مز دادانستہ

- دومین بند | ۱ - بجای گوهر مئینو 𐬨𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 mainyu آمده در فارسی مینو، یادداشت ۲ بند ۳ هات ۳۰.
- ۲ - سپیننگه 𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀 spanyanh، بواژه سپنت 𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀 𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀 spənta (سپند) در یادداشت شماره ۳ از بند ۱۲ هات ۳۳ نگاه شود.
- ۳ - چنین (نیز) = اوئیتی 𐬀𐬀𐬀𐬀 𐬀𐬀𐬀𐬀 ūiti، در جاهای دیگر اوستا 𐬀𐬀𐬀𐬀 uiti چنانکه در یسنا ۴ پاره ۴ و جز آن.
- ۴ - پلید، ناپاک = انگر 𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬀𐬀 angra، در این جا از این واژه اهریمن اراده شده در برابر سپند مینو، نگاه کنید یادداشت شماره ۵ بند ۱۲ هات ۴۴.
- ۵ - «نه» و «ونه»: بجای نخستین نوئیت 𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀 nōit و بجای دومین نندا 𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀 naêdâ آمده، در بخشهای دیگر اوستا نندا 𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀 naêdhâ چنانکه در مهریشت پاره ۱۹ در بند ۶ از هات ۲۹ نیز به نندا 𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀 naêdhâ برخوردیم و در بند ۲ از هات ۴۹ نیز خواهیم برخورد.
- ۶ - واژههایی که به منش و آموزش و خرد و کیش (= باور، اعتقاد) و گفتار و کردار و دین و روان گردانیدیم برابر است با واژههای اوستایی از روی ترتیب: مَننگه 𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀 mananh (یادداشت ۹ بند ۱ هات ۲۸)؛ سینگه 𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀 sēngha (یادداشت ۷ بند ۱۱ هات ۳۱)؛ خرتو 𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀 xratu (یادداشت ۸ بند ۱ هات ۲۸)؛ ورن 𐬀𐬀𐬀𐬀 varana (یادداشت ۷ بند ۲ هات ۳۰)؛ اوخذ 𐬀𐬀𐬀𐬀 uxtha (یادداشت ۳ بند ۶ هات ۲۸)؛ شیئوتهن 𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀 syaothana (یادداشت ۵ بند ۱ هات ۲۸)؛ دئنا 𐬀𐬀𐬀𐬀 daênâ (یادداشت ۲ بند ۱۱ هات ۳۱)؛ اورون 𐬀𐬀𐬀𐬀 urvan (یادداشت ۲ بند ۴ هات ۲۸).
- ۷ - سازش کردن (𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀𐬀) = هیچ 𐬀𐬀𐬀𐬀 haē انبازی کردن، پیوستن، یادداشت ۹ بند ۹ هات ۳۳.

۱ - آیین، گفتار ایزدی، سخن مینوی = ماتهر 𐬨𐬀𐬎𐬀 .
سومین بند | mathra، یادداشت ۶ بند ۵ هات ۲۸ .

۲ - ورزیدن (یادداشت 𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀) = ورز 𐬵𐬀𐬵𐬀 ، یادداشت ۴
 بند ۴ هات ۲۹ .

۳ - اندیشیدن (𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀) = من 𐬵𐬀𐬵𐬀 . man، یادداشت ۸ بند
 ۱۰ هات ۲۹ .

۴ - پایان، انجام = آیم 𐬵𐬀𐬵𐬀 ، apāma، یادداشت ۵ بند ۴ هات ۳۰ .

۵ - وای، افسوس، دریغ، دردا = آوی 𐬵𐬀𐬵𐬀 ، avōi، از کلمات اصوات
 است، از همین بنیاد و بهمین معنی است واژه ویوی 𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀 . vayōi که در بند
 ۷ از هات ۵۳ آمده و واژه آویه 𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀 . avōya که در پاره ۱۴ اردیبهشت
 یشت و بسا در جا های دیگر آمده . در گزارش پهلوی اناک 𐬵𐬀𐬵𐬀 ، anāk، اناکیه
 𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀 anākih که در پهلوی بمعنی درد و رنج و گزند است .

واژه آوه که در فرهنگهای فارسی بمعنی آه و وای و افسوس گرفته شده
 همان آویه اوستایی است . بوژه آویتان 𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀 . avaêtât در یادداشت
 شماره ۱۰ از بند ۲۰ هات ۳۱ نگاه کنید .

۱ - برزیکر = ورزینت 𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀 ، varəzyant
چهارمین بند | صفت است، ورزنده از مصدر ورز 𐬵𐬀𐬵𐬀 ، varəz ورزیدن،

باغاز گفتار پیشه‌وران نگاه کنید .

۲ - دختر = دوکیدز 𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀 . dugədar، در بند ۳ از هات ۵۳ نیز آمده
 در پخشهای دیگر اوسنادوغذر 𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀 . dughdhar، در پهلوی دوخت 𐬵𐬀𐬵𐬀 .

و در فارسی دخت و دختر. نگاه کنید بیادداشت شماره ۸ از بند ۱۱ همین هات .

۳ - نیک کنش، خوب کردار = هوشیتوتهن 𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀 . hu
 husyaothana: از هو 𐬵𐬀𐬵𐬀 hu (یادداشت ۹ بند ۳ هات ۳۰) و شیتوتهن که در

یادداشت شماره ۶ از بند پیش گذشت .

۴ - فریفتن = دیوژئی دیائی و دکلده سد و دسد . diwz uidyâi (Inf.) از مصدر دیوژ و دکلده . diwz ، نگاه کنید به وندیداد فرگرد ۱۸ پاره های ۱-۵ و یادداشت ۴ بند ۶ هات ۳۰ .

۵ - همه نگران ، همه را بیننده = ویسپاهیشس واد دسد - ۲ دیویدسد .
vîspâhishas صفت است ، درباره ۸ از هر مزدیشت یکی از نامهای اهورا مزداست ، در گزارش پهلوی هرویسپ نکیریتار سد دسد ۱۰ و دلد سد harvisp-nikîrîtâr همه را نگران .

۶ - شیندن = سروئیدیائی دلد و دسد . srûidyâi ،
پنجمین بند یادداشت ۵ بند ۱۲ هات ۳۴ .

۲ - مردم = مرت سد سد . marəta ، یادداشت ۸ بند ۷ هات ۲۹ .

۳ - ضمیر او = یوئی یوئی یوئی یوئی . yōi بر میگردد بیغمبر زرتشت .

۴ - فرمانبری = سرئوش سد سد . sərəoša ، یادداشت ۴ بند ۵ هات ۲۸ .

۵ - رسایی = هئوروات سد سد سد . haurvatât (خرداد) ؛

جاردانی = آمرتات سد سد سد . amərətât (امرداد) ، یادداشت ۴ بند ۶ هات ۳۱ .

۶ - رسیدن (سد سد .) { سد سد } . از مصدر گم سد . gam ، اوپا
دسد + upâ + گم سد . gam ، یادداشت شماره ۵ بند ۶ هات ۳۰ .

۷ - در اینجا منش نیك: منیو سد سد . manyu (مینو) آمده باصفت و نگه و

و سد سد . vanhu (وه، به) ، همچنین است در بند ۸ از همین هات و در بند ۸ از هات ۴۸ .

در بند ۶ از هات ۳۳ منیو سد سد . manyu باصفت و همیشه و سد سد .

vahista (بهترین) آمده ، در هر سه جا همان و هو مَنَنگه و سد سد . vahista .

vohu-mananh مراد است ، نگاه کنید یادداشت شماره ۳ از بند ۶ هات ۳۳ .

۶ - بزرگتر: مهتر = مزیشَت سد سد . mazišta ،
ششمین بند مزدا اهورا مراد است ، یادداشت ۶ بند ۱۱ هات ۲۹ .

۲ - ستاینده (دو صمدد) ازه صدرستو ۰۶۴۰ stu ستودن، یادداشت
۵ بند ۱ هات ۳۰ .

۳ - نیکخواه، نیک اندیش = هودا ۰۶۵۰ hudâ، یادداشت ۹ بند
۳ هات ۳۰ .

۴ - آفریدگان = (۰۶۳۰) صیغه جمع حاضر از مصدر
۰۶۳۰ ah هستن، بودن . هستی یافتگان و آنانی که هستند (موجودات) مراد است.
یادداشت ۳ بند ۱۶ هات ۴۴ .

۵ - بجای روان پاک، در متن مئینو ۰۶۶۰ mainyu آمده باصفت سپنت
۰۶۶۰ spañta که در بند ۲ از همین هات یاد کردیم .

۶ - شنون، شنیدن (۰۶۷۰) = سرو ۰۶۷۰ sru در نخستین
بند همین هات نیز آمده .

۷ - نیایش = و هم ۰۶۸۰ vahma، در بند ۸ همین هات نیز آمده،
یادداشت ۵ بند ۲ هات ۳۴ .

۸ - پرسیدن (۰۶۹۰) = فرس ۰۶۹۰ fras بمعنی آموختن
و مشورت کردن هم آمده .

۹ - آگاهانیدن، آموزانیدن، الهام کردن (۰۷۰۰)
= فراسانگه ۰۷۰۰ frâ-sânh، یادداشت ۶ بنده هات ۲۹ .

۱ - سود = سوا ۰۷۱۰ savâ چنانکه در
یادداشت شماره ۶ از بند ۱۲ هات ۴۴ گفتیم، از این واژه سود

هفتمین بند

جاودانی یا پاداش نیک روز پسین اراده میشود یا بخشایش ایزدی .

۲ - بجای « در دست اوست » رادنگه ۰۷۲۰ râdah، آمده، صفت
است یعنی آماده دارنده یا با اختیار خویش دارنده (نگاه کنید یادداشت شماره ۵ از بند
۹ هات ۲۹) بیگمان از این واژه همین معنی که نگارنده بآن داده اراده شده چه در
بند ۴ از هات ۴۳ که از پاداش و پاد افراه روز پسین سخن رفته چنین آمده: « آنگاه

که آن پاداش بدست گرفته به پیرو دروغ و به پیرو راستی خواهی داد. .
 ۳ - یافتن (. دیو سس پی سس .) = ایش دیو ish ، یادداشت ۱۲ بند ۴
 هات ۲۸ .

۴ - زنده = جو «یا» jva ، یادداشت ۸ بنده هات ۲۹ .
 ۵ - بودن (اسوس مدس + سس .) = آه سس . ah هستن ، بودن
 (ردد سس سس . + سس .) = بو بو . bū بودن .
 ۶ - جاودانی = امرتات مدس ، یادداشت شماره ۵
 از بنده گذشت .

۷ - همیشه = اوت یوتی سس مدس مدس . uta-yūti ، یادداشت ۳ بند ۷
 هات ۳۰ .

۸ - کامروا = آش (سس دیو سس .) ، یادداشت شماره ۴ از بند ۹ هات
 ۲۹ نگاه کنید .

۹ - رنج = سادرا سس دیو سس . sādra ، یادداشت ۶ بند ۷ هات ۳۴ .

۱۰ - آفریدن (سس دیو سس .) = دا وید . dā دادن ، آفریدن .

۱ - از «تو» یک تن اراده نشده ، بلکه هر یک از شما مقصود
 هشتمین بند است ، همچنان است در بند های ۹ و ۱۰ .

۲ - ستایش = ستوت سس دیو سس . staota ، یادداشت ۵ بند ۱ هات ۳۰ .

۳ - نماز = زمنگه { سس دیو سس . } namanh ، یادداشت ۲ بند ۱ هات ۲۸ .

۴ - بجای دریافتن (سس . یاب «مدس دیو سس . ») = وارسر varəz وورزیدن .

در اینجا با جزء آ سس . در یادداشت شماره ۱ از بند ۴ همین هات گذشت .

۵ - «آری اکنون آن» = نوزیت { سس دیو سس . } با نسخه بدلای گوناگون

باید چنین باشد . { سس . } nū (اکنون ، نون) که در یادداشت شماره ۲ همین هات

گذشت ؛ زی سس . (آری) ؛ ایت سس . it (آن) ضمیر اشاره است که

بر میگردد به خشتهر سس دیو سس . xshathra (کشور ایزدی) که در بند

- پیش یادشده. نگاه کنید بیادداشت شماره ۶ از بند ۸ هات ۲۸ .
- ۶ - چشم = چشمن ۲ 𐭪𐭥𐭧𐭥𐭬 } ۶۰ } *cashman*، یادداشت ۳ بند ۸ هات ۳۱ .
- ۷ - نگریستن، دیدن (𐭪𐭣𐭨𐭣𐭬𐭪𐭣𐭣𐭬 } ۶۰ }) = دَرسُ با جزء وی: 𐭪𐭣𐭨𐭣𐭬𐭪𐭣𐭣𐭬 } *vi-darəs*، یادداشت ۱۰ بند ۱ هات ۳۰ .
- ۸ - اندیش نیک: در اینجا منیو } ۶۰ } درود . manyu باو نگرو } ۶۰ } یادداشت .
- vanhu آمده که در یادداشت شماره ۷ از بند ۵ همین هات گذشت .
- ۹ - بارگاه ستایش یا خان و مان درود و نیایش = 𐭪𐭥𐭬𐭥𐭬𐭪𐭣𐭣𐭬 } ۶۰ } } *dāmânê-garô*، همین واژه است که در فارسی گرزمان شده بمعنی عرش و بهشت ، یادداشت ۴ بند ۱۶ هات ۳۱ .
- ۱۰ - فرو نهادن، پایین گذاردن (𐭪𐭢𐭣𐭨𐭣𐭬𐭪𐭣𐭣𐭬 } ۶۰ }) = داباجزه نی: } ۶۰ } 𐭪𐭢𐭣𐭨𐭣𐭬𐭪𐭣𐭣𐭬 } در بند ۴ از هات ۳۲ و در بند ۳ از هات ۴۹ نیز آمده .
- نهمین بند | ۱ - خوشنود ساختن (𐭪𐭢𐭣𐭨𐭣𐭬𐭪𐭣𐭣𐭬𐭪𐭣𐭣𐭬 } ۶۰ }) = خشنو } ۶۰ } 𐭪𐭢𐭣𐭨𐭣𐭬𐭪𐭣𐭣𐭬 } } *xshnu*، یادداشت شماره ۳ بند ۸ هات ۳۲ .
- ۲ - بخواست خود = اوسن } ۶۰ } 𐭪𐭢𐭣𐭨𐭣𐭬𐭪𐭣𐭣𐭬 } *usan*، یادداشت ۷ بند ۱۰ هات ۴۴ .
- ۳ - بهروزی، خوشبختی = سپا } ۶۰ } 𐭪𐭢𐭣𐭨𐭣𐭬𐭪𐭣𐭣𐭬 } *spâ*؛ تیره روزی، بدبختی = 𐭪𐭢𐭣𐭨𐭣𐭬𐭪𐭣𐭣𐭬 } *a-spâ*، یادداشت ۵ بند ۷ هات ۳۴ .
- ۴ - دهد (𐭪𐭢𐭣𐭨𐭣𐭬𐭪𐭣𐭣𐭬𐭪𐭣𐭣𐭬 } ۶۰ }) از مصدر کر } ۶۰ } 𐭪𐭢𐭣𐭨𐭣𐭬𐭪𐭣𐭣𐭬 } *kar* که بمعنی کردن است، در اینجا دادن درست تر میافتد .
- ۵ - توانایی = خَشْتَهَر } ۶۰ } 𐭪𐭢𐭣𐭨𐭣𐭬𐭪𐭣𐭣𐭬 } *xshathra*، یادداشت ۴ بند ۳ هات ۲۸ .
- ۶ - بجای کِشت و کار وِرِزی و 𐭪𐭢𐭣𐭨𐭣𐭬𐭪𐭣𐭣𐭬 } *varəzi* از مصدر وِرِز } ۶۰ } 𐭪𐭢𐭣𐭨𐭣𐭬𐭪𐭣𐭣𐭬 } (ورزیدن) از این واژه برزیگری و کار کشت و ورز اراده میشود، نگاه کنید به بند ۴ همین هات .
- ۷ - چارپا = پاسو } ۶۰ } 𐭪𐭢𐭣𐭨𐭣𐭬𐭪𐭣𐭣𐭬 } *pasu*؛ کس = ویر } ۶۰ } 𐭪𐭢𐭣𐭨𐭣𐭬𐭪𐭣𐭣𐭬 } *vira*، در بنده ۱ هات ۳۱ نیز این دو واژه باهم آمده نگاه کنید بیادداشت شماره ۱۱ آن بند و

بیادداشت شماره ۹ بند ۵ هات ۲۹.

۸ - گشایش دادن ، فراخی بخشیدن = فر دتهائی 𐬵𐬀𐬯𐬀𐬎𐬎𐬀 .
fradathâi (Inf.) ، یادداشت ۲ بند ۱۶ هات ۳۱ .

۹ - شناسایی خوب = هتوزانتهو 𐬵𐬀𐬯𐬀𐬎𐬎𐬀 . haozathwa ، در یسن ۵
پاره ۲۳ نیز آمده ، باواژه هوزنتو 𐬵𐬀𐬯𐬀𐬎𐬎𐬀 hu-zāntu یکی است یعنی
هیئت دیگری است از آن واژه . نگاه کنید بیادداشت شماره ۱۵ از بند ۳ از هات ۴۳ .

۱ - درود، ستایش = یسن 𐬵𐬀𐬯𐬀𐬎𐬎𐬀 . yasna ، یادداشت
دهمین بند |
بند ۶ هات ۳۰ .

۲ - پارسایی = آرمتی 𐬵𐬀𐬯𐬀𐬎𐬎𐬀 . ârmati ، یادداشت ۵ بند ۲ هات ۳۲ .

۳ - بزرگ داشتن : در متن 𐬵𐬀𐬯𐬀𐬎𐬎𐬀 Bartholomae
آن را از مصدر mang دانسته و باواژه سانسکریت mahaya پیوسته است
Altiranisches-Wörterbuch sp. 1135 ، بسیاری از دانشمندان دیگر از مصدر مز
𐬵𐬀𐬯𐬀𐬎𐬎𐬀 maz گرفته اند ، هر چند که بنیاد واژه روشن نباشد معنی ای که گروهی
از آنان بر گزیده اند همان است که نگاشتیم .

۴ - همیشه = آنمن 𐬵𐬀𐬯𐬀𐬎𐬎𐬀 . anman ، یادداشت ۳ بند ۷ هات ۳۰ .
۵ - خواندن (𐬵𐬀𐬯𐬀𐬎𐬎𐬀) = سرو 𐬵𐬀𐬯𐬀𐬎𐬎𐬀 . sru ، یادداشت ۱ بند
۲ هات ۳۰ .

۶ - نوید دادن ، آموزانیدن (𐬵𐬀𐬯𐬀𐬎𐬎𐬀) = چیش 𐬵𐬀𐬯𐬀𐬎𐬎𐬀 .
ēish ، یادداشت ۴ بند ۳ هات ۳۱ .

۷ - رسایی و جاودانی = خرداد، امرداد، دریادداشت شماره ۵ از بند ۵
همین هات گذشت .

۸ - بودن = ستونی 𐬵𐬀𐬯𐬀𐬎𐬎𐬀 . stōi (Inf.) ، یادداشت ۷ بند ۴ هات ۳۴ .

۹ - بارگاه ، خان و مان و سرای = دانم 𐬵𐬀𐬯𐬀𐬎𐬎𐬀 . dam ، در بند ۷ از هات
۴۸ و در بند های ۴ و ۱۰ از هات ۴۹ و در بند ۲ از هات ۵۰ نیز آمده . باواژه دمان

۶۴۹ سد { damâna } که از همین بنیاد و بهمین معنی است بیادداشت شماره ۴ از بند ۱۶ از هات ۳۱ نگاه کنید، همچنین باواژه هَدَمْ ۳۵ سد { ۶۴۹ ha-dam } دریادداشت شماره ۹ از بند ۹ از هات ۴۴ .

۱۰ - نیرو = تویشی ص { ۶۴۹ } tavîshi، بیادداشت ۹ بند ۱ هات ۲۹ .

۱۱ - پایداری = اوت یوتی ۶۴۹ سد { ۶۴۹ } uta-yûti، بیادداشت ۳ از بند ۷ هات ۳۰ .

۱ - آینه = آپر ۶۴۹ سد { ۶۴۹ } apara، بیادداشت ۴ بند یازدهمین بند ۲۰ هات ۳۱ .

۲ - خوار داشتن . پست کردن ، زشت پنداشتن در این بند دوبار آمده :
 ص { ۶۴۹ } . (ص { ۶۴۹ }) . ۶۴۹ سد { ۶۴۹ } . . . ص { ۶۴۹ } . ۶۴۹ سد { ۶۴۹ } . از مصدر مَن ۶۴۹ سد { ۶۴۹ } . man (اندیشیدن ، پنداشتن) باجزء تر ص { ۶۴۹ } . tarā (تر و ص { ۶۴۹ } . tarō) ، همچنین « نیک اندیشیدن » که در همین بند آمده . ۶۴۹ سد { ۶۴۹ } . (سد { ۶۴۹ }) ۶۴۹ سد { ۶۴۹ } . نیز از همین مصدر است باجزء آرِم ص { ۶۴۹ } . arēm یعنی نیک اندیشیدن ، درست پنداشتن یا کسی را بزرگداشتن . بیادداشت ۵ بند ۲ هات ۳۲ .

۳ - ضمیر « او » به « رهاننده » که پس از آن آمده بر میگردد .

۴ - بجای نیک اندیشیدن یا اخلاص ورزیدن (سد { ۶۴۹ } . ۶۴۹ سد { ۶۴۹ } .) :
 از واژه آرِم ص { ۶۴۹ } . arēm (درست و نیک) و من ۶۴۹ سد { ۶۴۹ } . man (اندیشیدن) ، بیادداشت شماره ۹ از بند ۱ هات ۲۸ و بیادداشت شماره ۵ از بند ۲ هات ۳۲ نگاه کنید .

۵ - رهاننده : بجای آن سُوشینت سد { ۶۴۹ } . sacyant آمده که بمعنی سود (ایزدی) بخشنده و رستگار کننده است ، خود پیغمبر زرتشت مراد است . نگاه کنید بیادداشت شماره ۵ از بند ۱۳ هات ۳۴ .

۶ - کد خدا : ۶۴۹ سد { ۶۴۹ } . ۶۴۹ سد { ۶۴۹ } . از واژه دانم ۶۴۹ سد { ۶۴۹ } . dam که در بیادداشت شماره ۹ از بند پیش گذشت و گفتیم باواژه دِمَان ۶۴۹ سد { ۶۴۹ } . damâna

= نمان ، {۶۳} nmāna (خان و مان) یکی است و از واژه پتی رسد. pati
 میباشد که در یادداشت شماره ۴ از بند ۹ از هات ۴۴ گذشت و گفتیم که در پهلوی بت (۳۴)
 pat و خوتای رسد (خدای) گویند و در فارسی بد گویند چنانکه در واژه مو بد
 و هیر بد و سپهد و درستبد (پزشک) و اندرز بد و جز آن .

پتی = بت = بد یا بد بمعنی بزرگ و سرور و مهتر و خداوندگار است،
 کدخدا درست معنی واژه های اوستایی « دم » و « پتی » میباشد ، چه کده (دراوستا
 کت و رسد kata و در پهلوی کتک و رسد) بمعنی خانه و سرای میباشد
 چون آتشکده و بتکده و میکده و جز آن ، اما کدخدا در بند ۱۱ از هات ۴۵
 بمعنی بزرگ خانه یا بزرگ ده گرفته نشده بلکه بمعنی سرور و مهتر و فرمانگزار و
 شهریار است :

کیومرث شد بر جهان کدخدای نخستین بکوه اندرون ساخت جای (فردوسی)
 ۷ - دوست = اوروتنه در رسد urvatha ، یادداشت ۷ بند ۲۱
 هات ۳۱ .

۸ - برادر = براتر در رسد brātar ، در فرس هخامنشی نیز براتر در پهلوی
 هم براتر در رسد ، واژه خونگهر رسد xvanhar یعنی خواهر در گاتها
 نیامده اما در بخشهای دیگر اوستا چندین بار بآن بر میخوریم چنانکه در ارت
 یشت پاره ۱۶ و فرگرد دوازدهم و ندیداد پاره ۵ و جز آن . واژه پدر = پتر
 رسد patar در بند ۸ از هات ۳۱ گذشت ؛ ماتر رسد mātār .
 یعنی مادر در گاتها نیامده ، در جا های دیگر چندین بار آمده چنانکه در
 یسنا ۳۸ (هفت هات) پاره ۵ و ارت یشت پاره ۱۶ و فرگرد دوازدهم و ندیداد پاره
 ۱ ؛ از واژه پوتهر رسد puthra یعنی پسر و از واژه دوگدر رسد dugadar .
 یعنی دختر که هر دو در گاتها آمده در یادداشت شماره ۳ از بند ۷ هات
 ۴۴ و در یادداشت شماره ۲ از بند ۴ همین هات سخن داشتیم . بهمین این واژهها در پاره
 ۱ و پاره ۵ از دوازدهمین فرگرد و ندیداد بر میخوریم و در همان فرگرد و ندیداد

خویشان دیگر چنین نامیده شده اند: نیاک *nyāka* = نیا، پدر
 بزرك، پدرکلان؛ نیاکا *nyākā* = مادر بزرك، مادرکلان (پاره ۹
 و ۱۱)؛ نپت *napat* = نوه، نواده؛ اگر دختر باشد نپتی
napti (پاره ۱۰ و ۱۱) بواژه نپت *napat* در بند ۱۲ از هات
 ۴۶ خواهیم برخورد؛ توئیریّه *tûiryā* برادر پدر (عم) در فرهنگهای
 فارسی *اودر* (یا *افدر*) برادر پدر (عم) یاد شده است؛ توئیریا *tûiryā*
 خواهر پدر (عمه) (پاره ۱۵)؛ براترویّه *brâtruya*
 برادر زاده، اگر دختر باشد براترویا *brâtruyâ* = دختر برادر
 (پاره ۱۴)؛ توئیریو پونهر *tûiryô-Puthra* = پسر
 برادر پدر (پسرعم)؛ توئیریّه دوغذر *tûiryā-dughdhar*
 = دختر خواهر پدر (دختر عمه) (پاره ۱۷)، از برای خویشان واژه *تئوخمن*
taoxman آمده (پاره ۲۱)، همین واژه است که در فارسی تخم
 شده و بهمین معنی هم در اوستا بسیار آمده چنانکه در فرگرد دوم و ندیداد پاره
 ۲۵ و جز آن.

اَشْتَوَلَاگات: یسنا، هات ۴۶

۱ - زمین = زام زام (𐭥𐭩𐭥𐭩). zam در اوستا، چنانکه در فارسی، بمعنی خاک و مرز و بوم است (یادداشت ۲ از بند ۴ هات ۴۴)، در هادخت نسک فرگرد سوم پاره ۲۰ آمده: روان گناهکار در جهان دیگر سرگشته و پریشان چنین بزبان راند: کام نمویی زام 𐭥𐭩𐭥𐭩-𐭥𐭩𐭥𐭩-𐭥𐭩𐭥𐭩. kām-nāmōi-zam = بکدام زمین روی آورم. نگاه کنید بجلد دوم یشتها، گزارش نگارنده ص ۱۷۲.

۲ - روی آوردن = نمویی 𐭥𐭩𐭥𐭩-𐭥𐭩𐭥𐭩. nāmōi در دومین جمله همین بند نیز آمده از مصدر نم 𐭥𐭩𐭥𐭩. nam، در جاهای دیگر اوستا بسیار بکار رفته: در پاره ۳۵ زامیاد یشت باجزء آب: 𐭥𐭩𐭥𐭩-𐭥𐭩𐭥𐭩. apa-nam (بدر رفتن، برگشتن، گریختن)؛ در پاره ۹۶ از همان یشت باجزء فرا: 𐭥𐭩𐭥𐭩-𐭥𐭩𐭥𐭩. frā-nam (گریختن) همچنین است در پاره ۱۸ از یسنا ۵۷ و در پاره ۴ درواسپ (= گوش) یشت و در فقره ۵۶ از بهرام یشت بمعنی خمائیدن است؛ در پاره ۳۹ فروردین یشت و پاره ۱۰ از دومین فرگرد و نیدداد با جزء وی: 𐭥𐭩𐭥𐭩-𐭥𐭩𐭥𐭩. vī-nam (کشودن، از هم جدا کردن، تمایل دادن)، واژه نم nam در فرهنگهای فارسی بجا مانده و آن واژه نمیدن است که بمعنی میل کردن و توجه کردن یاد گردیده است و در فرهنگ جهانگیری باین شعر مولوی گواه آورده شده:

وقت مرگ و درد آنسوئی نمی چونکه دولت رفت خوانی اعجمی

این شعر را در مثنوی جلال الدین نیافتیم.

۳ - کچا = کوتهرا 𐭥𐭩𐭥𐭩-𐭥𐭩𐭥𐭩. kuthrā، یادداشت ۱ بند ۷ هات ۳۴.

۴ - رفتن (𐭥𐭩𐭥𐭩-𐭥𐭩𐭥𐭩) از مصدر ای i یادداشت ۷ بند ۲ هات ۳۱.

۵ - آزاده، رزمی، سپاهی، لشکری = خوئتو 𐭥𐭩𐭥𐭩-𐭥𐭩𐭥𐭩. xvaētu؛

پیشوا = ائیریمَنَ سَدَدَدَدَدَدَدَد . airyaman ؛ برزیگر ، کشاورز = وِرِزنا
 وَاذَلَاكُ (سَد) . varazānā (در اینجا بهیئت تأنیث آمده) بگفتار پیشه وران نگاه
 کنید درپخش نخست.

۶ - دورداشتن (سَدَدَدَدَدَدَدَد سَدَدَدَدَدَدَدَد) از مصدر دا باجزء پئیری:
 سَدَدَدَدَدَدَدَد . pairi-dā دورداشتن ، جدا کردن .

۷ - خوشنودکننده = خشنو سَدَدَدَدَدَدَدَد . xshnu صفت است ، یادداشت ۱۰
 بند ۱ هات ۲۸ .

۸ - نظر بوزن شعر باید يك واژه افتاده باشد امازیانی بمعنی نرسیده .

۹ - فرمانروا = ساستر سَدَدَدَدَدَدَدَد . sāstar سردار ، سر کرده (امیر)
 نگاه کنید بیادداشت شماره ۶ از بند ۷ هات ۳۴

۱۰ - کشور = دخیو سَدَدَدَدَدَدَدَد . dahyu ، یادداشت ۶ بند ۱۶ هات ۳۱ .

۱ - ناتوان = آن آئیش سَدَدَدَدَدَدَدَد . an-aêsha ،

دومین بند

یادداشت ۴ بند ۹ هات ۲۹ .

۴ - کم خواسته و کم کس یا کم کارگر: این دو واژه هر دو در متن صفت آمده ،
 همچنان واژه ای که به «بخشای» گردانیدیم نیز صفت است یعنی بخشنده ، بخشاینده . بسا
 صفت هایی که در اوستا بکار رفته ، نه در فارسی و نه در هیچیک از زبانهای دیگر ، ترجمه
 صفت بصفت درست در نمی آید ناگزیر باید بهیئت دیگر در آورد تا همان مفهوم
 را برساند . کم خواسته = کمَنَ فُشَوَ و سَدَدَدَدَدَدَدَد «سَد» . kamna-fshva : ازدو
 جزء آمیزش یافته نخست کمَنَ و سَدَدَدَدَدَدَدَد . kamna در فُرس هخامنشی نیز کمَنَ
 kamna ، در پهلوی و ، و در فارسی کم گوئیم . دوم از واژه فُشو سَدَدَدَدَدَدَدَد . fshu
 (= پسو سَدَدَدَدَدَدَدَد . pasu) که در یادداشت شماره ۹ از بند ۵ از هات ۲۹ گفتیم بمعنی
 چارپای خانگی است ، کمَنَ فُشو یعنی کم رمه و اندک گله یا کسی که اندک گله و رمه دارد
 و چارپاکم دارد بعبارت دیگر کم خواسته (اندک مال) در گزارش پهلوی (= زند)
 نیز کم رَمَك و سَدَدَدَدَدَدَدَد (کم رمه) شده و در توضیح آمده خواستك کم سَدَدَدَدَدَدَدَد و سَد .

(کم خواسته = کم مال). دومین صفت که کم کس یا کم کارگر باشد در متن کمنانر ۵۹۶-۱-۱ kamnā-nar آمده باواژه نر ۱-۱۱۱. nar ساخته شده و در یادداشت شماره ۵ از بند ۸ هات ۲۸ گفتیم که این واژه بمعنی نر و مرد و کس میباشد در گزارش پهلوی کم مرد شده است.

۳ - گله کردن (۱۱۱-۱۱۱-۱۱۱) = کرز ۱۱۱-۱۱۱-۱۱۱ ، یادداشت ۱ بند ۱ هات ۲۹ .

۴ - نگریستن ، دیدن (۱۱۱-۱۱۱-۱۱۱) = وین ۱۱۱-۱۱۱-۱۱۱ vin (وین ۱۱۱-۱۱۱-۱۱۱) با جزء آ ۱۱۱ در متن آمده . ۱۱۱-۱۱۱-۱۱۱ ، ۱۱۱ در سرواژه « ۱۱۱-۱۱۱-۱۱۱ » در وزن زیادتی است ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۳ از بند ۲ هات ۳۰ .

۵ - یاری ، رامش = رفذر ۱۱۱-۱۱۱-۱۱۱ rafədhra ، یادداشت ۴ بند ۱ هات ۲۸ .

۶ - بجای « بخشای » در متن چگونگه ۱۱۱-۱۱۱-۱۱۱ « ۱۱۱-۱۱۱-۱۱۱ » eəgvanh آمده ، در یادداشت شماره ۲ گفتیم که این صفت است یعنی بخشاینده ، در بند ۲۰ از هات ۵۱ چگد ۱۱۱-۱۱۱-۱۱۱ eəgəd نیز صفت است بمعنی بخشاینده ، دهنده ، ارزانی دارنده ، کام بر آورنده ، آرزو بر آورنده . درباره ۲ از یسنا ۳۸ (هفت هات) واژه چگمن ۱۱۱-۱۱۱-۱۱۱ eəgəman بمعنی بخشش وارمغان است ، برخی این واژه هارا از مصدر چگ ۱۱۱-۱۱۱-۱۱۱ eəg دانسته بمعنی بخشیدن و آرزو کردن و درخواستن گرفته اند .

۷ - دوست = فریه ۱۱۱-۱۱۱-۱۱۱ frya ، یادداشت ۶ بند ۱۴ هات ۴۳

۸ - آگاهانیدن ، آموزانیدن (۱۱۱-۱۱۱-۱۱۱) = آخسا ۱۱۱-۱۱۱-۱۱۱

، یادداشت ۱۱ بند ۴ هات ۲۸ .

۹ - دارایی = ایشتی ۱۱۱-۱۱۱-۱۱۱ isti ، یادداشت ۸ بند ۹ هات ۳۲ .

۱ - بامداد روز: اوخشانوآسنام < ۱۱۱-۱۱۱-۱۱۱ > ۱۱۱-۱۱۱-۱۱۱ .

در بند ۱۱ از هات ۵۰ نیز آمده: آسنام اوخشا ۱۱۱-۱۱۱-۱۱۱ . ۱۱۱-۱۱۱-۱۱۱ .

(در نسخه بدل اوشا ۱۳۴۵۰۰۰۰) در گزارش پهلوی بند ۳ از هات ۴۶ آمده :
 یسناء هات ۴۶ ، بند ۳ در گزارش پهلوی برافزاینده (روزهای برافزاینده) در گزارش پهلوی
 بند ۱۰ از هات ۵۰ آمده است . uxshan جداگانه در اوستا بمعنی گاو نر
 به روشنی خورشیت اندر روچ هوش آن اروس (به روشنی خورشید در روز در سپیده
 دم بامداد) چنانکه از گزارش پهلوی پیداست از این دو واژه سپیده دم یا بامداد
 اراده شده است . اوخشَن uxshan برمیخوریم ، در گزارش پهلوی گوشن uxsh (نگاه کنید
 است یا ورز او = ورز گاو ، در آلمانی ochs ، در فرگردنوزدهم و نبدیداد پاره ۲۱ و جز
 آن به اوخشَن uxshan برمیخوریم ، در گزارش پهلوی گوشن uxsh (نگاه کنید
 بیادداشت شماره ۴ بند ۱۸ هات ۴۴) ؛ آسن asn = ازن سکس .
 azan بمعنی روز در اوستا بسیار آمده چنانکه در فرگرد چهارم و نبدیداد پاره ۱ و در
 اُزیر نگاه پاره ۷ و جز آن .

۲ - فرا آمدن ، فرارسیدن (وارسیدن) از مصدر آر سکس . ar
 با جزء فرا سکس ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۵ بند ۳ هات ۳۱ .

۳ - جهان ، هستی ، مردمان = آنکھو سکس anhu ، در بندهای ۱۰ و
 ۱۱ از همین هات نیز آمده . بیادداشت ۴ بند ۲ هات ۲۸ .

۴ - فرا گرفتن = در تهرائی وارسیدن (Inf.) darəthrāi از مصدر
 در ورس سکس dar (داشتن ، دارا بودن ، نگاه داشتن) ، بیادداشت ۷ بند ۷ هات ۳۱

۵ - آموزش ، آگهش ، فرمان ، آیین = سِنکَه سکس saṅgha
 بیادداشت ۷ بند ۱۱ هات ۳۱ .

۶ - افزایش بخش ، برافزاینده = وارسیدن سکس : برخی این واژه را
 از ورزدا وارسیدن سکس varəzdā دانسته اند از مصدر ورز وارسیدن سکس
 varəz (ورزیدن ، کردن ، بجای آوردن) ، بیادداشت شماره ۴ از بند ۴ هات ۲۹ نگاه
 کنید و برخی دیگر از مصدر ورز وارسیدن سکس varəd (بالیدن ، افزایش دادن)
 نگاه کنید بیادداشت شماره ۷ از بند ۴ هات ۳۱ .

- ۷ - رهاننده = سُوشینت دوم در سده پنجم . sacsyant ، یادداشت ۵ بند
۱۳ هات ۳۴ .
- ۸ - یاری = اوتپائی م در سده . ûthâi از مصدر او سده یاری کردن ،
یادداشت ۱۳ بند ۹ هات ۲۹ .
- ۹ - آگاه ساختن ، آموزانیدن = سانسترائی دوم در سده . sastrâi از
مصدر سنگه دوم sanh ، بارتولومه Bartholo. از مصدر سند سده
sand (ساختن ، انجام دادن) گرفته است . نگاه کنید یادداشتهای شماره ۱۵ از بند ۱
و شماره ۱ از بند ۴ هات ۲۹ .
- ۱۰ - برگزیدن (یا) (یا) = وَر یا و . var ، یادداشت ۷ بند ۵
هات ۲۸ .

- ۱ - بازداشتن (یا) = پا یا سده . pâ ،
در بند ۸ همین هات نیز آمده . یادداشت ۳ بند ۱۱ هات ۲۸ .
- ۲ - بجای راهبر : وژدر یا سده وژدرا . vazdra صفت است از مصدر وژ
یا سدن vaz که در پهلوی وزین یا سدن و در فارسی وزیدن گوئیم .
- در فارسی وزیدن از برای باد بکار میرود اما در اوستا بمعنی رفتن و شدن و
گراییدن و درآمدن و تاختن و دویدن و شتافتن و راندن و کشیدن و پریدن و روان شدن
و وزیدن (باد) آمده است . یعنی از برای هر آن فعلی که معنی جنبش و گردش از آن
بر آید . در پاره ۳۳ تیریش و در پاره ۲ بهرام یشت فعل واژه باد بکاررفته یعنی
وزیدن ؛ در پاره های ۷ و ۹ و ۱۱ و ۱۵ فعل واژه های گاو (و رز او) واسب و شتر و گراز
آمده یعنی تاختن ؛ در پاره ۱۷ همان یشت ، فعل مرد جوان است یعنی درآمدن ؛
در پاره ۱۹ از همان یشت ، فعل مرغ شاهین است یعنی پریدن ؛ باز در پاره ۵۸ از
همان یشت ، فعل واژه سپاه است یعنی دنبال کردن ، پی نمودن ؛ در پاره ۶۹ زامیاد
یشت ، فعل واژه های گرسنگی و تشنگی بکاررفته یعنی روی نمودن ؛ در پاره ۲۰
مهریشت یکبار فعل اسب و یکبار فعل واژه نیزه آمده یعنی تاختن و پرتاب شدن ، در

چهارمین بند

گاتها نیز باین فعل برمیخوریم و آن در بند ۵ از هات ۵۳ میباشد که فعل دختران آمده بمعنی بشوهر رفتن. وَزَیْدِیائی واسک مد ۴۴۵۵۵۵۵۵ (Inf.) vazaidhyāi در پاره ۲۴ ازدومین فرگرد و ندیداد از مصدر واز vaz میباشد بمعنی روان شدن (آب)، واژه پرواز در فارسی از پیری رمد ۴۴۵۵۵۵۵۵ pairi یا پر رمد ۴۴۵۵۵۵۵۵ para (فرا، پیش) و از واز واسک مد ۴۴۵۵۵۵۵۵ vāza رونده (از مصدر واز واسک) آمیزش یافته، نگاه کنید بیادداشت شماره ۱۶ از بند ۱۲ از هات ۵۱.

۳ - بجای «دین راستین» اش رمد ۴۴۵۵۵۵۵۵ asha آمده، در بند پیش نیز همین واژه آمده و از آن دین راستین زرتشتی یا مزدیسنا اراده شده است.

۴ - از برای روستا = شوئتهر رمد ۴۴۵۵۵۵۵۵ shōithra و کشور = دخیو رمد ۴۴۵۵۵۵۵۵ dahyu بیادداشتهای شماره ۵ - ۶ از بند ۱۶ هات ۳۱ نگاه کنید.

۵ - پروراندن، پیش بردن (ترقی دادن) = فرورئوئیش رمد ۴۴۵۵۵۵۵۵ frōrētōis از مصدر ار رمد ۴۴۵۵۵۵۵۵ ar باجزء فرا رمد ۴۴۵۵۵۵۵۵ frā که در یادداشت شماره ۱۲ از بند پیش گذشت، از همین بنیاد است فررتی رمد ۴۴۵۵۵۵۵۵ frēreti که در هادخت نسک فرگرد دوم پاره ۹ آمده، بواژه فررتی در پاره ۲ از یسنا ۸ نیز نگاه کنید، در نخستین جلد یسنا.

۶ - بدنام یا بدخوانده و زشت شناخته گردیده = دوش آزوبا رمد ۴۴۵۵۵۵۵۵ dus-azōbā، یادداشت ۱ بند ۴ هات ۳۱.

۷ - رفتار = شیئوتهن رمد ۴۴۵۵۵۵۵۵ syaothana باین واژه بسیار برخورداریم بسا آنرا به «کردار» برگردانیدیم.

۸ - تباهاکار = اهموست رمد ۴۴۵۵۵۵۵۵ a-hāmusta صفت است، در گزارش پهلوی فروت مورت بهونت رمد ۴۴۵۵۵۵۵۵ فرو مرده بود.

از همین بنیاد است مؤوذن در صفت مؤوذنو کر رمد ۴۴۵۵۵۵۵۵ مؤوذنو کر - رمد ۴۴۵۵۵۵۵۵ maodhanô-kara که در پاره ۲۲ از یسنا ۹ آمده و در گزارش پهلوی موتک کرتار رمد ۴۴۵۵۵۵۵۵ mûtak-kartâr شده یعنی تباهاکار. این واژه در اینجا بمعنی

شهوتران است که در فارسی ورنج گویند چه مؤذن *maodhana* بمعنی حرص و شهوت است (ورون *۱۵۱* در پهلوی نیز بمعنی شهوت و فساد است) صفت اَهموست *a-hāmusta* که از *آ* *ه* (ازادوات نفی = نه) و از *هم* *۶۴۵* *ham* (هم) و از *موست* *۶۵۵* *musta* ساخته شده یعنی کسی که از او شاد نتوان شدن یافت انگیز (نگاه کنید به : *Bartholomae Iran. Wörterb. sp. 280*) در اینجا یادآور میشویم که واژه *مُده* بضم اول و فتح ثانی که در برهان قاطع بمعنی بیمار و ناخوش گرفته شده همان واژه پهلوی *موتک* *۳۴۴* *mūtak* است که یاد کردیم ، برابر واژه اوستایی *مرور* *۱۶۱* *mrūra* یعنی تباه کننده ، زیان رساننده چنانکه در دومین فرگرد و ندیداد پاره ۲۲ آمده و در گزارش پهلوی نیز *موتک* شده است .

- ۹ - شهریاری = *خَشْتَهَر* *۳۱۱* *xshathra* .
- ۱۰ - بی بهره کردن ، ربودن (*۶۱۶* *۳۱۱*) = *میتَه* *۶۱۱* *mith* .
 (= *میتَه* *۶۱۱* *maētha*) در بند ۹ از هات ۵۳ با جزء *هام* : *۶۴۵* - *۶۱۱* .
هام میتَه *ham mith* بهمین معنی است در بند ۱۲ از همین هات با جزء های *هام* و *آئیبی* : *۶۴۵* - *۶۱۱* *ham-aibi-mith* بمعنی پذیرفتن و راه دادن است ، *میتَه* *mith* برابر است با واژه لاتین *mitto* .
- ۱۱ - زندگی = *جیاتو* *۳۳۴* *zyātu* ، یادداشت ۱۱ بند ۳ هات ۳۱ .
- ۱۲ - بجای پیشرو : *فروگا* *۱۶۱* - *۳۱۱* (*۱۶۱* - *۳۱۱*) *frō-gā* .
 صفت است یعنی *گام* *فراننده* ، پیش رونده از مصدر *گا* *۳۱۱* *gā* با جزء *فرو* = *فرا* : *فراگا* *۱۶۱* - *۳۱۱* *frā-gā* ، یادداشت ۵ بند ۶ از همین هات .
- ۱۳ - راه = *پَتهَمَن* *۳۱۱* *pathman* . یادداشت ۵ بند ۹ هات ۳۱
- ۱۴ - آیین نیک ، خوب دانش = *هوچیستی* *۳۳۴* *hu-čisti* ، نگاه کنید یادداشت شماره ۹ از بند ۳ هات ۳۰ .
- ۱۵ - آراستن (*۳۱۱* - *۳۳۴*) از مصدر *کَر* *۱۶۱* *kar* کردن ، ساختن ،

فراهم کردن، آماده کردن. یادداشت ۴ بند ۹ هات ۳۰.

۱ - دانا، خوب شناسا، نیک دانا = هوزِ تتو 𐬰𐬀𐬎𐬌𐬎𐬀 .
 پنجمین بند hu-zqantu ، یادداشت ۱۵ بند ۳ هات ۴۳.

۲ - توانستن 𐬰𐬀𐬎𐬌𐬎𐬀 = خشی 𐬰𐬀𐬎𐬌𐬎𐬀 ، xshi، یادداشت ۴ بند ۳ هات ۲۸ نگاه کنید.

۳ - نگاهداری کردن (𐬰𐬀𐬎𐬌𐬎𐬀) = در 𐬰𐬀𐬎𐬌𐬎𐬀 dar داشتن، یادداشت شماره ۷ بند ۷ هات ۳۱.

۴ - بر آن داشتن، وادار کردن (𐬰𐬀𐬎𐬌𐬎𐬀)، از مصدر دا 𐬰𐬀𐬎𐬌𐬎𐬀 .
 dā (دادن، بخشیدن با جزء آ 𐬰𐬀𐬎𐬌𐬎𐬀)

۵ - روش، رویه = اورواتی 𐬰𐬀𐬎𐬌𐬎𐬀 urvāti، یادداشت ۱ بند ۱۱ هات ۳۰.

۶ - پیمان، پیوند و پیوستگی (𐬰𐬀𐬎𐬌𐬎𐬀) = میتهر 𐬰𐬀𐬎𐬌𐬎𐬀 .
 mithra در فرس هخامنشی نیز میتهر، در فارسی مهر گویم و بمعنی پیمان و پیوند و دوستی و خورشید است و نام هفتمین ماه از سال است. در گاتها همین یکبار آمده و بمعنی پیمان و پیوند (عهد و قرار) است. در بخشهای دیگر اوستا بسیار آمده و بهمین معنی که در گاتها آمده در جاهای دیگر اوستا نیز آمده چنانکه در فرگرد چهارم و ندیداد در پاره های ۱ - ۱۵ و در بسیاری از پاره های دیگر. گذشته از این، مهر یکی از ایزدان بزرگ مزدیسناست و مهریشت که یکی از دلکشترین یشتهاست در ستایش ایزد مهر است. مهر فرشته فروغ و راستی و پیمان است. صفت میتهر و دروج 𐬰𐬀𐬎𐬌𐬎𐬀 - 𐬰𐬀𐬎𐬌𐬎𐬀 mithrō-druj که در پاره ۱۹ مهریشت و در پاره ۳ از یسنا ۶۱ و در بسیاری از جاهای دیگر آمده یعنی دروغگوینده به مهر یا پیمان شکن. همچنین صفت میتهر و زیا 𐬰𐬀𐬎𐬌𐬎𐬀 - 𐬰𐬀𐬎𐬌𐬎𐬀 mithrō-zyā که در پاره ۸۲ مهریشت و در پاره ۳ از یسنا ۶۱ آمده یعنی به مهر زیان رساننده یا پیمان شکن؛ میتهر و آئو جنکه 𐬰𐬀𐬎𐬌𐬎𐬀 - 𐬰𐬀𐬎𐬌𐬎𐬀 .

mithrô-aojanih یعنی به مهر زورگوینده یا پیمان شکن که در پاره ۱۰۴ مهریشت آمده و جز آن .

اردشیر دوم و اردشیر سوم هخامنشی چندین بار در سنگ نیشته (کتیبه) های خود مهر را یاد کرده اند . همچنین در کنده گری (حجاری) طاق بُستان ایزد مهر پهلوی اردشیر دوم ساسانی دیده میشود . چون در نخستین جلد یشتها از مهر سخن داشتیم در اینجا بیش از این نباید .

نگاه کنید بصفحه ۳۹۲ - ۴۲۰ آن نامه و بگفتارانگیسی نگارنده :

Mithra-Cult: The Journal of the Bihar and Orissa Research Society, vol. XIX, 1933, Part III, p. 255-280.

۷ - برگشتن (مصدر سه سده) از مصدر ای و آمدن ، شدن با جزء آ سه . ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۷ بند ۲ هات ۳۱ .

۸ - دستور، آیین، فرمان = رَشَن } رَشَن } rashn ، در بند ۱۲ از هات ۳۴ بواژه های رازِر } رازِر } rāzarā و راشَن } راشَن } rāshn برخورداریم، هر دو از يك بنیاد است ، نخستین را بمعنی آیین گرفتیم و دومین را بمعنی پادشاه . در بند ۶ از هات ۵۰ بواژه رازَن } رازَن } rāzan بمعنی آیین خواهیم برخوردار و از همین بنیاد است واژه رَسَمَن } رَسَمَن } rasman که در آبان یشت پاره ۶۸ و در بهرام یشت پاره ۴۳ بمعنی رده (صف جنگ) میباشد برابر واژه لاتین regimen که در فرانسه régime شده است ، از همین واژه است واژه رزم در فارسی ، این واژه بمعنی پیکار و نبرد و جنگ بمناسبت رده های (صفهای) آراسته جنگاوران و هماوران است . همه این واژه ها از مصدر رز } رز } raz در آمده که بمعنی آراستن و مرتب ساختن و نظم دادن است چنانکه در مهریشت پاره ۱۴ و بهرام یشت پاره های ۴۳ و ۴۷ بکار رفته است . از این مصدر با جزء آئیوی : مدکلده - راز } راز } aiwi-raz واژه افراختن (افرازم ، افرازد) فارسی در آمده است . در نخستین جلد یشتهاص ۵۶۲ سطر سوم لغزشی بنگارنده روی داده واژه « آراستن » را با مصدر رز } رز } raz اوستا یکی دانسته است . آراستن ، چنانکه در یادداشت شماره

۵ از بند ۹ هات ۲۹ گفتیم، از مصدر راد، رادس rād اوستایی است.
 واژه هایی که از مصدر رَزْ رَزْ رَزْ raz در آمده در اوستا بسیار است از
 آنهاست اِرَزْ رَزْ رَزْ که arəza در مهریشت پاره ۳۶ و در یسنا ۵۷ پاره ۱۲
 آمده؛ اِرَزَنگَه رَزْ رَزْ که arəzanh در پاره ۸ مهریشت و پاره ۴۲
 زامیاد یشت آمده بمعنی رزم، آورد، جنگ، کارزار، پیکار، نبرد و بهمین معنی
 است اِرَزْیا رَزْ رَزْ که arəzyā در پاره ۱۰۷ فروردین یشت؛ اِرَزْینت
 رَزْ رَزْ که arəzayant در پاره ۳۳ فروردین یشت آمده، صفت است
 یعنی جنگ کننده، رزم آزما و جز آن. در فارسی، گذشته از واژه های افراختن و
 رزم، واژه رده یعنی رسته (صف) از همین بنیاد است:

رده بر کشیدند ایرانیان بیستند خون ریختن را میان (فردوسی)
 رَشْنو رَزْ رَزْ rashnu که نام ایزد درستی و دادگری است نیز از
 بنیاد رَزْ raz میباشد. رشنو در پهلوئی رَشْ و در فارسی رشن یکی از ایزدان
 بزرگ مزدیسناست. رشن یشت از آن این فرشته است، نگهبانی هجدهمین روز
 از ماه سپرده باین فرشته است. در نخستین جلد یشتها ص ۵۶۱ - ۵۶۳ از او سخن
 داشتیم.

۹ - زندگی کردن (رَزْ رَزْ رَزْ) = جی رَزْ . (rj = کی رَزْ)
 gi، یادداشت ۸ بند ۵ هات ۲۹.

۱۰ - بخرد، خردمند، دانا، هوشیار = ویچیرَ رَزْ رَزْ . vīčira،
 یادداشت ۷ بند ۴ هات ۲۹.

۱۱ - آزاده = خوَبتو رَزْ رَزْ . xvaētu، یادداشت شماره ۵ از بند ۱ همین
 هات نگاه کنید.

۱۲ - آگاهانیدن، گفتن (رَزْ رَزْ رَزْ ... رَزْ رَزْ) از مصدر مرو

رَزْ رَزْ mrū با جز، فَرُو رَزْ رَزْ . (= فرا رَزْ رَزْ) frā فرا گفتن.

۱۳ - گزند، خونریزی، ستم = خَرُونِیَه رَزْ رَزْ . xrūnya، در

گزارش پهلوی و یخرونیسه vixrûnîh ' در توضیح افزوده شده دروندیه drvandîh (ناپاکی) در بند ۸ از هات ۵۳ خرو xrunarâ آمده در گزارش پهلوی و یخرونیسه vixrûnîh شده و در توضیح افزوده شده ریش rêš (زخم)، در بند ۱۱ از هات ۴۸ خرو xrûra . صفت است یعنی خونخوار، سنگدل، بیدادگر، سستبه، سهمگین. در گزارش پهلوی دروندان خروکیه vaxrûnîh در توضیح افزوده شده ریش rêš . بهمین معنی است خروم xrûma . در پارۀ ۳۸ مهریشت و پارۀ ۳۸ فروردین یشت و نیز بهمین معنی است صفت خروت xrûta . فرگرد هفتم و نندیداد پارۀ ۲۷ . خرومین xrûmîn . در مهریشت پارۀ ۳۸ از قیود است یعنی ستمگرا نه؛ خرو xrû . در پارۀ ۲۳ بهرام یشت یعنی گوشت خونین، پاره گوشت خام. خرو xrû نیز نام دیوی است، در پاره های ۹ و ۱۲ از یازدهمین فرگرد و نندیداد با گروهی از دیوهای دیگر یاد شده است. نگاه کنید یادداشت شماره ۱ از پارۀ ۳۰ از چهارمین فرگرد و نندیداد .

۱۴ - پناه دادن، یاری کردن، نگهداری کردن، رهانیدن = اوزاوتیتهیوئی uz-üithyôî (یادداشت ۱۳ بند ۹ هات ۲۹) بارتولومه Bartholo آن را از مصدر او av یاری کردن با جزء اوز uz دانسته .

۱ - درخواستن (daxrûstî) = ایش ish ششمین بند

در بند ۹ همین هات نیز آمده . نگاه کنید یادداشت شماره ۱۲ از بند ۴

هات ۲۸ .

۲ - آمدن (amdan) = ای ô . باجزء آ sm . در یادداشت شماره ۷ از بند پیش گذشت .

۳ - بدرستی = هئیتیه hêitîh . haithya در بند ۱۹ همین هات نیز آمده . نگاه کنید یادداشت شماره ۹ از بنده هات ۳۰ . بارتولومه Bartholo آن را در این بند haêthahaya نوشته و بمعنی gehorig Genossenschaft گرفته :

Altiranisches Wörterb. sp. 1729

هئیتَه‌یه haithya در اینجا صفت است یعنی آشکار، راست، درست، هویدا.

- ۴ - آفریده = دامن **𐭥𐭮𐭥𐭮𐭥** . dāman ، یادداشت ۶ بند ۷ هات ۳۱ .
- ۵ - بجای پیوستن در متن **𐭥𐭮𐭥𐭮𐭥** . از مصدر گا **𐭥𐭮𐭥𐭮𐭥** gā میباشد یعنی رفتن، گام فرانهادن . نگاه کنید یادداشت شماره ۱۲ از بند ۴ همین هات .
- ۶ - واژه ای که به نیکخواه گردانیدیم در متن و هیش **𐭥𐭮𐭥𐭮𐭥** . vahista آمده . در یادداشت شماره ۱ از بند ۸ هات ۲۸ گفتیم که صفت تفضیلی است بمعنی بهتر و همین واژه است که در فارسی بهشت شده است . در اینجا بمعنی بهتری خواستار یا نیکخواه بکار رفته ؛ چنانکه در آغاز بند ۳ از هات ۳۳ بهمین معنی آمده است .
- ۷ - دوست = فریه **𐭥𐭮𐭥𐭮𐭥** . frya ، نگاه کنید یادداشت شماره ۷ از بند ۲ همین هات .
- ۸ - نخستین = پَوَاورویه **𐭥𐭮𐭥𐭮𐭥** . paouruya در بند های ۱۵ و ۹ از همین هات نیز آمده . نگاه کنید یادداشت شماره ۹ از بند ۱۰ هات ۲۹ .
- هفتمین بند | ۱ - پشتیبان ، پناه دهنده = پایو **𐭥𐭮𐭥𐭮𐭥** . pāyu
از مصدر پا **𐭥𐭮𐭥𐭮𐭥** . یادداشت ۳ بند ۱۱ هات ۲۸ .
- ۲ - مانند من ، چون من = مَوَنت **𐭥𐭮𐭥𐭮𐭥** . mavant ، یادداشت ۳ بند ۱ هات ۴۴ .
- ۳ - دروغبرست = درِ گونت **𐭥𐭮𐭥𐭮𐭥** . drəgvant ، کسی از سران و فرمانگزاران و شهرباران دیویسنا مراد است . نگاه کنید، به بند ۴ همین هات .
- ۴ - آزردن ، آسیب زدن = آئَنَنگه **𐭥𐭮𐭥𐭮𐭥** . aēnānhē در بند ۸ نیز آمده ، نگاه کنید یادداشت ۳ بند ۸ هات ۳۰ .
- ۵ - آماده شدن (**𐭥𐭮𐭥𐭮𐭥**) **𐭥𐭮𐭥𐭮𐭥** . (بارتولومه آنرا از مصدر دَر ویدار dar گرفته (Altir. wört. sp. 690) بمعنی خود آماده کردن . از برای مصدر

dar (داشتن) یادداشت شماره ۷ از بند ۷ از هات ۳۱ نگاه کنید . گلدنر Geldner آن را از مصدر darš (دَرِشْ و سَلْ، darəsh) یعنی جرأت کردن، جسارت ورزیدن گرفته است .

۶ - جُز = انیه س د س ، anya ، یادداشت ۱۰ بند ۷ هات ۳۴ .

۷ - منش = مَنَنگه س د س ، mananh ، در اینجا بی واژه و هو vohu
یا چ د آمدن ناگزیر همان امشاسپند بهمن (منش نیک) مراد است که نماینده منش نیک اهورامزداست . نگاه کنید یادداشت شماره ۹ از بند ۱ هات ۲۸ .

۸ - بجای دین راستین اش س د س ، asha دین زرتشتی مزدیسنا مراد است

۹ - رسا ساختن (س د س) : تهرُوش س د س ، thracs ،
یادداشت ۵ بند ۳ هات ۳۴ .

۱۰ - بجای واژه دستور دانستوا و د د س ، dastvā آمده از مصدر دَنگه

و د س ، danh (آموزانیدن) که در بند ۱۱ از هات ۴۳ برخورداریم : و د س د س
از همین بنیاد است صفت دَنگَر و د س د س ، daira در تأیید دَنگرا و د س د س
(در نسخه بدل و د س د س) که در بند ۱۷ از همین هات آمده یعنی دانا
آزموده ، آگاه ، کار آگاه . در فروردین یشت پاره ۱۳۴ و رام یشت پاره ۴۰ نیز آمده .
همچنین از این بنیاد است دَنگَهَنگه و د س د س ، danhanh یعنی
آزمودگی ، استادی ، چابکی (مهارت) و واژه دَهَم و د س د س ، dahma که
در بند ۱۶ از هات ۳۲ آمده یعنی پارسا و آزموده و از دین آگاه و از آیین برخوردار
(یادداشت ۲ بند ۱۶ هات ۳۲)

صفت دانپیشْت و د س د س ، dahista که در پاره ۵ از کرده سوم
ویسپرد و در پاره ۳ از یسنا ۱۳ آمده از واژه دَهَم میباشد یعنی داناتر و از فرزاندگی
برخوردارتر .

واژه دستور در فارسی از همین واژه اوستایی دانستوا dastvā میباشد نه از
واژه دست (= ید در تازی) که در برخی از فرهنگها پنداشته شده است و داراب

دستور پشوتن سنجانا در ترجمه کارنامک ارتخشیر پاپکان (کارنامه اردشیر بابکان) چاپ بمبئی ۱۸۹۶ میلادی ص ۱۷ آن را برابر واژه اوستایی زست **𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀** zasta دانسته ، (از برای واژه دست = زست zasta نگاه کنید بیادداشت شماره ۳ از بند ۱ هات ۲۸) . در فرهنگ رشیدی که واژه دستور بمعنی قاعده و قانون گرفته شده ، درست است . دست در فارسی بمعنی داوری و حکم و قضاء است . بهمین معنی است **𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀** در پهلوی چنانکه در ارداویرافنامه فصل ۱۵ فقره ۱۰ آمده : **𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀𐬀𐬎𐬀** دست کرد ، رشید یاسمی در ترجمه ارداویرافنامه خود ، چاپ طهران ص ۱۳ سطر ۱۴ بمعنی برنخورده است .

واژه دست که در فرهنگها بمعنی مسند و صدر و بسا بمعنی طرز و روش یاد گردیده ، بشعر انوری گواه آورده شده :

زهی دست وزارت از تو دستور چنان کز پای موسی پایه طور

همان واژه اوستایی دانستوا میباشد که در نخستین جزء واژه دستور هم دیده میشود . دستور از دو جزء آمیزش یافته نخست از «دست» بمعنی ای که یاد کردیم و از «ور» ، در پهلوی دستوور (دستور) **𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀𐬀𐬎𐬀** dastovar (dasto-bar) شده جزء دوم که ور باشد در اوستا و فرس هخامنشی بر **𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀** bara یعنی برنده از مصدر بر **𐬀𐬎𐬀** bar بردن است چنانکه در اوستا زوتو تهر و بر **𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬀𐬎𐬀** zaotrô-bara یعنی (آب) زور برنده ، در پاره ۱۳۲ آبان یشت آمده و در فرس هخامنشی **𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀** taka-bara که در سنگ نبشته (کتیبه) داریوش بزرگ در نقش رستم آمده بمعنی سپر برنده یا تاج برنده (= تاجور) و باشد هم که بمعنی تکاور باشد ؛ ور vara و بر bara یکی است ، باء و واو بهم دیگر تبدیل مییابد چنانکه در خود اوستا ، مانند واژه گدور **𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬀𐬎𐬀** gadha-vara (در یسنا پاره ۱۰) یعنی گرز برنده یا گرزور ؛ گنوشاور **𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬀𐬎𐬀** gaoshâ-vara (در آبان یشت پاره ۱۲۷) یعنی گوشواره در فارسی نیز هر دو هیئت بجا مانده ، گاهی در انجام یکدسته از واژه ها بر و گاهی ور شده چون پیغمبر در پهلوی پتامبر

دستور ۱۳۳۱ د پټامبار؛ رهبر؛ زمبر (= زنبیل)؛ داور، در پهلوی داتو بر
 دستور ۱۳۳۲ د داتوبار؛ کینور، در پهلوی ۱۳۲۹ د کینوور؛ کدیور
 (کدخدای) چنانکه میدانیم در این واژه‌ها واو مفتوح و راه ساکن است، بسا هم‌واو
 و راه زده و حرف پیش از واو مضموم است. چون و خشور در پهلوی و خشور دستور
 یعنی پیغمبر (نگاه کنید یادداشت شماره ۶ از بند ۵ هات ۲۸)؛ رنجور؛ آزر
 یعنی آزند و خود واژه دستور. دستور در نوشته‌های پهلوی از برای وزیر بزرگ
 یا بزرگ‌فرمدار (نخست وزیر) و بسا از برای بزرگ پیشوایان دینی یا موبد بزرگ
 آمده چنانکه در کارنامک ارتخشیر پاپکان در فصل سوم در فقره های ۱۹ و ۲۰
 امروزه هم پیشوای بزرگ زرتشتیان را دستور نامند.

همچنین دستور در پهلوی لفظ مرادف داتو بر یعنی داور است و بمعنی داوری
 هم آمده است چنانکه در ماتیکان هزاردستان. نگاه کنید به:

Zum Sassanidischen Recht IV, von Chris. Bartholomae
 Heidelberg 1922, S. 52-53,

دستور نیز در فارسی بمعنی اندر زدهنده و وزیر است:

سیامک خجسته یکی پور داشت که نزد نیا جای دستور داشت
 دستوری کاری است که از یک دستور بر آید:

نه موبد مر او را نه فرمانروای جهان پر ز دستوری سو فرای
 همچنین دستوری بمعنی رخصت و اجازه است.

کنون من بدستوری شهر یار به بیچم بدین کینه و کارزار (فردوسی)
 دستوریه دستور ۱۳۳۱ د داستواریه (= دستوری) در پهلوی بمعنی
 فتوی و اجازه است چنانکه در شایست نه شایست فصل ۸ فقره های ۵ و ۱۰ و ۱۱ دستور
 مانند واژه وزیر که گفتیم در اوستا و یچیر ۲۲۲ لاس. vicira آمده بمعنی صاحب
 رأی و فتوی دهنده و دادگر و قانون شناس و حکم گزار است (نگاه کنید یادداشت
 شماره ۷ از بند ۴ هات ۲۹). دستور کسی است آزموده و از آیین برخوردار و

دانشور و آگاه و از قانون و داد بهره ور، امروزه در فارسی واژه دستور بمعنی روش و آیین و قاعده هم بکار میرود، نگارنده واژه دستور را در بند ۷ از هات ۴۶ بجای دانستوا *daštva* که ریشه واژه فارسی ماست، بمعنی اصلی خود گرفته است.

۱۱ - نهاد بجای دینا (دینا) *daēnā*، یادداشت ۲ بند ۱۱ هات ۳۱.

هشتمین بند | ۱ - در سرداشتن، در دل داشتن (دش) از مصدر دا (دادن) *dā*، بهمین معنی است در بند ۱۸ همین هات.

۲ - هستی = گئتها (گئتها) *gaēthā* در بند های ۱۲-۱۳ همین هات نیز آمده، یادداشت ۲ بند ۴ هات ۳۰.

۳ - آسیب آوردن، آزدن مانند شماره ۴ بند پیش.

۴ - رنج، درد، گزند = آتھری (آتھری) *âthri* از مصدر آتھ *âth* آزدن، تباہ کردن، نابود ساختن، یادداشت ۴ بند ۱۶ هات ۳۲.

۵ - رسیدن (رسیدن) *ans* از مصدر آنس *ans* با جزء (آنس) *ans*، یادداشت ۱۱ بند ۱۴ هات ۴۳.

۶ - واژه ای که به برگشته گردانیدیم از برای رساندن معنی است چه پئیتیوگت (درفرس هخامنشی پتی *patiy*) یعنی پذیره در فارسی پاد و پاذا شده، در سریکدسته از واژه ها بجا مانده چون پاداش که در پهلوی پات دھشن *pâtdahisn* گویند؛ پازهر یا پادزهر و جز آن. خود واژه پذیره: پئیتی + آر *paiti-ar* یعنی پذیره شدن، بضد کسی رفتن. نگاه کنید بیادداشت شماره ۵ از بند ۳ هات ۳۱. جزء دوم از آنجویی *aojōi* در آمده که در یادداشت شماره ۲ از بند ۷ از هات ۳۲ گذشت و بمعنی شدن و رفتن و جنیدن و بگردش در آمدن است. واژه پئیتیوگت *paityaogət* در گزارش پهلوی به *pa patirak-ravašnih* به پترک روشنیه (= پترک)

- ۶ - در باره «آفریننده جاندار» = گئوش تَشَن (ش) در ده - م سدیح سد .
 gāus-tashan یادداشت شماره ۲ از بند ۹ هات ۳۱ نگاه کنید .
- ۷ - خواستار شنیدن (د) (ش) = ایش دیح . ish ، یادداشت
 ۱۲ بند ۴ هات ۲۸ .

دهمین بند ۱ - مرد و زن : در یادداشت شماره ۵ از بند ۸ هات ۲۸

گفتیم واژه نر (سد) nar که در فارسی نیز نر گویم بمعنی یل
 و دلیر و بمعنی مرد، در برابر زن، در اوستا بسیار آمده . بسا این واژه در اوستا
 نا (سد) nā آمده، چنانکه در همین بند ۱۰ از هات ۴۶ .

زن = گنا (سد) gōnā در یسنا ۳۸ (هفت هات) پاره ۱ نیز آمده، در بخشهای
 دیگر نامه مینوی غنا (سد) ghānā و غنا (سد) ghnā چنانکه در
 یسنا ۱ پاره ۶ و یسنا ۲ پاره ۶ و ویسپرد کرده ۱ پاره ۵ و جز آن . همچنین در
 گاتها جنی (سد) jāni آمده چنانکه در هات ۵۳ بند ۶ و در جاهای دیگر
 جنی (سد) jani چنانکه در یسنا ۱۰ پاره های ۱۵ و ۱۷ و در فرگرد ۲۰
 و ندیداد پاره ۱۰ در پهلوی زن کم و در فارسی زن . در اینجا یادآور میشویم که
 زن نیک شوهر برگزیده در اوستا نائیری (سد) nāiri خوانده شده، در هفت
 هات : یسنا ۳۵ پاره ۶ ؛ یسنا ۳۷ پاره ۳ ؛ یسنا ۳۹ پاره ۲ ؛ یسنا ۴۱ پاره ۲ و بسا
 در جاهای دیگر بآن بر میخوریم . همچنین بواژه نائیریکا (سد) nāirikā
 بهین معنی در اوستا بسیار بر میخوریم . زن بد کردار و هرزه جبی (سد) jahī .
 jahī و جهیکا (سد) jahikā خوانده شده چنانکه در اردیبهشت یشت
 پاره ۹ و تیر یشت پاره ۵۹ و جز آن . در پهلوی جه (سد) jēh و در برهان قاطع نیز
 یاد شده ، از لغات زند و پازند ، بمعنی زن فاحشه و بدکار گرفته شده است ، همچنین
 در همان فرهنگ واژه جهمرز یاد شده و این هم درست است . جهمر زیا «زن باره» کسی
 است که بزنجی یاروسپی و بدکار در آمیزد . نگاه کنید بکفتارغلامبارگی در جلد
 و ندیداد .

یادداشتهای پنج گاتها

۲۹۰

۲ - بجای آوردن (𐬵𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀) = دا و س د . dà دادن ، بخشودن ، آفریدن .

۳ - جهان = انگه و 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 . anku در بند ۳ از همین هات بآن برخوردیم و در بند های ۱۱ و ۱۳ نیز آمده .

۴ - دانستن (𐬵𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀) = وید واد و vid ، یادداشت ۷ بند ۴ هات ۲۸ .

۵ - پاداش = آشی 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 . ashi ، یادداشت ۵ بند ۴ هات ۲۸ .

۶ - بجای درستکردار آش 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 . asha آمده است .

۷ - بجای بهشت خشتهر 𐬵𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 xshathra آمده ، کشور جاودانی مزدا اهورا مراد است یا بهشت چنانکه در بند ۳ از هات ۲۸ و در بسیاری از بند های دیگر گاتها .

۸ - نیایش = وهم 𐬵𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 . vahma ، یادداشت ۵ بند ۲ هات ۳۴ .

۹ - برگماشتن (𐬵𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀) = هج 𐬵𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 . haē ، یادداشت ۹ بند ۹ هات ۳۳ .

۱۰ - از برای پل چینوت بگفتار آن در بخش نخست نگاه کنید .

۱۱ - گذشتن (𐬵𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 ... 𐬵𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀) پر 𐬵𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 par با جزء 𐬵𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 فرا (𐬵𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 . فرا) فراگذشتن ، گذرکردن ، نگاه کنید یادداشت شماره ۳ از بند ۱۳ هات ۴۴ .

۱ - توانایی = خشتهر 𐬵𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 . xshathra

۴ - کربن و 𐬵𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 . Karapan ؛ کوی و 𐬵𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀

kavi از آنان جداگانه سخن رفت .

۳ - وادار کردن (𐬵𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 } 𐬵𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀) = یوج 𐬵𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 . yuǝ (= 𐬵𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 .

yaog) ، یادداشت ۹ بند ۱۰ هات ۳۰ .

۴ - مردم = مشیه 𐬵𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 . masya در بند ۴ از هات ۲۹ و در بند ۱۱

از هات ۳۰ و در بند های ۴ و ۵ و ۸ از هات ۳۲ و در بند ۵ از هات ۳۴ و در بند ۱۱ از هات ۴۳ و در بند ۱۱ از هات ۴۵ بآن برخوردیم، در بند های ۱ و ۵ از هات ۴۸ نیز آمده است. واژه مَرَتَ marəta که از همین بنیاد و بهمین معنی است در بند ۷ از هات ۲۹ و در بند ۵ از هات ۴۵ نیز برخوردیم، همچنین در بند ۱۳ از همین هات و در بند ۱۱ از هات ۲۹ واژه مَشَ marəša . مَشَ masha بهمین معنی و از همین بنیاد است؛ در بند ۶ از هات ۳۰ و در بند ۱۲ از هات ۳۲ واژه مَرَتَنَ marətan . مَرَتَنَ marətan صفت است یعنی مردنی، در گذشته‌ی (نگاه کنید بنام کیومرث در یادداشت شماره ۸ از بند ۵ هات ۲۹).

واژه های دیگر از همین بنیاد چون مَرْتَهیو marəthyu که در بند ۸ از هات ۵۳ آمده یعنی مرگ، از واژه های آمِشَ a-məsha (امشا + سپند) و اَمِرَتات a-məratat (امرداد) که هر دو با حرف نغی آ . م . آمده یعنی بیمرگ و جاودانی، جداگانه در گفتار امشاسپندان سخن رفت. همه این واژه ها از مصدر مَر mar . مَر در آمده که بمعنی مردن است، لغت مردم که گفتیم از همین ریشه است یعنی مردنی، در گذشته‌ی، نگاه کنید یادداشت شماره ۶ از بند ۴ هات ۲۹.

۵ - . بد = اَكْ akā . یادداشت ۵ بند ۳ هات ۳۰.

۶ - تباه کردن = مَرَنگیدِیائی marəngəidyāi . مَرَنگیدِیائی marəṅge (Inf.) از مصدر مَرَنجَ marəṅe که بمعنی میرانیدن و نیست کردن و تباه کردن و کشتن است، در بند ۱ از هات ۳۱ و در بند ۱ از هات ۴۵ و در بند ۱۰ از هات ۵۱ و در بند ۶ از هات ۵۳ به مرنج برمیخوریم، از همین بنیاد و بهمین معنی است. مرنجیائی marəṅeyāi (Inf.) که در بند ۱۴ از نخستین فرگرد و ندیداد آمده یعنی گزند رسانیدن، تباه ساختن و نیز از همین بنیاد است واژه مَرَكْ maraka . مَرَكْ maraka که در بند ۱۸ از هات ۳۱ آمده و در بخشهای دیگر اوستا مَهْرَكْ mahrka و در فارسی مرگ شده است همچنین

واژه مَرخَرَزْ = مَرْدَسْ مَرْدَسْ. maraxtar که در بند ۱۳ از هات ۳۲ آمده، بمعنی تباہ کننده، از همین بنیاد است مَرْدْ = مَرْدْ. marad که هیئت دیگری است از مرنج marəŋe و در بند های ۹ و ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ از هات ۳۲ بکاررفته است، برابر واژه لاتین mordere که در فرانسه mordre شده است. نگاه کنید بیادداشت شماره ۸ از بند ۱ هات ۳۱.

۷ - زندگی = اهو مَرْدَسْ مَرْدَسْ. ahu، یادداشت ۴ بند ۲ هات ۲۸.

۸ - دین = دَینَا = دَینَا. daēna بمعنی نهاد و منش و وجدان است. چنانکه در بند ۷ از همین هات.

۹ - هراسیدن، بیم داشتن (مَرْدَسْ مَرْدَسْ) = خورد مَرْدَسْ. xrud

(خَرْتُود مَرْدَسْ مَرْدَسْ) در بند ۱۳ از هات ۵۱ نیز آمده، در گزارش

پهلوی خروسیشن یهونتن مَرْدَسْ مَرْدَسْ مَرْدَسْ (= داتن مَرْدَسْ) یعنی

خروش دادن، در گزارش پهلوی واژه خرو مَرْدَسْ. xru یا خورد مَرْدَسْ. xrud

مشتبّه شده با واژه خروس مَرْدَسْ. xrus (= خَرْتُوس مَرْدَسْ مَرْدَسْ)

که بمعنی خروشیدن است و در پهلوی نیز به خروشیدن گردانیده شده است. در بند

۸ از هات ۵۳ بواژه خروس (خروشیدن) برمیخوریم (نگاه کنید بیادداشت شماره

۶ آن بند)، خورد مَرْدَسْ. xrud بمعنی هراسیدن و بیم داشتن است؛ خرونت

مَرْدَسْ مَرْدَسْ. xrvant صفت است (اسم فاعل) از مصدر خرو = خورد در نامه

پازند آتوگمداچا Aogamadaečā در پاره ۲۸ بکاررفته و در پازند بجای آن سهمگین

آورده شده است (در پاره این نامه نگاه کنید بجلد خرده اوستا، گزارش نگارنده

ص ۱۷۴-۱۷۸) خَرْتُودَتْ اورُونْ مَرْدَسْ مَرْدَسْ. دَلا مَرْدَسْ مَرْدَسْ. xraodat-urvan که

در پاره ۴ از پنجمین فرگرد و ندیداد آمده، صفت است یعنی هراسیدن روان.

۱۰ - درباره پل چینوت (پل صراط) نگاه کنید بگفتار آن در بخش نخست.

۱۱ - رسیدن، گراییدن (مَرْدَسْ مَرْدَسْ) = آئیبی گم مَرْدَسْ مَرْدَسْ.

۱۳ - بجای « همیشه » ویسپَ واپدوسمه (همه) ؛ « پاینده » یو ۰۳۳۰
 yu (جاودان) در بند ۸ از هات ۲۸ و در بند ۸ از هات ۴۹ نیز این دوواژه با هم
 آمده یعنی هماره جاودان .

۱۳ - یار = آستی مددوم . asti ، یادداشت ۹ بند ۲۲ هات ۳۱ .

۱۴ - خان و مان دروغ = دروج-و دیمان ، و لایم-۰۳۳۰
 drūjō-dēmāna دوزخ مراد است ، یادداشت ۴ بند ۱۶ هات ۳۱ .

دوازدهمین بند || ۱ - نواده = نیتَ (نومس) . napat ، یادداشت ۸
 بند ۱۱ هات ۴۵ .

۴ - خویش در متن { مدل لیل + ۳۰۳۰ } آمده از واژه نپتیه { نومس مدمدم }
 naptya آمده و از آن کسانی که از یک پشت و دودمان اند ، اراده شده است .
 Naptya نیز نام یکی از پارسایان است در فروردین یشت پاره ۱۰۲ یاد شده
 است .

۴ - بجای نامور یا نامبردار آئوجیه مدطیا ددم . aojya صفت است (اسم
 مفعول) از مصدر آئوج مدطیا . aoj نامیدن ، خواندن ، یاد کردن ، یادداشت
 بند ۱۰ هات ۳۲ .

۴ - روی کردن (دکیم) (از مصدر کم ۰۳۰۳۰ gam با جزء اوس
 دد us (= اوز دک uz) در رسیدن ، در آمدن ، اوز در سرفعل جن ۰۳۳۰-
 jān در وزن شعر زیادتیی است باید برداشته شود .

۵ - کوشش = تهوخشنکه نکله مدک ییل سومس . thwaxshānh ، یادداشت
 ۹ بند ۲ هات ۲۹ .

۶ - گشایش بخش = فراد لاسون frād ، یادداشت ۹ بند ۱۴ هات ۳۴ ؛
 هستی = گتتها ۰۳۰۳۰ مدس . gaêthā ، یادداشت ۲ بند ۴ هات ۳۰

۷ - پذیرفتن ، راه دادن (۰۳۰۳۰ مدس . ۰۳۰۳۰) = هام آئیبی میته
 ۰۳۰۳۰ مدس . ham-aibi-mith ، یادداشت ۱۰ بند ۴ از همین هات نگاه کنید .

- ۸ - رامش بخشیدن = رفِذرائی (رفذرائی) رفِذرائی (Inf.) rafadhraî ،
یادداشت ۴ بند ۱ هات ۲۸ .
- ۹ - سرانجام، پایان، فرجام = سَسْتَ نوم و نوم . sasta ، یادداشت
۵ بند ۸ هات ۳۰ .
- سیزدهمین بند | ۱ - آمادگی = رادنگه رادنگه . rādanh بخدمت
آماده بودن و درراه دین جانفشانی کردن وفدا کاری کردن ،
مراداست . در بند ۱۷ همین هات نیز آمده، نگاه کنید یادداشت شماره ۵ از بند ۹ هات ۲۹ .
- ۲ - برازنده و درخور = اِرِتھو اِرِتھو . arathwa ، یادداشت ۲ بند
۱۰ هات ۲۸ .
- ۳ - شنوده شدن = فرسروئید یائی فرسروئید یائی (Inf.) fra-srūidyāi
در بند ۱۴ همین هات نیز آمده ، شناخته شدن و نامبردار گردیدن یعنی چنین کسی
سزاوار است که نام و آوازه اش بگوش همه کس برسد ، نگاه کنید یادداشت ۵ از بند
۱۲ هات ۳۴ .
- ۴ - زندگی = اھو اھو . ahu ، دریادداشت شماره ۷ از بند ۱۱ همین
هات گذشت .
- ۵ - هستی یا دارایی = گئتها gaêthâ در بند های ۸ و ۱۲ نیز بآن برخوردیم .
- ۶ - برافزودن = فراد فراد . frād ، یادداشت ۲ بند ۱۱ هات ۳۳ .
- ۷ - خوب دوست یا دوست خوب = هوش هخی هوش هخی . huš-haxi ، یادداشت ۹ بند ۳ هات ۳۰ .
شناختن (هوش هخی) از مصدر من هوش . man شناختن ،
اندیشیدن . یادداشت ۸ بند ۱۰ هات ۲۹ .
- چهاردهمین بند | ۱ - پاکدین = آشون آشون . ashavan در بند
۵ از همین هات گذشت و آن کسی است پیرو دین راستین

(اَشّ مَدْرَج مَدْرَج . asha)

- ۲ - دوست = اوروتَهه دَلَد مَدْرَج مَدْرَج . urvatha ، یادداشت ۷ بند ۲۱ هات ۳۱ .
- ۳ - در باره آیین مغ = مَكْ مَدْرَج مَدْرَج maga و صفت مه = مَز مَدْرَج مَدْرَج maz (بزرگ) نگاه کنید یادداشت شماره ۶ و شماره ۷ از بند ۱۱ هات ۲۹ .
- ۴ - خواستن، آرزو کردن (وَا مَدْرَج مَدْرَج .) = وَس وَا مَدْرَج مَدْرَج vas در بند ۱۶ نیز آمده ، یادداشت ۸ بند ۱۱ هات ۳۱ .
- ۵ - پایان کار، سرانجام = یَاوُ نَگه وَا مَدْرَج مَدْرَج yânh (یاه وَا مَدْرَج مَدْرَج yâh) یادداشت ۱۰ بند ۲ هات ۳۰ .
- ۶ - یك سرای = هَدَم مَدْرَج مَدْرَج ha-dam ، یادداشت ۹ بند ۹ هات ۴۴ .
- ۷ - در آمیختن یا گردهم در آمدن (وَا مَدْرَج مَدْرَج .) = مِیس وَا مَدْرَج مَدْرَج myas ، یادداشت ۱۰ بند ۱ هات ۳۳ .
- ۸ - گفتار = اوخذ وَا مَدْرَج مَدْرَج uxdha ، یادداشت ۳ بند ۶ هات ۲۸ .
- ۹ - خواندن (کَر مَدْرَج مَدْرَج .) = زبا کَر مَدْرَج مَدْرَج zbâ ، یادداشت ۱ بند ۴ هات ۳۱ .

۱ - آگاهانیدن، گفتن (وَا مَدْرَج مَدْرَج .) = وَج وَا مَدْرَج مَدْرَج vaç ، یادداشت ۷ بند ۱۱ هات ۲۸ .

۲ - دانا، هوشیار = داتَهه وَا مَدْرَج مَدْرَج dâtha ؛ نادان، بیهوش = اداتَهه وَا مَدْرَج مَدْرَج a-dâtha (با حرف نفی آ مَدْرَج .) در بند ۱۷ همین هات نیز باین واژه برمیخوریم ، یادداشت ۱ بند ۱۰ هات ۲۸ .

۳ - بازشناختن (وَا مَدْرَج مَدْرَج مَدْرَج مَدْرَج .) = وی چی وَا مَدْرَج مَدْرَج vi-çi در بند ۱۷ از همین هات نیز آمده ، یادداشت ۷ بند ۴ هات ۲۹ .

۴ - بجای راستی، اَشّ مَدْرَج مَدْرَج asha : شاید که از این واژه همین معنی اراده شده باشد یا درست‌کرداری که در یادداشت شماره ۶ از بند ۱۰ همین هات یاد کردیم یا دین راستین که در بند ۱۲ همین هات گذشت .

۵ - ارزانی داشتن (**دردردن**) از مصدر **دا و سدا** dā بخشودن ، دادن ، آفریدن .

۶ - نخستین = **پتواورویه** **سدا دلدرد** . paouruya ، یادداشت ۸ بند ۱۱ هات ۲۸ .

۷ - آیین ، داد = **دات** **وسدسد** . dāta ، یادداشت ۱ بند ۱ هات ۳۳ .

شانزدهمین بند || ۱ - **راد** = **آرد** **سدل** **وسدا** . arəda ، دریادداشت شماره

۱ از بند ۹ همین هات گذشت معنی ای که نگارنده باین واژه داده سنتی است در اینجا ، همچنان در بند ۹ معنی دیندار و پارسا از آن برمیآید .
۲ - **آنجا** = **آتھرا** **سدن** **لسد** . athrā (نگاه کنید یادداشت شماره ۱ از بند ۱۲ هات ۳۱) سه بار دیگر در همین بند « آنجا » آوردیم و آن بجای **یتھرا** **سدن** **لسد** . yathrā میباشد که از ظروف مکان است ، در آغاز بند آینده نیز همین واژه بکار رفته است . (نگاه کنید یادداشت شماره ۱۰ از بند ۹ هات ۳۰)

۳ - رفتن (**دوید**) = **ای** **سد** ، یادداشت ۷ بند ۲ هات ۳۱ .

۴ - خواستن (**دوددسدسد**) = **وس** **واسد** . vas در یادداشت شماره ۴ از بند ۱۴ همین هات گذشت .

۵ - خوش = **اوشتا** **دوسسد** . ustā ، یادداشت ۱۰ بند ۱۱ هات ۳۰ .

۶ - بودن = **ستومی** **دسدسد** . (Inf.) stōi ، یادداشت ۷ بند ۴ هات ۳۴ .

۷ - پیوستن (**سدسدسدسد**) = **هچ** **سد** **سد** . hač ، یادداشت ۹ بند ۹ هات ۳۳ .

۸ - بکام یا دارائی = **ایشتی** **سدسد** . īsti ، یادداشت ۸ بند ۹ هات ۳۲

۹ - افزایش = **وردیمام** **واسد** **سد** **سد** . varədəmām از مصدر **ورد** **واسد** **سد** **سد** . varəd افزودن ، بالیدن ، یادداشت ۷ بند ۴ هات ۳۱ .

۱۰ - آرام گزیدن ، جای گرفتن (**سدسدسدسد**) = **شی** **سد** **سد** . shi ، یادداشت ۶ بند ۱۰ هات ۲۹ .

۹ - بجای سنجیده در متن اَفْشَمَن مدله ۳۳۶ مد.} هفدهمین بند

afshman و بجای ناسنجیده اَن اَفْشَمَن مدله ۳۳۶ مد.}

an-afshman (با حرف نفی اَن مد.} an) آمده و در گزارش پهلوی به پتمان

۳۶۴۳ patmān و لاپتمانیکیه مدله ۳۶۴۳ پاتمانیکیه lâ patmānikih گردانیده

شده یعنی پیمان ونه پیمان یا موزون و ناموزون چنانکه بارتولومه Bartholomae

نوشته در گزارش پهلوی اَفْشَمَن با افسمن مدله ۳۳۶ مد.} afsman مشتبه شده

است . افسمن که در پاره ۱۶ از یسنا ۱۹ و در پاره ۴ از یسنا ۷۱ و پاره ۳ از

کرده سیزدهم و یسپرد آمده بمعنی یک فرد شعر بایست است . این واژه نیز در گزارش

پهلوی به پتمان گردانیده شده و در اینجا پتمان (= پیمان) بمعنی وزن و مقیاس

شعر ، درست است اما در بند ۱۷ از هات ۴۶ از شیوه سخن پیغمبر ، درگاتها ، دور

مینماید که واژه افسمن را بمعنی گفتار موزون بکار برده باشد و خواسته باشد بگوید

که در پیشگاه مزدا بنظم شفاعت خواهم کرد . بارتولومه افسمن را بمعنی زبان

گرفته (Nachteil) و اَن افسمن را بمعنی سود (vorteil) باین معنی پیغمبر فرماید :

ای جاماسب من در پیشگاه مینوی مزدا از زبان یا بیچارگی تو سخن خواهم داشت

آنچنان که مزدا بتو آموزش آورد و ترا ببخشد .

بارتولومه اَفْشَمَن مدله ۳۳۶ مد afsha را که در پاره ۱۰ از سیزدهمین فر کرد

و ندیداد آمده نیز از همین بنیاد گرفته بمعنی زبان دانسته است (damnum)

، دانشمندان دیگر بمعنی دیگر گرفته اند : اسپیکل Spiegel ترجمه

کرده : unangemessenes, angemessenes ؛ گلدنر Geldner پیش از این مانند

اشپیکل معنی کرده و پس از آن : (Lobes) Hymnen , nicht in gemeiner Rede ,

not curses, blessings : Hång هوگ

not ordinances , ordinances : Jackson جسکسن

conformes aux règles saintes mais rien en dehors d'elles : De Harlez دهارله

Unmetriches , Ungemessenes , metrisch : Yusti یوستی

not metrical , metrical : Mills میلز

- دارمستتر Darmesteter : rien qui ne soit conforme à vos lois, vos lois
 کا:نگا Kanga : unmeasured verse ,measured verse
 پونگر Punegar : unmetrically ' in metre
 چاترجی Chatterji : ingnoble ,noble
- ۲ - سخن داشتن (دود سیرج سوسد) = سَنگه دوسوس . sañh
 یادداشت ۱ بند ۴ هات ۲۹ .
- ۳ - همچنین = هدا سوسوس . hadā' ، یادداشت ۷ بند ۲ هات ۲۹ .
- ۴ - فرمانبری، شنوایی = سیرعوش دود سیرج سوسد . saraosha ، یادداشت
 ۴ بنده هات ۲۸ .
- ۵ - شما : در متن وِستا وَا دوسوس . vāstā (در نسخه بدل وِستا vīstā
 وَا دوسوس . از ضمیر وَا وَا va (شما) بارتولومه:
 Bartholo. Altira. Wörterb. Sp. 1311
- ۶ - نیایش = وَهَم وَا دوسوس . vahma در یادداشت شماره ۸ از بند ۱۰ همین
 هات گذشت .
- ۷ - آمادگی = رادنگه دوسوس . rādanh ، در یادداشت شماره ۱ از بند
 ۱۳ همین هات گذشت .
- ۸ - اندرزگر (مشاور) = مَنَتو دوسوس . mañtu ، یادداشت ۶ بند ۴
 هات ۳۳ .
- ۹ - کار آگاه = دنکر وَا دوسوس . danra ، در یادداشت ۱۰ بند ۷ همین
 هات گذشت .
- ۱۰ - بواژه های دانا و نادان یا هوشیار و بیهوش و باز شناختن در بنده ۱۰ همین
 هات نیز بر خوردیم .

۱ - پایدار (دوسوس دوسوس) از صفت یو دوسوس
 هجدهمین بند
 yu که بمعنی پایدار و استوار است .

- ۲ - بجای «من خود» آس چیت . as-ait . یادداشت ۲ بند ۲ هات ۲۹
- ۳ - دارایی = ایشتی ishti ، در یادداشت شماره ۸ از بند ۱۶ همین هات گذشت .
- ۴ - نوید دادن (ish) = چیش ish . یادداشت ۴ بند ۳ هات ۳۱ .
- ۵ - ستیزه = آنست asta ؛ ستیزه کردن = آنستای astai . یادداشت ۵ بند ۸ هات ۳۴ .
- ۶ - درس داشتن ، در دل داشتن (ish) از مصدر دا ish . در یادداشت شماره ۱ بند ۸ گذشت .
- ۷ - خواست ، کام (اراده) = وار vâra . یادداشت ۶ بند ۲ هات ۳۳
- ۸ - خوشنود ساختن (xshnu) = خشنو xshnu . یادداشت ۱۰ بند ۱ هات ۲۸ .
- ۹ - دستور یا حکم و فتوی = وی چیتیه vîcitha ، یادداشت ۶ بند ۲ هات ۳۰ .
- ۱۰ - از برای واژه های خرد = خرتو xratu و منش = مننگه mananh . نگاه کنید بیادداشت های ۸-۹ از بند ۱ هات ۲۸ .
- نوزدهمین بند | ۱ - بجای دین ، آس asha آمده ، از آن دین راستین زرتشتی اراده شده چنانکه در بند ۱ از هات ۴۷
- ۲ - درست = هیتیه haithya ، یادداشت ۳ از بند ۶ همین هات نگاه کنید .
- ۳ - بجای آوردن یا ورزیدن (varaz) = ورز varaz . یادداشت ۴ بند ۴ هات ۲۹ .
- ۴ - کام ، آرزو ، خواهش ، خواست (اراده و میل) = وسن vasna ، یادداشت ۸ بند ۱۱ هات ۳۱ .

- ۵ - سازگارتر = فر شو تِم (ل)؛ ل د س ج م ۴ ۶ م د . farashôtama صفت است یعنی بکام و آرزو برابرتر ، باخواهش کارسازتر . در بند ۱۱ از هات ۵۰ نیز این واژه با ۵۵ م د ۶ . واد د د ۶ م د . hyat-vasnâ یکجا آمده است .
- ۶ - مُزد = میزد م د ۶ م د . mizda ، یادداشت ۷ از بند ۱۳ هات ۳۴ .
- ۷ - جهان آینده، دیگر جهان = پَرا هو (ل) م د ل س م د . parâhu (بارتولومه نوشته parâhva) از پَر (ل) م د ل س م د . para ، یعنی آن یکی ، دیگر ، واز اهو ahu زندگی، جهان ، هستی ، پرا هو صفت است مانند پرو آسن (ل) م د ل ۶ . م د د ۶ م د . parô-asna که در بسنا ۵ پاره ۲ و در فرگردنهم و ندیداد پاره ۴ آمده و بهمان معنی است: جهان آینده یا آنچه از آن دیگر جهان است . پَر و آستی (ل) م د ل ۶ . م د د ۶ م د . parô-asti که در هر مزدیشت پاره ۲۵ و در هادخت نسک در نخستین فرگرد پاره ۵ آمده بهمین معنی است . استی با واژه ستی م د ۶ م د . sti بمعنی بود و هستی از يك بنیاد است . نگاه کنید یادداشت شماره ۷ از بند ۴ هات ۳۴ .
- ۸ - بچیزی ارزانی شدن یا در خور بودن (ل) م د ۶ م د ۴ م د ۶ م د) = هَن م د ۶ م د . han ، یادداشت ۶ بند ۶ هات ۳۲ .
- ۹ - درباره جانور بارور = م د ۶ م د ۶ م د ۶ م د . م د ک ۶ م د . یادداشت شماره ۵ از بنده هات ۲۹ نگاه کنید .
- ۱۰ - آرزومند : مَن ویست م د ۶ م د ۶ م د . واد د ۶ م د . manē-vista این صفت از مَن م د ۶ م د ۶ م د (از واژه مننگه م د ۶ م د ۶ م د ۶ م د manānh منش) واز ویست م د ۶ م د ۶ م د . vista (اسم مفعول وید وادگن vid یافتن ، پیدا کردن) ساخته شده است . مَن ویست یعنی آنچه در یاد بود یا آنچه دل خواهد ، نگاه کنید یادداشت شماره ۴ از بند ۶ از هات ۲۹ .
- ۱۱ - ساختن ، انجام دادن (م د ۶ م د ۶ م د) = سَن د م د ۶ م د ۶ م د sand م د ۶ م د . یادداشت ۱۵ بند ۱ هات ۲۹ .
- ۱۲ - چاره سازتر: وید یشت م د ۶ م د ۶ م د ۶ م د . vaēdista صفت تفضیلی است

از ویدَ **واصد** vaêda پدید آرنده (از مصدر وید فاصح و vaêd
 = وید وادون vid پیدا کردن ، یافتن) نگاه کنید ییادداشت شماره ۱۰ از بند ۱۰
 هات ۲۹، ویدیشَت vaêdistā نیز بمعنی آگاه تر است ، چنانکه در بند ۷ از هات ۳۲
 و باین معنی از مصدر وید vaêd = وید vid دانستن ، شناختن ، آگاه بودن ،
 درآمده است . نگاه کنید ییادداشت شماره ۱۰ از بند ۷ هات ۳۲ .

سپنتهدگات: یسنا، هات ۴۷

نخستین بند یادداشتی ندارد .

دومین بند || ۱ - پاکتر روان یاسپند تر مینو = سپنیشْت مَینِیو
 در {۴۷-۳۳-۶۶} در spānistā-mainyu ، سپنیشْت
 صفت تفضیلی است از سپنتَ {۴۷-۳۳-۶۶} spānta (سپند) که در بند پیش گذشت.
 نگاه کنید یادداشت شماره ۳ از بند ۱۲ هات ۳۳ .

۴ - بجای « از روی » در متن اِآنو {۴۷-۳۳-۶۶} ēānū آمده از حروف
 اضافه است در بند ۱۶ از هات ۳۲ نیز بهمین واژه برخوردیم و بجای آن « به »
 آوردیم . همین واژه است که در بخشهای دیگر اوستا اَنو {۴۷-۳۳-۶۶} anu آمده چنانکه
 در آبان یشت پاره ۹۳ و در فرگرد دوم و ندیداد پاره ۱۱ ، در فرس هخامنشی نیز اَنو
 anuv بمعنی زی و سوی میباشد . چنانکه در سنگنیشته بهستان (کتیبه بیستون) .
 بسا هم اِآنو ēānū یا اَنو anu جزئی (préfixe) است که در سر برخی
 از فعلها در آمده از برای برگردانیدن معنی اصلی مصدرها ، چنانکه در همین
 بند از هات ۴۷ بارتولومه Bartholomae آنرا بفعل و رزبان وا {۴۷-۳۳-۶۶} در سد ص
 (= بجای آوردن ، و رزاند) پیوسته است . نگارنده آن را مانند لومل Lommel
 به منش نیک (وهومننگه) پیوسته است در گزارش پهلوی (زند) بند ۱۶ از هات ۳۲
 و بند ۲ از هات ۴۷ کلمه اِآنو ēānū به {۴۷-۳۳-۶۶} (۳۳-۱۳) دهان گردانیده
 شده ، یعنی که در گزارش پهلوی اِآنو ēānū که حرف اضافه است با اسم اِآونگه
 {۴۷-۳۳-۶۶} ēāñh که در اوستا بمعنی دهان است ، مشتبه شده و مایه اشتباه
 برخی از دانشمندان اروپایی و پارسی گردیده و اِآنو ēānū را در بند ۲ از هات ۴۷
 بمعنی دهان گرفته اند . از برای ēāñh دهان یادداشت شماره ۶ از بند ۱۱ هات
 ۲۸ نگاه کنید .

- ۳ - پارسایی مانند بند پیش بجای آرمئیتی *armaiti* آورده شده.
 ۴ - شناسایی = چیستی *čisti* ، یادداشت ۴ بند ۳ هات ۳۱ .
 ۵ - در بند ۳ از هات ۴۴ نیز مزدا پدر راستی خوانده شده نگاه کنید بآن بند .

سومین بند || ۱ - پدر : تا *tā* بجای تر *tar* =
 پتر *ptar* ، یادداشت شماره ۲ از بند ۸ هات ۳۱
 نگاه کنید .

- ۲ - خرمی بخش = رانیوسکرتی *rānyô-skərati* .
 در بند ۶ از هات ۴۴ نیز این صفت از برای گئو *gao* (جاندار ، چارپا)
 آورده شده . نگاه کنید یادداشت شماره ۶ آن بند .

۳ - آفریدن = هم تش *hēm-tash* . یادداشت
 ۲ بند ۹ هات ۳۱ .

- ۴ - کشتزار = واستر *vāstra* ، نگاه کنید یادداشت

شماره ۶ از بند ۲ هات ۲۹ و یادداشت شماره ۷ از بند ۹ هات ۳۱

- ۵ - رامش دهنده = رامادانگه *rāmā-dānh* .
 صفت است : از رامن *rāman* (رامش) و از مصدر دا *dā* (دادن)
 مانند صفت رامو داتی *rāmō-dāti* .
 نخستین فرگرد و نیداد پاره ۱ آمده ، نگاه کنید یادداشت شماره ۷ از بند ۱۰ هات ۲۹ .

۶ - پرسش و پاسخ کردن یا گفت و شنود کردن = هام فرس *ham.fras*
 ۶۰۶ . (نگاه کنید یادداشت شماره ۱۲ از بند ۶ هات ۳۳)

در متن آمده : *hēm-tash* ، *hēm-tash* ، *hēm-tash* .
 دومین *hēm* افزوده شده ، در وزن شعر زیادتی است باید برداشته شود .

چهارمین بند || ۱ - سرپیچیدن ، نافرمانی کردن (*isvan*) .

- = رَنگه *renh* ، یادداشت ۷ بند ۱۱ هات ۳۲ .
 ۲ - توانا = ایسون *isvan* ، یادداشت ۴ بند ۱۴ هات ۴۳ .

- ۳ - کم = کَسو و مَدَد = kasu ؛ بیش = پَر و مَلَد = paru .
نگاه کنید یادداشتهای شماره ۵ از بند ۱۳ هات ۳۱ و شماره ۱ از بند ۶ هات ۳۲ .
- ۴ - مهربان = کات و مَدَد = kâthê . در نسخه بدل و مَدَد = {
kâthê بارتولومه Bartholomae آن را (inf.) دانسته از مصدر کن و مَد = kan که در
یادداشت شماره ۸ از بند ۱۳ هات ۴۴ بمعنی آرزو کردن و دوست داشتن یاد کردیم
اما نظریه آک = مَد = aka که پس از آن آمده باید اسم باشد . نگاه کنید به
Gâthâ's des Zarathustra Yasna 47-51 Von Lommel s. 122 .
Les Infinitifs Avestiques par E. Benveniste p. 34.
- ۵ - بد خواه = آک و مَد = aka ، یادداشت شماره ۵ از بند ۳ هات
۳۰ نگاه کنید .

- پنجمین بند || ۱ - پیمان دادن ، نوید دادن = چیش و مَد = eish .
یادداشت شماره ۴ از بند ۳ هات ۳۱ نگاه کنید .
- ۲ - بی = هَنَر و مَد = { } . hanrê ، یادداشت شماره ۸ از بند ۱۵ از
هات ۳۱ نگاه کنید .
- ۳ - خواست (اراده) = زئوش و مَد = zaosha ، یادداشت شماره ۲ از
بند ۸ از هات ۲۸ نگاه کنید .
- ۴ - بهره بردن یا بخش یافتن = بخش و مَد = baxsh ، یادداشت
شماره ۱۰ از بند ۱۰ از هات ۳۱ نگاه کنید .
- ۵ - منش زشت = آک مَنَنگه و مَد = { } . aka.mananh در
پهلوی آکومَن و مَد = ۱۶۱۹ akôman چنانکه از ترکیب این واژه پیداست آکومَن
دیوی است همستار (ضد) وهومنه (بهمن) در جاهای دیگر اوستا و در نوشته‌های پهلوی
بسیار یاد گردیده ، از او در گفتار « امشاسپندان » سخن داشتیم .
- ۶ - بسر بردن ، جای گزیدن ، نشیم کردن ، منزل ساختن = آشی و مَد = { } .
â-shi ؛ یادداشت شماره ۶ از بند ۱۰ از هات ۲۹ نگاه کنید .

ششمین بند || ۱ - بخش = وی داتی vidâti ، بیادداشت

شماره ۸ از بند ۱۹ از هات ۳۱ نگاه کنید .

۲ - مزد = ونکھو vanhu ، بیادداشت شماره ۹ از بند ۱۹ از هات ۳۱ نگاه کنید .

۳ - گروه = ران râna ، از این واژه دو گروه دینی مزدیسنان و دیوبسنان اراده شده یا هم‌آوردان ، بیادداشت شماره ۵ از بند ۳ از هات ۳۱ نگاه کنید .

۴ - بجای آوردن (dâ) دا dâ ، بخشودن .

۵ - یوری = دبازنگه dabazan ، بیادداشت شماره ۳ از بند ۶ از هات ۴۴ نگاه کنید .

۶ - چه = زی î ، باین واژه در اوستا بسیار برمیخوریم و گاهی آن را در فارسی به «آری» گردانیدیم چنانکه در بند ۱۴ از هات ۳۴ و در بند ۲ از هات ۴۸ .

۷ - بساکسان = پُورو puru = پُرو paru ، بیش ، پر، بسیار . در یادداشت شماره ۳ از بند ۴ از همین هات نیز به آن برخوردیم .

۸ - خواستار شنیدن (aêsh) = ایش aêsh ، (ish) ، بیادداشت شماره ۱۲ از بند ۴ از هات ۲۸ نگاه کنید .

۹ - گرویدن (var) ، بیادداشت شماره ۷ از بند ۲ از هات ۳۰ نگاه کنید .
 var ، بیادداشت شماره ۷ از بند ۲ از هات ۳۰ نگاه کنید .

سپنتهدگات: یسنا، هات ۴۸

- نخستین بند || ۱ - چون = یزی یزی yēzi ، نگاه کنید به یادداشت شماره ۱ از بند ۲ هات ۳۱ .
- ۲ - سزا = آدا سدوسه ādā پاداش، دهش . یادداشت ۴ بند ۷ هات ۳۰
- ۳ - شکست دادن، چیر شدن، پیروزی یافتن (yā) = ون van ، دربند آینده نیز آمده (yā) یادداشت ۸ بند ۴ هات ۳۱
- ۴ - مردم = مشیه masya ، یادداشت ۴ بند ۱۱ هات ۴۶ .
- ۵ - جاودانی، بیمرگی، پایداری، همیشگی = امرتات aməratātāt ، یادداشت ۴ بند ۶ هات ۳۱ .
- ۶ - رسیدن (as) = آنس as ، یادداشت ۱۱ بند ۱۴ هات ۴۳ .
- ۷ - دیر باز = دبیستانا daibitānā ، یادداشت ۸ بند ۳ هات ۳۲ .
- ۸ - آگهی دادن (væ) = فراوچ væ « væ » .
 frā-væ فرا گفتن ، از پیش آگهی دادن ، نوید دادن چنانکه در بند ۱۲ از هات ۳۴ و در بند ۶ از هات ۴۶ و جز آن = وچ væ گفتن ، آگاهانیدن . در آغاز بند آینده نیز بکار رفته ، نگاه کنید یادداشت شماره ۷ از بند ۱۱ هات ۲۸ .
- ۹ - بخشایش = سوا savā سودا یزدی و مینوی ، نگاه کنید یادداشت شماره ۸ از بند ۱۱ از هات ۳۰ و یادداشت شماره ۵ از بند ۱۲ هات ۴۴
- ۱۰ - برافراشتن ، بلند کردن (vaxsh) = وخش vaxsh ، یادداشت ۵ بند ۶ هات ۳۱ .

۱۱ - نیایش کننده، نیایشگر = وَهَمَ **واهدمه** . vahma، یادداشت ۵ بند ۲ هات ۳۴ .

دومین بند || ۱ - دانا، شناسا، آگاه = ویدونگه **واوودوس** .
vidvanh، یادداشت ۴ بند ۶ هات ۲۹ .

۲ - پیش = پرا **پرادسد** . parā، در بند ۲ از هات ۳۰ و در بند ۱۲ از هات ۴۳ نیز بآن برخوردیم .

۳ - سزا = پرتَهه **پرتَهه** . parətha از مصدر پَر **پرادسد** . par در آمده که بمعنی سزادادن و برابر کردن و درست کردن و در گذرانیدن گناه است (نگاه کنید بیادداشت شماره ۳ از بند ۱۳ هات ۴۴) .

پرتَهه در گزارش پهلوی همین بند به ویتَرک **ویرک** vitark یعنی گذر گردانیده شده ، از مصدر ویتَرتن **ویرتن** یا ویتارتن **ویرتن** vitārtan گذشتن . در گزارش پهلوی پرتَهه parətha مشتبه شده با کلمه دیگر اوستایی پرتو **پرتو** parətu که بمعنی گذروپل است و از مصدر پَر **پرادسد** . par بمعنی گذشتن و گذر کردن در آمده است . بکلمه پرتو parətu (= پل) نیز در گاتها برمیخوریم چنانکه در هات ۴۶ بند های ۱۰ - ۱۱ و در هات ۵۱ بند های ۱۲-۱۳ و بسادرجاهای دیگر اوستا، در گزارش پهلوی نیز ویتَرک (گذر) vitark شده است .

در گفتار چینود (صراط) از آن سخن داشتیم (نگاه کنید بیادداشت شماره ۳ از بند ۱۲ هات ۵۱) . کلمه های دیگر از بنیان پرتَهه parətha نیز در اوستا بسیار است ، از آنهاست آپرتی . **پرتی** apərəti که در پاره ۳۸ از سومین فرگرد وندیداد آمده بمعنی سزا ، حد ، تنبیه ؛ آن آپرتَهه **پرتی** an. apərətha در پاره ۱۱ از نخستین فرگرد وندیداد یعنی کفاره ناپذیر ، جبران نشدنی و این صفت از برای گناهی میآید که با سزا وحد جبران نشود . نگاه کنید بیادداشت شماره ۸ از بند ۹ هات ۵۳ و بگفتار پادافراه در جلد

وندیداد.

۴ - اندیشیدن (۰۳۰۴) = مَن م ۰۴ man ، یادداشت ۸ بند ۱۰ هات ۲۹ .

۵ - رسیدن (یاد م د ص د ص د) = گ م م ۰۴ gam ، یادداشت ۱ بند ۲ هات ۲۸ .

۶ - آری = زی ک ۰ زی ، یادداشت ۶ بند ۶ هات ۴۷ .

۷ - پیدا = ویست یاد م م م م ، vista ، اسم مفعول وید یاد و vid (دانستن ، شناختن) یعنی دانسته شده ، شناخته گردیده ، در گزارش پهلوی ر م م م پaitāk (پیدا) ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۴ از بند ۶ هات ۲۹ .

۸ - جهان = آنگو م د م م م ، anhu ، یادداشت ۴ بند ۲ هات ۲۸ .

۹ - بجای پیام آکرتی م م م م م م د ، â-kærti ، در گزارش پهلوی کرتاریه

و ل م م م م kartârih کرداری بارتولومه بمعنی kunde, Botschaft (آگاهی ، پیام) گرفته و لومل Lommel آن را با کلمه سانسکرتیت â-krti برابر دانسته بمعنی Gestaltung (شکل ، ترکیب) گرفته ، دانشمندان دیگر هر یک بقرینه سخن معنی مناسبی بآن داده اند .

۱ - نیکخواه ، نیک اندیش = هو دا م د م م م ، hu-dâ

سومین بند

یادداشت شماره ۹ بند ۳ هات ۳۰ .

۲ - آموزش = ساسنا م م م م م م م ، sâsnâ ، آموزانیدن = سانگه sâñh

م م م م م م ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۶ از بند ۵ هات ۲۹ .

۳ - مانند تو = تهاو انت ن ک م م م م م ، athwâvapt ، یادداشت ۳ بند ۱ هات ۴۴

۴ - آیین = سنگه م م م م م م م ، sâñgha ، در بند ۱۲ از همین هات نیز

آمده ، یادداشت ۷ بند ۱۱ هات ۳۱ .

۵ - نپانی = گوزر م م م م م ، gûzrâ ، در گزارش پهلوی نیز نپها نپها

م م م م م م (م م م م م) نپهان : م م م م م (نپها نیک) از مصدر گوزر

دع دَرِ guz نهفتن ، پنهان کردن. در فرس هخامنشی باجزء آپ : آپ گود apa-gaud
چنانکه در سنّک پشته بهستان (کتیبه بیستون) در اوستا باجزء آ : آگوز مدع دَرِ
a-guz و باجزء فر : فراد مدع دَرِ fra-guz ، در باره های ۵۵-۵۶ ارت یشت
آمده است .

چهارمین بند ۱ - اندیشه (= پندار) و کردار و گفتار ، نگاه
کنید بیادداشت شماره ۴ از بند ۳ هات ۳۰ و بیادداشت
شماره ۱ از بند ۱ هات ۳۴ .

۲ - بهتر = وهینکه وادس رددس . vahyānh ؛ بتر = آشینکه ašyānh
دس رددس . ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۵ از بند ۳ هات ۳۰ .

۳ - بجای 'کند' در متن دات وید . = دهد از مصدر دا وید . dā
دادن .

۴ - دین = دینا وید . daēnā ، یادداشت ۲ بند ۱۱ هات ۳۱ .

۵ - کام = زئوش کدلیت . zaosha ؛ خواهش = اوشتی دس رددس .
usti ؛ کیش یا باور (اعتقاد) = ورن واد وید . varəna ، بیادداشت های شماره
۲ از بند ۸ هات ۲۸ و شماره ۷ از بند ۲ و شماره ۱۰ از بند ۱۱ هات ۳۰ نگاه کنید .

۶ - پیروی کردن (دس رددس) = هچ دس hač ، در بند
۱۲ از همین هات نیز آمده ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۹ از بند ۹ هات ۳۳ .

۷ - پایان ، انجام = آپم وید ، apəma ، یادداشت ۵ بند ۴ هات ۳۰ .

۸ - بجای 'خواست' = خرتو وید . همان است که در بند پیش
نیز آمده و بجای آن خرد آوردیم ، در این بند بمعنی خواست ایزدی بکار رفته است .

۹ - جدا = ننا وید . nanā از ظروف مکان است ، جایگاه جدا ،
جایگاهی است برکنار ، چنانکه بار تولوجه یاد کرده است ، برابر است با کلمه سانسکریت

narā (Altira.wörterb . sp.1041) در گزارش پهلوی وید وید
گیرا، نیسامن gabra nisāman = گابرا کر امرت وژن (مردوزن) باین مینماید که

در گزارش پهلوی ننا nanâ با نرم نرم {سده}، {سده}، که در بند ۲ از هات ۳۰ آمده از يك بنیان پنداشته شده باشد، نگاه کنید یادداشت شماره ۸ آن بند.

۱ - شهر یار خوب یا خوب شاه = هوشخستر hu-xshathra
پنجمین بند
 در دین یسوع سده . شهر یار بد یابد شاه = دوش خستر
 دوش - یسوع سده . dušə.xshathra؛ شهر یاری کردن، پادشاهی کردن = خشی
 یسوع . xshi، نگاه کنید یادداشت شماره ۴ از بند ۳ هات ۲۸ و یادداشت شماره ۹ از بند ۳ هات ۳۰.

۲ - آیین، دستور = چستی ۲ دد ص د . čisti، یادداشت ۴ بند ۳ هات ۳۱
 ۳ - زندگی = زاتپه ۳ یون س . zaṭha، از مصدر زن (زادن) در آمده
 بمعنی زایش است چنانکه در یادداشت شماره ۲ از بند ۵ هات ۴۳ گفتیم در گزارش پهلوی دهشن (آفرینش) شده است، در اینجا باصفت آینده (جهان آینده) جهاز دیگر و زندگی جاودانی آینده مراد است، در بند آینده نیز آمده و بمعنی آفرینش گرفتیم.
 ۴ - آینده = آئپی ۲ دد س . aipî، یادداشت ۷ بند ۳ هات ۳۲.
 ۵ - باکی، پارسایی = یسوزدانکه ۳ س د ی س د . yaczlânḥ،
 یادداشت شماره ۱-۲ از بند ۹ هات ۴۴ نگاه کنید.

۶ - کشت و ورز = ورزیات ۴ د د س د . varəzyāta از
 مصدر ورز یاسد س . varəz ورزیدن، یادداشت ۴ بند ۴ هات ۲۹، در گزارش پهلوی ورزیاتار، واستریوش آمده. نگاه کنید یادداشت شماره ۷ از بند ۹ هات ۳۱.
 ۷ - خورش = خوارتپه ۳ س د ی س د . xvarətha، یادداشت ۷ بند ۸ هات ۳۲.

۸ - پرورائیدن = فشویو ۲ د د ی . fshuyô صیغه امر است از مصدر فشو ۲ ی س د . fshu پرورائیدن، پرورش دادن چارپایان، یادداشت ۹ بنده هات ۲۹.

- ششمین بند
- ۱ - او: ضمیرها $\text{hā} \cdot \text{hā}$ (در تذکیر $\text{hā} \cdot \text{hā}$)
بر میگردد به آرمیتی (سپندارمذ) که در بند پیش گذشت .
- ۲ - ما: ضمیر نه $\text{nā} \cdot \text{nā}$ ($\text{na} \cdot \text{na}$) دوبار آمده، نخستین افزوده شده در وزن شعر زیادتی است باید برداشته شود .
- ۳ - خان و مان خوب یا خوب نشیمنگاه = هوشوئیتهمن hu-shōithēman در بند ۱۱ از همین هات هوشیتی hu-shōithēman آمده، نگاه کنید بیادداشت شماره ۶ از بند ۱۰ هات ۲۹ .
- ۴ - پایداری = او ت یوتی uta-yūti ، یادداشت ۳ بند ۷ هات ۳۰ .
- ۵ - نیرو = تویشی tāvīshi ، تاب، زور. یادداشت ۹ بند ۱ هات ۲۹ .
- ۶ - ارجمند = برخذ bərəxdha (در تائیت برخذا bərəxdha) بلند داشته شده، بزرگ و گرامی، یادداشت ۹ بند ۹ هات ۳۲ .
- ۷ - ضمیر او $\text{hā} \cdot \text{hā}$ بر میگردد به $\text{hā} \cdot \text{hā}$ (چارپا) که در بند پیش گذشت .
- ۸ - گیاه = اورورا urvarā ، یادداشت ۷ بند ۴ هات ۴۴ .
- ۹ - رویانیدن ، رستن ($\text{vaxsh} \cdot \text{vaxsh}$) = و خش $\text{vaxsh} \cdot \text{vaxsh}$ ، یادداشت ۵ از بند ۶ هات ۳۱ .
- ۱۰ - آفرینش = زانتبه zātha ، دریادداشت ۳ از بند پیش گذشت
- ۱۱ - جهان ، هستی = آنکهو anhu ، دریادداشت ۸ بند ۲ همین هات گذشت .

- هفتمین بند
- ۱ - خشم = āshma āshma ، در بند ۱۲ از همین هات نیز آمده ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۵ از بند ۱ هات ۲۹ .

۲ - بر انداختن یا برافکندن و دچار کردن = دیا *dyâ* وندسه فقط،
 با جزء نی { *nî* آمده در متن چنین است : } *dyâ* .
 { *dyâ* . *dyâ* . *dyâ* . *dyâ* . *dyâ* }
 دومین نی { *nî* چنانکه دومین پستی *dyâ* . *dyâ* .
 در وزن شعر زیادتی هستند باید حذف شوند .

۳ - ستم، سنگدلی = *rim* . *dyâ* ، یادداشت ۷ بند ۱ هات ۲۹ .
 ۴ - دور کردن، راندن، پذیره شدن : *dyâ* .
 = سا *dyâ* . *dyâ* . نگاه کنید یادداشت شماره ۸ از بند ۱۸ هات ۳۱
 و یادداشت شماره ۲ همین بند نیز نگاه کنید .

۵ - بجای پاداش در متن ویام *dyâ* آمده، درباره های ۱۱ و
 ۲۲ و ۲۸ فروردین یشت و پاره ۹ تیریشنت نیز آمده .

۶ - بجای راست آمدن (*dyâ*)
dyâ آمده ، در پاره ۵۹ از هفتمین فرگرد و ندیداد نیز آمده ،
 درباره ۱۴ از نهمین فرگرد و ندیداد و درباره ۱۳ از یسنا ۱۹ ، جزء آ ، *dyâ* .
 بر میخوریم بمعنی استوار کردن و پایدار کردن است . درنج *dyâ* نیز بمعنی از
 بر خواندن و آهسته بر زبان راندن و زمزمه کردن است . در اوستا بسیار آمده ، چنانکه
 در هر مزد یشت پاره ۱۱ و فروردین یشت پاره ۲۰ و فرگرد چهارم و ندیداد پاره ۴۰
 و جز آن در پهلوی درنجیتن *dranjênîtan* نگاه کنید به :

*Avestasprache und Altpersisch Von Bartholomae, in grundriss der
 Irani . Philol. I Band I Abt .s.159*

۷ - یار، انباز، پیوند = *dyâ* . *dyâ* ، یادداشت ۵ بند ۱ هات ۳۴

۸ - مرد = *dyâ* . *dyâ* = *nâ* . *dyâ* ؛ *dyâ* = *spanta* .

dyâ ، پاکان و مزدیسنان مراداند .

۹ - آفریدگان = *dyâ* . *dyâ* ، یادداشت ۶ بند ۷ هات ۳۱

۱۰ - سرای یا خان ومان = دانم ۶۳۹ ، یادداشت ۸ بند ۱۰ هات ۴۵ .

۱ - کددام = کا ۶۳۵ . kâ ، در بند ۸ از هات ۴۴

هشتمین بند

نیز بآن برخوردیم و بجای آن « چگونه » آوردیم ، در

گزارش پهلوی نیز در آنجا « چگون » و در اینجا « کددام » آمده است .

۲ - بخشایش = ایشتی ۶۳۴ . îsti دارایی ، خواسته ، از آن بخشایش
ایزدی اراده میشود . یادداشت ۸ بند ۹ هات ۳۲ .

۳ - کشور = خشتهر ۶۳۳ . xshathra با صفت نیک = و هو
واچس ۶۳۷ . vōhu (به) بهشت مراد است .

۴ - پاداش = اشی ۶۳۸ ، در بند آینده نیز آمده یعنی بهره و بخش ،
یادداشت ۵ بند ۴ هات ۲۸ .

۵ - دو بار واژه تو آمده : نخست توئی ۶۳۹ . tōi دوم تهِو ۶۴۰ .
thwa (۶۴۱) در تائیت تهِو ۶۴۲ . thwâ از ضمائر اضافه
است یعنی از تو ، از آن تو . در گاتها بسیار بآن بر میخوریم چنانکه در بند ۴ و در
بند ۱۲ همین هات .

۶ - بجای آشکارا آکا ۶۴۳ . akâ آمده ، در گزارش پهلوی نیز
آشکارک ۶۴۴ . âskârak ، هر چند که بنیاد این واژه روشن نیست اما
چون در بند ۴ از هات ۵۰ و در بند ۱۳ از هات ۵۱ همچنین درباره ۱۱ از یسنا ۶۰ نیز
بآن بر میخوریم و در همه جا در جمله ای بکار رفته که از روز پسین و پل چینوت
(صراط) و راه فردوس سخن رفته ، بقرینه باید از این واژه آشکاری کردار
اراده شده باشد یا دیوان و داوری روز پسین چنانکه لومل Lommel حدس زده
است . گلدنر Geldner نوشته از این واژه دیوان روز پسین اراده میشود که
شخصیت یابد و پیکر آسا نمودار گردد Das personifizierte gericht ، بارتولومه
آن را در معنی استعاره چنین تعریف کرده : هر آنچه در جهان از مردمان سرزند ،
در جهان دیگر هویدا خواهد گردید ، همانگاه که در روز پسین بسر پل چینوت رسند

بآنان نموده شود که از یاران راستی اند یا بدروغ پیوسته اند . نگاه کنید بیادداشت شماره ۱۰ از بند ۲ هات ۵۰ .

۷ - آرزو شده = ایشیه isya . مصدر ایش ish از مصدر ایش ish بیادداشت ۱۲ از بند ۴ هات ۲۸ .

۸ - پارسا ، راد = آردر arədra . بیادداشت ۲ بند ۷ هات ۳۴ .

۹ - بجای منش نیک و هومئینیو vohu mainyu . آمدن ، باید از آن وهومنه = منش نیک اراده شده باشد ، بیادداشت ۳ بند ۶ هات ۳۳ .

۱۰ - بجای سنجیدن در متن جَوَر javara آمده ، بنیاد این واژه روشن نیست . بارتولومه آن را عبارت دانسته از سنجیدن کردار های مردمان در روز داوری بسین .

۱۱ - کردار = شیئوتَهَن syaothana

نهمین بند || ۱ - کی = کدا kadā ، در دو بند آینده نیز آمده .

۲ - دانستن (vid) در انجام این بند نیز آمده vid . از مصدر وید vid ، بیادداشت ۴ بند ۶ هات ۲۹ .

۳ - هر کسی : در بیادداشت شماره ۱ از بند ۲ هات ۳۱ گفتیم : ریزی yezi . از حروف ربط است بمعنی اگر ، چون ، چه . در اینجا با واژه yezi (= که و ka ، کدام) بمعنی « هر کسی » .

۴ - توانه بودن (xshi) = خشی xshi . در بیادداشت شماره ۱ از بند ۵ همین هات گذشت .

۵ - آسیب ، آزار ، رنج = آئیتی aithi ؛ بیم = دوئتها dvaetha . نگاه کنید بیادداشت های شماره ۴ - ۵ از بند ۱۶ هات ۳۲ .

۶ - در متن آمده : 𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥 . 𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥 . 𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥 . 𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥 . 𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥 . 𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥 .
 𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥 مومنی 𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥 𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥 𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥 𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥 𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥 𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥 𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥 𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥 = 𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥
 𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥 𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥 𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥 𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥 𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥 𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥 𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥 𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥 𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥
 باید برداشته شود . 𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥 . 𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥 . 𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥 . 𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥 . 𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥 .
 باید گفته شود ، از مصدر و ج
 𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥 . 𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥 . 𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥 . 𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥 . 𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥 . 𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥 .
 نگاه کنید شماره ۷ از بند ۱۱ هات ۲۸ .

نگاه کنید به : vorgeschichte der iranischen sprachen von

Bartholomae § 116. 4 in grundriss der Iran. Philol. I Band I Abt.S.64

در یادداشت شماره ۸ از بند ۳ هات ۳۰ بواژه 𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥 «درست» نگاه کنید .

۷ - دستور ، داوری = 𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥 . 𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥 . 𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥 . 𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥 . 𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥 .
 یادداشت ۱ بند ۶ هات ۲۹ .

۸ - رهازنده = 𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥𐭥 𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥𐭥 . 𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥𐭥 . 𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥𐭥 .
 (سوشیانت) saosyant

کسی که از اوسود ایزدی آید ، خود پیغمبر زرتشت مراد است ، نگاه کنید یادداشت
 شماره ۵ از بند ۱۳ هات ۳۴ .

۹ - باداش = 𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥 . 𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥 . 𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥 . 𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥 . 𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥 .
 در یادداشت شماره ۴ از بند پیش
 گذشت .

۱۰ - چسان = یتها 𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥 . 𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥 . yathâ

۱ - بجای مرد در متن 𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥 . nar نر آمده که

در فارسی نیز نر گوئیم ، از این واژه باید سرکردگان و

دهمین بند

رزمیان و سپاهیان اراده شده باشد . شهریاران که نیز از همین گروه بشماراند و در
 انجام این بند یاد شده ، همین گروه از مردم است ، نگاه کنید بگفتار پیشه وران .

۲ - بجای پیام مانری 𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥 𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥 . 𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥 . manari آمده . بار تولومه آنرا از مصدر

𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥 . 𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥 . (یاد آوردن) دانسته است (نگاه کنید یادداشت شماره ۱ از بند

۱ هات ۳۱) چون معنی مانری درست روشن نیست ، بقرینه سخن بجای آن پیام

آوردیم . میتوان بمعنی گفتار و آیین و دستور و فرمان گرفت .

۳ - شناختن (𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥 𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥 . 𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥) از مصدر وید 𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥 vld

که در یادداشت شماره ۲ از بند ۹ گذشت .

۴ - پلیدی = موتهر ۶ من ۱۵۰ . mûthra ، در فرگرد ششم و نندیداد درپاره های ۷ و ۸ و ۲۹ نیز آمده و باواژه های است معدوم . ast (استخوان) ، ورس ۱۵۴ و ۱۵۵ . varasa (مو) سپام ۱۵۶ و ۱۵۷ . spâma (ریمن) و نگهوتات ۱۵۸ و ۱۵۹ و ۱۶۰ . vanhutât (خون) یکجایاد گردیده . در این پاره ها از این سخن رفته که کشاورزان باید زمینی را که از برای کشت و ورز بکار آید ، از این آلایشها و پلیدیها پاک کنند . برابر واژه اوستایی موتهر mûthra در سانسکریت موتر mûtra بمعنی شاش است . در بند ۱۰ از هات ۴۸ ناگزیر این واژه بمعنی پلیدی و پلشتی و ناپاکی است یا خبث و نجاست .

۵ - بجای « می » ، مد ۱۶۰ و ۱۶۱ . mada ، در بخشهای دیگر اوستا مد ۱۶۲ و ۱۶۳ . madha چنانکه در یسنا ۹ پاره ۱۷ و یسنا ۱۰ پاره ۸ و یسنا ۱۱ پاره ۱۰ و ارت یشت پاره ۵ ، در پهلوی ۱۶۴ همین کلمه است که در فارسی « می » گوئیم یعنی نیید ؛ از همین بنیاد است مذو ۱۶۵ و ۱۶۶ madhu که در فرگرد پنجم و نندیداد درپاره های ۵۲ - ۵۴ و در فرگرد چهاردهم و نندیداد پاره ۱۷ آمده است . در پاره ۵۲ از فرگرد پنجم « مذو » باصفت آن آب ۱۶۷ و ۱۶۸ an-âpa آمده ، درست برابر فارسی می ناب . این واژه ها از مصدر مد ۱۶۹ و ۱۷۰ mad در آمده که بمعنی مست شدن و سرخوش گردیدن است ، چنانکه در نخستین پاره از هشتمین کرده و یسپرد ، نگاه کنید بیادداشت پاره ۱۷ از چهاردهمین فرگرد و نندیداد . مد ۱۷۱ و ۱۷۲ mad نیز بمعنی پیمودن و بخش کردن است . چنانکه در یسنا ۵۴ پاره ۱

۶ - برانداختن ، برافکندن ، زدن (۱۷۳ و ۱۷۴) = جن ۱۷۵ . jân با جزء آ ۱۷۶ ، یادداشت شماره ۹ بند ۱۴ هات ۳۲ .

۷ - کربان = کربن ۱۷۷ و ۱۷۸ . karâpan پیشوای دیو یسنان ، از او جدا گانه سخن داشتیم .

۸ - از روی کین = سپهر ۱۷۹ و ۱۸۰ . angrayâ ، نگاه کنید بوژه انگر

در پیوند angra در یادداشت شماره ۷ از بند ۱۵ هات ۴۳ .

۹ - در متن نیز خرد = خرتو سَندِده . xratu آمده بمعنی آهنگ
(نیت ، قصد) .

۱۰ - فریفتن (دَلَمَ ر د د د د ر س ر س ر) = اوروپیه urûpaya
دَلَمَ ر د د د د . ، این معنی ایست که از قرینه سخن برمیآید ، کانگا kanga آن
را از مصدر روپ دَر ر پ و برابر فارسی «رپودن» دانسته است ؛
۱۱ - شهریار بد = دوش خشتهر (د ر س) - س ر س ر س ر د س . در یادداشت
شماره ۱ از بند ۵ همین هات گذشت .

۱۲ - کشور یا سرزمین و مرز و بوم = دَخیو دِستِده . dahyu ، در بند
۱۲ نیز آمده . نگاه کنید بیادداشت شماره ۶ از بند ۱۶ هات ۳۱ .

یازدهمین بند ۱ - کِشتمند یا از کِشت و ورز برخوردار =
واستر وِیتی یاسد د د د د د د د د د د . vâstravaiti ،

یادداشت ۷ بند ۹ هات ۳۱ .

۲ - خوب خان و مان = هوشیتی س ر د ر د د د د . hu.shiti ، یادداشت
شماره ۶ از بند ۱۰ هات ۲۹ و بیادداشت شماره ۳ از بند ۶ همین هات نگاه کنید .
۳ - روی نمودن (د ر د د د د د .) = کم گام گامیدن ، گامزدن ،
آمدن ، رسیدن ، درانجام همین بند «راه یافتن» نیز از همین مصدر است که با
جزء آ س د . آمده : س د د د د د د د د د .

۴ - خونخوار = خرورَ س د د د د د . xrûra ، یادداشت ۱۳ بند ۵ هات ۴۶

۵ - رامش = رامَن د س د د د د . râman ، یادداشت ۷ بند ۱۰ هات ۲۹ .

۶ - شناسایی = چیستی د د د د د د . eisti ، یادداشت ۴ بند ۳ هات ۳۱ .

دوازدهمین بند ۱ - خوشنودی = خشنو س ر س ر د د . xshnu ،
یادداشت ۱۰ بند ۱ هات ۲۸ .

۲ - آیین = سِنِگه د د س ر د د . sangha ، یادداشت ۴ از بند ۳

همین هات .

۳ - بیرون کردن (یسن مد ۲ س ۴ بیرون ص ۰) = هج یسن مد ۲ . hac
یادداشت ۶ از بند ۴ همین هات .

۴ - برافکننده = همِستَر یسن مد ۶ س ۴ یسن مد ۲ . hamaēstar ، در
مهریشت پاره ۱۶ و فرگردهم و ندیداد پاره ۱۷ و جز آن نیز آمده و در پاره ۸ از یسنّا ۱۶ در
تأنیث همویستری یسن مد ۶ س ۴ یسن مد ۲ . hamôistrî (یسن مد ۶ س ۴ یسن مد ۲)
آمده در پہلوی همیستار یسن مد ۶ س ۴ hamêstâr یعنی هماورد یارقیب و مخالف
و ضدّ . این اسم از مصدر مید یسن مد ۶ س ۴ mid (= مید یسن مد ۶ س ۴ maêd)
که فقط با جزء هانم ' یسن مد ۶ س ۴ ham آورده شده ، در آمده است یعنی برانداختن ،
بزمین افکندن . همیست ' یسن مد ۶ س ۴ hamista که در پاره ۶ از یسنّا ۸
آمده (یسن مد ۶ س ۴ یسن مد ۲) اسم مفعول همین مصدر است یعنی برانداخته و برافکنده ،
همیستیّه یسن مد ۶ س ۴ hamistayaê که دوازده بار در پاره های
۲ - ۵ از یسنّا ۶۱ با واژه نیز برتیّه یسن مد ۶ س ۴ nizb̄arətayaê
(بدر بردن) آمده یعنی برافکندن ، برانداختن . همیسته ' یسن مد ۶ س ۴ nizb̄arətæ
hamistæ یعنی برافکندن ؛ نیز برتیّه یسن مد ۶ س ۴ nizb̄arətæ (Inf.)
که در همان پاره ۵ از یسنّا ۶۱ آمده یعنی بدر بردن ، در گزارش پہلوی همه این
واژه ها همیستار یسن مد ۶ س ۴ hamistâr یا همیستاریه یسن مد ۶ س ۴
hamistârîh شده است .

۵ - خشم = آئِشم یسن مد ۶ س ۴ aēshama ، نگاه کنید یادداشت شماره
۵ از بند ۱ هات ۲۹ .

۶ - بجای برگماشته شده در متن داتا یسن مد ۶ س ۴ datâ از مصدر دا
دادا dâ .

سپنتهدگات ، یسنا ، هات ۴۹

نخستین بند || ۱ - دیرگاه = یو ۰۳۷۷ yu ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۱۲ از بند ۱۱ هات ۴۶ .

۲ - ستیزه جوی: پفر ۰۳۷۷۰۳۷۷ pafre ، این معنی و بسامعنیهای دیگر چون مخالف و ضد و جز آن از قرینه سخن بر می آید . پیداست ، این واژه در جمله ای که سخن از بزرگترین دشمن پیغمبر است ، نباید معنی خوبی داشته باشد و بهمین جهت هریک از دانشمندان بمناسبت جمله بمفهوم از این گونه حدس زده اند . برخی آن را از بنیاد پفر ۰۳۷۷۰۳۷۷ par مصدری که بمعنی ضدیت کردن و مخالفت کردن است ، گرفته اند ، بارتولومه از مصدر par بمعنی باز داشتن و مانع آمدن دانسته است . چون در هیچ جای اوستا سراغ نداریم که پَر باین معنی هم آمده باشد ، باید بگوییم که این نیز حدسی است که از قرینه سخن برخواسته است . در یادداشت شماره ۳ از بند ۲ هات ۴۸ گفتیم که پَر par بچندین معنی در اوستا بکار رفته : نخست پُر کردن و انباردن و انباشتن ، دوم گذشتن و گذر کردن ، سوم سزادادن و تنبیه کردن و محکوم ساختن ، چهارم برابر کردن و درست کردن و جبران کردن و در گذرانیدن گناه ، لومل Lommel سومین مصدر را ریشه واژه پفر ۰۳۷۷۰۳۷۷ pafre برگزیده ، بمعنی محکوم گرفته است (نگاه کنید بیادداشت شماره ۳ از بند ۱۳ هات ۴۴) .

پفر در گزارش پهلوی به پانکیه ۰۳۷۷۰۳۷۷ pānakīh (پناه) گردانیده شده است ؟

۳ - گمراه = دوش اِرتهری ۰۳۷۷۰۳۷۷ duš. arəθrī این صفت از دو جزء آمیزش یافته : دوش (بد و زشت) ؛ اِرتهری از مصدر هر ۰۳۷۷۰۳۷۷

har که بمعنی نگهداری کردن و پاسداشتن است ، بنا بر این دوش ارتهری یعنی بد نگهداری شده یا زشت پاسبانی گردیده یا گمراه و از راه راست بدر رفته و بی نکهبان و پاسبان مانده .

هر har با جزئی ni ۰۴} بمعنی پاسبانی و نکهبانی کردن و خودنکاهدداشتن در یسنا ۱۹ پاره ۱۰ و یسنا ۵۷ پاره ۱۶ و یسنا ۵۸ پاره ۴ آمده است . در خودگاتها ، در هات ۳۱ بند ۱۳ و در هات ۴۴ بند ۲ بواژه هار ۰۳ سد لده . hāra بمعنی پاسدار و نکران و آگاه برخورداریم و در یادداشت شماره ۸ از بند ۱۳ هات ۳۱ گفتیم که واژه زینهار در فارسی از « زین » و « هار » ساخته شده یعنی پاسدار از این ، هشدار زین .

واژه‌های دیگر از همین بنیاد در اوستا بسیار است . از آنهاست هر تر harətar ۰۳ سد لده ۰۳ سد لده . که در پاره های ۴ - ۵ از دومین فرگرد و ندیداد و در پاره ۱۰۳ مهریشت و جز آن آمده یعنی پاسدار و نگاهبان . در نامه پهلوی بند هشن و در مروج الذهب مسعودی هر دار پسر سیستان ، همین نیای پیغمبر زرتشت یاد گردیده است . این هر دار با هر تر harətar اوستاییکی است ؛ هر تر ۰۳ سد لده ۰۳ سد لده . harəthra بمعنی پاس ، نگهداری ؛ آذائیتیوانگهر تر ۰۳ سد لده ۰۳ سد لده . در ۳ سد لده ۰۳ سد لده . ا-dhāityô, anharəthra صفت است یعنی درست نگهداری نگردیده و آنچه‌ان که باید (از روی داد و قانون) پاسداری نشده ، باین دو واژه در چهاردهمین فرگرد و ندیداد پاره ۱۷ و در پانزدهمین فرگرد و ندیداد پاره ۱۶ و جز آن برمیخوریم . هر تر و نت ۰۳ سد لده ۰۳ سد لده . harəthravant در تأنیث هر تر ویتی ۰۳ سد لده ۰۳ سد لده . harəthravaiti در پاره ۲ از یسنا ۵۵ یعنی پاسمند یا نگاهدار . هیشار ۰۳ سد لده ۰۳ سد لده . hishāra در پاره ۱۷ از یسنا ۵۷ نیز صفت است یعنی پاسبان ، نکهبان . هر تهرائی ۰۳ سد لده ۰۳ سد لده . harəthraî در پاره ۳ از یسنا ۵۵ یعنی پاسبانی ، نکهبانی ، هنگهثورونکه ۰۳ سد لده ۰۳ سد لده . hanhaurvanh که در پاره ۱۰۴ فروردین یشت یاد

شده نام یکی از پارسایان است یعنی پاسدار . واژه‌هایی که از بنیاد مصدر هر ۳ مداد har برشمردیم ، در گزارش پهلوی (= زند) سردار و سردار و سردار به ۳ مداد (سرداری) شده ، اما واژه دوش اِرتَه‌ری duš. ərəθrī در بند ۱ از هات ۴۹ در گزارش پهلوی به دوش نکیریه ۲ و ۳ و ۴ مداد duš.nikīrih گردانیده شده یعنی دشنگری یا بدنکهبانی و بد پاسبانی .

۴ - خوشنود ساختن = چیخشنوشا ۳ مداد ۳ چیخشنوشا eixshnushâ ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۳ از بند ۸ هات ۳۲ .

۵ - پاداش = آدا مدوسد . âdâ و باشد هم که از آن در اینجا فرشته پاداش اراده شده باشد . نگاه کنید بیادداشت شماره ۴ از بند ۷ هات ۳۰ و بیادداشت شماره ۴ از بند ۱۱ هات ۳۳ .

۶ - آمدن (۳ مداد ۳) (از مصدر کم ۳ مداد ۳ gam گامیدن ، گامزدن ، گراییدن . بیادداشت شماره ۱ بند ۲ هات ۲۸ .

۷ - پناه بخشیدن یا رامش دادن (۳ مداد ۳) = رپ ۳ مداد rap با جزء آ مد ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۸ از بند ۲ هات ۲۸ .

۸ - مرگ، نیستی، تباهی = ائوشنگه ۳ مداد ۳ aoshanh، بیادداشت ۱۰ بند ۱۴ هات ۳۲ .

۹ - دریافتن، جستن، پیدا کردن (۳ مداد ۳) = وید ۳ مداد vid ، بیادداشت ۴ بند ۶ هات ۲۹ .

دومین بند || ۱ - آموزگار : بجای آن تکش ۳ مداد ۳ tkaêsha آمده ، در بیادداشت شماره ۴ از بند ۳ هات ۳۱ گفتیم

که این واژه در فارسی کیش شده بمعنی دین بکار میرود ، در بند آینده نیز بهمین معنی بکار رفته است . نظر بریشه این واژه ، بمعنی آموزش و آگهش و دانش است بویژه آموزش دینی .

تکش در این بند بمعنی آموزگار دینی است و از آن آموزگار دین دروغین

دیویسنا اراده شده است. در یسنا ۹ باره ۱۰ تککش بمعنی دستور و داور و آموزگار است. در آنجا، مانند بند ۲ از هات ۴۹، در گزارش پهلوی به دستور و دلاستور *dastovar* گردانیده شده است یعنی دستور. در باره دستور یادداشت شماره ۱۰ از بند ۷ هات ۴۶ نگاه کنید.

۲ - دیرباز = دَیَبیتا ویددسده . daibita، یادداشت ۸ بند ۳ هات ۳۲

۳ - کلمه ای که به در سر راه ماندن آوردیم بجای *man* (ماندن) میباشد. نگاه کنید یادداشت شماره ۸ از بند ۱۰ هات ۲۹.

۴ - سرپیچیدن یا سرکش و روگردان و نافرمان = رایش *rāiša* . یادداشت ۷ بند ۱۱ هات ۳۲.

۵ - بجای در اندیشه داشتن ویددسده . از مصدر ویدد . dar داشتن، نگاه داشتن، یادداشت ۷ بند ۷ هات ۳۱

۶ - بجای 'شود' یا 'بود' = ستوئی *stōi* . یادداشت ۷ بند ۴ هات ۳۴

۷ - ونی، و نه = نیدا *naêdâ* . یادداشت ۵ بند ۲ هات ۴۵

۸ - پرسش و پاسخ کردن (*parēs*) = پرس *parēs* . یادداشت ۳ بند ۲ هات ۲۹.

۱ - بجای آیین ورن *varēna*، در بند ۲

از هات ۳۰ (*varēna*) و در بند ۱۱ از هات

سومین بند

۳۱ و در بند های ۱-۲ از هات ۴۵ و در بند ۴ از هات ۴۸ نیز بآن برخوردیم و بجای آن کیش آوردیم (نگاه کنید یادداشت شماره ۷ از بند ۲ هات ۳۰) اما چون در همین بند خود واژه کیش (= تککش *tkāēsha* آمده و چنانکه در یادداشت شماره ۱ از بند پیش گفتیم، این واژه در گاتها از برای کیش دروغین بکار رفته، از برای باز شناختن، واژه ورن را در این بند به 'آیین' گردانیدیم.

۲ - نهادن، فرو نهادن *nī.dâ* = نی دا *nī.dâ*

یادداشت ۱۰ بند ۸ هات ۴۵

۴ - سود بخشیدن = سوئیدیائی ددم و دسد . sūidyâi ، یادداشت ۵ بند
۲ هات ۴۴

۴ - زبان رسانیدن = راشینکه دسد و دسد و دسد . rāshayēnhê
یادداشت ۶ بند ۱۱ هات ۳۰

۵ - آرزو داشتن (دسد .) = آرز سدک . âz ، یادداشت ۹ بند ۶ هات ۳۳

۶ - پیوستن = دسد . sarē ، یادداشت ۳ بند ۲۱ هات ۳۱

۷ - آمیزش = هخمن سع مد سع سد . haxman = (هَخَمَن
سع مد سع سد . haxōman) دریسنا ۴۰ (هفت هات) درباره های ۲-۳ نیز آمده

همچنین دریسنا ۶۰ پاره ۷ ، چنانکه در گفتار پیشه وران گفتیم هَخَمَن درباره ۴ ازیسنا
۴۰ از برای گروه اشکریان آورده شده در برابر گروه پیشوایان و گروه برزیگران .

۸ - باز داشتن (مد سعوم سد) دسد .) از مصدر مرو

۶۱۶ . mrû (گفتن) با جزء اتر مد سعوم سد . antarē (اندر) . اتر مرو

مد سعوم سد . ۶۱۶ . antarē mrû درست برابر است با واژه لاتین inter-dicere

که در فرانسه interdire شده یعنی نهی کردن ، باز داشتن . واژه اتر دو بار در متن
آمده : مد سعوم سد ، یا مد سعوم سد . . . مد سعوم سد . ۶۱۶ دسد .

اتر دوم افزوده شده در وزن شعر زیادتی است ، باید برداشته شود .

۱- بدخرد = دوش خرتو دسد و دسد . dus-xratu ،
چهارمین بند
یادداشت ۹ بند ۳ هات ۳۰

۲ - خشم = آیشم مد سعوم سد . aēshōma ، یادداشت ۵ بند ۱ هات ۲۹

۳ - ستم ، سنگدلی = رِم دسد . rōma ، یادداشت ۷ بند ۱ هات ۲۹

۴ - بالانیدن ، فزودن (یا مد سعوم سد) = و رد و مد سعوم سد . varēd

یادداشت ۷ بند ۴ هات ۳۱

۵ - شبان یا گله پرور (چوپان) و نه شبان یا کسی که گله ورمه نپرورد واز

چارپایان سودمند نگهداری نکند = فشویسو 𐭌𐭎𐭏𐭐𐭑𐭒𐭓𐭔𐭕 . fshuyasū ،
 افشوینت 𐭌𐭎𐭏𐭐𐭑𐭒𐭓𐭔𐭕 . a.fshuyant از مصدر فشو 𐭌𐭎𐭏𐭐𐭑𐭒 . fshu
 پروراندن. یادداشت ۹ بند ۵ هات ۲۹

۶ - کرداریک = هورشت 𐭌𐭎𐭏𐭐𐭑𐭒𐭓𐭔 . hvarsta ؛ کرداربد =
 دوزورشت 𐭌𐭎𐭏𐭐𐭑𐭒𐭓𐭔 . duz. varsta ، یادداشت ۹ بند ۳ هات ۳۰
 ۷ - فزونی کردن یا چیرشدن (وانس 𐭌𐭎𐭏𐭐𐭑𐭒𐭓𐭔 .) از مصدر 𐭌𐭎𐭏𐭐𐭑𐭒𐭓𐭔 . van (نگاه
 کنید یادداشت شماره ۸ از بند ۴ هات ۳۱) برخی واژه وانس 𐭌𐭎𐭏𐭐𐭑𐭒𐭓𐭔 . vas را از مصدر 𐭌𐭎𐭏𐭐𐭑𐭒𐭓𐭔 .
 𐭌𐭎𐭏𐭐𐭑𐭒𐭓𐭔 . vas (خواهش داشتن و آرزو کردن) گرفته اند ، چنانکه در گزارش پهلوی
 به کامک 𐭌𐭎𐭏𐭐𐭑𐭒𐭓𐭔 . و یعنی کام و خواهش و آرزو، گردانیده شده است (یادداشت ۱۲ بند ۲
 هات ۲۹) ، نگاه کنید یادداشت شماره ۳ از بند ۸ هات ۲۸ و یادداشت شماره ۸ از
 بند ۴ هات ۳۱ .

۸ - خان و مان (𐭌𐭎𐭏𐭐𐭑𐭒𐭓𐭔 . dan) = دانم 𐭌𐭎𐭏𐭐𐭑𐭒𐭓𐭔 . dam (نگاه کنید یادداشت
 شماره ۹ از بند ۱ هات ۴۵) برخی آن را از مصدر 𐭌𐭎𐭏𐭐𐭑𐭒𐭓𐭔 . dā (دادن، بخشودن،
 آفریدن) دانسته اند. از بند آینده پیداست که از خان و مان دیو، دوزخ اراده شده
 در برابر کشور مینوی مزدا (= بهشت) که پاداش نیکوکاران است.
 ۹ - دین = دینا 𐭌𐭎𐭏𐭐𐭑𐭒𐭓𐭔 . daēnā نهاد و روان و وجدان ، نگاه کنید
 یادداشت شماره ۲ از بند ۱۱ هات ۳۱.

۱ - کامیابی = ایژا 𐭌𐭎𐭏𐭐𐭑𐭒𐭓𐭔 . izâ ؛ کشایش یا افزونی
 پنجمین بند || = آزوتی 𐭌𐭎𐭏𐭐𐭑𐭒𐭓𐭔 . â.zûti ، در بند ۱ هات نیز
 آمده ، نگاه کنید یادداشت شماره ۲ از بند ۷ هات ۲۹ و یادداشت شماره ۹ از بند
 ۶ هات ۳۳

۲ - پیوستن (𐭌𐭎𐭏𐭐𐭑𐭒𐭓𐭔 . sar) = 𐭌𐭎𐭏𐭐𐭑𐭒𐭓𐭔 . sar ، یادداشت ۳ بند ۲۱
 هات ۳۱
 ۳ - پارسایی = آرمتی 𐭌𐭎𐭏𐭐𐭑𐭒𐭓𐭔 . ârmati ، یادداشت ۵ بند ۲ هات ۳۲

۴ - خوب شناسا، نیک دانا = هوزنتو 𐬵𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀 ، یادداشت

۱۵ بند ۳ هات ۴۳

۱ - در متن آمده: 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 . 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 . 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀

ششمین بند

𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 . در واژه فراشیا 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀

جزء، فر 𐬀𐬎𐬎𐬀 . fra در وزن شعر زیادتی است باید برداشته شود و چنین باشد :
 𐬀𐬎𐬎𐬀 . 𐬀𐬎𐬎𐬀 . 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 . 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 . ایشیا 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 . syâ از مصدر
 ایش 𐬀𐬎𐬎𐬀 ish یعنی برانگیزانیدن و کسبیل داشتن و با جزء فرو 𐬀𐬎𐬎𐬀 (=
 فرا 𐬀𐬎𐬎𐬀 fra) یعنی فرا برانگیختن . برخی آن را از مصدر ایش 𐬀𐬎𐬎𐬀 ish
 بمعنی در خواستن دانسته اند . یادداشت شماره ۱۲ از بند ۴ هات ۲۸ و یادداشت
 شماره ۴ از بند ۴ هات ۳۱ نگاه کنید .

۲ - گفتن = مروایت 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 . mrûitê (Inf.) در بخشهای
 دیگر اوستا مرویت 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 . mrûtê و مروایت 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 . mrûite با جزء
 فرا 𐬀𐬎𐬎𐬀 . frâ چنانکه در یسنا ۳ پاره ۲۵ و یسنا ۸ پاره ۴ یعنی فرا گفتن و
 فرا خواندن از مصدر مرو 𐬀𐬎𐬎𐬀 . mrû (گفتن)، نگاه کنید یادداشت شماره ۳ از بند
 ۱۷ هات ۳۱ .

۳ - اندیشه = آمَنَنکها 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀 . a.mananhâ / اندیشه
 پندار ، منش ، نهاد .

۴ - خرد = خرتو 𐬵𐬀𐬎𐬎𐬀 . xratu

۵ - بازشناختن = وی چیدبائی 𐬵𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 . ví. eidyâi ، با واژه
 ایش 𐬀𐬎𐬎𐬀 . aish ، درست بازشناختن ، درست برگزیدن . نگاه کنید
 یادداشت شماره ۸ از بند ۳ هات ۳۰ .

۶ - شنواینیدن (𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀) = سرو 𐬀𐬎𐬎𐬀 .
 srū شنیدن ، شنواینیدن ، خواندن ، در بند های ۷ و ۹ نیز آمده ، یادداشت ۴ بند ۵

هات ۲۸

۷ - مانند شما = خشماونت *xshmvant*، یادداشت ۳ بند ۱ هات ۴۴

در همین بند واژه شما (خردشما) *xshmak* من *xshma*، سه *xshma* که بسا هم *yushmak* ۳ *yushma*، سه *yushma* آمده صفت است یعنی از شما، در تأیید خشماکا *xshmakâ*، سه *xshmakâ* و یوشماکا *yushmakâ* در هات ۳۴ بنده و هات ۴۴ بند ۱۷ و هات ۴۶ بند ۱۴ و جز آن باین واژه برخورداریم.

۱ - شنودن (*shnodan*) = سرو *shro* .
 هفتمین بند
shru، در یادداشت شماره ۶ از بند پیش گذشت. بجای گوش فرادادن (*shrudan*) = گوش *shru* . *gush* آمده، نگاه کنید
 یادداشت شماره ۳ از بند ۸ هات ۲۹

۴ - پیشوا = ایریمن *airyaman*؛ آزاده = خوتو *xvatu* .
 کشاورز = ورزن *vərəzēna*، بگفتار پیشه‌وران نگاه کنید
 ۳ - داد آور = دات *dat* . (داد و آیین) در گزارش پهلوی نیز داتار و برسدل شده، نگاه کنید یادداشت شماره ۱ از بند ۱ هات ۳۳

۴ - آوازه، نام (شهرت) = فرستی *frasti* . *fra.sasti* در یسنا ۳۸ (هفت هات) پاره ۲ و گوش یشت پاره ۲۶ و مهریشت پاره ۶۰ نیز آمده و در همه جا با صفت و نگه *vanhu* (وه، به، نیک) آورده شده است.
 فرستی *frasasti* نیز بمعنی آموزش و دستور و آیین است چنانکه در چهارمین فرگرد و ندیداد پاره ۴۳. در پاره ۳ دین یشت فرست *frastata* .
fra. sasta از همین بنیاد و بهمین معنی است، این واژه‌ها از مصدر *frastan* در آمده که بمعنی گفتن و آگاهانیدن و آموزانیدن است و با جزه *fra. sasta* .
frâ بمعنی ستودن است؛ فرست تا *frastata* . *fra. sastata* .
 در پاره ۵۰ تیر یشت یعنی برازندگی بنام و آوازه یادخور ستودگی. فرستی در

گزارش پهلوی به فراچ (فراز) آفرینکانه **𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲** گردانیده شده است.

۱ - آمیزش، پیوستگی، یگانگی = سر **𐭮𐭲𐭮𐭲**.
هشتمین بند sar، یادداشت ۳ بند ۲۱ هات ۳۱.

۲ - رامش دهنده‌تر، شادمانی بخشنده‌تر = اوروازیشت **𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲**.
 urvâzista، یادداشت ۷ بند ۱ هات ۳۰.

۳ - بجای «برای این» = **𐭮𐭲𐭮𐭲**. tat: این واژه در گزارش پهلوی گاهی آیدون و گاهی هیچ آن (از آن) شده است.

۴ - خواهش داشتن (𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲) = یاس **𐭮𐭲𐭮𐭲** yâs، یادداشت ۱ بند ۱ هات ۲۸.

۵ - نیک، به، خوب = ونکهو **𐭮𐭲𐭮𐭲**. vanhu، بارتولومه این واژه را در اینجا مانند بند ۱۹ از هات ۳۱ و بند ۶ از هات ۴۷ اسم دانسته نه صفت،

بمعنی بهی و نیکی یا مزد و پاداش، نگاه کنید یادداشت شماره ۸ از بند ۱۹ هات ۳۱.
 ۶ - هماره = ویسپ **𐭮𐭲𐭮𐭲** vîspa؛ جاودان = یو **𐭮𐭲𐭮𐭲** yu،

یادداشت ۱۲ بند ۱۱ هات ۴۶

۷ - فرستاده = فرئشت **𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲** fraêsta: از جزء فر **𐭮𐭲**. fra و ایش **𐭮𐭲𐭮𐭲**. ista، اسم مفعول ایش **𐭮𐭲𐭮𐭲** ish گسیل داشتن،

برانگیختن که در یادداشت شماره ۱ از بند ۶ همین هات گذشت.

فرستاده یا فرسته که با واژه اوستایی فرئشت fraêsta یکی است بمعنی

بیک و سفیر است:

فرستاده گفت ای گرانمایه شاه میناد بیتوکسی پیشگاه (فردوسی)

همین واژه است که در فارسی فرشته شده و در بن بمعنی فرستاده است.

فرئشت fraêsta نیز در اوستا بمعنی فزونتر و بیشتر میباشد چنانکه در پاره‌های

۴- ۲۳ از فرگرد سوم و نذیر داد آمده از واژه فراینکه **𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲**.

frāyānh یعنی افزون ، بسیار، که در فارسی فره شده :

نیرنگ چشم او فره برسیمش از عنبر گره زلفش همه بند و گره جعدش همه چین و شکن
(معزی)

در بند ۱ از هات ۳۲ دیدیم که واژه دوتَ دوتَ ۰۴۳۹۰۰۰۰ dūta بمعنی گماشته و
فرستاده و پیک است.

۱ - شنودن (۰۴۳۹۰۰۰۰۰۰) = سرو فدود .
نهمین بند ||
، در بندهای ۶-۷ گذشت. sru

۴ - فرمان ، دستور، آموزش = ساسنا ۰۴۳۹۰۰۰۰۰۰ sāsna ، یادداشت ۶
بند ۵ هات ۲۹

۴ - پاسبان: بجای این واژه فیشنگیه ۰۴۳۹۰۰۰۰۰۰ fshānghya آمده
در بند ۱۰ از هات ۳۱ نیز بآن برخوریم. آندراس و واگرناکل آن را از بنیاد
spasyaiti دانسته اند بمعنی پاسداشتن (نگاه کنید بمصدر سپس ۰۴۳۹۰۰۰۰۰۰ spas
پاسیدن، پاسبانی کردن، پاسداشتن در یادداشت شماره ۱۰ از بند ۱۱ هات ۴۴) نگاه کنید به
yosno 31 von Andreas und wackernagel in NKGWG 1911 Heft 1
S. 30 ; Die Arische Feuerlehre von Hertel I Teil Leipzig 1925 S.107

۴ - سود دادن = سویه ۰۴۳۹۰۰۰۰۰۰ suyê (Inf.) از مصدر سو ۰۴۳۹۰۰۰۰۰۰
یادداشت ۸ بند ۱۱ هات ۳۰

۵ - آفریدن، ساختن (۰۴۳۹۰۰۰۰۰۰) = تَش ۰۴۳۹۰۰۰۰۰۰ tash ، یادداشت ۴
بند ۱ هات ۲۹

۶ - راست گفتار = ایش وچنگه ۰۴۳۹۰۰۰۰۰۰ ۰۴۳۹۰۰۰۰۰۰ oras. vačānh
صفت است ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۸ از بند ۳ هات ۳۰ و یادداشت شماره ۴
بند ۱۲ هات ۳۱

۷ - آمیزش = سر ۰۴۳۹۰۰۰۰۰۰ sar در یادداشت شماره ۱ از بند پیش گذشت.

۸ - نگرستن، دیدن، نگاه کردن : در متن ۰۴۳۹۰۰۰۰۰۰ در نسخه بدل

ویدو یو دد . از مصدر دی و دی . di ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۳ از بند
۲ هات ۳۰

۹ - پیوسته = یوختَ . یوختَ یوختَ . یوختَ یوختَ . yûxta ، واژه‌ای که بجای «بهره‌ور کند»
آوردیم: } {۵۶۳۵} . نیز از بنیان یوختَ میباشد ، میتوان «پیوندد» بجای آن آورد
از مصدر یوج } {۵۶۳۵} . یوختَ یوختَ ، بهم پیوستن ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۹ از
بند ۱۰ هات ۳۰

۱۰ - دین = دینا . دینا دینا . daênâ ، در بند های ۴ و ۵ و ۶ همین
هات نیز بآن برخوردیم ، چنانکه پیداست از آن روان و وجدان و تشخیص معنوی باطنی
اراده شده است.

۱۱ - سرانجام ، پایان = یاونگه . یاونگه یاونگه . yânh ، یادداشت ۱۰ بند ۲
هات ۳۰.

۱۲ - مزد = میژد . میژد میژد . mîzda ، یادداشت ۷ بند ۱۳ هات ۳۴

۱ - بارگاه ، پیشگاه ، سرای و خان و مان = دانم

و دام . dam ، در یادداشت شماره ۸ از بند ۴ همین

دهمین بند

هات گذشت .

۲ - نگاهداری کردن ، باییدن (} {۵۶۳۵}) = نی با } {۵۶۳۵} .
ni-pâ ، یادداشت شماره ۳ از بند ۱۱ هات ۲۸.

۳ - روان = اورون دلدرد . urvan ، در بند ۱۱ نیز آمده . یادداشت ۲
بند ۴ هات ۲۸.

۴ - نماز = نمنگه } {۵۶۳۵} . nēmanh ، یادداشت ۲ بند ۱ هات ۲۸

۵ - پارسایی یا فروتنی = آرمیتی . آرمیتی . armaiti ، یادداشت ۵ بند
۲ هات ۳۲

۶ - کوشش : ایژا . ایژا ایژا . îzâ ، در بنده همین هات نیز بآن برخوردیم و
بجای آن کامیابی (گشایش، افزونی) آوردیم ، در یادداشت شماره ۹ از بند ۶ هات

۳۳ گفتیم که از این واژه معنی کوشش و غیرت ایمان نیز برمیآید چنانکه بارتولومه در همین بند باین معنی گرفته است .

برخی دیگر آن را بمعنی خورش مینوی دانسته اند، چنانکه در بند آینده از خورش دوزخی که گناهکاران را در روز پسین پیش آرند، سخن رفته است. نگاه کنید بیادداشت شماره ۲۰ از بند ۷ هات ۲۹

۷ - توانای بزرگ ، مه شهریار = مانز اشتهر ۶۴۶ کسد . س پیچ مد دل سد .
māzā. xshathra

۸ - پایدار = وزدنگه واسی و سد ۳۰ . vazdanh

اشوزدنگه سد پیچ مد «سدی و سد ۳۰» . Ashavazdanh که نام دو تن از پارسایان و نیکان است و در پاره ۷۲ آبان یشت و در پاره های ۱۱۲-۱۱۳ فروردین یشت یاد شده اند ، یعنی از راستی پایدار. آندر آس Andreas، چنانکه در یادداشت شماره ۴ از بند ۲۱ هات ۳۱ گفتیم بمعنی رهبر راستی ، دانسته است . اشوزد در روزگار هخامنشیان از نامه های رایج بوده و نویسندگان یونان Artavasdes نوشته اند نگاه کنید به : Iranisches Namen buch von yusti S.38

در پاره اشوزد در نوشته های پهلوی بنخستین جلد یشتها ص ۲۶۳ و بکتاب

سوشیانت نگاه کنید.

۹ - بجای « نیرو پاسبانی کنی » در متن آمده : او میرا سد « ۶۶ پ ل سد .

avemirâ ، در متن اوستای گلدنر Geldner شش نسخه بدل آن یاد شده است چون بنیاد آن روشن نیست ، هر يك از دانشمندان را بعدسی واداشته است : بارتولومه آن را دو واژه از هم دیگر جدا دانسته، نخست آوم سد « ۶۶ . avəm از مصدر او سد « av یاری کردن، پاسبانی کردن (نگاه کنید بیادداشت شماره ۱۳ از بند ۹ هات ۲۹) دوم ایر پ ل سد . ira که بمعنی نیرو و زور و توانایی در پاره ۱۴ مهریشت و پاره ۲۶ فروردین یشت بکار رفته، از مصدر آر پ ل سد . ar جنیدن، بگردش آمدن ، روی آوردن ، در رسیدن (نگاه کنید بیادداشت شماره ۵ از بند

۳ هات ۳۱)، نگاه کنید بیادداشت لومل Lommel در yasna 47-51 S.145

۱- شهر یاربده = دوش خشتهر (دوش) - سوسین (بد)

یازدهمین بند

بیادداشت ۱ بند ۵ هات ۴۸.

۴ - بد کردار = دوش شیئوتهن (دوش) - سوسین (بد) در بند ۱۵ از هات

۳۱ و در بند ۹ از هات ۳۴ نیز آمده؛ بد گفتار = دوز و چنگه (دوش) - سوسین (بد)

دزدین یابدنهادوزشت وجدان = دوزدین (دوش) - سوسین (بد) duz- vaeanh

؛ بد منش = دوزمننگه (دوش) - سوسین (بد) duz. manañh (= دوش مننگه

(دوش) - سوسین (بد)) (ازهمین واژه است دشمن در فارسی)، همه این واژه‌ها صفت اند

در پاره ۳۶ هادخت نسک بهمه آنها برمیخوریم، در برابر هوشیئوتهن

سوسین (بد) hu. syaothana خوب کردار؛ هوچنگه (دوش) - سوسین (بد)

hvaeanh خوب گفتار؛ هودین (دوش) - سوسین (بد) hu.daena خوب دین، پاک

وجدان؛ هومنگه (دوش) - سوسین (بد) hu. manañh خوب منش که در پاره ۱۸

هادخت نسک آمده. در پاره ۵۰ hu. yahu یا هو (دوش) - سوسین (بد) hû (خوب) و دوش (دوش) -

دوش (بد) نگاه کنید بیادداشت شماره ۹ از بند ۳ هات ۳۰

۴ - خورش = خورته (دوش) - سوسین (بد) xvaratha، نگاه کنید بیادداشت شماره

۷ از بند ۸ هات ۳۲ و از برای صفت زشت = آک (دوش) - سوسین (بد) aka بیادداشت شماره

۵ از بند ۳ هات ۳۰.

۴ - پذیره شدن، استقبال کردن (دوش) - سوسین (بد) (از مصدر ای

۱- با جزء پیتی (دوش) - سوسین (بد) paiti، بیادداشت ۷ بند ۲ هات ۳۱.

۵ - خان و مان دروغ = دروجودمان (دوش) - سوسین (بد) drûjô-

dãmâna یعنی دوزخ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۴ از بند ۱۶ هات ۳۱.

۶ - یار، یاور، پیرو = آستی (دوش) - سوسین (بد) asti، بیادداشت ۹ بند ۲۲ هات ۳۱

۷ - آشکار، هویدا = هئیتیه (دوش) - سوسین (بد) haithya، بیادداشت ۹ بند ۵

۱ - یوری = اَوَنگه مدد مدد سوم . avanh، یادداشت
 دوازدهمین بند // ۱۳ بند ۹ هات ۲۹.

- ۲ - خواندن، بیاری خواندن، یوری خواستن (کردد مدد سوم سوم .)
 = زبا کردد . zbā، یادداشت ۱ بند ۴ هات ۳۱.
- ۳ - ستایش = ستئوت مدد مدد سوم مدد . staota، یادداشت ۵ بند ۱ هات ۳۰.
- ۴ - آفرین خواندن، خوشنود کردن (کردد مدد سوم .) = فری کردد .
 fri، نگاه کنید بیادداشت شماره ۴ بند ۵ هات ۲۹.
- ۵ - خواهشمند، خواهش کننده (کردد مدد سوم .) از مصدر یاس
 یاس مدد yās که در یادداشت شماره ۴ از بند ۸ همین هات گذشت.
- ۶ - بجای «بخشایش»: ایشتی کردد مدد . îstî بمعنی توانگری و دارایی
 و خواسته است، برخی از دانشمندان آن را بمعنی کام و خواست و آرزو گرفته اند،
 نگاه کنید بیادداشت شماره ۸ از بند ۹ هات ۳۲.

سپنتهدگات: یسنا، هات ۵۰

- نخستین بند
- ۱ - یاری = اوَنگه یدد ۳۳ . avanh ، در یادداشت ۱ از بند ۱۲ هات ۴۹ گذشت ، در بند های ۵ و ۷ همین هات نیز آمده است .
- ۲ - برخوردار بودن، توانستن، نیروداشتن (یدد ۳۳) = ایس یدد . is ، یادداشت ۹ بند ۴ هات ۲۸ .
- ۳ - چارپا = پاسو یدد ۳۴ . pasu ، یادداشت ۹ بند ۵ هات ۲۹ .
- ۴ - نگاهدار، پناه دهنده = تهراتر یدد ۳۵ . thrâtar ، یادداشت ۶ بنده هات ۳۴ .
- ۵ - بدرستی = آزدا یدد ۳۶ . azdâ از قیود است بمعنی ناگزیر یا بدرستی . بنیاد آن درست روشن نیست، برخی از مصدر آز یدد . az (راندن) گرفته اند . این واژه از این بنیاد در بند ۱ از هات ۵۰ که همین یکبار در اوستا دیده میشود، درست درنمیآید. برابر آن در سانسکریت addhâ بمعنی یقین و البته است، در فرس هخامنشی ازدا بمعنی شناسایی و آگهی است ، در سنک نوشته بهستان (کتیبه بیستون) آمده : «آنگاه که کمبوجیه بردیا را کشت مردم را از آن آگهی (= ازدا) نبود»
- ۶ - شناخته شده = ویست یدد ۳۷ . vista اسم مفعول وید یدد . vid دانستن، شناختن. نگاه کنید بیادداشت شماره ۴ بنده هات ۲۹ و بیادداشت شماره ۷ از بند ۲ هات ۴۸ ، برخی آن را اسم مفعول وید یدد . vid بمعنی یافتن ، گرفته اند.
- ۷ - بیاری خواندن ، خواندن : زوتی یدد ۳۸ . zûti از مصدر زو یدد .

zu، زوتی در گزارش پهلوی (=زند) خوانشن شده، نداه کنید ییادداشت شماره ۱ از بند ۴ هات ۳۱.

۸ - جز = آنیه سدسد . anya، یادداشت ۱۰ بند ۷ هات ۳۴.

۹ - بهترمنش : مننگه سدسد . باصفت وهیشت واسسد . vahista در بند ۴ نیز آمده بجای وهومنه (منش نیک)، نگاه کنید ییادداشت شماره ۲ از بند ۹ هات ۲۸.

۱ - در باره چاربا یا گاو . gao و صفت

دومین بند

خرمی بخش یا رامش دهنده = رائیو سیکرتسی

رائیو سیکرتسی . rānyô skərəti ییادداشت شماره ۶ از بند ۶ هات ۴۴ نگاه کنید.

۲ - خواستن (ویدسد) = ایش دیح . ish، یادداشت ۱۲ بند ۶ هات ۲۸.

۳ - آرزو داشتن (دسدسد) = وس واسسد . vas، یادداشت ۱۲ بند ۲ هات ۲۹.

۴ - کشتزار = واسترویتی واسسد . vāstravaiti، نگاه کنید ییادداشت شماره ۷ از بند ۹ هات ۳۱.

۵ - شود یا بود = ستوئی سدسد . stōi، یادداشت ۷ بند ۴ هات ۳۴.

۶ - درست زندگی کننده = ارزجی . arəzəji، یادداشت ۸ بند ۵ هات ۲۹.

۷ - بسیار، پر = پُورو . pouru، یادداشت ۱ بند ۶ هات ۳۲.

۸ - خورشید، هور = هور . hvar، یادداشت ۳ بند ۱۰ هات ۳۲.

۹ - نگرستن، دیدن (سدسدسد) = پانگه . pānh، یادداشت ۳ بند ۲۰ هات ۴۴.

۱۰ - بجای «روزشمار» یا «اماره پسین» = سدسدسد . از آکا

مصد و صد . âkâ که در بند ۴ از همین هات نیز آمده و در یادداشت شماره ۶ از بند ۸ هات ۴۸ گفتیم که بمعنی آشکار است و در هر جای اوستا که بکار رفته از آن آشکاری کردار روز پسین برمیآید، دوم از ستا صد صد صد . stâ که صفت است بمعنی ایستنده، بنا بر این آکستا صد صد صد . âkâ-stâ یعنی آشکار ایستنده، از این واژه روز شمار یا اماره پسین اراده شده، روزی که مردم در دادستان ایزدی ایستند، آنچنان که کرفه و بزه مردم آشکار گردد، نیکی و گناه هر يك نمودار شود. پاداش و پادافراه نیکی و بدی پس از هویدا شدن کردارهای جهانی خواهد بود.

صفت ستا stâ از مصدر ستا stâ میباشد که در فرس هخامنشی نیز ستا و در پهلوی ایستادن صد صد صد ۱۱۳۲ و در فارسی ستادن و استادن و ایستادن گوئیم، در بند ۴ از هات ۵۰ بآن برمیخوریم و در بند ۴ از هات ۵۱ باجزء ا: صد صد صد . a-stâ (صد صد صد صد صد)، نگاه کنید یادداشت شماره ۹ از بند ۴ همین هات.

۱۱- بجای سرای یا خان و مان صد صد صد صد . آمده، بازتولومه آن را از دانم صد صد صد . dam (خانه و سرای) گرفته، نگاه کنید یادداشت ۹ بند ۱۰ هات ۴۵
۱۲- هوشیار = داتَه صد صد صد صد . dâtha، یادداشت ۱ بند ۱۰ هات ۲۸.
۱۳- جای دادن (صد صد صد صد صد صد) = نی هنت صد صد صد صد صد صد .
ni-hant، نگاه کنید یادداشت شماره ۳ از بند ۱۳ هات ۳۲.

۱- ییمان دادن (صد صد صد صد صد) = چیش صد صد صد صد .

سومین بند

یش ، یادداشت ۴ بند ۳ هات ۳۱

۲- نیرو = آتوجنگه صد صد صد صد صد . aojānh، یادداشت ۳ بند ۱۰ هات ۲۹
۳- بالانیدن، ترقی دادن (یاد صد صد صد صد صد صد) = وِرِد
یاد صد صد صد صد . varəd، یادداشت ۶ بند ۳ هات ۲۸
۴- هستی، دارایی، زندگی، جهان = کتِها صد صد صد صد صد . gaêthâ

یادداشت ۲ بند ۴ هات ۳۰.

۵ - همسایه = نزدیشت (سزگ و دوسم) nazdišta ، یادداشت ۴ بند ۴ هات ۳۳.

۶ - بهره ور بودن ، بخش و برخ داشتن (سزگ و دوسم) = بخش (سزگ و دوسم) . baxsh ، یادداشت ۱۰ بند ۱۰ هات ۳۱

۱ - ستاییدن (دوسم و دوسم) = ستو دوسم
 چهارمین بند
 stu ؛ پرستیدن (سزگ و دوسم) = یز (سزگ و دوسم) yaz ،

نگاه کنید یادداشت های ۵ - ۶ از بند ۱ هات ۳۰.

۲ - همچنان = هدا (سزگ و دوسم) hadâ ، یادداشت ۷ بند ۲ هات ۲۹.

۳ - بجای « نماینده » آکا سوسه . akâ آمده ، آشکاری (کردار) که در یادداشت شماره ۱۰ از بند ۲ همین هات گذشت

۴ - آرزو شده (سزگ و دوسم) = ایش (سزگ و دوسم) . صفت است ، در گزارش بهلوی خواهش آمده ، از مصدر (سزگ و دوسم) ish ، نگاه کنید یادداشت ۱۲ بند ۴ هات ۲۸ و یادداشت ۷ بند ۸ هات ۴۸.

۵ - راد مرد = آردر (سزگ و دوسم) . arædra ، یادداشت ۲ بند ۷ هات ۳۴

۶ - فرمانبردار ، پیرو = سیرئوشن (سزگ و دوسم) . særaoshan ، یادداشت ۴ بند ۵ هات ۲۸.

۷ - راه = پته (سزگ و دوسم) path ، یادداشت ۵ بند ۹ هات ۳۱.

۸ - کرزمان ، فردوس ، بهشت = دمان گسرو (سزگ و دوسم) . damân-gærô ، یادداشت ۴ بند ۱۶ هات ۳۱.

۹ - ایستادن (دوسم و دوسم) = ستا دوسم . stâ ، در یادداشت شماره ۱۰ از بند ۲ همین هات گذشت ، در اینجا بمعنی منتظر ماندن ، انتظار کشیدن است.

۱ - برخوردار شدن (سدلاچد .) = آر سد .
 ar، یادداشت ۸ بند ۹ هات ۳۳.

پنجمین بند

۲ - پیغمبر = ماتهرن ۶ سدلاچد . mathran، در بند آینده نیز آمده،
 یادداشت ۱ بند ۵ هات ۲۸.

۳ - بجای مهربان = یادلاسدکسد سد . از مصدر اورواز
 دل «سکر» urvâz با رامش و سازش و شادی بودن، یادداشت ۷ بند ۱ هات ۳۰.

۴ - یاری = آونگه سدسدوس . avanh در یادداشت شماره ۱ از بند
 ۱ همین هات گذشت.

۵ - پدیدار، نمودار = آئیمی دیرشتا سدرد .
 aibi-darēstā

۶ - آشکارا، پیدا، هویدا = آویشیه سدسدوس . âvisya، یادداشت
 ۱ بند ۱۳ هات ۳۱.

۷ - بجای جنبش دست: زستایشت کسدوسسد . دوسم سد .
 zastâ- ista یعنی بخواست دست، مراد اشاره دست است یا بیک اشاره، در بند ۴ از هات
 ۳۴ نیز بآن برخوردیم در آنجا گفته شده که مزدا اهورا تواناست که بخواست
 دست یعنی بیک اشاره بدانندیش را دچار رنج سازد . بیادداشت شماره ۹ آن بند
 نگاه کنید.

۸ - فردوس = خواتهر ۳ سدلاچد . xvâthra، یادداشت ۲ بند ۷ هات ۳۱

۹ - ارزانی داشتن (وسددسد .) = دا وسد . dâ دادن،
 بخشودن .

۱ - نماز گزار = نمنگهن { سدوسسد } . nomanhan

در بند ۵ از هات ۵۱ نیز آمده، صفت است از واژه نمنگه

ششمین بند

{ سدوسسد } . nomanh، نگاه کنید بیادداشت شماره ۲ از بند ۱ هات ۲۸ .

۲ - بجای آواز = وچ یاد . vaç؛ برداشتن = بر (سد) . bar مانند

بند ۱۲ از هات ۳۱.

۳ - دوست = اوروتَهه در «دست» . urvatha ، یادداشت ۷ بند ۲۱ هات ۳۱.

۴ - دادار، آفریدگار = داتر و «دست» . dātar ، در بند ۱۱ همین هات نیز آمده است ، نگاه کنید یادداشت شماره ۱۰ از بند ۷ هات ۴۴ .

۵ - آیین ، دستور = رازَن لَسکرید .} rāzan (یادداشت ۸ بند ۵ هات ۴۶)؛ آموزانیدن (در «دست» .} = سانگه و «دست» .} sâih ، یادداشت ۶ بند ۵ هات ۲۹.

۶ - راه = رَئیتیه لَسدن دسد . raithya همین یکبار در اوستا آمده ، در گزارش پهلوی راس لَسور = راه شده بگفته بارتولومه Bartholo ازواژه رتَهه لَسدن مد .} ratha در آمده است . رتَهه بمعنی گردونه در اوستا بسیار آمده چنانکه در تیریشث پاره ۵۶ و مهریشث پاره ۳۸ و جز آن .

۷ - بود = ستوئی و «دست» .} stōi ، در یادداشت ۵ از بند ۲ همین هات گذشت .

۱ - انگیزش = یَمددده .} jaya از مصدر جی هفتمین بند .} iژ که بمعنی پروراندن و جان بخشیدن و زندگی

دادن است ، نگاه کنید یادداشت شماره ۸ از بند ۵ هات ۲۹.

۲ - نیایش = وهم و «دست» .} vahma در بند ۱۰ نیز آمده ، یادداشت ۵ بند ۲ هات ۳۴.

۳ - چست تر ، تیزتر ، تندتر ، زودتر = زویشتیَه «دست» .} zavištya ، یادداشت ۸ بند ۹ هات ۲۸.

۴ - تکاور: اتورونت مدد «دست» .} aurvañt ، این واژه در اوستا بمعنی تند و تیز و چالاک و دلیر و پهلوان است چنانکه در یسنا ۹ پاره ۲۲ و آبان یشت پاره های ۱۳۱-۱۳۲ و جز آن، همچنین بمعنی تکاور یا اسب است چنانکه در همین بند ۷ از هات ۵۰ و در یسنا ۱۱ پاره ۲ و جز آن ، در پهلوی اروند مدد، و

همین واژه است که در فارسی الوند (کوه) گویم و همه جغرافیا نویسان اروند نوشته‌اند، همچنین اروند نام رود دجله است :

اگر پهلوانی ندانی زبان بتازی تو اروند را دجله خوان

(فردوسی)

اَوَرَوَت اسپَ مدد دد مدد . مدد دد . aurvat.aspa نیز صفت است یعنی تیزاسب، همچنین اَوَرَوَت اسپ Aurvat.aspa نام کسی است که در فارسی لهراسب گویم. بجلد دوم یشتها ، گزارش نگارنده ، ص ۲۶۶ و ص ۳۲۷ نگاه کنید. در فارسی واژه تکاور درست مانند اَوَرَوَت در اوستا هم بمعنی تند و تیز است و هم بمعنی اسب .

۵ - بجای پهنانورد = پرتو 𐬨𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 parətu در تسانیت پرتوی 𐬨𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 parəthwi آمده ، صفت است یعنی پهن و فراخ چنانکه در یسنا ۱۰ پاره ۴ و فروردین یشت پاره ۹ و جز آن، چون این صفت باین معنی در بند ۷ از هات ۵۰ درست نمی‌آید ، بجای آن پهنانورد آوردیم بمعنی دشت پیما ، میدان نورد .

۶ - چیر = اوگر 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 ugra در جا های دیگر اوستا اوغرَ 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 ughra بسیار آمده چنانکه در یسنا ۱ پاره ۱۵ و جز آن، در پهلوی چیر 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 یعنی دلاور ، گستاخ . اوغرَ بازو 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 . ughra.bāzu در پاره ۷۵ مهریشت یعنی چیر بازو . اوغرَ زَنوش 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 . 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 ughra-zaosha در پاره ۳۱ فروردین یشت یعنی توانا خواست یا قوی اراده ، یادداشت ۲ بند ۸ هات ۲۸ .

۷ - برانگیختن (𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀) = یوج 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 . yuǰ ، یادداشت ۹ بند ۱۰ هات ۳۰ .

۸ - فراز آمدن ، گراییدن (𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀) = آزا بدکسد : a-zâ ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۱۳ بند ۱۴ هات ۴۳ .

۱ - سرود ، شعر = پَدَ سَروید . pada ، پَدَ

هشتمین بند

پَدَ سَرد . padha که در فارسی پی گوئیم اندازه ایست

چنانکه در فرهنگ پهلوی نامزد به اوئیم ، آمده ، به پهنای چهارده انگشت است ،

نگاه کنید به: Sacred Books of the East vol. V by west p.99

همچنین واژه پَدَ سَرفَ پاد = پاد سَرفَ pād که در فارسی پای

گوئیم در اوستا بمعنی شعر نیز آمده چنانکه در کرده چهاردهم و یسپرد پاره ۱ .

۲ - شناخته شده ، دانسته شده و شنیده شده = فرَسَروتا . فرَسَروتا سَرد .

از مصدر سرو سَرد . sru (شنیدن) با جزء فرَ : فرَسَروتا . fra-sru ،

یادداشت ۱ بند ۲ هات ۳۰

۳ - کوشش = ایژا یَ کَسد . zā ، یادداشت ۹ بند ۶ هات ۳۳ .

۴ - روی نمودن ، گراییدن ، گامیدن (سَردَی - سَردَسد .) =

پَیری گم سَردَی - سَرد . pairi.gam ، یادداشت ۱ بند ۲ هات ۲۸ .

۵ - دستها بلند شده ، دستهای فراز برداشته = اوستان زَسَـ

دَردَسد - کَردَسد ustāna.zastāna ، یادداشت ۳ بند ۱ هات ۲۸ .

۶ - پارسا ، راد = آرَدَر سَردَی . arədra ، در یادداشت شماره ۵ از

بند ۴ گذشت .

۷ - هنر = هونَرَتان سَردَی سَردَی . hunarətātā ، یادداشت ۶ بند ۵

هات ۴۳ .

۱ - پرستش = یسنَ سَردَی . yasna ؛

نهمین بند

ستاییدن (سَردَی سَردَی .) = ستو سَردَی . stu ،

نگاه کنید بیادداشت شماره ۱ از بند ۴ همین هات و یادداشت شماره ۶ از بند ۱

هات ۳۰ .

۲ - آمدن (سَردَی . . . سَردَی .) = ای د . با جزء پَیتی

سَردَی . paiti در آمدن ، پذیره شدن ، روی کردن . یادداشت ۷ بند ۲

هات ۳۱.

- ۳ - آنگاه = یدَا ۳۳۰ یسد . yadā ، یادداشت ۱ بند ۸ هات ۳۰ .
 ۴ - بدلخواه ، بکام ، بآرزو = وِس ۳۱۰ وادد } ، یادداشت ۸ بند ۱۱

هات ۳۱.

- ۵ - پاداش = اشی ۳۱۰ اشی . ashi ، نگاه کنید به بند ۳ همین هات .
 ۶ - دست یافتن ، توانایی داشتن (۳۱۰ یسد) = خشی
 ۳۱۰ یسد . xshi ، یادداشت شماره ۴ از بند ۳ هات ۲۸ .
 ۷ - بجای کوشا ایشینت (۳۱۰ یسد ۳۳۰ در نسخه بدل ۳۳۰ یسد)
 ۳۳۰ یسد ۳۳۰ یسد ishayanṭ صفت است یعنی کوشا ، جويا مانند ایشن
 ۳۳۰ یسد } . ishan که در یادداشت شماره ۶ از بند ۱۲ هات ۳۲ گذشت .
 ۸ - نیک اندیش = هودانو ۳۳۰ یسد } . hu-dānu ، یادداشت ۹ بند ۳
 هات ۳۰ .

- ۹ - بجای برگرفتن در متن کرزدا ۳۳۰ یسد } . gərəzdā ،
 در بند ۱۷ از هات ۵۱ کِردی ۳۳۰ یسد } . gərəzdī یعنی دارایی . ریشه
 این واژه که مصدر گَرَد ۳۳۰ یسد } . garədh باشد در پاره ۱۱ از یسنا ۶۲
 و در پاره ۱ از کرده هفدهم و بسپرد با جزء آبیوی ۳۳۰ یسد } . aiwi بکار رفته
 و در پاره ۱۱ از کرده بیست و یکم و بسپرد با جزء آوی ۳۳۰ یسد } . avi آمده این مصدر
 برابر است با واژه لاتین gradiar . بمعنی پرداختن ، رفتار کردن ، اقدام کردن .
 در گزارش پهلوی بجای کِردا gərəzdā گرفتار دَلَم ۳۳۰ یسد } آورده شده و بجای
 کِردی gərəzdī (در بند ۱۷ از هات ۵۱) گیراد (۳۳۰ یسد }) و خدونات :
 و خدوتن ۳۳۰ یسد } = ۳۳۰ یسد } گرفتار (همچنین کرد } . garədh در
 پاره هایی که یاد کردیم ، در گزارش پهلوی به فعل گرفتن ترجمه شده است .

- ۱ - ورزیدن ، بجای آوردن (۳۳۰ یسد })

= وِرَز ۳۳۰ یسد } . varəz ورزیدن ، یادداشت ۴ بند

دهمین بند

۴ هات ۲۹.

۲ - پیش = پشیری آمیش 𐬨𐬀𐬎𐬎𐬀 . 𐬀𐬎𐬎𐬀 . Pairi.âis از قیود است: پیش از این .

۳ - چشم = چشمن 𐬀𐬎𐬎𐬀 . 𐬀𐬎𐬎𐬀 . cashman ، یادداشت ۳ بند ۸ هات ۳۱ .

۴ - ارزش داشتن، ارزیدن (𐬀𐬎𐬎𐬀) = 𐬀𐬎𐬎𐬀 . ارچ 𐬀𐬎𐬎𐬀 . arāj ،

در پهلوی ارژیتن 𐬀𐬎𐬎𐬀 . ارچ 𐬀𐬎𐬎𐬀 . arēja در پاره ۱۷ یسنا ۹ صفت

است یعنی ارجمند؛ ارچنگه 𐬀𐬎𐬎𐬀 . arəjanh یعنی ارچ، ارز، ارزش، در

پهلوی ارژ معلع چنانکه در فرگرد هفتم و نیدیداد در پاره های ۴۱-۴۳ و جز آن

ارچت اسپ 𐬀𐬎𐬎𐬀 . Arəjat.aspa نام پادشاه توران

که در فارسی ارچاسب گویم از همین واژه آمیزش یافته یعنی دارای اسب با ارچ،

نگاه کنید بنخستین جلد یسنا ص ۶۲.

۵ - روشنایی = رئوچنگه 𐬀𐬎𐬎𐬀 . raoənh ، یادداشت ۹ بند ۱

هات ۳۰.

۶ - خورشید (𐬀𐬎𐬎𐬀) = 𐬀𐬎𐬎𐬀 . xvan ، یادداشت ۳ بند ۱۰

هات ۳۲.

۷ - بجای سپیده: آئورو 𐬀𐬎𐬎𐬀 . aēuru صفت است یعنی سفید، در

پهلوی اروس 𐬀𐬎𐬎𐬀 arūs (سفید)؛ آوروش 𐬀𐬎𐬎𐬀 . aurusha

نیز صفت است یعنی سفید در اوستا بسیار بکار رفته چنانکه در تیریشث پاره های

۱۸ و ۲۰ و جز آن؛ آوروش بازو 𐬀𐬎𐬎𐬀 . aurusha-

bāzu که در هادخت نسك فرگرد دوم پاره ۹ آمده یعنی سفید بازو، آوروشاسپ

𐬀𐬎𐬎𐬀 . aurushaspa که در پاره ۱۰۲ مهریشث آمده یعنی

سفید اسب.

۸ - بامداد روز = اسنام اوخشا 𐬀𐬎𐬎𐬀 . asnaṃ.uxshā ،

نگاه کنید بیادداشت شماره ۱ از بند ۳ هات ۴۶.

۱ - ستایشگر = ستوتَر . مصدری مصدری . staotar

یازدهمین بند

(نگاه کنید بیادداشت شماره ۵ از بند ۱ هات ۳۰)

۲ - خوانده شده (مصدری مصدری) از مصدر ائوج . aōj
یاد کردن، گفتن، خواندن، نگاه کنید بیادداشت شماره ۵ از بند ۱۰ هات ۳۲ .

۳ - تا چند = یوت . مصدری مصدری . yavat ؛ توش و تاب داشتن
(مصدری مصدری) = تو . tu ؛ توانستن، یارستن (مصدری مصدری) +

۴ - ایس . is ، نگاه کنید بیادداشت‌های شماره ۸ - ۱۰ از بند ۴
هات ۲۸ .

۴ - جهان، جهانیان، مردمان، زندگی، هستی = آنگهو . añhu ،
بیادداشت ۴ بند ۲ هات ۲۸ .

۵ - بجای «سازاد» در متن مصدری مصدری . از مصدر ارد . arad

arad بمعنی پیش بردن، ترقی دادن، رسا ساختن است، اِردت فِذری
اراد . اراد . aradat fadhri . نام مادر استوت اِرت

اراد . اراد . Astvat . arata (سوشیانت = موعود مزیدیسان)
که در پاره ۱۴۲ فروردین یشت آمده، از همین واژه آمیزش یافته یعنی برومند
پدر یا کسی که پدرش پیشرفته و رساست، نگاه کنید بکتاب سوشیانت

۶ - درست بجای آوردن : هئیتها ورشت . مصدری مصدری .
haithyavarasta ، این واژه اسم است بمعنی درست ورزش، درست کارگزاری .

در یادداشت شماره ۹ از بند ۵ هات ۳۰ گفتیم که ورشت از مصدر ورز .
varaz (ورزیدن ، بجای آوردن) در آمده است، بآن بیادداشت نگاه شود و
بیادداشت های ۲ - ۳ از بند ۱۹ هات ۴۶ .

۷ - خواست (خواهش، کام) = وسن . مصدری مصدری . vasna ؛ سازگارتر
= فرشتوتم . فرشتوتم . فرشتوتم . نگاه کنید

بیادداشت‌های شماره ۴ - ۵ از بند ۱۹ هات ۴۶ .

وهو خستر گات - یسنا، هات ۵۱

- نخستین بند**
- ۱ - برگزیده = ویریه *vairya* .
 صفت است ، اسم مفعول *var* . برگزیدن
- (نگاه کنید بیادداشت شماره ۷ از بند ۵ هات ۲۸) همین صفت بسادر اوستا از برای خشتهر *xshathra* آورده شده چنانکه در یسنا ۱ پاره ۱ و هرمزدیشت پاره ۲۵ و فرکرد نوزدهم و نیداد پاره ۱۱ و جز آن ، در فارسی شهریور شده است .
- ۲ - بهره ، برخ = بگ *baga* ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۱۰ از بند ۱۰ هات ۳۱ .
- ۳ - شایان تر : ائیبی شیریش *aibi.bairista* .
 صفت تفضیلی است از مصدر *bar* (بردن) با جزء ائیبی ، از این صفت معنی شایان تر برمیآید یا مانند این ، چون : شایسته تر ، برازنده تر ، سازگارتر .
 در گزارش پهلوی ۵۶ (= ۵۷) *apar.barisnih*
- ۴ - فراهم شدن (*kar*) با جزء *antarā* (اندر) ساختن ، فراهم کردن ، یادداشت ۴ بند ۹ هات ۳۰ .
- ۵ - کوشش = ایژا *izâ* ، یادداشت ۹ بند ۶ هات ۳۳ .
- ۶ - بجای آوردن (*vi-dâ*) ، بجای آوردن ، یادداشت ۷ بند ۱۹ هات ۳۱
- ۷ - ضمیر « این » = *ta* (*ta*) بر میگردد به بهره .
- ۸ - اکنون = نو { *nû* } ، یادداشت ۸ بند ۹ هات ۳۲ .

۹ - ساختن (یادداشت) = وِرَز یادداشت = varəz
ورزیدن ، کردن ، ساختن ، بجای آوردن. یادداشت ۴ بند ۴ هات ۲۹.

۱ - پس اینچنین = تا ۳۳ تا ۳۴ ta از قیود است ،
اینچنین ، از اینرو. در بند ۱۱ از هات ۴۵ و در بند ۳ از

دومین بند

هات ۴۹ بآن برخوردیم و در بند های ۱۰ و ۱۲ و ۱۳ همین هات نیز آمده.

۴ - نخست = پشواورویم سسگدژد « ۶۲ » paourvīm. از قیود است (نگاه کنید
بیادداشت شماره ۲ از بند ۳ هات ۲۸). پشواورویه سسگدژد درسد . paouruya
که در بند های ۳ و ۱۵ از همین هات آمده صفت است یعنی نخستین، نگاه کنید
بیادداشت شماره ۹ از بند ۱۰ هات ۲۹.

۴ - نمودن (ویدود) = دیس ویدود . dis نمودن ، نشان دادن ،
شناسانیدن ، در بند ۱۷ همین هات نیز آمده، نگاه کنید بیادداشت شماره ۵ از بند
۱۳ هات ۳۳.

۴ - دارایی = ایشتی یسه ۳۳ . ištī ، یادداشت ۸ بند ۹ هات ۳۲.

۵ - سود = سونکه سوسه ۳۳ savanh ، یادداشت ۸ بند ۱۱ هات ۳۰.

۶ - نیایشگر = وهم یاندس ۳۳ . vahma ، یادداشت ۵ بند ۲ هات ۳۴.

۱ - کوش = گئوش سسگدژد گئوش . gēusha ،
یادداشت ۲ بند ۲ هات ۳۰.

سومین بند

۴ - شدن ، رفتن (سس ۳۳ . . . سس ۳۳ ۳۳) از مصدر ای د . i

باجزه آ سس . وهانم سس ۳۳ . ham ، یادداشت ۷ بند ۲ هات ۳۱.

۴ - زبان = هیزو سس دی ۳۳ . hizū ، در بند ۱۳ از همین هات نیز آمده بمعنی

سخن و گفتار بکار رفته در ردیف شیوتهن سسگدژد سسگدژد . syaothana

(کردار ، رفتار)؛ هیزوا سس دی ۳۳ . hizvā و هیزونکه سس دی ۳۳ .

hizvanh نیز بمعنی زبان است چنانکه در هر مزدیشت پاره ۲۸ و فرگرد هجدهم

و ندیداد پاره ۵۵ و جز آن . هیزو در اجنکه سس دی ۳۳ . و سس دی ۳۳ .

hizu.drājanh صفت است یعنی زبان دراز کرده، زبان بر کشیده، چنانکه در فرگرد سیزدهم و نیدیداد پاره ۴۸ و جز آن . نگاه کنید بیادداشت شماره ۹ از بند ۵ هات ۲۸.

۴ - گفتار ، سخن = اوخذ دین ۴۰۰ uxda ، در بند های ۲۰-۲۱ نیز آمده ، یادداشت شماره ۳ بند ۶ هات ۲۸.

۵ - پیوستن (دوسد ۴۰۰) = سر دوسد ۱ sar ، یادداشت ۳ بند ۲۱ هات ۳۱.

۶ - آموزگار = فردخستر دوسد ۴۰۰ fra-daxstar ، یادداشت شماره ۷ بند ۱۷ هات ۳۱.

۱ - کجا = کوتهرا دین ۱۰۰ kuthrā پنج بار

چهارمین بند

در این بند آمده و یکبار کو ۰۲۹ ku .

۲ - رنج ، درد ، آزار = آری سد ۱۰۰ āri (سد ۱۰۰) در بند ۱۴ از همین هات نیز آمده است.

۳ - مزد = آفسرتو سد ۱۰۰ āfsaratû پاداش ، بخشایش ، یادداشت ۸ بند ۱۲ هات ۳۳.

۴ - برپا ایستادن (دین ۴۰۰) = ستا دوم ۱۰۰ stā ، یادداشت ۱۰ بند ۲ هات ۵۰.

۵ - آمرزش = مرزدیکا ، دیکه ۱۰۰ mərəzdikā ، یادداشت ۳ بند ۱۱ هات ۳۳.

۶ - برخوردار ، بهره ور = یس دوم ۳۰۰ yas ، صفت است از مصدر یم دوم ۳۰۰ yam (بازگشتن ، گرفتن) که در یادداشت شماره ۷ از بند ۱۳ هات ۳۱ گذشت ، بواژه یس همین یکبار در اوستا برمیخوریم .

۱ - برخوردار شدن ، بدست آوردن ، یافتن ، پیدا

پنجمین بند

کردن (واید ۱۰۰) = وید واید ۱۰۰ vid ، یادداشت

۴ بند ۶ هات ۲۹.

۴ - برزیکر ، کشاورز = واستریه یاسه ددوم لوم . västrya ، یادداشت ۷
بند ۹ هات ۳۱ .

۴ - درستکردار: بجای شیئوتهن یس ددوم لوم سده . syaothana (کردار)
و ایشو {دوم} یس ددوم (درست ، راست) ، یادداشت شماره ۴ از بند ۶ هات ۲۸
نگاه کنید.

۴ - خوب خرد = هوخرتو یس ددوم لوم سده . hu-xratu ، یادداشت ۹ بند ۳
هات ۳۰.

۵ - بجای « نماز برد » : نمنگهن {دوم} یس ددوم لوم سده . nēmaiñhan صفت است
یعنی نمازگزار ، نماز برنده ، از واژه نمنگه {دوم} یس ددوم لوم سده . nēmañh (نماز) که در
یادداشت شماره ۱ از بند ۶ هات ۵۰ گذشت

۶ - دانا ، هوشیار ، بینا = داتپه لوم سده . dātha ، یادداشت ۱ بند ۱۰
هات ۲۸.

۷ - داور درستکردار یا رد درست (درست رد) = ایش رتو
{دوم} یس ددوم لوم سده . əraš-ratu ، نگاه کنید یادداشت‌های شماره ۵ از بند ۲ هات
۲۹ و شماره ۸ از بند ۳ هات ۳۰.

۸ - پیمان دادن ، نوید دادن ، آموزانیدن ، آگش دادن (ددوم سده .)
= چیش ددوم لوم سده . eish ، یادداشت ۴ بند ۳ هات ۳۱.

۹ - باداش (باداش نیکی وپادافراه بدی) = اش سده . asha ، یادداشت
۵ بند ۴ هات ۲۸.

۱۰ - توانا ، یارا (سده سده یس ددوم لوم سده) از مصدر خشی سده . xshi ،
توانستن ، یارستن . یادداشت ۴ بند ۳ هات ۲۸.

۱ - از برای واژه های به = ونگهو یس ددوم لوم سده .
vaiñhu ، بهتر = وهینگه یس ددوم لوم سده . vahyañh

ششمین بند

بد = آک مدوه . aka ، بتر = آشینگه مدسر مدسر . asyanh ، نگاه کنید
بیادداشت شماره ۵ از بند ۳ هات ۳۰.

۲ - دادن (دسکوه) = دا و سد . dâ

۳ - خواست یا کام و خواهش کسی بجا آوردن ، کامروا کردن
(واسداسدوه . دسدوسدوه) : وار واسداسدوه . vâra (خواست ، کام) ؛ راد
رأس . rād (بجای آوردن) در بند ۲ از هات ۳۳ نیز این دو واژه با هم آمده ،
نگاه کنید بیادداشت شماره ۶ و ۸ از آن بند.

۴ - واژه ای که بمعنی «خوشنود ساختن» گرفته شده در متن وای و سد دسه .
آمده ، باید از مصدر وید واید : vid باشد . در یادداشت شماره ۷ از بند ۴
هات ۲۸ و در یادداشت شماره ۴ از بند ۶ هات ۲۹ گفتیم که این مصدر بدو معنی
آمده : نخست شناختن و دانستن و آگاه شدن، دوم جستن و یافتن و پیدا کردن.
در این بند ۶ از هات ۵۱ همچنان در بند ۴ از هات ۵۳ معنی خدمت کردن و خوشنود
ساختن از آن برمیآید.

۵ - بجای پایان : آیم مدسه ۶۴ . apāma و بجای گردش گیتی :
اور ورس ، انکوه دلسدسدوه . urvāsa ، مدسه ۳۰ . aṅhu آمده . در انجام
بند ۵ از هات ۴۳ نیز باین واژهها برخوردیم جز اینکه در آنجادامی و سد ۶۰ .
dāmi (آفرینش) آورده شده بجای انکوه مدسه ۳۰ . aṅhu (گیتی ، هستی) ،
بیادداشتهای شماره ۷-۹ آن بند نگاه کنید.

۱ - آفریدن ، ساختن (صدسیدیه) = تاش

صدسیدیه . tash ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۲ از بند ۹

هفتمین بند

هات ۳۱

۲ - پاکتر خرد یا پاکتر روان = سپنیشمت مئینو { دسه ۶۰ } مدسه ۶۰ .

spānistā . mainyu (سپندتر مینو) ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۳ از بند ۱۲

هات ۳۳

۴ - جاودانی = آمِرتات aməratāt (مرداد)؛ رسایی
 = هَوروات haurvatāt (خرداد)، یادداشت ۴ بند ۶
 هات ۳۱.

۴ - توش، توان = تِوشی təvīshī ، یادداشت ۹ بند ۱
 هات ۲۹.

۵ - پایداری، استواری = اوْت یوتی uta-yūti ، یادداشت
 ۳ بند ۷ هات ۳۰.

۶ - دآوری = سِنِکَه səngħa ، یادداشت ۷ بند ۱۱
 هات ۳۱.

۱ - بجای سخن داشتن (vaē) vaē و بجای گفتن که دوبار در این بند
 هشتمین بند

آمده (mrū) mrū ، نگاه کنید
 یادداشت شماره ۷ از بند ۱۱ هات ۲۸ و یادداشت شماره ۳ از بند ۱۷ هات ۳۱.

۴ - دانا = ویدوش vidus ، یادداشت ۷ بند ۴ هات ۲۸.

۴ - بدی = آکُریا akōyā ، از واژه آک aka
 (بد، زشت)، در یادداشت شماره ۱ از بند ۶ گذشت.

۴ - خوشی یارستکاری = اوشتا ustā ، یادداشت ۱۰ بند ۱۱
 هات ۳۰.

۵ - فراگرفتن، داشتن، نگاهداشتن (dar) dar = در وید
 یادداشت ۷ بند ۷ هات ۳۱.

۶ - آری: بجای آن زی zi آمده، این واژه سه بار در این بند
 آمده: در نخستین بار بجای آن «بس» و در دومین بار «چه» آوردیم، نگاه کنید
 یادداشت شماره ۱ از بند ۱۰ هات ۳۰.

۷ - پیغمبر = ماتَهَرَن mathran ، یادداشت ۶ بند ۵ هات ۲۸

۸ - شاد بودن (شاددسدهجی) = شیا شیدا . syā ، در بند ۸ از هات ۵۳ نیز آمده ، در بخشهای دیگر اوستا شا شیا . shā ؛ شیآت شیدا . syāta (در بخشهای دیگر اوستا شات شیدا . shāta) صفت است (اسم مفعول شیا شاد بودن) در پهلووی شات شیدا و در فارسی شاد گویم ، شاتی شیدا . shāti چنانکه در کرده هفتم و یسپرد پاره ۳ و شیاتی shiyāti در فرس هخامنشی یعنی شادی ، در پهلووی شاتی شیدا . shātih ؛ شایشت شیدا . shāista صفت تفضیلی است یعنی شادتر چنانکه در پاره های ۱-۶ از سومین فرگرد و ندیداد آمده و با حرف نفی آ : اشایشت شیدا . a-shāista یعنی ناشادتر ، در پاره های ۷-۱۱ از همان فرگرد و ندیداد آمده است . در اینجا یادآور میشویم که واژه شادان از شات شیدا . shāta و از مننگه مانا . manānh (منش) ساخته شده ، یعنی شادمنش ، نگاه کنید بیادداشت ۹ از بند ۱ هات ۲۸ .

۱ - سزا = خشنوت شیدا . xshnūt پاداش

نهمین بند

کردار خوب و بد ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۱ از بند

۳ هات ۳۱ .

۲ - گروه یا همورد = ران رانا . rāna ، دو گروه دینی مزدیسنان و دیویسنان مراد است ، یادداشت ۵ بند ۳ هات ۳۱ .

۳ - از برای آذر = آتھر شیدا . āthr و صفت سرخ = سوخر شیدا . suhra (افروزان) بیادداشت شماره ۶ از بند ۱۹ هات ۳۱ نگاه کنید .

۴ - از برای آهن = اینکه ایا . ayañh و صفت گداخته = خشوست شیدا . xshusta بیادداشت شماره ۷ از بند ۷ هات ۳۲ نگاه کنید .

۵ - نشان = دخت شیدا . daxsta ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۴ از بند ۶ هات ۳۴ .

۶ - بجای واژه جان ، اھوا شیدا . ahvā آمده ، در بخشهای دیگر

اوستا انگهوا 𐬀𐬎𐬎𐬵𐬀 𐬀𐬎𐬎𐬵𐬀 anhvā چنانکه در یسنا ۱۱ باره ۱۸ و یسنا ۶۲ باره ۱۰ و تیریشث باره ۵۴ و مهریشث باره ۱۰۵ و وندیداد فرگرد پنجم باره ۲۱، فرگرد هجدهم باره ۱۹ و جز آن. در گزارش پهلوی (= زند) آخو 𐬀𐬎𐬎𐬵𐬀 axv یا اخوان 𐬀𐬎𐬎𐬵𐬀 axvān یعنی نیروی زندگی ، مایه هستی یا جان و روان .

۷ - گذاردن ، نهادن = 𐬀𐬎𐬎𐬵𐬀 𐬀𐬎𐬎𐬵𐬀 . . . و 𐬀𐬎𐬎𐬵𐬀 𐬀𐬎𐬎𐬵𐬀 ، در یادداشت شماره ۲ از بند ۲ هات ۲۸ و در یادداشت شماره ۷ از بند ۱۴ هات ۴۴ بواژه داوئی 𐬀𐬎𐬎𐬵𐬀 𐬀𐬎𐬎𐬵𐬀 dāvōi بمعنی ارزانی داشتن و دادن برخوردیم، در اینجا با جزء آئیمی: آئیمی داوئی aibī.dāvōi بمعنی گذاردن و نهادن است.

۸ - زبان = راشینکه 𐬀𐬎𐬎𐬵𐬀 𐬀𐬎𐬎𐬵𐬀 𐬀𐬎𐬎𐬵𐬀 rāshayēnhē ، یادداشت ۶ بند ۱۱ هات ۳۰.

۱ - جز = انیاتها 𐬀𐬎𐬎𐬵𐬀 𐬀𐬎𐬎𐬵𐬀 anyāthā

دهمین بند

از قیود است بمعنی جز از این، گذشته از این .

۲ - تباه ساختن (𐬀𐬎𐬎𐬵𐬀 𐬀𐬎𐬎𐬵𐬀 𐬀𐬎𐬎𐬵𐬀) = مرنج 𐬀𐬎𐬎𐬵𐬀 𐬀𐬎𐬎𐬵𐬀 maraṇē ، یادداشت ۸ بند ۱ هات ۳۱.

۳ - زاده یا پسر و فرزند = هونو 𐬀𐬎𐬎𐬵𐬀 𐬀𐬎𐬎𐬵𐬀 hunu : در هر جا که سخن از فرزند و پسر آفریدگان بد اهریمنی باشد ، هونو میآید و از برای فرزند و پسر کسان پاک و پارسا و پاکان ایزدی پوتهر 𐬀𐬎𐬎𐬵𐬀 𐬀𐬎𐬎𐬵𐬀 puthra ، (نگاه کنید بیادداشت شماره ۳ از بند ۷ هات ۴۴) هونو hunu از مصدر هو 𐬀𐬎𐬎𐬵𐬀 hu (زادن) که در یادداشت شماره ۴ از بند ۱۵ هات ۳۱ گذشت ، در آمده است.

۴ - آفرینش = دامی 𐬀𐬎𐬎𐬵𐬀 𐬀𐬎𐬎𐬵𐬀 dāmi ، یادداشت ۶ بند ۷ هات ۳۱.

۵ - بد خواه = دوزدا 𐬀𐬎𐬎𐬵𐬀 𐬀𐬎𐬎𐬵𐬀 duzdā ، یادداشت ۹ بند ۳ هات ۳۰.

۶ - بجای مردمان 𐬀𐬎𐬎𐬵𐬀 𐬀𐬎𐬎𐬵𐬀 hantī آمده یعنی آفریدگان یا «کسانی که هستند» موجودات، نگاه کنید بیادداشت شماره ۳ از بند ۱۶ هات ۴۴.

۷ - خواندن ، بیاری خواستن (𐬀𐬎𐬎𐬵𐬀 𐬀𐬎𐬎𐬵𐬀) = زبا 𐬀𐬎𐬎𐬵𐬀 𐬀𐬎𐬎𐬵𐬀 zhā ،

یادداشت ۱ بند ۴ هات ۳۱.

۸ - در رسیدن = گت ته . ۳۳ . ۳۳ . gat.tê ، یادداشت ۴ بند ۱ هات ۴۳.

۱ - دوست = اوروتَهه . ۳۳ . urvatha ،

یازدهمین بند

یادداشت ۷ بند ۲۱ هات ۳۱.

۲ - اندرز پرسیدن (۳۳ . ۳۳ . ۳۳) = پرس ۳۳ . ۳۳ . parəs (فرس ۳۳ . ۳۳) با جزء آ ۳۳ . بمعنی گفتن و شنودن و اندرز پرسیدن یا مشورت کردن بکار رفته است.

۳ - درستگردار = ارشو ۳۳ . ۳۳ . ۳۳ . arəshva ، در یادداشت ۳ از بند ۵ همین هات گذشت.

۴ - آیین مغ = مک ۳۳ . ۳۳ . maga ، یادداشت شماره ۷ بند ۱۱ هات ۲۹.

۵ - اندیشیدن (۳۳ . ۳۳ . ۳۳) = چیتَهه ۳۳ . ۳۳ . eith با جزء آ ۳۳ . یادداشت شماره ۴ بند ۳ هات ۳۱.

۱ - خوشنود سازنده = خشناوش ۳۳ . ۳۳ . ۳۳ . xshnâus از مصدر خشنو ۳۳ . ۳۳ . xshnu (خوشنود)

دوازدهمین بند

کردن) صفت است ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۱۰ از بند ۱ هات ۲۸.

۲ - بجای «چاکر فرومایه» : وئیَهه ۳۳ . ۳۳ . vaēpya صفت است (از مصدر ویپ ۳۳ . ۳۳ . vip) یعنی غلامباره ؛ ویپت ۳۳ . ۳۳ . vīpta

کسی است که بغلامبارگی تن در دهد چنانکه در فرکرد هشتم و نندیداد پاره ۳۲ آمده : ۳۳ . ۳۳ . ۳۳ . ۳۳ . ۳۳ . ۳۳ . ۳۳ . ۳۳ .

در گزارش پهلوی (= زند) ۳۳ . ۳۳ . ۳۳ . ۳۳ . ۳۳ . ۳۳ . ۳۳ . ۳۳ .
گوشن و بیتک و گوشن و بیتیتک gushn i vīptak u gushn vīptēnitak

در نخستین فرکرد و نندیداد پاره ۱۱ نرو وئیَهه ۳۳ . ۳۳ . ۳۳ . ۳۳ .

narô-vaêpya یعنی غلامبارگی ، در گزارش پهلوی **𐭠𐭣𐭥𐭩** (= **𐭠𐭣𐭥𐭩**) و **𐭠𐭣𐭥𐭩** هرت و **𐭠𐭣𐭥𐭩** mart-vêpik در توضیح افزوده شده ۱۱۵ **𐭠𐭣𐭥𐭩** کون مرژیبه-kun marzih . در جلد وندیداد ، در گفتار « غلامبارگی » از این گناه که در اوستا کفاره ناپذیر خوانده شده و سزای آن **𐭠𐭣𐭥𐭩** دانسته شده ، سخن داشتیم ، در اینجا افزوده گوئیم که مصدر ویب **𐭠𐭣𐭥𐭩** vip گذشته از معنی ای که یاد کردیم ، در پاره ۵۵ از فرگرد هفتم وندیداد بمعنی برگردانیدن و بیرون انداختن یا استفرغ وقتی کردن آمده و در گزارش پهلوی وامیتن (**𐭠𐭣𐭥𐭩** ~ **𐭠𐭣𐭥𐭩**) vāmītan (قی کردن) شده برابر واژه لاتین vomere که در فرانسه vomir شده است . در پاره ۱۲ از یسنا ۱۰ با جزء **𐭠𐭣𐭥𐭩** : **𐭠𐭣𐭥𐭩** . para.vip یعنی برگردانیدن و باجزه نی : **𐭠𐭣𐭥𐭩** . nī.vip یعنی زیر انداختن ، فرود افکندن .

۴ - گذر زمستان = پرتوزمو **𐭠𐭣𐭥𐭩** . **𐭠𐭣𐭥𐭩** . **𐭠𐭣𐭥𐭩** . parətō-zəmō : از پرتو **𐭠𐭣𐭥𐭩** . parətū که بمعنی پول یا پل و گذراست و از مصدر پرتو **𐭠𐭣𐭥𐭩** . par (گذشتن ، گذر کردن) بسا با واژه چینوت **𐭠𐭣𐭥𐭩** } « **𐭠𐭣𐭥𐭩** » . **𐭠𐭣𐭥𐭩** einvat آمده یعنی صراط ، پلی که در روز پسین باید از آن بگذرند ، چنانکه در بند ۱۳ از همین هات و در بند های ۱۰-۱۱ از هات ۴۶ و در بسیاری از جاهای دیگر اوستا (نگاه کنید یادداشت شماره ۳ از بند ۲ هات ۴۸) ، از همین بنیاد و بهمین معنی است واژه پشو **𐭠𐭣𐭥𐭩** . pəshu که در گزارش پهلوی پوهل **𐭠𐭣𐭥𐭩** (پل) شده چنانکه در آبان یشت پاره های ۷۷-۷۸ و در فرگرد چهاردهم وندیداد پاره ۱۶ . همچنین پشو مانند واژه پرتو **𐭠𐭣𐭥𐭩** parətū با چینوت **𐭠𐭣𐭥𐭩** einvat آمده بمعنی پل صراط چنانکه در گشتاسپ یشت پاره ۴۲ .

زمو **𐭠𐭣𐭥𐭩** . = زیانم **𐭠𐭣𐭥𐭩** . zyām یعنی زمستان ، در اوستا بسیار آمده چنانکه در نخستین فرگرد وندیداد پاره ۲ و پاره ۱۹ . هیئتهای دیگر آن نیز در اوستا بسیار است . چون زین **𐭠𐭣𐭥𐭩** . zaēn در پاره ۱۲ از شانزدهمین فرگرد وندیداد ؛ زین **𐭠𐭣𐭥𐭩** . zayan که در فارسی دی (= زمستان) شده .

برگشتن زاء اوستایی به دال در فارسی همانند بسیار دارد چون زست 𐬰𐬀𐬭𐬀 در zasta در فارسی دست؛ زربنگه 𐬰𐬀𐬭𐬀𐬀𐬎 در zrayaṅh در فارسی دریا (در فرس هخامنشی دریه) و جز آن؛ زِم 𐬰𐬀𐬭𐬀 zama یا زیم 𐬰𐬀𐬭𐬀𐬀 zima که در فارسی زم شده بمعنی زمستان یا سرمای سخت؛ زین 𐬰𐬀𐬭𐬀𐬀 که در zayana صفت است یعنی زمستانی؛ زِمَاک 𐬰𐬀𐬭𐬀𐬀𐬎 zamaka در پاره ۴۹ از چهارمین فرگرد و نیداد یعنی دمه زمستان. نگاه کنید بجلد خرده اوستا، گزارش نگارنده، ص ۲۱۳.

بنا باین دو جزء پرتوزمو parətō-zəmō یعنی گذر زمستان و این معنی است که از آن دو لفظ برمیآید چنانکه در گزارش پهلوی همین بند ۱۲ از هات ۵۱ و بترک زمستان vitarak-zamastān (= گذر زمستان) شده است اما چنانکه پیداست پرتوزمو نام جا و سر زمینی است.

۴ - فرود آمدن، پناه گرفتن = 𐬰𐬀𐬭𐬀𐬀𐬎 astō (Inf)، صفت و تورو آشت vouru.asta که در پاره ۴۴ مهر یشت آمده یعنی پُر یا بسیار پناه بخش، از مصدر آنس as (بدست آوردن، برخوردار شدن، رسیدن) در آمده است، نگاه کنید بیادداشت شماره ۱۱ از بند ۱۴ هات ۴۳.

۵ - بازداشتن (𐬰𐬀𐬭𐬀𐬀𐬎) = رود 𐬰𐬀𐬭𐬀𐬀 rud، یادداشت ۱ بند ۹ هات ۲۹.

۶ - چارپا، تکاور، اسب = واژ vāza یعنی رونده از مصدر و ز vaz در آمده که در یادداشت شماره ۲ از بند ۴ هات ۴۶ گفتیم در اوستا بمعنی وزیدن و شدن و تاختن و دویدن و جز آن، آمده است. از همین بنیاد است واژه وَشْتَر vāstar که در پاره ۱۳ آبان یشت با واژه چتهور cathwar آمده: چتهور وشتار cathwārō.vāstāra 𐬰𐬀𐬭𐬀𐬀𐬎 𐬰𐬀𐬭𐬀𐬀𐬎 𐬰𐬀𐬭𐬀𐬀𐬎 یعنی چهار اسب، چهارتوسن.

۷ - رفتن ($\text{𐬰𐬀𐬭𐬀𐬀𐬎} + \text{𐬰𐬀𐬭𐬀𐬀𐬎}$) = چَر car در گزارش

پهلوی رفتن . فعل چر با جزه های آسم . پَر رَسَد لَسَد . فرا لَسَد .
وی هات در اوستا بمعنی گراییدن ، رفتن ، گذشتن ، گشتن ، گردیدن ، بیمودن ،
رهسپردن ، خرامیدن بسیار آمده چنانکه در تیر یشت پاره ۸ ، یسنا ۶۲ پاره ۸ ،
فروردین یشت پاره ۳۴ ، آبان یشت پاره ۸۹ و جز آن همین واژه است که در فارسی
چریدن گوئیم و از همین بنیاد است واژه چسراغ که بمعنی چرا هم آمده و در
فرهنگ جهانگیری شعر اسدی گواه آورده شده :

بیرسید آن پهلوان سترگ بگفتش که گاو یست آبی بزرگ

همی زو فتد گوهر شب چراغ بدان روشنایی کند شب چراغ

و از همین بنیاد است چرتا $\text{چرتا} = \text{چر} + \text{تا}$. çarâtâ که در پاره ۵۰ آبان

یشت و در پاره ۷۷ زامیاد یشت آمده بمعنی میدان تاخت و تاز ، بهینه کارزار ،
اسبریس .

۸ - سرما ($\text{سرما} = \text{سرد} + \text{سما}$) = $\text{اودَر} = \text{سرد}$.

aodar ، از همین بنیاد است ائوت $\text{سرد} = \text{اوتا}$ که در اوستا بسیار آمده
چنانکه در مهر یشت پاره ۵۰ و فرگرد دوم و ندیداد پاره ۵ و گوش یشت پاره ۱۰
و این صفت است یعنی سرد ، همچنین در یسنا ۹ پاره ۵ و زامیاد یشت پاره ۶۹ همین
واژه چون اسم بکار رفته یعنی سردی ، سرما و در همه این پاره ها با واژه گرم
 $\text{سرد} = \text{سرد}$. garama آمده که هم صفت است بمعنی گرم و هم اسم است بمعنی
گرم و گرمی . $\text{اودَر} = \text{اوتا}$ و اوت در گزارش پهلوی گاهی سرت سرد
(سرد) و گاهی سرماك سرد (سرما) شده است .

۹ - لرزان = $\text{زَویشنو} = \text{سرد}$ (در تأنیث zōishanū)

سرد (در بخشهای دیگر اوستا زویشنو سرد) zōishnu
چنانکه در فرگرد هفتم و ندیداد پاره ۷۰ ، در معنی و ریشه این واژه گفتگو بسیار
کرده اند ، نگارنده گلدنر Geldner و بارتولومه Bartholomae و لومل Lommel را
پیروی کرده بمعنی لرزان گرفته است . برخی گمان کرده اند که واژه زوش با زویشنو

zōishnu پیوستگی داشته باشد؛ زوش بمعنی خشمکین در فرهنگها یاد شده است و از شعراسدی: چنین گفت دانا که با خشم و جوش ز بانم یکی بسته شیر است زوش، همین معنی برمیآید.

- ۱ - تباه کردن (تباہ ویدوم. ۰) = سیزدهمین بند || مرَد تباہ ویدوم. marəd ، یادداشت ۳ بند ۹ هات ۳۲.
- ۲ - آشکار = هئیتپیه تباہ ویدوم. haithya ، یادداشت ۹ بند ۵ هات ۳۰.
- ۳ - درست = ارزو ارزو کر. arazu ، در گزارش پهلوی آپچک ۱۹۵۵ apēak واژه ای که در فارسی اویژه، ویژه، ویز شده بمعنی پاک و پاکیزه و بویژه یعنی بخصوصه. این واژه در گاتها بسیار آمده چنانکه در بند ۵ از هات ۳۳ و در بند ۲ از هات ۴۳ و در بند ۲ از هات ۵۳ و در هر سه جا صفت پتهه تباہ ویدوم. path (راه) آورده شده است.
- در این بند همچنان در بند ۶ از هات ۳۳، واژه پتهه path (راه) که موصوف ارزو arazu باشد، نیامده، نگارنده از برای نمودن معنی افزوده است، اما در انجام این بند واژه پتهه path = راه آمده است نگاه کنید بیادداشتهای شماره ۸ از بند ۳ هات ۳۰ و یادداشت شماره ۵ از بند ۹ هات ۳۱.
- ۴ - آشکاری کردار یا هویدا شدن رفتار جهانی مردمان = آکا تباہ ویدوم. ākā ، یادداشت شماره ۶ از بند ۸ هات ۴۸.
- ۵ - بهراس افتادن (تباہ ویدوم. ۰) = خرو تباہ ویدوم. xru = خروود تباہ ویدوم. xrud ، یادداشت ۹ بند ۱۱ هات ۴۶.
- ۶ - زبان = هیزو تباہ ویدوم. hizu ، مانند بند ۳ از همین هات بمعنی گفتار بکار رفته است.
- ۷ - برگشتن (تباہ ویدوم. ۰) = نس تباہ ویدوم. nas ، یادداشت ۹ بند ۴ هات ۳۲.

۱ - دستور ، آموزش ، فرمان = اورواتهہ urvâtha

چهاردهمین بند

در گزارش پہلوی دوستیہ ۲۲

(دوستی) ناگزیر مشتبه شده با واژه اورواتهہ در اورواتهہ urvatha کہ بمعنی دوست است و در بند ۱۱ همین هات گذشت و در گزارش پہلوی نیز بجای آن دوست آورده شده است.

۲ - داد ، آیین ، قانون = دات داتا dâta ، یادداشت ۱ بند ۱ هات ۳۳ .

۳ - برزیگری = واسترہ واسترہ vâstra ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۶ از بند ۲ هات ۲۹ و یادداشت شماره ۷ از بند ۹ هات ۳۱ .

۴ - فرمانبردار = آرم ارِم arēm ، در اینجا چون صفت بکار رفته، یادداشت شماره ۵ از بند ۲ هات ۳۲ .

۵ - آزار ، رنج ، درد = آری اری āri ، در یادداشت شماره ۲ از بند ۴ همین هات گذشت .

۶ - گفتار = سِنکَه سِنکَه sēṅgha بمعنی آموزش و آگهش بسیار بآن برخوردیم ، در اینجا چون در ردیف شیئوتہن سِنکَه سِنکَه syaothana (کردار) آمده بمعنی گفتار گرفتیم . بجای همین واژه کہ در انجام این بند نیز آمده « داوری » آوردیم .

۷ - بجای آوردن (آوردن) = سَنَد سَنَد sand ساختن ، انجام دادن ، بجای آوردن ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۱۵ از بند ۱ هات ۲۹ .

۸ - یادداشت شماره ۶ نگاه کنید .

۹ - پایان ، انجام = آیم ایم apēma ، در یادداشت شماره ۵ از بند ۶ همین هات گذشت .

۱۰- خان ومان دروغ = در وجودِ مانَ 𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀 . 𐬀𐬎𐬎𐬀 . drūjō-damāna
یعنی دوزخ ، در آنجایی که دروغپرستان و پیروان کیش دروغین در آیند ، نگاه
کنید یادداشت شماره ۴ از بند ۱۶ هات ۳۱.

۱ - مُزد = میژدَ 𐬀𐬎𐬎𐬀 . mizda ، یادداشت ۷
پانزدهمین بند
بند ۱۳ هات ۳۴.

۲ - مغ = مگَوَن 𐬀𐬎𐬎𐬀 . magavan ، در بند ۷ از هات ۳۳ بآن
برخوردید ، نگاه کنید یادداشت شماره ۷ از بند ۱۱ هات ۲۹.

۳ - نوید دادن (𐬀𐬎𐬎𐬀) در پایان همین بند نیز آمده :
(𐬀𐬎𐬎𐬀) = چیش 𐬀𐬎𐬎𐬀 . eish ، یادداشت ۴ بند ۳ هات ۳۱.

۴ - گر زمان = گرو دِمانَ 𐬀𐬎𐬎𐬀 . garō-damāna یعنی خان
و مان سرود و ستایش : بارگاه فرّ مزدا و بهشت برین مراد است ، یادداشت ۴ بند
۱۶ هات ۳۱.

۵ - نخستین = پتواورویَه 𐬀𐬎𐬎𐬀 . paouruya ، در یادداشت
شماره ۲ از بند ۲ همین هات گذشت.

۶ - در آمدن (𐬀𐬎𐬎𐬀) = کم 𐬀𐬎𐬎𐬀 . gam ، یادداشت ۱ بند
۲ هات ۲۸.

۷ - بجای رستگاری : سَوا 𐬀𐬎𐬎𐬀 . savā سود ، یعنی سود جاودانی
ایزدی و بهره و بخشی که مایه رستگاری است ، یادداشت ۶ بند ۱۲ هات ۴۴.

۱ - شهر یاری = خشتهر 𐬀𐬎𐬎𐬀 . xshathra
شانزدهمین بند
یادداشت ۴ بند ۳ هات ۲۸.

۲ - آیین ، آموزش = چیستی 𐬀𐬎𐬎𐬀 ، در بند ۱۸ نیز آمده . یادداشت ۴
بند ۳ هات ۳۱.

۳ - مَغی یا دین مَغی و آیین زرتشتی = مگَ 𐬀𐬎𐬎𐬀 . maga ، یادداشت
۷ بند ۱۱ هات ۲۹.

۴ - پذیرفتن ({ پزودد }) = نس { نسد } ، nas ، در یادداشت شماره ۷ از بند ۱۳ همین هات دیدیم که این واژه بمعنی برگشتن هم آمده است، یادداشت ۹ بند ۴ هات ۳۲.

۵ - راه (رهدو رهدو) : برخی این واژه را از پد رهدو پد - pada که در یادداشت شماره ۱ از بند ۸ هات ۵۰ گفتیم بمعنی سرود و شعر است، گرفته سخن و گفتار بجای آن آورده اند و برخی دیگر از پتهه رهدو path (راه) که در یادداشت شماره ۳ از بند ۱۳ همین هات گذشت.

۶ - اندیشیدن (۶ پزودد) = من ۶ { مان } ، man ، یادداشت ۸ بند ۱۰ هات ۲۹.

۷ - بکام، بخواهی، بآرزو = اوشتا رهدو ustâ ، یادداشت ۱۰ بند ۱۱ هات ۳۰.

۸ - انجام گرفتن، پایان پذیرفتن = سز دیائی رهدو رهدو - sazdyâi (inf.) ، یادداشت ۱۳ بند ۲ هات ۳۰.

۱ - پیکر، تن، اندام، کالبد = کهرپ رهدو رهدو -

هفدهمین بند

kahrp ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۲ از بند ۷ هات ۳۰.

۲ - بزرگوار، ارجمند = برخد رهدو رهدو bæræxdha ، یادداشت ۹ بند ۹ هات ۳۲.

۳ - نمودن، نشان دادن (رهدو رهدو رهدو) = دیس رهدو رهدو - dis ، یادداشت ۵ بند ۱۳ هات ۳۳.

۴ - توانا (رهدو رهدو رهدو) از مصدر خشی رهدو رهدو xshi توانستن، یارستن که در یادداشت شماره ۱۰ از بند ۵ همین هات گذشت.

۵ - آرزو شده = ایشیه رهدو رهدو isya ، یادداشت ۷ بند ۱۶ هات ۳۲.

۶ - بخشودن (رهدو رهدو) = دا رهدو رهدو dâ دادن، بخشیدن، ارزانی داشتن.

۷ - دارایی = گِردزی گزردی = 𐬔𐬀𐬎𐬎𐬎𐬀 𐬀𐬎𐬎𐬎𐬀 . gərəzdi ، یادداشت ۹ بند ۹ هات ۵۰ .

۸ - برخوردار گردیدن ، بهره ور شدن ، بدست آوردن = آزدیایی
 𐬀𐬎𐬎𐬎𐬀 𐬀𐬎𐬎𐬎𐬀 (inf) āzdyāi از مصدر آنس 𐬀𐬎𐬎𐬎𐬀 𐬀𐬎𐬎𐬎𐬀 با جزء آ 𐬀𐬎𐬎𐬎𐬀 ،
 یادداشت ۱۱ بند ۱۴ هات ۴۳ .

۱ - دارایی = ایشتی 𐬀𐬎𐬎𐬎𐬀 𐬀𐬎𐬎𐬎𐬀 . (𐬀𐬎𐬎𐬎𐬀 𐬀𐬎𐬎𐬎𐬀)
 𐬀𐬎𐬎𐬎𐬀 ، یادداشت ۸ بند ۹ هات ۳۲ .

هجدهمین بند

۴ - فر = خورننگه 𐬀𐬎𐬎𐬎𐬀 𐬀𐬎𐬎𐬎𐬀 . xvarənanh در فرس هخامنشی
 فرنه چنانکه در نام ویند فرنه vindafarnah یکی از یاران داریوش بزرگ بوده
 ویند فرنه در زبان اوستایی وینت خورننگه 𐬀𐬎𐬎𐬎𐬀 𐬀𐬎𐬎𐬎𐬀 .
 vidhat xvarənanh نام یکی از پارسایان است که در پاره ۱۲۸ فروردین یشت یاد
 شده ، نگاه کنید بجلد دوم یشتها ص ۹۹-۱۰۰ . در گاتها همین یکبار واژه فر آمده ،
 در بخشهای دیگر اوستا بسیار بآن برمیخوریم . در زامیاد یشت از فر سخن رفته
 است . فر و فره و فرهی و فرمند و فرمند و فرخنده و فرخندگی همچنان خره یا
 خوره چون اردشیر خره و جز آن در فرهنگ (ادبیات) و تاریخ ما معروف است . در
 جلد دوم یشتها در ص ۳۰۹-۳۱۵ از فر سخن داشتیم .

در اینجا گوئیم فریا خره فروغ ایزدی است ، بدل هر که تابد بلند پایه و
 ارجمند شود ، از پرتو فر است که پادشاهی برازنده تاج و تخت گردد ، دادگستر
 و نیک آیین شود و از پرتو فر است که مردی پارسا برهبری مردمان برانگیخته
 گردد و هنروری از همکنان برتری و سرافرازی یابد :

منم گفت با فرۀ ایزدی همم شهریاری و هم موبدی (فردوسی)
 در بیان الادیان (چاپ طهران باهتمام عباس اقبال ص ۵) گوید : « و هر که
 در عجم ملک روزگار شده است و او را کارهای بزرگ برآمده در او چیزی دیده اند
 که آنرا فر ایزدی خوانده اند و یزد فره خوانده اند » درباره فر ایرانی و فرکیانی

۱۰ - بهتر = وهینکه *vahyāñ* ، در یادداشت شماره ۱ از بند ۶ همین هات گذشت .

۱ - بخشایش : بجای آن سونگه *savañh* آمده که بمعنی سود است و از آن سود و بیستمین بند

بخشایش ایزدی اراده شده است . نگاه کنید بیادداشت شماره ۸ از بند ۱۱ هات ۳۰
۲ - ارزانی داشتن ، بخشودن ، دادن = دائیدیائی *dāidyāi* ، یادداشت ۵ بند ۵ هات ۳۱

۳ - همکام ، همخواست = هز نوش *ha-zaosha* ، یادداشت ۲ بند ۸ هات ۲۸

۴ - نماز = نمنگه *nəmañh* ، یادداشت ۲ بند ۱ هات ۲۸

۵ - ستودن ، ستاییدن (*stōdē*) ، یز *yaz* ، یادداشت ۶ بند ۱ هات ۳۰

۶ - دستور ، گفتار ، سخن = اوخذ *uxdha* ، در یادداشت شماره ۴ از بند ۳ همین هات گذشت .

۷ - یاری ، رامش و پناه = رفذر *rafədhra* ، یادداشت ۴ بند ۱ هات ۲۸

۸ - بجای بخشد در متن چنگید *əgəd* آمده ، صفت است یعنی بخشاینده ، بیادداشت شماره ۶ از بند ۲ هات ۴۶ نگاه کنید .

۱ - پارسایی = آرمیتی *ərmīti* ، یادداشت ۵ بند ۲ هات ۳۲

۲ - پاک = سپنت *səpənt* ، یادداشت ۳ بند ۱۲ هات ۳۳

۳ - بجای بندار ، چیستی *eisti* آمده در ردیف اوخذ *uxdha*

۴ - گفتار ؛ شیوتن *syaothana* = کردار ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۴ از بند ۳ هات ۳۱

۴ - برافزودن (دود) {دود} = سپا دود سپا ، در هادخت
 نسک ، نخستین فرگرد پاره ۴ نیز بکاررفته، نگاه کنید بیادداشت شماره ۵ از بند ۷
 هات ۳۴

۵ - پاداش = اشی مدلیج ۰ ، ashi ، یادداشت ۵ بند ۴ هات ۲۸
 ۶ - آرزومند بودن ، خواهشداشتن (۳۵ مددود ۰) = یاس yās
 ۳۵ مدود ، بیادداشت شماره ۱ از بند ۱ هات ۲۸ نگاه کنید .

بیست و دومین بند
 ۱ - ستایش = پسینه . ۳۵ مددود ۰ ، yesnya
 ضمیر متصل «ش» بجای پیتی ۰ ، پیتی paiṭi آورده
 شده است ؛ فعل «میستایم» = ۳۵ مددود . از مصدر یز ۳۵ مددک ، yaz ،
 نگاه کنید بیادداشت ۶ بند ۱ هات ۳۰

۲ - شناختن (یادود و ۰) = وید وادو vid ، در یادداشت شماره
 ۴ از بند ۱۹ همین هات گذشت .

۳ - نام = نامن {سد ۰} ، nāman ، در فرس هخامنشی نیز نامن ، در جاهای
 دیگر اوستا نامن {پود ۰} ، nāman آمده است ، در پهلووی و فارسی نام . در گاتها
 همین یکبار آمده ، در بخشهای دیگر نامه مینوی بسیار بآن برمیخوریم .

۴ - درود ، نیایش = و نت یادود ۰ ، vānta از مصدر ون یادود .
 van خواستار بودن ، خواهش کردن ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۳ از بند ۸ هات ۲۸
 ۵ - نزدیک شدن ، روی کردن (۳۵ مددود ۰) = کم با جزء پتیری :
 ۰ ، پیری-pairi-gam ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۱ بند ۲ هات ۲۸

و هیشتهو ایشته گات - هات ۵۲

نخستین بند

۱ - دارایی = ایشته یو ۳۳۰۰ ، یشته یو ۳۳۰۰ ، یادداشت ۸
بند ۹ هات ۳۲

۲ - شناختن (سرای فو لاسه » یو srāvī شناخته شده) از مصدر سرو
فولده . sru شنیدن ، شناختن ، نگاه کنید یادداشت شماره ۱۵ از بند ۲ هات ۳۰ ،
سرای مانند کلمه مرئویی ۳۱۶ یو mraoi (گفته شده) که در بند ۱۴ از
هات ۳۲ آمده از مصدر مرو ۳۱۶ یو miū (گفتن) و واچی واسه یو vāči
(گفته شده) که در بند ۱۳ از هات ۴۳ آمده از مصدر وچ واسه یو vač (گفتن)

۳ - آری = پیزی یو ۳۳۰۰ ، یادداشت ۱ بند ۲ هات ۳۱

۴ - خرمی ، آبادی ، نیکبختی = آیت سه دد سه دد . āyapta ،
یادداشت ۳ بند ۲ هات ۲۸

۵ - زندگی خوش (سه دد سه دد سه دد » ۴ » ۶) = هونکھتو یه hvānhaoya
سه دد سه دد سه دد سه دد : از هو سه دد hu (خوب) ؛ انکھو سه دد سه دد
anhu (زندگی ، هستی) ، نگاه کنید یادداشت شماره ۴ از بند ۲ هات ۲۸

۶ - جاودان یا همواره جاودان ، همیشه پاینده = سه دد سه دد سه دد .
سه دد : از یو سه دد yu (جاودان) ، وِسپَ واسه یو سه دد vīspa (همه)
با جزه آ سه دد ā ، نگاه کنید یادداشت شماره ۱۲ از بند ۱۱ هات ۴۶

۷ - کلمه ای که « بکار برند » آوردیم بجای دین ویدر ۴ } . dabān میباشد
در نسخه بدل ویدر ۴ } ، ویدر ۴ } ، ویدر ۴ } ، و جز آن . مصدر
این کلمه باید دب ویدت dab باشد که بمعنی فریفتن هم آمده است و در
یادداشت شماره ۴ از بند ۶ هات ۳۰ از آن سخن داشتیم . در گزارش پهلوی

همین بند ۱ از هات ۵۳ دین به فریفتار (دردن صملا گردانیده شده، ناگزیر از مصدر دَب dab بمعنی فریفتن گرفته شده که در گزارش پهلوی نیز فریفتن (دردن صملا) شده است. بسیاری از دانشمندان هم از روی همین گزارش پهلوی دین را بمعنی فریفتن گرفته اند اما این معنی در این بند درست نمیآید بویژه با کلمه پس از آن که خواهیم دید بمعنی آموزانیدن است. از قرینه گفتار باید این واژه بمعنی بکار بردن باشد یا چیزی نزدیک باین. هرتل Hertel نوشته که این کلمه در اینجا درست یاد نشده باید tapən باشد، ناگزیر این دانشمند آنرا از مصدر تپ صملا . tap که بمعنی تاییدن است گرفته که geglüht ترجمه کرده است. نگاه کنید به:

Arische feuerlehre von Hertel, Leipzig 1925 I teil S. 110

۸ - آموزانیدن (دردن صملا ۲۳۴۹) = (saskənçâ سچ دد صملا ۰۲)

sač، یادداشت ۳ بند ۱۱ هات ۳۰

۹ - سخن، گفتار = اوخذ (دردن صملا ۰۹) uxdha؛ کردار = شیوتهن
وختن (دردن صملا ۰۸) syaothana در بند ۲ نیز آمده.

۱ - پیوندیدن، پیوستن (سچنتو دردن صملا ۰۲)

دومین بند || (səantû) = هچ (دردن صملا ۲۵۲) hač (یادداشت ۹ بند ۹ هات

۳۳) سچنتو در گزارش پهلوی (= زند) همین بند ۲ از هات ۵۳ به آموختن (آموزش) گردانیده شده، گذشته از اینکه سچنتو فعل است نه اسم، در گزارش پهلوی از مصدر سچ (دردن صملا ۰۲) sač که در یادداشت شماره ۸ از بند پیش گذشت و بمعنی آموختن است دانسته شده. سچ در گزارش پهلوی در همه جا آموختن سچنتو شده است. بنا بقاعده ای که هاء در سر کلمه، اگر پس از آن یکی از حرفهای کنک در آید، به سین برمیگردد، هچ hač در تصریف فعل، سچنتو səantû شده است اما در جاهای دیگر که در تصریف این مصدر، پس از هاء یکی از حرفهای صوت (چون ا . .) در آمده، همان هاء اصلی بجا مانده است چنانکه در هچنت

۶ - نگاه کنید بیادداشت شماره ۴

سومین بند || ۱ - تمچاتو ۳۶۶ ص ۳۰۴ . tōmēā.tū : از ضمیر
 ص ۳۰۴ . ta در تائیت تا ص ۳۰۴ . tā یعنی «این»؛ چا ۳۰۴ .

ēā بجای واو عطف «و»؛ ص ۳۰۴ . tū جزئی است که از پی نخستین کلمه یا نخستین جمله در آید: نخست از برای افاده معنی خواهش و امر، چنانکه در بند ۱۰ از هات ۴۳ و جز آن، دوم از برای نمودن اهمیت ته ta (این) و بسوی آن توجه کشیدن، چنانکه در همین بند ۳ از هات ۵۳. همچنین تو tū ضمیر است بمعنی تو. نگاه کنید به:
 Altiran. wörterb. von Bartholomae sp. 654

۲ - از پشت هچتسپ یا هچتاسپی و هچتاسپیان = هچت اسپان Haēcat, aspān
 ص ۳۰۴ . مدد ۳۰۴ . (در تائیت هچت اسپانا ... Haēcat, aspānā)
 صفت است از هچت اسپا Haēcat, aspa . مدد ۳۰۴ . مدد ۳۰۴ .

نام چهارمین نیای پیغمبر زرتشت است، نگاه کنید به بند ۱۵ از هات ۴۶

۳ - از خاندان سپیتام = سپیتام مدد ۳۰۴ . spitāma در تائیت
 سپیتامی مدد ۳۰۴ . spitāmī نام خاندان پیغمبر است، نگاه کنید به بند
 ۱۵ از هات ۴۶

۴ - جوانتر: بجای آن یزیوی ۳۰۴ . yezivi آمده، این صفت است،
 بهیئت تائیت از کلمه یزو ۳۰۴ . yazu که در بند ۸ از هات ۳۱ بآن برخوردیم،
 در آنجا با کلمه پئواورویم ۳۰۴ . Paourvīm (= نخستین) بمعنی پسین
 گرفتیم. در گشتاسب یشت پاره ۲۶ یزوم پوترم ۳۰۴ . ۳۰۴ .
 yazūm. puthrām باید بمعنی جوانتر پسر باشد. نگاه کنید بیادداشت شماره ۱ از

بند ۸ هات ۳۱

۵ - دختر = دو کدر ۳۰۴ . dugōdar، نگاه کنید بیادداشت شماره ۲ از
 بند ۴ هات ۴۵

۶ - بجای آزموده پئیتیاستی ۳۰۴ . paityāsti آمده، در

یسنا ۳ (هفت هات) پاره ۹ پیتیاستر ۹ بدددم دددمدددم بددا . paityâstar
 و درپاره ۲ ازبازدهمین کرده و یسپرد پیتیاستیه . ۹ بدددم دددمدددم بدددمدددم .
 paityâstayaê . بنیاد کلمه باید مصدر ۹ بدد . dâ (دادن) باشد با جزء پیتی و آ
 سد . â ، نگاه کنید به : Altiran. wörterb. von Bartholomae sp. 841

و به : Baunack, studien I s. 356

در گزارش پهلوی و یسپرد و یسنا ۳۵ در هر دو پاره که یاد کردیم پتیریشن ۹ بدددمدددم
 patirishn (پذیرش) شده و چند تن از دانشمندان نیز پیتیاستی را در بند ۳ از
 هات ۵۳ بمعنی پذیرنده گرفته اند . برخی از آنان بنیاد کلمه را مصدر آه ۹ بدددمدددم .
 ah (بودن ، هستن) با جزء پیتی ۹ بدددمدددم . paity دانسته اند .
 بارتولومه و در پیروی از او چند تن از دانشمندان این کلمه ها را بمعنی تکرار و
 مهارتی که از تکرار بآن رسند ، گرفته اند . باین معنی پیتیاستر Paityâstar
 در پاره ۹ از یسنا ۳۵ کسی است آزموده و آموزش دینی از بر کرده و نیک ییاد
 سپرده و در آن زبردست و استاد گردیده ؛ پیتیاستی Paityâsti در بند ۳ از هات
 ۵۳ اسمی است که چون صفت بکار رفته است .

۷ - پیوند ، پیوستگی ، انبازی = دددمدددم sar (نگاه کنید یادداشت شماره
 ۳ از بند ۲۱ هات ۳۱) در گزارش پهلوی همین بند از هات ۵۳ سرداریه ۹ بدددمدددم
 (سرداری) شده . ناگزیر سر sar مشتبه شده با کلمه سار ۹ بدددمدددم . sâra
 و سرنگه (سره) ۹ بدددمدددم saranh . که در فارسی سر و نیز سار گوئیم چون
 سبکسار ، باد سار ، نگونسار ، گاو سار (گرزگاو سر) ، کوهسار ، شاخسار و
 جز آن .

۸ - خرد = خرتهو ۹ بدددمدددم xrathwa (= خرتو ۹ بدددمدددم .
 xratu) ، نگاه کنید یادداشت شماره ۵ از بند ۷ هات ۳۱

۹ - پند پرسیدن ، اندرز خواستن ، مشورت کردن ۹ بدددمدددم . ham-fras ، یادداشت ۱۲ بند ۶ هات ۳۳

۱۰- باکتر = سپینشتَ دَرَسَ {دوسم} . spānistā ، یادداشت ۳ بند
۱۲ هات ۳۳

۱۱- پارسایی = آرمیتی سدا سددم . ârmaiti ، یادداشت ۵ بند ۲ هات ۳۲
۱۴- در متن آمده س دوسم {دلا} و س . درست این است که دو
کلمه باشد از هم جدا : هودانو س دوسم . hu.dānū صفت است بهیئت تأنیث ،
در تذکیر هودانو س دوسم . hu.dānu یعنی نیک اندیش ؛ وَرِشوا varəshvā
یادلا و س . صیغه امر است از مصدر وَرِزَ وادلا . varəz ورزیدن ،
ساختن ، بجای آوردن . نگاه کنید بیادداشت شماره ۴ از بند ۴ هات ۲۹ و بیادداشت
شماره ۹ از بند ۳ هات ۳۰ .

چهارمین بند
۱ - م ۰۶۰۶ - ک ۰۰۰۰ : از کلمه و با .
vō (از ضمیر و واد va) در اینجا معنی « شما »

بر نمی آید ، آنچنانکه در بند آینده بهمین معنی است . این ضمیر در این بند ۴ از هات ۵۳
باین هیئت چنانکه در یسنا ۵۸ پاره ۴ و در فرگرد ۷ و ندیداد پاره ۷۱ بهیئت و
واجب . vō ، چون جزئی بکار رفته که معنی بردار نیست . نگاه کنید به :

Altiran. wörterb. von Bartholomae sp. 1418

۲ - دلگرمی = سپرد دوسم . spərad غیرت، شوق ، نگاه کنید به:

Altiran. wörterb. von Bartholomae S.1623

۳ - در متن آمده : دوسم {دلا} و س . وادلا س . با چندین
نسخه بدل ، باید چنین باشد دوسم {دلا} و س . {دلا} س . از واژه
سپرد spərad که در شماره پیش گذشت و از مصدر وَرَ وادلا . var (گروانیدن ،
بدین در آوردن) با جزء نی { ۰۰۰۰ . nī ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۷ از بند ۲
هات ۳۰

۴ - پدر = فذر فدھر . fədhra ، یادداشت ۲ بند ۸ هات ۳۱ .

۵ - خوشنود کردن (واد و س) از مصدر وید واد . vid ، نگاه

کنید بیادداشت شماره ۴ از بند ۶ هات ۵۱ .

- ۶ - شوهر = پشیتی paithi ، یادداشت ۴ بند ۹ هات ۴۴ .
 ۷ - درباره برزیکر = واستریه vāstrya ؛ آزاده = خوئتو xvāetu ، بکمتار پیشه وران نگاه کنید .

۸ - پاکدین یا پیرو دین راستین (اش ashavan) زرتشتی = آشون ashāuni . نگاه کنید بیادداشت شماره ۸ از بند ۴ هات ۳۰ .

۹ - بجای بهره هنگپوش hanhus آمده ، در فرگرد پنجم و نندیداد پاره ۳۸ نیز بآن بر میخوریم . در گزارش پهلوی سیریه sirih (سیری) ، چنانکه از خود جمله بر میآید این کلمه بمعنی سود و بخشایش و بهره مینوی بکار رفته است .

۱۰ - باشکوه یا درخشان = خونونت xvānvañt ، یادداشت ۳ بند ۲ هات ۳۲ .

۱۱ - ... بجای نقطه ها ۰۶۶۶ - ۰۶۶۷ و ۰۶۶۸ ، با نسخه بدلای فراوان ، آنچنان بدست نسخه نویسان خراب شده که چاره پذیر نیست .
 ۱۲ - هماره جاودان = hmarah ، یادداشت ۳ بند ۲ هات ۳۲ . در شماره ۶ از بند ۱ همین هات گذشت .

۱ - سخن = ساخون sāxvan ، یادداشت ۱ بند ۴ هات ۲۹ .

پنجمین بند

۲ - کنیزک = کئینیا kainyā ، همین یکبار در گاتها آمده ، در بخشهای دیگر اوستا باین کلمه و کلمه کئینی kaini و کئینین kainin بسیار بر میخوریم چنانکه در پاره های ۹ - ۱۵ از فرگرد پانزدهم و نندیداد و در بسیاری از جاهای دیگر ، در پهلوی کنیک kinik و کنیچک kinichak و در فارسی کنیز و کنیزک گوئیم . در اوستا کنیزک دختری

است که هنوز شوهر نگرفته ، همچنین است در فارسی . کنیز بمعنی خدمتکار، نو است ، درست مانند کلمه Mädchen در زبان آلمانی. در اوستا کئینیکا kainikâ و مدد {دوسد . نیز آمده چنانکه در یسنا ۲۳ پاره ۳ و یسنا ۶۸ پاره ۱۲ ، صفت آن او پیئت مدد {دوسد {دوسد {دوسد . an. upaêta که در پاره ۳۹ رام یشت و در پاره ۵۵ ارت یشت از برای کئینین Kainin آورده شده ، یعنی بشوهر نرسیده، هنوز دست مرد بدو نرسیده ، هنوز از برای شوهر گزیدن نارسا یا دوشیزه ، بهمین معنی است صفت آن او پیئت مدد {دوسد {دوسد {دوسد . an. upayata (در تأنیث آن او پیتا مدد {دوسد {دوسد {دوسد . an. upayatâ) که در پاره ۱۵ از چهاردهمین فرگرد و نداد آمده ؛ صفت و ذریه یادم {دوسد {دوسد . vadhrya در پاره ۸۷ آبان یشت یعنی هنوز نارس از برای شوهر برگزیدن و جفت گرفتن .

۳ - بشوی رفتن ، شوهر گرفتن ، جفت برگزیدن (یادم {دوسد {دوسد {دوسد) .
= وز یادم . vaz ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۲ از بند ۴ هات ۴۶ .

۴ - شما (س {دوسد {دوسد {دوسد) از خشم س {دوسد {دوسد {دوسد xshma در اینجا تشبیه آورده شده از آن پوروچیست و جاماسب اراده شده .

۵ - بند دهنده ، اندرزگوی = وِ دمنَ یادم {دوسد {دوسد {دوسد vadəmna .

۶ - آن = ای « ۲ » î همچنین در بند آینده ؛ ایش به ۵ . îš
در بند ۸ و بند ۹ همین هات ضمیر اشاره است . نگاه کنید بیادداشت شماره ۶ از بند ۸ هات ۲۸ .

۷ - بیاد سپردن : در متن آمده {دوسد {دوسد {دوسد {دوسد . ۲ . ۵ . ۶ {دوسد {دوسد {دوسد {دوسد .
māz māz . mēñcā . i. mazdazdūm ، ماز ماز افزوده شده ، در وزن شعر زیادتی است باید برداشته شود ؛ ای به î همان ضمیر اشاره است که در بیادداشت پیش گذشت ؛ من {دوسد {دوسد {دوسد māñ از مصدر مَن {دوسد {دوسد {دوسد man (اندیشیدن ، پنداشتن) در آمده است ؛ دزدوم {دوسد {دوسد {دوسد {دوسد dazdūm از مصدر دا {دوسد {دوسد {دوسد {دوسد dā (دادن) . مصدری که از این دو کلمه ساخته شده :

مند ۶ {د} و mand (= من + دا ۶ {د} + وید . man + dā)
 یعنی بیاد دادن ، بیاد سپردن ، بمنش نشانیدن ، بخاطر سپردن . در بند ۴ از هات
 ۲۸ نیز بآن برخوردیم . نگاه کنید بیادداشت شماره ۱ آن بند . مزدا ۶ {د} وید .
 mazdā که در بند ۱ از هات ۴۵ آمده و در یسنا ۹ پاره ۳۱ مازدا ۶ {د} وید .
 mazdā آورده شده ، درست مانند مصدر مند mand آمیزش یافته و لفظ
 مرادف آن است بمعنی بیاد سپردن . نگاه کنید بیادداشت شماره ۹ از بند ۱ هات
 ۴۵ و بکلمه مندایدایی ۶ {د} وید وید وید . māndāidyāi در یادداشت شماره
 ۵ از بند ۵ هات ۳۱ و بیادداشت شماره ۱ از بند ۹ هات ۴۴ نیز نگاه کنید .

۸ - دریافتن (یاد وید وید وید .) = وید یاد وید vid دریافتن
 شناختن ، دانستن ، آموختن . نگاه کنید بیادداشت شماره ۷ از بند ۴ هات ۲۸ .
 ۹ - نهاد (وید وید وید) = دینا وید وید daēnā
 در اینجا جمع آمده ، ناگزیر بمعنی دین نیست ، بلکه بمعنی نهاد و منش و روان و
 دل و ضمیر و وجدان است .

۱۰ - کوشش (وید وید وید) = آبی بستی وید وید وید .
 abi-yas-ti از مصدر یت وید وید yat با جزء آبییی وید وید aibi ،
 یادداشت ۴ بند ۹ هات ۲۸ .

۱۱ - زندگی = آهو وید وید ahu (یادداشت ۴ بند ۲ هات ۲۸) ، در انجام
 بند ۱ از هات ۴۳ نیز به « زندگی منش نیک » برخوردیم جز اینکه در آنجا بجای
 آهو واژه گیّه وید وید gaya آمده که نیز بمعنی زندگی است . در اینجا
 همچنان در آن بند زندگی در خور نیک منشان یا زندگی جاودانی دیگر سرای ،
 مراد است .

۱۲ - بجای « یکی بر دیگری » وید وید وید . وید وید وید : بکلمه آینه
 وید وید . anya یعنی دیگر ، در یادداشت شماره ۱۰ از بند ۷ هات ۳۴ نگاه
 کنید .

- ۱۴- برتری جستن (واء «در معنی ۰۶») = وَن نامد . van ،
یادداشت ۸ بند ۴ هات ۳۱ .
- ۱۴- بجای مُزد خوب هوشن {مزد} hu-shōna : آمده از هو مرد .
hu (خوب) و از شِن {مزد} . shōna ، از مصدر هِن مرد . han
که در یادداشت شماره ۶ از بند ۶ هات ۳۲ گفتیم بمعنی بچیزی ارزانی شدن ،
بچیزی سزاوار گردیدن است و بسا با کلمه مُزد یکجا آمده است چنانکه در بندهای
۱۸-۱۹ از هات ۴۴ ، هوشن یعنی (مزد) بخوبی ارزانی شده یا سود نیک
و شایسته .

ششمین بند

۱- بدرستی = هَئیتیه مردود . haithya ،
یادداشت ۹ بند ۵ هات ۳۰ .

- ۴- چنین = ایتها دغ معد . ithā از قیود است . اینچنین ، آنچهان ، اینگونه ،
همچنین ، در بند ۱ از هات ۳۳ و در بند ۳ از هات ۴۵ نیز بآن برخوردیم .
- ۴- مرد = نر {مرد} . nar ؛ زن = جنی {م} . jēni ، یادداشت ۱ بند
۱۰ هات ۴۶ .

۴- گشایش = فرائیدی {مردود} frāidī از مصدر فراد {مردود} .
frād ، یادداشت شماره ۳ از بند ۱۰ هات ۴۴ نگاه کنید .

۵- بجای پیرو = راتهم {مردود} . rāthema ، یادداشت ۱۰ بند ۱۷
هات ۴۴ .

۶- نگریستن ، پاسداشتن (دود مردود دغ مرد .) = سپس
دود مردود . spas ، یادداشت ۱۰ بند ۱۱ هات ۴۴ .

۷- بجای «خود او» در متن تنو {مردود} . tanū (= تن) آمده ، در
یادداشت شماره ۹ از بند ۲ از هات ۳۰ گفتیم که این کلمه گذشته از معنی تن و
بیکر ، در گاتها بمعنی خویشتن هم بکار رفته است یا شخص .

۸- بجای نقطه ها در متن آمده : واء {م} . مردود دغ .

۳۳ در دد . ر د ن س د . در و ج و . آ ی س ه . ه و ئ ی ش . پ ی ت ه ا . ک ل م ه آ ی س ه . âyesê
 را در شماره آینه یاد خواهیم کرد؛ در و ج و . در و ج و . drûjô (= در و غ)
 که در دومین شعر این بند نیز آمده ، تکرار آن در شعر سومی در وزن شعر زیادتی
 است ، ناگزیر افزوده شده است . همچنین دو کلمه دیگر : ه و ئ ی ش . پ ی ت ه ا
 ۳۴ در د د . ر د ن س د . hôiš.pithâ نیز افزوده شده ، هر دو در وزن شعر
 زیادتی است ، باید برداشته شود . گذشته از این هر دو کلمه خراب شده و معنی ای
 از آنها بر نمی آید :

۹ - برگرفتن ، برداشتن ، دور کردن (آ ی س ه . ر د د د د و و . âyesê)
 از مصدر یاس ۳۵ ر د د د (ی ا س) (خواستن ، آرزو کردن ، خواهش کردن) در
 اینجا با جزء آ â و پ را ر د س د . parâ بمعنی بدر کردن ، دور کردن ،
 یادداشت ۱ بند ۱ هات ۲۸ .

۱۰ - افسوس برنده ، وای گو ، ناله بر آورنده ، دریغ گوینده = ویو پرت
 و ا د د د د . ر د ن س د . vayû-barət ، نگاه کنید یادداشت شماره ۱۰ بند ۲۰ هات ۳۱
 ۱۱ - خورش بد = دوش خو ر ت ه و د د د . د د د د د . duš.xvarətha
 یادداشت ۹ بند ۲۰ هات ۳۱ .

۱۲ - رامش = خواتهر ۳ ر د ن س د . xvāthra ، از این کلمه بخشایش و رامش
 فردوس یا خود بهشت اراده شده . نگاه کنید یادداشت شماره ۲ از بند ۷ هات ۳۱
 ۱۳ - برگشتن (} د د د د د .) = ن س } د د د . nas بمعنی برگشتن و از
 دست رفتن و آسیب یافتن و بدر رفتن و دگرگون شدن است . نگاه کنید یادداشت
 شماره ۹ از بند ۴ هات ۳۲ .

۱۴ - آیین آزار ، خوارکننده آیین راستین = د ج ی ت ا ر ت . dōjīt.arəta
 ۳۴ ر د د د . در بند ۹ از همین هات نیز آمده و در فرگرد پنجم
 و ندیداد پاره ۴ جیت آش ۳۴ ر د د د . jīt.asha همین کلمه است که
 بمعنی آیین آزار یا براندازنده دستور و نهاد و داد است .

۱۵- اینگونه؛ اینچنین، از اینرو = آنایش آ *anâis-â* . یادداشت شماره ۱۵ از هات ۳۲ هم بآن برخوردیم .

۱۶- مینوی = مَنَهیَه *manahya* . یادداشت شماره ۹ از بند ۱ هات ۲۸ نگاه کنید . مَنَهیَه در پاره ۲ از یسنا ۴۰ (هفت هات) و در پاره ۳ از یسنا ۷۱ نیز آمده بمعنی مینوی یا معنوی و روحانی است در برابر جهانی یا مادی و جسمانی .

۱۷- تباه کردن (*marəṇē*) ، نگاه کنید یادداشت شماره ۶ از بند ۱۱ هات ۴۶ .

هفتمین بند || ۱ - مُزد = میژد *mizda* ، یادداشت ۷ بند ۱۳ هات ۳۴ .

۲ - آیین مُغ = مَک *maga* ، یادداشت ۷ بند ۱۱ هات ۲۹ نگاه کنید .

۳ - تا چند = یوت *yavat* ، در بند ۴ از هات ۲۸ و در بند ۹ از هات ۳۴ و در بند ۹ از هات ۴۳ و در بند ۱۱ از هات ۵۰ نیز بآن برخوردیم .

۴ - کوشش یا غیرت و همت = آژو *âzu* ، یادداشت ۹ بند ۶ هات ۳۳ .

۵ - بجای « دلداده تر » زَرَزْدِیشت *zarazdišta* (*zrazdišta*) معتقدتر . نگاه کنید یادداشت شماره ۱۰ از بند ۱ هات ۳۱ و یادداشت شماره ۵ از بند ۵ هات ۴۳ .

۶ - بُن = بون *būna* ، در پاره ۵۱ زامیاد یشت دوبار آمده و در پارهای ۴۲ و ۴۷ از نوزدهمین فرگرد و ندیداد نیز بآن برمیخوریم ، در پهلوی بون *bun* و در فارسی بُن .

۷ - کلمه‌ای که بجای « ریشه » آوردیم : haxti در فرگرد هشتم و نندیداد در پاره های ۵۸ - ۵۹ هختی haxti آمده و در گزارش پهلوی (= زند) همین کلمه و بخط اوستایی هختی haxti تکرار شده است همچنین در فرگرد نهم و نندیداد در پاره ۲۱ باین کلمه بر میخوریم و در گزارش پهلوی هخت haxt شده است. دریک نسخه خطی از برای توضیح کلمه پهلوی آن ، بفارسی افزوده شده « شرمگاه » ، هختی باید پاره زیرین ران باشد یا کمرگاه . در بند ۷ از هات ۵۳ ، چنانکه از خود جمله پیداست ، از هختی و بون būna بن و ریشه یا بن و پشت اراده شده است ، باشد هم که rk و خون ، خون و گوشت ، رگ و بی ، مغز و خون و جز آن مراد باشد . دانشمندان مغربی هم در گزارش این بند مفهوم همین واژه ها را در زبانهای خود از برای این دو کلمه برگزیده اند .

۸ - آنجا ، کجا = یتها yathrā ، یادداشت ۱۰ بند ۹ هات ۳۰

۹ - روان : بجای آن مینیو mainyu آمده ، نگاه کنید یادداشت

شماره ۲ از بند ۳ هات ۳۰ .

۱۰ - برکنار = برا parā از قیود است یعنی دور ، در سر

یکدسته از واژه‌های فارسی بجا مانده چون برا کردن و جز آن .

۱۱ - نکون ، پایین ، زیر ، فرود = aorā ، در بخشهای

دیگر اوستا نیز آمده چنانکه در آبان یشت پاره ۶۲ و فروردین یشت پاره ۱۴۷

۱۲ - دو تا گشته یا خم شده (mraoεant) = مرئوچنت

mraoεant همین یکبار در اوستا آمده است .

۱۳ - ناهود شدن (nas) : از مصدر nas .

که در یادداشت شماره ۱۳ بند پیش گذشت ، در اینجا با جزء a و

برا parā .

۱۴ - هلیدن ، هشتن ، رها کردن (nas) = وی زا

- ۱۵- بانگ دریغ، وای = ویومی یادیدد. vyōi، نگاه کنید بیادداشت شماره ۵ از بند ۹ هات ۳۴.
- ۱۶- انجام، پایان، فرجام = آپم ۶۴ apām، یادداشت شماره ۵ بند ۴ هات ۳۰.
- ۱۷- گفتار، سخن = وچ یادیدد. vac، یادداشت ۷ بند ۱۱ هات ۲۸.

هشتمین بند

۱- آنائیش آ یادیدد. anāiš-ā، در یادداشت شماره ۱۵ بند ۶ گذشت.

۲- بدکردار = دوز و رشننگه یادیدد. duz.varəshnanh، از مصدر و رز یادیدد. varəz (ورزیدن) که در یادداشت شماره ۱۲ از بند ۳ همین هات گذشت و دوز = دُش (بد و زشت)، نگاه کنید بیادداشت ۹ بند ۳ هات ۳۰.

۳- فریفته = دَفَشَنِيَه یادیدد. dafshnya، یادداشت ۴ بند ۶ هات ۳۰.

۴- بآسیب رها شده = زَخِيَه یادیدد. zahya، صفت است یعنی رها شده و ترک گردیده از مصدر زَه یادیدد. zah که با جزء فرا یادیدد. در پاره ۷ از یسنا ۶۰ نیز آمده.

۵- همه = ویسپ یادیدد. vīspa

۶- خروش بر آوردن، خروشیدن (خ یادیدد) = خرئوس یادیدد. xraos (= خروس یادیدد. xrus) در اینجا با جزء اُوپ یادیدد. upa آمده، در پهلوی خروشنیتن یادیدد. xrōšēnitān، در فرگرد ۲۱ و نیدداد پاره ۱۷ با جزء پا یادیدد. pā: پَخروشت paxrusta، اسم مفعول است یعنی بخروش رانده شده؛ در آفرینگان کهنبار پاره ۱۳ با جزء فرا یادیدد. frā آمده یعنی فرا خروشیدن. همین واژه اوستایی خرئوس xraos میباشد که در فارسی خروس شده، مرغی که از برای

خروشیدن و بانگ زدن چنین نامیده شده است .

برگشتن سین اوستا بشین در فارسی مثال بسیار دارد چون سرَسک sraska در فارسی سرشک ؛ آرسک araska در فارسی رشک ؛ سکند skand در فارسی شکستن و جز آن .

خروس که در سپیده دم بانگ زند و مردم را از برای ستایش کردگار و کارهمی خواند در مزدیسنا مقدس است . هنوز زرتشتیان خوردن گوشت خروسی را که بانگ زند، روا نمیدارند، در اوستا این مرغ پرودرش *parō.darə* نامیده شده، چنانکه در پاره ۱۵ از هجدهمین فرگرد و نبد یاد آمده، مردمان بد زبان پرودرش را کهرکتاس *kahrkatās* خوانند، در لهجه گیلکی بانگ ماکیان را کرکتاس گویند . در نخستین جلد یشتها، گزارش نگارنده، از خروس سخن داشتیم، نگاه کنید بصفحه ۵۲۰-۵۲۱. آن نامه و بگفتار «خروس» در بخش نخست فرهنگ ایران باستان ص ۳۱۵-۳۲۸. ۷ - خوب شهریار، پادشاه نیک = هوششهر *hu.xshathra*، یادداشت ۹ بند ۳۰ هات ۳۰.

۸ - شکست = جیرا *jan* از مصدر *jānərə* جن *jan* زدن، برانداختن، شکستن، کشتن . یادداشت شماره ۹ بند ۱۴ هات ۳۲
۹ - کزند = خروئرا *xrūnərə* زخم، ریش، یادداشت شماره ۱۳ بند ۵ هات ۴۶ .

۱۰ - رامش = رامن *rāman*، یادداشت شماره ۷ بند ۱۰ هات ۲۹
۱۱ - ده = ویس *vis*، یادداشت شماره ۵ بند ۱۶ هات ۳۱.
۱۲ - شاد = شیا *syā*، یادداشت شماره ۸ بند ۸ هات ۵۱
۱۳ - زود = مشو *moshu* زود، تند، تیز، چست، چابک. در آبان یشت پاره های ۶۳ و ۶۵ و ۹۸ و در فروردین یشت پاره ۱۴۶ و جز آن نیز باین واژه بر میخوریم، در گزارش پهلوی *tez* = تیز

۱۴- بزرگتر = مزیشْت mazišta مهست، مهتر (نگاه کنید بیادداشت شماره ۶ از بند ۱۱ هات ۲۹) از « آن کسی که بزرگتر است » مزدا اهورا اراده شده است .

۱۵- بند = دِرِزَا dərəzā ؛ دِرِزَوَن dərəzvan که در پاره ۲ سرورش یشت هادخت آمده، صفت است یعنی بسته، بند شده یا زنجیر شده، در یسنا ۱۰ پاره ۱۷ نیز بواژه دِرِزَا dərəzā بر میخوریم از مصدر دِرِز darəz که بمعنی بستن است، بیادداشت شماره ۸ از بند ۱۵ هات ۴۴ نگاه کنید .

۱۶- مرگ = مَرْتِیو mərəthyu ، یادداشت شماره ۴ بند ۱۱ هات ۴۶ .

۱۷- رنج = دَوَفَشَنگه dvařshanh ، در گزارش پهلوی این واژه با واژه دَفَشَنِبَه dafshnya که در نخستین شعر این بند آمده (یادداشت شماره ۳) هر دو از یک بنیاد پنداشته شده، به فریعتن گردانیده شده است . همچنان در چندین واژه دیگر همین بند اینگونه اشتباه در گزارش پهلوی روی داده و مایه اشتباه چند تن از دانشمندان شده است . نگاه کنید به یادداشت شماره ۸ از بند ۱۴ هات ۴۴ .

۱۸- کشیدن (پاره ۶) = آر ar ، یادداشت شماره ۵ بند ۳ هات ۳۱ .

۱- بد کیش یا زشت باور = دوز وِرِن duř.varəna نهمین بند
 وِدِلَه vêř از مصدر وِر var باور کردن،
 گرویدن . بیادداشتهای شماره ۷ از بند ۲ و شماره ۹ از بند ۳ هات ۳۰ نگاه کنید .
 ۲- تباهی یا کندیدگی و فساد = ویشنگه vêřshanh
 در گزارش پهلوی ویششن vêřšn شده، در فرگرد سوم و ندیداد
 پاره ۳۵ نیز آمده در گزارش پهلوی آن پاره بیشومند beřōmand

شده و در توضیح افزوده گردیده آخوی در تمند س ۱۳۳ د ۱۳۳۳۳۳ axv i
 dartômand ناگزیر در گزارش پهلوی این پاره کلمه و مِشنگه با کلمه دَو مِشنگه
 ۹ «دو» در س ۳۳۳۳۳ dvaêshañh (ستیزه، دشمنی) که در یادداشت شماره ۶ از
 بند ۶ هات ۲۸ سخن داشتیم، مشتبه شده است اما توضیحی که بآن داده شده:
 آخوی (= اخوان س ۱۳۳۳۳ axvân) در تمند یعنی «جایگاه و سرای و جهان
 پردرد» مقصود را میرساند.

از کلمه و مِشنگه vaêshañh در بند ۹ از هات ۵۳ جایگاه دوزخی کنیده و
 تپاه اراده شده است.

۳ - بجای «سزد» (سزد ص ۲) = راتپه (سذن) rāth یعنی از آن
 کسی بودن (تعلق داشتن)، نگاه کنید یادداشت شماره ۱۰ از بند ۱۷ هات ۴۴.

۴ - آرزومند = آرشس در س ۳۳۳۳۳۳۳ aêshasa صفت است یعنی
 جوینده، خواستار، از مصدر ایش در س ۳۳۳۳۳ ish، یادداشت شماره ۱۲ بند ۴ هات ۲۸
 ۵ - ارجمند: در متن (س ۳۳۳۳۳) ، با نسخه بدلای بسیار، از آنهاست
 در (س ۳۳۳۳۳) و این درست است: آرچی در (س ۳۳۳۳۳) arāji صفت است
 از مصدر آرچ در (س ۳۳۳۳۳) arāji ارزیدن، ارزش داشتن. نگاه کنید یادداشت
 شماره ۴ از بند ۱۰ هات ۵۰.

۶ - بجای «خوار کردن» نربیش {در (س ۳۳۳۳۳) narəpiš آمده بمعنی
 کاست و کاهش است، اسمی است که چون فعل بکار رفته بمعنی خوار کردن و از
 پایه کاستن، از مصدر نرفس {در (س ۳۳۳۳۳) narəfs کاستن، کاهشیدن. یادداشت
 شماره ۱۱ از بند ۳ هات ۴۴ نگاه کنید.

۷ - پست شمرنده آیین یا آیین آزار = دجیت آرت (س ۳۳۳۳۳) در (س ۳۳۳۳۳)
 dajit arəta در یادداشت شماره ۱۴ از بند ۶ همین هات گذشت.

۸ - بکیفر ارزانی = پشوتنو (س ۳۳۳۳۳) در (س ۳۳۳۳۳) pəshō.tanū صفت
 است، در گاتها همین یکبار آمده اما در جاهای دیگر اوستا بسیار بآن بر میخوریم

چنانکه در مهر یشت پاره ۹۷ و در چهارمین فرگرد وندیداد پاره ۲۰ و جز آن، پشو از مصدر بر *par* که بمعنی بسزا رسانیدن و کیفردادن و پادافراہ دادن و محکوم کردن است، در آمده است (نگاه کنید بیادداشت شماره ۳ از بند ۱۳ هات ۴۴). تنو ص *tanû* همان است که در فارسی تن گویم. پشو تنو یعنی تن بسزا ارزانی یا تن محکوم. در گزارش پهلوی، این کلمه تنابوهر *tanâpuhr* شده و در توضیح افزوده گردیده: مرگ ارزان، یادداشت ۱۳ یعنی مرگ ارزانی، در خور مرگ. واژه تنافور (= تنابوهر) در فرهنگهای فارسی نیز یاد شده و بمعنی «مقداری از گناهان» گرفته شده است. در اوستا واژه پشوسار *pushô.sâra* و بسلا *pushô.sâra* نیز برمیخوریم چنانکه در بسنا ۱۱ پاره ۳ و بهرام یشت پاره ۴۶ یعنی سر بسزا ارزانی. از برای کلمه های دیگر از همین بنیاد و بهمین معنی چون پرتوتنو *parotô.tanû* ص *parotô.tanû*؛ تنوپرتنه *tanu.paratha* نیز در گزارش پهلوی تنابوهر آمده است. پشوتنو *pushô.tanû* نیز در اوستا نام کسی است. در گشتاسب پاره ۴ از زبان پیغمبر زرتشت به کی گشتاسب، درود و آفرین خوانده شده: «بی ناخوشی و بی مرگ باش چون پشوتن». این پشوتنو پسر کی گشتاسب و برادر اسفندیار است و در فارسی پشوتن گویم. معنی لفظی این نام همان است که یاد کردیم. در فرهنگ انجمن آرای ناصری وجه اشتقاق شگفت آمیزی یاد شده: «پشوتن برادر اسفندیار، پسر گشتاسب، معنی ترکیبی آن معلوم است یعنی تن خود را بشوی!»

۹ - داور = آهور *ahura* و درستکردار = آشون *ashavan* آمده، در بند ۱۰ از هات ۳۱ و در بند ۹ از هات ۴۶ نیز این دو کلمه باهم آورده شده، مراد داوری است که از روی آتش *asha* دین راستین و نهاد درست داوری کند. نگاه کنید بیادداشتهای شماره ۸ از بند ۴ و شماره ۵ از بند ۹ هات ۳۰.

۱۰ - زندگی = جیاتو *zyātu*، یادداشت ۱۱ بند ۴ هات ۴۶.

۱۱- آزادی = وِس ایتی vasā.iti : از وِس vasā و ایت iti . دص ۱۰۰ .
 یعنی بکام و بدلخواه (یادداشت شماره ۸ از بند ۱۱ هات ۳۱ نگاه کنید) و از مصدر
 یا yā . yā که بمعنی رفتن است . یا yâ در پاره ۵۷ بهرام یشت با جزء آپ
 مد apa آمده (apa مد yâ مد yâ مد yâ) بمعنی بدر رفتن ؛ در پاره ۳۳ تیر
 یشت با جزء اوپ upa آمده (upa مد yâ مد yâ مد yâ)
 بمعنی بگردش در آمدن ، جنیدن . از همین بنیاد و بهمین معنی است وِس
 یائیتی vasā.yâiti . vasā.yâiti که در یسنا ۱۲ پاره ۳ آمده
 است . بنا بر این وِس ایتی vasā.iti یعنی بدلخواه رفتن و شدن ، بخواش خویش
 رفتار کردن ، بکام و آرزوی خود گردیدن یا آزاد .

۱۲- ربودن (ham.mith) = ham . mith .
 نگاه کنید یادداشت شماره ۱۰ از بند ۴ هات ۴۶ .

۱۳- توانایی = خشنهر xshathra . شهریاری .

۱۴- درویش ، بینوا = دریکو drigu . یادداشت شماره ۷ بند
 ۵ هات ۳۴ .

۱۵- راست زندگی کننده = اِرژ جی ərəzəji . یادداشت
 شماره ۸ بند ۵ هات ۲۹ .

۱۶- بهتر = وهینکه vahyanh . یادداشت شماره ۵ بند ۳
 هات ۳۰ .

۱۷- بخشودن (dâ) = دا dâ . دادن ، بخشیدن .
 یادداشت شماره ۲ از بند ۲ هات ۲۸ نگاه کنید .

پایان یادداشتهای پنج گانهها

برلین ۳ نوامبر ۱۹۳۷ میلادی
 برابر با ۱۲ آبان ماه ۱۳۱۶ خورشیدی

گفتار

در باره برخی از نامها که در گانهها آمده است

اوسیج

اوسیج دودد۵۰ . Usiṣ ، نامی است که به پیشوایان کیش دیو یسنا داده شده است . درگاتها (اُشتود) یسنا ۴۴ بند ۲۰ از او یاد شده و جز همین یکبار در هیچ جای دیگر اوستا از او نامی نیست ، و در گزارش پهلوی (زند) همان واژه بکار رفته است .

اوسیج در یسنا ۴۴ بند ۲۰ با کرین و مدامنم karapan که آنهم نام گروهی از پیشوایان دیو یسناست و با کوی و مددو kavi که نام دسته ای از فرمانگزاران و شهریاران دیو یسناست ، یکجا یاد گردیده ، اینچنین : آیا دیوها (پروردگاران آریایی) را باید از خداوند گاران نیک شمرد ، آنانی که روامیدارند ، کرینها و اوسیجها همچنانکه کویها ، جانداران را قربانی کنند ؟ بجای اینکه آنها را از برای کشت و ورز بیوررانند .^۱

پیداست که زرتشت در اینجا مخالف آیینی است که کشتن جانداران را چون گاو و گوسفند از برای خشنودی خدایان روا میدارد و پیشوایان چنین آیینی را نکوهیده است .

از اینکه گروهی از پیشوایان کیش ایران پیش از برانگیخته شدن زرتشت ، اوسیج خوانده میشدند ، شبهه ای نیست زیرا در دین هندوان ، برادران آریایی ایرانیان ، گروهی از پیشوایان چنین خوانده شده اند . در ریک ودا ، کهنترین بخش ودا Veda چندین بار باو بر میخوریم که در هنگام بر گزار کردن مراسم دینی یاد گردیده است .^۲

۱- نگاه کنید بگاتها بخش نخست ص ۸۸

۲- Der Rig-Veda Von K. F. Geldner , Harvard University Press 1951 Vol. I p. 77 Anmerkung 2 ab.

چنانکه میدانیم در دین یکتا پرستی زرتشت گروهی از خدایان که نزد ایرانیان پرستیده میشدند، از دیوان نابکار بشمار رفته اند، ناگزیر پیشوایان دینی آن پروردگاران، نزد پیغمبر ایران از دشمنان و بدخواهان آیین نو بشمار آمده‌اند، از آنانند اوسیجها. در چیتکیهای زاد سپرم در فصل ۱۵ در پاره‌های ۱ - ۲ گفته شده کرپنها و اوسیجها از دشمنان زرتشت و ویران کنندگان ایران بودند.

واژه اوسیج از مصدر *vas* واده‌د . در آمده که بمعنی خواستن و آرزو داشتن و خواهشداشتن است، اوسیج لفظاً یعنی خواستار^۱

کَرین

کَرین *karapan* و *karapan* در گاتها نامی است که بگروه پیشوایان دیویسنا و دشمنان مزدیسنا داده شده است، گفتیم اوسیج یکبار در گاتها یاد شده، اما کَرین چندین بار در سرودهای گاتها آمده است: در یسنا ۳۲ (اهنودگات) بند ۱۲ با *Grāhma* (*Garāhma*) یکجا آمده و در بند ۱۵ از همان هات یسنا با کویها (*kavi*) با هم یاد شده‌اند؛ در یسنا ۴۴ (اشتودگات) بند ۲ کَرین و اوسیج و کوی با هم آمده‌اند؛ در یسنا ۴۶ (اشتودگات) بند ۱۱ کرپنها با کویها یاد گردیده‌اند؛ در یسنا ۴۸ (سینتمد گات) بند ۱۰ کرپنها تنها یاد گردیده‌اند؛ در یسنا ۵۱ (و هوشترگات) بند ۱۴ باز کرپنها تنها آمده‌اند. در سرودهای گاتها، پیغمبر ایران ازین پیشوایان دیویسنا که مردم را بستایش گروه دیوان یا پروردگاران

۱ - نگاه کنید بیادداشتهای گاتها (بخش دوم) ص ۳۴ شماره ۱۲ .
در باره اوسیج بکتابهای زیر نگاه کنید :

Haug Essays P. 289 ; A Dictionary of the Gāthīc Language vol. III by Lawrence N. Mills . Leipsic 1902 p. 95 ; Bartholomae, Altiran. Wörterbuch Sp. 406 ; The Divine songs of "zarathushtra" by. I. J. S. Taraporewala, Bombay 1951 p. 531 .

آریایی رهنمون اند دلتنگ است و اینان را دشمن آیین یکتا پرستی خود داند و از اهورامزدا خواستار است که پیروان دین راستین را از آسیب این گمراه کنندگان بر کنار دارد .

از سرودهای گاتها که بگذریم ، در بخشهای دیگر اوستا بسیار بواژه کرین بر میخوریم چنانکه در یسنا ، هات ۹ پاره ۱۸ ، هرمزدیشت پاره ۱۹ ، خردادیشت پاره ۷ ، آبان یشت پاره ۱۳ ، مهر یشت پاره ۳۴ ، فروردین یشت پاره ۱۳۵ و جز اینها. در همه اینها ، کرینها با دیوان و جادوان و پریان و راهزنان و گمراه کنندگان و درندگان (گرگها) و ستمکاران و آسیب آورندگان و دشمنان و کویها یاد شده ، آنان ، بدخواهان مردم و ستیزندگان بدین و آیین مزدیسنا خوانده شده اند .

در گزارش پهلوی اوستا ، کرین به کرپ **ولم** karap گردانیده شده و در جمع کرپان **ولم** ۱۳ و در توضیح افزوده شده «کر» **ولا** kar یعنی کسی که از آیین مزدیسنا چیزی نمی شنود و گوش شنوا ندارد چنانکه واژه کوی kavi که بسا در اوستا با کرین یاد گردیده ، در پهلوی به کیک **دو** kik (kayak) گردانیده شده و در توضیح آمده کور (**لا**) یعنی کسی که از برای آیین زرتشتی دیدگان بینا ندارد . در نوشته های دینی پهلوی از کرینها و کویها بمفهوم دشمنان دین راستین زرتشتی و گروهی از کران و کوران که یارای شنیدن و دیدن راستی ندارند و چیزی از مزدیسنا در نمی یابند ، اراده شده است ، زیرا پس از گذشتن چندی از پیدایش مزدیسنا و رواج آیین نو ، دیگر کسی بریشه این واژه ننیدیشید که اینان در بارینه از پیشوایان و شهریاران کیش پیش از زرتشت بودند و از سران مینوی و جهانی (روحانی و مادی) دیویسنا بشمار میرفتند^۱ کرین که گفتیم پیشوای دینی پیش از روزگار زرتشت است لفظاً باید بمعنی

۱- نگاه کنید به دینکرد بخش ۷ فصل ۱۱ پاره ۹ ؛ بخش ۸ فصل ۳۵ پاره

۱۳ ؛ زند بهمن یشت فصل ۲ پاره ۳ :

Sacred Books of The East , edited by Müller. Vol. V p. 195-6 ;
Vol. XXXVII p. 111-112 ; Vol. XLVII p. 19-20 and zâd-sparam p. 143.

«کسی که مراسم دینی را بجای آورد» باشد، شبهه نیست که واژه سانسکریت کَلپَ kalpa که بمعنی مراسم و آداب دینی یا تشریفات مذهبی است (Ritus) با کرپن اوستایی از يك ریشه و بن است

گرهم

گرهم 𐬔𐬀𐬎𐬌𐬎𐬀 (Grāhma) سه بار در گاتها : یسنا ۳۲ (اهونود گات) بند ۱۲ و بند ۱۳ و بند ۱۴ یاد گردیده است. در بند ۱۲ با کرپن 𐬀𐬎𐬌𐬎𐬀𐬎𐬌𐬎𐬀 karapan و در بند ۱۴ با کویها kavi آمده است. درین سه بند و خشور زرتشت کشتار گاو و گوسفند را که پیروان دیویسنا از برای خشنودی خدایان خود بجای میآورند، سخت نکوهیده است. پیغمبر فرماید: گرهم و کرپن و پیروان آنان که با خروش شادمانی چارپایان را قربانی کنند، از دروغپرستان هستند. گرهم در روز پسین بسزای کردار جهانی خویشتن رسد و بسرای منش بد (دوزخ) در آید، آنگاه پشیمانی سودی ندهد. گرهم و کویها از نابکارانی هستند که دیویسنان را بقربانی کردن چارپایان گمارند و بمستی برانگیزند.

جز همین سه بند از گاتها، دیگر در هیچ جای اوستایی که امروزه در دست داریم بواژه گرهم بر نمی‌خوریم. از همین سه بند گاتها بخوبی پیداست که گرهم در ردیف کرپنها و کویها از دشمنان دین زرتشتی، و از بزرگان کیش دیویسناست، خواه از گروه پیشوایان دینی و خواه از فرمانگزاران دیویسنان.

در گزارش پهلوی همان-واژه گرهم به گرهمك و گرهمو grahmak گردانیده شده چنانکه در بند ۱۲ از هات ۳۲: اینان پاره ستانی را بدرستی برتری

۱- نگاه کنید به :

Essays by Haug, London 1878 P. 289-90; Bartholomae, Altiran. Worterbuch sp. 454; The Divine Songs of Zarathushtra by I. Taraporewala p. 290-1.

نهند و کرپانها بدروغ از برای خود خداوند کاری خواهند. در بندهای ۱۳ و ۱۴ واژه گرهمک در توضیح، پارك 𐬨𐬀𐬎𐬎 (pârak (پاره = رشوه) دانسته شده است. ریشه واژه گرهم شناخته نشده، در نوشته های پهلوی در جایی یاد نکرده است.^۱

بند و

بندو 𐬨𐬀𐬎𐬎 (bāndva دو بار در گاتها، یسنا ۴۹ (سپنتمد گات) بند ۱ و بند ۲ از او نام برده شده و جز همین دو بند، دیگر در هیچ جای اوستا از او نام و نشانی نیست و در هیچیک از نوشته های دینی پهلوی نیز بآن بر نمیخوریم. درین دو بند پیغمبر گوید: «دیر گاهی است که بندو Bāndva از بزرگترین دشمنان من است. اوست که مرا باز میدارد، برهنمون شدن مردم بدین راستین» ازین گفتار برمیآید که بندو باید نام کسی باشد، کسی از بزرگان و سران دیویسنان که با زرتشت در ستیزه است و از دشمنان مزدیسنان بشمار آید، باید از همان کسانی باشد که بسا زرتشت در سرودهای خود از آنان کله مند است، از همان پیروان آیین دروغین که پیغمبر در یسنا ۴۶ (اشتودگات) بند ۸، آنان را از بزرگان و سرداران یا فرمانگزاران (ساستر 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬎 sâstar) خواند.

برخی از دانشمندان بندو را نام یکی از همین رهبران دیو یسنا دانسته چنانکه Bartholomae و میلز Mills و مولتون Moulton و دیگران، و برخی دیگر این واژه را بمعنی ناخوش - تباهکار - نابود شدنی - بیماری و جز اینها گرفته اند

۱- نگاه کنید به:

Commentar über Das Avesta von Spiegel Band II, Wien 1868 s. 266-7; Altira-Wörterb. Von Bartholomae sp. 530; Divine songs. by Taraporewala p. 290

نگاه کنید به متن پهلوی یسنا و ویسپرد:

Āvahi yasna And Visperad Edited by Dhabhar, Bombay 1949;
A Dictionary of the Gâthic Language Vol. III by Mills p. 181

چنانکه یوستی Justi و اشپیکل Spiegel و دارمستتر Darmesteter و تاراپوروالا Taraporewala و دیگران .

ناگزیر این دسته اخیر از اوستا دانها را ، خود گزارش پهلوی اوستا (= زند) باین معنی راهنمایی کرده است زیرا در گزارش بند ۱ از یسنا ۴۹ آمده **بند ۱۱۳۴** **bētūm zamān** بتوم زمان (پسایان زمان) و در گزارش بند ۲ بجای بند آورده ویماریه **بند ۱۱۳۵** **vīmārīh** .

باید گفته شود خود واژه بندو، گزارندگان اوستا را در روزگار ساسانیان بچنین ترجمه کشانیده است : **بند ۱۱۳۶** **ban** یعنی ناخوش کردن ، تیره و تباه ساختن ، در یسنا ۳۰ بند ۶ بکار رفته و در گزارش پهلوی گردانیده شده به ویمارینتن **بند ۱۱۳۷** **vīmārenitan** ، همچنین مصدر بند **بند ۱۱۳۸** **band** در اوستا بهمین معنی است . **بند ۱۱۳۹** **banṭa** (صفت) اسم مفعول **بن ۱۱۴۰** **ban** و **بزد** **بند ۱۱۴۱** (صفت) اسم مفعول بند **band** میباشد . این هر دو صفت در گزارش پهلوی به ویمار **بند ۱۱۴۲** **vīmār** (= بیمار = ناخوش) گردانیده شده است^۱

گوی = گوی

بیغمبر ایران چندین بار در سرودهای خود واژه کوی **بند ۱۱۴۳** **kavi** را بکار برده ، گاهی از آن شهریاری ، دشمن دین مزدیسنا اراده شده و گاهی عنوانی

۱ - نگاه کنید به :

Altiran. Wörterb. Von Bartholomae sp. 956; The Treasure of The Magi by J. H. Moulton , Oxford 1917 p. 16 ; Gāthās by K. E. Punegar (The Journal of The K. R. Cama Oriental Institute No. 12) Bombay 1928 p. 276. ; Sacred Books of the East Vol. XXXI p. 160-161 ; The Divine Songs of Zarath. by Taraporewala p. 694 .

است که از برای گشتاسپ، دوست و پشتیبان دین مزدیسنا بکاربرده است. دراهونودگات، یسنا هات ۳۲ بند ۱۴ با گرهَم Crāhma و در بند ۱۵ از همان هات با کرپن karapan آمده. در اشتودگات، یسنا هات ۴۴ بند ۲۰ با اوسیح Usij و کرپن یکجا یادگردیده است؛ باز در اشتودگات هات ۴۶ بند ۱۱ با کرپن آمده. در هوشترگات، هات ۵۱ بند ۱۲ تنها یادگردیده است. چنانکه دیده میشود در اینجاها با دشمنان پیغمبر و پیروان کیش دیویسنا آورده شده و گفته شده این کویها (شهریاران) با نابکاران دیگر چون گرهَم و کرپنها و اوسیح از یاوران دروغ و طرفدار کشتن چارپایان در قربانی و بکاربردن آشام «هوم» در مراسم دینی هستند. روانهای اینان در روز پسین در سر پل چینوت بهراس افتند و در خان و مان دروغ (= دوزخ) در آیند. در بند ۱۲ از هات ۵۱ که کوی تنها آمده، باز در آنجا سخن از کسی است که پیغمبر از او گله مند است و او را چاکر پست و فرومایه يك کوی میخواند.

در سخن از کرپن گفتیم که کرپن در گزارش پهلوی اوستا کر، و کوی (کیک دوو kayak، kik) کور خوانده شده اند. ناگزیر در روزگاران خود زرتشت این شهریاران یا کویها، به پیروی آیین دیرین آریایی، بد خواه زرتشت و دین نبودند و از همان کسانی هستند که پیغمبر آنان را از شهریاران بد (دویش‌خشته‌ر و دس-؛-سویج مدن دس. dušə.xshathra در یسنا، سپتمدگات، هات ۴۸ بند ۵ و بند ۱۰) یاد میکند. پس از سپری شدن آن روزگاران مفهوم دیرین کوی و کرپن از میان رفت، آنان را بمعنی خیره سر و بد خواه و گمراه گرفتند و بهین مفهوم در بخشهای دیگر اوستا بکاررفته چنانکه در یسنا ۹ پارۀ ۱۸؛ فروردین یشت پارۀ ۱۳۵؛ زامیاد یشت پارۀ ۲۸ و جز اینها. کوی kavi در سانسکریت بمعنی داناست و از برای خدایان و سرودگویان بکاررفته است. همین واژه بمعنوم شهریار یا شاه چندین بار در گاتها آمده است. زرتشت دوست و پشتیبان

یادداشتهای پنج گاتها

۴۹۱

خود و یشتاسپَ فاپدسپسوردس . vīstāspa را سه بار با عنوان کوی kavi یاد میکنند^۱ : یسنا ۴۶ (اُشتوَدگات) بند ۱۴ ؛ یسنا ۵۱ (وهوخشترگات) بند ۱۶ ؛ یسنا ۵۳ (وهیشتوایشت گات) بند ۲ ، چنانکه میدانیم يك خاندان داستانی را کیانی خوانده اند و در جلد ۲ . یشتها (ص ۲۰۷ - ۲۸۸) آنان را یاد کرده ایم .

در ادبیات فارسی هم واژه کی که با واژه اوستایی کوی یکی است ، بمعنی پادشاه گرفته شده است . فردوسی در شاهنامه در سخن از پادشاهان پیشدادی داستانی وضحاك و پادشاهان ساسانی همین عنوان را بکار برده ، در سخن از وضحاك گوید :

کی ازدها فش بیامد چو باد بایران زمین تاج بر سر نهاد

در باره فریدون که از پیشدادیان بشمار است ، در سخن از دیدن وی درفش چرمین کاوه را که بر نیزه افراشته بود ، گوید :

چو آن پوست بر نیزه بردید کی بنیکی یکی اختر افکند پی

همچنین چندین بار همین عنوان را پادشاهان خاندان ساسانی داده ، در سخن از قباد پیروز آورده :

دو اسبه ، فرستاده آمد بری چو باد خزانی بفرمان کی

اسدی طوسی نیز در گرشاسپ نامه خود واژه کی را در همه جا بمعنی پادشاه بکار برده است . در جایی وضحاك بگرشاسپ گوید که با سپاه کم نشاید بچنگ هند رفتن :

کی نامور گفت کای جنگجوی بدین لشکر آنجا شدن نیست روی

در سخن از دختر زیبای شاه روم که همه شاهزادگان خواستارش بودند ، گوید :

بسی خواستندش کیان زادگان ز هر کشور آمد فرستادگان

پادشاه روم درباره داماد خود گرشاسپ که هنوز نمیدانست از کدام نژاد و تخمه است گوید :

۱ - یکبار در یسنا (اهونود) هات ۲۸ بند ۲ بی عنوان « کوی » یاد گردیده است.

بدل گفت شاید که هست این جوان ز پشت کیان یا ز تخم گوان
در باره فریدون آورده :

ز فرخ فریدون شه کامکار گزین کیان بنده کردگار
باز در سخن از فریدون گوید :

خدیو زمانه کی فرمند گشاینده کیتی و ضحاک بند^۱
در لغت فرس اسدی یاد شده : « کی ، بزرگترین ملکان را کی خوانند و
این از کیوان گرفتند سوی بلندی ، دقیقی گفت :

کی کردار بر اورنگ بزرگی بنشین می گردان که جهان یاره و گردانستا
از اینکه اسدی واژه کی را بمعنی پادشاه یاد کرده ، درست است اما آن را
از کیوان (زحل) گرفته درست نیست زیرا کیوان واژه ایرانی نیست ، از بابل
زمین بایران آمده است . همچنین در پهلوی کی بمعنی پادشاه است ، عنوان فصل
۳۱ بندهش این است : « اورتوخم و پتوند کیان » در اینجا همه پادشاهانی که در
داستان مایشتادیان و کیانیان خوانده شده ، یاد گردیده اند ، کوی از نامهای رایج نیز
بوده ، سه تن از پارسایان درباره های ۱۱۴ و ۱۱۹ و ۱۲۳ بهمین نام یاد گردیده اند . از کی
گشتاسپ ، شهریار سیستان که زرتشت بدو پناه برد ، در نامه ای که در کار فراهم شدن
است (سوشیانت) سخن خواهیم داشت و باز از واژه « کی » گفتگو خواهیم کرد .

۱- نگاه کنید بشاهنامه فردوسی چاپ بروخیم جلد ۱ ص ۲۳ شعر ۱۹۷ ؛ ص
۴۸ شعر ۲۶۲ ؛ جلد ۸ ص ۲۲۹۱ شعر ۵۴ - گرشاسب نامه اسدی طوسی با اهتمام
یغمائی، تهران ۱۳۱۷ ص ۷۰ و ۲۱۰ و ۲۳۰ و ۳۲۹ و ۴۱۷ .
و نگاه کنید به :

Essays by M. Haug p. 290-1 ; Handbuch Der Awestasprache Von
W. Geiger, Erlangen 1879 p. 219; Altiran. Wörterb. Von Bartholomae
sp. 442-3 ; Zum Altiranischen Wörterbuch , Nacharbeiten Und Vora-
rbeiten Von Bartholomae Strassburg 1906 S. 156-7 ; Die Yäät's Des
Awesta Von Herman Lommel , Göttingen 1927 S. 171-2

فریان

فریان (𐬱𐬀𐬎𐬎𐬎) Fryāna از ناموران تورانی است که خاندانش بزرگ‌ترت گرویدند. پیغمبر یکبار از او در یسنا (اُشتودگات) هات ۴۶ بند ۱۲ یاد میکنند و امیدوار است این خاندان از بخشایش ایزدی برخوردار گردند.

در بخش‌های دیگر اوستا و در نوشته‌های دینی پهلوی نیز بنام این خاندان تورانی برمیخوریم. در آبان یشت پاره ۸۱ آمده که یوایشته 𐬱𐬀𐬎𐬎𐬎 در Yōišta از خاندان فریان از برای اناهیتا قربانی کرد و از او درخواست که ذی رابه آختیه 𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎 Axtya خیره سر، چیرسازد و در پاسخ گفتن به نود و نه پاسخ آن نابکار، کشور را از گزند وی دور بدارد. در فروردین یشت پاره ۱۲۰ فرورد همین یوایشته از خاندان فریان درود فرستاده شده است. در کتاب پهلوی دینکرد بخش نهم فصل ۳۰ پاره ۲۰ از خاندان فریان نام برده شده و در دادستان دینیک فصل ۹۰ پاره‌های ۳-۱ یوشت فریان یکی از هفت بزرگان (شهریاران) جاودانی خونیرس شمرده شده است^۱، همچنین در زند بهمن یشت فصل ۲ پاره ۱ از جاودانی بودن یوشت فریان سخن رفته است.

۱ - داستان یوشت فریان و آخت موضوع يك کتاب کوچک پهلوی است: اخت جادوگر بالشکر بزرگی شهری درآمد و گفت شهر را ویران کنم اگر کسی نتواند ۳۳ معمای مرا بگشاید، یکی از پارسایان که یوشت فریان باشد همه پرسشهای او را پاسخ گفت و اخت از پاسخ گفتن بسه پرسش یوشت فریان فرو ماند و کشته گردید. نگاه کنید بجلد ۱ یشتها ص ۲۶۹-۲۷۱ و به ترجمه‌های یوشت فریان: Arda-viraf by Hoshang and Haug. Yosht i Fryāno and Hadokht Nask by Haug and west, Bombay, London 1872.

Une Légende Iranienne, traduite du Pahlavi par Adrien Barthélemy, Paris 1888

۲ - در پاره خونیرس در اوستا 𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎 Xvaniratha که کشور

مرکزی است نگاه کنید بجلد ۱ یشتها ص ۴۳۱-۴۳۳

چون فریان تورانی است، برخی از دانشمندان خواسته اند او را بایران، سپید افراسیاب تورانی یکی بدانند و این درست نیست زیرا واژه فریان بهیچروی، پیران نمیشود^۱ اما با نام فلیانوس Phlianos یونانی شده که در نوشته های یونانیان یاد گردیده، یکی است^۲.

فریان باید از ریشه مصدر فری (فري) fri ستودن، خشنود کردن، دوست داشتن باشد و همیشه با واژه فریه (فريه) frya بمعنی دوست^۳ فریان در پهلوی 𐭠𐭥𐭥𐭥 Fryân شده و یوشت در پهلوی 𐭠𐭥𐭥𐭥 Yosht، بغلط گوشت خوانده شده است.

تور

تور 𐭠𐭥𐭥𐭥 Tûra نام قبیله ایست. توئیریه 𐭠𐭥𐭥𐭥 Tûrya نیز صفت است یعنی تورانی. در سرودهای گاتها یکبار باین واژه برمیخوریم و آن در اُشتودگات، یسنا ۴۶ بند ۱۲ میباشد، در آنجایی که فریان یاد شده و از تورانیان خوانده شده است.

در بخشهای دیگر اوستا چندین بار تورانیان یاد گردیده اند، از آنهاست در آبان یشت پاره ۷۳، در اینجادانو 𐭠𐭥𐭥𐭥 Dânu یاد شده که دسته و گروهی است از قبیله تور، در فروردین یشت پاره ۳۸ از همین گروه دانو نام برده شده که بایک گروه دیگر از قبیله های ایرانی بنام خشتاوی 𐭠𐭥𐭥𐭥 xstâvi در ستیزه و جنگ است.

۱ - درباره پیران نگاه کنید بجلد ۲ یشتها ص ۲۳۲ - ۲۳۴

۲ - نگاه کنید به: Iranisches Namenbuch Von Ferdinand Justi Marburg 1895 S. 100 und S. 149 - 150

۳ - نگاه کنید به بخش دوم گاتها بشماره ۴ از بند ۵ از هات ۲۹ ص ۳۹ و بشماره

در پاره‌های ۵۵-۵۶ ارت یشت از ستیزه‌تورانان و نوزریان { *naotar* } در پاره‌های ۵۷-۵۸ و ۹۳ از افراسیاب تورانی نام برده شده است.

در پاره‌های ۱۴۳ - ۱۴۴، فروردهای همه مردان و زنان پاك و پارسای کشور ایران (*madadad*) و توران (*madadad*) و سرم = سلم (*madadad*) و سائینی (*madadad*) درود فرستاده شده است. همچنین تور *Tāra* نام کسانی است، در پاره ۱۱۳ فروردین یشت یکی از پارسایان بنام آر جنکهورت *Arəjanhvāt* پسر تور و در پاره ۱۲۳ از همان یشت پارسای دیگری بنام فرارازی *Frārāzi* پسر تور یاد گردیده‌اند. در فرگرد نوزدهم و نوزدهم پاره ۳۹ نیز واژه تور بکار رفته و در گزارش (تفسیر) پهلوی آن به توران *𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥* گردانیده شده و در توضیح آورده شده و بناسکار *vināskār* (گناهکار).

در جلد ۱ سنا بتفصیل از توران سخن داشتیم (صفحه ۵۸-۷۴) و گفتیم تورانیان گروهی از اقوام ایرانی بودند و هیچ پیوستگی با ترکها و نه با هیچیک از اقوام مغول نژاد ندارند. اینکه این گروه از ایرانیان در نوشته‌های ما بنیکی یاد نشده چنانکه در گزارش پهلوی اوستا از گناهکاران بشمار رفته‌اند، برای این است که اینان مانند ایرانیان دیگر پابند کشاورزی نبودند و بیابان نوردی و چادرنشینی برگزیدند، بسا بغارت ایرانیان دیگر پرداختند، از این رو آنان را بد خواه و زشت کردار خواندند. در لجه‌های کنونی ایرانی چنانکه در کردی و گیلکی و لاری و جز اینها تور بمعنی دیوانه و کیچ و سرگشته و خیره‌سر بکار میرود^۲، در اصل واژه تور چنین مفهوم

۱ - درباره اش = ارت و نوزر (*naotar*) و نوزری

نگاه کنید بجلد ۲ یشتها ص ۱۷۹ - ۱۸۵ و ص ۲۷۲-۲۷۳

۲ - نگاه کنید به فرهنگ گیلکی گردآورده ستوده (نشر به انجمن ایرانشناسی)

تهران ۱۳۳۲؛ فرهنگ لارستانی تألیف احمد اقتداری، تهران ۱۳۳۴

زشتی نداشته و در نوشته‌های دسته دیگری از آریایی‌ها که هندران باشند بمعنی چست و چابک و جالاک و تند و تیز و دلاور بکار رفته و بسا در ودا Vedā صفت برخی از خداوندگاران آورده شده است.

زرتشت و خاندان وی

زَرْتَهوشتر (زرتوشتَر) *𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀* Zarathustra در فارسی زرتشت، زردشت، زرادشت، زراتشت، زرتشت و جز اینها گوئیم. در زبانهای کنونی اروپا Zoroaster از لاتین گرفته شده و لاتین از یونانی Zoroastres گرفته است. این نام لفظاً باید بمعنی دارندهٔ «شتر زرد = زرین» باشد، چنانکه میدانیم بسیاری از نامهای ایرانیان با شتر و اسب و گاو ساخته شده است.

زمان زرتشت باید پیش از پیدایش پادشاهی بزرگی در ایران باشد. در پایان سدهٔ هشتم پیش از میلاد مسیح، شهریاران بزرگ و توانایی در «ماد» در مغرب ایران پایهٔ پادشاهی بزرگی را گذاشتند و رفته رفته سراسر ایران زمین را بچنگ آوردند و به سرزمینهای همسایه نیز دست یافتند. این همان پادشاهی است که سومین شهریار آن خاندان او و خَشتر *Uvaxšatra* (Kyaxares) در سال ۶۱۲ پیش از میلاد نینوا پایتخت آشور را بگرفت و با خاک یکسان کرد و دست گردنکشان سامی نژاد را یکسره از سرزمینهای ایران کوتاه ساخت. در سرودهای گاتها بهیچروی سخن از چنین پادشاهی بزرگی نیست، پیغمبر ایران همواره خواستار است که اهورا مزدا پادشاه توانایی برانگیزد و مردم را از غارت و ستم گروهی یله و رها برکنار دارد.

پیش از اینکه در مغرب ایران پادشاهی بزرگی بسر کار آید، در گوشه و کنار سرزمینهای فراخ ایران پادشاهان کم و بیش توانا برخاستند و در هر جا که گروهی از ایرانیان گردهم آمده، توانستند گزند و آسیب دیگران را از خود برانند و سرزمینی را آبادان کنند و بکشاورزی و گله‌پروری پردازند، همانجا مزبور پادشاهی

گردید، از آنهاست سیستان که زرتشت پادشاه آنجا کی گشتاسپ پناه برد و از آنجا آیین وی کشورهای دیگر را فراگرفت.

در سنت، پیغمبر ایران از مغرب دانسته شده، اما زبان اوستا بلهجه های شرقی ایران نزدیکتر است.

از زمان زرتشت بتفصیل سخن داشتیم^۱ و از همزمان وی کی گشتاسپ، پادشاه سیستان در کتاب «سوشیانت» یاد خواهیم کرد.

از زرتشت و معجزه های وی در بخش هفتم نامه دینکرد پهلوی سخن رفته است آنچه نگارنده در اینجا از خاندان زرتشت یاد میکند همان خویشان و بستگانی است که خود پیغمبر از آنان در سرودهای خود نام میبرد و هیچ جای شبهه نیست که اینان از خاندان خود پیغمبر میباشند. زرتشت شانزده بار از خود در پنج سرود گاتها نام میبرد، بسا هم از خود سومین شخص غایب نام میبرد. در این میان، هفت بار با نام خاندان خود، سپیتام Spitâma در ۵۳ بند ۶، هات خوانده شده: اهونو دگات، یسنا، هات ۲۸ بند ۶؛ هات ۲۹ بند ۸؛ هات ۳۳ بند ۱۴، اشتودگات، یسنا، هات ۴۳ بند ۸ و بند ۱۶؛ هات ۴۶ بند ۱۳ و بند ۱۴ و بند ۱۹؛ سپنتمدگات، یسنا، هات ۴۹ بند ۱۲؛ هات ۵۰ بند ۶؛ و هوشترگات، یسنا، هات ۵۱ بند ۱۱ و بند ۱۲ و بند ۱۵؛ و هیشتوایش گات، یسنا، هات ۵۳ بند ۱ و بند ۲ و بند ۳.

سپیتام گفتیم هفت بار در سرود های گاتها، زرتشت با نام خاندانش سپیتام یاد شده: زرتشت سپیتام یا سپیتام زرتشت چنانک در هات ۲۹ بند ۸، هات ۴۶ بند ۱۳، هات ۵۱ بند ۱۱ و بند ۱۲، هات ۵۳ بند ۱ و بند ۲ و بند ۳، در این بند اخیر در جایی که پیغمبر از دختر خود بوروچیست که از او سخن خواهیم داشت نام میبرد، او را از خاندان سپیتام (سپیتامی Spitâmi بهیئت تأنیث) میخواند، دوبار دیگر هم سپیتام در سرودهای گاتها بی نام زرتشت یاد گردیده: اشتودگات

یسنا ، هات ۴۶ بند ۱۵ ، در اینجا که پیغمبر بگروهی از خاندان خود پند و اندرز میدهد آن را بیئت جمع ای هچتسپیان ، ای سپیتمانیان ، میخواند ؛ در وهوشتر گات ، یسنا ، هات ۵۱ بند ۱۹ ، در اینجا پیغمبر از پسر عم خود مدیو ماه سپیتمان که از او سخن خواهیم داشت ، یاد میکند و او را از یاران دین خود میشمرد .

در بخش‌های دیگر اوستا بنام زرتشت و سپیتمان بسیار بر میخوریم و بسا هم از نام سپیتمان ، تنها ، همان زرتشت اراده شده چنانکه در آبان یشت پاره ۸۹ و پاره ۹۱ ، در مهر یشت پاره های ۲ و ۱۱۸ و ۱۱۹ و ۱۴۰ و ۱۴۳ ، در زامیاد یشت پاره ۷ ، در یسنا ، هات ۱۹ پاره ۱۴ و در هات ۶۲ پاره ۷ و جز اینها .

درفروردین یشت به فرورد یکی از پارسایان بنام نری میثو نت Thrimithvant

خوانده شده است . در نوشته های پهلوی فزون و فراوان ، زرتشت سپیتامان یاد گردیده است .

در نامه پهلوی بند هش (دین آگاسی) در فصل ۳۲ خاندان زرتشت یا سلسله نسب وی یاد گردیده و خاندان وی بمنوچهر پیوسته است ، در این سلسله که از پدر زرتشت تا خود منوشچهر چهارده تن بر شمرده شده ، سپیتمان نهمین نیای زرتشت بشمار رفته است همچنین در نوشته های دیگر چون دینکرد و وچرکرت دینیک و چیتکیهای زاد سپرم و روایات و طبری در تاریخ الامم والملوک و مسعودی در مروج الذهب که خاندان زرتشت را یاد کرده اند سپیتمان یاسپیتام و اسپیمان و سپیمان و اسفنتمان را نهمین نیای پیغمبر بر شمرده اند .

معنی لفظی سپیتام Spitāma روشن نیست ، هر چند که جزء نخست آن سپیت Spitā = سپید (سفید) از واژه های رایج ایرانی است .

یوستی سپیتام Spitāma را ، مختصر شده از نام Spitāmenes دانسته که در نوشته های یونانیان ، در سخن از ایران ، نام یکی از سرداران یاد گردیده و باید لفظاً

پوروشسپ پُوروش اسپَ 𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 Pourushaspa نام پدر زرتشت است، از او در سرودهای گات‌ها یاد نشده چنانکه از دغدو، مادر زرتشت نیز در گات‌ها یاد نگردیده است. در بخش‌های دیگر اوستا چندین بار باین نام بر می‌خوریم: در یسنا ۹ پاره ۱۳ آمده «چهارمین کسی که در میان ناموران مانند ویونگهان و آتین و سام، گیاه هوم را بفشرد، پوروشسپ بود، اهورا مزدا در پاداش کار نیک وی فرزندی چون زرتشت بدو داد، آنچنانکه در پاداش همین کردار ستوده، فرزندی چون جم به ویونگهان داد و فرزندی چون فریدون به آتین و فرزندی چون گرشاسب به اترت بخشید»^۱.

در آبان یشت پاره ۱۸ آمده: اهورا مزدا ایزد آب اناهیتا (ناهید) را بستود و خواستار شد که زرتشت پسر پوروشسپ را بر آن دارد که همواره نیک

۱- از ویونگهان پدر جمشید، در گفتار «جم» سخن خواهیم داشت، درباره وی بصفحه ۱۵۳-۱۵۵ یادداشت‌های شماره ۲-۳ و بجلد ۱ یشتها ص ۱۸۰-۱۸۸ نیز نگاه کنید.

فریدون یا آفریدون در پهلوی فریتون 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 Frêtôn در اوستا فریتون 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 Thraêtaona پسر آتویه سدن که ددس. Athwya، در پهلوی اسپیکان 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 Aspīgân (برخی اسپیان Aspīyân خوانده اند). در فارسی باید آتین Atbîn باشد نه آبتین Abtin، در سانسکریت آپته Aptiya، بجلد ۱ یشتها ص ۱۹۱-۱۹۵ نیز نگاه کنید.

گرشاسب در اوستا کرساسپ و 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 Kərəsâspa در پهلوی کرشاسب 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 Karšâsp پسر تریث 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 Thrīta در سانسکریت تریث Trita در پهلوی سرتیت 𐬀𐬎𐬎𐬀 Sarit در فارسی اترت، (اترط) یاد کرده اند.

گرشاسب از خاندان سام و ددس Sâma در پهلوی سامان 𐬀𐬎𐬎𐬀 Sāmân میباشد که در فارسی سام گوئیم. پسر دیگر تریث، در اوستا اورواخشیه 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 Urvâxshaya خوانده شده و در پهلوی اورواخش 𐬀𐬎𐬎𐬀 Urvâxš. شده است. درباره گرشاسب نگاه کنید بجلد ۱ یشتها ص ۱۹۵-۲۰۷ از گرشاسب که یکی از جاویدانیهاست و ازیاران سوشیانت خواهد بود، در نامه «سوشیانت» باز سخن خواهیم داشت.

اندیش و نیک گفتار و نیک کردار باشد . در فرگرد نوزدهم و نیدیداد از زایش زرتشت سخن رفته و در باره های ۴ و ۶ و ۶ از پوروشسپ نام برده شده و گفته شده که اهریمن از زایش زرتشت بهراس افتاد چه دانست که او آیین راستی بگسترد ، ازینرو دیودروغ را برانگیخت تا نوزاد را در خانه پوروشسپ بکشد .

در فروردین یشت ، در فهرست بلندی که نامهای گروهی از پارسیان ، چه مرد و چه زن و ناموران و یلان و شهریاران پیشدادی و کیانی ، یاد گردیده و فرورد هریک درود فرستاده شده ، نامی از پوروشسپ و دغدو نیست ، اما در همان یشت زنان و فرزندان که در سنت بزرتشت باز خوانده شده اند ، یاد گردیده اند .

پوروشسپ در پهلوی **𐬨𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀** Pôrušasp در مروج الذهب مسعودی پورشسپ شده است . این نام لفظاً یعنی دارنده اسب پیر . پُئوروش **𐬨𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀** . بمعنی پیر جداگانه در اوستا بکار رفته چنانکه در فرگرد هفتم و نیدیداد پاره ۵۷

در زاد سپرم فصل ۱۵ پاره ۵ ، پنج پسر به پوروشسپ باز خوانده شده ، اینچنین « از چهار برادر زرتشت دو برادر که پیش از او بودند ، رتوشتر Ratuštar و رنکوشت Ranguštar نام داشتند و دو برادر که پس از او بودند ، یکی نو تریک Nôtariga و دیگری نیوتیش Nivêtiš خوانده میشوند » از چهار برادر زرتشت در هیچ نوشته دیگر پهلوی یا پازند ، سخنی نیست .

دو دغدو **𐬢𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀** Dughdhôvâ زن پوروشسپ و مادر دغدو زرتشت است . در بندهش فصل ۳۲ پاره ۱۰ فر هیمروا Frahimravâ نام پدر دغدو و در زاد سپرم فصل ۱۳ پاره ۱ فرنو Frênô نام مادر دغدو یاد گردیده است^۱ در اوستایی که امروزه در دست داریم ، نام دغدو بجای نمانده ، اما در یک پاره

۱- در زاد سپرم فصل ۲۳ پاره ۱۱ دو دختر زرتشت فرن Frên و سريت Srit یاد گردیده اند و از دختر سوم که پوروشسپ است نام برده نشده است .

وست West (SBE. 47 P. 166) مینویسد:

She may not have survived her father

اوستایی در کتاب صد در بندهش، درجهلم باین نام برمیخوریم و این پاره اوستایی از هادخت نسک^۱ که نسک بیستم بشمار میرفته دانسته شده است، در اینجا نام زرتشت با نامهای پدر و مادرش چنین یاد گردیده:

۶س. سسرسد لاند ددچ دس. کسد لاند دس. ۶س. سسرسد لاند ددچ دس.

سرسرسد ۶. ۶س. و ددچ ددچ ۶. ۶س. سسرسد لاند ددچ دس.

mâ âzârâyôis Zarathustra mâ Pouruśaspəm mâ Dughdhôvəm mâ aêthrapaiti.

میازار، ای زرتشت، نه پوروشسپ، نه دغدو، نه هیربدان را. در اینجا پوروشسپ، پدر زرتشت، بمفهوم مطلق پدر گرفته شده چنانکه از دغدو، مادر زرتشت، مطلق مادر اراده گردیده است^۲ واژه ائثر پیتی سسرسد لاند ددچ دس. aêthrapaiti که در پهلوی êhrpat و در فارسی هیربد گویم نیز بمعنی اصلی خود، آموزگار، گرفته شده است، چه ائثر سسرسد لاند بمعنی آموزش است چون در روزگاران پیش، پیشوایان دین، استاد و آموزگار بودند و کار آموزش و پرورش مردم با آنان بود، اینست که آتربانان (= پیشوایان)، هیربدان هم خوانده شدند^۳. بنا بر این، این پاره اوستایی یعنی: «ای زرتشت، پدر و مادر و آموزگاران را میازار»

۱- درباره هادخت، بیستین نسک از دست رفته اوستا، نگاه کنید بجلد ۲ یشتها

ص ۱۶۵

۲- نگاه کنید به: Zend-Avesta par Darmesteter Vol. III p.151 Fr. 4

Altiranisches Wörterbuch Von Bartholomae Sp. 748.

صد در نثر و صد در بندهش بکوشش هیربد بهمن جی نوشیروان جی دهابر

Dhabhar بمبئی ۱۹۰۹

۳- واژه اوستایی ائثریه سسرسد لاند ددچ دس. aêthrya در پهلوی به هاویشت

hâvist گردانیده شده است. هاویشت سسرسد لاند ددچ دس. hâvišta

در اوستا بمعنی شاگرد یا پیرو بکاررفته است. در فرهنگهای فارسی هاوشت، جزء لغات زند و پازند، بمعنی امت یاد گردیده است، بجلد ۲ یشتها ص ۲۷۹ نیز نگاه کنید.

دُغْدو یا دغدو و دغدویه در بسیاری از نوشته‌های فارسی و تازی نام مادر بیغمبر ایران یاد گردیده است. زرادشت بهرام بژدو گفته:

روایت کند موبد روزگار چو بگرفت دغدو بزرتشت بار

شهرستانی (ابوالفتح محمد بن عبدالکریم) گویا در سال ۴۷۹ زاییده شد و در سال ۵۴۹ درگذشت. در کتاب الملل و النحل آورده: « زرادشت بن بورشسب الذی ظهر فی زمان کشتا سف بن لهراسب الملک و ابوه کان من اذر بیجان و امه من الری و اسمها دغدو »^۱

در ترجمه فارسی افضل‌الدین صدر تر که اصفهانی آمده: « زرادشت بن یورست که در زمان کشتاسب بن لهراسب ملک عجم ظاهر شد و پدر او از آذربیجان بود و مادر ازری و نامش دغد بود »^۲

در نوشته های پهلوی بسیار بنام دغدو برمیخوریم ، از آنهاست : دینکرد ، در بخش هفتم ، فصل ۲ در باره های ۳۵ و ۴۱ و ۴۲ و ۴۶ و ۴۷ .

در شایست نه شایست فصل ۱۰ باره ۴ آمده: « آنگاه که زن آبستن باشد، شاید در آن خانه آتش افروخته دارند، چه در سپند [نسک] پیداست که دغدو مادر زرتشت که بزرتشت آبستن بود، سه شب، در هر شب يك دیو با صد و پنجاه دیو دیگر، برای آسیب رسانیدن بزرتشت آمدند، چون آتش در آن خان و مان بود، چاره کردن ندانستند »^۳

در زاد سپرم فصل ۱۴ باره ۱ نیز از صد و پنجاه دیو که برای کشتن زرتشت گماشته بودند، سخن رفته است .

۱- کتاب الملل و النحل شهرستانی چاپ بمبئی ۱۳۱۴ ص ۱۱۴

۲- الملل و النحل ترجمه افضل‌الدین صدر تر که اصفهانی باهتمام جلال نائینی چاپ تهران ۱۳۲۱ ص ۲۵۱، در نسخه بدل یورشت آمده است - پیداست که باید بورشسب = پوروشسب باشد.

۳ - نگاه کنید به: *âyast-nô-sâyast* by J. Tavadia, Hamburg 1930

در ترجمه شایست نه شایست West به فصل ۱۲ باره ۱۱ SBE Vol. V. p. 343

خاموروپارساجای داده شده و پس از او هوتوسا ۳۵ > صمددسد . Hutaosā زن
کی گشتاسپ و پس از او هومایا ۳۵ > ۶۶ صمددسد . Humâyā (همای) دختر
کی گشتاسپ یاد گردیده اند، چنانکه مدیوماه پسر عم زرتشت، نخستین کسی که به پیغمبر
گروید و از او سخن خواهیم داشت، دربارهٔ ۹۵ همان یشت در سر نامهای گروهی
از مردان بزرگ آمده است.

در سنت سه پسر و سه دختر به پیغمبر باز خوانده شده، هیچیک از آنان از
هووی نیستند. گفته شده که سه پسر آینده زرتشت: هوشیدر و هوشیدرماه و سوشیانت
که سه هزار سال مانده بزندگی جهانی، هر يك بفاصلهٔ هزار سال از همدیگر، روی
بجهان خواهند آورد و پس از سپری شدن هزارهٔ سوشیانت، رستاخیز بر انگیخته
خواهد شد: این سه تن از پشت زرتشت و هووی میباشند و نطفهٔ آنان در دریاچهٔ
هامون، در سیستان، بنکهبانی هزاران فرور نیکان و پساکان سپرده شده و سه
دوشیزه در آن آب از آن نطفه آبستن کردند و هر يك در هزارهٔ خود مادرهای
هوشیدر و هوشیدرماه و سوشیانت کردند.

در کتابی جداگانه که اینک در کار فراهم شدن است از این سه ظهور که از
مسائل بسیار دلکش مزدیسناست، بتفصیل سخن خواهیم داشت.

ایسواستر پیغمبر ایران یکی از پسران خود را در گاتها یاد میکند. در
وهیشتوایشت گات، یسنا، هات ۵۳ بند ۲، در جایی که از یاران

خود نام میبرد، فرماید: «کی گشتاسپ و پسر زرتشت سییتمان و فرشوشتر راه راست
دین را یارایند و در جهان دیگر از کسانی باشند که پیاداش جاودانی ایزدی برخوردار
کردند» در اینجا از این پسر نام برده نشده، اما او باید ایست و استر

۳۳ ص ۱۳۳ . Isat. vâstra (در پهلوی ایستواستر Isat. vâstr

۱۳۳ ص ۱۳۳) باشد که بزرگترین پسر زرتشت است.

(نریتمی) و پوروجیست، و از ارنیج بیردا (Arniĵ . Beyrdâ) که چکر زن بود
دو پسرزاد یکی اوروتدئر و دیگری خورشید چهر .

درفرگرد دوم و ندیداد پاره ۴۳ گفته شده که اوروتدئر و خود زرتشت در ور
(یادداشتهای) جمشید ، بزرگ و سروراند^۱ . در بند هشت فصل ۳۲ که گفتیم از
خاندان زرتشت سخن رفته، آمده: ایست واستر رد موبدان بود، صدسال پس از دین
(تأسیس دین) در گذشت، اوروتدئر رد واستریوشان (کشاورزان) بود، او در
ورجمکرت (ور ساخته جمشید) بسربرد، خورشید چهر رد ارتشتاران (سپاهیان)
است، در گنگک دژ فرمانده لشکریان پشتون پسر کی گشتاسپ است، اوروتدئر و
خورشید چهر از چکرزن بودند. ایست واستر و سه دختر زرتشت، فرنی و نریتمی
و پوروجیست از پادشاه زن بودند^۲

در پایان گفتار « هووی » گفتیم: هوشیدر و هوشیدرماه و سوشیانت که پس
از این ظهور خواهند کرد از پشت زرتشت و هووی دانسته شده اند. در دینکرد در
بخش هفتم گوید سه دوشیزه که هر یک در هزاره خود مادریهای هوشیدر و هوشیدرماه
و سوشیانت خواهند بود، نسب هر سه به وهورئوچنگه فرانیه پیوند و از خاندان
ایست و استر باشند^۳

۱- درباره بزرگ یا رد و سرورنگاه کنید به واژه های آهو در سیم . ahū
ورتو (در یادداشت شماره ۵ ص ۳۱

از جمشید و باغ وی (Vara) در جلد ۱ یشتها ص ۱۸۰-۱۸۸ یاد کردیم و در جلد
و ندیداد در گزارش فرگرد دوم، باز از آن یاد خواهیم کرد .

۲- نگاه کنید به جلد ۲ یشتها ص ۸۳

۳- و هورئوچنگه فرانیه و ایزد پسران در یادداشتها . Vôhu-raočanĥ پسر
فرانیه (یادداشتها) Frânya و از خاندان وی در پاره ۹۷ فروردین یشت یاد شده
است؛ نگاه کنید به جلد ۲ یشتها ص ۸۲ یادداشت ۴ و نگاه کنید به دینکرد بخش هفتم فصل ۸
پاره ۵۵، فصل ۹ پاره ۱۸، فصل ۱۰ پاره ۱۵: SBE vol. XLVII

درباره گروه سه گانه ایران باستان: آتورنان (موبدان، هیربدان) و ارتشتاران
و واستر یوشان نگاه کنید بگاتها بخش ۱ بگفتار « پیشه وران »

پوروچیست گفتیم در سنت سه دختر و سه پسر پیغمبر ایران بازخوانده شده اند. پوروچیست که در اوستا پُوروچیستا pōuručistā (در پهلوی پوروچیست pōročist) آمده از دخترانی است که درگاتها از او نام برده شده است.

در هیشتواشت گات، یسنا، هات ۵۳ بند ۳ در باره زناشویی همین دختر با جاماسپ، وزیر کی گشتاسپ، و خشور زرتشت بدو گوید: «ای پوروچیست، از پشت هچتسپ، ازخاندان سپتمان (spēntāman - سپتاما)، ای جوانترین دختر زرتشت، آن [مرد] آزموده را بسامنش نیک و راستی از برای پیوند تو برگزیدم، تو خود باخورد خویش، بند و اندرز پرس». از واژه جوانتر یا پسین (yōnā) بخوبی برمیآید که زرتشت یک دختر مهتر و یک دختر میانکی داشته که پوروچیست را کهنترین آنان خوانده است.

از دختر مهتر و دختر میانکی نامی در خود سرود های پیغمبر بجای نمانده اما در بخشهای دیگر اوستا، چنانکه در فروردین یشت پاره ۱۳۹ این سه خواهر با هم یادگردیده‌اند.

بزرگترین فرنی Frēni و میانکی نریتی Thriti خوانده شده‌اند و در پهلوی فرن Frēn و سریتک sritak گردیده است. واژه فرنی Frēni بمعنی فزونی، فراوانی، پُری، بسیاری است و جداگانه در اوستا بکار رفته چنانکه در آبان یشت پاره ۱۲۹ و مهریشت پاره ۲۰ و جز اینها.

نام خاص فرنی ناگزیر جزئی است از یک نام مرکب.

نریتی Thriti هیئت مؤنث نام نریت Thrita میباشد.

یاران بزرگ و نامور خود چون کسی گشتاسپ و فرشوشتر و جاماسپ گوید :
«مدیوماه ازدودمان سپیتمان پس از آنکه آیین مزدا را در یافت ، دیگران را راهنما
کردد و بدین راستین آشناسازد»

در فروردین یشت پاره ۹۵ آمده :

«اینک بخشایش و فرورد مدیوماه پسر آراستی باک را میستاییم نخستین کسی
که بگفتار و آیین زرتشت گوش فراداد»^۱ در بندهش فصل ۳۲ پاره ۳ آمده ،
آنگاه که زرتشت در ایران ویج دین آورد ، مدیوماه آنرا پذیرفت^۲
در زاد سپرم فصل یازده گفته شده : « زرتشت در نخستین ده سال ییغامبری
خود ، یک پیرو داشت و بس و او مدیوماه بود ، دو سال پس از آن گشتاسپ دین وی
پذیرفت»^۳

در فصل ۲۴ از بخش نهم دینکرد درباره ۱۹ نخستین یاران دینی زرتشت چنین
یاد گردیده اند : مدیوماه، برشت گنو *𐬨𐬀𐬎𐬎𐬎𐬀𐬌𐬎𐬎𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬎𐬀* ،
سَن ساَ Saēna-^۴ ، کی گشتاسپ ، فرشوشتر ، جاماسپ .
آنچنانکه پیداست مدیوماه یکی از نخستین گروندگان بآیین زرتشتی است.

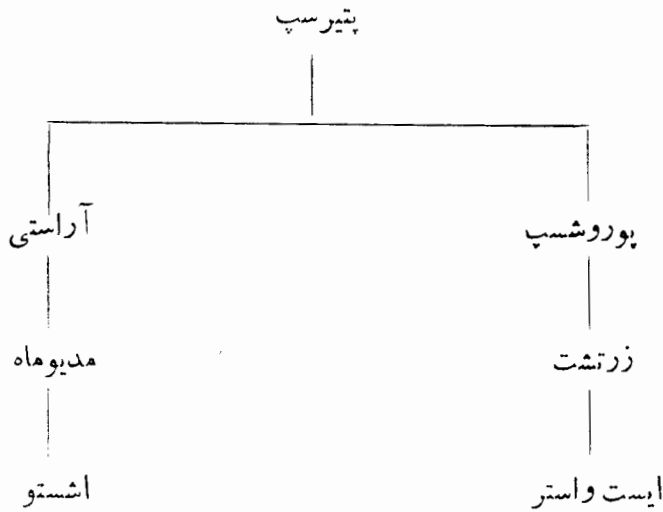
۱- نگاه کنید بجلد ۲ یشتها ص ۸۰.

۲- در پاره ایران ویج و رود آن و خشو (Oxus) = آموبه = جیحون که در
کرانه آن زرتشت بالهام ایزدی رسید ، نگاه کنید بجلد ۱ یسنا ص ۵۰

۳- نگاه کنید به: SBE Vol. V p. 187

۴- در فروردین یشت پاره ۹۶ برشت گنو Parshat gao پسر پرات
𐬨𐬀𐬎𐬎𐬎𐬀𐬌𐬎𐬎𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬎𐬀 Parāta که در بندهش فصل ۲۹ از جاودانیها بشمار رفته ،
با پنج تن دیگر از نخستین پیروان آیین مزدیسنا یاد گردیده اند . برشت گنو لفظاً یعنی
دارنده گاوهای دورنگ (ابلق) . سَن saēna در پاره های ۹۷ و ۱۲۶ فروردین یشت یاد
گردیده و همین واژه چندین بار در اوستا بمعنی شاهین بکار رفته و در سانسکریت هم
به همین معنی آمده است. بنکارنده شبهه نیست که نام «ابن سینا» از همین واژه است .
نگاه کنید بجلد ۱ فرهنگ ایران باستان ص ۳۰۲ - ۳۰۵ بگفتار شاهین .

در فصل ۳۲ بندهش درباره های ۲ و ۳ آمده : پتیرسپ رادوپسر بود ، یکی پوروشسپ و دیگری آراستی ، از پوروشسپ ، زرتشت زاد واز آراستی ، مدیوماه . ازین آراستی بعد از مدتی در فروردین یشت پاره ۹۵ یاد گردیده و گفتیم که مدیوماه پسری خوانده شده است و در پاره ۱۰۶ از فروردین یشت نام اشستو بعد از مدتی ، پسر مدیوماه یاد گردیده است .



۱ - در اوستایی که امروزه در دست داریم، بنام پتیرسپ Paitiraspa بر نمیخوریم و در نوشته های پهلوی و پازند و فارسی و در هر جا که یاد شده با املاء مختلف نوشته شده است . نگاه کنید به : Iranisches Namenbuch Von Justi S.252

نام آراستی Arāsti پسر پتیرسپ در اوستا یاد شده و گفتیم در فروردین یشت پاره ۹۵ مدیوماه پسر آراستی خوانده شده است، این نام از مصدر راد راد (رادی) با پرفیکس « آ - » بمعنی آراستن (آراید) در آمده است . نگاه کنید یادداشت شماره ۵ از بند ۹ از بسنا ۲۹ ص ۵۰ - ۵۱

همچنین نام اشستو Ashastu در فروردین یشت پاره ۱۰۶ یاد شده و گفته شده : فرورد با کدین اشستو پسر مدیوماه را میستاییم . این نام لفظاً یعنی ستابنده باکی و درستی و راستی یا دین راستین مزدا .

و چرکرت دینیک که چندین بار از آن نامه نام بردیم، به مدیوماه پسر آراسپ باز خوانده شده چنانکه چند نوشته دیگر پهلوی و سازند بچندتن از بزرگان روزگاران پیش باز خوانده شده است، از آنهاست اندرز ائوشنردانا و جاماسپ نامه که به ائوشنر 𐬨𐬀𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎 (مدامد) . Aoshnara ، اندرز بد یا وزیر پادشاه داستانی کاوس^۱ و جاماسپ وزیر کی گشتاسپ باز خوانده شده اند. پیداست که از برای ارزش دادن باین نوشته ها، باینان پیوسته اند.

مدیوماه از نامهای بسیار رایج ایران زمین بوده، آنچه چنانکه در فصل ۳۳ بندهش آمده، در میان خاندان نامور موبدان، چندتن مدیوماه خوانده شده اند. در گزارش اوستا (زند) نام چندتن از گزارندگان (مفسرین) بجای مانده، مدیوماه یکی از آنان است، گویا در پایان روزگار سامانیان میزیست. نه بار بنام او در وندیداد برمیخوریم، و نه بار هم در نامه پهلوی شایست نه شایست.

درفروردین یشت پاره ۱۲۷ از یک مدیوماه یاد شده و بفروردش درود فرستاده شده است، از برای اینکه این مدیوماه از مدیوماه پسر آراستی باز شناخته شود با صفت آپرزات 𐬀𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎 (مدامد) aparazāta آورده شده یعنی پس از آن زاییده شده یا متأخر و دوم و در همان پاره ۱۲۷ از فروردین یشت از یک جاماسپ دوم (آپرزات) و از یک اوروتدتر دوم یاد گردیده است.

گفتیم در نوشته های پهلوی چون بندهش و زاد سپرم و دینکرد و وچرکرت دینیک چهاردهتن از نیاگان زرتشت یاد گردیده و خاندان اورابه منوچهر (منوش چیتهر) 𐬨𐬀𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎 (مدامد) ۱۰۰ Manus-eithra پیوسته اند (نگاه کنید بجلد ۲ یشتها ص ۵۰) همچنین طبری و مسعودی همین نامها را یاد کرده اند. در همه این نوشته ها این نامها دگرگون شده، بهیئت های باستانی و اصلی بما نرسیده است.

۱- درباره اوشنر، اندرز بد کیکاوس که در فروردین یشت پاره ۱۳۱ یاد گردیده، نگاه کنید بجلد ۲ یشتها ص ۱۰۳.

اینک سلسلهٔ نسب زرتشت آنچنانکه در بندهش و زادسپرم و مروج الذهب
مسهودی آمده است :

مروج الذهب مسهودی بندهش و زادسپرم و دینکرد

Mânûshēhr	منوشهر
Dûrâsrôb	دورشرین
Airic-Rajan	ارج
Nayâzem—Ayazem	هایزم
Vaêdisht	واندست
Spitâm— Spitâmân	اسپیمان
Hardhâr	هردار
Arejadharsn	ارجدس
Paitirasp—Paêtrasp	باتیر
Āxshnush	خخیش
Haêçatasp	هچدسف
Urugadhasp	اریکدسف
Paitirasp—Patiritarâsp	فذرسف
Pôrushasp	بورشسف
Zaratûsht	زرادشت

برخی از این نامها که درسرودهای گاتها و یا در پخشهای دیگر اوستا آمده ،
درست بجای مانده اما برخی دیگر که در نوشته های پهلوی آمده ، بواسطهٔ کم و
کاستی که در الفبای پهلوی است ، بهیئتهای کم و بیش درست بما رسیده است .
در بندهش نام یازده تن از نیاگان زرتشت بخط اوستایی (پازند) نوشته شده و
در دینکرد نام پنج تن از آنان و در زاد سپرم نام سه تن از آنان بخط اوستایی

نگاشته شده، این نامها چه با این خط خوانا و چه بخط پیچیده پهلوی، آنچنان که باید یاد نگردیده و در هر نوشته‌ای که آمده با نوشته‌های دیگر یکسان یاد نگردیده است. با این، برخی از آنها را بدستگیری همین اوستایی که امروزه در دست داریم، میتوان دانست که در پارینه چگونه بوده است. از آنهاست نام دوراسروب.

دوراسروب پسر منوچهر در دینکرد بخط پهلوی ۲ ۱۳۳۳۱۱

Dûrâsrôb و در بندهش (چاپ پوستی) بخط اوستایی (پازند)

دوراسروب ۱۳۳۳۱۱. Durâsrûn نوشته شده و در مروج الذهب مسعودی دورش‌رین

شده است، شبهه نیست که این نام باید بهیئت باستانی اوستایی دورسرونکه و دوراسروب ۱۳۳۳۱۱ «دوراسروب» باشد و بمعنی «کسی که نام و آوازهاش

دور رفته» یا «در همه جایکنام» است، جزء نخست این نام ازواژه دور ۱۳۳۳۱۱.

dûra (در پارسی باستان نیز dûra) که در فارسی دور گویم و جزء دوم سرونکه دوراسروب ۱۳۳۳۱۱ بمعنی سخن و گفتار (از مصدر دوراسروب ۱۳۳۳۱۱.

شنیدن) در پهلوی سروب ۱۳۳۳۱۱ srôb شده است، همچنین هئو سرونکه دوراسروب ۱۳۳۳۱۱ Haosravanh که در فارسی خسرو شده لفظاً یعنی نیکنام

یا کسی که نامش بخوبی شنیده شده دارای نام و آواز خوب است. همین نام در پهلوی خسروب ۱۳۳۳۱۱ xusrôb شده است، بنا بر این اگر نام دوراسروب در اوستا

بجای مانده بود بایستی دورسرونکه Dûrâesravanh باشد، به همانند این نام در فروردین یشت پاره ۱۱۹ بر میخوریم، اینچنین: «فروردهای اوخشن پسر ویدی

سرونکه [و] دورسروت پسر بزونت را میستایم. اوخشن دورسروت ۱۳۳۳۱۱ uxshan یعنی نر، مرد، دلیر، همان است که در فارسی گشن شده. ویدی سرونکه

واید دورسروت ۱۳۳۳۱۱ vidhisravanh جزء نخست این نام از مصدر وید

۱- نگاه کنید بصفحه ۲۴ بیادداشت شماره ۸ و ص ۱۴۷ بیادداشت شماره ۱۲

و ص ۱۵۶ بیادداشت شماره ۲.

۲- نگاه کنید بجلد ۲ یشتها ص ۲۵۵.

یادداشت ۱ دانستن ، شناختن در آمده ، لفظاً یعنی کسی که از نام و آوازه دانایان برخوردار است : دور سروت و در دینا دد (د) ص مد Dûraē srūta یعنی کسی که دورادور شنیده شده یا کسی که نام و آوازه اش در جاهای دور بگوش رسیده . برز و نت (د) (د) ص مد س ر ص پ . Barəzavant یعنی برز ، بلند ، باز بهمین نام در پاره ۱۲۴ فروردین یشت بر میخوریم .

رجن پسر دورا سروب در بندهش بخط اوستایی (پازند) رَجَن (د) ص مد .
رجن Rajan نوشته شده و در دینکرد ، در پهلوی ایریج مد دل ام Airie خوانده میشود و مسعودی ارج (طبری ، رج) یاد کرده ، همان است که در فارسی ایرج گوئیم .

رَجَن ، این واژه با تغییر یافتن حرف « ز » به « ج » یاد آور واژه اوستایی رَزَن (د) ص مد } razan میباشد ، بمعنی دستور ، آیین ، فرمان . واژه هایی که از آن در آمده ، در همین نامه یاد کردیم^۲

نیازم نیازم نیازم نیازم نیای زرتشت بشمار رفته است . در بندهش (چاپ یوستی) پازند آیزمن مد دد س ر ک ۶ } Ayazəmn نوشته شده و در بندهش ترجمه وست west ایزم ayazem ، در زادسپرم نیز چنین خوانده شده است . در دینکرد (چاپ سنجانا) پازند نیازم { مد دد س ر ک ۶ } Nayāzəm نوشته شده است . در روایات درجایی پازند ائیزم مد دد ک ۶ } Aizəm و در جای دیگر نیز ایزم آمده است . در تاریخ طبری « ادرا » و در مروج الذهب مسعودی هایزم یاد گردیده است .

هیئت باستانی این نام را نیافتم و معنی لغوی آن را ندانستم .

وئدیشت وئدیشت یا ویدشت ، پسر نیازم و پدر سپیتمان است . در دینکرد پازند وئدیشت وئدیشت وئدیشت Vaēdist و در بندهش پازند

۱- نگاه کنید بصفحه ۱۱ بیادداشت شماره ۷ .

۲- نگاه کنید بصفحه ۱۸۰ بیادداشت شماره ۸ .

ویدشت **وادویدوس** . Vidast آمده ، در زاد سپرم بخط پهلوی ویدشت .
Vaēdist خوانده شده است . در روایات بیازند و پارسی ویدشت **وادویدوس** .
آمده است .

در مروج الذهب واندست ودر تاریخ طبری ویدس نوشته شده است .
تردید نیست که هیئت باستانی اوستایی این واژه ویدشت **واسو ووسو** .
Vaēdist میباشد . هر چند در اوستایی که امروزه در دست داریم ، کسی باین نام یاد
نکر دیده ودر نوشته های دیگر چون پهلوی وپازند وپارسی چنین نامی سراغ نداریم ، اما
این واژه درست بما رسیده و صفت تفضیلی است بمعنی آگاه ترودانا تر ، از مصدر وید
واسو vaēd (= وید **وادو** vid) بمعنی دانستن ، آگاه بودن ، از واژه های
رایج اوستایی است و آن را یاد کردیم ^۱

هردار در میان نامهای نیاگان زرتشت ، هردار در همه جا درست یاد شده است :
در بندهش بیازند **هردار** **هردار** Hardār و در دینکرد
هرذر **هرذر** Hardhar ودر زاد سپرم با تبدیل یافتن «ها» به «خا» خردز
خرد Xaredhar شده است . طبری و مسعودی نیز هردار یاد کرده اند ،
همچنین است در روایات . هر چند در اوستا هر تر **هر** **هر** Harētar
نام کسی نیست اما بمعنی نگهبان و پاسدار بسیار بکار رفته چنانکه در مهریشت پاره ۱۰۳
و یسنا ۵۷ پاره ۱۵ و فرگرد دوم وندیداد پاره های ۴ و ۵ و جز اینها . این واژه از
مصدر هر **هر** har بمعنی پاسبانی و نگهبانی کردن است و **هار** **هر** **هر** .
hāra صفت است بمعنی آگاه و پاسدار و نگران ، در فارسی «زینهار» از همین بنیاد
است یعنی آگاه باش ازین ، هشدار زین :

ای زینهار خوار بدین روزگار از یار خویشتن که خورد زینهار
(فرخی)

واژه هایی که ازین بنیاد است یاد کردیم ^۲

۱- نگاه کنید به صفحه ۱۵۳ بیادداشت شماره ۱۰ .

۲- نگاه کنید به صفحه ۱۲۲ بیادداشت شماره ۸ و به صفحه ۳۱۹ بیادداشت شماره ۳

گروهی از پارسایان دیگر ستوده شده است. معنی لفظی این نام دانسته نشده است. اور و گندسپ، در دینکرد پیازند نوشته شده $\langle \text{اور و گندسپ} \text{ در دینکرد} \rangle$ اور و گندسپ و در بندهش نیز پیازند نوشته شده اور و دسپ $\langle \text{اور و دسپ} \text{ در بندهش} \rangle$. Urvadasp ؛ در مروج الذهب اریکدسف و در تاریخ طبری که نگارنده زیر دست دارد از نجد آمده است ؛ در زادسپرم اهور و داسپ Ahurvadâsp خوانده شده است ؛ در روایات پیازند و پارسی ائور و دسپ $\langle \text{اور و دسپ} \text{ در روایات} \rangle$. Aorvadhsp نوشته شده^۱، شاید در اینجا پس از حرف ۹ (ذال) حرف ۱۰ (آ) افتاده باشد. این نام باید همان واژه اوستایی ائور و تاسپ $\langle \text{اور و تاسپ} \text{ در اوستا} \rangle$. aurvat-aspa باشد بمعنی تیزاسب و از همین واژه است نام ائوروت اسپ Aurvāt-aspa که در فارسی لهراسب شده است.^۲



در این نامه ها خاندان زرتشت یاد شده است :

۱- بندهش (دین آکسی = دین آگاهی) فصل ۲۳ در ترجمه یوستی :

Bundelesh von F. Justi Leipzig 1868. S. 455.

۱- کتاب روایات که در این گفتار از آن مطالبی یاد کردیم، مجموعه ایست در دو جلد بزرگ . گردآورنده آنها داراب هرمزد یاراست و سال انتشار آنها ۱۹۲۲ میلادی است در بمبئی . این روایات بزبان فارسی است در باره مسائل دینی . در این مجموعه پرسشها و پاسخهایی که در هنگام نزدیک به سیصدسال میان پرسیان هند و زرتشتیان ایران ، دوام داشت ، گردآوری شده است . آغاز آن سال ۸۴۷ یزدگردی = ۱۴۷۸ میلادی و انجام آن سال ۱۱۴۲ یزدگردی = ۱۷۷۳ میلادی است ، بنابراین از روزگار سلطان حسین میرزا از سلاطین گورکانی تیموری تا روزگار کریمخان زنداست. مجموعه ای هم که روایات بهلوی خوانده میشود در دست داریم، در جای دیگر از این دور روایات سخن خواهیم داشت . نگاه کنید به :

Pahlavi text Series No. 2 , The Pahlavi Rivāyat Edited by Ervad B. N. Dhabhar Bombay 1913 P. 1-3

۲- نگاه کنید بجلد ۲ پشتها صفحه ۲۶۶ .

- ۱- فصل ۳۲ بندهش در ترجمه وست :
Sacred books of the East . Edited by M. Müller Vol. V .
pahlavi texts by E. W. West . oxford 1897 p. 140.
- ۲- دینکرد در ترجمه وست بخش هفتم (زرتشت نامه) فصل دوم پاره ۷ :
S. B. E. vol XLVII oxford 1897. p. 34.
- دینکرد : ترجمه سنجانا فصل یکم :
The Dinkard by Darab Dastur p. Sanjana Vol. XIII , Bombay. p. 43
(text) and p. 37 (translation).
- ۳- چیتکیهای زادسپرم فصل ۱۳ پاره ۶ :
S. B. E. Vol. XLVII Selections of Zad Sparam. by West· oxford 1897·
P. 139-140.
- ۴- وچرکرت دینیک، نگاه کنید بخرده اوستاگزارش نگارنده ص ۷۸-۸۱
۵- روایات داراب هرمزدیار جلد ۱ چاپ بمبئی ۱۹۲۲ میلادی ص ۳۵۶ و
جلد ۲ ص ۴۳، در این کتاب « پیوند زرتشت » پیازند نگاشته شده است.
- ۶- طبری - تاریخ الامم والملوک جلد ۱ چاپ قاهره ۱۳۵۷ ص ۴۰۳ .
- ۷- مسعودی مروج الذهب جلد ۱ چاپ مصر ص ۱۴۲ :
Les prairies d'or Vol. II tr. par Barbier de Meynard. p. 123.
- ۸- Erânisches Alterthumskunde Band I Leipzig 1871 S. 687. -
Von Spiegel .
- ۹- Avesta traduit par De Harlez, Paris 1881. Introduction -
p. CCXXVIII
- ۱۰- Iranisches Namenbuch . von . F. Justi Marburg 1895. -
S. 393.
- ۱۱- Zoroaster the prophet of Ancient Iran . by Jakson . -
New york 1901. p. 19.
- ۱۲- مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات فارسی تألیف دکتر معین تهران ۱۳۲۶ ص ۶۹.
- ۱۳- The Divin Songs of Zaratushtra by Irach. J. S. Taraporewala -
(the family of Zaratushtra) Bombay 1951 p. 908-914.
- تارا پوروالا در ۱۵ ژانویه ۱۹۵۶ = ۲۴ دی ۱۳۳۴ خورشیدی در بمبئی درگذشت.

خاندان هوگو

فرشوشتر و برادرش جاماسپ درسرودهای گاتها ، بخاندان هوگو باز خوانده شده اند . این نام در گاتها هوگو «𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀» و در پخشهای دیگر هوگو «𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀» آمده و در گزارش پهلوی اوستا هوب ۱۳- Hvôb شده است . این نام لفظاً یعنی دارنده گاو های خوب یا از گله و رمه خوب برخوردار .

در آبان یشت پاره ۹۸ آمده : از پی ستایش انا هیتا، مزدیسنان برسم بدست گرفته در آیند . او را هوگو و یان بستودند و نوذریان ستایش کردند . هوگو و یان از او دارایی (𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀) خواستند و نوذریان اسبهای تند رو . دیری نباید که هوگو یان توانگر شدند و نوذریان نیز کامیاب گردیدند . گشتاسپ در این کشورها از اسبهای تیز تک برخوردار گردید^۱

در سراسراوستا، فرشوشتر و جاماسپ از همین خاندان آزاده و توانگردانسته شده اند . فرشوشتر که در اوستا فرش اُشترَ 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀 Frashaoshtra خوانده شده در گاتها 𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀 Frašōstar گردیده برادر جاماسپ ، پدر زن زرتشت ، وزیر کی گشتاسپ است . در اهنودگات ، یسنا ، هات ۲۸ بند ۸ پیغمبر ایران او را با صفت مرد یا دلیر (𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀 nar) یاد میکند و امیدوار است از بخشایش منس نیک ایزدی ، بهره مند شود ؛ در اشتودگات ، هات ۴۶ در بندهای ۱۶ و ۱۷ فرشوشتر هوگو و جاماسپ هوگو یاد شده ، پیغمبر بآنان نوید

۱- در پاره گشتاسپ بجلد ۲ یشتها ص ۲۶۷-۲۸۴ و درباره نوذریان بجلد ۲ یشتها ص ۲۷۲-۲۷۳ نگاه کنید.

رستگاری در جهان دیگر میدهد و امیدوار است که آنان ببخشایش بهشت برین رسند؛ در سپندگات، هات ۴۹ بند ۸ باز بنام فروشتر برمیخوریم، در اینجا و خشور زرتشت از مزدا اهورا خواستار است که بدو در کشور مینوی خویش، آمیزش با اردیبهشت ارزانی دارد؛ در وهوخشترگات، هات ۵۱ بند ۱۷ فروشتر هوگو بمناسبت دخترش، هووی س «چ» Hvôvi، زن زرتشت که از او سخن داشتیم، یادگردیده است؛ در وهیشتوایشترگات، هات ۵۳ بند ۲ کی گشتاسپ و پسر زرتشت (ایسدواستر) و فروشتر با هم یادگردیده و از آرایندگان راه دین راستین، خوانده شده اند.

در پنجهای دیگر اوستا بسا بنام فروشتر از خاندان هو و Hvôva برمیخوریم، از آنهاست در فروردین یشت پاره ۱۰۳ در اینجا فروشتر هو و جاماسپ هو و چندتن از ناموران دیگر چون سپنتودات در «۴» و «۳» و «۲» و «۱» spantôdâta (اسفندیار) و بستوری «۳» و «۲» و «۱» Bastavari (بستور بغلط نستور) و کواژسمن «۳» و «۲» و «۱» Kavârasman (کرزم یا کرزم) و جز اینان با هم یادگردیده و فرورهایشان درود فرستاده شده است. در یسنا ۱۲ پاره ۷ از ایمان (یادله) (یادله) زرتشت و کی گشتاسپ و فروشتر و جاماسپ و سوشیانتها یادگردیده است؛ در یسنا ۷۱ پاره ۱ از پرسش و پاسخ که میان فروشتر و زرتشت رفته یاد شده است؛ در گشتاسپ یشت پاره ۱۱ ازین سخن رفته که چگونه زرتشت بجاماسپ و فروشتر اندرز داد و در پاره های ۵۴ و ۵۵ آن، فروشتر تنها یاد شده است.

در فروردین یشت پاره ۱۰۴ هوشیئون س «۳» و «۲» و «۱» Husyaothna (لفظاً خوب کردار) از خاندان فروشتر خوانده شده و فرودش ستوده شده است. همچنین در همان پاره از فروردین یشت پارسایی، بنام خوا دین «۳» و «۲» و «۱».

۱- در پاره اسفندیار و بستور و کرزم و فروشتر و جاماسپ نگاه کنید بجلد ۲

Xvâdaênâ از خاندان فروشتر خوانده شده است^۱

جاماسپ از خاندان هوگو برادر فروشتر، وزیر کی گشتاسپ، داماد زرتشت است، سه بار در گاتهای یاد گردیده و هر سه بار **جاماسپ** **𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀** است. **Dā. Jāmāspa** آمده است. جزء **د** **Dā** شاید از مصدر **دی** **𐬀𐬎𐬀** **di** بمعنی دیدن باشد؛ این جزء را گزارندگان پهلوی اوستا در روزگار ساسانیان بمعنی دستور گرفته‌اند. و بجای **جاماسپ** اوستایی، در پهلوی دستور **جاماسپ** **𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀** آورده‌اند چنانکه واژه **دجیت آرت** **𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀** **dā. jīt. arata** که در وهیشتواشت گات، هات ۵۳ در بند های ۶ و ۹ بکار رفته، در گزارش پهلوی گردانیده شده به دستور **زتار** **𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀** **keřta** **daštōbar zatār** یعنی آیین آزار یا زنده و براندازنده دستور و داد^۲

جاماسپ از نامهای بسیار رایج ایران بوده، بسا از ناموران ایران که نامشان در تاریخ بجای مانده چنین خوانده میشدند. در فروردین یشت پاره ۱۲۷ از جاماسپ دوم (**𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀**) یاد گردیده است و در نوشته‌های یونانی زاماسپس **Zāmaspes** نوشته شده است. جاماسپ ناموری که از او در اینجا سخن میداریم، گفتیم سه بار پیغمبر ایران از او درس و دهای خود نام برده است: یکبار در اشتود گات، هات ۴۶ بند ۱۷ جاماسپ هوگو آمده و آنرا یاد کردیم و بار دیگر در سپنتم گات، هات ۴۹ بند ۹، در اینجا گفته شده که جاماسپ از راستی یا دین راستین برخوردار و از دروغ یا دین دروغین روگردان است، در جهان دیگر، بهترین پادشاه ایزدی از آن او خواهد بود و بار سوم در وهوخشتر گات، هات ۵۱ بند ۱۸، در اینجا جاماسپ هوگو کسی است که بدارایی فرایزدی رسیده و بآیین راستین دست یافته، کشور مینوی مزدا آرامگاه او خواهد شد.

در پخشهای دیگر اوستا چندین بار از جاماسپ یاد شده، از آنهاست در

۱- واژه خوادئنا **𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀** Xvâdaênâ در مهریشت پاره ۲ بکار رفته و در گزارش پهلوی گردانیده شده به **𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀** xvêg-dên خویش دین.
۲- نگاه کنید بصفحه ۳۷۴. یادداشت شماره ۱۴ و بصفحه ۳۸۰ یادداشت شماره ۷

آبان یشت دربار‌های ۶۸-۶۹ اینچنین :

آن‌گاه که جاماسپ از دور دید، رده سپاه دیویسنان دروغیرست، پیش می‌آید، از برای اناهیتا صد اسب و هزار گاو و ده هزار گوسفند قربانی کرد و از او درخواست که او را مانند ایرانیان دیگر از پیروزی بهره مند گرداند *

چنانکه پیداست در اینجا سخن از جنگی است که در میان ارجاسپ تورانی دیویسنا و کی گشتاسپ مزدیسنا در سردین زرتشت در گرفت. جاماسپ وزیر کی گشتاسپ و زریر برادر کی گشتاسپ و اسفندیار پسر کی گشتاسپ از ناهوران این نبرد دینی می‌باشند. در شاهنامه و بویژه نامه پهلوی «یادگار زریران» از آن سخن رفته است.

در گشتاسپ یشت که از زبان زرتشت بکی گشتاسپ آفرین و درود گفته شده دربار ۳ آمده :

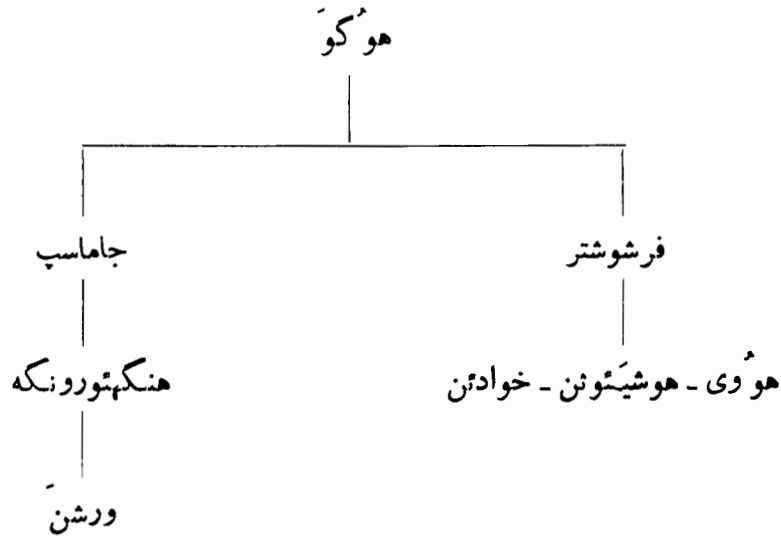
«بکنده که از تو ده پسر زاید : سه چون اتورنان (*سوم مدد دد دد*) سه چون ارتشتاران، سه چون واستریوشان و یک پسر مانند جاماسپ، آباد کننده کشور»

در آفرین پیغمبر زرتشت پاره ۲ از زبان زرتشت بگشتاسپ گفته شده : نیرومند باش مانند جاماسپ^۱

در فروردین یشت پاره ۱۰۴ یکی از پارسیان بنام هنگهتورونکه *Hanhaurvanh* *سوم مدد سوم مدد سوم مدد* (لفظاً یعنی نگهدار، پاسدار) یاد شده و از خاندان جاماسپ خوانده شده است و پس از او فرورد پاکدین ورشن *سوم مدد سوم مدد* *Varshna* پسر هنگهتورونکه درود فرستاده شده است.

از خاندان هوگو کسانی که در اوستا از آنان نامی بجای مانده اینانند :

۱- نگاه کنید به:



جاماسپ در نوشته های پارسی و پهلوی و پازند دانا یا فرزانه و حکیم خوانده شده است.

فرشوشتر لفظاً یعنی دارنده شتر بکار آمد، راهوار، فرارونده: (ه ل د ی ی م د .
 (ه ل د ی ی ی م د .) + د و م د م د . معنی لفظی نام جاماسپ شناخته نشده :
 ج م د م د م د . jâma که جزء نخست آنست در اوستا بجای نمانده، جزء دوم همان اسب
 است که در نام گروهی از ایرانیان دیده میشود . معنی را که چند تن از دانشمندان
 باین نام داده اند ، درست نیافتم .

درباره جاماسپ نگاه کنید بجلد ۱ یشتها ص ۲۲۷-۲۳۰ .

Das Yâtkari Zariran Von W.Geiger 1890;

Pahlavi Texts , edited by Jamas-Asana, I-II Bombay 1913 P. 1-16

Grundriss der Iranischen Philologie-pahlavi Literature by West-p-110.

Peshotan Behramji Sanjana. Memorial Vol-The pahlavi Jamâsp-nâmah
 by W. West-Strassburg 1904 p. 97-116.

Ayâtkar i Zâmâspik Von Giuseppe Messina, Roma 139;

Poure-Davoud Memorial Vol. No. II- Jamasp Bitaxsh or Jamasp Hakim
 by Ervad B. N. Dhabhâr- Bombay 1951 P. 57-61

میباشد، آنچنانکه جای شبهه نیست، جم پادشاه داستانی ایرانیان با یم، نخستین کسی که مرد و در جهان زبرین بیایه خداوندی رسید، یکی است. در ودا Veda چندین بار از یم و خواهرش یمی Yami سخن رفته، بویژه در بخش دهم ریک ودا Rig-Veda فصل ۱۰ گفتگویی که در میان این برادر و خواهر همشکم (همزاد = توامان = دوقلو) رفته شایان توجه است. در این فصل از ریک ودا که دارای چهارده پاره است، یمی از برادر خود یم خواستار است که او را همسر خود برگزیند و با وی در آمیزد و گوید: خشنودی خدایان در این زناشویی است، پیش از اینکه در این جهان چشم بگشاییم، در شکم مادر نیز با همدیگر در آمیخته بودیم. یم بدو گوید: چون ما برادر و خواهریم، نشاید که همبستر یکدیگر شویم و چنین آیین بدبگزاریم، آن به که دوست دیگری بگزینی و مانند گیاه پیچک که بدرختی پیچد، با وی در آمیزی. چون یم نزد هندوان نخستین کسی است از مردمان که مرد، اینست که او را پادشاه دیار مرک دانند بویژه در سرودهایی که در سوکواری کسی خوانند، آمرزش در گذشته را در پناه یم خواستار شوند^۱

داستان زناشویی جم با خواهرش نزد ایرانیان هم رواج داشت، در نامه پهلوی بندهش در فصل ۳۱ آمده: جم و تهمورث (طهمورث) و سپیتور و نرسی همه با همدیگر برادر بودند. از جم جم و جمك و Jamak که خواهرش بود يك جفت مرد وزن زاییده شدند و آنان شوهر وزن همدیگر شدند...

باز در بند هش فصل ۲۳ از جم و خواهرش جمك چنین یاد شده: آنگاه که فره [ایزدی] از جم روی بر تافت، او از بیم دیوان (شیدا) ماده دیوی (دروج) بزنی گرفت و خواهر خود جمك را بزنی بدیوی داد، از اینان کییک (ورنو Kapik کپی بوزینه) و خرس و زیانکاران دیگر برخاستند، در روایات از جم و خواهرش جمه نیز یاد شده و گفته شده داستان او را در يك نوشته پهلوی (هزارش)

۱- درباره سرودهایی که در ریک ودا بنام یم Yama خوانده شده نگاه کنید به:

Der Rig-Veda by K.F. Geldner. Dritter Teil (The Harvard Oriental Series Vol. 35) 1951 p. 132-155.

چنین دیدم: از ییوند آن برادر و خواهر با دیوان میمون و خرس و جانوران زیانکاری چون وزغ و بزجه و سنکپشت و گربه بوجود آمدند^۱، همچنین در ایاتکار جاماسپیک (یادگار جاماسپ) از جم و خواهرش جمک و برادرانش و روزگار کامروایی وی در هنگام هفتصد و هفده سال و هفت ماه و سرانجام وی و کشته شدنش بفرمان بیوراسپ، بدست سپیتور، سخن رفته است^۲

ویونگهان پدر جم در یسنا، هات ۹ در پاره های ۳-۵ یاد گردیده و از زبان زرتشت از هوم پرسیده شده: ای هوم پاک، در میان مردمان خاکی جهان که ترا نخستین بار بفشرد کدام پاداش بدو داده شد و چه نیکبختی بدو رسید. آنگاه هوم پاک دوردارندهٔ مرک در پاسخ گفت، مرا نخستین بار در میان مردمان خاکی جهان، ویونگهان بفشرد، این نیکبختی بدو رسید که از او پسری آمد چون جمشید دارندهٔ رمه خوب، آن فرهمند و خورسان نگران، کسی که در هنگام شهر یاری خویش، جانور و مردم را نمردنی، آب و گیاه را نخشکیدنی، خورش را نکاستنی ساخت. در هنگام شهر یاری جم دلیر نه سرما بود و نه گرما، نه پیری بود و نه مرگ و نه رشک دیو آفریده. در آن روز گارانی که جم پسر ویونگهان شهر یاری داشت، پدر و پسر هر دو چون جوانان پانزده ساله مینمودند.

در ایران باستان در بارهٔ جم که یکی از ناموران داستانی آریایی است، داستانهای گوناگون در سر زبانها بوده. در اوستایی که امروزه در دست داریم چندین بار از او نام برده شده گاهی بنیکی و گاهی بزشتی. در سرود های پیغمبر زرتشت یکی از آن داستانها بجای مانده و آن در اهنودگات، یسنا، هات ۳۲ بند ۸ میباشد اینچنین: «ازین گناهکاران است جم ویونگهان، کسی که از برای خشنود ساختن مردمان، بآنان گوشت خوردن آموخت [امید است] نزد توای مزدا، از چنین کسانی باز شناخته شوم»

۱- نگاه کنید به روایات جلد ۱ ص ۲۶۰ و جلد ۲ ص ۲۰۸، در جلد ۱ گفته

شده که دوال پا و سپر گوش هم از آنان است.

۲- Ayâtkâr i Zâmâspîk par Messina Roma 1939 p. 40-42

از اینکه زرتشت جم را از گناهکاران یا بزهگران و بدکنشان (آئتنسکه مدح (مدوس . ۱) شمرده نباید مایه شکفت باشد، زیرا جم از پروردگاران آریایی مانند گروهی از خدایان پیش از زرتشت از گمراه کنندگان بشمار رفته است. در بخشهای دیگر اوستا هم، پایان شهریاری جمشید بنیکی یاد نگردیده است. ازین گذشته، گفتیم در یسنا هات نهم آمده که ویونگهان پدر جم نخستین کسی است که بنا بسنت دیرین آریایی، گیاه هوم را بفشرد. چون زرتشت (آنچنانکه در بند ۱۴ یسنا ۳۲ اهنودگات آمده) آشام هوم را نکوهیده و پیروان خود را از بکار بردن آن بازداشته^۱، ناگزیر بایستی ویونگهان پدر جمشید و خاندان او را از بدکنشان بداند. اما اینکه گفته شده جم بمردم گوشت خوردن آموخت، مقصود این نیست که نزد ایرانیان گوشت خوردن روا نبود چنانکه در یادداشتهای گفتیم (ص ۱۵۳-۱۵۶) در اینجا یکی از اختراعاتی جم یاد گردیده و آن از گوشت چارپایان خورش ساختن است، در ردیف بسیاری از اختراعاتی دیگر که در سنت دیرین بدوییوسته اند. شبیه نیست که در اینجا مقصود همان گوشت خوردن است که از آیین جمشید دانسته شده است. در روزگار ساسانیان هم گزارندگان (مفسرین) اوستا ازین بند گاتها همین مفهوم را دریافته اند، این است که واژه گئو ۳۰۰ gao را که در متن اوستا آمده به پهلوی به بسریا ۳۰۰ basryā گردانیده اند و این واژه آرامی (هزارش) را بجای گوشت ۳۰۰ آورده اند، اما پارسیان هند، پیروان کنونی دین زرتشت، این واژه را بمعنی دیگر گرفته اند، در ترجمه گاتهای هشت تن از دانشمندان پارسی که نگارنده زیر دست دارد واژه اوستایی گئو ۳۰۰ به gao یا univers (جهان، کیتی) و جز اینها گردانیده شده، چنانکه گئوش اورون ۳۰۰ د ۳۰۰ د ۳۰۰ گئو ۳۰۰ gāuṣ urvan که در بند ۱ از یسنا ۲۸ (اهنودگات) آمده و در یازده بند از هات ۲۹ از آن سخن رفته، بمعنی The Soul of Earth-Spirit of Earth-Soul of Creation [روان زمین - روان آفرینش] گردانیده شده است. این واژه هم چنانکه

۱- نگاه کنید بصفحه ۸۷ یادداشت شماره ۳

۲- نگاه کنید بصفحه ۱۶۶ یادداشت شماره ۱۰

ازدو جزء آن پیداست بمعنی « روان چارپایان » سودمند است، بسا از آن ایزدی اراده میشود که بشکهبانانی جانداران سودمند اهورایی، گماشته شده است. واژه گنو که امروزه گاو گویم در زبان اوستایی هم نام همین جانور است و نام ورزاو (گاونر) و هم نام همه جانوران نیک سودمند. بسا هم در اوستا همین واژه بمعنی جانداران نیک اهورایی در ردیف آفریدگان دیگر نیک مزدا چون آسمان و زمین و آتش و آب و گیاه آمده چنانکه در فروردین یشت (پاره ۲۸)؛ بسنا ۱۹، پاره ۲؛ بسنا ۲۳، پاره ۱؛ ویسپرد کرده ۷، پاره ۴ و جز اینها. گزارنده پهلوی اوستا در روزگار ساسانیان همین واژه مرکب را به گوش اورون 𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 gōšûrvan گردانیده یا به گوسپندان روبان 𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀 gōspandân rubân (روان جانوران سودمند) چنانکه در گزارش پاره ۲ از بسنا ۱، پاره ۱؛ از بسنا ۳۹، پاره ۲ از بسنا ۷۰، پاره ۵ از کرده ۹ و ویسپرد همچنین گنو gao در اوستا بمعنی گوشت و بمعنی شیر، بسیار بکاررفته است.

دیگر از جاهایی که در اوستا جم یاد گردیده در فروردین یشت پاره ۱۳۰ میباشد. در اینجا فرورد جم و یونگهان پاک توانا و از گله ورمه بسیار برخوردار ستوده شده، از برای پایداری کردن در برابر ییوایی دیو آفریده و خشکسالی و آسیب مرشئون (𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀 Marshaona دیو فراموشی). در گوش یشت در پاره های ۸-۱۱ آمده: از برای درواسپا (𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀 Drvâspâ ایزد نگهبان جانوران سودمند) جمشید دارنده کله ورمه خوب از بالای هو کثیریه (𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀 Hukairyā) صداسب، هزار گاو، ده هزار گوسفند قربانی کرد و آب زورپیش آورد، از او درخواست که من بفراهم آوردن کله پرواری از برای آفریدگان مزدا کامیاب گردم و از آفریدگان مزدا گزند دور بدارم - و از آفریدگان مزدا گرسنگی و تشنگی دور سازم و در هنگام هزار زمستان (۱۰۰۰ سال) آفریدگان مزدا را از باد گرم و سرد

۱- هو کثیریه در پهلوی هکر 𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀 Hukar نام یکی از بلندترین سره های

کوه البرز است، نگاه کنید بجلد دوم یشتها ص ۱۴۸ یادداشت ۱

برکنار دارم - او را کامیاب ساخت در واسپا. در آبان یشت در پاره های ۲۵-۲۷ آمده: از برای اناهیتا (ایزد نگهبان آب) جمشید دارنده گله و رمه خوب از بالای هوکثیریه صداسب، هزار گاو، ده هزار گوسفند قربانی کرد - از او درخواست که من بر همه کشورهای بزرگترین شهریار شوم، بهمه دلیران و مردمان و بهمه جادوان و پریان و بهمه کویها و کرپنهای ستمکار (دست یابم)، که من دیوها را از توانگری وسود، از گشایش و گله، از خشنودی و سرافرازی بی بهره سازم.

در ارت یشت در پاره های ۲۸-۳۱ مانند پاره های ۸-۱۱ گوش (درواسپ) یشت از جمشید یاد شده است. در زامیاد یشت (= کیان یشت) که در آن از فرّه کیانی یا فرّه شاهی سخن رفته، در پاره های ۳۱-۳۸ از جمشید چنین یاد شده: فرّه (ایزدی) دیرگاهی از آن جمشید بود و از پرتو آن بهفت کشور پادشاهی داشت، دیوان و مردمان و پریان و کویها و کرپنهای ستمکار همه در فرمان وی بودند - اوست که دیوها را از خواسته و سود و گشایش و گله و رمه و خشنودی و سر بلندی بی بهره داشت. در هنگام پادشاهی وی خوردنی و نوشیدنی تباه نمیشد، جانوران و مردمان بی گزند میزیستند، آبها و گیاهها خشک نمیگردید - در هنگام پادشاهی وی نه سرما بود و نه گرما، نه پیری بود و نه مرگ و نه رشک دیو آفریده. اینچنین بود تا اینکه او لب بدروغ گشود - همینکه او دروغگوئی آغاز کرد، فرّه ایزدی از او بییکمرغ وارغن (وامدلا، ۲۷۳). Vâroghan شاهین) جدا گردید. از آن پس جمشید بیچاره شد و در برابر دشمن پایداری نتوانست کردن - نخستین بار که فرّاز جم پسر ویونگهان بکسست، بایزد مهر رسید - دومین بار که فرّه ایزدی از او روی برتافت به فریدون پسر آتین گرایید و او در میان مردمان پیرومندترین گردید - فریدون از پرتو آن فره بازدهاک چیره شده و جهان را از گزند وی برهانید - سومین بار که فرّه ایزدی بییکمرغ وارغن از جمشید پسر ویونگهان بیرون شتافت، گرشاسپ دلیر آن را دریافت و در میان مردمان زورمندترین گردید...^۱

۱ - نگاه کنید بفرهنگ ایران باستان، بخش نخست ص ۳۰۵ - ۳۰۶.

در پاره ۴۶ از زامیاد یشت گفته شده که سپیتور از گماشتگان ازدهاک (ضحاك) جم را (با اره) دو نیم کرد.^۱

آنچه تاکنون از اوستا در پاره جمشید یاد کردیم، همان است که در شاهنامه و نامه‌های دیگر درباره جمشید یاد شده، جز اینکه در شاهنامه آمده که فرّه ایزدی آنکاه از جمشید روی برتافت که خود را جهان آفرین خواند:

چو این گفته شد فریزدان ازای کسست و جهان شد پراز گفتگوی^۲

در وندیداد، فرگرد دوم نیز از جمشید سخن رفته است. در سراسر این فرگرد که دارای چهل و سه پاره است، سخن ازین شهریار داستانی است. دو سنت دیرین ایرانیان در پاره وی در آن بجای مانده، یکی از آنها از پاره ۱ تا خود پاره ۱۹ میباشد و دومی از پاره ۲ تا خود پاره ۴۳ را فرا گرفته است. در جلد وندیداد بگزارش این فرگرد خواهیم برخورد. در اینجا کوتاه گرفته گوییم، در بخش نخست (پاره ۱-۱۹) سخن از این است:

اهورامزدا خواست که جمشید پسر ویونگهان پیامبر دین اهورایی باشد،

۱- در متن آمده ییمو کورت ۳۵۰۶۳۵. ۱۴۹. ۳۳۵. yimō.karənta
یعنی جم دو نیم کننده یا کسی که جم را با اره بدو نیم کند و این صفت آورده شده از برای سپیتور که در اوستا سپیتور ۳۳۵. ۳۳۵. ۳۳۵. Spityura خوانده شده و لفظاً یعنی «دارنده بره سفید» او برادر جمشید است. گفتیم که در فصل ۳۱ بندهش آمده جم و تهمورث و سپیتور و نرسی همه با هم دیگر برادر بودند. از تهمورث که در اوستا تخمو اورپ ۳۳۵. ۳۳۵. ۳۳۵. Taxmō.Urupa آمده در جلد ۲، یشتهاص ۱۳۸-۱۴۴ سخن داشتیم نگاه کنید بآنجا، و برادر دیگر او را که در پهلوی نرسی و نرسی (۴) خوانده شده جز در بندهش در جای دیگر ندیدیم که برادر جمشید یاد گردیده باشد.

۲- در تاریخ بلعمی (چاپ هند ص ۳۹-۴۰) آمده: ابلیس (اهریمن) جمشید را بفریفت و بدو گفت من فرشته ام و از آسمان آمده‌ام تا بتو بگویم که تو خدایی، بمردم بگوی تا ترا بپرستند، هر که فرمان کند، او را پاداش نیکوی کن و هر که فرمان نکند، او را بسوزد...

چون او خود را درخور پایه پیغمبری ندید، اهورا مزدا بدو شهریاری روی زمین داد و از برای پیشرفت کار جهانبانی دو ابزار بدو بخشید، یکی نکین و دیگری دشنه. هنگام شهریاری وی باد سرد و گرم نبود و نه بیماری و مرگ.

آنگاه که سیصد سال از شهریاری جم سپری شد، روی زمین از برای آفریدگان پاك مزدا تنك گردید زیرا مردمان و جانوران خرد و سترگ و سگان و مرغان و آتشها فزونی یافته زمین را پر کردند، آنگاه جم بخورشید روی آورد و زمین را بانکین خویش پسود و بادشنه خود شکافت، اینچنین زمین يك سوم فراختر از آنچه بود، گردید. پس از سر آمدن این سیصد سال، دیگر باره زمین تنك گردید، باز جم آنرا يك سوم بزرگتر ساخت.

در پایان نهمصدمین سال شهریاری جم، برای سومین بار زمین يك سوم فراختر از آنچه بود گردید.

سنت دوم که گفتیم در همین دوین فرگرد و ندیداد در قمره های ۲۰-۴۳ مانده چنین است:

اهورا مزدا، جم پسرویونکهان را از يك زمستان سخت و نابود کننده آگاه ساخت و بدو گفت، پناهگاهی (وَرَ یا عدلامد) بساز و از همه آفریدگان نیک از هر کدام نمونه ای در آنجا نگاهدار تا پس از سپری شدن آن آسیب سهمناک و فرو نشستن آب، بتوانی زمین را دگر باره آبادان کنی.

در سخن از اوروتدندر «لا» در «دوم» و «لا» در «لا» . Urvatat Nara گفتیم که در پایان همین فرگرد دوم و ندیداد گفته شده: در وَرَ Vara، اوروتدندر و خود زرتشت، بزرگ و سروراند^۱

در پهلوی این دژ و رجمکرت ۱۱ ۱۳۱۳ Var i jamkart خوانده شده یعنی ور ساخته جم.

۱- در جلد ۱ یشتها ص ۱۸۰-۱۸۸ از جمشید و باغ و یا دژ و شهری که او بنام ور

Vara بدستور اهورا مزدا ساخت سخن داشتیم، نگاه کنید با آنجا.

در آثار الباقیه درسخن از ماه‌ها و جشن‌ها، مانند اوستا از فراختر شدن زمین یاد گردیده: هیچ جاننداری در هنگام پادشاهی جمشید نمرود آنچه‌نانکه زمین تنگ گردید، پس آن‌گاه خداوند سه برابر زمین را فراختر ساخت.

در پایان این گفتار باید بیفزاییم که در اوستا پادشاهی جم هنگام هزار سال دانسته شده. در گوش‌یشت پاره ۱۰ که یاد کردیم هزار سال هنگام پادشاهی اودانسته شده است و این بخوبی از پاره‌های ۸ و ۱۲ و ۱۶ از فرگرد دوم و ندیداد هم برمی‌آید و گفتیم که در هر سیصدسال یا سیصدزمستان (زیم کده - zima) جمشید زمین را فراختر کرد و سه بار چنین کرد و صد سال هم پس از آنکه فرّه ایزدی از وی روی برتافت، بگفته فردوسی پنهان بود:

چو صد سالش اندر جهان کس ندید / ز چشم همه مردمان نا پدید

عوفی در جوامع الحکایات آورده جمشید هزار سال بر سریر پادشاهی نشست. ابن البلیخی در فارسنامه (ص ۳۴) گوید: ششصد و شانزده سال جمشید پادشاهی کرد... پس از دعوی خدایی صد سال دیگر پادشاهی کرد اما کارش افتان و خیزان بود... تا بیوراسف در کنار دریای چین بدو دست یافت و او را باره یا باستخوان ماهی بدو نیم کرد.

طبری هنگام پادشاهی او را هفتصد و شانزده سال و چهار ماه و بیست روز یاد کرده همچنین ابن الاثیر، بلعمی هفتصد سال آورده (ص ۴۰) یعقوبی (جزء اول ص ۱۲۸) نیز هفتصد سال نوشته است. در شاهنامه نیز هفتصدسال آمده؛ حمزه اصفهانی (ص ۱۲) هفتصدسال و شانزده ماه؛ مسعودی در مروج الذهب ششصد و بروایتی هفتصد سال و شش ماه، مجمل التواریخ (ص ۳۹) هفتصد و شانزده سال؛ ثعالبی (ترجمه فارسی ص ۸) مدت پادشاهی جمشید را بانصد و بیست سال نوشته و گفته «مدت کمتر و بیشتر هم یاد کرده‌اند.»

در داستان ما جمشید سومین پادشاه بشمار رفته اما در شاهنامه فردوسی چهارمین پادشاه پیشدادی یاد گردیده و کیومرث که درسنت ایرانیان نخستین بشر است، نخستین

پادشاه این خاندان دانسته شده است و پس از او هوشنگ و پس از او تهمورث و پس از او جمشید که برادر تهمورث است. در میان اینان، از جمشید بیشتر در اوستا یاد شده است و در نوشته‌های پهلوی و بازند و پارسی و تازی نیز بیشتر بداستان او بر میخوریم در هر جا که از او سخنی بمیان آمده، پایان پادشاهی او بزشتی یاد شده است. این پادشاه که از پرتو فره ایزدی کارهای بزرگ و نیکو از او بر آمد و جهان آبادان کرد، سرانجام بفریب اهریمن خود را آفریدگار گیتی پنداشت و مردم را بیرستش خویش خواند از اینرو آن فره ایزدی از او روی بر تافت و از دهاک بدو دست یافته بخواری بگشت.

در سنت دیرین ایران جمشید، خودستا و گمراه و گناهکار شناخته شده، این است که در سرودهای پیغمبر ایران (گاتها، هات ۳۲ بند ۸) همین سنت کهنسال بجای مانده و او از گناهکاران خوانده شده است. این سنت دیرین در باره جمشید پسر ویونکها، در نوشته‌های دینی بهتر و روشنتر بجای مانده است.

در نوشته‌های معروف بروایات درجایی آمده: سروش بجمشید فرود آمد و فرمان خداوند بدو رسانید که سدره پوشد و کستی بندد، جمشید فرمان برد و چنین کرد، بداد و دهش پرداخت و جهان چون بهشت ساخت.

پس آنگاه امشاسپند بهمن او را بیارگاه هر مزدبسوی گرزمان رهنمون گشت. خداوند بدو گفت، دین من در جهان رواج ده، جمشید گفت خواستارم که بمن شهریاری بخشی، خداوند بدو پادشاهی داد آنگاه که جمشید از آسمان بالبرزکوه فرود آمد، مردم در شگفت ماندند که چگونه دو خورشید سرزد، یکی از آسمان و دیگری از زیر گیتی... جمشید نخست هنر جامه دوختن بمردم آموخت، از پنبه و ابریشم جامه بافتن و شستن آموخت اینچنین پنجاه سال بگذشت پس از آن ابزارهای جنگ ساخت و آهن نرم کرد. پنجاه سال هم اینچنین سر آمد. از آن پس مردم را چهار گروه کرد: آئورنان - ارتشتاران - واستریوشان - هتخشان در این کار هم پنجاه سال سپری شد.

پس از آن خشت ساخت، از سنک و گچ و چوب خانه برپا داشت، کشتی در

آب انداخت ، مروارید ازدربا بیرون آورد ، از گیاهان بوی خوش بیرون کشید . . . پنجاه سال هم در اینکار سرآمد .

پس از ساختن اینگونه کارها ، فرمان پروردگار ، بسوی چینود پُل روی آورد و بدر دوزخ کلید بر نهاد و آن در را بروی مردم بست . کسی در هنگام شهر یاری وی نمرود . این در خرداد روز (ششم) از فروردین ماه بود که او را دوزخ را بست . پس از بند کردن اهریمن و دیوان ، بخوشی و شادمانی از آن جایگاه برگشت و تاج شهی بسر نهاد ، موبدان و سران بدرود گفتند و آن روز را نوروز خواندند .

در روزگار جمشید مرگ و پیری و رنج و زیان و کینه نبود ، پس از پدر باز شناخته نمیشد ، هر دو یکسان جوان مینمودند . ابر و باد فرمانبردار او بودند ، جهان چون بهشت برین بود ، نه آرزو و نه نیاز ، درخت خشک نمیشد و برگ از آن نمیریخت . اگر میوه ای از درختی میچیدند هماندم میوه دیگر بجایش سرمیزد . از رود و چاه و چشمه آب کم نمیشد . ستودان فرمان او ساخته شد ، و رجمکرد را او پی افکند .

چون هفتصد سال بجمشید گذشت ، روزی اهریمن خود را بدو نمود و خرد از سرش بر بود .

جمشید سران و مهران و دستوران و موبدان بنزد خود فرا خواند و گفت منم خدای جهان . سالخورده مهران از گفتار او خیره ماندند و سرها پیش افکندند . چون این بگفت فرّه ایزدی از او بشد ، آشفته و شور بخت گردید ، ازدهاک (ضحاک) ماردوش ایران بگرفت ، تاج و تخت از او بر بود . جمشید بیچاره و سرگشته بکوه و به بیابان پناه برد^۱

در جای دیگر روایات بنظم آمده :

در آن روز گاران که جمشید از بیم ازدهاک گریزان بود ، خواهرش جمه نیز همراه او بود ، روزان و شبان با اندوه فراوان بسر بردند و هفت سال اینچنین سر آوردند

۱- نگاه کنید به: Die Traditionelle Literatur Der Parsen Von Spiegel

Wien 1860 S. 323-332.

آنگاه اهریمن دستان کرد، دودیوبرای فریفتن نزد آنان فرستاد. جمشید از آنان پرسید، شما کیستید و از کجا آید، گفتند ما نیز از اژدهاک گریزانیم اینک باشما همراه گشتیم، باشد با همدیگر شادمان شویم. آن به که من خواهر خود را بتو دهم و تو هم خواهر خود را بمن دهی، اینچنین خوش بگذرانیم و از شاه نهراسیم. جمشید چون ازین دستان و نیرنگ آگاه نبود، پذیرفت که خواهر خود بدو دهد و خواهر وی ستاند، آنگاه که آنان بهم در آمدند، ازجم و آن دروج (ماده دیو) بوزینه (میمون) و خرس زاییده شدند و آفریدگان شکفت انگیزی چون دوال پا و سپر گوش از آنان برخاستند و از جمه و آن دیوچندین گونه خراستر (= خرفستر، جانور زیان رسان) چون بزغ و بزجه و سنکپشت و گربه آمدند. سالها بر اینان گذشت تا اینکه جمه بدرگاه خداوند بنالید و آزاد گردید. جمشید با سوز و کداز هنگام صد سال در بیشه چین پنهان بود، تا او را بکشند^۱

باز در جای دیگر از کتاب روایات، همان منظومه تکرار شده و سراینده آن دستور نوشیروان مرزبان گوید داستان جمشید و جمه را در یک نوشته هزارش (پهلوی) دیدم و در پایان آن منظومه آورده:

... جمشید شبانروز در سوز و کداز، هنگام صد سال در بیشه چین پنهان بود، بیوراسپ (ضحاك) او را در آنجا بدید جمشید از خدا یاری خواست. در آنجا درختی بود که بخواست خدا دهن باز کرد و جمشید را دربر گرفت. اهریمن به بیوراسپ آن درخت را بنمود و اره بر آن نهادند چون دندانهای اره بسر جمشید رسید، تیرگی شب فراسید، ناگزیر دست از کار برداشتند. دیگر روز اهریمن و اژدهاک از دیدن آن درخت در شکفت ماندند زیرا شکاف ار بهم پیوسته بود. باز باره کردن درخت پرداختند چون بسر جمشید رسید باز شب در آمد آن درخت آتش افکندند، سوم روز درخت را

۱- نگاه کنید به روایات داراب هرمزدیار باهتام اون والا، جلد ۱ ص ۲۵۹

بریدند، جمشید در هماندم جان بداد و خداوند او را در دوزخ فرستاد. در آنجا هنگام دوهزار سال دررنج و شکنج بود تا اینکه بمیانجی زرتشت خداوند او را بیامرزید و به همستکان (برزخ، اعراف)^۱ فرستاد، هزار سال نیز در آنجا گرفتار سرما و گرما بود. پس از سر آمدن هزار سال او را خداوند بگرزمان فرستاد و تاکنون در آنجا شادمان است.^۲

در صدر بندهش آمده: آنگاه که زرتشت به بخشایش گفت و شنود با خداوند پیوست، از هر مزد درخواست که روان مرد خود خواه و خویش پسندی را بدو بنماید. خداوند در دوزخ روان جمشید را بدو نمود. جمشید مانند کسی که بدرد پا دچار باشد، بزانوی همیرفت و جامه کهنه و دریده در برداشت و از دیدن امشاسپندان اندوهگین و شرمزده بود. زرتشت پرسید این روان کیست که چنین اندوهناک و شرمسار است. هر مزد گفت این روان جمشید پسر و یونگهان است کسی است که من نخست بدودین بنمودم و او برتنی و خودستایی کرد و دین نپذیرفت، بگفتار دیوان فریفته گردید و گفت من آفریننده زمین و آسمانم. چون این بگفت و رج و خره کیان از او بشد و بدست ازدهاک کشته گردید، این است که روان او چنین در آزار است، بترین گناهی که در کیتی از او سرزده این بود که نخواست دین بگسترده. آنگاه که جمشید این سخنان بشنید زرتشت گفت: دل بگفتار دیوان هبند، خویشتن از بد کردن نگاهدار. دین بپذیر و در روا کردن آن بکوش. خدای این دین بمن سپرد و من از نادانی نپذیرفتم و گفتم جهان و آنچه در آنست من آفریدم تا اینکه خره پادشاهی از من بشد، تباه و درمانده بدست دیوان افتادم. ای زرتشت ترا اندرزدم، در هیچگاه دین از دست مده نه در تنگی و نه در کشایش زندگی... آنگاه که جمشید این سخنان بگفت و از گناهانی که از او سرزده بود پنت (توبه) کرد و پشیمان شد، خداوند او را بیامرزید و

۱- درباره همستکان Hamestakân اعراف نگاه کنید بخردی اوستا ص ۱۸۱-۱۸۴.

۲- نگاه کنید بجلد ۲ روایات داراب هر مزدیار ص ۲۰۸-۲۱۰.

از آن رنج و درد برهانید و پادشاهی همستکان بدو داد.^۱

از اینها گذشته، در سنت، بسیاری از مراسم دینی را بجمشید پیوسته اند. از آنهاست شش جشن گهنبارسال. گویند اوست نخستین کسی که بنیاد گهنبار نهاد^۲ و دیگر رسم کستی بستن. در سنت جمشید نخستین کسی است که کستی بمیان بست^۳ باید بیاد داشت که در نامه‌هایی که از پادشاهان داستانی ما سخن رفته، خواه از پیشدادیان و خواه از کیانیان، از جنبه دینی آنان، کمتر مطالب بجای مانده، بیشتر بجنبه شهرباری و توانایی آنان پرداخته شده است. در میان آنان جمشید از شهریاران داستانی است که در نوشته‌هایی مانند اوستا و نامه‌های پهلوی و پازند و پارسی دینی زرتشتی، مطالبی از جنبه دینی وی بجای مانده که در کتابهایی چون شاهنامه و تاریخ طبری و جز اینها، اثری از آنها دیده نمیشود.



نامه‌هایی که در آنها کم و بیش از جمشید سخن رفته است:

شاهنامه فردوسی

تاریخ الامم والملوک تألیف طبری جزء الاول قاهره ۱۳۵۷ ص ۱۱۹-۱۲۲

۱- نگاه کنید به صدر بندهش در ۳۱

Saddar Nasr And Saddar Bundehehsh. Edited by Ervad B. N. Dhabhar. Bombay 1909 p. ۹۸-۱۰۰

آنچنانکه در پایان گفتار «زرتشت و خاندان وی» گفتیم، روایات مجموعه ایست که رنج سفر کشیده از ایران به هندرفت، در آنجا دور از سرزمین فارسی زبانان، ناگزیر در گون شده است و از این گذشته در خود ایران روایات در روزگارانی بقلم آورده شده که نویسندگان آنان دچار تعصب سهمگینی بودند، این است که عبارات این مجموعه بسیار سودمند که سنتهای کهنسال دینی در آن گردآوری شده، رنگ و روی دیگری گرفته، هم گویای شور بختی ایران است و هم نمودار رنج سفر هندوستان، اینست که نگارنده مطالب روایات را در هر کجاکه یاد کنم، مختصر کرده تغییر در عبارت میدهم.

۲- نگاه کنید بجلد ۱ روایات داراب هر مزدیارس ۶۲۸ و بجلد خرده اوستاس ۲۱۵-۲۲۳

۳- نگاه کنید بجلد ۱ روایات داراب هر مزدیارس ۲۴ و بجلد خرده اوستاس ۵۸-۷۴

تاریخ بلعمی چاپ هند ص ۳۹-۴۰
ترجمه فرانسه آن

Chronique D'Abou Djafar Mohammed Tabari Traduite par Louis Dubeaux. Tome premier paris 1836 p. 94-96

تاریخ الکامل تألیف ابن‌الانیر، جزء الاول قاهره ۱۳۰۱ ص ۲۸-۲۹
آثار الباقیه تألیف ابوریحان بیرونی، باهتمام زاخو Sachau ؛ ص ۲۱۸-۲۱۶
ترجمه فارسی آن از اکبر دانا سرشت ، صیرفی. تهران ۱۳۲۱ ص ۲۴۰-۲۴۶
مروج الذهب تألیف مسعودی جزء الاول قاهره ۱۳۴۶ ص ۱۳۸-۱۳۹
تاریخ سنی ملوک الارض والانبیاء تألیف حمزه اصفهانی چاپ برلین ص ۲۴
غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم تألیف ثعالبی باهتمام زوتنبرگ Zotenberg
پاریس ۱۹۰۰ ص ۱۰-۱۷

ترجمه فارسی آن : شاهنامه ثعالبی ترجمه محمود هدایت تهران ۱۳۲۸ ص ۵-۸
فارس نامه تألیف ابن‌البختی باهتمام لیسترانج و نیکلسون، کمبریج ۱۹۲۱ ص ۲۹-۳۴
مجموعه التواریخ باهتمام بهار، طهران ۱۳۱۸ ص ۳۹-۴۰

در کتابهایی چون جوامع الحکایات عوفی (چاپ تهران ۱۳۲۴ ص ۴-۷) و
روضه الصفامیر خواند (چاپ هند ص ۱۷۲-۱۷۶) و حبیب‌السیر خواندمیر (چاپ تهران
۱۳۳۳ ص ۱۷۸-۱۸۰) و جزاینها از جم سخن رفته و مطالب آنها از فردوسی وطبری و
نویسندگان دیگری است که یاد کردیم .

Zoroastre Par J. Duchesne-Guillemin Paris 1948 p. 30-43

La Vie Future D'après Le Mazdéisme par Nathan Söderblome, Paris
1901 p. 160-190

Erânisches Alterthumskunde Von F. Spiegel I Band ,Leipzig 1871 S.
522-30.

Zeitschrift Der Deutschen Morgenländischen Gesellschaft XLV Band,
Leipzig 1891 S. 187

- Arische Studien Von F. Spiegel, Leipzig 1874 S. 110 Flg. und S.157 Flg.
Arische Periode Von F. Spiegel, Leipzig 1887 S. 243 Flg.
Zend-Avesta Par Darmesteter Vol. II p. 16-20;
Sir Jamsetjee Jejeebhoy Madressa Jubilee Volume. (Jamshed in the
Avesta and the Vedas by Hodivala), Bombay 1914 p. 50-57
Die Yäst's Des Awesta Von H Lommel, Göttingen 1927 S. 196-203
Pavry Memorial Volume (König Yima and Saturn Von Hermann
Collitz) London 1933 p. 86-108
Iranisches Namenbuch Von F. Justi, Marburg 1895 S. 144-5 und S.390
(Stammbäume).

فهرست و اثره‌های اوستایی
که در این نامه آمده است

۳۴۳	مدت ۳۴۳	۴۳	مدت ۴۳
۲۸۸-۱۵۲	مدت ۲۸۸-۱۵۲	۴۰۲-۲۶۰	مدت ۴۰۲-۲۶۰
۵۲	مدت ۵۲	۸۷	مدت ۸۷
۲۲۵	مدت ۲۲۵	۵۲	مدت ۵۲
۳۶	مدت ۳۶	۳۴۲	مدت ۳۴۲
۳۶	مدت ۳۶	۴۰۲	مدت ۴۰۲
۲۱۵	مدت ۲۱۵	۴۰۲	مدت ۴۰۲
۲۹۳	مدت ۲۹۳	۴۲۸-۱۲۵-۱۲۱-۸۷	مدت ۴۲۸-۱۲۵-۱۲۱-۸۷
۳۵۵	مدت ۳۵۵	۲۸۳-۱۷۰	مدت ۲۸۳-۱۷۰
۳۵۵	مدت ۳۵۵	۱۵۸-۵۰	مدت ۱۵۸-۵۰
۳۵۵	مدت ۳۵۵	۳۰۵-۲۶۰-۲۱۸-۶۲-۱۲	مدت ۳۰۵-۲۶۰-۲۱۸-۶۲-۱۲
۳۷۶	مدت ۳۷۶	۲۶۶-۲۵۵-۲۱۸	مدت ۲۶۶-۲۵۵-۲۱۸
۴۱۸	مدت ۴۱۸	۳۸۰	مدت ۳۸۰
۲۴۱	مدت ۲۴۱	۱۲	مدت ۱۲
۱۶۶	مدت ۱۶۶	۳۲۳-۲۵۹-۸۴-۲۸	مدت ۳۲۳-۲۵۹-۸۴-۲۸
۳۲۱-۱۶۶	مدت ۳۲۱-۱۶۶	۳۱۱-۲۸	مدت ۳۱۱-۲۸
۱۶۶	مدت ۱۶۶	۵۲-۱۶	مدت ۵۲-۱۶
۱۶۶	مدت ۱۶۶	۵۲	مدت ۵۲
۴۱۲	مدت ۴۱۲	۱۶۰	مدت ۱۶۰
۳۱۴-۱۷۰	مدت ۳۱۴-۱۷۰	۲۵۳	مدت ۲۵۳
۳۷	مدت ۳۷	۳۴۳-۲۹۳-۲۱۵-۱۶۰	مدت ۳۴۳-۲۹۳-۲۱۵-۱۶۰
۳۱۰-۱۵۶-۱۴۶-۸۴-۳۸	مدت ۳۱۰-۱۵۶-۱۴۶-۸۴-۳۸	۲۱۳-۱۹۸-۵۲-۱۶	مدت ۲۱۳-۱۹۸-۵۲-۱۶
۹۵	مدت ۹۵	۱۶	مدت ۱۶
۱۳۱	مدت ۱۳۱	۱۹۲-۵۲-۱۶	مدت ۱۹۲-۵۲-۱۶
۱۳۱	مدت ۱۳۱	۲۱۶	مدت ۲۱۶

۳۷۷ . ۶۴۰
 ۳۰۹-۲۶۳-۲۵۸-۲۱۴-۸۰
 ۳۵۷-۳۴۸
 ۲۵۸ . ۲۰۲
 ۱۸۶ .
 ۳۷۲-۲۲
 ۳۷۲ .
 ۲۹۷ .
 ۲۹۷ .
 ۳۲۴ .
 ۲۹۷ .
 ۲۳۴ .
 ۱۶۲ .
 ۲۴۸ .
 ۲۴۸-۷۰ .
 ۲۴۸-۱۵۰-۷۰ .
 ۵۱-۳۹ .
 ۱۷۰-۳۰ .
 ۷۹-۶ .
 ۳۵۱ .
 ۲۳۵ .
 ۲۷۲-۵۰ .
 ۲۵۳ .
 ۱۶۶ .
 ۲۹۷ .

۲۳۲ .
 ۲۳۲ .
 ۲۳۲ .
 ۲۳۲ .
 ۸۶ .
 ۳۲ .
 ۹۸ .
 ۹۱-۳۹ .
 ۲۶ .
 ۳۵ .
 ۲۳۲-۱۷۵-۲۰ .
 ۳۸۲-۱۱۹-۱ .
 ۷۰۶ .
 ۲۷۲-۱ .
 ۱۶۲-۱۵۷-۱۲۲ .
 ۳۸۲ .
 ۱۶۲ .
 ۲۶۹-۱۳۶ .
 ۴۲۲-۴۱۲ .
 ۱۳۶ .
 ۵۰ .
 ۱۷۵ .
 ۱۷۲ .
 ۸۰ .

یادداشت‌های پنج کتابها

مددنامه ۱۸۶ . مددنامه ۱۸۶
 مددنامه ۲۹۱ . مددنامه ۲۹۱
 مددنامه ۲۶۴-۱۴۹-۱۰۶ . مددنامه ۲۶۴-۱۴۹-۱۰۶
 ۳۴۹-۲۶۶
 مددنامه ۲۰۶-۱۰۶ . مددنامه ۲۰۶-۱۰۶
 مددنامه ۲۹۱ . مددنامه ۲۹۱
 مددنامه ۵ . مددنامه ۵
 مددنامه ۲۵۰-۸۶ . مددنامه ۲۵۰-۸۶
 مددنامه ۲۸۰ . مددنامه ۲۸۰
 مددنامه ۱۲۲ . مددنامه ۱۲۲
 مددنامه ۲۰۹ . مددنامه ۲۰۹
 مددنامه ۴۱۵ . مددنامه ۴۱۵
 مددنامه ۲۷۲ . مددنامه ۲۷۲
 مددنامه ۱۹۵ . مددنامه ۱۹۵
 مددنامه ۲۰۹ . مددنامه ۲۰۹
 مددنامه ۱۲۷ . مددنامه ۱۲۷
 مددنامه ۲۷۶-۲۴۱-۱۶۶-۶۱-۵۲ . مددنامه ۲۷۶-۲۴۱-۱۶۶-۶۱-۵۲
 مددنامه ۲۵۰-۲۵۱-۱۱۹-۱۱۰ . مددنامه ۲۵۰-۲۵۱-۱۱۹-۱۱۰
 مددنامه ۶۵ . مددنامه ۶۵
 مددنامه ۲۶۳-۱۳۷ . مددنامه ۲۶۳-۱۳۷
 مددنامه ۶۵ . مددنامه ۶۵
 مددنامه ۲۷۴ . مددنامه ۲۷۴
 مددنامه ۲۵ . مددنامه ۲۵
 مددنامه ۱۱ . مددنامه ۱۱
 مددنامه ۲۳۲ . مددنامه ۲۳۲

مددنامه ۳۷۷-۳۷۵-۱۶۸ . مددنامه ۳۷۷-۳۷۵-۱۶۸
 مددنامه ۳۱۶ . مددنامه ۳۱۶
 مددنامه ۳۰۷ . مددنامه ۳۰۷
 مددنامه ۲۵۲ . مددنامه ۲۵۲
 مددنامه ۲۳۵ . مددنامه ۲۳۵
 مددنامه ۳۷۶ . مددنامه ۳۷۶
 مددنامه ۳۰۲ . مددنامه ۳۰۲
 مددنامه ۳۷۱ . مددنامه ۳۷۱
 مددنامه ۳۷۱ . مددنامه ۳۷۱
 مددنامه ۳۷۱ . مددنامه ۳۷۱
 مددنامه ۳۳۴-۲۸۴-۲۴۷-۲۳۱-۱۹۷ . مددنامه ۳۳۴-۲۸۴-۲۴۷-۲۳۱-۱۹۷
 ۳۷۲
 مددنامه ۳۵۱ . مددنامه ۳۵۱
 مددنامه ۳۷۲ . مددنامه ۳۷۲
 مددنامه ۲۶۲-۲۴۸-۲۲۵ . مددنامه ۲۶۲-۲۴۸-۲۲۵
 مددنامه ۳۱۶ . مددنامه ۳۱۶
 مددنامه ۳۴۴-۱۷۹-۸۸ . مددنامه ۳۴۴-۱۷۹-۸۸
 مددنامه ۳۲۳ . مددنامه ۳۲۳
 مددنامه ۳۴۴ . مددنامه ۳۴۴
 مددنامه ۳۲۳ . مددنامه ۳۲۳
 ۳۲۳
 مددنامه ۳۲۳ . مددنامه ۳۲۳
 مددنامه ۱۸۶ . مددنامه ۱۸۶
 مددنامه ۱۸۵ . مددنامه ۱۸۵
 مددنامه ۱۸۶ . مددنامه ۱۸۶

فهرست واژه های اوستایی

۴۴۷

بدلایه‌ها . ۳۴۲	بد «سکند» . ۲۲۲
بدلایه‌ها «س» . ۳۹۵	بد «س» . ۳۳۲-۱۴۰-۵۱
بدلایه‌ها . ۳۸۰	بد «س» . ۱۷۵
بدلایه‌ها . ۳۸۰	بد «س» . ۶۱-۵۲
بدلایه‌ها . ۳۴۳	بد «س» . ۵۰
بدلایه‌ها . ۲۹۶-۲۸۸	بد «س» . ۱۹۹
بدلایه‌ها . ۳۴۳	بد «س» . ۲۵۵
بدلایه‌ها . ۳۳۶-۳۱۴-۲۱۰-۱۹۶	بد «س» . ۲۴۱
۳۴۰	بد «س» . ۱۱۴
بدلایه‌ها . ۲۳۹-۲۲۱-۱۷۹	بد «س» . ۳۳۰
بدلایه‌ها . ۱۷۹	بد «س» . ۳۳۰
بدلایه‌ها . ۱۴۴	بد «س» . ۱۶۶-۱۸۹-۵۱-۲۶
بدلایه‌ها . ۲۳۷	بد «س» . ۲۶۳-۱۳۸
بدلایه‌ها . ۳۵۷-۲۶۹-۲۴۲-۲۳۷-۱۴۴	بد «س» . ۹۱
بدلایه‌ها (۰۶) . ۳۵۷-۲۶۹-۲۴۲-۲۳۷-۱۴۴	بد «س» . ۳۴۱-۱۱۹
۲۶۹	بد «س» . ۶۵
بدلایه‌ها . ۲۸۱	بد «س» . ۲۷۵-۱۸۲-۱۰۲-۱۰
بدلایه‌ها . ۲۸۱	بد «س» . ۱۷۹
بدلایه‌ها . ۲۸۱	بد «س» . ۳۲۱
بدلایه‌ها . ۲۳۸	بد «س» . ۳۷۸-۱۰۶
بدلایه‌ها . ۲۸۱	بد «س» . ۳۸۰-۳۴۲
بدلایه‌ها . ۱۰۶	بد «س» . ۳۴۲
بدلایه‌ها . ۱۰۶	بد «س» . ۴۱۷
بدلایه‌ها . ۱۸۲	بد «س» . ۳۴۲
بدلایه‌ها . ۴۲	بد «س» . ۳۴۲

یادداشت‌های پنج گانه

۴۴۸

مدون در ۵۴
 مدون ۲۷۵
 مدون ۲۶۰
 مدون ۳۴۲-۲۷۴
 مدون ۸۲
 مدون ۷۲
 مدون ۲۵۰-۲۲۰-۱۷۴-۱۳
 مدون ۱۴۲
 مدون ۷۲
 مدون ۳۳۳
 مدون ۲۷۵
 مدون ۳۳۹
 مدون ۳۳۹
 مدون ۲۲۳
 مدون ۲۰۵-۴۰
 مدون ۴۰
 مدون ۳۳۳
 مدون ۱۵۶
 مدون ۱۵۶
 مدون ۳۵۴
 مدون ۱۶۰
 مدون ۲۴-۱۹-۳
 مدون ۱۸۲
 مدون ۸۲
 مدون ۷۲

مدون ۷۳
 مدون ۷۳
 مدون ۲۵۶-۱۸
 مدون ۲۵۶
 مدون ۲۵۶
 مدون ۱۲۸
 مدون ۸۲
 مدون ۱۹۲
 مدون ۹۱
 مدون ۱۹۲
 مدون ۲۴۵
 مدون ۲۴
 مدون ۵۱
 مدون ۲۹۹-۴۳
 مدون ۳۱۶-۱۴۲
 مدون ۶
 مدون ۳۳۵
 مدون ۳۳۱-۲۹۳-۱۷۲-۱۴۲-۱۴۱
 مدون ۶
 مدون ۳۴۳
 مدون ۲۲۵-۲۱۰-۲۰۵-۱۱۷
 مدون ۴۱۷-۲۵۶
 مدون ۲۶۷-۲۵۶-۱۹۶
 مدون ۱۳۰
 مدون ۱۹۶

۳۱۱ . سد یی دد سد .	۲۱۳-۱۳۶-۸۱-۳۴ . سد یی دد سد .
â	۳۸۱-۲۸۸
سد .	۱۷۲-۱۲۳-۸۱-۳۴ . سد یی دد سد .
سد صد . ۱۱۴	۴۰۹-۲۳۰ . سد یی دد سد .
سد صد . ۱۲۲	سد یی دد سد . ۴۱۱
سد و . ۱۷۸	سد یی دد سد . ۳۰۰
سد یی دد سد . ۱۷۰	سد یی دد سد . ۳۷۰
سد یی . ۲۴۷-۹۸	سد یی دد سد . ۴۰
سد یی . سد یی دد سد . ۲۷۴	سد یی دد سد . ۳۷۰-۸۱-۳۴
سد یی دد سد . ۱۸۶	سد یی دد سد . ۲۲۰-۱۰۴-۱۰
سد و سد . ۳۱۳-۳۳۵-۳۳۶-۳۰۶	سد یی دد سد . ۲۱۲
سد و سد . سد و سد . ۳۳۰	سد یی دد سد . ۳۴۸-۳۰۹-۷۱
سد و سد دد سد . ۳۳۴	سد و سد . ۲۲۳
سد و سد . ۳۰۸	سد . ۸۳-۶۱-۶
سد یی دد سد . ۲۴۳	سد و سد دد سد . ۲۷۷
سد یی دد سد . ۲۴۳	سد . ۶
سد یی دد سد . ۱۱	سد و سد . ۳۸۱-۱۱۱-۸۸-۳۲
سد یی دد سد . ۲۷۴	سد و سد . ۸۸
سد یی دد سد . ۲۷۴	سد و سد دد سد . ۸۸
سد یی دد سد . ۱۸۶	سد و سد . ۱۶۲-۴۰
سد یی دد سد . ۳۱۷	سد و سد . ۸۸
سد یی دد سد . ۱۰۰	سد و سد . ۲۹۹-۲۰۰-۱۳۴
سد یی دد سد . ۲۰۳	سد و سد دد سد . ۱۳۰
سد یی دد سد . ۲۲۰	سد و سد . ۱۰۰
	سد و سد . ۵۰
	سد و سد . ۳۰-۳۹

یادداشت‌های پنج‌گانه‌ها

۴۵۰

سورس . ۱۸۴-۱۸۵-۲۲۵-۳۰۶
 سورس . ۱۸۶-۱۸۷
 سورس . ۲۵۰-۲۵۲
 سورس . ۱۲۰
 سورس . ۲۵۰-۲۶۰
 سورس . ۱۳۶
 سورس . ۱۷-۳۶۴
 سورس . ۲۸۲
 سورس . ۲۷۴
 سورس . ۹۹
 سورس . ۱۲۷
 سورس . ۲۶۶
 سورس . ۲۲۲-۲۶۷
 سورس . ۲۶۱
 سورس . ۲۶۱
 سورس . ۲۶۳
 سورس . ۱۷۹
 سورس . ۱۲-۳۳۷
 سورس . ۱۹-۵۴
 سورس . ۱۸
 سورس . ۴۱۱
 سورس . ۲۱۸
 سورس . ۱۷۲
 سورس . ۱۹۱-۳۳۷

سورس . ۱۸۴-۱۸۵-۲۲۵-۳۰۶
 ۳۲۱
 سورس . ۱۸۶
 سورس . ۱۸۴
 سورس . ۲۴۲
 سورس . ۲۵۰
 سورس . ۳۶
 سورس . ۱۷۰-۲۸۷
 سورس . ۱۷۰
 سورس . ۲۴۱-۴۰۰
 سورس . ۱۰۰-۱۳۵-۳۵۰
 سورس . ۱۰۹
 سورس . ۱۷۰-۲۸۷
 سورس . ۲۳۳
 سورس . ۲۳۶
 سورس . ۲۳
 سورس . ۳۰۷
 سورس . ۱۱۵
 سورس . ۱۸۳
 سورس . ۲۱۶
 سورس . ۲۳۳
 سورس . ۳۵۲
 سورس . ۴۰
 سورس . ۴۰
 سورس . ۴۰

سدرس . ۱۶۰-۲۵
 سدرس ... ۳۴۵
 سدرس ... ۱۶۵
 سدرس ... ۹۹
 سدرس ... ۱۷۰-۳۰
 سدرس ... ۲۳۵
 سدرس ... ۲۳۵
 سدرس ... ۳۰
 ۰
 ۱۱۹ . ۴
 ۱۱۹
 ۳۴۳
 ۲۹۴-۲۳
 ۳۵۶-۲۱۰-۱۷۵-۱۷۱-۷۳
 ۳۲۵-۲۲۷-۷۲-۴۱-۱۶
 ۳۲۸-۷۳
 ۳۴۷-۷۳
 ۱۰۶
 ۳۵۲-۲۴۵-۷۳-۱۶
 ۷۳
 ۷۳
 ۴۱
 ۳۸۲-۳۳۴-۷۳-۴۱

سدرس ... ۳۴۶
 سدرس ... ۳۵۷-۳۴۶
 سدرس ... ۲۱۸-۱۴۴-۱۱۱-۷
 ۳۲۹-۳۰۳-۲۴۶
 سدرس ... ۳۲۴-۱۴۴-۸
 سدرس ... ۲۴۵-۲۳۴
 سدرس ... ۲۴۵-۲۳۴
 سدرس ... ۲۳۴
 سدرس ... ۲۳۴
 سدرس ... ۲۳۴
 سدرس ... ۲۳۴
 سدرس ... ۲۳۴
 سدرس ... ۲۳۴
 سدرس ... ۲۳۴
 سدرس ... ۲۵۵
 سدرس ... ۲۵۵
 سدرس ... ۲۳۴
 سدرس ... ۳۲۳
 سدرس ... ۲۱
 سدرس ... ۱۷۸
 سدرس ... ۴۶
 سدرس ... ۴۶
 سدرس ... ۳۲۴-۴۶
 سدرس ... ۲۱
 سدرس ... ۳۰۴-۲۱۰-۵۳
 سدرس ... ۳۷۵-۱۷۷
 سدرس ... ۳۶

یادداشت‌های پنج‌گانه

۴۵۲

a

۲۶۸-۲۵۹-۸۵ . ۳۰۶
 ۳۶۰-۳۵۴-۳۰۶-۲۸۷-۲۲۳ . ۳۰۳
 ۱۰۱-۹۹ . ۳۰۲
 ۳۰۶ . ۳۰۱
 ۱۹۸ . ۳۰۰
 ۲۹۹-۲۵۲ . ۲۹۹
 ۲۹۹-۱۹۸ . ۲۹۹

i

۹۳ . ۹۳
 ۲۰۲-۹۳ . ۲۰۲
 ۲۲۱ . ۲۲۱
 ۹۳ . ۲۲۱
 ۲۹۶ . ۲۹۶
 ۳۷۳ . ۳۷۳
 ۱۹۸ . ۳۷۳
 ۱۹۸ . ۳۷۳
 ۱۹۸ . ۳۷۳
 ۱۹۸ . ۳۷۳
 ۸۷ . ۸۷
 ۸۷ . ۸۷
 ۳۷۶ . ۳۷۶

۷۳ . ۷۳
 ۲۵۸-۷۳ . ۲۵۸
 ۲۵۸-۱۳۵-۷۳ . ۲۵۸

o

۱۹۹-۴۳ . ۱۹۹
 ۳۰۲-۱۶۰-۲۵ . ۳۰۲
 ۳۰۲-۱۷۰ . ۳۰۲
 ۲۵ . ۲۵
 ۱۵۰ . ۱۵۰
 ۹۳ . ۹۳
 ۹۳-۸۷ . ۹۳
 ۱۸۵ . ۱۸۵
 ۲۵۲-۲۱۸-۱۹۲-۱۸۵ . ۲۵۲
 ۴۳ . ۴۳
 ۳۶۱ . ۳۶۱
 ۶۱ . ۶۱

ä

۲۵ . ۲۵
 ۲۶۶ . ۲۶۶
 ۱۸۳ . ۱۸۳

دشمنه سده . ۲۰۵-۶۲	دشمنه سده . ۲۲۹-۱۵۲
دشمنه سده . ۲۸۹	دشمنه سده . ۱۴۹
دشمنه سده . ۲۰۵-۱۲۲	دشمنه سده . ۱۱-۵۰-۱۵۸-۲۱۶-۲۲۲-۳۳۳
دشمنه سده . ۱۲۳	دشمنه سده . ۳۶۶
دشمنه سده . ۲۵۹-۳۱۴-۱۷۰	دشمنه سده . ۴۰۵
دشمنه سده . ۳۲۵	دشمنه سده . ۲۰۵-۳۶۶
دشمنه سده . ۳۴۱	دشمنه سده . ۳۶۶
i	دشمنه سده . ۱۱-۳۴۳
دشمنه سده . ۲۰-۲۷۱	دشمنه سده . ۲۳۳
دشمنه سده . ۲۰-۲۶۶-۲۸۸	دشمنه سده . ۲۸۲
دشمنه سده . ۲۰	دشمنه سده . ۲۱۶
دشمنه سده . ۳۳	دشمنه سده . ۲۲۲-۳۰۳
دشمنه سده . ۲۷۹	دشمنه سده . ۱۷۷
دشمنه سده . ۳۷۱	دشمنه سده . ۱۷۷-۳۲۳
دشمنه سده . ۱۵۸	دشمنه سده . ۳۲۷
دشمنه سده . ۱۵۷-۱۵۸-۱۹۳-۲۴۶-۲۷۴	دشمنه سده . ۳۶۰
دشمنه سده . ۲۴۵-۳۳۲-۳۱۳-۲۹۹-۲۹۶	دشمنه سده . ۱۲-۱۰۴-۱۷۰-۲۱۸-۲۲۹-۲۶۰
دشمنه سده . ۲۰	دشمنه سده . ۳۲۵-۳۸۰
دشمنه سده . ۳۴۱-۱۶۳	دشمنه سده . ۲۶۰
دشمنه سده . ۵۱	دشمنه سده . ۳۴۱
دشمنه سده . ۵۱	دشمنه سده . ۳۴۱
دشمنه سده . ۳۳۶	دشمنه سده . ۱۰۴
دشمنه سده . ۳۴۰-۳۲۹-۳۲۴-۱۷۷-۴۶	دشمنه سده . ۳۳۴
دشمنه سده . ۳۴۴	دشمنه سده . ۳۶۱
	دشمنه سده . ۲۶۶

دل‌س . ۵
 دل‌س - ۶ . ۸۴
 دل‌س - ۷ . ۸۴
 دل‌س - ۸ . ۸۴
 دل‌س - ۹ . ۲۶۴
 دل‌س . ۲۰۰
 دل‌س + ۱۰ . ۲۱۷
 دل‌س + ۱۱ . ۷
 دل‌س + ۱۲ . ۴۱۸
 دل‌س + ۱۳ . ۲۵۹
 دل‌س + ۱۴ . ۳۱۷
 دل‌س + ۱۵ . ۳۱۷
 دل‌س + ۱۶ . ۳۵۴
 دل‌س + ۱۷ . ۲۱۴
 دل‌س + ۱۸ . ۲۴۸-۲۱۴
 دل‌س + ۱۹ . ۱۰۳-۹۳
 دل‌س + ۲۰ . ۳۶۶
 دل‌س + ۲۱ . ۴۳۲-۴۰۶
 دل‌س + ۲۲ . ۴۱۸
 دل‌س + ۲۳ . ۲۹۹-۲۹۵-۲۷۰-۱۳۹
 دل‌س + ۲۴ . ۳۳۸
 دل‌س + ۲۵ . ۲۴۲-۹
 دل‌س + ۲۶ . ۳۱۱-۲۳۳
 دل‌س + ۲۷ . ۲۳۳

u
 دوسم . ۲۶۲
 دل‌س . ۳۳۹-۳۶
 دل‌س . ۲۴۲-۲۱۹-۱۵۹-۲۶-۱۶
 ۲۶۲
 دل‌س . ۴۱۴-۲۷۵
 دل‌س . ۲۷۴
 دل‌س . ۲۳
 دل‌س . ۱۸۳
 دل‌س . ۲۳
 دل‌س . ۱۱
 دل‌س . ۲۳
 دل‌س . ۳۳۹-۳۶
 دل‌س . ۳۳۹
 دل‌س . ۳۳۹
 دل‌س . ۱۸۱-۸۵
 دل‌س . ۲۰۷-۲۰۱-۱۸۴-۸۵
 دل‌س . ۳۴۹-۳۱۱-۲۶۶
 دل‌س . ۲۶۹
 دل‌س . ۳۸۲-۱۱۰-۹۱
 دل‌س - ۳۵
 دل‌س . ۲۳۲

دند ۶۶ س. ۲ . ۱۹۲	دل «د» دلج . دل «د» دلج س. ۲۳۳
دودج . ۲۵۹-۲۸۴	دل «د» دلج . دل «د» دلج س. ۲۳۳
دو - دو س. ۲ . ۲	دل «د» دو س. ۲۳۳-۱۹۵
دو س. ۲ . ۲	دل «د» س. ۲۳۳-۲۰۴
دو س. ۲ - ۲۴۰-۲	دل «د» س. ۲۳۳-۲۴۳
دو س. ۲۴۱-۱۸۴	دل «د» س. ۲۳۳-۱۶۳
دو س. ۲۳۴ . ۲۳۴	دل «د» س. ۲۳۳-۲۰۴
دو - پاسو . ۳۵	دل «د» س. ۲۳۳-۲۴۳
دو «د» س. ۲۹۶	دل «د» س. ۲۳۳-۴۰۰
دک . ۱۰۲-۱۱۹-۲۲۸-۲۴۱	دل «د» س. ۲۳۳-۱۹۸-۹۶-۹۳
دک س. ۱۸۴	دل «د» س. ۲۳۳-۲۷۹-۹۳
دک س. ۱۸۴ «د» س. ۱۸۴	دل «د» س. ۲۳۳-۶۳
دک س. ۲۴۱	دل «د» س. ۲۳۳-۲۰۹
دک س. ۲۸۸	دل «د» س. ۲۳۳-۳۵۷
دک س. ۲۲۰-۲۷۳	دل «د» س. ۲۳۳-۹۳
دک س. ۲۲۰	دل «د» س. ۲۳۳-۹۸
دک س. ۲۸۲	دل «د» س. ۲۳۳-۲۴۳
دک س. ۲۹۳	دل «د» س. ۲۳۳-۶۳
دک س. ۲۴۱	دل «د» س. ۲۳۳-۲۳۷-۶۳
دک - پاسو . ۳۵	دل «د» س. ۲۳۳-۶۳
دک س. ۲۷۵	دل «د» س. ۲۳۳-۱۴۳-۶۳
دک س. ۱۱۸	دل «د» س. ۲۳۳-۲۳۷-۶۳
دک س. ۱۱۷-۱۱۸-۲۰۵-۲۲۵	دل «د» س. ۲۳۳-۲۴۳
دک س. ۳۴-۹۵-۱۸۳-۲۰۷-۲۹۶	دو . ۱۱۹-۱۰۲-۵
دک س. ۳۴۹-۳۵۹	دو س. ۲۶۷-۲۴۶

یادداشتهای پنج گانه

۴۵۶

۲۳۹-۱۰۰ . و س س س
 ۳۷۱ . و س د د و س
 ۳۷۰ . و س د }
 ۳۷۰ . و س د }
 ۳۷۰ . و س د د و س
 ۲۷۰ . و س س
 ۲۴۸-۳۱۰ . و س س س
 ۳۱۴-۵۱ . و س س
 ۲۴۲-۲۲۸-۳۱ . و س س
 ۵۱ . و س س
 ۳۰۴-۲۵۱-۲۳ . و س }
 ۱۶۱ . و س س س
 ۲۷۳ . و س س
 ۲۷۳ . و س س س
 ۲۷۴ . و س س س
 ۱۷۷ . و س س
 ۴۲۱ . و س س س
 ۳۸۹-۳۸۴-۲۵۹-۲۴۷-۱۶۵ . و س د د
 ۲۴۶ . و س د د
 ۲۴۱-۲۳۹-۱۹۷-۱۳۸-۸۸-۴۹ . و س د
 ۲۶۷
 ۳۸۵-۳۸۴-۳۱۶-۲۵۹ . و س س س
 ۳۸۷
 ۱۴۷ . و س س س
 ۱۲۹ . و س س س

۲۰۵-۱۱۷ . و س س س
 ۳۰۹-۹۵ . و س س
 ۲۲۳ . و س س س
 ۲۵۷ . و س س س
 ۵۴ . و س س س
 ۱۶۹-۱۶۷ . و س س
 ۲۳۷ . و س س س
 ۲۳۷ . و س س س
 ۱۹۷-۱۶۹ . و س س س
 ۱۶۷ . و س س
 ۱۶۹ . و س س
 ۱۹۷-۱۶۹ . و س س س

ii

۲۶۲ . و س س
 ۳۱۵ . و س س
 ۲۷۶ . و س س

K

۳۱۴-۲۲۹ . و س
 ۸۷ . و س س
 ۸۶ . و س س
 ۱۰۰ . و س س
 ۱۰۰ . و س س

۸۰-۶۹ . ن س د ن ر ن س
 ۲۲۱ . ن س د و ن س
 ۱۰ . ن س د و ن س
 ۱۵۶-۱۱۲-۴۰ . ن س د
 ۲۳ . ن س د و ن س د و ن س د
 ۲۳ . ن س د و ن س د و ن س د
 ۲۶۰-۶۵-۴۸ . ن س د و ن س د
 ۶۵ . ن س د و ن س د
 ۲۸۵ . ن س د و ن س د « ن س د »
 ۲۰۷ . ن س د و ن س د
 ۲۰۷ . ن س د و ن س د
 ۲۸۵ . ن س د و ن س د « ن س د »
 ۲۵۲-۲۰۷ . ن س د و ن س د
 ۲۰۷ . ن س د و ن س د
 ۱۲۲-۳۶۰ . ن س د
 ۳۷۲-۳۶۱-۲۰۸-۷۹-۴۲ . ن س د و ن س د
 ۸۰-۴۲ . ن س د و ن س د « ن س د »
 ۱۶ . ن س د
 ۵۳ . ن س د و ن س د « ن س د »
 ۳۰۰ . ن س د « ن س د »
 ۳۱۱ . ن س د « ن س د »
 ۵۳ . ن س د و ن س د « ن س د »
 ۱۲۶-۱۰ . ن س د
 ۱۹۱ . ن س د و ن س د
 ۳۴۱ . ن س د و ن س د

۱۴۷ . ن س د و ن س د « ن س د »
 ۳۷۸ . ن س د و ن س د « ن س د »
 ۳۰۴-۱۲۱ . ن س د و ن س د
 ۳۱۳-۲۵۱-۲۴۲-۲۲۹-۱۷۷ . ن س د
 ۲۲۸ . ن س د و ن س د
 ۳۰۴ . ن س د و ن س د
 ۳۰۴-۲۲۸ . ن س د و ن س د
 ۲۷۲ . ن س د و ن س د « ن س د »
 ۲۲۱-۱۶۴-۲۳ . ن س د و ن س د
 ۲۳۹ . ن س د و ن س د
 ۳۶ . ن س د و ن س د « ن س د »
 ۸۵ . ن س د و ن س د
 ۸۵ . ن س د و ن س د « ن س د »
 ۸۸ . ن س د و ن س د « ن س د »
 ۴۰۰-۲۴۰ . ن س د و ن س د « ن س د »
 ۴۰۴-۳۵۹-۸۵ . ن س د و ن س د
 ۲۳۸ . ن س د و ن س د
 ۵۵ . ن س د و ن س د
 ۳۴۶-۲۷۲-۱۹۶ . ن س د و ن س د
 ۳۴۶ . ن س د و ن س د
 ۲۳۸ . ن س د و ن س د
 ۸
 ۱۸۴-۱۱۵-۷۹-۶۹ . ن س د و ن س د

۱۰۹ . ۶۴
 ۲۸۱-۲۷۹
 ۲۰۹-۲۲۲
 ۱۹۶
 ۳۲۲-۲۶۰-۱۳۲-۹۶-۶۰-۴۸
 ۲۳۲
 ۲۳۲
 ۲۰۸
 ۱۳۲
 ۴۸
 ۴۲۶
 ۲۶۰
 ۱۱۱
 ۳۸۵-۱۶۵-۱۵۰-۱۴۵
 ۳۸۷
 ۲۳۸
 x
 ۴۱۶
 ۲۹۲
 ۲۵۶
 ۲۹۲
 ۲۹۲
 ۲۷۷-۲۹۲

۲۵۵-۲۱۲
 ۲۷۴-۱۶۴-۱۵۹-۲۷
 ۱۲۶
 ۲۵۸
 ۴۲۶
 ۱۲۶
 ۱۹۰
 ۲۸۳
 ۱۲۰
 ۲۸۳
 ۵
 ۲۸۹
 ۲۰۰
 ۱۵۹
 ۲۷۴
 ۳۴۱
 ۳۶۰-۳۴۱
 ۲۷
 ۳۸۷
 ۲۱۲-۴۷
 ۱۱۲-۲۷۴
 ۴۲۸
 ۲۸۹-۱۱۲
 ۴۰
 ۳۴۵-۶۵

۱۴۵-۱۲۴-۸۷-۵۵-۴۳-۸
 ۲۶۷-۲۶۶-۱۸۸-۱۶۸
 ۲۳۷-۱۶۸-۴۳
 ۲۳۷
 ۲۳۷
 ۲۳۷
 ۲۳۷
 ۱۷
 ۳۱۴
 ۱۶۸
 ۱۳۵
 ۳۴۱
 ۲۵۲
 ۱۵۰
 ۳۴۷-۲۷۹-۲۱۸-۲۰۷
 ۳۵۹
 ۲۳۷
 ۵۰
 ۳۴۱-۳۳-۸
 ۱۳۷
 ۳۵۰-۱۵۲
 ۸۳
 ۲۹۹
 ۲۲۱-۱۶۸-۵۵
 ۳۵۲

۳۷۷
 ۸۲
 ۱۶۵-۱۵۷-۱۴۸-۱۰۹-۴
 ۳۱۷-۳۰۹-۲۹۹
 ۴
 ۳۶۸-۱۰۹-۴
 ۱۹۴-۱۵
 ۳۵۶-۲۹۲
 ۳۵۶-۲۹۲
 ۳۷۷-۲۹۲
 ۲۸۲
 ۲۸۲
 ۳۷۸
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۲
 ۳۱۷-۲۸۲
 ۸۲
 ۸۲
 ۸۲
 ۲۹۲
 ۱۱
 ۱۱
 ۳۹۴
 ۴۲۵-۱۵۳

۲۴۹ . ۲۲۰
 ۲۰۹ . ۲۲۲ کس
 ۳۸ . ۲۲۲
 ۲۰۴-۲۰۴-۱۰۰ . ۲۲۲
 ۲۰۴ . ۲۲۲
 ۲۴۹ . ۲۲۲
 j
 ۱۶۶ . ۲۲۲
 ۳۷۸-۳۱۷-۱۶۶ . ۲۲۲
 ۲۸۹ . ۲۲۲
 ۲۰۰ . ۲۲۲
 ۳۳۸ . ۲۲۲
 ۳۱۴ . ۲۲۲
 ۲۸۸-۱۲۲-۸۴-۷۹-۰ . ۲۲۲
 ۳۰۸ . ۲۲۲
 ۳۶۳ . ۲۲۲
 ۲۸۸ . ۲۲۲
 ۲۸۹-۲۰۶ . ۲۲۲
 ۲۸۹ . ۲۲۲
 ۴۲۴ . ۲۲۲
 ۲۹۳ . ۲۲۲
 ۳۷۸ . ۲۲۲
 ۳۷۳-۲۸۹ . ۲۲۲

۲۸۸ . ۲۲۲
 ۱۷۲ . ۲۲۲
 ۱۰۰ . ۲۲۲
 ۳۳۰-۲۶۸ . ۲۲۲
 ۲۶۷-۲۴۱ . ۲۲۲
 ۲۲۸-۳۹ . ۲۲۲
 ۳۲۱-۱۰۰ . ۲۲۲
 ۲۶۷-۲۲۴-۱۰۰ . ۲۲۲
 ۳۰۲-۱۷۲-۱۰۰-۸۹ . ۲۲۲
 ۲۲۸ . ۲۲۲
 ۲۰۸ . ۲۲۲
 ۲۶۱-۱۷۹-۱۴۰-۱۴۰-۷۷ . ۲۲۲
 ۱۹۲-۱۴۰ . ۲۲۲
 ۲۰۴-۱۴۰ . ۲۲۲
 ۲۰۹-۱۶۲-۱۰۰ . ۲۲۲
 ۲۳۹ . ۲۲۲
 ۳۰۳ . ۲۲۲
 ۲۰۴ . ۲۲۲
 ۳۰۸ . ۲۲۲
 ۴۰۳-۳۴۷-۸۹ . ۲۲۲
 ۳۱۰-۱۰۰ . ۲۲۲
 ۳۰۸-۳۱۷-۳۰۳-۲۴۷-۸۹ . ۲۲۲
 ۳۶۲
 ۱۰۰ . ۲۲۲
 ۳۴۷-۳۰۴-۲۶۸-۲۳۹-۱۰۰ . ۲۲۲

یادداشت‌های پنج‌گانه

۴۶۴

۴۳۱ . صمدی . د. د. د. د. د.
 ۲۱۲ . صمدی . د. د. د. د. د.
 ۴۵ . صمدی . د. د. د. د. د.
 ۳۴۴-۳۲۷ . صمدی . د. د. د. د. د.
 ۳۶۵ . صمدی . د. د. د. د. د.
 ۲ . صمدی . د. د. د. د. د.
 ۳۸۱ . صمدی . د. د. د. د. د.
 ۳۷۳-۲۸۸-۲۱۵-۱۸۳-۶۸ . صمدی . د. د. د. د. د.
 ۳۸۱ . صمدی . د. د. د. د. د.
 ۲۱۲ . صمدی . د. د. د. د. د.
 ۱۲۰ . صمدی . د. د. د. د. د.
 ۳۴۳-۱۱ . صمدی . د. د. د. د. د.
 ۳۰۳-۱۱۱-۱۷ . صمدی . د. د. د. د. د.
 ۲۶۹ . صمدی . د. د. د. د. د.
 ۱۷۴-۱۴۴ . صمدی . د. د. د. د. د.
 ۲۶۹ . صمدی . د. د. د. د. د.
 ۱۷ . صمدی . د. د. د. د. د.
 ۱۴۶ . صمدی . د. د. د. د. د.
 ۳۲۸ . صمدی . د. د. د. د. د.
 ۲۳۹-۱۱۲-۴۵-۳۱-۲۷ . صمدی . د. د. د. د. د.
 ۲۷ . صمدی . د. د. د. د. د.
 ۲۷ . صمدی . د. د. د. د. د.
 ۱۱۲-۳۱ . صمدی . د. د. د. د. د.
 ۳۴۸-۲۳۹-۱۱۶ . صمدی . د. د. د. د. د.
 ۳۴۵-۳۰۳-۱۱۱ . صمدی . د. د. د. د. د.

۱۲۲ . صمدی . د. د. د. د. د.
 ۱۵۲ . صمدی . د. د. د. د. د.
 ۳۳۸-۲۸۱-۱۰۳-۹۹-۷۹-۴۲ . صمدی . د. د. د. د. د.
 ۳۷۴ . صمدی . د. د. د. د. د.
 ۳۰۸ . صمدی . د. د. د. د. د.
 ۳۱۷-۲۲۸-۲۱۳ . صمدی . د. د. د. د. د.
 ۳۶ . صمدی . د. د. د. د. د.
 ۱۶۴ . صمدی . د. د. د. د. د.
 ۱۰۳-۴۲ . صمدی . د. د. د. د. د.
 ۱۰۳ . صمدی . د. د. د. د. د.
 ۴۳ . صمدی . د. د. د. د. د.
 ۲۷۸-۱۶۸-۱۵۷-۱۰۳ . صمدی . د. د. د. د. د.
 ۳۸۱ . صمدی . د. د. د. د. د.
 ۱۲۴-۱۰۳ . صمدی . د. د. د. د. د.
 ۲۶۶-۴۲ . صمدی . د. د. د. د. د.
 ۱۰۳ . صمدی . د. د. د. د. د.
 ۹۹ . صمدی . د. د. د. د. د.
 ۲۸۱ . صمدی . د. د. د. د. د.
 ۴ . صمدی . د. د. د. د. د.
 ۳۶۷-۳۴۴ . صمدی . د. د. د. د. د.
 ۲۷۱ . صمدی . د. د. د. د. د.
 ۱۷ . صمدی . د. د. د. د. د.
 ۲۱۱ . صمدی . د. د. د. د. د.

فهرست واژه های اوستایی

۴۶۳

م س د ن س . ۲۴۱-۹۵
 م س د ن س . ۲۰۱-۹۵
 م س د ن س . ۱۲۰
 م س د ن س . ۱۲۱
 م س د ن س . ۲۳۷-۱۲۷
 م س د ن س . ۱۲۷
 م س د ن س . ۱۳۷
 م س د ن س . ۱۳۷
 م س د ن س . ۲۹
 م س د ن س . ۱۸۴-۸۵
 م س د ن س . ۳۱۱-۲۶۹-۲۹
 م س د ن س . ۱۱
 م س د ن س . ۳۶۷
 م س د ن س . ۳۶۹
 م س د ن س . ۳۱۳
 م س د ن س . ۲۱۲
 م س د ن س . ۲۱۲
 م س د ن س . ۳۴۳-۲۹-۱۱
 م س د ن س . ۲۲۴
 م س د ن س . ۲۲۴
 م س د ن س . ۲۲۴
 م س د ن س . ۲۲۴
 م س د ن س . ۳۶۷
 م س د ن س . ۳۹۴
 م س د ن س . ۳۹۵-۳۹۴-۲۷۱

م س د ن س . ۲۷۱
 م س د ن س . ۲۷۱
 م س د ن س . ۲۷۱
 م س د ن س . ۲۵۹
 م س د ن س . ۲۰۳-۱۸۷-۱۳۸-۱۱۵-۹
 م س د ن س . ۳۷۲
 م س د ن س . ۲۵۷
 م س د ن س . ۲۱۵-۱۸۷
 م س د ن س . ۱۸۷
 م س د ن س . ۸۴-۳۸
 م س د ن س . ۱۴۸
 م س د ن س . ۲۹۹
 م س د ن س . ۲۲۲
 م س د ن س . ۲۴۶
 م س د ن س . ۱۰۶
 م س د ن س . ۳۲۲-۱۴۶
 م س د ن س . ۳۰۶-۱۴۶
 م س د ن س . ۲۶۱
 م س د ن س . ۱۴۴-۱۷
 م س د ن س . ۱۴۴
 م س د ن س . ۱۹۳-۱۷
 م س د ن س . ۱۲۹

یادداشت‌های پنج‌گانه

۴۶۴

ویدل . ۱۱۰-۱۴۳-۲۰۸-۲۲۱-۲۳۱
 ویدل . ۲۷۵-۲۷۹-۲۸۳-۳۲۲-۳۴۹
 ویدل . ۹۴-۱۳۷-۲۲۱
 ویدل . ۱۶-۹۴
 ویدل . ۱۷۵-۹۴
 ۲۰۹
 ویدل . ۹۴-۹۴
 ویدل . ۹۴
 ویدل . ۹۴-۹۴
 ویدل . ۲۷۵
 ویدل . ۱۲-۶۴-۱۶۴-۲۲۵
 ویدل . ۲۲۵
 ویدل . ۶۴
 ویدل . ۱۶۴-۶۴
 ویدل . ۱۲
 ویدل . ۲۱۳
 ویدل . ۲۵۳-۳۷۹
 ویدل . ۲۵۴
 ویدل . ۲۸-۲۸۴
 ویدل . ۱۷۸
 ویدل . ۲۹
 ویدل . ۱۷۸
 ویدل . ۲۹
 ویدل . ۲۹
 ویدل . ۲۹

ویدل . ۲۴۵
 ویدل . ۱۹۵-۲۱۵-۳۵۰
 ویدل . ۱۳۱-۲۲۴
 ویدل . ۲۲۴
 ویدل . ۱۹۵-۲۱۵
 ویدل . ۹۳-۳۶۶
 ویدل . ۹
 ویدل . ۲۴۳
 ویدل . ۱۱۳
 ویدل . ۳۲۹
 ویدل . ۲۹۶
 ویدل . ۱۲۳-۲۰۴
 ویدل . ۱۴۹-۱۸۴-۲۱۵-۲۵۲-۳۶۴
 ویدل . ۳۶۴
 ویدل . ۳۶۴
 ویدل . ۸۴-۲۵۲-۲۷۷-۳۷۹
 ویدل . ۲۸۴
 ویدل . ۲۸۴-۲۹۸
 ویدل . ۲۸۴
 ویدل . ۱۲۹
 ویدل . ۲۸۴
 ویدل . ۱۴۸
 ویدل . ۸۴-۱۱۴
 ویدل . ۱۱۴

۳۰۹-۲۳۶-۲۳۰ . وسد	وسد یزد و سد - ۲۹
۲۱۵ . وسد یزد و سد و سد	وسد یزد و - ۲۹
۳۹۴ . وسد } د .	وسد یزد و سد . ۲۹
۱۹۱ . وسد ه .	وسد لاس . ۱۳۰
۳۱۲-۲۸۳-۱۰۹ . وسد ه .	وسد و سد ه . ۲۲
۳۵۱-۳۴۸-۲۱۴-۱۰۹ . وسد ه .	وسد و سد م . ۱۸۹
۳۳ . وسد لاس و سد	وسد لاس . ۱۸۹
۳۳۷-۲۹۰ . وسد و سد ه .	وسد و سد ه . ۲۲
۱۱۸ . وسد و سد م و سد	وسد و سد م . ۳۶۱-۳۴۸-۲۸۷-۸۰
۳۵۱-۲۵۲-۵ . وسد و سد د .	وسد و سد ه . ۲۷۱
۱۱۰ . وسد و سد و سد	وسد و سد و سد . ۲۲۸
۲۲۱ . وسد و سد و سد	وسد و سد ه . ۲۸۴-۱۶۹
۱۴۳ . وسد و سد و سد	وسد و سد و سد . ۳۱۷-۲۷۷-۲۷۳-۱۲۹
۱۶ . وسد و سد و سد	وسد و سد . ۴۸-۱۶-۹-۵
۳۸۲ . وسد و سد و سد	وسد و سد و سد . ۳۶۲-۱۰۶
۳۳۵ . وسد و سد و سد	وسد و سد . ۲۱۷
۳۶۴ . وسد و سد و سد	وسد و سد . ۳۶۱-۳۵۷-۳۲۲-۲۹۶-۱۷۱
۱۴۹ . وسد و سد و سد و سد	وسد و سد و سد . ۳۳۸-۲۴۲
۲۳۹ . وسد و سد و سد	وسد و سد . ۳۱۸
۲۳۹ . وسد و سد و سد و سد	وسد و سد و سد و سد و سد و سد . ۳۳
۳۰۵-۲۳۹ . وسد و سد و سد و سد	وسد و سد . ۳۵۹
۸۴ . وسد و سد و سد	وسد و سد و سد . ۳۴۹
۲۶۹-۱۶۳-۱۲۹-۱۲۶ . وسد و سد و سد و سد	وسد و سد . ۳۴۷-۳۳۵-۲۹۵-۱۶۱-۲۳
۳۳۶-۲۶۷-۱۲۶ . وسد و سد و سد و سد	وسد و سد . ۱۲۳
۲۰۸ . وسد و سد و سد و سد	

یادداشت‌های پنج ساله

۴۶۶

۲۶۴ . وکله کله
 ۲۶۴ . وکله کله و ورسد .
 ۲۵۰ . ورسد
 ۱۳۶ . ورسد
 ۳۵۹-۳۴۵-۲۴۲-۲۱۷-۲۱۵-۱۸۷ . ورسد
 ۲۴۶-۱۱۵-۷۵-۶۵-۲۳ . ورسد
 ۲۱۹ . ورسد
 ۲۸۴ . ورسد
 ۲۸۳ . ورسد
 ۲۵۳ . ورسد
 ۳۱۲ . ورسد
 ۲۱۵ . ورسد
 ۱۳۶-۴۱ . ورسد
 ۳۶۷-۲۷۰-۲۶۳ . ورسد
 ۴۰۴ . ورسد
 ۲۶۳ . ورسد
 ۴۰۱ . ورسد
 ۳۲۸ . ورسد
 ۲۳۴ . ورسد
 ۴۱۴ . ورسد
 ۱۳۲-۷۸-۷۷ . ورسد
 ۲۷۷-۱۰۴-۷۸ . ورسد
 ۳۹۰-۳۱۰-۷۷ . ورسد
 ۳۱۹-۷۸ . ورسد
 ۳۲۳-۷۷ . ورسد

۲۳۱ . ورسد
 ۲۰۸ . ورسد
 ۳۷۹ . ورسد
 ۳۷۹ . ورسد
 ۲۸ . ورسد
 ۱۹۳ . ورسد
 ۹۸ . ورسد
 ۴۲۲ . ورسد
 ۳۸۰-۳۷۴ . ورسد
 ۴۲۲
 ۲۶۹ . ورسد
 ۱۶۰ . ورسد
 ۳۴۵ . ورسد
 ۱۸۷ . ورسد
 ۳۲۲ . ورسد
 ۳۰۵ . ورسد
 ۲۵۸-۱۸۹ . ورسد
 ۳۶۶ . ورسد
 ۳۲۴ . ورسد
 ۳۲۹-۳۲۴-۳۱۳-۲۶۹-۲۶۸-۲۵۵ . ورسد
 ۳۳۵
 ۲۳۶-۲۰۰-۱۰۹ . ورسد
 ۲۶۶ . ورسد
 ۲۸۴ . ورسد
 ۲۸۴ . ورسد

یادداشت‌های پنج گانه

۴۶۸

ن کله دودل . ۱۲۲	ولاد د . ۱۹۴-۳۸۲
ن لاسل صمک ل . ۲۴۰-۴۰۰	ولاد د . ۱۹۴
ن لاسل . ۱۹۱-۲۸۴	ولاد ص . ۲۷۹
ن لاسل صمک . ۱۹۱-۲۸۴	ولاد د . ۱۹۴
ن لاسل صمک . ۱۹۱	ولاد ل . ۳۴
ن لاسل . ۱۹۴	ولاد د . ۲۴۹-۱۷۴-۱۲۷-۹۷-۳۴
ن لاسل صمک . ۱۹۴	ولاد د . ۳۷۴
ن لاسل صمک . ۱۹۴-۳۳۳	ولاد د . ۲۹۳-۱۶۴-۱۲۷
ن لاسل . ۱۹۴	۳۳۱
ن لاسل د و لاسل . ۱۹۳	ولاد صمک . ۳۴
ن لاسل د و لاسل . ۱۹۴	ولاد صمک . ۳۴
ن لاسل و لاسل . ۱۹۷	ولاد صمک و لاسل . ۴۲۹
ن لاسل . ۴۰۹	th
ن لاسل صمک . ۲۴۰-۴۰۰-۴۰۸	ن کله د . ۲۳۱-۳۱۳
ن لاسل صمک . ۴۰۸	ن کله د لاسل . ۳۳
ن لاسل د ن کله د لاسل . ۳۹۸	ن کله د لاسل و لاسل . ۲۳-۱۷۳-۲۹۳
ن لاسل . ۱۹۱	ن کله د لاسل . ۲۷-۴۰
؛	ن کله د لاسل و لاسل . ۲۷
ن لاسل و لاسل . ۱۰۱-۳۲۱	ن کله د لاسل و لاسل . ۳۱۳
ن لاسل و لاسل . ۱۶	ن کله د . ۲۳۱-۳۱۳
ن لاسل و لاسل . ۱۷	ن کله د و لاسل . ۱۳۰-۲۱۱-۲۲۷-۳۰۸
ن لاسل و لاسل . ۱۶	ن کله د . ۲۰۱
ن لاسل و لاسل . ۱۷	ن کله د لاسل و لاسل . ۴۰

ل س د ص د - د ل . ۱۰۲-۱۳۴-۲۴۹-۲۸۷

ل س د ص د - د ل س د . ۲۴۹

ل س د ص د - د ل س د . ۱۰۴-۱۴۴

ل س د ص د - د ل س د . ۳۰

ل س د ص د - د ل س د . ۳۰-۱۳۱-۱۴۴

ل س د ص د - د ل س د د ل س د ل و ل . ۶۴

۳۱۲

ل س د ص د - د ل س د . ۱۳۴

ل س د ص د - د ل س د . ۵۵

ل س د ص د - د ل س د . ۵۵

ل س د ص د د ل س د ل . ۲۸۷

ل س د ص د د ل س د ل . ل س د ل L

۲۸۸

ل س د ص د د ل س د د ل ل ل ل ل ل ل ل ل L . ۳۸

ل س د ص د د ل س د د ل ل . ۳۸

ل س د ص د د ل س د د ل . ۳۶۷

ل س د ص د د ل ل ل ل ل ل ل ل ل . ۳۳۱

ل س د ل . ۲۴۴-۳۷۰

ل س د ل . ۱۶-۱۹-۲۷۷

ل س د ل . ۲۲۰

ل س د ل ل ل ل ل ل ل ل ل . ۱۹۰

ل س د ل ل ل ل ل . ۳۷

ل س د ل - د ل . ۲

ل س د ل . ۱۴۵-۱۴۶

ل س د ل . ۳۸

ل س د ل ل ل ل « ل ل ل ل . ۱۷

ل س د ل ل . ۱۷

p

ل س د ل ل ل ل . ۴۱۷

ل س د ل ل ل . ۵۴

ل س د ل ل ل ل - ل ل ل ل ل ل ل . ۱۰۱

ل س د ل ل . ۱۵۰-۱۸۹

ل س د ل ل ل ل ل . ۱۸۹

ل س د ل ل ل ل ل . ۵۴-۸۰-۱۷۱-۲۳۰

۳۴۵

ل س د ل ل ل ل ل . ۶۹-۲۴۷-۲۵۸

ل س د ل ل ل ل . ۲۶

ل س د ل « ل . ۲۰۹

ل س د ل ل ل ل . ۷-۵۴-۱۱۰-۳۴۵

ل س د ص د ل ل ل ل . ۴۱۷

ل س د ل . ۱۳۸-۲۴۴-۳۴۰

ل س د ل ل ل ل ل ل . ۳۴۰

ل س د ل - ل ل ل . ۲۳۹

ل س د ص د ل ل ل ل . ۴۱۷

ل س د ل - ل ل ل ل . ۳۷

ل س د ص د ل ل . ۲۴۴

ل س د ص د ل ل ل ل . ۲۲۹

ل س د ل . ۲۸۷-۳۳۱

یادداشت‌های پنج‌گانه

۳۸۱-
 ۳۰۰-۲۷۷ . ل ...
 ۳۵۲ . ل ...
 ۳۷۶-۳۰۷-۱۱۹ . ل ...
 ۱۰۰ . ل ...
 ۴۱ . ل ...
 ۳۰۰ . ل ...
 ۳۸۱ . ل ...
 ۲۵۹ . ل ...
 ۲۴۸-۲۱۵-۱۷۸-۳۱ . ل ...
 ۱۷۸ . ل ...
 ۱۹۴ . ل ...
 ۱۹۴ . ل ...
 ۱۷۸ . ل ...
 ۳۰۰ . ل ...
 ۳۰۰ . ل ...
 ۲۵۱ . ل ...
 ۳۷۸ . ل ...
 ۳۰۴-۱۵۰ . ل ...
 ۲۱۸ . ل ...
 ۲۱۸ . ل ...
 ۴۱ . ل ...
 ۳۳۳-۲۷۳-۲۶۷-۱۲۵-۴۲ . ل ...
 ۲۵۹ . ل ...
 ۲۷۶-۲۵۹-۲۵۳-۱۶۴-۲۵ . ل ...

۳۴۲ . ل ...
 ۳۶۳-۳۴۰-۵ . ل ...
 ۲۱۵ . ل ...
 ۲۱۵ . ل ...
 ۳۴۰-۵ . ل ...
 ۲۷۳ . ل ...
 ۲۷۳ . ل ...
 ۲۱۹ . ل ...
 ۱۵۰ . ل ...
 ۱۸۸ . ل ...
 ۳۷۷ . ل ...
 ۲۷۰-۲۲۹-۱۱۱ . ل ...
 ۲۴۴ . ل ...
 ۳۴۰-۱۱۳ . ل ...
 ۳۵۹-۳۴۰ . ل ...
 ۳۵۹ . ل ...
 ۲۱۰-۲۰۲-۱۷۵-۱۱۳-۱۱۲ . ل ...
 ۳۵۶-۳۳۶ . ل ...
 ۱۱۲ . ل ...
 ۲۷۸-۱۱۳ . ل ...
 ۳۴۰ . ل ...
 ۲۳۲ . ل ...
 ۳۱۹ . ل ...
 ۱۱۲ . ل ...
 ۳۵۳-۳۱۹-۳۰۷-۲۹۰-۲۵۰-۲۴ . ل ...

لندم دژ . ۱۱۱	لندسرف . ۳۴۰
لندم دژ . ۲۳۷	لندسرف . ۲۷۷-۱۶۴
لندم دژ . ۲۴۱-۱۱۱	لندسرف . ۳۳۴
لندسرف دند . ۲۳۴-۲۵۸	لندسرف . ۲۸۸
لندسرف دند . ۲۵۸	لندسرف . ۲۸۳
لندم دژ . ۲۵۱-۲۷۰-۲۴۰	لندم دژ . ۳۵۳
لندم دژ . ۲۲۴	لندم دژ . ۳۵۳-۳۳۹-۳۰۷
لندم دژ . ۳۰۳-۱۱۱	لندم دژ . ۳۰۷
b	لندم دژ + لندم دژ . ۱۲۵
لندم دژ . ۱۳۴	لندم دژ . ۳۳۹
لندم دژ . ۱۲۱	لندم دژ . ۱۲۵
لندم دژ . ۲۳۶-۶۹	لندم دژ . ۲۵۰-۲۴
لندم دژ . ۶۹	لندم دژ . ۲۴۲
لندم دژ . ۹	لندم دژ . ۳۱
لندم دژ . ۱۶۹	لندم دژ . ۲۴۸
لندم دژ . ۱۱۵	لندم دژ . ۱۴
لندم دژ . ۳۴۵-۱۵۵-۱۱۵	لندم دژ . ۳۸۰
لندم دژ . ۱۱۵	لندم دژ . ۳۸۱
لندم دژ . ۱۱۵	لندم دژ . ۳۵۳
لندم دژ . ۳۳۶-۳۰۴-۱۸۳-۱۱۵	لندم دژ . ۳۳۴-۳۰۵-۲۲۴-۱۵۰
لندم دژ . ۳۳۶	لندم دژ . ۴۰۱
لندم دژ . ۱۱۵	لندم دژ . ۴۰۰-۲۴۰
لندم دژ . ۱۱۵	لندم دژ . ۲۵۴-۲۵۳
لندم دژ . ۱۱۵	لندم دژ . ۴۰۸-۱۰۱
	لندم دژ . ۲۵۹

یادداشت‌های پنج‌گانه

۴۷۲

۲۳۶-۶۹ . ردی	۲۸۹-۸۵ . ردی
۲۳۶-۶۹ . ردی	۲۸۹-۸۵ . ردی
۲۳۶ . ردی	۸۵ . ردی
۲۵۶۲۱۶۱۸۳-۹۱-۸۹-۲۶ . ردی	۲۸۹ . ردی
۱۳۸ . ردی	۱۸۳ . ردی
۱۲۱ . ردی	۸۹-۲۶ . ردی
۳۷۵ . ردی	۲۸۵-۱۶۹-۱۱۹-۸۹-۱۴ . ردی
۱۴۷ . ردی	۲۸۵-۱۴ . ردی
۱۳۸ . ردی	۱۱۹ . ردی
۲۵۶۲۱۶ . ردی	۱۵۸ . ردی
۱۹۷ . ردی	۱۸۲ . ردی
۲۶۶ . ردی	۴۲۱ . ردی
۲۷۰ . ردی	۳۸۹ . ردی
۲۷۱ . ردی	۳۱۱-۲۴۰-۱۹۹-۱۵۸ . ردی
۲۷۱ . ردی	۳۵۹
f	۳۱۱ . ردی
۳۶۹-۱۱۱ . ردی	۴۱۵ . ردی
۲۵۱-۲۱۵-۴۰-۳۱ . ردی	۳۸۸ . ردی
۴۰ . ردی	۸۵ . ردی
۴۱ . ردی	۲۳۹ . ردی
۴۲۴-۲۰۶-۱۸۸ . ردی	۲۶۱ . ردی
۴۲۰ . ردی	۱۳۴ . ردی
۳۴۳-۳۰۰ . ردی	۱۳۴ . ردی
	۱۹۷ . ردی
	۱۲۱ . ردی

۲۴۷. له لند «کج»
 ۱۸۰. له لند «کج»
 ۲۴۲-۲۱۵-۳۱. له لند
 ۱۲۱-۳۱. له لند
 ۳۲۶. له لند «کج»
 ۳۲۶. له لند «کج»
 ۳۲۶. له لند «کج»
 ۴۱. له لند «کج»
 ۳۴۰-۶۵. له لند «کج»
 ۲۹۴-۲۰۲. له لند «کج»
 ۳۴۰. له لند «کج»
 ۵۵. له لند «کج»
 ۳۲۲. له لند «کج»
 ۴۲۴-۸۸. له لند «کج»
 ۴۲۰-۲۰. له لند «کج»
 له لند «کج» + د لند «کج»
 ۳۸۲-۴۴
 ۲۶۵-۲۴۲. له لند «کج»
 ۴۱-۵. له لند «کج»
 ۱۰۲. له لند «کج»
 ۳۷۳-۲۰۵. له لند «کج»
 ۲۷۸. له لند «کج»
 ۲۱۹-۵۵. له لند «کج»
 ۲۱۹-۵۵. له لند «کج»
 ۲۲۱. له لند «کج»

۱۸۶. له لند «کج»
 ۳۲۷-۲۴۷-۱۸۰-۸۳. له لند
 ۳۲۷-۱۴۳. له لند «کج»
 ۳۲۵. له لند «کج»
 ۳۰۶. له لند «کج»
 ۳۶۶-۸۳. له لند «کج»
 ۱۶۵. له لند «کج»
 ۳۰۹. له لند «کج»
 ۲۲۲. له لند «کج»
 ۲۴۲. له لند «کج»
 ۱۵۰-۱۰۰. له لند «کج»
 ۱۵۰. له لند «کج»
 ۴۳. له لند «کج»
 ۳۴۶-۱۳۱. له لند «کج»
 ۱۸۷-۱۳۲. له لند «کج»
 ۱۸۷. له لند «کج»
 ۱۲۶. له لند «کج»
 ۲۶۸-۱۲۶. له لند «کج»
 ۱۴۳. له لند «کج»
 ۱۴۸-۱۴۳. له لند «کج»
 ۱۴۸. له لند «کج»
 ۲۳۹. له لند «کج»
 ۱۱۴. له لند «کج»
 ۱۱۴. له لند «کج»
 ۹. له لند «کج»

۲۸۱ ... ۲۷۷
 ۲۷۷ ... ۲۶۵
 ۲۶۵ ... ۲۵۰
 ۲۵۰ ... ۲۲۲
 ۲۲۲ ... ۲۳۲
 ۲۳۲ ... ۳۹۴-۲۲۲-۲۹
 ۳۹۴-۲۲۲-۲۹ ... ۳۳۲
 ۳۳۲ ... ۳۹
 ۳۹ ... ۳۹۴-۲۷۴-۲۲۸-۲۲۲-۴۰
 ۳۹۴ ... ۱۸۶
 ۱۸۶ ... ۴۳
 ۴۳ ... ۳۲۸-۱۱۴
 ۳۲۸-۱۱۴ ... ۳۱۰-۲۷۳-۱۱۴-۴۲
 ۳۱۰-۲۷۳-۱۱۴-۴۲ ... ۱۱۴-۴۲
 ۱۱۴-۴۲ ... ۳۲۴
 ۳۲۴ ... ۳۱۰
 n
 ۳۱۱
 ۲۲۱-۲۱۵-۱۵۲
 ۲۲۲-۲۶۲-۴۵
 ۴۵

۲۵۹-۲۴۶-۲۱۴-۲۰۵-۱۸۳
 ۲۹۴-۲۹۳-۲۷۳
 ۲۵۹
 ۱۸۳
 ۱۸۳
 ۲۱۴
 ۲۴۶
 ۲۷۲-۱
 ۲۵۰
 ۲۵۳
 ۴۰۷
 ۲۲
 ۳۲۷
 ۴۴
 ۳۰-۲۰۳
 ۳۹۵
 ۲۷۵
 ۲۶۵
 ۷۴
 ۴۰۸
 ۲۷۷
 ۲۲۳-۴۱
 ۲۷۸
 ۲۷۸
 ۲۹۰

۱۴۹ . {سنددده سسسه}	۲۶۲ . {سنددده سسسه}
۱۴۹ . {سنددده سسسه}	۱۳۸ . {سنددده سسسه}
۱۴۸ . {سنددده سسسه}	۳۹۵ . {سنددده سسسه}
۳۳۶-۱۷۴ . {سنددده سسسه}	۳۹۵ . {سنددده سسسه}
۱۷۴ . {سنددده سسسه}	۱۷۴ . {سنددده سسسه}
۱۷۴ . {سنددده سسسه}	۱۷۴ . {سنددده سسسه}
۳۱۲-۲۸۹-۲۲۲-۱۵۹-۲۰ . {سنددده سسسه}	۱۷۴ . {سنددده سسسه}
۱۹۸ . {سنددده سسسه}	۲۹۳-۲۷۱ . {سنددده سسسه}
۲۸۹ . {سنددده سسسه}	۲۷۱ . {سنددده سسسه}
۲۸۹-۶۷ . {سنددده سسسه}	۲۹۳ . {سنددده سسسه}
۳۶۳-۷۸ . {سنددده سسسه}	۲۳۲ . {سنددده سسسه}
۲۵۲-۲۴۹ . {سنددده سسسه}	۲۹۳ . {سنددده سسسه}
۲۶۶-۲۱۷-۱۹۱-۱ . {سنددده سسسه}	۳۰۹ . {سنددده سسسه}
۳۴۷-۳۳۷ . {سنددده سسسه}	۲۷۲-۱۰۶ . {سنددده سسسه}
۱۷۹ . {سنددده سسسه}	۴۱۵ . {سنددده سسسه}
۱۷۹ . {سنددده سسسه}	۲۲۲-۱۹۰-۱۵۹-۷۷-۶۷-۲۰ . {سنددده سسسه}
۲۷۲ . {سنددده سسسه}	۳۷۳-۲۸۹ . {سنددده سسسه}
۱۹۰ . {سنددده سسسه}	۳۸۰ . {سنددده سسسه}
۲۳۰ . {سنددده سسسه}	۳۸۰-۲۳۰ . {سنددده سسسه}
۲۳۱ . {سنددده سسسه}	۳۱۰-۶۷ . {سنددده سسسه}
۲۳۱ . {سنددده سسسه}	۳۵۲ . {سنددده سسسه}
۳۱۱ . {سنددده سسسه}	۳۵۹-۳۵۶-۱۵۰-۱۴۸ . {سنددده سسسه}
۲۶۲-۱۶۸-۱۱۴ . {سنددده سسسه}	۱۴۹ . {سنددده سسسه}
۳۶۳ . {سنددده سسسه}	۱۴۹ . {سنددده سسسه}
۳۷۴-۳۵۹ . {سنددده سسسه}	۱۴۹ . {سنددده سسسه}

یادداشت‌های پنج گانه

۲۶۶ . ۴۳۶ }
 ۲۷۰-۱۲۶ . ۶۳۶ }
 ۲۴۵ . ۳۶۳ }
 ۲۷۱ . ۳۶۳ }
 ۲۷۱ . ۳۶۳ }
 m
 ۲۳۴ . ۳۶۳ }
 ۳۱۸ . ۳۶۳ }
 ۲۷۸-۹۰ . ۳۶۳ }
 ۱۹۰-۱۸۲-۱۲۰-۹۰ . ۳۶۳ }
 ۲۰۸-۱۲۴ . ۳۶۳ }
 ۲۰۹ . ۳۶۳ }
 ۲۷۸ . ۳۶۳ }
 ۲۷۷ . ۳۶۳ }
 ۱۴۶ . ۳۶۳ }
 ۴۰۹ . ۳۶۳ }
 ۴۰۹ . ۳۶۳ }
 ۱۲۴ . ۳۶۳ }
 ۱۹۸ . ۳۶۳ }
 ۶۹ . ۳۶۳ }
 ۶۹ . ۳۶۳ }
 ۱۲۰-۱۰۰-۶۹-۲۰ . ۳۶۳ }
 ۳۷ . ۳۶۳ }
 ۳۰۸-۳۰۲-۲۹۰-۶۰-۵۶ . ۳۶۳ }

۳۰۶ . ۳۶۳ }
 ۲۰۰ . ۳۶۳ }
 ۲۰۳ . ۳۶۳ }
 ۳۲۲ . ۳۶۳ }
 ۲۶۷ . ۳۶۳ }
 ۳۲۹-۲۰ . ۳۶۳ }
 ۳۲۹-۲۰ . ۳۶۳ }
 ۲۰۱ . ۳۶۳ }
 ۲۰۰ . ۳۶۳ }
 ۳۳۰ . ۳۶۳ }
 ۵۳ . ۳۶۳ }
 ۲۴۹ . ۳۶۳ }
 ۳۱۸ . ۳۶۳ }
 ۳۱۸ . ۳۶۳ }
 ۳۳۰-۱۶۴ . ۳۶۳ }
 ۳۱۲-۲۴۹-۱۳۸-۱۱۰ . ۳۶۳ }
 ۱۶۰ . ۳۶۳ }
 ۳۲۲-۲۶۷-۱۶۰ . ۳۶۳ }
 ۱۱ . ۳۶۳ }
 ۳۰۳ . ۳۶۳ }
 ۱۱ . ۳۶۳ }
 ۲۴۹ . ۳۶۳ }
 ۱۱۹ . ۳۶۳ }
 ۳۴۴-۲۶۶-۲۶۰-۱۱۰-۶۱ . ۳۶۳ }
 ۱۱۰ . ۳۶۳ }

۲۰۲ . دژس
 ۳۴۹ . دژس
 ۳۴۹ . دژس
 ۳۲۳-۲۰۲-۱۳۶-۱۳۱-۳۵ . دژس
 ۳۲۵ . دژس
 ۳۲۵-۱۳۱ . دژس
 ۳۲۵ . دژس
 ۲۷۸ . دژس

y

۲۹۰-۲۳۶-۹۱ . دژس
 ۲۳۵ . دژس
 ۹۱ . دژس
 ۳۳۹ . دژس
 ۲۹۸ . دژس
 ۲۴۴-۲۴۳ . دژس
 ۳۱۰-۲۴۴ . دژس
 ۳۴۱-۸۶ . دژس
 ۸۰ . دژس
 ۱۴۱ . دژس
 ۳۱۵-۱۹۳-۸۰ . دژس
 ۳۷۶-۲۹۶-۸۹ . دژس
 ۸۶ . دژس
 ۳۷۲-۲۱ . دژس

۲۷۹ . دژس
 ۲۷۹ . دژس
 ۲۷۹ . دژس
 ۲۷۹ . دژس
 ۲۷۹ . دژس
 ۹۰ . دژس
 ۲۹۵ . دژس
 ۲۶۸ . دژس
 ۲۵۹ . دژس
 ۳۰۰-۲۰۴-۱۲۳ . دژس
 ۲۵۹ . دژس
 ۳۵۸-۳۲۹-۲۵۶-۱۵۱ . دژس
 ۳۷۵
 ۲۱۳ . دژس
 ۲۰۴ . دژس
 ۲۷۸ . دژس
 ۳۱۶ . دژس
 ۲۹۵ . دژس
 ۸۹ . دژس
 ۱۹۱-۱۸۰-۱۷۶ . دژس
 ۳۶۴ . دژس
 ۳۷۶ . دژس
 ۳۷۶ . دژس
 ۱۳۱ . دژس
 ۳۶۱ . دژس

یادداشت‌های پنج‌گانه

۴۸۰

۹۲
 ۳۶۳-۳۲۷-۱۴۳-۱
 ۱۴۳
 ۳۶۳-۳۲۷
 ۳۲۲
 ۲۹۰-۶۸
 ۳۶۳-۶۳
 ۹۸
 ۴۰۸-۳۶۷-۱۱۰
 ۳۶۴-۳۱۴-۳۰۶-۹۷
 ۱۵۱
 ۷۱
 ۲۶۴
 ۲۱
 ۳۹۳
 ۲۶۵
 ۳۲۹-۲۹۰-۶۸
 ۲۱
 ۴۲۰-۲۴۰-۱۵۳-۹۲
 ۴۳۱
 ۳۱۹-۲۹۸-۲۹۳-۲۲۱-۲۰
 ۳۶۴-۳۲۷
 ۳۳۹-۳۲۹-۲۹۰-۲۳۰-۹۱
 ۳۲۹-۹۱
 ۳۲۹-۲۹۰

۳۴۶-۱۲۲
 ۲۰
 ۳۷۵-۳۴۳-۲۱۷-۱۱
 ۵۱

 ۳۷۰-۳۶۴
 ۳۴۶
 ۲۰۲-۱۸۹-۱۸۰-۶۳
 ۳۴۰-۲۶۸
 ۶۳
 ۳۶۳-۳۳۶-۱۹۵-۱۷۳-۶۳
 ۳۶۳-۳۳۶
 ۱۷۳
 ۱۹۵
 ۳۶۲
 ۲۵۲-۱۹۵
 ۳۶۷-۱۱۰
 ۳۶۷
 ۳۸۲-۴۴
 ۲۵۹-۱۵۲
 ۲۶
 ۹۲
 ۹۲
 ۲۱
 ۲۱

یاسن یاسن ۱۶۱-۶۶
 یاسن یاسن ۱۲۲
 یاسن ۱۶۶
 یاسن یاسن ۳۷۹
 یاسن ۲۰۰
 یاسن یاسن ۲۵
 یاسن ۱۰۵-۱۰۳
 یاسن یاسن ۳۳۷
 یاسن یاسن ۲۴
 یاسن یاسن ۳۴۴-۲۲۱-۲۰۴
 یاسن یاسن ۴۹
 یاسن یاسن ۲۰۱-۱۸۳-۱۸۲-۱۰۷
 ۳۱۱-۳۰۶-۲۳۰
 یاسن یاسن ۱۴
 یاسن یاسن ۳۱۱-۳۰۶-۱۰۷
 یاسن یاسن ۲۹۵-۶۲
 یاسن یاسن ۳۴۹
 یاسن ۳۳۷-۶۲-۲۵-۱۴
 یاسن یاسن ۱۳۵-۱۱۹-۷۱-۲۶
 ۱۹۰-۱۸۹
 یاسن یاسن ۲۶
 یاسن ۳۵
 یاسن ۱۶۱
 یاسن ۱۶۱
 یاسن یاسن ۳۷۱

۵۲-۲۴
 ۳۲۶-۵۲
 ۳۲۶
 ۲۲۷-۶۱-۵۲
 ۵۲
 ۷
 ۳۶۹-۲۹۸
 ۴۱۶۳-۱-۸۷-۵۴-۴۴
 ۳۰۱-۱۶۲-۵۴۱
 ۲۲۲
 ۳۶۳-۳۱۴-۲۳
 ۱۹۶
 ۱۴۱
 ۳۶۱
 ۳۷۲
 ۴۱۵
 ۳۰۰-۱۵۳-۵۵
 ۴۱۶
 ۲۴۲
 ۵۵
 ۱۵۳
 ۳۵۲
 ۲۷۴-۶۵

یادداشت‌های پنج ساله

۴۸۲

۳۲۳ . یادداشت	۳۵ . یادداشت
۲۹۶ . یادداشت	۳۷۱ . یادداشت
۳۰۹-۱۱۸-۱۰۱-۶۷ . یادداشت	۲۵۸ . یادداشت
۳۲۲	۷ . یادداشت
۱۴۵ . یادداشت	۲۱۷-۴۳ . یادداشت
۳۱۶ . یادداشت	۳۱۵-۴۳-۷ . یادداشت
۱۷۱-۸۳-۷۸-۳۸ . یادداشت	۸۳ . یادداشت
۲۶۷ . یادداشت	۷۱ . یادداشت
۲۷۵ . یادداشت	۳۲۷-۳۰۵-۱۳۶-۷۱-۱۸ . یادداشت
۲۶۳ . یادداشت	۳۱۶ . یادداشت
۸۳ . یادداشت	۳۶۳-۱۹۰-۱۰۵ . یادداشت
۲۹۹-۱۷۲ . یادداشت	۱۰۵ . یادداشت
۱۷۱-۳۸ . یادداشت	۲۵۴-۱۰۵ . یادداشت
۳۴۱ . یادداشت	۳۶۳ . یادداشت
۳۴۵ . یادداشت	۲۶۳-۱۳۸ . یادداشت
۲۶۳ . یادداشت	۳۷۴-۱۳۷ . یادداشت
۳۶۹ . یادداشت	۷۸-۶۷-۱۵ . یادداشت
۸۳ . یادداشت	۴۳۲-۴۰۷ . یادداشت
۴۲۳ . یادداشت	۱۶۳-۸۱ . یادداشت
۱۹۲-۱۱۸-۹۵-۳۴ . یادداشت	۴۲۱-۲۶۲-۲۶۱-۶۷ . یادداشت
۳۹ . یادداشت	۱۶۵ . یادداشت
۱۱۷ . یادداشت	۱۶۵ . یادداشت
۱۱۸ . یادداشت	۲۹۶-۲۷۵-۱۰۵-۸ . یادداشت
۲۱۷	۸ . یادداشت
۲۳۱-۲۰۷-۵۱ . یادداشت	۳۳۵ . یادداشت

۱۹۰ . یاسدسدهدند	۳۴۱-۲۰۷-۱۶۸-۱۱۸ . یاسدسدهدند
۳۰۹-۲۰۹-۱۰۵-۷۱ . یاسدسدهدند	۳۸۲
۳۸۲	۳۸۲ . یاسدسدهدند
۹۸-۷۱ . یاسدسدهدند	۳۸۲ . یاسدسدهدند
۲۴۸ . یاسد	۱۶۸-۱۲۵-۱۱۸ . یاسدسدهدند
۱۹ . یاسدسدهدند	۸۲ . یاسدسدهدند
۱۰۳ . یاسدسدهدند	۳۴۳-۲۹۹-۲۰۶-۱۱۸ . یاسدسدهدند
۳۰۵ . یاسدسدهدند	۳۵۴-۲۷۷-۲۷۶-۱۴۱ . یاسدسدهدند
۱۵ . یاسدسدهدند	۳۷۱
۲۵۵ . یاسدسدهدند	۲۷۷ . یاسدسدهدند
۲۵ . یاسد	۳۳۰-۱۳۹ . یاسدسدهدند
۳۶۴-۲۲۱ . یاسدسدهدند	۱۳۹ . یاسدسدهدند
۲۳۳-۲۹ . یاسدسدهدند	۳۷۱ . یاسدسدهدند
۲۳۳ . یاسدسدهدند	۱۳۹ . یاسدسدهدند
۲۳۳ . یاسدسدهدند	۳۵۴ . یاسدسدهدند
۳۵ . یاسدسدهدند	۴۹ . یاسدسدهدند
۳۵ . یاسدسدهدند	۲۹۵ . یاسدسدهدند
۳۰۵ . یاسدسدهدند	۱۴۸ . یاسدسدهدند
۳۴۸-۲۹۹-۱۷۲ . یاسدسدهدند	۲۵۵-۲۱۷-۲۰۲ . یاسدسدهدند
۳۴۸ . یاسدسدهدند	۲۴۷ . یاسدسدهدند
۴۳۰ . یاسدسدهدند	۲۷۶ . یاسدسدهدند
۱۱۳ . یاسدسدهدند	۹۷-۸۰-۲۱-۱۸ . یاسدسدهدند
۱۶۱-۱۱۳-۳۲-۳۰ . یاسدسدهدند	۲۸۳-۲۶۴-۲۲۸-۱۷۶
۳۰۳-۲۵۹	۲۹۸-۲۹۰-۲۶۵-۱۹۰ . یاسدسدهدند
۳۳۴-۳۱۷-۱۱۳ . یاسدسدهدند	۳۴۵-۳۳۸-۳۰۷

یادداشت‌های پنج ساله

۴۸۴

۱۸۶	۱۱۳
۲۴۳	۱۲۵-۱۱۳-۳۰
۳۱۴	۲۵۴-۲۷۷
۰۵-۲۴-۲۱-۴	۱۴۱
۲۶۴-۱۴۵	۱۰۵
۳۶۹	۲۵۴
۸۷	۲۵۴
۲۹۰-۱۵۱-۲۳	۲۵۴
۲۲۰-۱۸۰	۱۸۴
۱۶۱	۲۷۶
۱۶۱	۱۳۱
۲۰۰	۳۶۱-۲۲۵
۳۰	۳۲۶-۲۰۵-۱۷۳-۱۴۳
۴۰۷	۲۷۳
۲۴۷-۱۵۳-۴۴-۲۳-۱۱	۲۷۵
۴۱۶	۳۰۲
۳۶	۳۱۰
۳۵۳-۳۵۲	۲۱۹-۱۷۷
۲۷۴-۱۶۱-۱۲۲-۶۵	۸۱
۳۳۳-۳۰۸-۳۰۰-۴۸-۴۴	۳۶۹
۲۱۲	۳۰۶
۲۰۱-۱۱۹-۱۱۰	۳۰۶
۲۴۷	۲۹۸
۲۹۵	۳۲۴
	۱۸۶

واژه «سپنت»	۲۰۱	واژه «سپنت»	۲۹۵-۱۰۵-۲۲-۶۶۳۹
واژه «سپنت»	۱۵۳-۱۱۹-۱۰۶-۴۵	واژه «سپنت»	۲۹۹-۱۵۶-۶۶۳۹
	۳۰۷	واژه «سپنت»	۱۵۶
واژه «سپنت»	۱۰۳	واژه «سپنت»	۳۲۵-۱۰۵-۲۲
واژه «سپنت»	۲۵۸	واژه «سپنت»	۲۸۱-۳۸
واژه «سپنت»	۴۱۴	واژه «سپنت»	۲۸۶
واژه «سپنت»	۱۱۹	واژه «سپنت»	۲۴۷
واژه «سپنت»	۱۱۹	واژه «سپنت»	۳۶۱
واژه «سپنت»	۳۵۲	واژه «سپنت»	۳۴۶
واژه «سپنت»	۲۷۲-۱	واژه «سپنت»	۲۶۷-۶۴
واژه «سپنت»	۱۶۸-۱۴۹	واژه «سپنت»	۲۰۲-۱۷۳-۱۵۱-۱۳۶۳۳
واژه «سپنت»	۱۲۵		۳۴۴-۳۲۱
واژه «سپنت»	۱۶۸	واژه «سپنت»	۳۴۸
واژه «سپنت»	۹۶	واژه «سپنت»	۱۳۵
واژه «سپنت»	۴۴	واژه «سپنت»	۱۳۵
واژه «سپنت»	۲۵	واژه «سپنت»	۳۰۵-۱۳۵
واژه «سپنت»	۸۳	واژه «سپنت»	۳۶۹
واژه «سپنت»	۱۶۱	واژه «سپنت»	۲۲۰
واژه «سپنت»	۱۵۴	واژه «سپنت»	۱۵۱
واژه «سپنت»	۴۲۵-۲۴۰-۱۵۴	واژه «سپنت»	۱۷۳
واژه «سپنت»	۱۶۱	واژه «سپنت»	۲۳۱-۱۰۵-۳۵
واژه «سپنت»	۱۶۱	واژه «سپنت»	۳۴۹-۱۱۹-۶۳-۱۱
واژه «سپنت»	۳۷۳	واژه «سپنت»	۳۴۴
واژه «سپنت»	۲۱۷-۳۶	واژه «سپنت»	۱۹۹
واژه «سپنت»	۲۶۷-۱۲۵	واژه «سپنت»	۳۱۴

یادداشت‌های پنج ساله

۴۸۶

۱۹۷-۱۶۲-۱۵۳ . (مدرسه) زنگنه
 ۱۵۳ . ۲۳۳
 ۱۰۸ . (مدرسه) کله
 ۱۷۶-۱۰۸ . (مدرسه) کله
 ۱۰۸ . (مدرسه) کله
 ۲۰۸ . (مدرسه) کله
 ۲۰۸ . (مدرسه) کله
 ۲۰۸ . (مدرسه) کله
 ۲۰۸ . (مدرسه) کله
 ۲۰۸ . (مدرسه) کله
 ۱۲۸ . (مدرسه) کله
 ۶۴ . ۲۳۳
 ۲۳۶-۱۰۹-۶۴ . (مدرسه) کله
 ۳۴۲
 ۲۱۲-۱۲۸-۴۹ . (مدرسه) کله
 ۲۱۲ . (مدرسه) کله
 ۱۲۸ . (مدرسه) کله
 ۴۹ . (مدرسه) کله
 ۳۳۸ . (مدرسه) کله
 ۴۱۵ . (مدرسه) کله
 ۳۸۰ . (مدرسه) کله
 ۲۱۴-۱۷۱-۴۵-۳۲-۳۱ . (مدرسه) کله
 ۲۵۵
 ۳۳۸ . (مدرسه) کله
 ۳۶۱-۳۲۱-۲۱۶-۷۳ . (مدرسه) کله
 ۱۹۲-۷ . (مدرسه) کله

۵۰ . ۹۰
 ۳۷۸-۱۶۶-۱۲۹ . (مدرسه) کله
 ۳۱۵ . (مدرسه) کله
 ۱۶۶ . (مدرسه) کله
 ۲۱۲ . (مدرسه) کله
 ۲۹۸ . (مدرسه) کله
 ۲۹۳-۲۲۹-۲۲۳-۲۰ . (مدرسه) کله
 ۳۲۷
 ۲۴۵ . (مدرسه) کله
 ۱۷ . (مدرسه) کله
 ۲۶۴ . (مدرسه) کله
 ۱۷۵ . (مدرسه) کله
 ۳۷۷-۱۹۹ . (مدرسه) کله
 ۲۳۶ . (مدرسه) کله
 ۳۹۱-۲۴۰ . (مدرسه) کله
 ۸۴-۷۲ . (مدرسه) کله
 ۲۶۷ . (مدرسه) کله
 ۲۴۰-۴۴ . (مدرسه) کله
 ۳۷۷ . (مدرسه) کله
 ۳۱۲ . (مدرسه) کله
 ۱۷۹ . (مدرسه) کله
 ۲
 ۲۲۰-۲۰۸ . (مدرسه) کله

دسره ۲۳۳-۱۷۳	دسره ۲۳۷-۲۳۷
دسره ۲۵۶-۳۸۰	دسره ۲۳۷-۲۳۷
دسره ۲۵۶-۲۷۲	دسره ۲۱۶-۳۶۲
دسره ۵۰	دسره ۲۹۴-۱۸۷-۸-۳
دسره ۱۰۱-۹۹-۲۲-۳۰-۳۰۰	دسره ۲۱۱-۲۱۷-۱۷۳
دسره ۲۳۹-۳۰۳	دسره ۲۱۶
۲۳۴	دسره ۱۶۲-۳۰۳
دسره ۲۸	دسره ۱۹-۵۴-۷۷
دسره ۳۰۴-۳۱۷-۳۷۸-۵۴	دسره ۲۸۰
دسره ۵۳	دسره ۲۸۰
دسره ۳۰۳	دسره ۴۱۵
دسره (دسره)	دسره ۱۷۱-۷۴
۳۰۳	دسره ۱۶۲-۹۳
دسره ۱۶۳-۳۲۲	دسره ۹۳
دسره ۱۶۳-۳۰۳	دسره ۲۸۰
دسره ۱۶۳-۱۶۲	دسره ۲۸۱
دسره ۱	دسره ۲۰-۶۱
دسره ۳۸۰	دسره ۲۰
دسره ۲۰۱-۲۸۰-۳۳۸	دسره ۲۰-۶۱-۱۸۷-۲۱۷
دسره ۲۰۱	دسره ۲۰-۶۱-۱۷۹
دسره ۲۸۰	دسره ۵۱-۵۳-۱۷۳-۲۸۱-۳۴۸
دسره ۹۳	۴۱۱
۳۵۱-۳۲۳	دسره ۵۰
دسره ۲۰۱-۲۸۰	دسره ۵۰-۲۶۵-۲۹۴-۲۹۸
دسره ۲۸-۳۱۲-۳۲۳	

یادداشت‌های پنج ساله

۴۸۸

۳۰۰-۲۷۶-۸۷-۶۹-۳۱
 ۳۵۷
 ۱۹۱-۹۴
 ۳۶۲-۳۴۵-۲۱۰-۲۲
 ۳۵۸-۳۰۶-۲۶۵-۲۴۸-۹۴
 ۳۲۴-۲۵۶-۲۲۷-۱۴۴-۱۳۹
 ۳۶۸-۳۴۶-۳۲۸-۳۲۷
 ۳۶۸
 ۱۸۲
 ۳۵
 ۲۲۳
 ۳۲۳-۲۵۶
 ۲۹۴-۸۷
 ۳۵۹-۸۷-۶۹
 ۳۶۵
 ۹۳
 ۲۴۵-۲۲۸
 ۳۶
 ۳۱۲
 ۳۹۵
 ۱۹۶
 ۲۶۶-۲۱۹
 ۱۹۶
 ۱۹۷-۱۹۲-۱۱۷-۷۸-۴۱
 ۳۳۸-۳۰۸

۱۰۲
 ۱۰۸
 ۱۶۳
 ۲۰
 ۱۳۶-۱۰۱
 ۱۵۲
 ۶۴
 ۳۵۴-۲۵۹-۴۹
 ۴۹
 ۳۱۷
 S
 ۴۱۰
 ۱۶۸-۶۶
 ۱۶۸
 ۲۷۶-۲۶۹-۲۰۳
 ۳۱۵
 ۳۹۵
 ۳۶۵-۹۳
 ۱۵۳
 ۲۹۸-۲۱۹-۱۱۷-۶۹-۳۷
 ۱۱۷
 ۱۱۷
 ۱۱۷

فهرست واژه های اوستایی

دند سبند . ۴۰۰	دند سبند . ۱۱۷
دوسد دد دد ولد . ۴۰۹	دند سبند . ۲۵۷
دوسد لند . ۳۶۸	دند سبند . ۲۵
دوسد لند سبند . ۳۴۴	دند سبند . ۳۰۰-۲۱۹
دوسد لند سبند . ۱۴۴	دند سبند . ۳۱
دوسد لند سبند . ۳۲۴	دند سبند لند . ۲۷۶
دوسد لند سبند . ۱۹۷	دند لند . ۲۵۱
دوسد دوسد لند . ۳۸۸-۲۷۳-۱۹۷-۴۱	دند لند . ۲۵۱
دوسد دوسد لند . ۳۰۸-۱۳۲-۴۷-۴۱	دند لند . ۹۱
۳۲۸	دند لند سبند . ۲۰۲-۲۵
دوسد لند سبند . ۱۳۴	دند لند سبند لند . ۲۱۰-۲۵
دوسد لند سبند . ۳۳۸	دند لند سبند . ۱۴۸
دوسد لند سبند . ۳۷۰-۳۷	دند لند سبند . ۱۴۸
دند سبند . ۱۹۶	دند لند سبند . ۱۴۸
دند لند سبند . ۱۸۳-۱۲	دند . ۳۲۸-۲۲۹-۹۴-۲۳
دند لند سبند . ۲۹۸-۲۶۴-۲۵۵-۱۳	دند لند . ۳۵۰-۱۳۵-۶۶
دند لند سبند . ۲۳۶	دند . ۶۶
دند لند سبند . ۱۱۷	دند لند سبند . ۳۲۸
دند سبند . ۲۵۱-۲۲۳-۱۵۱-۱۱۷	دند لند سبند . ۳۲۳-۲۲۹
دند سبند سبند . ۳۵۷-۳۴۹-۳۱۷-۳۰۸-۲۷۵-۲۶۲-۲۵۴	دند لند سبند . ۱۸۰
دند سبند سبند . ۱۵۲	دند لند . ۶۶
دند سبند سبند . ۲۱۴	دند لند . ۶۶
دند سبند سبند . ۱۵۷-۱۱۷	دند لند . ۱۸۳-۵۱-۱۲
دند سبند سبند . ۲۹۸	دند سبند سبند . ۳۷۸-۹۱
دند سبند سبند . ۹۶	دند سبند . ۹۱

یادداشت‌های پنج گانه

۴۹۰

دولت‌نامه ۲۴۷
 دولت‌نامه ۲۴۷
 دولت‌نامه ۲۷۲
 دولت‌نامه ۳۶۳-۲۶۷-۱۹۶
 دولت‌نامه ۲۵۳-۹۱
 دولت‌نامه ۲۵۳-۹۱
 دولت‌نامه ۳۱۶
 دولت‌نامه ۱۹۰-۱۸۵-۱۴۵-۴۸
 دولت‌نامه ۲۸۸-۲۲۹-۲۱۱
 دولت‌نامه ۱۹۹
 دولت‌نامه ۲۴۲
 دولت‌نامه ۴۲۱
 دولت‌نامه ۷
 دولت‌نامه ۱۵۰-۷۰-۳
 دولت‌نامه ۳۶۹
 دولت‌نامه ۳۶۹
 دولت‌نامه ۳۶۹
 دولت‌نامه ۳۶۹-۱۸۵
 دولت‌نامه ۱۸۴-۸۱
 دولت‌نامه ۳۴۸-۳۰۲-۲۲۵-۲۰۹
 دولت‌نامه ۳۶۳
 دولت‌نامه ۳۹۸
 دولت‌نامه ۳۹۹

دولت‌نامه ۹۱
 دولت‌نامه ۳۶۵
 دولت‌نامه ۹۱
 دولت‌نامه ۳۳۲-۲۶۶-۶۳
 دولت‌نامه ۳۴۳-۶۳
 دولت‌نامه ۱۸۰
 دولت‌نامه ۱۸۰
 دولت‌نامه ۳۴۰-۳۳۶-۲۶۵
 دولت‌نامه ۲۳۳-۲۳۰
 دولت‌نامه ۲۳۰
 دولت‌نامه ۳۴۶-۳۳۶-۳۳۵-۱۴۵
 دولت‌نامه ۲۱۷
 دولت‌نامه ۱۹۲
 دولت‌نامه ۳۳۴-۳۲۲-۲۹۶-۲۶۸-۱۹۲
 دولت‌نامه ۳۳۸
 دولت‌نامه ۳۳۶
 دولت‌نامه ۳۰۰-۲۲۱-۲۱۰
 دولت‌نامه ۲۱۷-۱۸۰-۶۳-۲۲
 دولت‌نامه ۲۰۲-۱۹۱-۶۳-۲۲
 دولت‌نامه ۲۶۲۵۰
 دولت‌نامه ۹۰
 دولت‌نامه ۱۳
 دولت‌نامه ۳۷۳-۳۲۸-۲۴۷
 دولت‌نامه ۲۴۷
 دولت‌نامه ۲۴۷

دندونم . ۱۷۸
 دندونم . ۲۶۴-۲۰۲
 دندونم . ۱۳
 z
 کدنگ . ۳۵۳
 کدنگ . ۲۳۶
 کدنگ . ۲۳۶
 کدنگ . ۲۳۶
 کدنگ . ۲۳۶
 کدنگ . ۲۳۶
 کدنگ . ۹۲
 کدنگ . ۱۷۶
 کدنگ . ۱۸۱-۱۷۶
 کدنگ . ۲۸۵
 کدنگ . ۲۱۸
 کدنگ . ۱۰۴
 کدنگ . ۱۹
 کدنگ . ۳۰۴-۱۸۳-۱۷۳-۱۹
 ۳۰۹
 کدنگ . ۱۶۰
 کدنگ . ۲۱۳-۲۱۱-۱۱۵-۷۴-۵۵
 کدنگ . ۱۲۹
 کدنگ . ۲۴۵

دندونم . ۳۹۷-۳۶۷
 دندونم . ۴۰۸-۳۹۷-۳۶۷
 دندونم . ۴۳۱
 دندونم . ۱۳۲
 دندونم . ۱۳۴
 دندونم . ۱۳۴
 دندونم . ۱۶۹
 دندونم . ۱۹۹-۱۴۸
 دندونم . ۱۹۹
 دندونم . ۲۰۳
 دندونم . ۲۶۰-۶۵
 دندونم . ۳۲۶
 دندونم . ۲۶۵
 دندونم . ۱۸۸-۱۷۵
 دندونم . ۲۰۵-۱۶۳-۱۵۶-۹۲-۲۴
 ۴۱۴
 دندونم . ۱۸
 دندونم . ۳۷۸
 دندونم . ۳۲۵
 دندونم . ۴۹
 دندونم . ۱۵۱
 دندونم . ۳۶۴-۲۶۸-۱۵۳-۱۵۲
 دندونم . ۱۸
 دندونم . ۲۵۶
 دندونم . ۶۵-۴۹-۱۳

یادداشت‌های پنج گانه

۴۹۴

۳۰۴ . ۳۰۴
 ۳۰۴ . ۳۰۴
 ۲۳۲ . ۲۳۲
 ۲۳۲ . ۲۳۲
 ۳۰۳ . ۳۰۳
 ۱۰۴ . ۱۰۴
 ۲۳۸-۲۸۸-۲۲ . ۲۳۸-۲۸۸-۲۲
 ۱۲۰-۹۷ . ۱۲۰-۹۷
 ۹۷ . ۹۷
 ۹۷ . ۹۷
 ۲۱۹-۹۷ . ۲۱۹-۹۷
 ۳۰۰ . ۳۰۰
 ۳۰۰ . ۳۰۰
 ۳۰۰ . ۳۰۰
 ۳۱۱-۳۱۰-۲۲۹-۲۱۳ . ۳۱۱-۳۱۰-۲۲۹-۲۱۳
 ۲۷۲-۲۳۳-۲۳۲-۲۳۱ . ۲۷۲-۲۳۳-۲۳۲-۲۳۱
 ۴۳۳-۳۰۴ . ۴۳۳-۳۰۴
 ۳۰۸-۳۰۰-۲۶۶-۲۰۴-۹۰-۴۰ . ۳۰۸-۳۰۰-۲۶۶-۲۰۴-۹۰-۴۰
 ۳۴۹
 ۲۳۳-۲۱۸-۱۰۴-۲۲-۹ . ۲۳۳-۲۱۸-۱۰۴-۲۲-۹
 ۱۹ . ۱۹
 ۱۴۸-۱۹ . ۱۴۸-۱۹
 ۳۲۳ . ۳۲۳
 ۱۳۲ . ۱۳۲
 ۳۰۱ . ۳۰۱

۳۰۳ . ۳۰۳
 ۳۰۴ . ۳۰۴
 ۹ . ۹
 ۱۸۰ . ۱۸۰
 ۱۰۴-۳۶ . ۱۰۴-۳۶
 ۳۷۹ . ۳۷۹
 ۲۱ . ۲۱
 ۲۰۰ . ۲۰۰
 ۲۴۰-۲۱۶-۱۸۷ . ۲۴۰-۲۱۶-۱۸۷
 ۳۹۶
 ۳۶۶ . ۳۶۶
 ۴۰۶-۳۶۶ . ۴۰۶-۳۶۶
 ۹۷ . ۹۷
 ۲۱ . ۲۱
 ۲۱۹-۹۷ . ۲۱۹-۹۷
 ۹۷ . ۹۷
 ۳۷۰-۹۷ . ۳۷۰-۹۷
 ۱۶۰-۵۲-۲ . ۱۶۰-۵۲-۲
 ۵۲ . ۵۲
 ۳۲۷ . ۳۲۷
 ۹۲ . ۹۲
 ۳۷۷ . ۳۷۷
 ۳۷۷ . ۳۷۷
 ۱۸۰-۲۲ . ۱۸۰-۲۲
 ۲۲۳-۱۹۹ . ۲۲۳-۱۹۹

۳۵۰ . ۳۳۳
 ۳۷۳ . ۳۳۳
 ۲۷۷-۱۲۹-۱۲۷-۵۴ . ۳۳۳
 ۲۹۶-۱۷۵ - ۱۲۸-۵۳ . ۳۳۳
 ۱۳۲ . ۳۳۳
 ۳ . ۳۳۳
 §
 ۱۴۶-۱۱۷-۷۱-۳ . ۳۳۳
 ۱۸۹-۱۷۱
 ۱۹۳ . ۳۳۳
 ۳ . ۳۳۳
 ۳ . ۳۳۳
 ۱۴۶-۳ . ۳۳۳
 ۱۸۰ . ۳۳۳
 ۳۷۸-۳۵۰ . ۳۳۳
 ۳۵۰ . ۳۳۳
 ۳۵۰ . ۳۳۳
 ۲۴۵ . ۳۳۳
 ۱۸۰-۱۴۶-۳۶-۳ . ۳۳۳
 h
 ۳۱۱-۱۹ . ۳۳۳

۲۹۵-۱۷۵ . ۳۳۳
 ۳۳۲ . ۳۳۳
 ۳۳۲-۲۹۵-۱۷۵-۱۰۴-۷۸-۹ . ۳۳۳
 ۳۵۱
 ۹۴ . ۳۳۳
 ۹۴ . ۳۳۳
 ۹۴ . ۳۳۳
 ۳۵۳ . ۳۳۳
 ۳۵۴-۲ . ۳۳۳
 ۲۴۴ . ۳۳۳
 ۹۷ . ۳۳۳
 ۲۴۴ . ۳۳۳
 ۲۱۹-۹۷ . ۳۳۳
 ۳۷۵-۹۷ . ۳۳۳
 sh
 ۱۷۵ . ۳۳۳
 ۲۹۶ . ۳۳۳
 ۲۲۴ . ۳۳۳
 ۵۳ . ۳۳۳
 ۳۶ . ۳۳۳
 ۳۵۰ . ۳۳۳
 ۳۵۰ . ۳۳۳
 ۳۵۰ . ۳۳۳

یادداشت‌های پنج گانه

۲۹۷۱۹۰ . ع	۳۹۹ . ع
۳۷۷۳۰۹ . ع	۳۷۷ . ع
۲۶۲ . ع	۳۹۹
۲۲۲۰۷ . ع	۳۷۷ . ع
۳۷۷۲۵۱-۲۴۶ . ع	۷۹ . ع
۳۱۸ . ع	۱۶۷ . ع
۳۶۶ . ع	۴۱۴-۹۲ . ع
۳۷۷۱۸۲ . ع	۲۶۸-۲۱۱ . ع
۲۲۰-۲۱۸ . ع	۲۰۷-۱۹۵-۱۰۷-۸۳ . ع
۲۲۴ . ع	۳۷۳-۳۳۱-۲۹۹-۲۸۲-۲۳۹-۲۱۰ . ع
۲۹۵-۲۶۹-۲۴۵ . ع	۲۱۶ . ع
۳۳۷۲۹۸-۳۳ . ع	۳۴۳-۸۳ . ع
۲۴۵ . ع	۸۳ . ع
۸۹-۱۰ . ع	۱۰۷ . ع
۳۳ . ع	۳۴۹۲۶۴-۱۰۶ . ع
۲۱۲-۱۴۱ . ع	۱۰۷ . ع
۱۴۶ . ع	۳۲۳ . ع
۱۴۷ . ع	۷۶ . ع
۱۴۶ . ع	۳۷۶ . ع
۱۴۷ . ع	۳۷۶ . ع
۱۴۱ . ع	۳۲۳ . ع
۲۱۲ . ع	۳۷۷-۱۹۳ . ع
۳۲۰ . ع	۲۹۰ . ع
۴۲۳	۲۶۲-۱۹۳-۱۸۲ . ع
۳۷۰ . ع	۷ . ع

۱۵۸. م س د ل ا ک م د م .
 ۴۱۶-۳۲۰. م س د ل ا م د ل .
 ۳۲۰. م س د ل ا ن ل د .
 ۳۲۰. م س د ل ا ن ل د د م د م .
 ۳۲۰. م س د ل ا ن ل د د م د م .
 ۳۲۰. م س د ل ا ن ل د .
 ۴۱۷. م س د ل ا و ل د ل .
 ۴۱۶. م س د ل ا و ل د .
 ۴۱۶. م س د ل ا م د ل .
 ۴۱۷. م س د ل ا م د ل .
 ۹۲-۲۸. م س ی .
 ۳۶۲-۱۹. م س ی م ل ل ل م .
 ۲۱۳-۱۸۵-۲۸. م س ی م ل ل ل م .
 ۳۱۱. م س م .
 ۱۶۴. م س م م .
 ۲۵۶. م س م ل ل ل ل م .
 ۲۲۸-۱۸۲. م س م و د ل ا م ل .
 ۱۵۱. م س م م .
 ۱۵۱. م س م م - م س ل ا م ل .
 ۱۵۱. م س م م - م س ل ا م ل .
 ۳۶. م س م م م .
 ۱۵۲. م س م و ل ل ل م م .
 ۱۱۰. م س م م .
 ۴۰۲. م س م د د م م م .
 ۴۱۶-۳۲۰-۲۲۹-۱۲۲. م س م ل .

۳۷۳-۲۵۶-۱۵۱-۷۶. م س م ل .
 ۱۲۵. م س م ل .
 ۲۵۶. م س م ل .
 ۳۰۰. م س م ل ل ل ل م .
 ۳۰۴. م س م ل .
 ۱۲۴. م س م ل - م و ل .
 ۱۲۳. م س م ل و ل ل م .
 ۱۲۳. م س م ل و ل ل م .
 ۲۵۳. م س م ل و ل ل م .
 ۸۵. م س م ل و ل ل م .
 ۱۶۴-۸۳. م س م ل .
 ۱۱۰. م س م م .
 ۳۱۸. م س م م ل ل ل م .
 ۱۰۲. م س م ل ل ل م .
 ۱۰۲. م س م ل ل ل م .
 ۳۱۸. م س م ل ل ل ل م .
 ۳۱۸. م س م ل ل ل ل م .
 ۳۱۸. م س م ل ل ل ل م .
 ۳۱۸. م س م ل ل ل ل م .
 ۳۱۸. م س م ل ل ل ل م .
 ۳۱۸. م س م ل ل ل ل م .
 ۳۱۸. م س م ل ل ل ل م .
 ۷۹. م س م م .
 ۷۸. م س م م .
 ۲۲۷. م س م ل ل ل ل م .
 ۴۱۶-۳۲۱-۳۱۹-۱۲۲-۷۸. م س م ل .

یادداشت‌های پنج گانه

۴۹۶

۳۰ . . .	۳۰۱-۱۸۲ . . .
۳۰ . . .	۱۲۳ . . .
۳۰ . . .	۱۱۱ . . .
۲۰۰ . . .	۱۱۱ . . .
۳۱۲-۲۰۰ . . .	۸۴ . . .
۲۵۱ . . .	۲۹۳ . . .
۳۵۶ . . .	۳۰۳ . . .
۳۴۵ . . .	۱۷۲ . . .
۳۴۵-۱۳۵-۱۵ . . .	۳۸۲ . . .
۳۴۵ . . .	۲۵۳ . . .
۳۴۵ . . .	۷۹ . . .
۳۲۰ . . .	۳۰۳ . . .
۱۶۴ . . .	۱۷۸ . . .
۳۵۱-۱۲۴-۷۵ . . .	۳۶۸ . . .
۴۲۹ . . .	۵۱ . . .
۲۰۰-۷۶ . . .	۱۱۹-۱۰۸-۷۹-۳۱-۱۹-۵ . . .
۳۱۰-۲۵۸-۷۶ . . .	۳۱۸
۱۴۰-۷۷ . . .	۲۹۳-۲۷۸ . . .
۱۴۰ . . .	۲۵۳ . . .
۲۷۸-۲۰۵-۷۶ . . .	۲۵۰ . . .
۱۸۲-۷۶ . . .	۳۶۸-۳۰۳ . . .
۲۸۸-۱۴۹-۷۶ . . .	۳۸۲-۲۷۸ . . .
۴۰۵ . . .	۱۷۲ . . .
۳۳۱ . . .	۲۰۰-۱۶۵-۳۰ . . .
۳۰۸-۲۶۵-۱۹۱-۷۴ . . .	۳۹۹ . . .

۳۱۷-۳۱۱-۹۱-۷۶-۵۳ . س د ی ی د م د	۳۶۹-۳۴۱-۲۴۴-۱۲۶-۷۵ س د و س د و د
۳۳۱-۲۶۳ . س د س د ی د ی د ی د ی د ی د	۳۶۹-۷۵ . س د و س د و د
۴۲۱ . س د س د ی د ی د ی د ی د ی د	۳۶۹ . س د و س د و د ی د ی د ی د ی د ی د
۷۵ . س د و س د و د	۴۹۰ . س د و س د و د
۲۰۳ . س د و س د و د ی د ی د ی د ی د	۷۴ . س د و س د و د ی د ی د ی د ی د
۷۹ . س د و س د و د	۷۴ . س د و س د و د
۳۰۰ . س د و س د و د ی د ی د ی د ی د	۲۱۴-۷۶ . س د و س د و د
۶۸ . س د و س د و د	۲۱۴ . س د و س د و د ی د ی د ی د ی د ی د
۳۳۱ . س د و س د و د ی د ی د ی د ی د	۲۱۴ . س د و س د و د ی د ی د ی د ی د ی د
۳۶۴ . س د و س د و د ی د ی د ی د ی د ی د	۳۴۰-۲۱۴ . س د و س د و د ی د ی د ی د ی د
۳۶۴ . س د و س د و د ی د ی د ی د ی د ی د	۱۲۴ . س د و س د و د ی د ی د ی د ی د
۳۲۴-۲۲۵-۱۵۹ . س د و س د و د	۳۵۱-۲۴۰ . س د و س د و د
۱۵۳ . س د و س د و د ی د ی د ی د ی د ی د	۷۹ . س د و س د و د ی د ی د ی د ی د
۱۶۰ . س د و س د و د	۳۳۱ . س د و س د و د ی د ی د ی د ی د
۴۰۶-۳۶۶ . س د و س د و د ی د ی د ی د ی د	۴۰۵ . س د و س د و د ی د ی د ی د ی د
۲۲۶ . س د و س د و د ی د ی د ی د ی د ی د	۱۱۴-۹۶-۷۶ . س د و س د و د ی د ی د ی د ی د
۳۲۴-۷۹ . س د و س د و د ی د ی د ی د ی د	۶۳ . س د و س د و د ی د ی د ی د ی د
۶۸ . س د و س د و د	۷۵ . س د و س د و د ی د ی د ی د ی د
۲۳۶-۷۶ . س د و س د و د ی د ی د ی د ی د	۱۲۵ . س د و س د و د ی د ی د ی د ی د
۲۲۷ . س د و س د و د ی د ی د ی د ی د ی د	۲۷۹-۲۶۸-۲۱۱-۷۶ . س د و س د و د ی د ی د ی د ی د
۲۲۹ . س د و س د و د	۳۲۵ . س د و س د و د
۴۸ . س د و س د و د ی د ی د ی د ی د ی د	۲۹۴-۱۴۴-۷۶ . س د و س د و د ی د ی د ی د ی د
۴۸ . س د و س د و د ی د ی د ی د ی د ی د	۵۳ . س د و س د و د ی د ی د ی د ی د
۴۲۰-۴۰۴ . س د و س د و د ی د ی د ی د ی د	۳۷۳-۱۵۱-۷۶ . س د و س د و د ی د ی د ی د ی د
۴۲۰ . س د و س د و د ی د ی د ی د ی د	۳۱۱-۷۶-۵۳ . س د و س د و د ی د ی د ی د ی د

یادداشت‌های پنج گاتها

۴۹۸

۳۶۰ . ۳۳۳ } ۳۳۳
 ۶۸ . ۳۳۳ } ۳۳۳
 ۶۸ . ۳۳۳
 ۴۲۱ . ۳۳۳ } ۳۳۳
 ۴۲۲ . ۳۳۳ } ۳۳۳
 ۳۳۳-۱۸۲-۱۰۸-۷۹-۷ . ۳۳۳ } ۳۳۳
 ۳۷۴
 ۲۰۸ . ۳۳۳ } ۳۳۳
 ۱۳۸ . ۳۳۳ } ۳۳۳
 ۱۵۶ . ۳۳۳ } ۳۳۳
 ۳۷۰-۱۴۴ . ۳۳۳ } ۳۳۳
 ۳۴۲-۲۳۰-۲۲۵ . ۳۳۳ } ۳۳۳
 ۲۲۵-۶۴ . ۳۳۳ } ۳۳۳
 ۹۳ . ۳۳۳

 h
 ۲۲۵ . ۳۳۳ } ۳۳۳
 ۸۸ . ۳۳۳ } ۳۳۳
 ۳۱۶ . ۳۳۳ } ۳۳۳

۴۲۱-۴۰۴ . ۳۳۳ } ۳۳۳
 ۱۲۵ . ۳۳۳ } ۳۳۳
 x^v
 ۲۰۲-۶۸ . ۳۳۳ } ۳۳۳
 ۲۰۲ . ۳۳۳ } ۳۳۳
 ۳۳۳-۲۸۱-۲۷۲-۱۷۳-۱۴۳ . ۳۳۳ } ۳۳۳
 ۳۷۰
 ۱۵۲ . ۳۳۳ } ۳۳۳
 ۱۷۸ . ۳۳۳ } ۳۳۳
 ۷۲ . ۳۳۳ } ۳۳۳
 ۲۳۶-۷۲ . ۳۳۳ } ۳۳۳
 ۲۷۰ . ۳۳۳ } ۳۳۳
 ۳۴۲-۲۳۰-۲۲۵-۱۹۵-۱۰۹ . ۳۳۳ } ۳۳۳
 ۳۹۳-۱۴۷ . ۳۳۳ } ۳۳۳
 ۱۴۴ . ۳۳۳ } ۳۳۳
 ۱۵۶-۷۸-۴۸ . ۳۳۳ } ۳۳۳
 ۲۴ . ۳۳۳ } ۳۳۳
 ۳۳۱-۳۱۰-۲۰۱-۱۵۶ . ۳۳۳ } ۳۳۳

فهرست و اثره‌های پارسی باستان
که در پخش نخست و دوم آمده است

۱۴۷	bumi بومی	آ	
	پ	۲۳۳	آپی āpi
۱۱۲	pathi پتهی		آتهرییادی Athriyādiya یص
۲۸۷	patiy پتی	۱۷۰	آتهی āthi
۱۵۰	paru پرو		ب
۲۰۹	paruva پروو	۹۹	می i
۵۴-۲۶	paruviya پروویه	۱۳۶	اپر apara
۱۴۶	pariy پری	۳۱	اد ada
۱۱۱	pitar پیتتر	۱۰۲	ار ar
	ت		ارشام Aršāma
۲۱۱	axma تخم		اریارمن Ariyāramna
۲۵۳-۲۱۱	Taxma-spāda تخم سپاد	۳۳۳	ازدا azdā
	ج	۸۲	اسمن asman
۱۶۶	jan جن	۱۷۹	انتر antar
۴۲	jiva جیو	۱۹۷	انیه aniya
	چ	۱۰۴-۱۲	ایش aish
۲۴۴	čā چا		پ
۳۸	čiy چی	۶۰	باک یادى Bāgayādi
۱۴۰	čithra چیتر	۱۱۹	بر bar
۲۱۱	čithra-taxma چیتر تخم	۱۴	بر bara
	چیش پیش čišpis	۲۷۰	براتر brātar
	خ	۶۰	بردیه Bardiya
۲۳۷	xšap خشپ	۸۹	بو bu

در این فهرست چند واژه ای که بحروف ابجد برشمرده شده واژه هایی است که در گفتار «پیشه و ران» و «چینود. پل» در بخش نخست بکار رفته است.

۲۳۰	ستر star	۱۳۰	خشتهریاون xšathra-pāvan
	ش	۵۵	خشنا xšnā
۲۵۰	شیاتی šiyāti	۱۸	خشیارشن xšayāršan
۳	شیو šiyu	د	
	ف	۱۹	دئوش daush
۳۱	فرس fras	۱۹	دئوشر daushtar
۱۴۳	فرمان fra-māna	۱۷۱	دات dāta
۲۶۰	فرنه farnah	۱۱۱	در dar
ف	فرورتی fravarti	۲۸	درش darsh
۱۰۷	فرهروم fraharavam	۹۴	درگ darga
	ک	۳۵۴	دریه drayah
۲۳	کام kāma	۲	دست dasta
۸	کشتهر kšathra	۵۵	دن dan
۲۷۳	کمن kamna	۱۶۶	دور dura
	گ	۷۷	دوشی یار dušiyār
۱۲	گاتو gātu	۲۶۱	دوریتیه duvitiya
۱۱۱	کرب grab	۱۳۰-۱۲۹	دهیو dahyu
۲۱۳	کرم garma	۹۴	دیا diyā
۵	کم gam	و	
۶۰	کمانه Gaumāta	۵۱	راد rād
۲۳۲	کود gaud	۶۴	روچه raučah
۶۵	کوش gauša	س	
	م	۲۵۳	سپاد spāda
۲۳۰	ماه māha	۳۳۵	ستا stā

یادداشت‌های پنج گانه

۵۰۲

ه		۲۸	Martiya مرتیه
۷	hača هیچ	۵۴	man من
	Haxāmaniš هخامنیش	۶۰	magu مگو
	haxāmanišiya هخامنیشیه	۲۷۹	Mithra میتهر
۳۳	hadâ هدا		ن
۱۰۷	haruva هروو	۳۶۳-۷۸	nāman نامن
۸۳	hašiya هشییه	۱۳۸	ni نی
۱۰۲	ham ara هم ار		و
۱۰۲	ham-arana هم ارن		
۷۵	hvâspa هواسپ	۶۵	vain وئین
۷۵	humartiya هومرتیه	۶۷	var ور
		۴۰	vardana وردن
ی		۱۱۸	vašna وشن
۲۱	yân یان	۱۰۵	van ون
۳۶	yad ید	۳۶۰	Vindafarna ویندفرنه

فهرست و اثرهای پهلوی
که در پیش نخست و دوم آمده است

اهرموغ (بخش ۱) ۶۲	اروس ۲۷۵-۳۴۲
اهروب (اهلوب) ۳۴	اروند ۳۳۸
ایاریه ۵۲	اریشك ۲۸-۱۰۶
ایافتن ۲۳	ازیوندکیه ۷۹
ایتون (اتون) ۳۰-۳۹-۹۱-۱۴۱	اُسترك یض
ایرج ۴۱۵	استومند ۶-۱۱۷
ایرمان ین	اشه ۲۸
ایرمانیه ین	اشمرتین ۳۷
ایستواستر ۴۰۵	اشموغ (بخش ۱) ۶۲
ایستانین ۳۳۵	افروختن ۶۴
ب	اکوشیتار ۱۳۰
بخت ۱۱۵	اماوند ۱۸۵
بختن ۱۱۵	امرك روبشنیه ۱۰۷
بخشیتین ۱۱۵	اناک ۲۶۳
براتر ۲۷۰	اناکیه ۲۶۳
برتن (بورتین) ۱۱۹-۲۵۰	ان آگاس ۱۱۹
بریتن ۲۷	اندر ۱۷۹
بستین ۲۵۳	انهوما (هزوارش) ۲۵۸
بسریا (هزوارش) ۱۵۶-۴۲۸	اور ۲۳۴
بلند اوزیتین ۲۴۱	اوزونکیه ۴۶
بشیتین ۱۷	اوزونیک ۱۸۵
ببتمن (هزوارش) ۴۰۴	اوز ۵۲
بوتن ۲۶-۸۹	اوزمند ۵۲
بوختار ۱۲۱	اورواخمنیه ۶۴
بوختن ۱۲۱	اوش ۱۶۶

یادداشتهای پنج گانه

۵۰۶

پتامبر ۲۸۵
 پتکار ۱۰۲
 پتکارتاران ۱۰۲
 پتمان یز-۱۷۴-۲۹۷
 پتمانیکیه ۲۹۷
 پتوم ژمان ۳۸۹
 پتوند ۳۹۲
 پتیرسپ ۴۱۷
 پتیرک ۱۰۲
 پتیرک روشنیه ۲۸۷
 پتیریشن ۳۶۸
 پتیشخوارگر ۶۷
 پرورتن ۱۹۱
 پسخون گفتن ۳۵
 پور ۲۵۰-۲۲۴
 پورسیتن ۳۱
 پوروچیست ۴۰۸
 پوروشسپ ۴۰۱
 پوس ۲۴۰
 پوسر ۲۴۰
 پومن(هزوارش) ۳۰۲
 پوهل ۳۵۳
 پهریج ۱۷۴
 په کامک ۱۳۵
 پیت ۲۳۷-۱۱۱

بورژیتن ۱۵۸
 بوژیشن ۱۲۱
 بو۲ ۱۴۷
 بو نڈك ۱۳۸
 بوندك پاتیششاهیه ۱۳۸
 بون ۳۷۵
 بویتن ۶۹
 بهار ۲۵۶
 بهر ض
 بیشومند ۳۷۹
 بیم ۱۹۷



پاتخشاه ۱۸
 پاتخشاهیه ۱۸۲
 پات دهشن ۲۸۷
 پاتفراس ۸۶
 پارك ۳۸۸
 پاسپان ۲۴۷
 پاسپانیتن ۲۴۷
 پانك ۲۵۳
 پانكیه ۳۱۹
 پاه ۴۳
 پاییتن ۲۵
 پت ۲۷۰-۲۴۴-۱۳۸

توم ۱۳۷	پیتاک ۳۰۸-۱۴۰
تیز ۲۳۴-۳۷۸	پیترا ۱۱۱
ج	پیروز کریه ۲۵۴
جاماسپ ۴۲۲	پیشتر ۱۸۹
جم ۴۲۶	پیشک (گفتار پیشه و ران) بخش ۱
جمک ۴۲۶	و
جوت بش ۲۰۱	تاشیتن ۲۷
جه ۲۸۹	تپاهنیتن ۹۷
جیناک ۱۲۸	ترک ۲۳۸
چ	تک ۲۱۱
چاشیتن ۱۱-۱۸۶	تناپوهر ۳۸۱
چریبه ۴۶	تن پسین ۲۶۱
چشم ۱۱۱	تنگ ۱۹۶
چگون (چیگون) ۳۱-۸۰-۱۴۱-۲۵۸	تنکیه ۱۹۶
چیر ۳۳۹	تنوتن ۱
چینوت ۳۵۳	توان ۵۲
چیه ۴۵	توانیک بوتن ۱۱
خ	توبانیکیه ۱۸۴
خذوک ۴۰	توختن ۲۲۸
خرت ۴	توخشاک ۳۳
خروسنیتن ۳۷۷	توخشاکیه ۳۳
خروسیشن ۲۹۲	توخشن (توخشیشن) ۲۹-۸۵-۱۸۴
خسررب ۴۱۴	توخم ۳۹۲
خشنوت ۴	توران ۳۹۵
	توزشن ۲۲۸

داتن ۵-۱۹۴-۲۹۲	خوارتاران ۴۸
داتوبر ۲۸۶	خواریه ۷-۵۳
داتیک ض	خواستار ۲۲۲
داسر ۱۲۳	خواستار بوتن ۱
داشتن ۱۱۰	خواستک ۱۵۳-۱۵۸
دام ۱۱۰	خواستک کم ۲۷۳
داناک هوشیه ۱۶۹-۱۹۷	خواستن ۱-۱۲
دانستن ۵۵	خوانشن ۹-۳۳۴
دتیگر ۲۶۱	خواهش ۱۷
دتیگرتر ۲۶۱	خوپتن ۷۲
دتیگرتر ژمان ۲۶۱	خوپ شناسک ۲۱۱
دخشک ۱۹۵	خوتای ۲۴۴-۲۵۸-۲۷۰
درنجیتن ۳۱۲	خور ۷۸
درنگک ۹۴	خورتک اوستاک یا
دروغ ۱۱۹	خورشیت ۲۷۵
درون ۱۸۰	خورشیت نگیرشن ۲۲۶
دروند ۳۴-۱۲۴	خویش (گفتار پیشه واران) پخش ۱
دروندان خروکیه ۲۸۲	خویشان (گفتار پیشه واران) پخش ۱
درویش ۱۹۴	خویش پتیه ۱۳۸
دریتن ۱۱۰	خویش دین ۴۲۲
دزلوتتن (هزارش) ۲۴۹	خویشیه (گفتار پیشه واران) پخش ۱
دست (داوری) ۲۸۵	د
دست کورت ۲۸۵	دات ۱۷۰
دستوبر ۲۸۵-۳۲۲-۴۲۲	داتار ۵-۲۴۲-۳۲۶
دستوبر زتار ۴۲۲	داتستان ۱۷۰-۱۷۹

رت ۳۱	دستوریه ۲۸۶
رسیتن ۵-۲۲۳	دشتان ۱۹۵
رشنو ۲۸۱	دنوتک ۲۵۷
رواک دهشن ۲۱۹	دواریستن ۸۴
رواک دهشینه ۲۱۹	دوخت ۴۰۴-۲۶۳
روستاک ۱۲۸	دور ۲۶۰
روچ ۲۷۵	دوراسروب ۴۱۴
روستاک ۱۲۷-۱۲۸	دوژد ۱۲۱
روستن ۵۰	دوست ۳۵۷-۱۳۹
روشن ۶۶	دوستیه ۳۵۷
روشنیتن ۶۴	دوشارم ۱۹
روشنیه ۲۷۵	دوشروشنیه ۱۳۲
رووان (روبان) ۹	دوش نکیریه ۳۲۱
ریختن ۱۵۳	دهان ۳۰۲-۲۵
ریخن ۱۵۳	دهشن ۳۰۹-۲۱۳-۱۸۴-۸۷-۱۶
ریش ۹۳-۲۸۲	دهیوت ۲۴۵
ریشیتن ۹۳	دیتن ۱۲-۶۵
ز	دیر ۹۴
زایشن ۲۱۳	ر
زبایشن ۱۰۴	رات ۱۹۶
زتارویناسکاران ۲۵۴	راتیه ۲۰
زتن ۱۶۶	راتیه کرتار ۱۳۹
زرتشت ۴۰۶	راس ۳۳۸-۱۱۲-۹۸
زرتشتان ۴۰۶	راست ۱۶
زره ۲۳۸	رامشن ۳۱۶-۱۸۶-۵۴-۳

یادداشتهای پنج گاتها

۵۱۰

سردارِ داناك ۲۲۳
 سرداری‌دهشن ۱۸۲
 سرداریه ۳۶۸-۳۲۱-۱۸۶-۳۵
 سرماك ۳۵۵
 سردب ۴۱۴-۱۵۷-۲۴
 سریت ۴۰۰
 سریتك ۴۰۸
 سِر ۱۹۸
 سزومند ۱۹۸
 سنیه ۱۳۴-۱۳۳
 سوت ۹۴-۲۲
 سوچینیتن ۶۶
 سور ۱۸۲
 سیریه ۳۷۰
 شات ۳۵۰
 شاتیه ۳۵۰
 شایستن ۱۶۸
 شاییتن ۱۶۸
 شپ ۲۳۷-۴۳
 شتر ۴۳
 شرم ۴۳
 شستن ۲۲۳
 شكستن ۹۱
 شناختن ۵۵

ش

زميك ۲۳۱-۸۲
 زند ۱۲۹
 زندپت ۲۴۵
 زوت ۱۷۶
 زیناوند ۲۳۶
 زیناوندیه ۲۳۶
 زیوستن ۷۹
 زیوندك ۴۲
 زیوندکیه ۷۹
 زیویستن ۴۲
 ص
 ساستار ۱۹۷
 سامان ۴۰۰
 سپاه ۲۵۳-۹۱
 ستار ۲۳۰
 ستایشن ۲۲
 ستوتن ۲۲
 سترهك ۲۸
 سخت ۸۲
 سختوم ۸۲
 سخر ۶۶
 سخوز ۳۶
 سرایشن ۱۹۴
 سرت ۳۵۵
 سردار ۳۲۱

کامک ۲۳-۱۱۸-۳۲۴	شناسکیه بی
کامک خوتاکیه ۱۱۸	شناینتین ۴
کبد (هزوارش) ۲۲۴	شوپان ۴۳
کپیک ۴۲۶	شوتن ۳
کتک ۲۷۰	شیرنیه ۴۶
کتک بانوک ۱۶۲	شیون ۱۳۷
کتک خوتای ۱۶۲	
کدبا (هزوارش) ۱۱۹	ف
کرب ۸۵-۳۸۶	فراچ آفرینکانه ۳۲۷
کرپان ۳۸۶	فراچ داتن ۱۸۳-۲۰۵
کرب خوار ۸۵	فراچ داتار گه‌هان ۱۸۴
کرتاریه ۳۰۸	فراخنتین ۲۰۵
کرتک یب	فراخوهوشیه ۱۶۹-۱۹۷
کرتن ۸۸	فرتوم ۷
کرشاسپ ۴۰۰	فرزانکیه ۷۴
کم ۲۷۳	فرکرت یب
کم رمک ۲۷۳	فرن ۴۰۸
کم مرت ۲۷۳	فروت ۲۷۷
کنتن ۲۵۰	فروه داتن ۱۸۳
کنشن ۳	فریپتن ۲۵۱
کنیچک ۳۷۰	فریتون ۴۰۰
کزیک ۳۷۰	فریفتار ۳۶۵
کوتک ۱۲۱	فریفتن ۸۴-۳۶۵
کور ۳۸۶	گ
کون مرزیه ۳۵۳	کارت یب

یادداشت‌های پنج گانه

۵۱۲

گوسپند ۱۱۲-۴۳	کیک ۳۸۶
گوسپند تاشیتار ۱۱۲	کین ۸۶
گوسپند روبان ۴۲۹	کینور ۲۸۶
گوش ۱۶	کینینین ۸۷
گوش اورون ۴۲۹	گ
گوشت ۴۲۸-۱۵۶	گاس ۱۲-یه
گوشن ۲۷۵-۲۵۷	گاسان یه
گومیختن ۱۰۸	گاسانیک یه
گهر ۷۱	گام ۵
گیتیک ۸۰	گاه ۱۲
ل	گیرا (هزارش) ۳۵۳-۳۰۹
لا (هزارش) ۲۹۷	گپتن (= گفتن) ۱۳۱
م	گرتن ۲۳۸
ماریک (گفتار گاترها پخش ۱)	گرزیتن ۴۸-۲۷
مالیتن ۲۵۱	گرفتار ۳۴۱
مان ۱۲۶	گرفتن ۳۴۱-۱۴۱-۱۱۱-۹۲
مان بت ۲۴۵	گروتمان ف-یم- ۱۲۶
مانتن ۱۲۸	گرویتن ۶۷
ماندن ۵۴	گرهمک ۳۸۷
مانسر ۱۴	گریو ۲۳۸
ماه ۲۳۰	گریوک ۲۳۸
متن ۵	گریوک بان ۲۳۸
متیوک ماه ۴۰۹	گفتن (گوفتن) ۳۵-۲۵
مدم (هزارش) ۳۴۴	گناک ۲۴۸
	گناک مینوک ۲۴۸

نزدیست ۱۷۴	مَرت وِیِک ۳۵۳
نزدیك ۲۶۰	مَرت وِژن ۳۰۹
نقشمن (هزوارش) ۱۳۸	مَرتوم ۲۸
نماچ ۱-۲۲۷	مَرك ۱۳۲
نوذنیتن ۱۱	مَرك ارژان ۳۸۱
نوكیه ۲۱	مَرنجینیتن ۲۵۱
نون ۶۱	مَزد ۲۰۴
نَهفتن ۸۳	مَس ۵۶
نیایشن ۱-۱۹۰	مَس کار ۶۸
نیتن ۱۳۸-۲۴۹	مَکِیه ۵۹
نیروك ۲۹-۱۸۴	مَینیتن ۵۴
نیسامن (هزوارش) ۳۰۹	موتك ۲۷۸
نیمروچ کاس ۲۳۷	موتك کرتار ۲۷۷
نیوششن ۱۳	مورت ۲۷۷
نیوشیتن ۱۳-۴۸	مورتن ۳۷
نیهان ۳۰۸	مورنجینیتن ۹۷-۱۵۷
نیهانیک ۱۲۰-۳۰۸	مَهِیست ۱۴
و	مِی ۳۱۶
وَمَدِیشت ۴۱۶	مِیزد ۱۸۰
وات ۲۳۳	مِیزد بان ۱۸۱
وارون یم	مِیزیتن ۲۵۹
وارونان یم	مِینوك ۶۹
وارونیه یم	مِینوكان (مِنوكان) ۶۶-۶۹
واستر ۳۲	ن
واستریوش یم - یق - ۱۱۳	نَرفسیتن ۲۳۱

یادداشت‌های پنج‌گانه

۵۱۴

ویترک ۳۰۷	والیتن ۱۰۵
ویترک زمستان ۳۵۴	وامیتن ۳۵۳
ویچارتار ۱۰۳	واوریکانیه ۹۳
ویچارتن ۳۹	وخدونتن ۳۴۱
ویچارشن ۳۹ - ۴۴	وخشور ۱۴ - ۲۸۶
ویچیتن ۳۹	وخشیتن ۱۰۷
ویخرونیه ۲۸۲	وریتن ۲۱۴
ویر ۱۲۵	ورجمکرت ۴۳۲
ویس پت ۲۴۵	ورزشن (گفتارپیشه وران بخش ۱)
ویسترتن ۲۱۲	ورزیتار ۱۱۳
ویششن ۳۷۹	ورون ۲۷۸
ویمار ۳۸۹	ورویتن ۶۷
ویمارینیتن ۸۵ - ۳۸۹	ورویستن ۶۷
ویماریه ۳۸۹	وزیتن ۱۴۱ - ۲۷۶
ویمانیکیه ۱۷۰	وس ۱۴۶ - ۲۲۶
ویمیختن ۱۰۸	وشن ۲۵۷
ویناسکار ۳۹۵	وه ۷۱ - ۱۳۶
ویناسکاریه پانفراس ۱۲۴	وهتر ۷۱
ویناسیشن پانفراس ۱۲۴	وهیشت ۱۸
ویناک ۶۶	ویاپانینیتن ۱۶۱
ویندانن ۴۴	ویاپانیه ۱۶۱
ویندینت ۴۴	ویپتک ۳۵۲
وینستن ۶۶	ویپتینیک ۳۵۲
وینشن ۶۶	ویتارتن ۲۵۰ - ۳۰۷
ویونگهان ۴۲۵	ویترتن ۳۰۷

همیستاریه ۳۱۶	ه
همیستک (بخش یکم) ۵۰	هات یا
همیشک ۲۰۱	هانک مانسریک ض
هنبارتن ۲۵۰	هاسر یب
هنر ۲۱۴	هاوند ۲۲۷
هنرومند ۲۱۴	هاویشت ۴۰۲
هوب ۴۲۰	هت ۹۸
هوداناک ۷۵-۷۴	هیچ ۷
هور ۳۲۴	هخت ۳۷۶
هوزوان ۱۵	هشتن ۱۹۹
هوزیوشنیه ۷۶	هکر ۹۸
دوش ۲۷۵	هکر ۴۲۹
هومانشنیه ۵۳	هکرچ ۲۵۸
هومینیتار ۶۲	هم ۱۱۰
ج	هماک روبشن ۱۰۷
یان ۲۱	هماکیه یع
یدمن (هزارش) ۲	همپرسکیه ۱۷۸
یوشت فریان ۳۹۴	همپرستین ۱۷۸
یوشداسرینیتن ۲۴۴	همسایکان یم
یوشداسریه ۲۴۴	همسایکیه یم
یوک ۹۲	همستار (همیستار) ۳۱۸-۳۰۴
یهوتتن (هزارش) ۲۹۲ - ۱۹۴	همستکان (همیستکان) ۴۳۷
یهوتتن (هزارش) ۲۶	همکرتاریه یع - ۱۸۲

فهرست
واژه‌های پارسی

ابن سینا ۴۱۰	آب ۲۳۳
اترط ۴۰۰	آبار ۶
ارج، ارز-ارزش ۳۴۲	آذر ۱۰۰-۳۵۰
ارجاسپ ۳۴۲	آذربرزین ۲۰۸
اردشیرخره ۳۶۰	آراستن ۵۱
اروتدنر ۴۳۲-۳۶۶	آرامیدن ۱۹
اروند ۳۳۹	آرمیدن ۵۴-۷۷
از ۷	آز ۱۷۷
اسپریس ۳۵۵	آزردن ۲۱
است، استه، هسته ۶	آس ۸۲
افراختن ۲۸۰	آسمان ۸۲
افروختن ۶۴	آسیاب ۸۲
البرز ۱۵۸-۴۲۹	آفرین ۴۰-۳۳۲
الوند ۳۳۸	آك ۷۲
امار، اماره (آمار، آماره) ۳۷	آوا- آواز - آوازه ۲۶
امرداد ۱۰۶-۱۰۷	آوند ۲۳۳
انباردن ۲۵۰	آوه ۲۶۳
انجیدن ۳۹	آهن ۸۶-۳۵۰
اندر ۱۷۹	آهو ۲۳۵
اندرزبد ۲۴۵	آهو (پلیدی) ۲۳۵
انوشه ۱۶۷	آیفت ۶
انوشیروان ۱۶۷	
اودر ۲۷۱	
اوستا ۱۵۷	
اهریمن ۷۰-۱۵۰	

الف

ابر ۲۳۴

پ	ایران شهر ۱۲۹
	ایزد ۶۳
	ایست و امتر ۳۶۶
	پ
پاد، باز ۲۸۷	باد ۲۳۳
پاداس ۸۲	باداس ۸۲
پادافراه ۸۶	باسره ۳۲
پادزهر، پازهر ۲۸۷	بالیدن ۸-۱۰۵
پاره ۳۸۸	باور ۱۵-۶۷
پاسخ ۳۷	بخت ۱۱۵
پاسیدن ۲۴۷	بد (سپهبد)، بد ۱۳۸-۲۴۴
پاییدن ۲۵۹	بردن ۱۱۹
پتشخوارگر ۲۵۷	برز ۱۵۸-۴۱۵
پدر ۱۱۱	بزرگ فرمدار ۲۸۶
پذیره ۱۰۲-۲۸۷	بن ۳۷۵
پیر ۱۵۰-۱۸۹	بودن ۲۶-۸۹
پرامون (پیرامون) ۱۹۰	بوم ۱۴۷
پرسیدن ۳۱	به ۷۱-۱۳۶
پرواز ۲۷۷	بهرام ۲۵۴
پریز ۲۰۹	بهشت ۱۸-۲۸۳
پزشک ۱۳۵	بهمن ۷۰
پس (پسر، پور) ۱۴۱-۲۴۰	بیم ۱۷۰
پشنجیدن ۳۹۹	بیمر ۳۷
پشوتن ۳۸۱	بینش ۶۵
پل ۳۵۳	
پناه ۲۵۳	
پنج بخت ۱۲۱	
پند ۱۱۳	

یادداشتهای پنج ۳ آنها

۵۴۰

جام ۹۲
 جاماسب ۴۰۴-۴۲۰-۴۲۴
 جشن ۶۳
 جفت ۹۲
 جگر ۹۲
 جم ۹۲-۱۵۳-۱۵۵
 جه ۲۸۹
 جهان بین ۶۵
 جهمرز ۲۸۹
 جیوه ۴۲

چ

چراغ (چرا) ۳۵۵
 چربدن ۳۵۵
 چویان ۴۳
 چه ۴۵
 چهر ۷۷-۱۴۰
 چیدن ۳۹
 چیر ۳۳۹
 چینود ۷۲-۳۵۳

خ

خدو ۴۰
 خراس ۸۲
 خراستر ۱۵
 خرد ۴
 خرداد ۱۰۶-۱۰۷

پورچیسست ۴۰۱
 بی ۳۴۰

ت

تنخشا ۳۳-۱۷۳
 تنخسیدن ۳۳
 تخم ۲۷۱
 ترمنشت ۱۴۵
 تکاور ۳۳۹
 تم ۱۳۷
 تن ۲۱۵
 تنافور ۳۸۱
 تندیس ۱۸۷
 تننده ۱
 تنودن (تنیدن) ۱
 توانستن ۲۹-۳۴۳
 توختن ۲۲۸-۲۲۹
 تور ۳۹۴
 توزیدن ۲۲۸-۲۲۹
 توش ۲۹-۱۸۴
 تهم ۲۱۱
 تهمتن ۲۱۲
 تهمورث ۴۳۱
 تیشه - تش ۲۷

ج

جادو ۹۲

داشتن ۱۱۱	خروس ۳۷۸-۳۷۷
دام ۱۱۰	خروشیدن ۳۷۷-۲۹۲
دانستن ۵۵	خره ، خوره ۳۶۰
دخت ۲۶۳-۲۷۰	خشم ۸۴-۲۸
دد ۱۱۰	خشنو(خشنود) ۴
درازانگل ۹۴	خفتن ۷۲
درز ۲۵۳	خنیده ۱۵۱
درزن ۲۵۳	خوار ۱۰۸
درزی ۲۵۳	خوار(لاشخوار) ۱۵۶
درستبد ۱۳۵-۲۴۵	خواری ۷
درشت ۲۹	خواستہ ۱۵۳
درنگ ۹۴	خوالیکر ۱۵۶
درون(نان) ۱۸۰-۱۸۱	خواهر ۲۷۰
دروند ۳۴	خور ۱۶۰
درویش ۱۹۴-۳۸۲	خورشید ۱۵۳-۱۶۰
دریا ۲-۳۵۴	خورشید چهر ۳۶۶
دریوش ۱۹۴	خونیرس ۳۹۴
دزد ۷۴	خویشتن ۶۸
دژخیم ۷۹	خیش ۲۱۸
دست ۲	خیم ۷۹
دست(داوری) ۲۸۵	د
دستاس ۸۲	داد ۱۷۱
دستور ۲۸۴-۲۸۵	دادار ۵
دشت ۷۷	دادن ۵
دشتان ۱۹۵	داره ۱۲۳

یادداشت‌های پنج گانه

۵۴۴

رُستن ۵۰	دُشتیاد ۷۸
رستم (رستم) ۲۱۱	دشخوار (دشوار) ۷۸
رُشك ۱۰۶-۲۸	دشمن ۲۳۱-۷۰
رُشكن ۱۰۶	دشنام ۷۸
رُشكنك ۱۰۶	دغدو ۴۰۴-۴۰۱
رُشن ۲۸۱	دل ۲۱۹-۱۲۰
رُمه ۲۰۰	دمه ۳۵۴
روان ۸	دوختن (دوشیدن) ۴۰۴
رود ۵۰	دور ۱۶۶
روز ۶۴	دوزخ ۷۹-۱۹
روزنه ۶۴	دوست ۱۹
روستا ۱۲۷	دی ۳۵۳
رویدن ۲۱۱-۵۰	دیدن ۲۳
ریختن ۱۵۳	دیر ۹۴
ریش (زخم) ۱۶۲-۹۳	دین ۱۱۶-۱۱۵
ریوند ۲۰۸	دیه (ده) ۱۲۹
ز	دیو ۳۸
زدن ۱۶۶	و
زدودن ۱۳۶	وادی ۶۱-۲۰
زرتشت ۳۹۶	راسپی ۱۷۶-۱۰۸
زره ۲	راست ۵۱
زفر ۱۶۰	رامش ۵۴
زم ۳۵۴	رد ۳۱
زمی (زمین) ۲۳۱	رده ۲۸۰
زن باره ۲۸۹	رزم ۲۸۰

ستورگاه ۵۴	زئیر (زنییل) ۲۸۶
ستی ۱۳۳	زینهار (زینهار) ۴۱۶-۳۲۰-۱۲۲
سخن ۳۶	زوت ۱۷۶
سراییدن ۱۳	زود ۲۲
سرخ ۳۵۰-۶۶	زور ۲۲
سرخاب ۶۶	زوش ۳۵۶
سرشك ۳۷۸	زه ۴۳
سرم (سلم) ۳۹۵	زیان ۹۴-۹۳
سروا ۱۵۷	زیستن ۷۹-۴۲
سرودن ۱۳	زیغ ۱۲۰
سروش ۱۳	ژ
سريت ۴۰۱	ژوبین ۱۳۴
سکال ۴۸	ژیوه ۴۲
سکالش ۴۸	ژ
سکالیدن ۴۸	سار (رنج) ۱۹۶
سنی ۱۳۴-۱۳۳	سار (سر) ۳۶۸
سو ۶۶	سام ۴۰۰
سود ۹۴-۲۲	سبخت ۱۲۱
سور ۱۸۱-۱۸۰	سپاه ۲۵۳
سورن ۱۲	سپهبد ۲۴۵
سوشیانت ۲۰۳	سپیتمان ۳۹۷-۳۶۷
سیج (سیج-سین) ۱۹۸	سپیتور ۴۳۱-۴۲۷-۴۲۶
ش	ستادن، استادن، ایستادن ۳۳۵
شاد ۳۵۰	ستاره ۲۳۰
شام ۲۳۸	ستودن ۶۲-۲۲

یادداشت‌های پنج گانه

۵۴۴

۱۶۴-۱۱۸-۲۳	کام، کامه	۱۶۸-۸	شایستن
۴۲۶	کیبی	۱۶۸	شب
۲۷۰	کده	۱۱۴-۴۲	شبان
۸۸	کردن	۳	شدن
۱۴۷-۱۲۹	کشور	۴۳	شرم
۳۷۰	کنیز، کنیزک	۳۷۸-۹۱	شکستن
۸۰	کیوه‌رث	۱۶۸-۵۵	شناختن
۳۸۹-۱۶۵	کی	۱۶۸-۱۲۹	شهر
۲۵۷	کی آرش	۴۲۵	شید
۲۴۶	کی‌ابیوه		
۱۰۱	کیش	غ	
۲۴۶	کی‌کاوس	۳۵۳-۳۵۲	غلامباره
۳۶۶	کی‌گشتاسپ	ف	
۸۶	کین	فر، فره، فرهی، فرمند، فرهمند، فرخنده،	
۸۰	کیهان (جریان)	۳۶۰	فرخندگی
گ		۷۴-۵۵	فرزان، فرزانه
۲۰۷-۵	گامیدن	۳۲۷	فرستاده
۲۴۱	گاو	۳۲۷	فرشته
۳۰۷	گذر	۴۲۴-۴۲۰-۴۰۴	فرشوستر
۲۳۸	کردن	۱۴۳	فرمان
۳۳۶-۲۶۷-۱۲۶	گرزمان	۴۰۱	فون
۲۷	گرییدن	۳۲۸-۲۰۵	فزه (بسیار)
۴۰۰-۲۴۰	گرشاسپ	۴۰۰	فریدون
۱۱۱	گرفتن	۳۶۵	فریفتن
۲۱۳	گرم	گ	
		۱۲۱	کاست

مردم ۲۹۱-۲۹۰-۳۸	کریبان ۲۳۸
مرده ریگ ۱۵۳	کریواره ۲۳۸
مرده‌ری ۱۵۳	کریوه ۲۳۸
مرك ۲۹۱	کزاردن ۳۹
مُرد ۲۰۴-۱۲۳	کزارش، گزاره ۳۹
مست شدن ۳۱۶	کزیدن ۳۹
مشت ۱۴۶	کستردن ۲۱۲
مغ ۶۱-۵۶	کستهم ۲۱۲
من ۷۰	گشتاسپ ۲۴۰
منوچهر ۱۴۰	کشن ۲۵۷
موبد ۲۴۵-۶۱	کشن‌اشتر ۲۵۷
مه ۱۳۱	کشن بز ۲۵۷
مه، مهست، مهتر، مهتری، مهی ،	گشنسپ ۲۵۷
مهین ۵۶	گلشن ۵۴
مهبزد ۱۲۲	گله ۲۷
مهر ۲۸۰-۲۷۹	گواز، گوازه ۲۶
مهست ۳۷۹	گوشواره ۲۸۵
می ۳۱۶	گوهر ۷۱-۷۰
میزبان ۱۸۴	
میزد ۱۸۱-۱۸۰	ل
میزیدن ۲۵۹	لهراسپ ۳۳۹-۲۴۰
میش کُشن ۲۵۷	م
میغ ۲۳۴	مادر ۲۷۰
مینو ۶۹	ماه ۲۳۰
	مجوس ۶۱
	مده ۲۷۸

یادداشتهای پنج آتھا	ن	نام
وای ۱۳۸-۲۶۳		
۳۹ وجر	۳۶۳	
۳۹ وجرگر	۲۸۹-۶۷	
۱۰۸ وخشاب	۴۲۶	نرسی
۱۰۸ وخشو	۱۷۴	نزد
۲۸۶-۱۴ وخشور	۱۷۴	نزدیک
۱۶۵ ورج	۱۴۹	نسا
۲۷۵ ورزاو	۱۴۹	نساسالار
۳۸ ورزیدن	۵۳	نشیم
۲۷۸ ورنج	۵۳	نشیمن
۳۵۴-۲۷۶-۱۴۱ وزیدن	۱	نماز
۲۸۶-۳۸ وزیر	۲۷۲-۱	نمیدن
۴۴ ویده	۳۹۵	نوذر
۴۴ ویدیدن	۱۶۷	نوشدارو
۱۲۴ ویر	۲۶۰-۶۱	نون
ویژ، ویژه، ویژهگان، ویژهش، اویژه	۲۷۱	نوه، نواده
۵۹ بویژه	۱۱	نویددادن
۴۰۰-۱۵۴ ویونگهان	۲۷۱	نیاک
ه	۱۳۴	نیزه
۴۰۲ هاوشت	۴۸	نیوشیدن
۳۹۹-۳۶۷ هچتسپ		
۱۰۷ هر		
۳۲۰ هردار		
۱۵ هروان		
۱۴۰-۷۷ هزیر		
	و	
		واج، واج، واژ، باز، واژه، باز، باج، ۲۶
		واستریوشان سالار ۱۱۳
		واستریوشبد ۱۱۳
		وام ۱۲۲

۱۶۷-۱۶۶ (مرگ) هوش	هستن ۶
۱۶۸-۱۶۷ هوم	هستن ۱۹۹
۴۰۲-۲۶۰-۲۴۵ هیربد	هفتان بخت ۱۲۱
ی	هم ۱۱۰
	هماوند ۱۸۵
۱ یاسه، یاسا، یاسون	همکام ۱۹
۱۲۲ یزدان بخت	هنر ۲۱۴-۷۷-۷۶
۹۲ یوغ (یوخ)	هور ۲۲۵-۱۵۹

